

وَمَنْ يَتَعَلَّمْ عِلْمَ اللَّهِ فَهُوَ

بِسْمِ شَانِي مَطْلُوعِ اِيْن جَامِعِ شَيْخِ شَفَا اَوَّلِي دَوَا كَوْتِ بَحْشِ دُكَانِي وَشَيْخِ اَمُوْر شَفَا فِي نَوْشِ اَرُوْمِي رِيْجِ بَحْشِ دُكَانِي

تَجْوِيْزُ

سَمُوْعَالِ رَسُوْلِ دُخْلِي اَمِصْفِ عَلَيْهِ الرِّحْمَةُ بَعْدَ مَا يَنْفَضُّ شَسَالِ خِدَا صِمْ بِيَانِ عِبْدِ اَخْفُوْر صَاوِدِ مِصْفَاوَةِ

مَطْبَعِ وَوَالِيْسِ اِيْنِكُمْ اِيْتِيَا سَتَع
مَنْ هِنْدِيْنَ بَاهْتَمَا اِيْتِيَا سَتَع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9470

CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی که از صدق اہل شوق و صفا مجروح بر تقصیر این باب در رضا مشرب باشد نشان بارگاہ حکیم مطلق و شکرمو فور کہ در سمت دیار صد در
اصحاب قرب حضور بخند و میزان ایمان الی کشف عرفان بنجد فدای درگاہ عظیم برحق و درود حبیب و دود طبیب الام
وجود نابود کہ بارشاد و راه مستقیم علت عواید طبع عظیم از میان برداشته چنانچہ یک تار مو از سستی موموم سالکان این صراط قویم
نگذاشته و مذاق ایشان از اندوق بقا شناسی بختوده کہ از افتادن در فنا بصورت شفا کما قال جل و علی کنت علی شفا حفرة من النار بقا
کم ہنار ہای رونودہ سبب نجات از علنی ہای درکات و وسیلہ وصول علودرجات ہستہ محمد راہ با و صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحابہ
و اولیاء و سلم الی یوم القیامہ اما ما یخصر میگردد کمترین بندہ می بود جلیل عاقبتہ محمود محمد اسمعیل مخاطب از خاقان بخطاب سب پدر
محمد بقا خان کہ بود خرمینہ سینہ والدہ گداجہ این کمینہ از تقو و ادویہ مجربہ طبیبان پیشین حال مالا مال صرف مینمودند انہما را ادویہ کجہ
بیاران محتاج چہ فیقری بالاج و چہ افسوس تراج و بود ہمگی ہست ایشان بخیرت درویشان معروف و بودند ازین بخت
در ایشان در طبیبان زبان معروف و گاہی بعضی سہوار اکبجک امتحان سہرہ برچی مدبر کاغذ ہای متفرقہ می نگاشتند
و در حسہ و دان می انداختند و بعضی را میفہمودند تا در بسیار ضحاک ثبت می نمودند چون ہستہ را درین فن
مرا و ردند و امر مجاہدہ نسخہ نویسی کردند بصارت و بخش در فرق خالص و معشوش بہر سید صواب چنین دید کہ
این جوہر بر فواید آگندہ و دلایلی فزاید پر آگندہ را جمع کردہ در سلک حسن بیان واضح ترین تبیان در آردہ تا این جملہ مختصر
خاطر بود اما گاہی سبب تنہا با شغال خدمت خلق اینو متعال گاہی نمی تحویل ضروریات جہت اہل عیال و احسانا

پیش ازین سفرهای طویل از اقسامین مرام باز می شد تا گاه فضل نقیانی الهی توجیه و ولایت نیای مرشد بر این
 جعفر و سنگیرین قلمی اغنی می سخن نبویه صاحب مقامات علیه کاشف مکاشفات سینده و در مرتب نسو و تحقیق استقامت
 محقق اسرار احدیه عارف بالله الصمد سید شیخ ابوالرضا محمد قدس الله تعالی سره الامجد و قد سما بسره المجد و در راه بدین
 ترویج و خواه چنانچه شبی صاحبزاده والا قدر عالیشان خلف صدق علی و جدر ایشان حضرت شاه فخر العالم و صلوات الله تعالی
 الی ارفع درجه الرحمة و الکرم این نجیب را در حضور محفل عالی سرایانوردیدند که عطا نمودند چند جزوی مکتوب ام نمودند بدین
 آن به نیک اسلوب و مبشر کردن این پر قصور را اذن زمان خویش این کار استوار شد و گاه گاهی که فراع دست میداد با نامل
 اقسام این در ریایام را بسلک سواد و نظام میداد و در ثنائی تحریر چنین خاطر رسید که اگر تقرب بسینه از شجای مکه در پیش آید
 جمیع نسخ آن مرکب در قرا با دینیات متقدین و تاخرین دیده با حلقه فی کربا فخته شود درین کتاب گاشته آید نامنی از حضرات
 قرا با دینیات گردد و نابراین قرا با دین شغائی تألیف مظهر حسن شغائی و قرا با دین جلالت حاجی حسام الدین بن امین کاوری
 و قرا با دین یحیی تدوین نجیب الدین سمرقندی و قرا با دین قلائی قرا با دین قادری ترتیب داد و او بعد از این محمد اکبر عسکری
 شاه آرزائی و قرا با دین شیخ رینیز قانون با شرح آن از حکیم علی سیستانی و قرا با دین ذخیره خازم شاهی و مدونات دارا
 شکوبی و مرکبات شاهی و مرکبات تذکره و اوادی و مرکبات تحفه المؤمنین و مرکبات کفایه الطب که حاضر بود پیش رو داشته
 در اکتفا باین نگرده از کتابش و گزینش کناش فخر و بعضی از نسخ کناش یوحانیز نظر بران گماشته بلکه از کتب معالجات جزوی
 مستدول مثل نفیسی و سیدی و دیگر شرح و جزو شرح قانون خصوص شرح حکیم علی بر معالجات قانون که مشتمل بر شجای
 گوناگون است و معالجات بقراطی و کامل الصناعه و هاوی صغیر و غنامنی و مهنج المبتدین و کفایه منصوری و دیگر از کتب سایر
 نسخی بخیده که دیده از انجا خیده بزنگاشته مهنج کتابهای مفردات مثل اختیارات و مفردات تذکره و مفردات تحفه المؤمنین
 و مفردات قانون با شرح آن و مفردات کفایه الطب نیز نظر نظر داشته بر مرکب قلیل الاخراج صاعی که یافته و بعضی مفردات
 که مرکب بود بر اکسب طباعی بالذات و فوائد بعضی مفردات بالتبع نیز ثبت ساخته و بعضی طریقههای درست کردن بعضی مفردات
 که بان طریقی ضم کردن آن در مرکبات ضرور میشود مثل حق و حل و غشی غسل مانند آن هم درین مینه روزان متافقه و بار بار
 بعضی تدابیر کلی بعضی امراض هم شفا فته و غذای که طبای نامدار در رسائل و سفار خود ایراد فرموده اند چه بانام چنانچه بر سیه
 و بلام و چه عام موافق بر مرض نیز درین مینه صورت ارقام یافته و با وجود این بعضی شجای دوی ابل مکه که معمول فایق بوده
 مهمل که اشتن لایق نموده و حجه تمام آن بعضی نسخ از کتب ترجمه طب هندی بر رفته درین مجموعه انباشته است
 هر جا درین کتاب لفظ مهنج واقع شده مراد از آن مهنج المبتدین است که تألیف ابراهیم حسینی بوده و مهنج الکافی مهنج دیگر
 بقیده لفظ ثانی نوشته و در هر موضع که لفظ شرح مطلق بغیر اضافه آمده اشارت بدان شرح حکیم علی شارح قانون کرده اما
 ترتیب این مجموعه غریب باین عنوان عجیب اتفاق افتاده که او در این مجموعه غریب و مهنج ترتیب اصل هر خصوص از سر تا قدم

بعد از آن امر اصل علامه مثل حی و ورم چنانچه نقیضات در مدونات خود جهت علاج نوشته اند بهمان عنوان در هر جا بنیادهایین بر دو
 کتاب حکایات هر قسم را مثل حب و سفوف و ضما و در هر یک نوشته و بنده رعایت حروف تهجی کرده مثل قادر علی میانه داده و حصار
 شاه از زانی رحمت الله لحاظ حرف ثانی نفس موده و این عاجز راه ترتیب حرف ثانی و ثالث بهم پیوده مثلاً در حجاب اول و حجاب
 آخر همچنین در سینه خورتیا را متقدم و سفر صلی را تا آخر و سفوف را آخر ترتیب نموده زیاده تراکنده هر یکی از این اسم که در نام آن ترکیب
 لفظی در نقشه خواه ترکیب اضافی بود چنانچه در عن اترج و مد عن او خسر و در عن اخیل خواه صفتی چنانچه لبوب صغیر و لبوب کبیر
 خواه باعتباری دیگر رعایت کلمه دوم هم کرده و در ترکیب ثنائی هم چنانچه مفرج صغیر بار و مفرج کبیر حار این رعایت معمولی
 داشته این خاصه مخصوص است باین کتاب و چند خصائص دیگر که بیان مفقود در کتب دیگر غیر منصوص است و نمایاب یکی
 از آن نیست که در ادویه هر یکی بر دو ای که هم وزن است یکجا نوشته و در کتب کثیر متفرق هم نوشته اند با وجود آن
 ترتیب دیگر محفوظ داشته که از آن ترقی نموده در جبهه بر جبهه وزن کثیر و اکثر افسنده چنانچه مثلاً بر دو ای که هم وزن است
 همه را یکجا نوشته آخر آن نگاشته هر یکی غیر هم و هر چه یکدیگر می است همه را یکجا کرده بعد از هر یکی نوشته و اگر مثلاً دو در یکی
 یا فقه بعد از آن نگاشته و اگر نیافته شده در یکی یا پسیم در یکی یا چهار در یکی هر چه از اینها یافته بترتیب نگاشته غرض که یکدگانه
 و کم از آن هم نهی نگاشته و در وزن جمیع نسخ از ادنی باطنی ترقی کرده چنانچه از مثله مذکوره معلوم شد یا از ادنی باطنی مندرج
 نموده چنانچه مثلاً در یکی اول و در یکی بعد آن و پشت در یکی بعد از دیگری علی بن اقیاس ترتیب داده بسیمیه رعایت
 تقدیم و تاخیر در وضع ادویه قلیل الوزن و کثیر الوزن در اصل نسخ در در سرد دارد و آنچه در سرد دارد است علیحده مرعیه داشته
 در یک نسخه که سرد دارد و یا مثل آن باشد در هر دو جانظر کنند و از این انبساط آگاه باشند تا اشتباه نیفتد و دیگر از اختصاص
 این کتاب نیست که نوشتن حکایات ذات بهار اول قسم را داده و در حکایات عامه را بعد آن نگاشته و گاهی تقدیم تاخیر
 بکس کرده اما ملاحظه بیک دیگر ساخته و در عامه پس از رعایت مرعیه نگاشته که دوامی نافذ هر مرض و مفید هر سبب موجب
 مرض و عرض بعد از آن نوشته تا بایشیر علاج را استخراج دو موافق هر عرض آسان باشد و دیگر از خصایف این کتاب
 مستطاب نیست که هر یکی که اول مد در آنجا تحقیق لفظ باعتبار نعت و مطلق و تحقیق نام واضح تر آن مرکب تدقیق احکام
 کل آن مرکب حسب خواه و بقای قوه آن باعتبار سال و ماه هر چه از کتابهای ثقیله نظر آمده نوشته و دیگر هر یکی که مرض عضو
 خاص بسیار اختصاص داشت و با وجود آن مشتمل بر فواید امراض اعضای دیگر هم بود و در ذیل ادویه همان عضو خاص نسخ آن با جمیع
 فواید اشتراک یافته در مواضع ادویه اعضای دیگر که با بنایم نفع میکرد و اظهار کرده تا طبیب همه جا که احتیاج بان دارد و خبر دار
 باشد و دیگر از خواص این مجموع نیست که در باب شرب به شرب می کشاید یا عصاره و در آنرا لفظ شرب نوشته و دیگر
 شربها را لفظ شربت مرقوم ساخته خواه صاب نام باشد خواه عام و در اینجا رعایت حرف ثالث غیر معمولی است که می
 شربت پیش از شرب آمده باید دانست که مرقومه و مقدارهای میایه که درین مجموع مرقوم است باین ترتیب هم

مرسوم که بر غذای که بنام خاص مرسوم است آن غذا بجهان نام در سبک و این نام و در مرض بر عضو مخصوص که آن غذا بآن عضو
 بر عایت حرف اول و ثانی چنانچه بیط در ضمن ادویه باینکه مرض اس علی یا احتیاس و غذای عامه در حرف غین بلفظ غذا
 مسکوک و منظوم است و دیگر از حضا ایضاً این مجموعه سطره دفع دواهای بند باین و تیره است که هر یکی را در باب عقب ذکر
 دواهای یونانیان بیان نموده چنانچه چهار ابعدهای یونانی ذوق است الاسامی و صهای نوشته باین قسم در فنها و سطر فنها
 و تمام مرکبات ثبت نموده و فرق بر سطر صهای هندی سفوفات هندی کرده تا دواهای اهل یونان با دواهای اهل هندستان
 مخلوط نموده و هر چه ازین صهای هندی مثلاً ذی اسم بود اسم آنها را در عبارت بسیاری نوشته در عایت حرف هجی در سطر
 این هم کرده و هر دو که هندی که عمده در ساین بود و نام داشت این نام را بر سرخی نگاشت و بر سرخی همان حرف که حرف اول
 این نام بود چنانچه سلاجیت رساین در آخر حرف سین دواهای یونانیان نوشته و چون تدوین مجموعه در هندستان در دوا
 اختلافات بسیار آباد و اقصیه اکثر انجمنهای مرضها و نام دواهای نافع آن بلفظ هندی نوشته که نزدیک طبیار
 حال چندان این الفاظ غیر مانوس نیست و اگر کسی واقف نباشد از قوف آن نیز مانوس نیست پوشیده نموده و ابا
 هندی که درین مجموعه مذکور میشود دو قسم است یکی دواهای است که صاحبان کتابهای طب یونان نقل از هند کرده و در دوا
 خود نوشته اند چنانچه شیخ رئیس رحمة الله بعضی خوب و بعضی معاجن را بلفظ حب هندی و همچون هندی نوشته پس این
 قسم موافق نقل ایشان در ادویه یونانیان نوشته شده و قسم دیگر که بنده نقل کرده آنها را موافق زبان اهل هند
 عمده و عقب نوشته شده بابر کاگی تنبیه آن کرده و هر دو که محرج و معمول خود و الله بس در وجه منقول را خواه
 از ادویه یونانی و خواه هندی باشد اشاره بجزیره عمل آنها کرده تا نقی باشد و این مجموعه را مجموعه **عقبانی نام**
نهاد و عزیز تاریخی از چنین نظام داده رباعی بر کس که حکمتش طبع است و فهم مجموعه بقایش رسد
 سیرش سبب شفایست تا این پنج گو مجموعه زیهنده از سبب شفایست و اما فهرست این کتاب بابت سراسر مخفی است
 که بجای فصول و ابواب لفظ مکتوب و مخطوط و تمهید و کلامه خاتمه رسد و داده هر مکتوب بنسبه ختم شامل بر چند مخطوط و تمهید
 مشمول مخطوط اول از مخطوطات و مخطوط آخر بر مکتوب جهت تبیین بعضی اعمال مثل احوال و محال و اظهار بعضی اعمال و دیگر
 فسر کنند و در حرف اول هر یک از لفظ تا یا و خاتمه کتاب بین اوزان یونانی و هندی خواهد بود
 چون تفصیل این به تطویل لاطایل و تحصیل حاصل می انجامید دست ازین کشیده و گفتا بهین مجال لایق دیده اگر کسی
 خواهد که اینها را تفصیل بشمار و نظر نفس کتاب نگارد و دیباچه را مشحون به فهرست تفصیل ادویه مرکبه و ذرات همدار
 و بر عینه این مختصره ازین جمله تخمین نگیرد انداخته و الله الموفق و امین و متوکل علیه و به نستعین **حرف**
الالف ابژن بیان منتهی مصطلح این لفظ ذکر احکام این را در مکتوب هشتم ادویه صا باید دید ای کامه
 تحقیق نام و تفصیل اقسام و تبیین احکام آنرا در مکتوب ششم ادویه معیه ابراهیم که نام غذای است

هم در مکتوب ششم اثناسا صغیر و کبیر با نسخه دیگر تحقیق لفظ آن در مکتوب هفتم ادویه کبیر و طحلیس
ایشه و طوس تحقیق این لفظ در مکتوب ششم معیه اثر تحقیق این کلمه با نسخه آن در مکتوب چهارم ادویه دمان مین
است از سطون صغیر و کبیر بر دو نسخه این تحقیق لفظ در مکتوب خیم و مخطوط اول این مکتوب که در ادویه امراض صدر قرار
یافته محرک شده استغذائی در مکتوب ششم ادویه معیه اسو و سلم نسخه آن نام و حسب آن در مخطوط اول
مکتوب اول اصغر سلم نسخه آن دو وجه تسمیه آن باین نام در مخطوط دوم مکتوب اول تحریر یافته اطریفل تصحیح غنی این لفظ
در مخطوط اول ادویه اسل طریفل اقلتمونی در مخطوط دوم ادویه اسل طریفل خست جدید تحقیق نسخه این
در مکتوب ششم ادویه معیه اطریفل دیدان در مکتوب ششم ادویه معیه اطریفل زبانی هم در مخطوط دوم
اطریفل شامیره در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه اطریفل صغیر یک نسخه این در مخطوط دوم ادویه امراض
اس و یک نسخه این در مکتوب ششم ادویه معیه اطریفل نکه وی بد نسخه در مکتوب چهارم ادویه حلقیه و نیمه اطریفل
کبیر یک نسخه این در مخطوط دوم ادویه اسل و دو نسخه این در مکتوب ششم ادویه معیه اطریفل کشمش در مکتوب
نهم ادویه اعضای تناسل طریفل شیرازی یک نسخه این در مخطوط اول از مکتوب اول نسخه دوم این در مکتوب
سوم ادویه امراض گوش اطریفل بلایان در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه اطریفل سهل هم در این مکتوب
اطریفل مقل یک نسخه اطریفل مقل ملین به نسخه در مکتوب ششم ادویه معیه اطریفل مقل شمشیر به
نسخه لوی و ساد در مکتوب دوم ادویه امراض چشم تحقیق لفظا شرح با نسخه افشردانه دیاسه و مریه
وزرشک و کونله و مکر در مکتوب ششم معیه اسن تحقیق این بخش نسخه در ادویه چشم و یک نسخه آن در مکتوب
دوازدهم ادویه جلدیه صورت ارقام یافته امر و شیا نسخه این تحقیق آن لفظ و باقی این مرکب در مکتوب هفتم
دوامی جگر امیزی در مکتوب نهم ادویه اعضای تناسل نگاشته انقرو یا تحقیق آن با پنج نسخه در مخطوط دوم ادویه
اسن چهارم نسخه در مخطوط سوم ادویه اسل فوشدار و نسخه آن در مخطوط دوم مکتوب اول الفوشدار و لولوی
بجای نسخه در مکتوب ششم ادویه معیه الفوشدار و لولوی معیه در نسخه آن در مکتوب نهم در مخطوط دوم آن
که در ادویه قلبیه بر یافته الفوشدار و معتدل هم در اینجا تشریف یافته ایارج تحقیق این لفظ در مخطوط اول ادویه
اسل ایارج ارکانا تلیس بد نسخه هم درین مخطوط ایارج انزرو حش بد نسخه در مکتوب ششم ادویه معیه
ایارج تقریط در مخطوط سوم ایارج بو طوس در مخطوط دوم ادویه اسل ایارج ثابت بن قره در مکتوب
ششم معیه ایارج جالینوس بد نسخه هم در مخطوط اول و نسخه این سه امیون در مخطوط سوم ادویه اسل
ایارج روم بد نسخه در مخطوط دوم ادویه اسل ایارج شیخ زکریا در مخطوط دوم ایارج طحلیس
انطالی در مخطوط سوم ایارج فیکرا بد نسخه با تحقیق لفظ فیکرا در مخطوط اول ادویه امراض اسن نسخه در مکتوب

در مکتوب ششم معدی و یک نسخه آن در مکتوب ششم ادویه معدیه و یک نسخه در جلد ایارج فیما عو رس در مخطوط دوم
ایارج کبیر در مخطوط اول ایارج کوناز یا ایارج کبیر در مخطوط سوم ایارج کبیر در مخطوط اول ایارج کبیر
محققین با تحقیق لفظ در مخطوط اول ادویه رس صورت نظام یافته ادویه الفیه مندریه اسو و نسخه آن یکی
سسی اسود بمل دوم سسی کاسوشه بانی در مکتوب پنجم ادویه صدریه و نسخه آن یکی ایارج اسود دوم اسود در مکتوب پنجم ادویه کمال
اکله پاک رساین در مکتوب ششم ادویه صدریه اسیر او اسو پنجم در مکتوب اکله مکله هم در مکتوب ششم
حرف الباء با و مهرج بد نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه یا سلیقون تفریح معنی ذاکر لفظ با نسخه در مکتوب
دوم ادویه چشم با شوی طریق کلان وقت جواز و عدم جواز استعمال آن با جمیع احکام در مخطوط اول ادویه رس تحریر
یافته کینه خوش باد و نیمه در مخطوط دوم بخور تحقیق لفظ و منی لغوی و اصطلاحی آن در مخطوط اول ادویه رس
مطهر شده بر شعش تحقیق معنی باد و نسخه در مخطوط دوم و بد نسخه در مخطوط سوم ادویه رس بد نسخه در مخطوط
سوم از مکتوب سوم که در ادویه الفیه قرار یافته بر و د تحقیق لفظ و منی لغوی و اصطلاحی و ذکر نسب در میان آن
و ذر و محل البت و چهار نسخه ذی اسم و معنی نسخه مطلق لفظ بر و د در مکتوب دوم ادویه چشم پنجم نسخه آن در مکتوب
چهارم ادویه دمان مذکور شده و بر و د ذی الاسمار که در ادویه چشم گاشته باین تفصیل است بر و د و د و د
بر و د اسود و نسخه بر و د یاری بر و د جلا بر و د حار بر و د حصرم بار و بر و د حصرم
حسا و نسخه بر و د خیار بالنک بر و د معبر بر و د رما دی بر و د ریان
د نسخه بر و د قرع بر و د کافور نمى نسخه بر و د لین بر و د مصاص بر و د نقاشین
بر و د مندی بر و د یوما و نیمه آن با چهار نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم بزر جلی در مکتوب
دوازدهم جلدی بخر که نام غذای خراسانی است در مکتوب ششم ادویه معدیه بنودق بنادق تحقیق
آن با یک نسخه در مکتوب چهارم ادویه دمان و نیمه تحقیق لفظ با نسخه بنادق کندی و در ادویه معدیه و معنی نسخه
بنادق البروز در مکتوب پنجم ادویه اعضا و تناسل بنادق بد نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم گاشته به طه فین
این اسم و طریق ساختن آن چند قسم در مخطوط دوم مکتوب اول بیش در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه نوشته
شد حرف التاء تریاق تحقیق این لفظ در مخطوط اول مکتوب اول انباط یافته تریاق الاذن در مکتوب
سوم تریاق اربعه در مخطوط سوم ادویه تریاق الاسنان در مکتوب چهارم ادویه دمان تریاق
افریه و مس در مخطوط دوم ادویه رس تریاق معنی نسخه در مکتوب دوازدهم تریاق افیون هم در
مکتوب تریاق انحر نیز بمان تریاق التفع در مخطوط سوم ادویه سسر قرار یافته تریاق صق در مکتوب
دوازدهم تریاق تلغ التفع هم در مکتوب دوازدهم تریاق ثمانیه در مخطوط سوم رس تریاق حرقه

در مکتوب دوازدهم تریاق جوز در جانجا تریاق و او و نطایکی در مخطوط دوم ادویه تریاق و در مخطوط
در مکتوب دوازدهم جلدی تریاق الدین در مکتوب ششم ادویه امرا تریاق در مکتوب ششم سندی تریاق
ریتمی بدو نسخ در مکتوب دوازدهم تریاق الطیران در مکتوب دوازدهم تریاق شیخ رئیس که از انجونی
گوشه بدو نسخه در مخطوط دوم در مکتوب پنجم که در ادویه قبیله سیرا تریاق لطیف در مکتوب پنجم سندی و طحالی
تریاق الطین بدو نسخه در مکتوب دوازدهم تریاق عام التفع در مکتوب دوازدهم تریاق غدر بدو نسخه در مخطوط
سوم ادویه رس تریاق عسکری در مکتوب دوازدهم تریاق عقرب پیشش نسخه در مکتوب دوازدهم ششم شسته
تریاق فاروق بدو نسخه در مخطوط اول تریاق فوج در مکتوب ششم ادویه امرا تریاق الکبد در مکتوب پنجم تریاق
المتشانه در مکتوب ششم تریاق مره تهر در مکتوب دوازدهم تریاق مردارک هم در مکتوب دوازدهم تریاق
معه بدو نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیة توتیای بر بدو نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم حرف التام التام
شیار و بطوس با تحقیق لفظ بدو نسخه در مخطوط اول ادویه صداعیه بدو نسخه در مخطوط دوم و یک نسخه در مخطوط سوم ادویه
رس حرف الحکم جلاب با تحقیق لفظ با یک نسخه در مخطوط اول و یک نسخه آن در مخطوط سوم ادویه رس بدو نسخه آن در
مکتوب ششم و بدو نسخه در مکتوب یازدهم حامی نه کور است جلیخین بایته آن بعضی تحقیق آن در مخطوط دوم و تخته تحقیق آن
باز تیب ساحل آن در مکتوب ششم سندی جلیخین تقا حی در مخطوط دوم مکتوب پنجم جلیخین سحر جلی در مکتوب
ششم سندی مخطوط کل جلیخین کافربانی در مخطوط دوم ادویه رس جلیخین سحر در مکتوب ششم سندی
جلیخین سهل در مکتوب یازدهم حامی جوارش تحقیق این لفظ و سرق در میان جوارش و جلیخین
در مخطوط دوم ادویه رس نگاشته و تفصیل نسخ دوازدهم این کب که در این مجموعه تحریر یافته است جوارش اسطه
یک نسخه آن که تألیف مولانا علاء الدین است در ادویه قلبه و در ادویه معدیة جوارش الوما هر در مکتوب
دوازدهم جلدی جوارش الترح در ادویه فی جوارش اسطوطیس در ادویه معدیة جوارش اسقف
یک نسخه آن در مخطوط سوم ادویه رس یک نسخه در معدیة جوارش اسقف و در ادویه اعضاء تناسل جوارش
اصحال در معدیة جوارش انار جوارش انار دین جوارش انارین جوارش انارین ثاقب
جوارش معدیة جوارش نبرارین بدو نسخه جوارش نخدن چهار نسخه در ادویه معدیة جوارش بارو
جوارش ترش جوارش نرور بدو نسخه جوارش سیانسه این هم در ادویه معدیة جوارش ملا در
در مخطوط دوم ادویه رس جوارش بود نه جوارش هم نمونز جوارش تربد پنج نسخه جوارش پلاشته
در ادویه معدیة جوارش تقا حی جوارش سیب جوارش قمرندی در معدیة جوارش قمری در بدو نسخه
در ادویه امرا جوارش جالینوس جوارش جلالی جوارش حب الانس جوارش حب جلیخین

انحصرا در ادویه معدیه جوارش نخست بحدید که فنجوش است در ادویه فایز خواهد آمد جوارش خس خربوب
 بنسخه در ادویه معدیه جوارش خراسانی در ادویه اعضای تناسل جوارش خس خربوب در مرقه سوم ادویه معدیه
 راس جوارش خورزی بنسخه جوارش خولجان جوارش در حینی در ادویه معدیه جوارش
 زرغونی بلفظ زرغونی در حرف زایک نسخه آن در ادویه فیه دیگسج آن در ادویه اعضای تناسل جوارش خلیل
 در ادویه معدیه جوارش زمره که عبارت از کونی است در حرف کاف جوارش سداب جوارش
 سقر جوارش سقر جل پیکان جوارش سقر جل غیر مدقوق جوارش سقر جل سبیل
 بنسخه جوارش سقر جل سبیل نامستانی جوارش سقر جل سبیل معمول جوارش سقر جل
 مسک بر دهن جوارش سقر جل مسک بنسخه در ادویه معدیه جوارش مسک که بقی صاحب
 قونج نافع است بنسخه سیوم سقر جل کل را که در ادویه معدیه نوشته شده صاحب قلاسی این نام خوانند بنسخه نوشته
 جوارش سماق بنسخه جوارش مسک بنسخه جوارش سوسن در ادویه معدیه جوارش
 سبیل یک نسخه در ادویه قلیه و نسخه در ادویه معدیه جوارش شکر جوارش شکر ناران پنج نسخه
 جوارش صندل جوارش طالسفر در ادویه معدیه جوارش طباشیر چهار نسخه در ادویه معدیه و یک
 نسخه در ادویه اعضای تناسل جوارش طباشیر سهیل در معدیه جوارش خطائی در ادویه اعضا
 تناسل جوارش تخم بیک نسخه در مرقه سوم ادویه اهل بنسخه در ادویه معدیه جوارش عود و یک نسخه آن
 از جلالی یک نسخه از پنج نسخه از شای در ادویه قلیه یا نوده نسخه آن در ادویه معدیه جوارش عود در شش
 پنج نسخه در ادویه معدیه جوارش عود سهیل بنسخه جوارش عود مسک جوارش عود زمره در
 ادویه معدیه جوارش فلافل جوارش فنجوش جوارش فنداقیون سه نسخه در
 فای معدیه جوارش فواکه در ادویه قلیه جوارش فیروز نوش هم در ادویه فای معدیه و قوم است جوارش
 قابض یک نسخه آن در ادویه قلیه یک نسخه در ادویه معدیه جوارش فیتصر در معدیه جوارش کافور
 یک نسخه آن در ادویه قلیه سه نسخه آن در معدیه جوارش کرویا جوارش کسروی بنسخه در ادویه
 معدیه جوارش کمونی در ادویه کافیه معدیه جوارش کندر بنسخه در ادویه معدیه و نسخه در ادویه اعضای
 تناسل جوارش کبریا در ادویه معدیه جوارش لولوی در ادویه اعضای تناسل جوارش
 مشوکل در معدیه جوارش محقوبیا در ادویه مفاصل جوارش مسک دو نسخه آن در ادویه قلیه
 دو نسخه معدیه جوارش مسمن یک نسخه آن در ادویه معدیه و در مکتوب و از دهم جلدی جوارش
 سهیل بنسخه جوارش سیحی جوارش مصطکی در ادویه معدیه جوارش منفرج

معدیه و شش دیگر در ادویه با میه حب چاوشیر در موقوف سوم و یک نسخه در ادویه معدیه حب وار
چهار نسخه در ادویه امراض میخی پنج نسخه آن در ادویه معدیه و یک نسخه آن در ادویه مفصل شش گشته حب چمر
از میخی در ادویه امراض امعاء حب حلیت به و شش کی در معدیه و دیگری در حمانه حب جثا در ادویه
مفصله حب حنظل در ادویه نمویه اثبات یافته حب جثا الحیدر در ادویه معدیه حب حرث
در ادویه نمویه حب خولجان هم در نمویه حب خیر ران در ادویه طبعیه حب ذی در ادویه
امعاء حب ارجمینی در ادویه صدر حب نم سلقه در موقوف سوم ادویه راس حب و نند هم در موقوف
سوم حب ید آن به و نسو در ادویه امعاء حب ضرب در معدیه حب ذنب البیض در موقوف
اول صد ای و یک نسخه در موقوف سوم ادویه راس و یک نسخه در ادویه معدیه حب زبو
پشش نسخه در ادویه صدر حب عرش در موقوف سوم ادویه راس حب ریونیک
در کبدیه و یکی در ادویه امعاء حب ریونیک معمول بمایز ریون به و نسخه در کبدیه حب
زبل در ادویه امعاء حب زخیر هم در آن حب زنجبیل در ادویه معدیه حب
سبات و سه موقوف دوم ادویه راس حب سعال بست و نسخه در ادویه صدر
حب سعد بادویه مفصله حب سحوط بادویه جلدیه حب سکنج نسو موقوف سوم راس
در و نسخه معدیه راسه یک نسخه بادویه نمویه یک نسخه بادویه مفصله حب سکنج است به و نسخه کی با معاد و یکی
بادویه مفصل حب سلیم موقوف سوم حب شدروس بادویه نمویه حب سورجان بهفت
نسخه آن مفصله حب سورجان صغیر چهار نسخه آن حب سورجان کبیر چهار نسخه آن سه مفصله
حب سحر الوجود بادویه با میه حب سیما حب سیما چهار نسخه آن بادویه با میه حب سیور
ملک در ادویه نمویه حب شایسته در ادویه جلدیه حب شبرم یک نسخه در کبدیه و یک
نسخه در نمویه حب شیار چهار نسخه در موقوف صد ای و پنج نسخه در موقوف دوم راس و یک نسخه در ادویه
معدیه حب شفا به و نسخه در موقوف اول راس و یک نسخه معمول در جیات حب شیطرج در موقوف
سوم راس حب شیطرج اکبر هم در موقوف نذکور حب شیطرج به و نسخه در موقوف سوم و به و نسخه در ادویه
مفصل حب ضمیر پنج نسخه در موقوف اول و یک نسخه در موقوف دوم و یک نسخه در موقوف سوم و یک نسخه
در مکتوب دوم ادویه چشم و به و نسخه در ادویه فیه و یک نسخه در معدیه و یک نسخه در کبدیه و یک نسخه در جیات و یک نسخه
در جلدیه حب صدر در ادویه صدر حب صرع به و نسخه در موقوف سوم ادویه راس حب عافیه در
موقوف اول حب عاقر قرحا در ادویه مفصل حب عجیب هم در مفصل حب عشا

در ادویه چشم حب عشره در مفوظ سوم ادویه راس حب عظامی در ادویه صدر حب عتب
 در ادویه امعا حب بجنشر بدوشه در مفوظ اول ادویه راس حب غار قنون بدوشه در مفوظ سوم ادویه
 راس حب شش در ادویه صدر بدوشه در ادویه قلبه بدوشه در ادویه کبدیه حب غافق بدوشه یکی در
 کبدیه یکی در ادویه حایه حب ماشرا در ادویه مفاصل حب قانج بدوشه در مفوظ سوم حب
 قرقنون در مفوظ سوم و یک نسخه آن در ادویه کبدیه حب فیقره ایک نسخه آن در ادویه کبدیه و یکی در ادویه امعا
 حب قدره در مفوظ اول حب قرص افغی در ادویه بامیه حب قرص فرد در ادویه
 حب قرصم در ادویه امعا حب قطن در ادویه صدریه حب توقایا بدوشه در مفوظ
 اول مکتوب اول بدوشه در ادویه چشم حب قونج بهشت نسخه در ادویه امعا حب قیصر در ادویه صدریه
 حب کباد در کبدیه و طحالیه حب کبیر هم در انجا حب کبریت بدوشه در ادویه معدیه حب
 کثیر الشفع در ادویه صدریه حب کندمی در ادویه مفاصل حب کوتوالی در مفوظ اول
 مکتوب اول حب لاجورد در مفوظ دوم ادویه راس حب لبان در ادویه صدریه حب لبوب
 در حیات حب نقوه در مفوظ سوم ادویه راس حب مازر یون شش نسخه در کبدیه حب ماسر خویه
 در ادویه امعا و یک نسخه در مفاصل حب ماسویه در ادویه مفاصل حب مبارک بدوشه در امعا
 حب محمد و گریا در مفوظ سوم راس حب تمک بهار نسخه در ادویه قلبه و سه نسخه در ادویه قلبیه حب
 مسکن در ادویه رودها حب سهل یک نسخه آن در مکتوب چهارم ادویه نیمه و سه نسخه در ادویه قلبیه حب
 اول مکتوب سوم ادویه صدریه و سه نسخه آن در مکتوب بیستم ادویه و در ادویه و طحالیه بدوشه آن در مکتوب بیستم ادویه امعا
 در مکتوب دوم نسخه آن در مکتوب سوم ادویه مفضلیه و سه نسخه آن در مکتوب یازدهم حای و سه نسخه آن در مکتوب دوازدهم
 جلدی حب مضطکی در نسخه آن در ادویه معدیه حب مطرانی هم در ادویه حب مفاصل بدوشه
 در ادویه مفضلیه حب شش حصاة سه نسخه در مکتوب بیستم ادویه اعضای تناسل حب مهری بدوشه
 در ادویه مفضلیه حب مقل یک نسخه در معدیه و یازده نسخه در معدیه حب ملذوبه یازده نسخه در ادویه بامیه
 حب ملوک بدوشه در امعا حب تمک دوازده نسخه آن در ادویه محویه و چهار نسخه آن در ادویه بامیه
 حب منتن بدوشه در مفوظ سوم ادویه راس بهار نسخه در ادویه مفاصل حب منتن صفر در مفاصل
 حب منتن اکبر هم در انجا حب منتن کبیر بدوشه در مفوظ سوم و یک نسخه در مفاصل حب
 منتن کندمی در مفوظ سوم ادویه راس حب مشط در مفوظ دوم ادویه راس حب مین نصایح
 در مفوظ دوم حب مومیانی در ادویه بینی حب میعه بهار نسخه در ادویه صدریه حب غلیست

تا عیبت در ادویه اسباب نجاع در مفوظ سیوم ادویه اسس حسب مشاط در مفوظ دوم اسس
 حسب تقریر نسخ و مفصل حسب واصلی در ادویه جلدیه حسب حلیله یک کبدیه و یک نسخ در
 جلدیه حسب هنری معمول لمبک منقول از قانون در ادویه قیسه صیبه های مندی اجمی که آنرا اسباب و گنگه گویند
 به نسخ در ادویه معدیه و دیگر مسخ می باشد که به نسخ در ادویه مفصل و دیگر که آنرا انجی بیدی نامند به نسخ
 در ادویه اسما و دیگر مسخی به آنند به درجیات و دیگر حسب اولوه در ادویه اسما و دیگر برنجی دکنه در مفوظ دوم
 ادویه اسس و دیگر ترپیل و مودک به نسخ در مفوظ سیوم و دیگر که به جنس معروف است به نسخ درجیات
 و دیگر که جو کج گنگه نامند در مفوظ سیوم ادویه اسس و دیگر جذر برنجی گنگه در ادویه اعضای تناسل و دیگر رام بان
 نام درجیات و دیگر معروف بکسوت در ادویه معدیه و دیگر شنبوری بکسوت درجیات و دیگر نکراد چون
 به نسخ در ادویه معدیه حریره که به بنز قصبه به قبل از قرح بکاراید در ادویه صمدیه حریره که به بنز قصبه به قبل از قرح
 به نسخ در ادویه اسما حریره که به بنز قصبه به قبل از قرح بکاراید در ادویه اعضا تناسل حسوی که در علت مایا به استخوان
 و تفیل و تسبیط بکاراید در مفوظ دوم حسوی که به بنز قصبه به قبل از قرح بکاراید در ادویه اعضا تناسل حسوی که در علت مایا به استخوان
 که با مراض رید و صمدیه بکاراید به نسخ در ادویه صمدیه حسوی که به بنز قصبه به قبل از قرح بکاراید در ادویه معدیه
 حسوی که در ذبول بکاراید درجیات مذکور شده حشو تحقیق آن به چهارده نسخ در ادویه دمان و دمان
 حصیریه در ادویه معدیه حقه بیان فصیله و تصریح به آن در مفوظ اول صدای در دیگر احکام آن تفصیل و
 طریق عمل آن و طرز ساختن محقه در ادویه اسما حصر یافته و قسم آن ازینده و حاده و مسنده در هر باب که چنانچ
 بان می باشد چندی نسخ مسطر گشته در هر باب ملاحظه بایزد خلوی احکام آن در مکتوب ششم ادویه معدیه خلوی
 امرو در صمدیه خلوی با دام خلوی سیست خلوی سیار عسلی در ادویه بایه خلوی
 خلوی به کوفته خلوی به کوفته با نشان خلوی به کوفته ترک اینهمه در ادویه صمدیه خلوی
 تخم مرغ در ادویه بایه خلوی تر در ادویه صمدیه خلوی تر تخمین خلوی جذر به نسخ
 خلوی چغوزه خلوی خرمای خلوی خوان احمدی خلوی رشیش الا خلوی سمنک
 خلوی سمنک به نسخ در ادویه بایه خلوی سیب در ادویه صمدیه خلوی سیر در بایه خلوی
 شکر باره در ادویه صمدیه خلوی اگر بکین هم در صمدیه خلوی نخود در ادویه بایه صمدیه
 حصیه برود در ادویه صمدیه خلوی های مندی خلوا که باک نام دارد در ادویه بایه دیگر اسکنده
 باک در ضمن ساجین مندی در ادویه صمدیه و دیگر تیل باک و دیگر تالیس باک و دیگر سبازی باک در ادویه
 بایه و دیگر سندی باک و دیگر کچور باک این برود در ضمن ساجین ادویه صمدیه مندی و دیگر موصی باک در ادویه

بایه حروف الخا را یکینه لفظ فارسی بخاست در حرف این بحث برای بحث بیشتر است
 در ادویه معدیه جنس تفصیل اسم آن و تصریح حکام اینها با یک نسخ در ادویه فیه و یک نسخ در ادویه معدیه و یک نسخ
 در ادویه طحالیه و یک نسخ در ادویه معویه جنس تفصیل در ادویه معدیه حرم تحقیق این لفظ در ادویه امراض جنس حرم
 صغیر حرم کثیر حرم معسل است نسخ هم در احکامات مطلق این لفظ از ادویه اذنیه معلوم خواهد
 شد حقیقتا کثیر در مفعول دوم ادویه رس خشک بند تحقیق این نسخ آن در ادویه جلدیه خشک رس
 نسخ هم در جلدیه خضاب تحقیق لفظ اینجائی تفصیل ذیل اسم در جلدیه خضاب و عن بنت نسخ خضاب
 شقایق چهار نسخ خضاب عجب بر نسخ خضاب کردگان خضاب مینقص پنج نسخ خضاب حرم
 به نسخ خضاب نافه به نسخ خضاب نمره چهار نسخ دیگر خضاب مطلق با پنجای بندیه سازده نسخ
 نه کور شده حل از جگر که ساخته میشود طسیرق ساختن آن در ادویه اذنیه مرقوم است و حکام آن در ضمن ادویه
 امراض بر عضو مسطر حل حرم تحقیق این لفظ در ادویه اذنیه حل حاصل طریق ساختن آن در اذنیه آن در مفعول
 سوم ادویه امراض رس خلوق یک نسخ آن با تحقیق لفظ در ادویه اعضای تناسل حرم محل اطلاق این لفظ و
 تفصیل اصناف این و تصریح افعال صادر ازین دو وقت بشرط استعمال این و بیان مختار این در مفعول دوم ادویه رس
 غیر و حمیره نایت این بر دلفظ محل اطلاعات اینها در مفعول دوم ادویه رس طریق ساختن حمیره آرد و مایه آن بیان
 از اج آن در ادویه جلدیه و یک نسخ مرکب آن که مده خصوصیت داشت در ادویه معدیه نگاشته حمیره ابریشم پنج
 نسخ در مفعول دوم رس حمیره نفثه در ادویه انقبیه حمیره ششاش چهار نسخ در مفعول دوم حمیره
 سحر در مکتوب دوم ادویه امراض چشم حمیره صندل مفعول شربت صندل در شرب قلیه حمیره کاوین
 به نسخ حمیره کاوین جنری به نسخ در مفعول دوم ادویه رس حمیره مرورید در ادویه معدیه حنن لقیون به
 نسخ در معدیه حروف الدال و بس مفعول رب انکور در مفعول سوم ادویه امراض رس فیدور در تحقیق این
 لفظ با نسخ در ادویه کبدیه و طحالیه حرم تا تحقیق این نواید این با نسخ که یکی از آن لایق است در ادویه کبدیه
 یک نسخ آن که خصوصیت بقول پنج دارد موافق شقایق در ادویه اسهال و لوک تحقیق لفظ در این نسخ این در ادویه
 زبان در زبان و الاربع در ادویه مفصیده و امی اسطرطیس در ادویه گوش و امی سفلیه رس در
 ادویه کبدیه و الارشور در ادویه اعضای تناسل و واکبید به نسخ در ادویه معال و تفصیل به نسخ
 در ادویه بایه و واکبید در رس در بایه و واکبید اسطرطیس در ادویه صدریه و واکبید صغیر در ادویه
 امعاء و واکبید و اکثر به نسخ هم در ادویه اسهال و اکثر بخین در ادویه اعضای تناسل و واکبید سوم به
 نسخ یکی در کبدیه و دیگری در حایه و امی حایه رس در ادویه معدیه و واکبید تا در ادویه معدیه و واکبید

در واریج حق در ادویه مفصل و واریج کل در ادویه فیه حقیقه و واریج حک در ابیه و واریج حقیقت
 بدو نسخ در ادویه فیه و یک نسخه در ادویه مایه و واریج حلقومی در ادویه صدریه و واریج مختص در ادویه
 ابیه و واریج حبش بجزید در ادویه اذنه و واریج الکلب در ادویه فیه حقیقه و واریج طیف صغیر بجزید
 خطان در ادویه فیه حقیقه و واریج الدار چینی در ابیه و واریج بقی در ادویه کبدیه و واریج
 اندر ارج بدو نسخ در ادویه جلدیه و واریج سلطان بهم در جلدیه و واریج بسته بلفظ جوارش ملوک بلفظ
 سوم در ادویه راس و واریج سنونیا و واریج خط طیف است و واریج شیم در ادویه مایه و واریج
 الفرس در ادویه معده و واریج قلع و واریج معاصر و واریج فصل و واریج فصل در ادویه فیه حقیقه و واریج
 جلدیه و واریج الکاتب در ادویه امراض چشم و واریج الکاهن در ادویه صدریه و واریج الکبریت بدو نسخ
 در ادویه صدریه و یک نسخه آن که صاحب تحفه انرا تریاق امده خوانده در ادویه معده و واریج الکرم بجزید
 و واریج در و واریج حوز و واریج در ادویه کبدیه و واریج الملک بجزید و واریج در و واریج در ادویه
 کبدیه و واریج الما زریون در ادویه کبدیه و واریج المخذر در واریج فصل و واریج المدر بهم در واریج فصل
 و واریج المسک یک نسخه آن در واریج فصل دوم و یک نسخه آن در واریج فصل سوم و واریج کبدیه و واریج
 المسک بار و واریج در ادویه قلبیه و واریج المسک بار و واریج در واریج المسک بار و واریج در واریج
 هر دو در ادویه قلبیه و واریج المسک حلو بدو نسخ در واریج فصل سوم و واریج شیرین کرم در ادویه صدریه
 و واریج المسک هر یک نسخه آن در واریج فصل اول و یک در واریج فصل سوم و واریج راس و واریج المسک معتدل
 بدو نسخ در ادویه قلبیه و واریج مسکن و واریج فصل در واریج فصل و واریج در ادویه کبدیه و واریج
 یحیی بن خالد در ادویه مفصل و واریج با جمع احکام در ادویه معده و واریج خطان این با ترتیب خوردن
 این جهت سلولین در ادویه صدریه و یا ستقورید و واریج جوارش کونی را گویند و یا قوفا حقیق بلفظ
 این یا پنج نسخه در ادویه بینی و دو نسخه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه معده و واریج
 های واریج مندی و سموات است در ادویه معده حروف التذال در واریج صدریه و واریج حقیق نفی و
 اصطلاحی این با بعضی احکام و بیان فرق در میان آن در واریج فصل دوم و واریج چشم و واریج راس در
 ادویه امراض جلد و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم
 بدو نسخ در واریج صدریه و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم
 و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم
 و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم
 و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم و واریج امراض چشم

چشم دور و ریاصل بخش سخی در ادویه امراض چشم در و شیمرج در ادویه چشم در و ر
 جالینوس در ادویه امراض جلد در و ر حسین هم در جلدیه در و ر حله در ادویه امراض چشم
 در و ر مادی هم در چشم در و ر عقرانی بدنی در و ر سبل در و ر سلاق هم
 در ادویه چشم در و ر سقولا در ادویه جلدیه در و ر شهر هم در انجا در و ر صدفی در ادویه
 امراض چشم در و ر صندل در ادویه جلدیه در و ر صفدر در ادویه عینی در و ر حبیب در ادویه جلدیه
 در و ر عرب پنج سخی در ادویه چشم در و ر قوطاس در جلدیه در و ر کافور چشم در و ر
 کلنار در جلدیه در و ر مکنه در ادویه عینه در و ر لکین در عینه در و ر امیران هم در انجا
 در و ر معصفر در ادویه امراض امعاء مقعد در و ر سبل چهار سخی در عینه در و ر مکرم بدنی در ادویه
 جلدیه در و ر ملکایا بدنی در و ر ملکی بدنی در و ر نمسک در و ر نمسک صغیر در و ر
 منصف در و ر و ر و می بدنی در ادویه امراض چشم در و ر اب مطلقه بست و بخت
 در ادویه امراض چشم در امراض بینی دو در و ر یکی جته درم کثیر الاصل و دیگر جته بوسیر الانف و در امراض بان چهل
 دهم در و ر در امراض امعاء مقعد هفت در و ر در امراض تناسل شش در و ر در امراض جلد چهارده یونانی و شش
 هندی در و ر نکور شد حرف الراء را مالک مابینه آن در ترتیب ساختن فواید آن در ادویه معصیه
 را مهران در سخی در ادویه معصیه و یک سخی آن در ادویه مفصلیه رایب مابینه آن شرح تمام جمع خواص
 در حکام آن در ادویه معصیه رایب مکمل هم در معصیه رب تحقیق این در ترتیب ساختن ربوب در مفوظ
 دوم رب اس در ادویه معصیه رب الکو در مفوظ دوم رب اقیتمون در ادویه معصیه رب امرو
 در معصیه رب انار در مفوظ دوم رب انار ملیسی در ادویه معصیه رب انار ترش رب انار
 منفع رب انار میجوش رب انارین اینهمه در ادویه معصیه رب انکور در مفوظ
 سوم رب اس رب به رب ترنج این همه در معصیه رب ثوت در ادویه
 فیه حقیقه رب ثوت مرکب هم در انجا رب جوز ساده رب جوز مرکب هر دو در ادویه حلقیه
 رب خرما در مفوظ سوم این رب ریاس رب زرشک رب سیب ترش
 و شیمین هر چهار در معصیه رب شیم حنظل در ادویه معصیه رب نخوره در ادویه معصیه رب لیمو
 در مفوظ دوم ادویه اس رب مرکب در ادویه معصیه رب مصری در ادویه فیه حلقیه رب مور و
 در ادویه معصیه رب نیشوق در ادویه معصیه رب بلبله در ادویه امعاء رشته تحقیق لفظ
 در ترتیب ساختن و نافع مضار آن در ادویه معصیه را مابینه در ادویه معصیه روا صبر تحقیق آن در ادویه

در ادویه معدیه روشنائی پنج نسخه دارد و چشم روغن اقسام این بسیار است و چیز که درین نحو مطهر
 شده بدین تفصیل است روغن آجری در مفعول سوم رس و روغن آمله یک نسخه آن در معدیه و یک نسخه در جلدیه
 روغن تشرج در مفعول سوم رس روغن ادرج در مفعول سوم رس روغن مهرش در ادویه که در روغن
 استقیل در مفعول سوم رس و روغن انشیتین یک نسخه در ادویه معدیه و یک نسخه در ادویه جلدیه روغن باوشه
 در مفعول اول ادویه رس و روغن بادام شیرین روغن بادام مرغی تلخ بر دو با سار منافخ در مفعول اول
 روغن بادام مرغی از بعضی نویسندگان در ادویه بینی روغن بادام بجان در ادویه امراض گوش روغن باوشه
 در مفعول سوم رس و روغن بان مرکب هم در انجا روغن بلا در یک نسخه در مفعول سوم و یک نسخه در ادویه انفا
 روغن بلبان در مفعول سوم روغن پنج در نسخه در مفعول دوم رس و روغن بنهوق در مفعول سوم
 روغن بنفشه در مفعول اول ادویه رس روغن کوا سیر نشن نسخه در ادویه اسهال مقدر روغن به یک
 نسخه در معدیه و یک نسخه در مفعول سفجل در یک نسخه در روغن سید در مفعول اول رس و روغن سید انجیر یک نسخه
 در مفعول سوم ادویه رس و روغن سید انجیر یک نسخه هم در مفعول سوم روغن بطنیه یک نسخه در ادویه جلدیه و روغن
 ماتون یک نسخه در ادویه اعضائی ناسل روغن حماترج نویسندگان در ادویه امراض گوش روغن برت
 هم در انجا روغن جاوشیر در ادویه معدیه و روغن جطیانابشج ایضاً روغن جوز در مفعول سوم روغن
 حرمل هم در مفعول سوم رس و روغن حنک یک نسخه در ادویه اعضائی ناسل روغن حنابشج در
 ادویه مفصلیه روغن خطل در مفعول سوم ادویه رس روغن حیاة در جلدیه روغن حسته زرد ادویه
 معدیه روغن حسته شفا لود در ادویه گوش و روغن خشتاش در مفعول اول رس و روغن خفایش در ادویه
 مفصلیه روغن خل در ادویه آدینه روغن ارچینی در مفعول سوم ادویه رس و روغن شلیفیان
 در ادویه معدیه روغن دارقی روغن دامون بر دو در مفعول سوم ادویه رس و روغن قلی کثیر در
 ادویه مفصلیه و روغن یو وار در ادویه جلدیه و روغن یامش در ادویه سوم روغن سب در ادویه
 اعضائی ناسل روغن ریجان در مفعول سوم ادویه رس روغن زعفران روغن زقوم روغن
 زنبق این همه در مفعول سوم ادویه رس روغن زنجبیل روغن زیت این همه در ادویه مفصلیه
 روغن ساظم در مفعول سوم روغن سب یک نسخه در مفعول اول و یک نسخه در مفعول سوم رس و روغن
 سعد در ادویه معدیه و روغن سفجل در روغن به معلوم شد روغن سلیمه در ادویه معدیه و روغن زنج
 بر دو نسخه در ادویه مفصلیه و روغن سوسن و روغن سورس در روغن سوسن کب بر دو نسخه در مفعول
 سوم روغن سیت در ادویه معدیه روغن سیت بر دو نسخه در مفعول دوم روغن شجره صطکی

در ادویه مده و عن شونیز در ادویه اعضای تناسل و عن شیخ صنجان به دست در ادویه جلدیه و عن
 عاقر قرحا در مفعول سیوم رسی و عن عترب در ادویه اعضای تناسل و عن علقم در حدیه و عن
 بخار بد و ترتب در مفعول سیوم و عن غالیسه در جلدیه و عن فرنیون بد دست در مفعول سیوم و عن
 فستق در مفعول اول و عن فلفل در سیخ در مفعول سیوم و عن قسط بنشین سیخ در مفعول سیوم
 و عن کادی در ادویه مده و عن کامو بد و ترتب در مفعول اول ادویه و عن کدو و عن
 کل بخت ترتب و عن کل بادام و عن کل مشک همه در مفعول اول و عن کل کاج بد دست
 در مفعول سیوم و عن کندش در ادویه گوش و عن کندم و جو در جلدیه و عن لادن بد دست
 در ادویه جلدیه و عن لاله یک سخته آن در ادویه مده و یک سخته آن در جلدیه و عن لیس سخته در مفعول دوم
 ادویه راس و عن لیمو در مفعول سیوم رسی و عن زریون در ادویه کدیه و عن ناز و بد دست در ادویه
 جلدیه و عن نمون در مفعول سیوم و عن نخل در حدیه و عن بدر در ادویه مده و عن نخل در حدیه
 در مفعول سیوم و عن نمون در جلدیه و عن مصطکی در حدیه و عن مصطکی کب هم در حدیه
 و عن مفاصل در ادویه مفاصل و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه
 و عن میخ در حدیه و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه و عن نخ در حدیه
 ادویه مده و عن نرس بد دست در ادویه اعضای تناسل و عن نرس در ادویه مده و عن
 شاپور در ادویه معار و عن رخ هم در بخار و عن پایلین در ادویه مده و عن غنهای مده
 و عنی که با تا نام دارد در مفعول دوم و دیگر بخار در ادویه اعضای تناسل و دیگر را شنایدیل و دیگر
 کلبانک کربت و جاک کلبانک کربت و دیگر که کلبانک کربت و دیگر که کلبانک کربت و دیگر که کلبانک کربت
 لاکه در ادویه مده و دیگر و عن مال کلبی در ادویه اعضای تناسل و دیگر که کلبانک کربت و دیگر که کلبانک کربت
 نیل در مفعول سیوم ادویه راس حرف الزار زید بعضی منافع آن در ادویه فیه زریون و دیگر که کلبانک کربت
 فیه و دست در ادویه اعضای تناسل زرشک آبا در ادویه مده و عن حقیق آن با با نده سیخ
 در ادویه اعضای تناسل زیت بعضی فواید آن در ادویه فیه زیتا و ماسته آن و خواص آن در ادویه
 کسبیه زیتون بعضی فواید آن در ادویه فیه زیتا و ماسته آن و خواص آن در ادویه
 بعضی قسم آن در مفعول سیوم و ماسته آن با ترتیب ساختن آن موافق شفاء الاستقام در ادویه کسبیه و
 طایفه حرف اسین بخار نینیا معنی وی سیخ آن در ادویه مده و عن سحرط ماسته آن با بیان فرق
 در میان آن و در میان شوق و عنخ از مفعول اول ادویه راس معلوم خواهد شد و عنخ آن در مفعول

سه مفعول اوویه بر اس و در اوویه امر و ارض چشم و ارض گوش و در اوویه نمیه و حلقه و در اوویه انبات یافته
 سفوف معنی نوی و اصطلاحی آن در مفعول اول اوویه بر اس و در اوویه نمیه و در اوویه نمیه و در اوویه
 معنی سفوف این بسیار در اوویه صدریه سفوف این ماسویه در اوویه معویه سفوف از خر در اوویه
 معنی سفوف از شیطانی در مفعول دوم اوویه بر اس سفوف اسوقه در اوویه اسما سفوف
 اسهال کبیدی بد و نسخ در اوویه کبیدی سفوف اصول در معنی سفوف افیتون در مفعول دوم
 بر اس سفوف اثناع الرمان در اوویه معویه سفوف انار و انه چهار نسخ در اوویه معویه و یک نسخه مفعول
 حسب الرمان در معویه سفوف انجدران در معنی سفوف نیسون هم در اوویه معویه سفوف
 باوایان بد و نسخ در اوویه اسما سفوف بار و هم در معویه سفوف برص بد و نسخ در اوویه جلدیه
 سفوف بر یکی در اوویه معویه سفوف بزرب البیخ در اوویه تناسل سفوف بزور بد و نسخ در معویه
 و یک نسخه در کبیدی و یک نسخه در اوویه تناسل و یک نسخه در اوویه معویه سفوف بلوط بد و نسخ در اوویه
 معویه سفوف نقیضه یک نسخه در اوویه صد اعینه و یک نسخه در اوویه معویه سفوف پشیر مایه هم در
 معویه سفوف بجدانه در کبیدی سفوف بنیامی در معویه سفوف تبر بد و نسخ در اوویه معویه
 سفوف تبر مل در اوویه کبیدی سفوف جوز بد و نسخ در اوویه معویه سفوف حاکمی بد و نسخ
 در معویه بد و نسخ در اوویه معویه سفوف حب الاس بد و نسخ در اوویه معویه سفوف حب العنب
 در اوویه معویه سفوف حب الی بیخ نسخه در اوویه معویه سفوف حجر الیهود باشت نسخه در اوویه
 اعضای تناسل سفوف حصرم در معویه سفوف حینن یک نسخه در معویه بد و نسخ در اوویه عضای
 تناسل و یک نسخه در اوویه اسما سفوف خروب در اوویه معویه سفوف خنازیر در اوویه جلدیه
 سفوف جنک در اوویه مفاصل سفوف در و بیخ بد و نسخ در اوویه قلیه سفوف
 ضرب بد و نسخ در معویه سفوف راوند در مفعول سوم اوویه بر اس سفوف رونال
 در اوویه اسما سفوف ریحان در اسما سفوف زحیر در معویه سفوف زرشک در
 در اوویه معویه سفوف سرطان در اوویه صدریه سفوف تکیخ در اوویه کبیدی سفوف
 سماق در اوویه معویه سفوف سمنه در اوویه جلدیه سفوف سنا در اسما سفوف
 سو دا یک نسخه در مفعول دوم و یک نسخه در جلدیه سفوف سورجان بهفت نسخه در مفاصل سفوف
 ششم در اوویه معویه سفوف شافج بد و نسخ در معاری یک نسخه در تناسل سفوف
 شاهتره در اوویه جلدیه سفوف شمار در اوویه معویه سفوف صمغ عربی در اوویه معویه

سفوف طباشیر یک نسخه در ادریه قلبیه یک نسخه در ادریه معدیه و در ادریه معده و در ادریه معده
 سفوف نظری در ادریه قلبیه سفوف ظنن یک نسخه در ادریه صدریه و یک نسخه در ادریه قلبیه و یک نسخه در
 معده و یک نسخه در حالبه سفوف عبادیه در ادرای معده سفوف علق هم در ادرای سفوف
 علق هم در ادریه قلبیه سفوف عود یک نسخه در معده و یک نسخه در ادریه معده سفوف فواق یک نسخه
 در معده سفوف قاضی یک نسخه در معده و یک نسخه در ادرای سفوف قرض یک نسخه آن در معده و یک
 نسخه آن در ادرای سفوف و نقل در ادریه معده سفوف قلت در ادریه اعضای تناسل سفوف
 کاسیم در ادریه اعضای تناسل سفوف کامل در معده سفوف کبریت در معوط دوم
 سفوف کبیر در ادریه معویه سفوف کرس در ادریه معده سفوف کزمازج در کبیر طحالبه
 سفوف کسلا در معویه سفوف کعب هم در ادرای سفوف کل در معده معام سفوف کند
 در معده جاسفوف کربا در معده و در اعضای تناسل سفوف لک در ادریه کبیر سفوف لولوی
 در ادریه کبیر سفوف ناسک البول به دوازده نسخه در ادریه اعضای تناسل سفوف نامرین هم در
 تناسل سفوف مبارک یک نسخه آن در معوط دوم و یک نسخه آن در ادریه معده اعضای تناسل سفوف
 مجموع در ادریه تناسل و معوط مجموع در ادریه معویه سفوف فخر ع در معویه سفوف مدر به و
 نسخه در کبیر به و پنج نسخه در تناسل سفوف مروارید به و نسخه در معوط دوم و به و نسخه در ادریه قلبیه
 سفوف محمل یک نسخه در کبیر و یک نسخه در حالبه سفوف مصطکی در معده سفوف
 مقلیسا تا یازده نسخه آن در ادریه معویه سفوف منوم در معوط دوم سفوف ناخواه در ادریه
 معده سفوف نشاسته در ادریه معویه سفوف نغشاع به و نسخه در ادریه معده سفوف
 نقش الدرم به و نسخه آن در ادریه صدریه سفوف نفوس پنج نسخه در فاصل سفوف ناک
 به و نسخه معویه سفوف و به و یک نسخه در ادریه معده و یک نسخه در کبیر سفوف باضم در ادریه معده
 سفوف بلبله به و نسخه در کبیر و به و نسخه در معویه سفوف هندبا در ادریه معویه سفوف
 یهودی در ادریه معویه سفوفات هندی سفوفی که با ساد چرن نام دارد در ادریه معده و یک
 به ساد چرن هم در معده و یک به جای پیدا چرن و یک به کتیا ساد چرن و یک به کتیا چرن به
 نسخه و یک به کتیا چرن به و ادرای معده ساد مسک تحقیق این نسخه این در ادریه معده
 که تحقیق این نسخه با اکثر احکام تمام آن در ادریه صدریه و بعضی احکام آن در ادریه حالبه
 که تحقیق این نسخه این نسخه با اکثر احکام تمام آن در ادریه صدریه و بعضی احکام آن در ادریه حالبه

[illegible]

صدای تحسیر یافته شراب اسس یک نسخه در ادویه امراض گوش و یک نسخه در ادویه صدریه شراب
اسس بدوشه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه معدیه شربت سهارون در ادویه کبدیه شربت
الو بهار نسخه در مفوظ اول و یک نسخه در حیات شراب آلو مالو در ادویه اعضای تناسل شربت
انگله در ادویه معدیه شربت ابریشم پنج نسخه در ادویه قلبیه و یک نسخه در ادویه لیمان بدوشه در ادویه
اعضای تناسل شربت ابریشم لونوی در ادویه اعضای تناسل شربت اذخر در مفوظ سیوم ادرچر اسس
یک نسخه آن در ادویه کبدیه و یک نسخه آن در ادویه تناسلیه شربت اسپچل در ادویه قلبیه شربت اسطوخودوس
خود و سبزه نسخه در مفوظ اول و یک نسخه در مفوظ دوم و یک نسخه در ادویه امراض گوش شربت اشنة
در ادویه معدیه شراب صطربک در ادویه صدریه شربت صطربک هم در صدریه شراب خصل السوس
ساده در ادویه صدریه شراب خصل السوس هم در ان مقام شربت صول در ادویه کبدیه
شربت اعجاز در ادویه صدریه شربت افادیه هم در صدریه شربت استنقین تبسبه در ادویه
معدیه و یک نسخه در کبدیه شربت استنقین یک نسخه در مفوظ دوم اسس و یک نسخه در ادویه قلبیه بدوشه
در ادویه معدیه و تبسبه و یک نسخه در موقوفه در حایه شربت استنقین کبیر در ادویه معویه
شربت استنقین صول هم در موقوفه شربت انار بدوشه در صدریه و یک نسخه در معدیه شربت
انار ترش بدوشه شربت انار شربتی شربت انار صول شربت انار منقوع بدوشه
نسخه شربت انار منقوع در شربت انار ترش انیمه در ادویه معدیه شربت انیمه در صدریه
و یک نسخه در موقوفه شربت انیمه بدوشه در موقوفه شربت انیسون بدوشه در ادویه معدیه مقرر و محرشته
شربت بادکنویه بدوشه در موقوفه دوم ادویه اسس و یک نسخه در ادویه قلبیه شربت بارنگ در ادویه معویه
شربت برک اثرچ بدوشه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه قلبیه شربت برکنبول در ادویه اعضای
تناسل شربت بزوری هم در تناسلیه شربت بزوری یک نسخه در ادویه کبدیه شربت بزوری مارو
شربت بزوری خار هم در کبدیه شربت بسفلیج شربت بسفلیج ساده شربت بسفلیج بدوشه
انیمه در ادویه معویه شربت بلج در ادویه معدیه شربت بنفشه بچند ترب در مفوظ اول ادویه اسس بدوشه
در ادویه صدریه شراب به در معدیه شربت به شربت به ترش شربت به رمانی
بدوشه شربت به لیمو هم در ادویه معدیه شربت به شربت به تخم خشیاش در ادویه انیمه شربت
شربت به بدوشه در ادویه امعاء شربت ترچ بدوشه در ادویه قلبیه شربت ترچ کبیر در موقوفه
تریاکی در ادویه معدیه شربت طمیزی در مفوظ اول ادویه اسس شربت طمیزی صول هم در موقوفه

ملفوظ اول شربت توت در ادویه فیه و حلقیه شربت توت ساده هم در انعام ثبت یافته شربت
 جالینوس شراب جالینوس در ادویه صدریه شربت جالینوس در ادویه صدریه
 شربت جوز در ادویه فیه و حلقیه دریا بن شربت جالینوس خون در ادویه معویه شربت
 حامش در ملفوظ سوم ادویه رس شربت حب الاس یکسوخان در ادویه معویه و در حلقه
 آن در ادویه امعا شربت حب الرمان در ادویه معویه شربت حرمل در ملفوظ سوم
 ادویه رس شربت خشک در ادویه تناسله شربت حصرم که شربت غوره است ملفوظ غوره
 ادویه صدریه شربت حصرم منعق در ادویه معویه شربت حلیه در ادویه صدریه و در
 یافته شربت خرثوب در ادویه معویه شربت خشتخا شرب یکسوخان و در انقیه و دیگر صدریه
 شربت خشتخا شرب مدبر در صدریه شربت خصیه الثعلب در ادویه معویه شربت
 شربت خنجر در ملفوظ اول رس محل پذیرفته شربت دارچینی در ادویه معویه شربت
 دار و پخت در ادویه تناسله شراب دو قو در ادویه صدریه شراب میقراطیس
 در ادویه معویه شربت دینار مفتوح در ادویه کبدیه شربت دیناری در ادویه معویه
 جالینوس شراب رس در ادویه صدریه شربت ربو هم در صدریه شربت ریاس
 در معویه شربت ریحانی بدو ترتیب در ملفوظ دوم شربت ریوندر شربت ریوندر
 مرکب شربت ریوندر مفرد همه در کبدیه مناسب بسته گاشته شربت زرشک
 یکسوخان در ادویه قلبیه یکسوخان در معویه شربت زرشک زوری در معویه شربت زرشک
 نقیاعی هم در معویه شربت زعفران در معویه شراب زفت در ادویه صدریه + +
 شراب زوفایه در معویه شربت زوفایه یکسوخان در انقیه و شربش شربت صدریه
 شربت زوفای حاز در صدریه شربت زوفای ساج شربت زوفای صغیر
 شربت زوفای مدبر شربت زوفای معتدل همه در صدریه شراب زهر الکرم
 در معویه انباشته شربت سبستان در ادویه صدریه شربت سعال شربش شربت سبستان
 سعد در معویه شربت سقونیان هم در معویه شراب سلمویه در صدریه شربت سماق
 در معویه شربت سنا در معویه شراب شربل شربت سبیل به و شربش شربت
 سبیل به شربش در قلبیه و به و شربش در معویه شربت سبیل معتدل در معویه مناسب بسته
 گاشته شربت شاهتره مدبر در معویه شربت شب در تناسله شربت شفا در معویه

شربت شکر در معده شربت شیر خشک در معده مقام پذیرفته شراب الصالحین در
 ادویه قلبیه شربت صمغ در ادویه حایه شربت صندل به دهنخه در قلبیه شربت صندل
 ترشش به دهنخه شربت صندل به در شربت صندلین به در قلبیه شربت صندل
 بن طاهر شربت صندل به در در معده شراب عسل به دهنخه در معده و بیک نسخه در معده
 شربت عسل در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده
 در مفوظ اول ادویه اس شراب عسل به دهنخه در معده و بیک نسخه در معده شربت عسل
 در قلبیه شراب عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 نسخ در مفوظ دوم به اس شراب عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده
 هم در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 صدر شراب فراپیون به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 و سواس در مفوظ دوم ادویه اس شراب عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 شیرین در ادویه صدریه شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل به دهنخه در معده
 نیکو است شربت قاض در ادویه امعاش شربت عسل به دهنخه در معده شربت عسل
 قصب شکر در ادویه صدریه شراب قطران در ادویه صدریه شربت عسل به دهنخه در معده
 ادویه شربت شربت کاسنی در موقوفه ادویه اس شراب کاسنی در ادویه تناسیل
 شربت کافور بان بیک نسخه در مفوظ دوم و بیک نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در معده شربت
 کدر به پنج نسخه در حیات شربت کدر به پنج نسخه در ادویه اعضای تناسیل شراب
 کرکس در ادویه معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده
 کبدیه شراب کافور اس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس
 در ادویه معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس
 ساونج به در در مفوظ اول ادویه اس شراب کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس
 مصمغ شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس
 طعوب در ادویه تناسیل شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده
 در ادویه صدریه شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس به دهنخه در معده شربت کرکس

کسید شراب با هوادانه در ادویه میو شراب مدینه در ادویه مضطرب شراب مرچ خوش در جرت شراب
 مرکب در ادویه معده شراب مسک شراب مسک هر دو در ادویه قلبه شراب سهل بیک نسخه
 در مفوظ دوم راس و یک نسخه در میو شراب مطفی در معده شراب بمصل در مضطرب
 شراب مفت حما در ادویه تناسل شراب مغر بمقتل در ادویه قلبه شراب مفید در
 ادویه میو شراب ملین هم در میو شراب مشط در ادویه تناسل شراب منقی ریه
 در نسخه در ادویه صدر شراب مدینه بهفت نسخه شراب می سوسن شراب مضطرب
 ضمن ادویه معده شکسته شراب نارنج بیک نسخه در مفوظ اول راس و یک نسخه در ادویه قلبه شراب
 ناخواه در ادویه معده شراب زنجبیل در ادویه تناسل شراب زرجب در ادویه صدر شراب
 نزله در نسخه در ادویه انقیه شراب نعش الدم در صدر شراب نیلو قر در ادویه صدر شراب
 پذیرفته شراب در در ادویه معده شراب در در بیک نسخه در میو و یک نسخه در مضطرب
 و در ساده در نسخه در معده شراب و در قاض در ادویه میو شراب و در مکر در ادویه معده
 تحریر شراب ملین بیک نسخه در ادویه میو و یک نسخه در تناسل شراب ملین در ادویه تناسل
 شراب مندر با بیک نسخه در کبدیه و نسخه در حایه شراب مندر با میو در ادویه کبدیه شراب
 مندی در ادویه صدر شراب شکسته شراب های مندی شرابی که در ادویه مندی شراب صلی گویند
 در مفوظ دوم ادویه راس دیگر که آن شراب بلاد نوشته اند در ادویه میو و دیگر موقوف شراب
 چاکسو در میو و دیگر که آن شراب بیهل نوشته اند هم در میو تحریر یافته شلیک تحقیق آن نسخه
 در مفوظ سوم ادویه راس حررت شوموم یک نسخه آن در ادویه صد اعیه چهار نسخه آن در مفوظ دوم راس
 و چهار نسخه آن در مفوظ سوم و شانزده نسخه آن در ادویه انقیه و بیک نسخه در ادویه حایه شراب شیاو
 معنی اصطلاحی آن در ادویه چشم و زیاده تحقیق آن در ادویه امعا و مقعد تحریر یافته شیاو آبار نسخه
 شیاو این زهر شیاو بعضی پنج نسخه شیاو آخر حاد و نسخه شیاو آخر
 لیکن پنج نسخه شیاو خضر به چهار نسخه شیاو اسطوخودوس شیاو اری
 شیاو سود پنج نسخه شیاو صطوطقان نسخه شیاو صفر چهار نسخه شیاو
 اغبر شیاو افادیه به نسخه شیاو اقوتوس شیاو بروطوس انقیه شیاو
 در ادویه امرض چشم شیاو بر رویا به نسخه هم در آنجا نوشته شده شیاو بنفشه بیک نسخه
 در ادویه چشم و بیک نسخه در شیاو بیاض پنج در ادویه چشم شیاو ترخین در ادویه بیاض

شیاف تفاحی در ادویه عین شیاف ثاقرا طس شیاف جالب النوم شیاف جالینوس
 به در ادویه عین شیاف جند شیاف حب الیقل به در ادویه امسا شیاف حصرم
 شیاف حله شیاف حلیت شیاف حل شیاف خلوقی اینهمه در ادویه
 امراض عین شیاف خیار شنبه شیاف خط این به در ادویه امسا شیاف دهن
 بلسان به در شیاف دیزج به در شیاف دینار جون به در شیاف دهب
 شیاف رازمانه شیاف روشناسی به در ادویه چشم شیاف زبلی به در شیاف
 زهر به در شیاف در ادویه شیاف زعفران به در شیاف زعفران وردی شیاف
 زنجار شیاف ساذج به در شیاف سکندر در ادویه امسا شیاف
 سماق صغیر شیاف سماق کبر شیاف سورا قون شیاف سوربال شیاف
 شاهوار اینهمه در ادویه امراض چشم شیاف شحم حنظل به در شیاف شیاف
 شراب به در شیاف عین شیاف صابون به در شیاف شیاف صبر شیاف
 صیقی شیاف طر حاطیقون این به در ادویه امراض چشم شیاف غدر لوط به در شیاف
 در ادویه امسا شیاف عذای به در شیاف عین شیاف مغرب به در شیاف
 قایم مقام مرارات به در شیاف قطبی مصری شیاف قرحه به در شیاف
 قری شیاف قفس شیاف قلقند در ادویه امراض چشم شیاف
 قلیل الاجزا در ادویه شیاف قمل الاشفار در ادویه چشم شیاف قونج
 با نرود شیاف در ادویه شیاف قیصر در ادویه عین شیاف کارفور به در شیاف در ادویه چشم
 شیاف سحله در ادویه شیاف کندر در عین شیاف کنبری در ادویه امسا
 شیاف کوب شیاف لادن شیاف لکین به در شیاف
 ناحور شیاف مایه شنبه شیاف مر شیاف مرارات به در
 شیاف موطوسطس اینهمه در ادویه چشم شیاف سهیل در ادویه شیاف
 منجم شیاف بوقا لیا شیاف ناردین به در شیاف نارنج
 شیاف قره شیاف وردی شیاف شمش شیاف ورمج شیاف
 مندی که ملکی هم گویند شیاف یاسمین به در شیاف امراض چشم مذکور است حرف
 الصمد صمغ به در شیاف زنگ کردن حدقه چشم در ادویه عین و صمغ که بر صفت دندان

زشت آن آینه را زنگ کند و صغیر زنگ را سرخ نماید در ادویه جلدیه مسطور شد صبیغ خلوتی صبیغ زرین
 صبیغ سیاه صبیغ طاروسی صبیغ فیبری صبیغ قیسری صبیغ قیسری و دخی
 همه در ادویه جلدیه مذکور شد صحنه و صحنه تحقیق آن در طریق ساختن آن در مفوظ سوم ادویه را
 در بعضی منافع آن در معده هم مسطور است حرف الضاد و الحجه ضما و مضی لغوی و در طبعی و در وضع آن
 و در وجه وضع آن در مفوظ اول ادویه را پس مذکور است ضما و ابونسا هر در ادویه مضی ناسل ضما و
 اسفنج در ادویه مفصلیه ضما و اسقرما طون در ادویه امراض کبدیه ضما و اشوت به و نسجه
 در ادویه کبدیه و طحالیه ضما و صطیم حقون در ادویه معده ضما و انشین در ادویه کبدیه و طحالیه
 ضما و الکلیل الملک در ادویه کبدیه ضما و اجنیه ضما و اندر و اجنیه در ادویه
 ضما و یابجه در ادویه امراض مفصل ضما و ابواسیر در ادویه امراض مفصل ضما و بولوفاس
 در کبدیه ضما و بیلوس هم در کبدیه ضما و ثانیل در ادویه امراض جلد ضما و جاورس در ادویه
 امراض ضما و جسمه به و نسجه در جلدیه ضما و حرمل در ادویه معویه ضما و حله و حربه بهت
 نسجه در جلدیه ضما و جسمه هم در جلدیه ضما و حله العالم در ادویه کبدیه ضما و خرنی در ادویه
 معویه ضما و خنار بر به پانزده نسجه در ادویه جلدیه ضما و خنار شبنم در جلدیه ضما و وار و انشعل
 ضما و وار الیحه ضما و داحس پنج نسجه هم در ادویه جلدیه ضما و دیت در مفصلیه
 ضما و دقیق شعیر در کبدیه ضما و دینیل به و نسجه در جلدیه ضما و در باد در طحالیه ضما و
 روت در مفصلیه ضما و سداب در حال ضما و سرطان به و نسجه در جلدیه ضما و
 سعفه به و نسجه نیز در جلدیه ضما و سلطاناس در ادویه امراض ضما و سلعه به و نسجه در جلدیه
 ضما و ستمویه در امراض ضما و سلیمان در مفصل ضما و سنا در جلدیه ضما و سنبیل
 به و نسجه در کبدیه و دیگری در معویه ضما و شعیر در ادویه کبدیه ضما و صندل در بحث قلب
 ضما و صندلین در بحث معده ضما و طین در ادویه اذینه ضما و عجیب در جلدیه ضما و غدر
 در ادویه جلدیه ضما و قولادجون در ادویه کبدیه ضما و فوس در مفصل ضما و فیله و غدر
 در ادویه معده ضما و فشا غوش در ادویه کبدیه ضما و قابض نسجه در مفصل ضما و قاقوش
 در ادویه کبدیه ضما و قسطالیون در مفوظ سوم ادویه را سی ضما و قلع طهار نسجه و جلد
 ضما و قوطولون در ادویه کبدیه ضما و قروطی در کبدیه مسطور شد ضما و کرب ضما و حک
 برده در ادویه امراض ضما و لادن هم در معویه ضما و لیلاطوس در ادویه کبدیه ضما و

مارالربا و در ادویه جلدیه ضما و ماسعونا طون در ادویه معدیه ضما و محسبل بهشت نسخه در
 مفصل و بفت نسخه در ادویه امراض جلد ضما و محسبل در پنج نسخه در ادویه مفصل ضما و مارا می در
 ادویه معدیه ضما و مسقا طون در کبدیه ضما و مسکن بهشت نسخه در مفصل و بفت نسخه در جلد
 ضما و معدیه در ادویه آن ضما و مسفر بهشت نسخه در جلدیه ضما و ملین بهشت نسخه در مفصل و بفت نسخه در
 نسخه در جلد ضما و مورد در سودیه ضما و مسفر بهشت نسخه در ادویه جلد ضما و ورم حار در جلدیه
 ضما و ورم رخو بهشت نسخه در جلدیه ضما و ورم صلب بهشت نسخه در آن جاشم گشته و ضما و ات
 و گر بسیار مناسب تر از در ضمن دواهای هر عضو بیمار قرار یافته حرف الطار طبایحه و طبایح و
 طبایحات تحقیق اینها در ادویه معدیه مذکور است طبایح با ترشی و طبایح ششور برود
 در معدیه طبایح آتش در ادویه قلبیه طر و د است که بالیدن آن بر بدن حشرات ارض را دور کند
 بهمان نسخه طر و در ارضه طر و د پش طر و در دوک طر و در ذاب طر و در ورم
 طر و در زبور طر و در سبک طر و در عقرب بهشت نسخه طر و در یک
 طر و در ماران طر و در مورچگان طر و در موشان این همه در ادویه جلدیه طفیل
 در ادویه معدیه تحریک یافته طر و در تحقیق نفوی و اصطلاحی آن در مفوظ اول صدای مطبوخت طلای
 اس در ادویه معدیه طلای ارینا سیوس در ادویه امراض چشم طلای افسنتین طلای
 اقسا قیا برود در ادویه معدیه طلای بادفرنگ بهشت نسخه در جلدیه طلای ناسور در
 سودیه طلای شور روی بهشت نسخه طلای برص نوزده نسخه طلای برص اطفا بر بهشت نسخه
 طلای نبات اللیل بهشت نسخه طلای بقیع بهشت نسخه در ادویه جلدیه طلای تربیل
 و تربیل در جلدیه طلای ترمس در سودیه طلای ترشیل طلای آتش چکان
 این بسم در ادویه جلدیه طلای ثو اول بهشت نسخه در جلدیه طلای جذام بهشت نسخه طلای
 حسرب و حکه بهشت نسخه طلای جمره بهشت نسخه طلای خراز بهشت نسخه طلای
 جمره طلای خنا زهر بهشت نسخه طلای دارا لقلب با نوزده نسخه طلای دارا حسن بهشت
 نسخه طلای رادع بهشت طلای سر طان بهشت نسخه طلای سحفه بهشت نسخه
 طلای شری طلای شقاق طر و د بهشت نسخه بهشت نسخه در ادویه جلدیه طلای شقیقه و صداع
 در مفوظ اول ادویه اس طلای صدعین هم در آنجا طلای حنان بهشت نسخه در ادویه جلدیه
 طلای طباشیر در ادویه سودیه طلای قشار الحمار هم در سودیه طلای قروح و طر و در طلای

طلای فصل طلای قویا بر بست و شش نسخه طلای کلفت به بست و شش در ادویه جلدیه
 طلای سبیل بدو نسخه در ادویه متویه طلای معده در سبیه طلای منوم در مفوظ دوم ادویه بر اس
 طلای شش پنج نسخه طلای منله طلای دهم خار بدو نسخه طلای و ششم بدو نسخه
 در ادویه جلدیه حروف العین عجمه تحقیق آن با نسخه در ادویه تناسل نوشته شده عرق تحقیق لفظ
 این در ادویه قلبیه عرق بادریغویه عرق پرسیا و شان عرق پید با بعضی منافع آن در ادویه
 قلبیه بعضی منافع عرق بید در حیات عرق بید مشک خوش آن در ادویه قلبیه بعضی منافع آن در حیات
 عرق تنبول بدو نسخه در ادویه قلبیه مذکور است عرق تیزاب بدو نسخه در ادویه جلدیه عرق لمر و ک
 بدو نسخه عرق سبیل هر دو در ادویه تناسله عرق شانهتره عرق صندل هر دو در حیات
 عرق جعفر در قلبیه عرق کاسنی عرق کافور در حیات عرق کبریت در ادویه جلدیه عرق
 کل احکام آن در ادویه قلبیه عرق گوشت عرق گوشتی هر دو در ادویه تناسله عرق مشکو فر
 در ادویه حایبه عرق نری تحقیق لفظ این با نسخه در ادویه چشم عرق نری با در عرق نری حایبه هر دو آن
 جاشدیر یافته عصاره ورد در مفوظ اول صدای عطوبس تحقیق آن با نسخه در مفوظ اول دو نسخه آن
 در مفوظ دوم و سیزده نسخه آن در مفوظ سوم ادویه بر اس سه نسخه آن در ادویه چشم و یک نسخه آن در ادویه اذینه
 و یک نسخه آن در انقیه سطر است حرف الفین غایله تحقیق آن با نسخه غایله کم و غایله متدل و یک نسخه آن غایله
 سطق بلایقه در مفوظ دوم ادویه بر اس دو نسخه آن در ادویه با سیه و یک نسخه آن در ادویه جلدیه هر بست عسل ایا
 در هر باب مناسب بر مرض در الفاظ عینی مقرر گشته عرق و تحقیق آن با شش نسخه در مفوظ اول با نسخه غوغه در
 مفوظ دوم و شانزده نسخه آن در مفوظ سوم ادویه بر اس سه نسخه آن در ادویه امراض گوش و نه نسخه در ادویه امراض
 بینی و شصت و نه نسخه آن در ادویه امراض نسیم و حلق و نه نسخه آن در ادویه صدریه محسول تحقیق آن با دو نسخه
 در ادویه امراض چشم و یک نسخه آن در ادویه اذینه و یک نسخه آن در ادویه امراض بینی و پنج نسخه آن در ادویه امراض جلد
 عرقه تحقیق آن با دو نسخه در ادویه امراض جلد و ایا فیه حرف الفاء فافو ج منافع آن در ادویه صدریه
 فیتله تحقیق آن با یک نسخه در مفوظ دوم ادویه بر اس و یک نسخه آن در ادویه امراض چشم و چهارده نسخه آن در ادویه
 امراض گوش و بست و نه نسخه در ادویه امراض بینی مرقوم گشته فیتله سبیل بدو نسخه در ادویه امراض امراض و مرقوم گشته
 فرزجه تحقیق آن با یکصد و چند نسخه در ادویه امراض اعضای تناسل فقل تحقیق آن با طریق ساختن آن در
 مفوظ دوم فقاق آرد جو بعضی منافع آن در ادویه بیدیه فقل غریبی نسخه آن با منافع بسم در ادویه معده
 فقل عسلی در مفوظ دوم بر اس متطهر گشته شافلی در ادویه متغذیه فقل مینون تحقیق آن

پنج نسخه در ادویه فیه فلونیا و جشمیه آن از مفوظ اول صدای معلوم کنند فلونیا را پس بجای
 در مفوظ اول و یک نسخه در ادویه امراض فلونیا حای قضا الارواح فلونیا و منی بسج فلونیا
 طرسوس فلونیا عمار الدین محمد بجای نسخه فلونیا بودی اینهمه در مفوظ اول سر فلونیا
 مطبق به و نسخه در ادویه امراض اعصاب نشن آده پنجوش پنج نسخه فید او یقون به و نسخه در ادویه معده
 فوجی هم در معده فوج که نایه آکامه است نامیه آن دوا اصل آن در ضمن ساختن آکامه در ادویه معده
 نکور است فیروز نوش در مفوظ دوم ادویه پس فیروز نوش مسک در ادویه معده مثبت است
 حرف لطافت سر ادا و تحقیق این لفظ نسخه آن در ادویه امراض چشم کارشته شد قرص عقیق
 و طریق ترتیب آن در مفوظ اول صدای قرص اس در ادویه صدریه قرص ایدی در ادویه کبدیه
 قرص بن سیار در ادویه صدریه قرص استیقا به و نسخه در کبدیه قرص سقلینا در ادویه
 آلات نیاسل قرص استقو لو قدر یون در کبدیه قرص فاویه در ادویه سوسیه قرص خیتون
 هم در سوسیه قرص فشتین بسج در ادویه معده و یک نسخه در ادویه کبدیه قرص آقا قیامه در ادویه
 معده قرص قزو قوتمما در مفوظ اول در قرص انبر بار لیس در ادویه صدریه قرص انجبار در
 سوسیه قرص اندر و خور دن پنج نسخه در مفوظ اول پس قرص اندر و خور دن در معده قرص انسون بسج
 نسخه در کبدیه قرص ارسا به و نسخه در کبدیه و طحالبه قرص ایلادس به و نسخه در امعاء قرص بار و بدو
 نسخه در ادویه صدریه و یک نسخه در قلبیه و بدو نسخه در کویه قرص بر یکیه در سوسیه قرص بزور یکیه در امعاء
 و یک نسخه در کلی قرص سسته در معده قرص بسج بجای نسخه در ادویه صدریه و بدو نسخه در سوسیه قرص
 پنجگشت پنج در ادویه کبدیه و طحالبه قرص سفیثه بجای نسخه در مفوظ اول به پنج نسخه در صدریه و یک
 نسخه در سوسیه و بسج در حیات قرص سفیثه سهل بسج در مفوظ دوم پس و یک نسخه در امعاء
 قرص بول الدم پنج نسخه در کویه قرص سسم حاض در سوسیه قرص ثابت این قره در حیات
 قرص خنار در معده قرص چند یک ستر به و نسخه در امعاء قرص صبا الالاس در معده و یک نسخه
 در سوسیه قرص حاض و کبدیه قرص ترفه در سوسیه قرص ثوب سسم در سوسیه قرص خنار
 به و نسخه در صدریه و یک نسخه در سوسیه و یک نسخه در حیات قرص یاسقو باطون در
 سوسیه قرص سولیدوس در کویه قرص ات الخب در صدریه قرص رب ذریع در سوسیه
 قرص و یک بطس به و نسخه در کویه قرص ازبانج در ادویه فیه قرص اسن به و نسخه در معده
 قرص او تده یک نسخه در مفوظ اول پس و یک نسخه مفوظ ریوند در معده و به پنج نسخه مفوظ ریوند در کبدیه

کبدیه و بیک نسخه بلفظ راوند در مویه قرص برود درون بدو نسخه در کبدیه قرص و فس در صدریه
 قرص ز حیرت نسخه در اسهال قرص ز رشک بدو نسخه در کبدیه و بدو نسخه در جیات قرص ز رشک
 بار و فس قرص ز رشک چار قرص ز رشک صیفر قرص ز رشک کافوری قرص ز رشک
 کبیر قرص ز رشک لکات قرص ز رشک کوفی همه در او یک نسخه و یک نسخه آن در او یک نسخه و بیک نسخه در امعا
 فیه و چهار نسخه در مویه قرص زعفران در او یک نسخه و یک نسخه آن در او یک نسخه و بیک نسخه در امعا
 قرص سرطان چهار نسخه در صدریه قرص سعه در جلدیه قرص سبک در مویه قرص
 سل پنج نسخه در صدریه قرص سیخ در مویه قرص سماق قرص سنبل هم برود در مویه
 قرص شادنج در صدریه قرص شب پنج نسخه در کلوئیه قرص شبرم در کبدیه قرص
 صمغ در کلوئیه قرص صندل مشروب در جیات قرص صندل مطلی در مویه اول رس قرص
 طباشیر یک نسخه در صدریه و یک نسخه در او یک نسخه در مویه و بدو نسخه در کبدیه و بدو نسخه در کلوئیه
 و یک نسخه در جیات قرص طباشیر افیونی قرص طباشیر حاضی قرص طباشیر قابض بنفشه
 نسخه در امراض انا قرص طباشیر کافوری در صدریه و یک نسخه در مویه قرص طباشیر کافوری
 در مویه قرص طباشیر کلناری در بحث انا قرص طباشیر سهل در مویه قرص طباشیر
 ملین چهار نسخه در صدریه و بدو نسخه در جیات قرص طباشیر نرم در جیات قرص طین بدو نسخه
 در مویه و چهار نسخه در کلوئیه قرص عشرة الا دو سه در جیات قرص شیرینی در بحث انا قرص
 عود چهار نسخه در مویه و یک نسخه در کلوئیه قرص غارلقون در کبدیه قرص غافث پنج
 نسخه در کبدیه و بدو نسخه در جیات قرص قلفل در صدریه قرص فواق در مویه قرص فوه
 بدو نسخه در کبدیه و چهار نسخه در مویس در مویه قرص قوط در مویه قرص نایل
 در صدریه قرص قسط در بحث انا قرص کافور بدو نسخه در صدریه و چهار نسخه در او یک نسخه
 نسخه در مویه و یک نسخه در کبدیه و بدو نسخه در جیات قرص کافور کبریت بدو نسخه در جیات
 چهار نسخه در جیات قرص کبر بار و قرص کبر چار قرص کبوت در بحث جیات قرص
 قرص کحل در صدریه قرص کرمانج در جیات قرص کبوت در بحث جیات قرص
 کل سه نسخه در کبدیه و بدو نسخه در مویه قرص کل سهل در مویه قرص کلف در جلدیه
 قرص کلنار در صدریه و بدو نسخه در مویه و یک نسخه در کلوئیه قرص کلندر در مویه قرص
 کندی در کبدیه قرص کهر با چهار نسخه در صدریه و یک نسخه در مویه و بدو نسخه در مویه

و بدو نسخ در کویه قرص لبان در صدریه قرص لبوب در کویه قرص یک بجای نسخ در
 کبیه قرص بوزر در دو در کبیه قرص با دو فیس در بحث ایستاق قرص با زرنیون
 بجای نسخ در کبیه قرص با سک البول در کویه قرص مسبر و در حایه قرص مثلث شش نسخه
 در لفظ اول رس قرص مر در کویه قرص مروارید یک نسخه در قلبیه و یک نسخه در حایه قرص
 مشک در قلبیه قرص مسهل در رمویه قرص مضطکی در مبدیه قرص معتدل
 در کبیه قرص منقل در مبدیه و یک نسخه در کبیه قرص ملین در رمویه قرص منصفج
 قرص منوم قرص منوم بار در قرص منوم حار سه در لفظ دوم ادویه رس قرص
 من النضاج در لفظ اول رس قرص نار مشک در مبدیه قرص نمن عرق بنسخه در حایه
 قرص زوی در حایه قرص لغث الدم بجای نسخ در صدریه قرص نوشا در بدو نسخ
 در ادویه قلیه قرص و در بدو نسخ در مبدیه و بدو نسخ در حیات مذکور شده بطور یک نسخه
 در ادویه صد اعیه تحقیق لفظ آن بابت نسخ در ادویه امراض چشم و بشتا و نسخ آن در ادویه گوش و بفت نسخ آن
 در ادویه فیه تحسیر یافته قططارغان بزرگ قططارغان خورده هر دو در ادویه تناسلیه مرقوم
 گشته قلیه تحقیق و طبق بخت آن در مبدیه تحسیر یافته قلیه آلو قلیه ابنه قلیه سه
 قلیه تمهیدی قلیه ریاس سه در ادویه مبدیه قلیه زردک قلیه زردک و بفت
 هر دو در تناسلیه قلیه تمهیدی در مبدیه قلیه زردک قلیه نور هر دو در ادویه اعضای تناسلی
 قونی تحقیق این در ادویه الفیه قونی زرجلی قونی زهری قونی شمسی قونی
 عطاردی قونی تسمی قونی مرغی قونی مشتری این همه قونی با باد نسخ
 قونی مطلق در ادویه الفیه سطر گشته قویه مسهل در رمویه قیرویطی بابت آن بابت نسخ
 در لفظ اول و شش نسخ در لفظ سوم و سه نسخ در امراض چشم و بفت نسخ در الفیه و چهار نسخ در فیه و دوازده
 نسخ در صدریه و دو نسخ در قلبیه و سه نسخ در حایه قیرویطی اخضر در قلبیه قیرویطی حرمین در ادویه
 صدریه سطر گشته حرف الکاف کاشج تحقیق معنی آن را در لفظ سیوم رس در بابت کاف
 تحقیق این رسیم در اینجا باید دید که باب تحقیق لفظ و بعضی خواص آن در بحث مبدیه کبویب
 منی مصطلح آن باج نسخ در لفظ دوم رس و یک نسخه آن در لفظ سیوم سه کبویب تحقیق معنی و یک نسخه آن
 در ادویه رمویه تحسیر یافته محل رموغات طلاق این لفظ و معنی مصطلح این در ادویه چشم محل سطر لطیفون
 محل الاشفا و بشت نسخ محل قرطین محل اسبر سه در ادویه چشم بجا گشته سه

کحل با سیفون چند نسخه آن بلفظ با سیفون در چهار بار پخته کحل بطلیموس کحل بقرط
کحل برنج کحل بیاض از چهار نسخه کحل تویتا کحل حبلا کحل جواهر چهار نسخه کحل جوار
صغیر کحل جوار برنج کحل جوار برنج کحل جوار کحل جوار کحل جوار کحل جوار کحل جوار کحل جوار
کحل دمنه به نسخه کحل رطب به نسخه کحل بادری بلفظ برادی در کحل رمانین کحل
روشنانی بلفظ روشنانی در کحل ابی کحل زعفرانی کحل سادج کحل سبل کحل سبلات
کحل سهل انور کحل شاهجهان بادشاه کحل عجب به نسخه کحل غری
بلفظ غری در کحل عینی کحل عشا چهار نسخه کحل فافیطون کحل قنطن کحل باز و کحل
مبارک کحل مسرد کحل مقوی به نسخه کحل ملکایا کحل و دقه کحل وردی
کحل یابس همه در او چشم نهاده گردنماج معنی وی جلالت اقوال در مفعول سیوم راس کحل
تحقیق آن در او به صدیه گشتو ثانی نسخه آن در مفعول سیوم راس کحل کحلانج یک نسخه کحلانج بزرگ
به نسخه کحلانج خود یک نسخه کحلانج سرد به نسخه کحلانج فیروزی کحلانج قرین
یا عدل کحلانج گرم کحلانج همه در او یک کد یک معنی نوی و اصطلاحی آن به نسخه کبی از آن
بند است در مفعول اول یک نسخه آن در مفعول دوم یک نسخه آن در مفعول سیوم راس و دو نسخه در او به ایقه
و چهار نسخه اش در او به گوش چند نسخه جهت ذات الحجب در صدیه و یکی جهت درم بستان در او به قلبه به نسخه
آن در او به صدیه و به نسخه در او به کبدیه و یک در او به موی و دو نسخه می در او به جلدیه صورت نقاش
یا قه کفونی تحقیق و مناف آن با پنج نسخه در او به صدیه کفونی کبیر کفونی کبیر کفونی سهل
کفونی کحل معمول همه در او به صدیه مرقوم شده و الا می کانی مندی ذکر کالاراس در او به صدیه
کامیه کرده در او به صدیه گناسل هرک در صدیه را یافته حرف اللام بیان نسخه
آن در او به بامیه لبان سکن هم در آنجا کلسن بعضی مناف بعضی قسام در او به صدیه کلسن سهل
در او به صدیه منت است لبوب ابریشم لبوب جواهر لبوب صغیر به نسخه لبوب کبیر
چهار نسخه و دیگر لبوبات مطلق را در او به بامیه دریا بنده خالخی معنی لغوی و اصطلاحی آن چهار نسخه در مفعول
اول و دو نسخه در مفعول دوم راس یک نسخه در او به صدیه خالخی بارده خالخی خشک به نسخه در مفعول دوم
لزو و ولز و ق معنی لغوی اصل و اصطلاحی طی آن با دو نسخه در او به صدیه از هر چشم چهار نسخه در او به
فیله صوف تحقیق معنی آن با پنج نسخه در او به فیله لطوح تحقیق لغت و اصطلاح آن با پنج نسخه در مفعول
اول و مفعول نسخه در او به ایقه چهار نسخه کبی از آن بند است در او به فیله تحیر یافته لغوی تحقیق

لفظی در مفعول سیم اس لعوق ابن ماسویه لعوق اهل لعوق اسقیل بسنخه در ادویه
صدریه لعوق کثیر در ادویه فیه حقیقه لعوق بادام هم در انجا لعوق بادام لعوق بار در سنخه
لعوق بار زرد چهار سنخه در ادویه صدریه لعوق بزرگ پنج هم در صدریه لعوق بزرگ شش یک سنخه آن
در ادویه انقبضه چهار سنخه آن در ادویه صدریه لعوق بزرگ کتان به سنخه لعوق بزرگ لعوق منقبضه
لعوق تین لعوق ثوم لعوق چغوره به سنخه لعوق حاشا لعوق حاشا در سنخه
هم در ادویه صدریه لعوق حب القطن یک سنخه آن در ادویه فیه و در سنخه وی در ادویه صدریه لعوق حرف
لعوق تزل در ادویه صدریه لعوق جلیبه یک سنخه آن در ادویه حقیقه یک سنخه آن در ادویه صدریه لعوق
حلیث به سنخه در ادویه حقیقه لعوق حشاش یک سنخه در ادویه انقبضه یک سنخه در ادویه حقیقه یک سنخه در
ادویه صدریه لعوق چهار سنخه در ادویه صدریه لعوق رب السوس به سنخه لعوق مان به سنخه
لعوق تب به هم در ادویه صدریه لعوق زنجبیل در ادویه حقیقه لعوق و قبا به سنخه در ادویه صدریه
لعوق سیاتان به سنخه در ادویه حقیقه و به سنخه در ادویه صدریه لعوق سعال به سنخه لعوق سل
به پنج سنخه لعوق صبیان لعوق صمغ در ادویه صدریه لعوق صنوبر در ادویه حقیقه لعوق طبا شیره
سنخه در ادویه صدریه لعوق ملک لایط یک سنخه آن در ادویه حقیقه یک سنخه آن در ادویه صدریه لعوق
غار لقون یک سنخه در ادویه صدریه و یک سنخه در ادویه صدریه لعوق اسپون لعوق کثیر لعوق
کر سنخه هم در ادویه صدریه لعوق کرنب به سنخه در ادویه حقیقه و یک سنخه در صدریه لعوق کرنب به سنخه
لعوق کشمش لعوق کندر لعوق لیوب لعوق لعیات باهر در ادویه صدریه لعوق
مار الذراع در حقیقه لعوق معتدل لعوق منضج بلغم لعوق منقی به سنخه در ادویه صدریه
لعوق منبجته در حقیقه لعوق نار دان در صدریه لعوق نرگه به سنخه در ادویه انقبضه لعوق نرگه در
صدریه لعوق یخی بن خالد در حقیقه دیگر لقوات غیری اسم بسیار در مواضع خودش نگاشته شده در پانصد
و او ای سندی لاهی لعوق سندی که آنرا همیشه پاک اولیه گویند در مفعول سیم اس دیگر مسی به
و امرت اولیه در ادویه لغز چشم و یک در اکها و اولیه نام در مفعول سیم و یک در استاری اولیه گویند در ادویه
چشم به امرت رسان در ادویه صدریه مرقوم کشته حرف المیم مار الاصل یک سنخه در مفعول اول پنج
سنخه در مفعول دوم و شش سنخه در مفعول سیم اس و به سنخه در ادویه صدریه و به سنخه در ادویه صدریه
و یک سنخه در مفعول و به سنخه در ادویه لغز ای تناسل و چهار سنخه در حیات مار الاصل بار در مفعول
الاصل حار به سنخه هم در مفعول الاصل کثیر در مفعول سیم مار الزور در صدریه مار

مار البیض الهندی درجات مار البقول در کبدیه و یک نسخه در معده مار البهرار حج منافع
 آن در معده مار البیض تحقیق لفظ و منافع و طریق ساختن آن در معفوظ دوم راس و یک نسخه آن در ادویه
 معده و دو نسخه آن در ادویه کبدیه مار البخر در ادویه قلبیه مار الحوکه هم در قلبیه مار الخلف در
 ادویه صدریه مار البخار در ادویه حایه مار الذمبی در قلبیه مار الرما در ادویه معده مار
 الرمان در معفوظ اول راس مار الرمانین درجات مار الزهر در قلبیه مار الصقر المستقطر در معفوظ
 سوم راس مار السکر تحقیق این در لفظ جلاب در معفوظ اول تحریر یافته و یک نسخه آن در معفوظ سوم
 و یک نسخه آن در ادویه صدریه مار السویق بیهنجه در معده مار الشاتیر درجات در حیات مار الشیر
 تمام تحقیق و احکام آن در ادویه صدریه و بعضی منافع درجات مار الشیر طافی بسته ترتیب در ادویه صدریه
 مار الشیر محصل درجات مار العسل در معفوظ سوم و یک ترتیب آن در ادویه قلبیه مار
 العسل میرود در حایه مار عنب الثعلب درجات مار القراطن در معفوظ سوم راس مار
 القوراح حکام و ترتیب ساختن و منافع در ادویه صدریه مار القمقم در معده مار اللحم بیک نسخه در معفوظ
 اول راس اکثر احکام و طرق اتخاذ آن با دو نسخه مرکب در ادویه قلبیه مار الهندی با درجات در قوس شده
 مشرود و بطوس تحقیق نام و نسخه آن در معفوظ اول راس مخلص اسبر تحقیق این اسم با نسخه هم در معفوظ
 اول مخلص البقر در ادویه معده مرئی منی لغوی و مصلحی آن در معفوظ دوم سر مرئی فرود
 به دو نسخه در ادویه معده مرئی آلوچه در ادویه معده مرئی آمله در معفوظ دوم سر مرئی بناس
 در ادویه قلبیه مرئی بادام به ترتیب ادویه صدریه مرئی بالنگ بجا ترتیب در ادویه معده
 مرئی پوست بیرون بسته در معده مرئی به به ترتیب در ادویه قلبیه مرئی بهمن در
 بابیه مرئی تمر هندی مرئی چوب بلسان بر دو در معفوظ دوم راس مرئی خضیه الثعلب
 در ادویه بابیه مرئی راس در معفوظ سوم سر مرئی زردک در ادویه صدریه مرئی زرشک
 در کبدیه مرئی زنجبیل به ترتیب در کبدیه مرئی سیب در قلبیه مرئی سیر طریق
 در معفوظ سوم سر مرئی متقاقل در بابیه مرئی فلوں جیارتین در معده مرئی کدو در
 صدریه مرئی کردگان بر دو معده مرئی لیمو در معده مرئی نارچیل در معفوظ سوم
 مرئی و ج در معفوظ دوم سر مرئی بلبله مرئی هندوانه بر دو در معفوظ دوم مرئی افغنی
 در ادویه جلدیه و بعضی مرئی دیگر معفوظ سوم و بعضی در ادویه معده نگاشته شد مروح بیک نسخه
 در معفوظ سوم راس و یک نسخه در ادویه امراض گوش و به دو نسخه در ادویه قلبیه و ادویه صدریه

بقیه قلم آمده مرهم تحقیق این لفظ بعضی حکام کلی این در ادویه امراض گوش مرهم آبی مرهم
 التشنج بر نسخه مرهم آبک بر نسخه در ادویه جلدیه مرهم ابیض بر نسخه در ادویه گوش
 و بر نسخه در ادویه جلدیه مرهم احمر یکی در ادویه امراض گوش و یکی در جلدیه مرهم اخضر یک نسخه در امراض
 بینی و سفت نسخه در جلدیه مرهم سفیداج یک نسخه در ادویه بینی پنج نسخه آن در بحث جلد مرهم سودا بر نسخه
 مرهم اسثق مرهم اعجاز در ادویه جلدیه مرهم اکبر در ادویه تناسلیه مرهم باسلیقون یک نسخه
 در جلدیه مرهم باسلیقون بزرگ یک نسخه فقط کبر در ادویه آینه و یک نسخه در جلدیه مرهم باسلیقون خور و
 بر نسخه فقط صغیر در ادویه گوش و یک نسخه در جلدیه مرهم برص در جلدیه مرهم توتیا در ادویه اعضای ناسل
 مرهم جاذب در جلدیه مرهم جار مغز در ادویه مرهم جالینوس در جلدیه مرهم حدوار
 بر نسخه مرهم جذام در ادویه جلدیه مرهم حب سحر حل در ایضه مرهم حرق نار مرهم حوار نین
 کمر مرهم رسل است مرهم حبث الفضه مرهم خشک رشه مرهم حسل همه در بحث جلد
 مرهم خلاف در صدریه مرهم خمیر مرهم خولان مرهم دخیون بر نسخه مرهم
 دخیون مرکب مرهم دوق مرهم راق مرهم رصاص مرهم زرد مرهم
 زما زما مرهم زعفران بر نسخه همه در ادویه جلدیه مرهم زنگار یک نسخه آن در
 ادویه گوش و دیگر نسخ آن لفظ اخضرند گوشت مرهم سرطان بجا بر نسخه مرهم سرطانی مرهم
 سرخج بر نسخه مرهم سعه بر نسخه مرهم شعیب خانی مرهم سیام بر نسخه در جلدیه
 مرهم ششم خطل در کبدیه مرهم شحم مرهم شقاق بجا بر نسخه در جلدیه مرهم شرف
 در ادویه اعضای ناسل مرهم سرق مدنی مرهم عجب مرهم غسل مرهم فربه یکی
 بر نسخه مرهم فحین همه در جلدیه مرهم قتر و مانا در ادویه کبدیه مرهم قلقدش مرهم
 کت آن مرهم کثار مرهم کندر مرهم لیمون شجره خمیر مرهم لیمون مرهم
 مرداسنگ بر نسخه همه در جلدیه مرهم مصری بر نسخه گوش و یک نسخه در جلدیه مرهم همه بجا بر نسخه
 مرهم منضج جراحات مرهم تخیلی بر نسخه مرهم هفت دارو همه در ادویه جلدیه مرهم مهدی
 در ادویه صدریه مرهم موجو به یک نسخه اش در گوش و یک نسخه در جلدیه مرهم موم گشت و مرهم مطلق مناسب
 بر عضو و فم در ادویه جان عضو موم شده مرهم مسجین در لفظ سوم مرهم مسهل در بحث
 امساوح یک نسخه آن جهت تقیق قبل در ادویه اعضای ناسل مسهل عجب مسهل غذای
 بر دو در ادویه مویه مطر شمسو تحقیق این بر نسخه در بحث معده تحقیق لفظ این با

با نشت و نشی که سر از آن بندی است در ادویه فیله مضموع حقیقی و یک نسخه آن در مخطوط سیوم و سینه
 نسخه آن در ادویه فیله و یک نسخه در ادویه معدیه مطبوع حقیقی بعضی ضوابط و احکام آن در مخطوط اول مطبوع
 اسرار و در مضموع مطبوع آلو در مضموع و در نسخه اش در حیات مطبوع آله در مضموع مطبوع اصل
 در صدریه مطبوع اوخر در حیات مطبوع و یک نسخه در مخطوط دوم و یک نسخه در ادویه صدریه مطبوع و مضموع
 قید ریون در کبیده مطبوع اصول در نسخه در کبیده مطبوع اقیتمون به نسخه در مخطوط دوم و یک
 نسخه در کبیده و در نسخه در مضموع اقیتمون غار لقونی به نسخه در مخطوط سیوم و یک نسخه در کبیده و در نسخه در مضموع
 مطبوع اقیتمون فواکی در مخطوط دوم مطبوع اقیتمون به نسخه در ادویه معدیه و یک نسخه در کبیده و یک
 نسخه در حیات مطبوع اکلیل الملک در ادویه معدیه مطبوع انار دانه به در مضموع مطبوع انحر هم در آن
 مطبوع ساوشان در اعضای تناسل مطبوع بسفانج در مخطوط سیوم و یک نسخه مطبوع سفینه در مضموع
 بوزیر آن در مضموع مطبوع بجاتان در مضموع مطبوع بجاتان در مضموع مطبوع بجاتان در مضموع مطبوع
 نسخه در کبیده مطبوع جامع در مخطوط دوم مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع
 حیدره به نسخه در صدریه و یک نسخه در کبیده مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع
 نسخه در صدریه و یک نسخه در مضموع مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره
 و یک نسخه در مضموع مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره مطبوع حیدره
 زوفای صغیر مطبوع زوفای کبر در مضموع مطبوع سیستان در حیات مطبوع سیلخته در مضموع
 سنا در حیات مطبوع سنجان به نسخه در مضموع مطبوع سنا به نسخه در ادویه معدیه و در نسخه در حیات و یک
 نسخه در حیات مطبوع طبری در مضموع مطبوع خواب در مضموع مطبوع غلب در حیات مطبوع مطبوع
 عوالمیان به در مضموع مطبوع غار لقونی به نسخه در حیات معاد و یک نسخه در مفاصل مطبوع حیات در
 حیات مطبوع فواکه به نسخه در مخطوط اول مطبوع قوطم در تناسله مطبوع قطور یو در ادویه چشم
 مطبوع کاسنی در کبیده و یک نسخه در حیات مطبوع کبر در حیات مطبوع کوشن در کبیده و یک نسخه در
 مضموع مطبوع کوشن در حیات مطبوع مسهل کوشن نسخه در صدریه مطبوع مشکط اشع در تناسله مطبوع حیات
 متضج به خط و سهلات آن در مضموع مطبوع موز در مضموع مطبوع مکیله به خط و سهلات آن در مخطوط اول به خط
 نسخه در کبیده و پنج نسخه در مضموع و یک نسخه در تناسله و در نسخه در مضموع و در حیات و یک نسخه در حیدره
 مطبوع پوجا در کبیده و دیگر مطبوعات مطلقه مناسبت بر باب را در حیات بهان تجربه یافته مطبوعات هندی
 مطبوعی که با نسا دکا را به گویند در مخطوط اول دیگر که از ادویه یک گزیده به نسخه در مضموع مرقوم است

مطبوعه بقیع لفظ و طریق ساختن با سنج که مجموع ابقرائع است در بحث سده مطبخها بدو نسخ بقیع لفظ و ادویه
صدیه مذکور شده معجون سنی لوی و صطلاحی و نواید جید این ترکیب در مخطوط اول معجون ابن عیاد
در ادویه صدیه معجون ابن سبل در ادویه صدیه معجون ابن سبل یک نسخه در سده و یک نسخه در ادویه اعضا
تناسل معجون مختلف در مخطوط معجون ذخیر در ادویه صدیه معجون اذراقی در مخطوط سیم معجون
اذریا لوی منقشر در ادویه صدیه معجون اسطوخس در ادویه صدیه معجون سراج الاطباء در مخطوط اول
معجون اسری در ادویه تناسله معجون سعال در ادویه معجون مختلف در ادویه صدیه معجون معجون
یک نسخه در مخطوط دوم و یک نسخه در کبیده معجون اسیتین بدو نسخ در سده معجون انقح در مخطوط دوم
معجون امینون در ادویه صدیه معجون انیاس در ادویه صدیه معجون برنگی در ادویه صدیه معجون بقریط
بدو نسخ در ادویه تناسله معجون زرد در ادویه صدیه و یکی در مویه یکی در تناسله معجون سبل در تناسله
معجون ملادی در مخطوط دوم سیم معجون بلوط در تناسله معجون بنفشه در سده معجون مویه معجون بونیه یک
نسخه در سده و یک نسخه در کبیده معجون لبس در مخطوط دوم سیم معجون تربید بدو نسخ در مویه معجون قمری
در تناسله معجون ثوم در مخطوط سوم ادویه در معجون جالینوس در سده و بدو نسخ در کبیده و یک نسخه در تناسله
معجون جلفوزه بدو نسخ در تناسله معجون جند در مویه معجون جیطیانا در مخطوط دوم رس و یک نسخه در ادویه
سده معجون جو کبخی چهار نسخ در تناسله معجون جندم در سده معجون جوزی در سده معجون حافظ الا
جساد در کبیده معجون جابنار در سده معجون جنبل در مویه معجون جگر الیهو در معجون جگر الیهو در کبیده
بر دو نسخه معجون جزی در بحث سده معجون جت یک نسخه در سده و یک نسخه در تناسله معجون جت
سندی که جادو است هم خوانده در بحث سده معجون جمار شمر بدو نسخ در مویه معجون دانه لکی
یک نسخه در مخطوط اول و بدو نسخ در مخطوط دوم رس معجون دار بلخی در مویه رس در مخطوط دوم معجون
راحت در مویه و یک نسخه در مخطوط معجون ح لوی در ادویه صدیه معجون مس معجون اوند بدو نسخ بدو
در سده معجون لاج بدو نسخ در حیات معجون ربو بدو نسخ در سده رس در مویه معجون رشیدی در تناسله معجون
زبل بدو نسخ در مویه معجون زباد در سده معجون زودفا در الفه و بدو نسخ در سده رس در مویه معجون حس
در مویه معجون سرور در سده رس معجون سعال بدو نسخ در سده رس معجون سقراط در مخطوط اول معجون
سقمونیا در مویه معجون سقمونیا در سده معجون سقمونیا در سده رس معجون سقمونیا در سده رس معجون
سقا بدو نسخ در مویه معجون سبنل در سده رس معجون سبنل در سده رس معجون سبنل در سده رس معجون
بحث سده معجون سرجان در مخطوط معجون سبایی در سده رس معجون سیسالیوس در مخطوط سوم معجون

معجون شیرینی معجون شیخ رئیس هر دو در تناسله معجون ضمیری در مفوظ سوم
معجون طباشیر درخت سده معجون طلا در ادویه قلیه معجون عاقر قرحا در مفوظ سوم
معجون عطای معجون عقیق سر به در نسخه بزود در تناسله معجون خود در ادویه
معجون خود ملین در نسخه معجون غافق در کبدریه معجون غرغره در ادویه حلیقه و فله
معجون عیانی بد نسخه در مفوظ اول یک نسخه در مفوظ دوم معجون فادر هر در تناسله
معجون فایق در مفوظ اول معجون فخر السور در تناسله معجون فواکه در موقوف
معجون فوج بسم در انجا معجون فولاد در مفوظ دوم معجون قیقیرا در مفوظ سوم معجون
قناطع شسته رویه در مبدیه معجون قباد الملک در صدیه معجون قردانا معجون
قصر صافلی هر دو در تناسله معجون قسطیم پنج نسخه در موقوف معجون قسطیل
نسخه در مفوظ اول و یک نسخه در ادویه معجون قسطیم چهار نسخه در صدیه معجون قیصر
در مفوظ سوم معجون قیو طایب در مبدیه معجون کاشه الریح هم در صدیه معجون
کاکس معجون کبدر هر دو در تناسله معجون کل در کبدریه معجون کلنار به
نسخه معجون کندر به نسخه هر دو در تناسله معجون کندی در مفضله معجون کوتوالی
در تناسله معجون لبان در مفوظ دوم سر معجون لوزی به نسخه در موقوف معجون
لولوی ز در تناسله معجون ماده الحواته در مفوظ دوم معجون ماذریون در کبدریه
معجون ماسک البول به نسخه در تناسله معجون مبدل المزاج در مفوظ سوم معجون
مبهی به بازده نسخه در تناسله معجون مخشع در ادویه حلیقه معجون مختصر در موقوف
معجون مر در تناسله معجون مرجع الارواح هم در انجا معجون مسک در مبدیه معجون
مسک یک نسخه در مفوظ دوم و یک نسخه در کبدریه و یک نسخه در موقوف معجون مسیحی به نسخه
در مبدیه معجون مسیحی کیف در تناسله معجون مشح به نسخه در مفوظ دوم سر معجون
مقل به نسخه در موقوف معجون کیف در مبدیه معجون مخشع به نسخه در مفوظ دوم
سر معجون بلوکی در تناسله معجون مسک به نسخه در تناسله معجون مشط در
مفوظ دوم معجون منقعی را اس هم در مفوظ دوم معجون من نصایح الزینیان در مفوظ اول
معجون مینعه در موقوف معجون نارون در کبدریه معجون ناخواه چهار نسخه در مبدیه و یک
نسخه در تناسل معجون نجاح در مفوظ دوم معجون نظام شاهی به نسخه در تناسله معجون

نقشه در قلبه معجون و ج در او دیدیم از چشم معجون هر مس در معویه و در دست در مفصله معجون
بسنبری در معویه و یک نسخه در معویه معجون می بن خال در مفصله معجون است بنده می بنو نیکه
سنگنه پاک نام دارد دیگر که پیل پاک نام دارد و در دست دیگر که مسی است بنامیس پاک هم در بحث شده
و دیگر که مسی است بخت نر بن در او دیدیم از چشم و دیگر که سندی پاک نام دارد در بحث شده
و دیگر معجون سبیل در تاسیده و دیگر معروف معجون صغیر هم در تاسیده و دیگر که بجه پاک نام
در معویه سبیل یافته معسل نسخه در او دیدیم از چشم و معنی در ضمن و در دست و بعضی لفظ در
معسل با نمانگشته مغلی حبل در او دیدیم صغیریه شرح تحقیق بن در مفوظ اول مفرح
ابرا نمانی در او دیدیم تاسیده مفرح ابریشم مفرح اعظم بر دو در مفوظ دوم مفرح
بارد یک نسخه در مفوظ اول و در دست در مفوظ دوم و بحث نسخه در یک نسخه در معویه مفرح بارد
بالغ النفع در مفوظ دوم مفرح جوا بر هم در آنجا مفرح حار بارد و دست در مفوظ دوم
و چهار نسخه در او دیدیم قلبیه مفرح حار بالغ النفع در مفوظ دوم مفرح دلکش مفرح دلکشای
بارد مفرح دلکشای حار مفرح دلکشای معتدل بر دو در او دیدیم قلبیه مفرح زمردی
و قلبیه مفرح سوسنبری در قلبیه مفرح سهل الوجود در مفوظ دوم مفرح شیخ رئیس
مفرح صغیر حار مفرح صغیر معتدل بر دو در مفوظ دوم مفرح صغیر صندلین
در بحث قلب مفرح طرب افزایم در قلبیه مفرح طرب المجالس در تاسیده مفرح طولانا حسن
در مفوظ اول مفرح عالمگیر صغیر و کبر بر دو در تاسیده مفرح عماد الدین محمود هم در آنجا مفرح
قابض بر دست در موقوفه القلوب در تاسیده مفرح کبر در قلب مفرح بهی در
تاسیل مفرح سیحی نسخه در قلبه و یک نسخه در تاسیده مفرح معتدل چهار نسخه در مفوظ دوم
و چهار نسخه در قلب و یک نسخه در تاسیل مفرح مقوی به به نسخه در تاسیده مفرح ملوک در
قلب مفرح یا قوتی در مفوظ دوم و در دست در تاسیل و یک نسخه لفظ مفرح یا قوت در مفاصل میقتی
نسخه آن در مفوظ اول و یک نسخه وی در مفوظ سوم و در دست او در صغیریه و دیگر احکام آن در طریق استعمال
آن با نسخه های بسیار در او دیدیم صغیریه تحریر یافته شرح یک نسخه آن که بفتح صالح است در مفوظ سوم
در نسخه ملحق مطلق و ملحق سلیمانی در معویه و نسخه دیگر مطلق آن در کعبه به شرح سهل در
معویه ملحق مستقصور بایک نسخه مطلق در او دیدیم اعضای تاسیل مرقوم شده میسبه در ضمن نسخه معده
میسوسن هم در آنجا به شرح تحقیق آن با اختلاف اقوال در صغیریه ثابت شده حرف

حرف النون ناطف تحقیق این باد و صدیه صدریه ناطف سهل در ادویه معاشرت یافته
 بنسب بعضی احکام و اقسام وی در لفظ نقاش در لفظ دوم تحریر یافته بنسب موسر در ادویه معدیه ندر
 تحقیق و نسخ این در لفظ دوم ندر و در ادویه امض گوشن جایافته نشو و بیان شرق در میان
 آن وسط و نقوش در لفظ سوط ادویه صدای طول معنی لغوی و اختلاف مصطلح آن بایزده نسخ در لفظ اول
 صدای و چهارده نسخ در لفظ دوم و نسخ در لفظ سیوم سر و نسخ در ادویه امض چشم و یک نسخ در ادویه
 امض گوش و نسخ در ادویه قلبیه و شش نسخ در تناسیل و یک نسخ در جلدیه نگاشتن آمده نقوش معنی مصطلح
 و بعضی احکام با یک نسخ در لفظ دوم و پنج نسخ در لفظ سیوم سر و یک نسخ در ادویه امض انف و هفت نسخ در ادویه
 فیه حلیقه صورت انتفاش یافته نقوش و نقیض تحقیق لغوی و مصطلحی و تعیین زمان نفع و کیفیت خیسانیدن
 در لفظ اول و نسخ در ادویه فیه و یک نسخ در قلبیه و شش نسخ در ادویه معدیه و چهار نسخ در کبدیه و نسخ در بخت
 مفاصل و یک نسخ در حیات و یک نسخ آن در جلد نگاشته نقوش آلو و یک نسخ در امعاء و یک نسخ در حیات نقوش
 انبر باریس در لفظ اول سر نقوش بزور در تناسیل نقوش و شش در حیات نقوش
 مرسندی در امعاء نقوش حاض در لفظ اول نقوش حلو در لفظ دوم نقوش خیار سبز
 در بخت جگر نقوش زرد آلو در ادویه امعاء نقوش زرشک و یک نسخ در کبدیه و یک نسخ در حیات نقوش
 سیستان نقوش سبیل نقوش سنا همه در امعاء نقوش صبر بهشت نسخ در لفظ
 اول و نسخ در لفظ دوم و نسخ در ادویه معدیه و نسخ در حیات نقوش غایب در ادویه امعاء نقوش
 فواکه به نسخ نقوش کشنر در لفظ اول نقوش کندر در لفظ دوم نقوش مبر و در حیات
 نقوش سهل در لفظ اول نقوش مویز در ضمن ادویه امعاء نقوش نیلوفر در حیات نقوش
 بلبله به نسخ در لفظ اول و به نسخ در حیات تحریر یافته بنسب تحقیق این در لفظ دوم ادویه امعاء نقوش
 در ضمن انشیای نافع معدیه بنیشو با هم در صدیه حرف الواو و جور معنی وی به نسخ در لفظ دوم و چهار
 نسخ در لفظ سیوم و هشت نسخ در ادویه صدریه و یک نسخ در ادویه قلبیه حرف الهاء هر لیسبه منافع و کیفیت
 پختن آن از تناسیل معلوم کنند حرف الیاء یا قوتی پنج نسخ در لفظ دوم و چهار نسخ در ادویه قلبیه
 یا قوتی بار و یک نسخ یا قوتی حار یا قوتی معتدل همه در ادویه قلبیه تحریر یافته تمام شش هشت
 دواها و بعضی غذای فی اسم که درین مجموع مذکور شده بدون اشته سبحان کتب اول در ذکر دواها
 که در امراض سه بکار آید مثل است بر چهار لفظ مطلق اول در ذکر دواهای است که در امراض صداع و سینه
 و شقیقه مثل شود و این لفظ متضمن است بر هشت و یک کلمه اول در ذکر دواهای که مصدر با لفظ

اسود و سیاه معوضیت نسوب با و حذرهای مبتدیه الله ابی البرکات نفع میکند صداع عینیت و سعال مزمن و ضیق
 نفس و سوزن یا و زجر و مفاسد و نفوس حذر و فاج را قطع میکند عادت افزون درش را بجز کلفه زمانی میانه
 قوت این تا شش سال بشمار بت این نصف درم است و گاه است در اول ثانیه و یا بس در آخر ثالثه منقول از تکرار او و
 زعفران سه درم سبیل مصطکی زرباد و درونج هر دو ادهشت درم افزون و مزون بخ فلفل سفید کنه شش مع بندنی نقعی پنج
 افاج پنج پنج عاقره حامص بر شش طبع هر دو حدیست درم پنج و کنگر شق زراوند طویل زراوند حج خردل مقل از زق
 خربق چند بیدستر بخ فلفل کبریت صفر نر در جبر خشک است سد ب جلی هر دو حد جلد درم شونیز باز و قناری هر دو حد شست
 درم جام جاشیر شنباد و درم نر حرمل سفید و است درم صمغ درم قطران سفید حل کنند و دیگر دو اگرفته بختمه با سبسم آمیخته
 بصل تقویه کرده در بار و دوا ده فون دارند پس بصل از آن اطریقیل معرب از لفظ بندی تری بهلا است یعنی ستم
 شر که عبارت از عسله و عسله و آله است و اصل بند این بر سه جزو اگرفته گاهی تنها و گاهی حبه اصلاح خشک آن بر وزن
 گاه و یا بر وزن بادام چرب کرده استعمال میکنند و در دفع صداع و بخار است و مانعی در رفع قبض و اثر تمام می کشند و بنده بخوری
 از احسان این را در آب شب تر کرده صبح خنک کرده اکثر دوده و نفع بین مشاهده کرده و بر زبان این را با شیرینی مقوم کرده
 و مخزن ساخته بکار میرند و اقسام آنرا باعتبار ضم و اضاف یک جز و دیگر چنانچه اطریقیل ضمینی و با اعتبار کثره آخر قلت
 آن چنانچه اطریقیل ضمیر و کثیر و با اعتبار اضاف نام حسب ترکیب چنانچه اطریقیل زمانه و دیگر اعتبار است با جهای مقوده گذشته
 چنانچه بر قسم انشاء الله تعالی در مکتوبات و موقوفات حسب مقام ارقام خواهد یافت و اینجا اطریقیل ضمینی که دفع
 در دسم در شش است و گوش است و معده را وقت بهم می دهد و تحریک یافته پوست بلیه کابلی پوست بلیه زرد بلیه سیاه الله مقشر
 تخم کشنیز جلد برابر بعضی و وزن تخم کشنیز فرو دهنده حتی هم چند جلد افزوده اند اما در اصل شش هم چند یک جزو از دست گرفته
 بختمه بر وزن بادام یا گاه در آب خنک عسل یا قند مقوم عسل غیر مقوم بشوند و مقدار شیرینی اگر دو چند کنند فلفل دو اگرفته و چوب
 کردن قلیل البشاعت میگردانند و هر چند عسل بیشتر حرارت و لطافت فرون تر عسل خام در حرارت و حدت زیاده تر و بدتر است
 تر و دیگر تر عسل گرفته بکس آن خاصه اگر آب طبع یابد و در گاه قند عوض عسل اولی تر انقرو یا بعضی قلم این صفت
 عینق نافع است انشاء الله تعالی در موقوفه دوم خواهد آمد یا راجع کبیر سزه یعنی دواهی الهی است نسبت این دو و کتب
 تعالی اگر چه کلی از تر دواست جل و علی بر این است که فعل این از خواص است و خواص قوی از عالم اتم است که آن علم ارواح است
 و این عالم اشرف و علی از عالم خلق است که عالم حسیام است و گویند که معنی الهمین چشمه یف است و گویند که مصلح است بهر
 نقدیر این اول سهیلی است که آنرا ترکیب کرده اند قدما از سبب اول ایام روح من شده و نسخ آن انشاء الله تعالی
 در موقوفه دوم بیاید یا لایح ارکان غافل پس که بعد از استعمال خوب و یا راجع دیگر در صداع بلغمی احتیاج باین می افتد
 جوده دار چینی سیکنج هر سبیل از خرفون پنج حیل زراوند مدحج بر یک درم بصل انفار شوی صبر مزون زعفران

از غفران جویا نام فطر اسالیون شوق جاو شیر بر یک یک دقیقه تخم فلفل است و در درم فراسیون سطرخودوس خرق سیاه و کما در
 یوس سقمونیا فلفل سفید و در فلفل بر یک دو دقیقه عمل بقدر حاجت شربتی چهار مثقال با طنج مینمون و نیز این اراج قطع میکند
 از هر مرض که پیدا میشود و از سودا و بطن خام و دور میکند نفخ و دور را در راه ابتدای نزول و نفخه رطب و عسل نفس و اوجاع صلب و در
 را که در سودا و غلیظه و با صفر باشد و جرب را نیز نافع است و بسا که سد اب و بای که در آن جبهه ستر است و قرا حل
 کرده باشد نفع میکند و اوجاع معده و بطن و جسم را و بطن کفش قطع میکند و روح طهر و کفین و دشمن و باب سطر یون
 عوق اینها و مثل این را با یکدیگر هم سر طمان بپزی و خرق نفع میکند و عسل کلب که با و از فرج آب مانور دارد و او را یا با ریح
 ار کا یا سیس قیگر موافق نسخه بوس و ارجی سنبل جبهه زعفران هر دو جدا جدا مثقال جاو شیر سیکنج فطر اسالیون را و در
 به جرج فلفل سفید بر یک پنج مثقال فراسیون غاریقون که از دوس ششم فلفل سطرخودوس هر دو دست مثقال کوفته و دقیقه تبیل
 بسته شده شربتی چهار مثقال با قدری مار عسل و نمک کوفته به بند این هر دو نسخه از شده با دین شیخ است و صاحب
 منهاج نیز آورده اینها را با جالیونوس صمد و بنفقه و در درم و در گوش را نافع است و بصرع یا یا حبیب و فلفل
 دسکه در عسل و نفقه و شیخ و عسل نفس و در کرده و در دمنشانه و نفوس و فاصل عوق اینها و در عسل و در اقلب
 و ریشهای به دکن و ستر خای منانه و سسل البول و امراض غلیظه و سودا و سیس میفند و منقی و سطر خصل و غلیظه و زجر و در
 حیض و در جرج نافع از اراج و طماز یا بهتر و سهیل به زحمت است هر یک سیکنج زراوند طویل زراوند جرج فلفل سیاه
 و سفید و در فلفل و ارجی جاو شیر جبهه ستر فطر اسالیون بر یک چهار درم بسفاج که از دوس فیتون سیکنج بر یک
 هفت درم ششم فلفل غاریقون بصل انبار شوی سقمونیا شوی که خسته بق سیاه شرفون سه فاریقون بر یک
 شانزده درم کوفته و دقیقه با سه چند عمل بسته شربتی چهار مثقال سمره طبرخی که مناسب هر مرض باشد و نوش
 تا چهار سال و گویا تا سی سال با قیست و حسن آنکه عمل درین دو اخام باشد و در نسخه که صاحب منهاج فلفل
 کرده این جبهه از یاد نه نظر آمده است و شوق شانزده درم نقل ازرق فراسیون بر یک سفید درم و در ستر با دین
 شقای درین نسخه بجای غاریقون است و یافته و شیخ رئیس در ستر با دین خود اجنه ای شانزده درم می رشت
 بنیت در ستر بنوشته و استیسم و خلکده و گاشته که بعضی مردم زخمه ان چار در ستر سیم اضاف کرده اند
 و یک نسخه ایا ریح جالیونوس قیگر از بوس که از نسخه این سه بون نقل کرده است که در بوس فلفل بهی و در فلفل
 غاریقون سطرخودوس خرق اسود سقمونیا سنبل فیتون بصل انبار شوی بر یک شش مثقال و یکی زعفران شش غاریقون
 بر یک بست مثقال عمل بقدر کفایت قدر خوراک مثل کوفته و یا که در عظم دوم انشاء الله تعالی خواهد آمد ایا ریح
 فیتون را معنی ایا ریح معلوم شده و فیتون یعنی تخم است و از آنکه ترکیب بطور در غایت تمیزی است سیمی شده
 باین اسم ناخت به صمد و بنفقه و فنج و نفقه و ستر خای زبان و نقل آن و در جرج و فاصل و بنفقه

[illegible]

سیلو دار چینی هر يك بخندرم فطر اسالیون كما ذر لوس فلفله بطور خردوس بر يك يكدر سیم و نیم در چهار در نیم خم خط کشش
 در سیم چهارم خورده در نیم با خسل بسته شده در قوابلین شیخ حق جلی هم یکدر سیم هم قسم است قدر خرداک چهار منتقال
 سیم راه بطور حق که مناسب هر مرض باشد و بعضی نسخها مصطلحه هم در سیم خطبه آمده کلمه دوم از فلفله اولی
 که در او دویه صداع و شقیقه کشید ریافته و ذکر کرده است که صد بیای باری و عسل است یا شویبه که
 صداع در سیم و جمیع الامم مانع را بنابر جذب مواد با سفل نفخ تمام دهد و الاضاحیات را در دهنش نه تنها بواسطه شفا
 مسام و تسهل عرق و جذب حرارت از باطن بطور زودتر متخطی سازد و در ستمال او در عین شستند او می که مظهر الحور است
 بود نشاید تا سبب گرمی آب گرم بفرماید و اگر نگذرد باشد با شویبه که گرمی آب بوسیله که اگر به بکار برند و در حال دقت
 باشد و در آبی باین طرف آب و جذب نماید و حال سازند تا بخار بر مایع رسد و وصل برین مبنی آب گرم است فقط در سبب تقویت
 جذب در او و دیگر نیز میباشند اما آنچه در اصل گرم و در تب بکار آید نیست کل نفقه کل نفقه هر یک یک در کل خطی
 و در سیم و شکوفه با بر یک سید یک قبضه سوس کند هم شست و اگر مرض بار بود با بونه و خسر دل و سیم و کلین و انش این
 مصطلحه کشند و طریق است که او در آب بسیار بخورشانند پس شفا کرده و در طرف انداخته با بیمار در آن گذارند و سبب
 از اسفل به فضل میمانند تا که خوش آید و طبع بر دشت کند با بیمار در آن گذارند و سوز قدی گرمی در آب باقی باشد که با بیمار
 و منصفه خشک سازند و حسن آنکه طرف عین چنانچه با بیمار از او عرق باشد و نگذارد عمل حب جت و در شبانه زودتر بار
 توان نمود و نهاده ان ستمدارین آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و هرگاه حرارت شسته بود و جذب بطور ضرورت شسته
 اقتضای اصل طرف بهتر از عرق آنها در آب گرم بود چه نهاده ان طرف آب گرم غده حرارت فوری گرمی آورد و به دست
 که به دقت شد جلین کرده شود و در جذب مواد و حب است که چون جل دی کشند شست با بیمار را در آب گرم گذارند تا آنچه
 منجمد برین طرف بر آید و در عروق و عایه و این قاعده ضروری و در حب الخط است چه بعد شد جلین تر و در اصل رابطه اگر باشد
 کشند بخار منجمد و دفعه بر سر رود و وقت از اول قوتیر بر آید که نسخ این باشد و به ترتیب آن و فواید دیگر منضمه بدان از
 قسرا با دین قادی تعلکده بخور بر وزن صبور در نیت چیزی است که بخار گرفته شود بان و در اصطلاح دوا پاک
 چند است که بخور کرده شود و به ان برش اعم از آنکه در نفسش بسوزند یا در قدر و نفس دانه بخار آن بگیرند یا چیزی مثل
 تا که گرم کشند و از اینیات قدری بر ان باشند و یا بعضی اوقات رسانند بخور می که صداع خارج ماده را سود
 و در منقبه نیلوفر قضا خطی غیر منقبه منقبه تر است که دوی تر جلد یا هر چه از اینها هم رسد در آب نیز در طشت
 ریزند و قسمدی روغن منقبه یا روغن کل در آن آینه زودتر و علیل نبند و نفس نماند که روا بر سیم مجیده و انکب است
 کند و آب را حرکت میدهد بنده تا بخار دوی بلخ رسد و در زری دوشه بدان عمل کنند و در طرف آب گرم بشویند
 بخور دیگر که جهت صداع خارج و باد دی و برای سیم و جمیع امراض گرم و ماغی و برای اطفال عینی به ان

انگبار کنند و قوت قرح و جواده آن کار برتر و خشم آن کونار و تخم آن منقشه بنویسد قطع شهابه قسم اطراف خلاف
جلایا هر چه دست دهد در آب بچکد انگبار کنند و تطیل باین سبب نیز طب مبرداست بخور که صلیح بار و مع ماده را
نفع دهد و نیز بخوش فودنه با بونه اکیل الملک فیض شربت شیخ نام غار ادویه بچکد بستر انگبار باین نمایند تطیل این اسب
بر سر نیز نافع است این هر دو بخور از قشر ابادین قلاسی است بخور منقول از قشر لابون جلای صلیح بار و در
رفع کند و قطع و تحلیل نماید و سر را گرم گرداند با بونه اکیل الملک نام طبعه و زنگوش سبوس کندم حطی ناک بر نجاسف
نعم شربت بودنه در مننه همه در آب بچکد بخور کنند و تطیل نیز نوز است و اهل جبال علاج میکنند این قسم صلیح را به بخار
شلم بچکد باین عنان که شلغمهای بسیار طبع کرده چهره عزیزند و سر به بخار آن میدارند بخور که صلیح ریجی است و
و در زاریانه باب بچکد بر سبیل انگبار به تخیر نمایند کلمه سوم از مفضوط اول در ذکر دواهای است که بمصدر تباه است
تریاق نام هر یکی است با نیاخته یا کرم مقدار است کند یا از الامراض نجاصت نماید تریاق افرید و نس
بشقیفه عتیقه نافع در مفضوط دوم بیاید انشاء الله تعالی و از جمله تریاقات کبار تریاق فاروق است
بسی فزونی کننده میان قوت طبیعت قوت سم و دوی با وجود از الهم دفع ارض کینه از دماغ و غیره میکند چنانچه مذکور
میشود و از تریاق کثیرتر است و نافع میکند صلیح و در و در مع و سکه و فنج و لغره و غشبه و یا لحو یا و هذام ضیق
انفاس سعال خناق سودا و بلغمی و وجع صدر و ریه و حرقان و استسقاء و یرقان بی وقیح بلغمی و در در گرده شانه
و سنگ گرده و شانه بریزاند و سده جگر و سپرز بکشد و حیض براند و بر اسیر و بادها علیل که در جفا بود دفع کند
و در مع صلب سپرز و جگر را تحلیل دهد و میضه باز دارد و حب القرح و در کند و شسته بلی و نافع حیات بلغمی و سودا و بی
و جمیع امراض بلغمی و سودا و دای رانغ بود و حرارت خستری را بر سر و ز و در و قوت دهد و تقویت قلب معده نماید
و باه را بر انگیزد و مغز را گزیند افی و غریب و مبتلا و سگ دیوانه و همه جانوران زهر دار و همه زهرهای کشنده دفع کند
و طریق امتحان صلیح آن نیست که اگر بسک یا مرغ قدری شیش بخوراند و افی بگذراند بس تریاق دهند جانور قوت
از الله هم نماید و اگر شخصی را سگ نیا خوراند چون بعل آید قدر کما تریاق دهند و بصال بپزد و همچنین نه میکند قی شدید
عالمه و اگر در دهن افی اندازند همه بمیرند و اگر در سوراخهای ماران اندازند همه بگزینند و اگر به بان حل کرده آب بن
بریزند و اندازند بمیرند و اگر قدر با قله در پشت ملو از خون جاده اندازند و با بکشت در آن حل کنند و ساعتی بگذراند و چون
بسته نماید شود و اگر تریاق ازین اوصاف معرب باشد تریاق نباشد و اگر باشد غایت بکشی باین حال رسیده بکار هم نیاید
دری تا شصت سال بر کمال خود است و بعد از آن حکم عاجلین بکار دارد و نسیم نفع نمیکند و بعضی نوشته اند که اول از نسیم
ششماه رسیده شود و حکم که دکی دارد و هر روز قوت آدمی خستراید در بلاد گرم تا ده سال در بلاد سرد و تا بیست
حکم آن حکم ترشح باشد بعد از آن جوان می شود و دانه شهرهای گرم بعد از سی سال قوت آن نقصان گیرد تا بکمال

بجمله سگلی رسد درجه آن درجه پیاپی باشد و اندر بلا کس و بعد چهل سالگی نقصان نپذیرد تا به شصت سال رسد و نفع او هم
 بخوردی است و هم میرودی و ابتدای وضع این ترکیب اندر دوا حسن اول است و بمجموع این ترکیب اندر دوا حسن ثانی است
 و سبب وضع این را چنین بیان کرده اند که اندر دوا حسن اول بعد از این که مسکوک در سفر با بست سال روزی دید علامی را
 که از پیش او میرفت در زیر دیوار نشست تا بول کند پس برآمد از آنجا یک ماری خورد و پیش زد و بر ابراهیم بای آن علام غلام
 از آنجا فرات و مار داشت و رفت جانب شجره غار و شروع کرد بخوردن جبهای آن حشر عقرب اندر دوا حسن
 هم رسید و پسید از خرد و از سبب خوردن او این چهار علام گفت که این جبهات مقادیرست کوم چیا و غیر از دوا هم میکنند
 و بود بر آن غلام که بخون میگردان چهار علام چهل سالگی در انتقال ملبوع میداد پس بر ابراهیم میفرمود که گاه اندر
 دوا حسن شش پر خور و آن ترکیب و او این دوا را نفع میثابه میگردان که برین حیوانات صغیره و عقارب و غیره دواست و داشت
 که اضافه کند در آن چند دوا و دیگر را که زیاده شود بان فوت این دوا پس تالیف داد و با دوا جلیان نام و در وقت که این دوا
 خورند و بر آب بنشیند اکثر بوم اثر تمام داشته و میگفت از هر دوا در حب الفار و جلیان نام و قسط بست انتقال دوا در حب
 سسی انتقال که جمله این دوا در انتقال شد و صحیح وزن این دوا میگردان که وزن و تخمین هر دوا در حد علمه و علمه و جمع میگرد
 بان و در انتقال عمل شروع از غده استعمال میگردان چهار دوا و یک دوا در انتقال باب گرم و با سق نامان تریاق
 همچنین بی معرفت احدی یکصد و سیصد سال تا آنکه نشاء یافت بعد از این اوقافه پس در سید از علم و تمیز مکان عالی را پس
 تفکر کرد در امر تریاق بست سال پس زیاده کرد درین ترکیب چهار جز دیگر فلفل سفید در حب سلیخه زعفران پس گشت
 این تریاق مولف از مذهب جز و بالغ در فعل از اول و بود او از آن مفرد است این تریاق باین شکل زعفران و در حب سلیخه
 هر دوا در انتقال سلیخه فلفل سفید بیک چهار انتقال حب الفار و جلیان نام و قسط هر یک شش انتقال رسید وزن
 این مذهب جز و بسی شش انتقال و ضم میگردان فلفل سفید از غده بوزن کل دوا پس مجموع بنقاد و در انتقال شد و در
 آهلیه سن نگاه میداشت این ترکیب را در ظرف رصاص سفید و استعمال میگردان چهار دوا روز و هر گاه هم رسید بعد از آن غلام
 خورس و خواست که زیاده کرد درین دوا و دویه غده ای را تا باشد مالوف طبیعت پس جذب کند اخضا آنرا که بخت پس زیاده
 کرد درین عضل و دقت که سینه او تنبیل کرد عمل را شرباب بستر پیدا شد بعد از آن فراغ پس دواست از تمیز اخضا و معرفت
 و ازین مرتبه عظیمه پس نظر کرد درین تریاق پس دید درین ترکیب نقصان و فساد اما نقصان پس از جهت ترک عمل عمل
 متضمن بود بر جلیله بود از حال بعضی اجزا سودی بعضی و اعانت بر تریاق و افاده لطافت و جلالت و از آن جهت
 و تنویص دوا در اعضا و احوال ایشان بدخل اعضا تا با حشا و حفظ دوا از فساد و در عشر تحلیل قوی آن و نقاد و تنقیه
 کند و صدر و نفع از سبب بوم دوا و دویه سیمیه باره مثل شش خنق و ظرف و اما فساد ترکیب پس از جهت است که شرباب
 نزع میگردان بعضی دوا را در بعضی است که دواست و دفع شود و هر گاه باین میانه تغییر میابد مجبوضه از دوا می بین جانیت و سلس

در وقت که این دوا
 در انتقال شد و در
 انتقال باب گرم و با
 سق نامان تریاق
 همچنین بی معرفت
 احدی یکصد و سیصد
 سال تا آنکه نشاء
 یافت بعد از این
 اوقافه پس در سید
 از علم و تمیز مکان
 عالی را پس تفکر
 کرد در امر تریاق
 بست سال پس زیاده
 کرد درین ترکیب
 چهار جز دیگر
 فلفل سفید در حب
 سلیخه زعفران پس
 گشت این تریاق
 مولف از مذهب
 جز و بالغ در فعل
 از اول و بود او
 از آن مفرد است
 این تریاق باین
 شکل زعفران و
 در حب سلیخه
 هر دوا در انتقال
 سلیخه فلفل
 سفید بیک چهار
 انتقال حب الفار و
 جلیان نام و قسط
 هر یک شش انتقال
 رسید وزن این
 مذهب جز و بسی
 شش انتقال و ضم
 میگردان فلفل
 سفید از غده
 بوزن کل دوا پس
 مجموع بنقاد و
 در انتقال شد و
 در آهلیه سن
 نگاه میداشت
 این ترکیب را در
 ظرف رصاص
 سفید و استعمال
 میگردان چهار
 دوا روز و هر
 گاه هم رسید
 بعد از آن غلام
 خورس و خواست
 که زیاده کرد
 درین دوا و دویه
 غده ای را تا
 باشد مالوف
 طبیعت پس جذب
 کند اخضا آنرا
 که بخت پس
 زیاده کرد در
 این عضل و دقت
 که سینه او
 تنبیل کرد عمل
 را شرباب بستر
 پیدا شد بعد از
 آن فراغ پس
 دواست از تمیز
 اخضا و معرفت
 و ازین مرتبه
 عظیمه پس نظر
 کرد درین
 تریاق پس دید
 درین ترکیب
 نقصان و فساد
 اما نقصان پس
 از جهت ترک
 عمل عمل متضمن
 بود بر جلیله
 بود از حال
 بعضی اجزا سودی
 بعضی و اعانت
 بر تریاق و
 افاده لطافت
 و جلالت و از
 آن جهت و
 تنویص دوا در
 اعضا و احوال
 ایشان بدخل
 اعضا تا با حشا
 و حفظ دوا از
 فساد و در عشر
 تحلیل قوی آن
 و نقاد و تنقیه
 کند و صدر و
 نفع از سبب بوم
 دوا و دویه
 سیمیه باره مثل
 شش خنق و ظرف
 و اما فساد
 ترکیب پس از
 جهت است که
 شرباب نزع
 میگردان بعضی
 دوا را در بعضی
 است که دواست
 و دفع شود و
 هر گاه باین
 میانه تغییر
 میابد مجبوضه
 از دوا می بین
 جانیت و سلس

زخم میگرد که وجبت که مشرب کنی سه سال باشد پس بد کرد و فانیست عمل را مقدار کمی که بود و باقی و بعضی گویند که پس حکیم که
 ترکیب دو غصیل و دوقین که سینه را با دوزان متساوی بر قوس کرده و خشک کرده و داخل میگرد و در تریاق و دینق اندر دوازده سال
 از غصیل حبست چهار انتقال و از دوقین که سینه ده چند این دوزان تمام کرد این ما بعد از این به ظهور کند و غارت نظر کرد
 و در تریاقات از بعد که زمان بود ساخته شده بود و راضی نشد از اینها که تریاق اندر دوازده سال الا که دید قطره از تریاق طبیعت
 اندر پس بیانی که در قطره از اندر اندر مصلوحه فی مسموم الهموم و غریب الالوهیه الفعاله و در اندر اندر این این غصیل حبست
 یک جزو جنبیانا دو جزو از اندر اندر چهار جزو غصیل بوزن ادویه و بود و تریاق برین صفت مدتی که صفت و دوزان
 بعد از این نظر کرد و ما بر پس سه تریاقهای قدیمه و استخاره کرد و صواب بنید که بغیر دوشی را از آن میکنی اختیار کرد و تریاق فانیست
 را در پاره کرد و در آن نه دوازده سال و در آن سبیل مشکط مشیع فراسیون غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 این را از این تسهیر بود و در قطره سبیل مشکط مشیع فراسیون غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 هر دو در انتقال جنبیانا خردل متقل از اندر اندر در حج و قحاح از خردل و در صحنی اسطوخودوس هر دو در انتقال متقل
 غفل بعضی غفل اسود و در غفل هر دو در انتقال متقل از غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 تریاق ماریوس نافع از رسم حیات و حشرات و در تریاق و عقرب و مسموم ادویه و قتاله و دوازده سال و در غفل از غفل خردل
 و صفت مدتی که صفت و دوزان از غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 این دوازده سال غصیل سیاه و در غفل از غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 یک انتقال و در دوازده سال غصیل سیاه و در غفل از غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 مقبیل الحشی پس نظر کرد و در تریاق ماریوس پس یافت و در حسن التالیف جید الصنفه پس تغیر دوزان شش را بغیر اینکه
 در یک که زیاد کند در آن تسهیر اس را که کل کرده بود شخصی فرستاده از خردل و بود و در اول آن مشعبر قایم مقام تریاق و دفع
 میگرد از مسموم و بیشتر زیاد کرد و بر اجزای آن تریاق که سواي غصیل نروده جزو دوزان این مقبیل تخم کرفس
 که فیطرس میوه حامانار دین اینست قطره محرق ایر ساختن غصیل کلسه رخ صحن بطم فطر اسایون زنجبیل حبست
 سورنجان تسهیر دانا جاد شیر و دوزان کشت ادویه مفهومی و شست جزو دوزان این است جزو سیاه معلوم
 نیست که چقدر غصیل حصی و تریاق خود داخل کرده بنا بر این است که تریاق ماریوس که غصیل حصی بود و در است جزو
 که غصیل حصی دیگر فسنده و به کجا جمع کرده و در شسته شده و بود ادویه و دوزان ادویه یا غصیل غصیل سیاه
 فراسیون قسط متقل از غفل غفل بعضی سبیل مشکط مشیع اسطوخودوس هر دو در انتقال متقل از غفل سیاه و در غفل از غفل خردل
 که فیطرس ناز دین مشکط مشیع اسطوخودوس هر دو در انتقال متقل از غفل سیاه و در غفل از غفل خردل اسطوخودوس دوزان
 اسود و در جنبیانا تخم کرفس اش حامانار تسهیر غصیل کلسه رخ صحن بطم فطر اسایون زنجبیل حبست

در اسبون نقاح از خون ریح کننده و کرم حبه اسطوخودوس فطر اسالیون مصطکی صغ ابطیم زنجبیل چکشت بر دانه شش متقال
 در دهن بلبان عود بلبان بریک ده متقال در ق گسرخ ایرسا اصل بلبان شش شلغم بری اسفوره بون در چینی بلبان عاریقون
 بریک ده و از ده متقال اقرا اصل فنی در غفل اقرا اصل اندر و خردن بریک است و چهار متقال قسره اصل مقبل حمل در شش متقال
 با عمل مثل نسخ سابق بسجده باید و نیست که حق تر باق فاروق این بود که در ادویه دافه کرم نوشته شود چه اصل وضع این بود
 و عده منافع استعمال آن همین است اما چون نافع اکثر امراض اعضا میسر و دفع امراض دیگر اعضای شش پیدا بود و در کشته عواضغ
 احتیاج بآن رو خواهد نمود بنا برین روشنی شش قهقهه و جریده آن حطبلع بر فواید رسیده آن در ابتدای کتاب تیسرین صواب
 در موقوفه ادویه صدراع در قمر کرده کلمه چهارم از موقوفه اول در ذکر دواهای که مصدر شش می باشد است
 شیا در بطوس که بر عیونیت که هم ملکی از ملک یونان که وضع او بود موسوم شده و گفته اند اولی که عمل بآن گفته
 اند و حاصل بعضی گفته اند بقراط بود و چند صدراع و صحر و فقره و عشمه و فایح و جمیع امراض عقیقه زمین و انواع سوز دایح بارد
 رطب و ادویه صمد و کبد و طحال و کبد و رحم و تارکی چشم و بر بود خدام و بر صغ و فایح و استحقا که از بردت و صفت جگر باشد
 نافع است و اسهال بی شفت کند و در بول حیض بود و شکم کرده و شانه بریزد و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را
 از اخلاط فاسده پاک سازد و باد را دفع کند و سد که سپند و جگر کلباید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار سال باقی بود
 بر بید چینی یک گرم و نیم عود بلبان فرمون فلفل سیاه فلفل سفید و در فلفل ملکی خطیانا حبه بلبان نقاح از فطر و حاما
 بریک دو در نیم زعفران در چینی ریح مصطکی در دهن بلبان بریک سه در نیم بلبان طبیب سه در نیم و نیم کما در یکس قط
 افیتون بریک چهار در نیم اسار و ک پیچیده سقونیای بریک شش متقال صبر سقو طری پانزده در نیم عاریقون است در نیم
 ادویه که قهقهه چینه بر دهن بلبان چ سیاخته است چندان عمل بسجده و بعد ششاه استعمال کنند شربت چار متقال این
 شش از قرا بادین شغای است و در قرا بادین شیح اسار و ک و سیخ و سقونیای بریک شش شش در نیم است و حاما
 یک در نیم شیا در بطوس و دیگر که در شفقت فریبید اول است ریون چینی موسیبل طبیب بریک یک گرم کما در یکس
 فلفل انجیر اسار و ک عود بلبان بریک دو در نیم ریح زعفران در چینی مصطکی سوزنجان سیخ بریک سه در نیم فلفل سیاه
 چند بید تر بریک چهار در نیم عاریقون است دو در نیم صبر سقو طری سی در نیم عمل سه چند نیم شربت چار در نیم
 آب گرم این هم موافق قسره بادین شغای است کلمه پنجم از موقوفه اول در ذکر دواهایی که مصدر بکرم است
 در فارسی است جلاب و در اصطلاح اطباء عمل بکرم را گویند که در شش مثل کلاب یا آب جوشده است و معروف
 کرده باشند و اگر جوشش ندهند جلاب خام نامند و اختلاف در آنکه او چار است یا بار دریا معتدل می دانند که بنا بر
 اختلاف اصناف عمل و شکر باشد در ریاض و حسرت و شدت حرارت و قلت آن یا بنا بر اختلاف انواع
 کلاب که بآن مرفوع میشود در مزاجه و خصوصت و خصوصت و تفاوت است از این است که شام او هم بسیار شده

مواد را من اعطای عالیله خبر کند حب ایاره که در صواع ریجی استمال میشود منقول از منہاج ایاره فیکرا
 تربد بر یک دریم پوست بیلید نزد پوست بیلید کابی بر یک بنجدیم انیسون نمک بندی بر یک دریم حب سازند
 شربتی از دو دریم تا شش دریم و اگر درین مایه بود افیتون زیاد کنست حب ایاره و دیگر منقول
 از منہاج حب صناع یعنی ایارج فیکرا یک دریم شحم حنظل نمک بندی بر یک دانگ مقویا انیسون عود بندی منقل بر یک یک دانگ
 حب سازند یک شربت است حب ایاره و دیگر منقول از قرا بادین جلالی در کسر و در نیم سر و در چشم را
 سودمند بود و مایه را پاک گرداند و بوی خوشش که از بینی آید بر و گل سرخ نمک سیاه بر یک یک دانگ و نیم افیتون
 پوست بیلید کابی ایاره فیکرا که ام چهار دانگ تربد سیفید یک دریم و نیم اگر خردند که قویا تر شود و دانی و نیم مقویا
 زیاد کنست حب ایاره و دیگر منقول از قرا بادین شغالی شحم حنظل ملح بندی بر یک دانی و نیم حب انیسون
 غار یقون انیسون بر یک نیم ایاره فیکرا تربد سیفید بر یک یک دریم باب از یانه لبشند و حب سازند و دیگر
 منقول از کتاب مذکور انیسون رومی غار یقون بر یک دو دانگ شحم حنظل زنجبیل ملح بندی منقل از زق بر یک دانگ
 و نیم ایاره فیکرا تربد سیفید پوست بیلید ز و مقویا بر یک و منتقال و نیم باب از یانه حب سازند جلد نهم شربت است
 آخر منقول منہ ایارج فیکرا و رچینی سنبل طیب حب بلسان عود بلسان سیخ زعفران سارون شامی مسادی کوفته
 و پنجه صبر سقطری دو وزن ادویه پنجه حب سازند شربتی دو دریم باب عمل حب منقبشته منقول از قرا بادین
 قلاسی صناع گرم و در زانغ است کیز ادانی خود شوی ربع دریم رب السوس نصف دریم تربد یک دریم منقبشته دو دریم
 جگر یک شربت است حب منقبشته منقول از منہاج که در صناع صفراوی بجهت تلین طبع بکار آید سه منقبشته یک دریم
 کل منقبشته مقویا بر یک یک دانگ کوفته با عاب کوشته حب سازند حب منقبشته منقول از قرا بادین جلالی حبته
 در دس شفیقه چشم و تنقیه مایه کند از خلط منقبشته خشک دو دریم تربد سیفید خورشیده برغن مایه حب
 کرده یک دریم رب السوس است بیلید نزد انیسون بر یک نیم درم ورق گل سرخ مقویا بر یک دانی کوفته و پنجه باب
 حاصل بشند و حب سازند این یک شربت است حب منقبشته و دیگر که چته صناع حار بعد از کسار حدرت و التهاب بکار آید
 دو در چشم و جربانیز نافع بود منقبشته دو دریم تربد سیفید یک دریم رب السوس و دانگ مقویا کل منقبشته بر یک دانگ
 باب ارفس حب سازند منقول از شرح حکیم علی حب خالی لیسوس در دس دو دانگ چشم دار و شش کند و منقول
 بر از تن پاک کند مصطلک انیسون مقویا شحم حنظل بر یک دو دریم کوفته و پنجه باب یک دریم بدین حب
 قویا که صناع در دس و پنجه ای ترویل مایه سود دارد و صبر مقویا شوی بر یک یک منتقال پوست بیلید ز و نیم کاشی
 بر یک و منتقال تربد سیفید منتقال شربتی یک دریم حب و سیب منقبشته دیگر چته اوجاع سر و دهان
 و تنقیه بدن صبر شربت دریم پوست بیلید ز و دو دریم گل سرخ بنجدیم مصطلک کیز از عفران مقویا شوی بر یک

صداع مذکور منقول از منہاج کل سرخ اینسون زعفران بر یک یکدسم کثیرا و در دهم مصطلک سدریم بلیله کابلی چهار دریم
صبر قوطری دوازده دریم علی الرسم حب سازند در وقت خواب بسیل شبیار و دریم و نیم بخورند و دیگر از منہاج
سقمونیا یک مقل کثیرا بر یک و الکی ششم حنظل یک دانگ نیم تر و نیم دریم صبر یکدسم کوفته باب کرم با عسوق و ازین
حب سازند جلد یک شربت است حب الحاقیته جبه صداع و شقیقه و نقل سر و وج عین و منافع بسیار است منقول
از قلاسی ترم موصوف کچر سوخبان بلیله نر و بر یک نصف جز و گسج و شقیقه اقیون مع بندی اقیون سقمونیا شوی
بوزیدان مقل غاریقون یک یک بر یک ثلث جز و صیاس سازند شربت و در دهم نصف حب قدرت در دفع
و امرض سدرت دارد و در چنین اوقاتی در وقت بخورن نافع و دیگر در دهم نشه و در دهم انسان و سیلان لعاب و دهان و نقل
سان را دفع است فخره او حد زبالی ابو البرکات فلفل سیاه چهار دانگ اقیون ازین خولجان بسیل طبیب صمغ عربی
بر یک یک مقل ترم موصوف بر وزن بادام چوب کرده شش مقل کوفته و دیگر ریخته باب کرم نابرابر فلفل حب سازند
و وقت خواب از یک حب تا بفت حب باب کرم بخورند حب قوقایا تا بفت جانینوس صداع و در چشم را نافع
باشد و فضلهای غلیظه را نرودن سر و در و منقول از شرباب وین شفافی صبر قوطری عصاره شستین و در قلاسی او در قه
سهم نوشته مصطلک بر یک یک مقل سقمونیا شوی ششم حنظل بر یک یکدسم کوفته و ریخته باب کرم حب سازند شربت کوفته
و در قلاسی و منہاج اوزان همه دویہ مساوی نوشته اند و او در انطکی سر جز و اول برابر در دهم سروده و با آنها غاریقون
نیز افزوده و در دهم و خیرا بر یک بر نصف کچر نوشته و قوقایا بر یک سر را گویند چون این حب منقوی است بدین نام
میخوانند قوقایا نو عدد یک تا بفت محمد بن ذکریا جبه صداع و در دهم صبر و باغ میفد عصاره یک دریم ترم موصوف
سقمونیا شوی اسطوخودوس بر یک یکدسم ششم حنظل ثلث دریم جلد یک شربت است حب کوثوالی از قرابادین
جسالی در دهم سراسو و منہ بود و صفرا را منجر گرداند و فضلهای کاذب را باغ و سر معده ریخته باشد پاک کند و در انطکی بر دروشنی
چشم بفراید و از ترول باغ صبر قوطری سقمونیا ششم حنظل عصاره شستین مصطلک بر یک و الکی نیم مقل یک کثیرا ازین
این یک شربت است در جمیع اوقات حتی بعد طعام هم میتوان خورد جسی که صداع خشکی و در انطکی رسا و صفرا از
معده براند منقول از شرح بلیله نر و نیم دریم درق کل سرخ سدریم سقمونیا یکدسم کوفته ریخته جبه استیک و نیم دریم
بخورند بالای آن آب بشنود تازه معصور و سلی که کوفته برع رطل تا در ثلث رطل با دهم شکر سیاهی بنوشانند
جسی که صداع بشانند و مجرب است منقول از شرباب وین قادی عصاره است بلیله کابلی غاریقون بر یک یکدسم
بسیل شبیار بخورند جسی که در دهم و شقیقه سر و در انطکی رطل پاک گرداند و بعد وقت میزان خورد و مقل انطکی
جلالی بر وزن حب بر یک و الکی پوست مید کابلی نیم دریم با راج عصاره یک دانگ نیم دریم چغندر رسم است حب
سازند جسی که ماده شقیقه را با استفراغ دفع کند بعد از آنکه اول استفراغ بمطهرات مناسبه کرده باشند

شریعت اسودینه انگ باسی زهره نیز در ورق گلشن استین تر به سفید خوش صمغ خشم کرفس ناخواه مصطکی هر یک یک درم
 ریاضه فیه غار یقون سفید بر یک یک درم و نیم صبر تقطری خالص ده درم کوفته و بختیه باب برگ ترنج یا باب بادرنجبویه
 یا با شکر آب کهنه بشنند و قبل از ساختن دو منقال و ثلث گرفته بانییم و انگ سفید نیا مشوی مقوی ساخته بر بار غفل چها
 سازند و سر و برند و قبل استعمال دو روز باید که بر شور بای اسفنداج که در و خود بسیار بختیه باشند انقا نمانند این سخن
 از معالجات بقرطی است **حب ترکیب** یو خا این ماسویه جهت صداع ملجی فرسیون دو درم غار یقون بسفایج
 هر واحد سه درم تخم انجوره افیمون بر یک چهار درم ایاج فقیرا مفت درم تربیده درم برابر غفل چها سازند شریعتی ستر
 شعی دو درم تا دو منقال بسبیل بسیار **حب دیگر** در همین باب نقل سفید نیا انیسون عود خام هر یک دانگی
 ششم غفل ملجی هر یک درم انگ ایاج فقیرا تر بدجوت خرشیده بر یک یک درم حب سازند چنانچه رسم است این برود
 نسخ از فجزه غار زم شای منقول است **حبی** که در صداع سوداوی بکار آید ملجی بسفایج حجار منی مغسول خرب سیاه
 بر یک یک دانگ غار یقون دو دانگ افیمون نیز درم بمید سیاه چهار دانگ علی الرسم حب سازند این یک شربت است
حب بندی بجهت دفع شقیقه یار و کنوار خشک و مید زرد هر یک بندرم و مصطکی و کل کلاب کبیر بر یک دو درم
 جودا بر یک سیاه ده دانگ زنده درم شکر تری منخته در کلاب خیر کرده بقدر دو درم طلا بپا نند و در سایه نکند و در روز
 یک بخورد و دیگر **حب بندی** معمول حکیم شاه محمد اکبر آبادی رحمة الله علیه جهت صداع و شقیقه و هیضه حرج مام حسن چشم
 خصوص سبل نیز فایده است چنانچه ایلوا هر یک یکما شنه جای پیل و پشته چواره زیره سفید و عود هر یک یکما شنه کوفته بختیه
 باب بچکنی چاره گوی بندگی صمغ و یکی شام بک بخورد و خفتن مالمجه فاضله است در جذب فضول از اعضا سه
 عالی و در نقص فضول از اعضا تسکین اوجاع شانه و کله و در ام آن و در مرض قروح و مبداء علم این فعل چنین بود که دید
 بقراط یک خواب را که گوشت بای کبر ساحل در پاه شور افتاده بود بسیار خور و که از نقل آن عاجز از طران آمد پس ب
 بود بقرط از حال آن خواب بعد ساعتی دید که آب در یار مبتقار میگرفت و در و بر داخل میکرد پس مندرخ شد چیزی بسیار
 از جوف آن خواب و خفیف شد و طران نمود پس دانست بقرط که این خاصیت آب بحر است و بود که کم میکرد و بختقال
 بما بحر و مشهور شد این امر و در مردم و ارتفاع میافشد بان و حل میکند یا قه نمیشد آب در یار بدل این باب ملجی حقینه
 میکرد و پس زاده کرده شد زیت را برای اصلاح حده ملجی پس یا فشد نافع تر پس زاده کرده ادویه دیگر موافق خواب
 خود از اسهال و غسل معانق قروح و تبیل مزاج و تحلیل ریاخ و غیره و لک پس بود که ترک میکرد و مذاب را و اختیار
 میکرد برای عراض دیگر مثل قوت باه و تسکین از ابیان و شباهه آن و گاهی استعمال میکنند به و انای مناسبه جهت
 قبض دفع اسهال و گاهی بر سه تدریجه تسکین اوجاع امعاء و خروج قویه و حقه سهله منقسم میشود و منقسم لینه و حاده
 و متوسطه و اینها نسخ لینه و یک نسخه متوسط مناسب مقام نوشته میشود و در مواضع دیگر مقام دیگر مناسب هر مقام خواب

خواهد آمد انشا الله تعالی حقیقتش لیکن جهت صداع حار و سرد تمام حار و جمیع امر خشن حار و برای حیات ناممکن است
سپستان غشیه شوقشیم کوفه بدستند هم خطی خشک اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر زردی بخند و در سه رطل آب برشته
تا بر طلی به بیالانید و شکر سرخ و یکجا به یکدم بخورم روغن بنفشه با دانه یاروغن بخند و درم اضافه نمایند و دیگر حقیقتش
حقیقتش لیکن دیگر انجیر زردی ده عدد و سپستان سی عدد و اصل السوسن درم و غشیه نیلوفر بر یک بخورم حقیقتش با دانه بر یک
کفی جگر را در شستن آب بخورند تا یک من آید صفا کرده نمک یک درم بوره ارمنی دو درم بحاب بر قهونا یکجا به یک
ده درم شکر سرخ روغن بنفشه با دانه اگر نباشد روغن کجد بر یک هست درم و در آن حل کنند و سه نوبت بزنند حقیقتش
لیکن دیگر جهت صداع حار منقول از شرح علیم علی بر قانون عنایت سپستان هر دو حلقی انجیر ده عدد و غشیه خشک چهار
درم خطمی خاله برود بقصد حبیب و صره بسته بهر رادر سه رطل آب بخورند تا یک رطل بماند صفت نموده چهار و قد بگیرند
و یکجا به یکسر اوقیه و روغن کجد و اوقیه و آب حقیقتش تازه بنفشه به روغن رطل و حل کرده است که نیم گرم حقیقتش
حقیقتش لیکن دیگر حلقه بزرگ انجیر زردی عنایت بنفشه سپستان خطمی با دانه اکلیل الملک خشک شست بسوزند هم از هر یک
کفی جابجی استم انجیر زردی بیالانید و یک درم نمک بندی دو درم بوره ارمنی ده درم فایند با توده درم روغن ششیخ
اضافه کنند و دیگر عمل نمایند کلمه ششم از مفلوظ اول که در صداع و حقیقتش است و ذکر خبر یکجا به یکجا به یکجا
خبر منقول از جمله غده ای صاحب صداع حار است و میرد قلیل غذا اوطافی بر معده و صلاح جهت خوردن است
و مسدویت و طویق غل آن چنین است که نان خشک در آب سرد تر کنند و یک ساعت بگذرانند و آب از آن بریزند و آب
تازه کنند و یک ساعت دیگر بگذرانند و در بریزند و روغن ترش یا آب انار یکسره آب غره و حل کنند و بخورند همچنین است مذکور در
منهاج بیکور کاتب سطور که اگر بانات یا قنیه این آبها را جاشنی دارند اغلب که موافق تر آید و غریزی صاحب تجربه تر است این
بان و بنان ذکر کرده که به تبیل آبهای سرد یک غوطه بیکر داده و قدری شکر سفید پاشیده برودم داده و بقیه افتاد و کلمه
ششم از مفلوظ اول که در او صداع و حقیقتش است و ذکر دواهای که مصدر ریه است و و المسک
ششیم که گرم که در صدر بهار و در ریج بکار آید و صرع و فاج و تقوه و ضیق نفس صنف صنف دوا و حقیقتان و تبیل
سود دارد و بادای زمان استن دفع کنند رنگ زرد را نیکو گردانند مسک یکدانه و نیم زنجبیل در فلفل بر یک دو دانگ
در او بر یکر باشد ابریشم مقرض بر یک بخورم همین سفید سافج بندی سبیل لطیف فاقه و نقل خند بهر شیر و
بر یک چهار دانگ زرد باد و ریج بر یک یک درم کوفه و بنفشه بصل تشنیده سرشته گاه از دانه و جگر ششاه محل از زردی
یک درم سیم و او را المسک هر که در صداع ریج بکار آید و درم حبه و حقیقتان سوداوی و در طریقه معده
را در کانه مشک و کفی چند بهر ستر یک درم ناردین سافج بندی مراد اندنا سفته بر یک دو درم ناخواه زعفران
ختم کرش بر یک چهار درم ریوند جی ششدرم فستقین رومی صبر قهوی بر یک بنشت درم بصل معجون ساقه

این بر دو نسخه مطابق شفا فی و مقول از منهای است دوائی که چون قدری ازین دوا اندرون برای مبنی بمالند
صدراع زمین دفع کند عصاره قنار چهار درم شونیز چهل درم سحی کرده بروغن عصاره قنار چهار درم روغن نسوس باروغن
خالت کنند تا بنظر قرد علی سید پس بمل آرد دوائی که دروشه بدر آید داده از طاعت شد تسکین کند و نیز نفع میکند
در روی را که حاشه شود از کیموسات غلیظه در پنج هفته عصاره بوفاریقون شانزده درم فیون امیون پنج زعفران پنج زعفرانیا
برده احد دو درم کوفه با سکه سکه چکر کرده قرص ساخته بخارند و وقت حاجت بسکه که در آب سائیده بمالند دوائی دیگر
که نفع میکند در دمای را که پیسید این شود از کیموس غلیظه پنج بگرند فریون یک جزو چند بستر کمر و حل کنند و آب بریزند
در گوش از طرف در در اگر کشند علیل بامر و حل این دکت کند قدری پس برآمده حاکم کند مثل عسل و اگر این بر دو جزو را
در روغن عسل کرده بمل آرد نیم با کفایت دوائی که جبهه شقیقه شقیقه نافست منقول از قانون فریون جزو جام جزو
در نشان هر یک نصف منقل فلفل سیاه نعل زعفران هر یک و در منقل کوفه و نیمه با سکه که شسته عسل صمد و نصف
جبهه از جبهه آله طما کند و دیگر زرباناز به بسایند و بر دو قسم صحت شقیقه صمد و دیگر گام و حل سر را بان
بیالایه بخایت از آله آن کند و جسته و فساد و غم را نهند و دوائی شندی را که در دوسر صفت و بر
نفع است آله برگ گوی سونبه با لاجدن سفید ملتی و اگر بیتی نوز نبات شمش هر یک چندم کوفه بخانه با سیر و شندی
و روغن ستور اینچه بخارند و اگر کفایت کند بسیل دیند و کاکچنگ که از ساسی گویند با شخ و برگ بکنند و جاشند
و بخار آن سدر سائیده و صند سفید و جید بید اینجرباب بسایند و طلا نمایند دوائی شندی را که در دوسر ملتی و جاشند
بر دوت بود دفع کند بر سونبه دیند بر یک یک درم در آب جوشانیده تا بقیه بخارند و کلمه کلمه اسم الله
مطوق اول صداعی و شقیقی در ذکر دوائی که مصدر برای مبد است روغن با شرج که جبهه در دوسر شقیقه و علل
سودای رسن نافع است انشاء الله تعالی در مطوق سیوم ادویه رسن بساید روغن با بونه گرم با جبهه ال خفیف
با جبهه ال است و صدای را که از احتقان انجره در سیر شندی من او مفرد و با شرج او باروغن حل و سکه که نافع است دوائی
منکن اوجاع و حمل او را در بارده و ریح در افع ایخا و در دکر و مفصل فقر است و دفع سد و مسام که از سر با بود
و خاصیت است که کفیل میکند بنفید بخرسوقی ساغون دمی که است یکی که شرج رحمة الله و شند با بدن خود فرو
در شند و با دینات چنین بوده بگرند روغن بنجد یک قطره و جلد و فجاج با بونه غسل داده و در سایه خشک کرده
برده احد دو دوائیه همه با در ظرف شیشه که ده چهل روز در آفتاب بنهند و دم آند شارج قانون حکیم علی آورده
بگیرند از گل با بونه بدار آنکه یک روز و شب سهر کرده باشند سه دقیقه و از روغن زیت یک قطره و برودار در ظرفی
کرده سهر ظرف را بخورق مسوط بسته تا بخار براید چهل روز در آفتاب بنهند و با گل با بونه را یکی بنهند از دم کم آند آند
و در هر سه روز تبذیل کنند سوم آنکه تمول و آله ناجد با بنظری بوده و این حقیر شریک آرموده و در طبیعت قریب

قریب باعتبار و تخیل عظیم المثال یافته بیاورد گویا سبز با بونار و کوفته عصاره آن برآرد و با هم چند روز بخند
 یکجا کرده با نش ملایم بخوشا نند آداب جذب شود و روغن با نذر روغن بادام شیرین باعتبار کیفیت فاضلین
 مستعمل مایل به برودت و اعتبار کیفیت منفعلین نیز از طوب است و جهت صمد و سکون و تسخیمین فاع و هم سیوت
 و باغ و سبزه را در دو سو طاف و دفع و تقطیر آن جهت حران گوش و تدبیر آن بوم و دنی در زرق آن عسل و لوص حصاه و دار
 شانه و جسم و حصار و حرم و خوردن آن جهت سعال مزمن و خشونت خلق و برودت است و جنب و قوی و گزین سنگ
 و دیوانه شفقت دارد و با خنجر ضعیف مضر است و مصلح آن مصطط است و از نراج او با دوی سبزه کاسه و دایمان تیش
 اشیا از جبهه با معار و روغن بادام صفتی گرم در دوم و یا پس است و جهت صمد و بار و ایدین و جهت نفیست
 حصاه خوردن و در حلیل چکانیدن نافع و قطور آن در گوش نیکین و جع او در شرب آن فیتخ و فوج و فوج و فوج و فوج
 استخوان روغن از مغز بادام نیست که مغز بادام منقشر کرده بگویند و قندی فلیل فائید یا نبات مسایده آنخته
 بر طبق مسی انداخته بر اخگر زغال که نشسته قدری فلیل آب پاشیده و گرم کرده است میفشارند و طبق را کج بازند تا
 و بشتی که دارد جدا شد و طرف با بن جمع شود و یک طریق نیست که بگویند و دایقه مغز بادام کوفته و بنیدارند و در قسط
 روغن زیت شیرین از اقسام لطیفی و در قد و مضاعف بخوشا نند تا روغن برای طریق اولی است و بعضی شرفیه
 بادام تلخ را کوفته نصف رطل زیت مسکونی آنخته بخوشا نند و صاف کرده بر میدارند روغن بنفشه سرد و تر است
 و صمد و حار و یا پس نافع و سیوت و باغ را دفع است و محاسب سهر را خواب آرد و حجت اظهار برآورد و صلاست مصلح
 و اعصاب را تبیین نماید و جرب را به تدبیر برآید و انکار از این مرغی بدست و مصلح آن روغن زیت و بدل آن روغن بنفشه
 است درین را بر وجه بسیار ندی آنکه کل نقشه تازه را در روغن بنفشه تر تیب کنند و چنانچه از دو دم روغن با بونار صمد
 شده اما اینجا حاجت تر تیب است دوم آنکه بخوراد کل نقشه تازه به پرورند و طریق پرورش از نقشه بادام معلوم خواهد شد
 روغن بنفشه بادام سرد تر است و در دفع بخورانی نافع ترین او آن درین راسته و وجه بسیار ندی آنکه
 زیت بنفشه تر از روغن بادام تر تیب کنند چنانچه که شت دوم آنکه مغز بادام شیرین را در آب گرم بپزند که قدری هم شود
 پس پوست سبج در سازند و دوشن کنند و در سایه خشک گوده و در سایه اندازند و کل نقشه تازه که بود چهار حصه مغز بادام
 بنفشه و کل کنند و زیر بشیر خواب زرش کرده بالای آن بر شرب بخوانند و هرگاه کل نقشه زردیده شود و دیگر تازه انداخته
 شربها تا چهل شب میخوابیده باشند و درین پنج دفعه بکشد و دفعه هفتم مقصد از اضافه کنند لیست در استقبال شلال
 در تعلیق کشند تا مغز بادام خشک شود و اثر طوبت نماید بشیر کله و در کرده روغن بکشند سدم آنکه مغز بادام را به سبزه
 منقشر کرده و دوشن کرده به نصف را چهار حصه نمایند و بخوراد که از زیت بنفشه تازه و دوشن چیده و در آن نیز
 و منخل را بر کاغذ نهند که در قعر او نشاند و مقدارش و فصل با بن منخل و نش قدری بود که حرارت برسد اما محترق

این هر دو روغن را از قفسه بادون قادی نقل گرفته و عن کل بید مشک بار و طب و تخفیف بخایسته کند
در مستشق و تسبیح بان سنگین صدام مفرط و اطفا بخار است مستعاده بران و سنگین بخار مه صفرا و خون جریعت نماید
و گاهی استعمال کرده میشود مکان روغن کل و قوام میشود مقام وی طبعین ساختن آن مثل طریق روغن بنفشه است منقول از دیوان
جلالی و روغن کل که صدام حار و سگم و خشک و مانع از بسیار نافع است منقول از شرح حکیم علی قلم که در تخم کاهو منقح حصار
منقح تخم باد رنگ مغربا دوم شیرین تخم خشخاش سپید تخم قهقهه برادر روغن کشند و استعمال نمایند و سوط یکدرم از آن در نهایت
نفع است درین روغن را برین بار و طب هم تعبیر کرده اند روغن منبک می منقول از سنگین ری جبهه در و سیر کلچکان و دیوان
بزرگ چندین جبهه بر یک یکدم کل یکجمله ملتهی بنی اصل سوس کل گوی بنی بنویس سر بر یک دوم بنبکه سر درم و ملچهار درم
روغن کلچکینم یا کوشیر و کلبیسر آب در یک شیرین بقدر حیات او بر جو که ساقه در شیر آب و روغن نجیبانده و بعد شربت
آتش نرم بخور نشاندن چون آب سوزد و روغن بماند بیالایند و بر سر بماند کل در سیم از مفرط اول صدامی شقیق
در زنده دای که صدمه نسین است سحوط یعنی سیاهی را گویند که ریخته شود در بنی و آن در اصل برای صدام است و
اخراج که آنرا جالینوس بر کسی که بکوه داشته است دو خوردن را بستر توس کرده شد در آن هر یک که در صدمه است و
و عین سید که درونی عاقل داشته گفته بود یا یطرقی الالف ملاذون و الاخیل من دین و مار و کل سیال تنی و اگر مانع برینی
ریخته شود آنرا سوط و اگر غلیظ کشیده شود و شقوق و اگر خشک ساییده و صیده شود و نفوخ گویند سحوطی که صدام گرم
و خشک نافع است آب که بر روغن بنویس و در یکدیگر و خیر و خمران و در جو که یکبار سحوط ساخته در بنی چکانند و علیل بر بنی
که استنشاق کند سحوطی که صدام را اگر حرارت آفتاب شده باشد سوط و به کافور جبهه آب کاهو قدر کمی سرکه
حل کنند و بر روغن که داشته در بنی چکانند سحوطی که صدام گرم و سیر نافع است آب و روغن که بر روغن بنفشه
روغن بنویس و شیر و خمر و حد یک جزو تسبیح کنند سحوطی که آنرا جالینوس تالیف کرده نفع میکند صدام عتیق
و صدمه و صنف بصر و مانع از اگر حرارت بود خصوص به جوانان و در بلاد حاره شیر بر سگ درم اینون و درم کندش یکدرم
لادن نصف درم زعفران و دو دانگ مشک یک قراط کافور نصف قراط و روغن زریق حل کنند و عسل بخورن کرده و جبهه مثل
جاده رس نبند و زرد یک جبهه شیر و خمر ساییده سوط کند سحوطی که نفع میکند صدام حار را و قطع میکند و صدمه
و جمره عین سوس و ششم اوقات بزخاستن از خواب استعمال کنند و غسل کنند بعد استعمال آن آب شوز زهره که از زهره
رغم بنی مرغ مردار خوار بر و احد یکدرم عصاره حقیقه یک و قیه و اگر مریس غالب بود نیم اوقیه روغن بنفشه سیم در خل
کنند و اگر مریض بارده بود چند بیدستر بعد درم باین ضم کنند این بر دو خورند که دودوی است سحوطی که
صدام گرم و سگم را سوزد و آب بود و عرق بید صندل کافور یکدرم و روغن سازند و در بنی چکانند و سحوطی که
که صدام گرم نافع است طباشیر دو درم نشسته کافور بر و جده نصف درم بر روغن بنفشه تسبیح کنند و یکدرم که در

در دوسم گرم را سود در طباشیر و دوسم بسیار که فوراً بر می نهد برسم زعفران در آنی و نیم هم را نهم ساینده و اندکی
 از وی بار و عن نیلوفر اندر بینی چکانند سحوطی که صداع گرم بماند و قستی که تب نباشد بکار آید منقول از
 سحاکات بقراطی روغن نیلوفر و عن نعنه روغن ترنجبوم که در دوسم یکدوم شیر و خزان برابر همه با هم یا میزند و حرکت
 دهند تا شیر بار و غدهها قطع گردد و اگر بخیر شود علامت فساد شیر است دیگر ساخته بعل آید سحوطی که صداع حار ساق و
 تشنج بیسی انقعدار در روغن نیلوفر و عن نعنه با دوسم شش که آب کا آب کا سنی شیر و خزان ساری بخند در بینی چکانند
 سحوطی که صداع و غصه گرم در گوش را که با حرارت باشد سود در دافینون کا فورنج و بعضی لفظ نسخ نظیر زنجبیل
 مرقوم است با لسو کوفه و بنجیه مانند عدس چهار ساخته نزدیک حباب یا دوسم بر روغن نعنه حل کرده در بینی و حبه
 در گوش در گوش چکانند سحوطی که در دوسم کنار طوب و تری باشد زهره کلنگ زهره کلنگ ماده از بر کله
 نیم گرم مشک و گنی و نیم در روغن زیت یا روغن سوسن بکند از روغن بنفشه سحوطی که صداع بار و چند بیکتر در
 زعفران زهره کلنگ مسابوی ببل آید سحوطی که صداع شقیقه صداع بار و انقعدار و تشنج فون چند بیکتر برابر گرفته
 در روغن زیت که خنده در بینی چکانند و قطران در گوش در گوش را انقعدار و سحوطی دیگر صداع شقیقه بسیار نافع
 چند بیکتر جاو شیر مراره و ب زعفران با لسو کوفه و بنجیه آب مرزنجوش شسته چهار شل عدس بنده و یک حبه را
 بشیر و خرد و روغن نعنه شیط کند سحوطی که صداع مغنی نان است نمونیز چهار دوسم زشار در تری بر یک بیکرم در
 بعضی نسخ بیل ترب و بیه میکتد کوفه و بنجیه بار و عن یا بمن یا روغن بادام تلخ گرم کرده در بینی و گوش چکانند سحوطی
 که صداع بار و دسیان را سود در دوسم تکی جوز بوز از زنجوش و نقل هر دو یکدوم بسیار بسیار چهار دوسم کوفه و بنجیه باب
 مرزنجوش در بینی چکانند سحوطی که صداع ریجی و شقیقه بار و سود در روغن بادام تلخ یا روغن گسته زرد آفتاب
 مرزنجوش در بینی چکانند سحوطی که صداع مغنی در بی و دو بار بار و در ناف است مشک نیم گرم صندل و حشیر
 ستر عفران فلفل سفید در فلفل بر یک بیکرم که شش دوسم کوفه و بنجیه باب مرزنجوش شسته و صها ساخته بکار آید
 و در وقت حاجت باب مرزنجوش ساینده در بینی چکانند سحوطی که در یک ساعت در دوسم و در دوسم بلی اذیت بود
 بخور دوسم بشت متعال زنج سوسن و در متعال لورق اگر یک متعال خلط کرده استعمال کنند سحوطی که صداع دودی
 معمر الخیف که در دوسم در دوسم دماغ باشد ازین سحوطی که صداع نفع کمال می باشد آب برگ نیم که شجر
 بنده می خورد است بار و عن بادام و اگر حرارت در غناج باشد بر روغن که در مسک و غر مج نوده تسبیح کنند همچنین
 تسبیح عصاره ورق شاتره و عصاره برگ متقال و عصاره رخ توت را با صبر حکم علی جبهه این صداع نافه نوشته
 سحوطی که جبهه بیضه دوسم عصاره و خراج مواد باغ النفع منقول از شرح بکرتد کل سوسن زرد و شیر سبزه عصاره
 گرم شش که نفس از هر یک قدری و هم را بکوبند تا شل ترسم شود پس حل کنند این را در دوسم که در روغن بنفشه خلط

باشد آب حماض یا شیر آب غوره یا شیر آب انار سفوفی که مستی باز دارد و نمک دارد که مستی در وی اثر کند تا خواه سه آب
 نمک ریزه کرمانی بر یکی نفث جزوی ششم کرکب بطی مغرباد ام تلخ بودینه متو باد ام شیرین بر یکی جزوی سفوف کند شری ششم درم
 آب سسره یا آب انار یا شسته خورنده اگر حرارت غالب نباشد سفوفی که مانع غار و دفع صدام بخاری بود پس ششم درم
 تخم کشنیر و درم چهارم حبشیر یک درم برود و جزو کوفته با پس چهل پیچیده یک درم بعد طعام بخورد سفوفی دفع صدام بخاری
 و نمک دارد که بخار از معده بجانب ریه براید و خطا طرا نیز از قضا بعد سجوی چشم و سر باز دارد و ضعف چشم را تقویت و دل را
 قوه بخشد و بعلیه کابی مغربدق بریان برود و یک اوقیه شکر خشک در سیر که ترک رود در سایه خشک ساخته کا و زبان اصل
 و سوس پوست زرد اتخ ششم کاسنی آوینقی بلیه سیاه بر یک بخورم رازیانه تخم باد بخوبی بر یک سسره درم چند مل تقاضی
 عود طبا شیره لک سسره و درم یک و سسره بر یک و درم سوادای تخم باد بخوبی همه را جدا جدا بکوبند و هم چند عود شکر سفید آمیخته
 و در شب وقت خواب چهار درم بخورند از سسره با دین قادی نظاره شده در زنده دارد و دوی زیاده اثری نرشته و در روز درم
 بر یک سسره درم و مصطکی و درم سسره و ده و بلیه سیاه را ترک کرده و صاب شفا را الا سقام این سفوف را از امل
 است و خود نوشته و زراوند و حریر حرق هم سسره درم زیاد کرده و بجای اصل السوس پنج سوسن نوشته سفوفی
 که صدام صفراوی که دفع است نفخ ششم خیا نفخ ششم که در ششم سسره و مقشر تخم کشنیر بار کوفته و پیچیده و آب سسره
 چند شکر پیچیده یک کف یا دو کف یا سه کف را استغاف کنند مقول از شرح **سکینین** معرب بر سر که این
 است شریقی است مشهور در ترکیب دیمه مقبره مسطور از حکما می باشد اما شور بود و نابل یونان که نام می نهاده و جمع
 را با دمالی و استرطن که معنی این بر دو لفظ مار و عمل است بستر نقل کرد و بقدر این الفاظ را و طلاق
 کرد بر یکی از حاصل و بستر از استماع بعثت فارغ نام بناد و بقدر این ترکیب را بستر بخین وقت تریب حد
 کرده مشر را را و مسمی گشت بکین و در نه اصل اختیار کرده شد عمل را جهت برود بلاد و اصل را جهت پیچیده و تقاطع
 مزاج عمل بعد از این منقسم شد بحسب زبان و مکان و غرض و دیگر از صلاح مزاج و ابدال و حفظ صحت حال و بعضی و طلاق
 و تریب قریب و قطع اخلاط و تقطیع سدد و تحلیل صدمات و غیر ذلک با قسام بسیار تا آنکه آورده اند بعضی
 علما نیز از دو صد و شصت بر شمار نوشته اند ممکن است استکاردن باین ترکیب را بسیار آورده اگر شناخته
 شود نسب قسام نه کوره این از ضعفه و قویه و مزاج این معتدل است اگر ساخته شود و محض از سکر و خل برود مسامحه
 یا ساخته شود و از عمل و خل مسامحه باضم کرده شود بآن بر فرد و حصول و ادویه دیگر که تفصیل آن از قسام سکینیات
 معلوم خواهد شد با اضافه کرده شود از محوضات دیگر مثل مرنبندی و نارنج و میوه و همچنین استمزاج آب
 و گلاب و قوت گشتن آن استمزاج مزاج سکینیات مختلف میشود بحسب مزاجات این سکینین فواید بسیار
 دارد و چیزی که بآن اکثر صیاح افتد شیار می آورد دفع صدام حار فی الحال قی اذیت صفا و خون کمال و لطیف

خط غلیظ و غلیظ رفیق و بسیار طویات از جری نفس و در نفس کند و سنگین جرات اعضا مخصوص جگر و معده نماید
و تنقیه معده کند و از جگر سده بکشاید و خشکی کام و زبان دفع کند و عطش تشنه باند و عذوق خلط و در کند و بول براند و شیر
این ترکیب از حیثیات حار و بارده و در کیه بطن بر آید چه در حیثیات اشویه از خوا بدند کوره سه شاید
بر حال و در است جلیل القدر اما در بعضی حالات از آن حذر لازم آید یکی از این حالات سردی و ضعف معده است
اما سنگین سفر جلی در بیماریات مخصوص که بر جلیل مغزی باشد مانع است چه چنانکه در ضامن کرده و دی جمع علل معده
را که بسیار گرم شود و دفع دارد و در هم سه حال است اما سه حال اگر از انصباب صفرا از جگر یا معده بود و سودی به بجز
و احاطه شده باشد و یا از احتیاج طویات در خل معده و اسهال باشد بنا بر قطع سبب نفخ سه خشک مخصوص که از
انقباض ششها و قاعضه مصنوع شده باشد به سوم که از کام و نزل و خشونت سینه است اما در این حالت از ضرورت
دای شود و سنگین قلیل المحرقة یا اسهال و شل آنها اصلاح کرده و بتوان داد و بهترین مصلحات او ما و اشعیر است
که ما و اشعیر و سنگین را فروج نموده و زمانی شایسته داشته و شرب نمایند و آنچه از احتیاج سنگین و کشاکش معده
منع کرده اند و نوشته اند بعد شرب سنگین تا دو ساعت نکند و ما و اشعیر نباشند و اگر بعد تناول ما و اشعیر خوردن سنگین
اتفاق افتد ادنی فاصله بینا چهار ساعت باید مرا و از آن خوردن کشاکش بسیار بربیل تغذیه است در این صورت
سنگین کشاکش بر پیش از بضم تنقیه میکند و موجب اسهال و فساد میگرد و بخلاف صورت نه کوره که چته اصلاح
در خارج مخرج کرده هرگاه کیفیت و جد و فراخ خاص حاصل شود و خورده شود در این صورت آن مخد و مستور نیست
و کشاکش بنا بر تلبیس از تخم و حشر سنگین مانعی آید چهارم در حالت مرفه خشک که محتاج به نفث باشد مصنوع است
اما در سده که از ماده غلیظ نوج باشد بخوردن سنگین خاصه که شش کمتر بود و عملی باشد بنا بر اعانت نفث ترقین طویات
غلیظ از ج احتیاج سه افتد و سنگین عضلی در کار نیم المین است لیکن این اعانت را مندر و شش طوت و مرض کرده اند
چه اگر قوت قوی نباشد خوف آن دارد که چون ماده غلیظ پذیرد و بسبب ضعف منفع نفث نگردد و بنا بر انصباب او
بجز نفس خفاق از تخم شش روده و در جیره و سده او اینها در سده و سه حال مانع او استعمال سنگین است و سهیل صنعتی ام
و ادون سنگین که که تا حال بدن را ج معامه است اما اگر امعا کسی قوی باشد سهیل ضعیف بود یا قوی قلیل المقدار
باشد مانع است و بعضی سنگینات را که با جسم سهیل ترینند این از جهت خارج است چه اختصاص منع
بصور نیست که از سهیل نکاتی و صنعتی در محافظه و باشد و عقیان سنگین دارد و شود بخلاف آنکه ابتدا با دو سهیل
خورده شود و بعد از ضعیف الامعا را از سهیل سنگین سهیل کند ششم در حالت شقاق مقعد و ظهور و رنهای
بر اسیر نمیتوان داد اما با اسیر و کی را بنا بر تلبیس راجح و قطع مواد سود دارد و اگر در این عوارض تب نا حاجت قوی
و ادنی استعمال سنگین گردد و قلیل المحرقة و قلیل المقدار باید تا شرب ضرر نرساند و بضم حالت قرح سینه و قرح ریه است

است درین بر دو حال مطلقاً ممنوع استعمال است نخست در حالت ضعف عصب و در عین حال و امثال این نباید استعمال کرد
و اگر ضرورتاً نشد چنانچه تب یا فالج جمع شود درین حالت تب بشمار یک بخین اجازت رفته لیکن استعمال اطعمه باید تا ضرورتاً
نہم در حالت وجع حرم ضعف نشانه و تقطیر بول بسم نشاید استعمال کرد و وقت ضرورت قسمی که گشتہ بعمل باید آورد
و بسم در حالت غشیان و تقلب نفس قسمی که باشد موجب اینها می که دفع آن یعنی توقع نمود یا چیزی از مانع تنگی کردن
جایل بود درین حالت بسم استعمال یک بخین ممنوع است زیرا که یک بخین باطنی است ازین جهت که جهت تسهیل فی این راه می باشد
مخلات یک بخینی که مقوی بول بود یا با بستر حل ترتیب یافته باشد که این تقویت معده و دفع غشیان میکند اما دوشی
که سبب غشیان و تقلب نفس انصباب ماده برسم معده یا اجتماع و احقاق رطوبت بآن باشد درین صورت یک بخین نشاید
و بان تنگی کردن بهترین تر است یا در بسم صاب جدی محصی نباید استعمال کند یک بخین خشک سینه و ضعف معده و جمیع امراض
است و ماده جدی و صاب اکثر سینه و اموات و جگر می کند و زرد ماده را بعضی ضعیف میریزند پس جب ثباتی ضرر اینها خواهد شد
اما اگر خوف این امر نباشد یا بمقویات ترکیب یافته باشد میتوان داد و چنانچه یک بخین فوکی حسرتان جهت جدی صریح صریح گفته
دو در بسم در حالت ضعف باه ضرر دارد خاصه بسم و در او بر چند بخش تر ضرر تر تا بسم که تنها چه رسد که آن ضرر بسیار
باه است **یک بخین شری** که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده و صداع نفوس و حقان و سوء هضم و یرقان
و طحال و ضعف کبد و سوزش و این دفع است تخم رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی هر یک یک کوته و اگر زیادتی بکنم باشد این
یک کوته و اگر بخیل باشد و نه سبیل جسته شده بارون و جهت قویخ نسبت زو جان و جهت ضعف کبد و زخمی و جهت سوزش
بول تخم ترب و کدو هر یک یک کوته باید سوزد و اگر بمیان کرفس جمع شود و بجه دو پیه داخل باید کرد و الا هر مرضی که نباشد
دوا خاصه آن مرض ترک باید کرد و اینج رازیانه و اینج کرفس و اینج سوزد با هر یک سوزد و یک کوته کرده در آب بدستور
معمول بخور شانه و صاف نموده شکر و سرکه بوزن مناسب اضافه کرده و اگر با وجود این حسرتان صفا بسم مطلوب
باشد سقر بنایک مثقال و اگر اسهال با اعتدال در عایت ضعف اعضا رسیه و صداع منظور باشد روزی نه سقر یکطل و دو
مثقال در دوا بخور یا و چون لا جرم و دوز زیاد است بکنم تر و دوز در ضعف و مانع و صدر و معده و در طحال و سقر بول
مقدور و در تب طایف شیر و در زرق الدم و اسهال مفرط و اقا قیام و دم الا خون بود و احوال و طل رسته در کم کوفه و در زرقه
صفیقہ بسته در خل کرده و دوباره بخور شانه و یک سقر یک بخین سازند و یک بخین بزرگ و در کوفه صداع و نفع
بسیار بخشیده در غیب خالص که با عطش و کرب و سستی و ناریه بول بود بعد طبع بکار آید تخم کاسنی ده گرم
تخم خیار تخم بادرنگ تخم خرنوب هر یک است در تخم کاسنی را نیم کوک کرده در سی درم که کسی درم ب
بخور شانه و نصف آید و شکر ده شیر و دیگر نمنا آید سسی استا شیر و قند سفید کف کرده در خل نموده آنقدر
بخور شانه که بخواهم آید **یک بخین سکر** منقول از شیخ رحمة الله تعالی بیاورد شکر و در دیگر سستی

کنند بهر که کند خاصه که خل انهم باشد آنقدر که عیون او تحت بیشک ظاهر شود و شکر را درینوشد اندازند و برش
 نرم جسمی بنهند تا شکر بگذارد و خوش بسیار خورد و کفی که برآید بر درازند بعد از آن آب بران ریزند تا که در انگشت
 بالا آید و بتدریج بخوشانند و بگویم که اندک اندک بهی و بعضی محض شکر در آب حل کرده میجوشتانند و چون قریب
 بتمام میرسد که اندک اندک بهی نیز تا بتمام آید و بعضی که شکر در آب بهی بجا این نیز و بگویم که اگر گاهی
 نیز یک کسیرین بتمام قهری گلاب بهی مخطوط و مرغوب بودن آن نیز اضاافه کنند گاهی بهی تقویت موده دل بجا
 آب تمام گلاب خسل میانند و گاهی عسوق بهی شکر چند فوایدی که ازین عسوق منظور است بجا می آید می کنند و گاهی بهی
 تقویت موده در رفع غشایان که لازمه سکین است چند برگ نعناع در آنشای طبع داخل میکنند و نیز از مخرجات مخرن
 که بهی متعین بسیارند نیست که سکر که را چند برگ نعناع داخل کرده مقطر میکنند و این را در عسوق نعناع میانند
 ازین عسوق سکر که در نباتات یا قند سفید سفید بکین میازند نبات لطیف و سفید رنگ و سریع الاثر باشد و باید دانست
 که نباتات و قند سیم از اصناف نوح شکر است اول درجه عصاره بیشک شکر سرخ و قند سیاه است که آنرا بهندی که گویند
 باز بهلای معلوم تصفیه یافته بدین و دیگر میرسد و بهر چه موافق اصطلاح هر دیار با سببهای خاص می میگردد و در مهند با خر
 درجه صفای نباتات و قند سفید موسوم میگردد و بهترین طرود و بهی تخم سبکین و هر چه ترشی دارد و طرف سنگین است
 بعد ازین و اگر نباتات سبکین قلعی در چنانچه درین دیار متعارف است کفایت میکند **سکین** و بعضی سبکین
 سبکین صبر می بنهند تا سید اند که صداع شکر کی دراری نافع رفع بین منقول از شرح تخم کاسه تخم کنوت شاتره
 ورق کسرخ هر دو جدا در هم صبر شده و قند بهر اسوای صبر تا در طایف سبکین و بخر خل حل نموده برش نرم بخوشانند
 تا نصف بماند پس شکر که در شکر طرز دستش من خضار کرده و تخم دهند در غده در کنند و قوام آرند قدر خوراک دو درم
 تا پانزده درم تا بسرد **سکین** منقول از جالبینوس کسیرید غسل جید و برش نرم جری گذارند
 هرگاه خوش خورد و کف بر که بگوید کف بر درازند پس سکر که انگوری یا جسمی که نه جوخته آن بر ظاهر و نه تشدی آن بر
 قاصر باشد بقدر حاجت اضاافه کرده بهان شش بخوشانند تا با سیم مخطوط شود و سکر که خام نماند پس بجا برند و تقدیر
 اوزان خل و غسل حسب حالات مفروض **سبکین** حاج و منوط اقبال طبیعت و ملذذ معاج است چنانچه شیخ فسر موده
 ان الا و فم من تبادله مر الا له غنده و من اجل ذلک بکون نفعه که اکثر سبکین که از سکر که غسل سبکین شراج آب
 ترتیب باید کرد اقسام سبکین ساده است و ادق آنکه آب سبکین فروج کنند چنانچه از امتزاج آب شدت اختلاط
 سکر که با غسل بنا بر احوال زمان طبع و انکسار قوت هر دو جدا از آنها با آب حاصل آید و از مجموع اعتدال و غایه
 و نیز کف از غسل جدا میشود چنانچه شاید و مقارن آب مناسب حال غسل و تقاضای وقت مفوض بر عامل نیست
 لیکن آنچه اکثر اوقات معینه می آید و شیخ نیز بان تفسیر میاید آب مضاعف غسل باشد مثلاً اگر سکر که

سکه که بگوید یا کم و زیاد و غسل و جزا باشد آب چهار جزو کنند و به پزند و کف بردارند تا که برع بماند و قدر
 شربت اینهم بحسب عادت و مقتضی طبیعت و موافق مقادیر ماده مرض مطابق تجویز طبیب و بعضی مقادیر
 است اما با بطله بقرن شش حجت اند که از مقدار شراب بپزند و بچین و وقت آشامیدن بهم نوزج
 آب خوردن یا تنها خوردن و آب بسیار و خل کردن یا کم آن بخت مفوض به مورث است صفت
 سلاجیت رسایل از دواهای عمده اهل هند و جهت صداع و شقیقه و جمیع علتهای سکه بکده تمامی
 علتهای جمیع عضای بدن را شومند است و جوانان را قوی و افراد جوانی حفظ نکند و عطایا پدید آورند
 قوت جوانی باز آید اهل هند در تعریف این ترکیب مبالغه بسیار نوشته اند و از این فواید فراوان
 پیوسته از عفو آن بگویم و در چینی کتاب چینی تریج الایچی چه تا سیر بنسب و چون بکسیر بر یک میشتند درم باری که تشراف
 کرمی بر یک دو پل پیلد از سیم چهار درم است شش چهار پل پیلد شش پل پیلد درم گاو و دوازده پل سلاجیت
 صاف کرده شانزده پل شش پل شش و چهار پل شش سی و دو پل شیر و موی پخته و شش پل دواهای کوفتی کوفته
 و بخت بار و زخم گاو شش و نه پل شیر و دوازده پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر
 و از چیزهای بادی و تیز و تلخ پیر شیر بکشد و ترکاری و پخته و در روز نوزده پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر
 و پنج و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر
 و در ظرف مسین اندازند و بالای آن چهار چندان آب چاه اندازند و نصفی از سلاجیت روزگار و شیر
 گاو و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر
 هر چه رخه بر آید بستانند و در ظرف مسینی مخلوط کنند و از آن آب تازه اندازند و همین دستور رخه بر گیرند
 هر چه خلاصه این باشد به طریق بر آید این خلاصه اگر خنک کنند باز از کاره تر پیلد شش پل پیلد و نه
 کاره بل و یعنی پیلد شش پل و نه کاره پیلد و نه کاره جیره و از مسندی و از دهمول و از دست گلوکی
 و از بزرگ قبول و از آب مٹی و از بر روی و شتر اول و کوفته و شش پیلد و از فی و تر کنند و دانه و نه پل
 سنگ و هر دو گدای و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر
 بهفت پل پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر و پیلد و شیر
 کند بر یک چهار پل و دهمول شانزده درم و سندی و دوازده درم و خربک ده درم و رتن مالان درم و سندی
 بهشت درم و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر و نه پل شیر
 چهار درم رای سینه مویته جب بکحل یا بر اینتر یا بر یک شش درم این جمله را جو کوب کرده در دهن آب
 چاه بکشد چنان بماند سلاجیت مذکور را درین آب شقیقه باوند تا تمام آب جذب شود

پس در ترکیب و خل کنند سلاجیت سیاهین بنویسند یکم منقول از جوک رن سبجی پیار و سلاجیت پاکیزه
و او را در آفتابین کرده کاره و سمول که مبحث چند سلاجیت باشد انداخته مقداری روغن گا و شیر گا و
نسیر داخل کرده در آفتاب بدارد و پنج بالایی او مانند ملاخی شیر خالصه براید بستاند و در خستر فی بدارد
و باز در آفتاب بدارد و همچنین هر قدر که ست سلاجیت مذکور به بنطری براید مقدار دوازده پل ازین ست بگیرد
بعد ازین پنج که بخور و ناگر موته و تر پهلاد تر کنه پوست پنج ارنی برگی و دپیل و دسمول شانزده پل گرفته در چل
و چهار سیر آب چاه کار کن بر گاه ششم حصه بماند صاف نموده دست مذکور را در کبرل انداخته ازین آب
کم کم و خل کرده بایده تا تمام آب جذب شود بعد ازین ست سلاجیت مذکور را با نبات خالص اندوده پل
سارشته سبیل حقیق که کاسیکی و پیل در از برگی و دینمیل و حقیق پوست پنج کتانی کلان و حقیق تخم کتانی حوز
برگی یک پل و با شهد بقدر قوام صنم کرده غلظه اسبند و دهر و چهار درم بار و غلظه بخور اند و بالایی آن
مقداری شیر گا و یا شتراب یا شورابی که شست در آج یا آب جزوات یا آب انار بنوشاند ازین ترکیب اگر مرض
مثل فساد خون و پند روک و بکی روک و سنگریشی و دندان و تب و سرفه و دهم و دیگر که دفع شود و بکلیا
کلب شود و اگر دامت کند موی سفید سیاه شود و سلاجیت سیاهین نو یکم منقول ازین ست تا کر
نویسند و صیرا که اس نبات بقدر تم تر پهلاد شدم درم سلاجیت صاف کرده سارشته بر یک و د درم
این جلد را ساییده با شهد غلظه بند و دهار با شیر گا و بخور اند و این یک خوراک است ازین ترکیب قوت
باده زیاده شود و اگر شکم صادق بید آید و موی سفید سیاه گردد و تمام غلتهای بدن با موی سحانه دفع
شود و اگر یک سال مداومت نماید و عقل و اوج زیاده شود کلیه باز و دهم از موی سحانه اول صفا
و تحقیقی در ذکر دواهای که مصدر بنشین مجرب است شربت از ترکیب معتبره قدیمه است صغ آن فنیان
است در امراض حاره و در از مده حاره و در لطیف و تفتیح سد دوی تر از ترکیب دیگر است بهتر نیست که در فانی
از مایعات مناسبه بر مرض حله که بل آرند و وقت وجود فانی بنشین طبعیست و فاعده در ساقن آن چنانچه از
تفصیل اشهر به معلوم خواهد شد نیت که آب گرفته شود از خبر که آب دارد مثل میوه و عصاره گرفته شود از خبر که
عصاره از آن تران گرفت مثل حاض از فو که خبری که صلب باشد مثل تفاح مقشر کرده در ده مثل آن آب خوشنایده
بر گاه و در نیت برود یا نصف برود و شتراب شیره گرفته شود و اگر از قبیل خشایش باشد یک درم زیاده در آب
تر کرده و بنوشد اده شیره گرفته شیرینی در خل کرده بقوام آرند و شترتی که قند نبات دارد و خوشبند که
در موی سحانه و شتراب و قدری بل سسم داخل کنند و اگر چند روز خوب ایخیزد و ظرف خربت بگیرد و بند و هر روز
حرکت دهند مایه بخور می آید و شترابی که از انشیا و عطره مثل غیر و مشک دارد و از انشیا و سحر و آورده اند که

اندکی سرد کرده این چیز را در آن حل کنند سحر است آلو بخت در و سر و عطش و تپهای حاره و بترقان نافع است
 و سهیل صفا آلو بخارا در آب خیسایند و بخوشا نهند تا بهر شود پس صفا نموده شکر بقدری که خوش طعم کند
 اندازند و صاف کرده بقوام آرند و اگر قدری گلک بکشند در آن حل کنند بهر است و اگر خواهند قوی الی سهیل شود قدری
 محمود و مشوی و اطل نمایند و بعضی شکر را نصف وزن آلو و بعضی نیم وزن آلو نوشته اند اما بقدر که بخواهند
 ذایقه آن خوش آید و حل کردن نسبت شکر است آلو نو عدد یک سهیل صفا و بغسم بود سقمونیا
 یکمقال تربیفه نقشته بر یک بست درم این بهر دور او که کند آلو سیاه صد عدد و تر نه سی ریح
 من بهر اسوای سقمونیا در پنج من آب بخوشا نند تا یک من آید نیک مانده و صفا کنند و یک من ترنجبین
 در آب علیحده حل کرده صاف کرده اضافه نموده بقوام شربت آرند و در آن شکر و در آورده سقمونیا حل
 کنند شربت آلو نو عدد یک منقول شرح مرخه جید صفا حافی و حیات حاره درم فیض بنی و صفوی
 نافع و بغسم رقیق و صفا را در افغ است زعفران نیم مقال سقمونیا بر درده کفقال نقشته خشک تربیفه محجوف
 خراشیده بر یک بست درم تر مندی اندازد پاک کرده سی درم آلو سیاه فربه صد عدد و غلاب جراحی یا بیداری
 سی عدد و ترب را نیم کوفته و در یک بست بهر اسوای سقمونیا در زعفران در آب بخوشا نند و صفا کنند و یک من ترنجبین
 و یک من رطل قند سفید و حل کرده بقوام شربت آورده محمود و زعفران سوده در آن حل کنند شربتی از ده درم
 تا ده مقال شربت آلو نو عدد یک منقول از قرا با دین جلای زعفران بهر درم سقمونیا یکدرم نقشته خشک ترب
 سفید بر یک و در او قند خرمای مندی پاک کرده سه و نیم سکر نیم من ترنجبین سی ستار غلاب جراحی بیداری علی
 آلو سیاه صد عدد و ترب را نیم کوفته در خر قند بست بهر اسوای شکر و ترنجبین در زعفران و سقمونیا در پنج من آب
 صافی بپزند تا دوحصه برود و یک حصه بماند صاف کنند و شکر و ترنجبین در آن حل کرده بقوام آرند و کف بر دارند
 باز زعفران و سقمونیا در وی بگذارند شربت اسطوخودوس بارده به صفا بارده و جمیع بارده
 بارده و باغی نافع اسطوخودوس نازده خوشبو از چوبها پاک کرده ثلث رطل را در آب بسیار گرم در یک
 که بپوشاند یک روز شب تر کرده داشته باشد تا نیم نرم خوشایند صاف کرده در رطل عمل و در رطل
 شکر حل کرده بقوام آرند شربت اسطوخودوس منقول از قرا با دین شفا فی صفا و صریح
 و با بخور و جمیع امراض داخلی را که سبب آن برود و سود دارد و گاه از بان اصل السوس را زیاده پوستنی کرس
 خشم خطی نقشته کلسر بر یک سردم اسطوخودوس بپزد و شیان خود صلیب بر یک بپزد و نیم پوز سفید
 سبستان بر یک بپزد و در آن آب خیسایند و خوشایند با لیکن قند شربت ترب و زراعی شربت
 اسطوخودوس رسد کاز و فی این اوزان نوشته و بجای پرست بخ کرس نیم کرس نوشته شود

الصیبه کا زبان خرسانی تخم زار یا تخم کرمش تخم تخمی پنج هیکل بر یک پندرم نقشه ورق کسرخ بر یک صفت
 درم اسطوخودوس پرسیاوشان بر یک ده درم تخم بذر را بنیزند و سیالانید و شش غلظت کوطرزد و باسل کف گرفته بحب مزاج
 و زان اندازند و بجوشانند تا بقوام آید شربت می ده درم تا با نازده درم آب گرم و یک نسخه شربت اسطوخودوس
 انشا الله تعالی در مفعول دوم و یک نسخه در مرض گوش بیاید شربت بقیه معطل مبرود مطب
 بود در سر گرم و بیستی در چشم و در کرده و تب کسره ذوات اجنبی ذوات الصدر ذوات البریه زانفع است
 ر سینه نرم کند و بول براند و جوش خون فرو نشاند و شکم ملایم سازد و خاصه اگر مکرر بود اما معنی و مضمون
 باشد خصوص که با قمع ساخته باشند پس احوط اینست که از قمع پاک کرده سازند چغیریان در قمع آن
 بیشتر است و صلاح معده بکلاب و کسرخ میتوان کرد که نقشه را بجای آب در کلاب تر کرده ساخته شود و یا
 خورن کلاب مزوج کرده یا شامند یا نصف یا چهارم حصه کسرخ یا گل نقشه مزوج کرده جوشانده و شربت
 کرده شود و بدل آن شربت نیلوفر است و کسره یقه یا خلق آن نیست سرفقه تازه غرطل یاد در و غرطل آب یک
 شبانه روز تر کرده که نشسته بچوشانند هرگاه ثلث سید مایده صفا کرده یک غرطل قند و نود و شش غرطل
 آمیخته بقوام آرد و اگر جوار بند سهیل شد بمن قند گل نقشه را دو اریاسه با و در آب و شربت مکرر جوش
 داده و صفا کرده قند و غرطل کنند و نظیر آب به حبه صمغ رخیل کردن کلاب را که حسب قرا با دین رخی
 وضع مقصر کرده نیست که سدر غلظت گل نقشه را در آن قدر کلاب که تر شود و سازند یا شبانه روز پس از حصه
 نمایند و یکصد اورا که یک غلظت می شود در غرطل آب بچوشانند چون دو نیم غلظت آب بسوزد و نقشه را
 مایده و در کنند و یک غلظت نقشه دیگر از دو حصه تر کرده اندازند و بجوشانند تا دو نیم غلظت دیگر آب
 بسوزد پس این را نیز مایده و در کنند و حصه سوم اندازند و بجوشانند تا دو نیم غلظت دیگر بسوزد و یک
 نیم غلظت آب بماند پس مایده و صفا کرده یک نیم غلظت قند آمیخته قوام دهند و در نقشه تر میسر نیاید یک غلظت
 نقشه خشک در صفت غلظت اب بلکه زیاده بچوشانند و چون آب چهارم حصه یا کم بماند دو غلظت قند آمیخته
 قوام دهند و بعضی نقشه بجز و قند چهار جزو میکنند و این اختلاف ناشی از قوت و ضعف نقشه است
 و نقشه قوی قند و افی میباید و در ضعیف قند قلیل کافی می آید و نقشه ولایتی قوی از نقشه مواضع دیگر است
 شربت قمر مندی در سردیهای گرم و برقان دفع کند و جوش مفعول و صمغ قمع کند مبرود معطی
 و عین طبیعت بود و معده را قوه دهد و قوی باز دارد و خاصه که نفع داشته باشد و بخاک چینه تبرید استعمال
 کنند و منفع نسازند قمر مندی از حبه و صفت پاک کرده دو غلظت نیم در آب شربت یا حرارت تر کنند و بچوشانند
 صاف کرده با در غلظت سیف بقوام آرد و در آخر چغیر باقیه از بودینه یا قندری از عصا به دی بقیه ترانید

بفرمایند و در بعضی نسخ نوشته اند که یک رطل ترندی یا یک کرده را در چهار رطل آب جوشیده لوه هرگاه چهارم صند
 یکم شکر طرز و خل کرده بقوام آرد شربت ترندی سهل منقول از فلاسی افیمون ترندی
 مجوف خراشیده هر یک یک قبه فانی نصف رطل ترندی غاب بر یک رطل اجاص و در رطل شکر یکم
 بطریق معمول شربت سازند شربت حرمل که چند صد غنم با فستق شاد الله تعالی در
 ملفوظ سیوم این مکتوب بیاید شربت خمار چنه دفع خمار و صداع خاسی بی نظیر است آنا ترش آب
 انار شیرین آب سیب آب لیمو بر یک رطل آلو سیاه ترندی یا یک کرده هر یک یک رطل غاب بجا ده شش
 رطل آب جوشانیده بدو رطل ساییده مایه آب هم بمانیزند و یکم قند اضافه کرده بقوام آرد شربت
 غاب معمول بسیر که که چته پیچیده و موی بعد قند و تقیه در آب جوشیده موی افق است غاب
 جسر جان تازه یک رطل یک شش صد در شش کشیر سی دم پوست خ کاسنی یک با قند در سرکه کنگره و شیر
 یک جوش قوی داده صاف کرده بگذاردند تا مرق شود پس دوباره صاف کرده شربت بقوام مستدل بمانیزند و در
 یک قهق متوسط از این شربت بوشند و اگر در دم از این شربت با قهق استبراک پس بجزند بهتر باشد و نسخه
 قهق مذکور در قهقات مسطور میشود و شاد الله تعالی شربت خجول شربت خمار و غاب با فستق و هم
 رنگی و تب نافع آب خوره بخوشانند و کف بردارند تا نصف سرد و از ش زرد آورده زبانی و شاد الله تعالی
 نو بگذرند و آب هم چند قند بقوام آرد شربت لیمو و در صدع حار و دفع تشنگی و خاز کند
 شکنده صفا و هم رساننده آشته بود و مضمه و ملا قوت دهد آب لیمو و رطل را در قهق رنگی بخوشانند
 هرگاه نصف بماند بخور طرز و یا قند در خل کرده باز بخوشانند و کف بردارند تا بقوام آید و در ظرف بماند
 یا چینی نگاه دارند و در بعضی نسخ قند زیاده باشد چند هم مرقوم است و جمع اهل قرا با دیات ترتیب ساخن
 همچنین نوشته اند اما تجربه پوست که هرگاه آب لیمو از ماده جوشیده لوه میشود و تخ می شود و در چند
 در ظرف سنگین بپزند و در فشردن لیمو احتیاط و زنده که تخی فشر خارج لیمو در آب لیمو نیمزد با صفت این
 تخ و جهم میکرد پس حلالان اینکا را بطریق اختیار کرده اند که آب لیمو با احتیاط ز می آرد و در خارج
 ویر می اندازند و زود قوام بچکن از شیرینی قند با نبات یا شکر سفید است که آب لیمو را ختمه یک شش خففت
 داده فشرده آورده بر سید از قند یک شربت لیمو سادج موافق نسخه که کرده ای بجزند شکر
 چند در ظرف چینی انداخته قدری آب لیمو با لاریخته سر آن جسر و صیفی کسته در آفتاب چهار و نیم روز بگذاردند
 زیاده از بخور و تجاوز کنند پس شکر را در یک صبه شیده حلی کنند و بر شش نیز که نوشته جوش و فشرده
 و کهنه بر می اندازند تا از او ساخن و زبر پاک شود و کاهی چته صفائی رنگ آن سفیدی بچشم افزوده میشود

می شود و در بعضی قرا با دنیا ت مرقوم است که کل نیوسر اگر خشک باشد بکوبه و اگر تازه باشد بکوبد و بکوبد
 بایک من قند شربت بزنند و این ضعیف اصل است و بعضی نیوسر را مثل کباب مقطر میکنند و یک من ازین عسوق
 گرفته با دو من شکر بقوام می آرند این قسم اگر چه خوشترنگ و لطیف میشود اما اینهم ضعیف اصل است و اگر نیوسر را
 تازه بجای آرد در عرق مقطر نیوسر فروخته شده و صفا کرده بشیرینی لطیف بقوام آرد اقوی و در رنگ صورت
 به از مکر میشود و چنانچه در عمل سنبل غریزه آمده و نفع بسیار بیان کرده بشو می که صداع صمد و فراموشی
 کاربرد اسود دارد و جوز و شیخ قرقل مزه خوش بر یک شقی بسیار به چهار مثقال کوفته و بخته باب صمد باشد
 می بوبند کلمه دوازدهم از ملفوظ اول صداعی و شقی در ذر دایمی که صمد و بضا و مقطوط
 است ضما و با کسر و لغت چیز را گویند که بر جرحت بندد و بستن بر جرحت یعنی صمد است بسم الله
 در اصطلاح عبارت از خلط او دیده یا بسته است یا مانع و نرم کردن آن وضع کردن آنها بر عضو و چون اصل ضما
 شده است چنانچه گفته می شود و ضما را سه وجهه قسمی که بسته شود به ضما و به بینی خرقه که بان عضو و او می
 بندند پس اصطلاح هم جاری بآن شده که ضما و اطلاق بر دوی غنی میکند که خنک پسین باشد و بخت
 طسا که آن مخصوص شبیه بسیار است که خنک باشد یا نه اگر چه بعضی بر تادف اضماره و اطلعه و بعضی
 با حیصه اضماره بعضی نسبت عموم و خصوص و جی قایل اند اما صحیح همان است که مرقوم شد و اول یعنی اختراع
 کرد ضما در ابقراط است و اصل اتحاد آن بر آب است و به شرب و دوا و پس صطیاح کرد که این را تا صادر
 شود و از آن آثاری که از دوی تناول صادر میشود از لطیف و تخلیل و تکثیف و تقطع و دفع و تسکین
 و غیر آن و اول ضما دوی که موضع شده ضما و سلطاناس یعنی ترمس بود و آن مخسج جمع خسلط است چنانچه
 خواهد آمد انشاء الله تعالی در موضع مناسب ضما دوی که در صداع گرم بی ماده بکار آید بشیرین را با پیاز یا به
 میخو سازند و بر برگهای گرم یعنی انکور که آشته ضما و کشته ضما و دیگر جبه صداع حار سادج خشخاش نشا
 را بر روغن بادام یا روغن مغز تخم که در حلاوت رتیب داده ضما و کشته ضما دوی دیگر جبه صداع
 حار سادج منقول از شرح برگ خسره جاده که و برگ بید با قدری کلاب و سرکه ساییده کل حطی سفید
 و صندل سفید کوفته و بخته اضافه کرده ضما و کشته و دیگر جبه صداع مذکور جو قشر کل خشخاش کوفته
 با لباب بزر قطونا که بکلاب کشیده باشد سرشته ضما و نماینده و گاهی جبه تسکین دج پوست خشخاش
 و ایون با مصلح آن از عفران و بزر النج مطزده و مجموع نیز ضم میکند ضما دوی دیگر جبه صداع حار از
 کامل انصاعه ایون یکدربسم تم کاه و پوست بنج نضاح بزر النج از هر یک دو درم پوست خشخاش حطی
 سفید آرد و جاز هر یک چهار درم کوفته و بخته با خسل خر ضما و نماینده ضما دوی که صداع گرم صفرا و انفع

بود اینون یک جزو یک خنده شیا فاینا صند لیم کل سفید فوخل هر یک ده جزو همبر اسبر که بشیرند و صناد
 کنند این منقول از قسما بادی قادیست و در میناج بجای برگ خرفه تخم خرفه و بجای گل سپید گل سرخ
 و وزن سایه اجزا سودای فیون یک جزو و فیون نیم جزو و مرقوم یافته صناد و سی صداع حار ضربانی را
 نافع بود منقول از میناج اکیل الملک یکدرم بنفشه گل سرخ نیلوسر با بونه هر یک و مشتاق جو قشر بوزن یک کوفته
 و بخیه ده استار روغن بنفشه ده استار آب بهیم آمیخته اول بخور شانه تا اکثر آب تجلیل رود پس ادویه در خل
 کنند و آبش که ازند تا قوام با لورده گیر و نگردم صناد کنند صنادی که صداع بارور نافع است با بونه اکیل الملک
 در نیمه ترکی شبت درق و دخت غار خرزنجوش حله مسادی کوفته و بخیه صناد نمایند صنادی که صداع بارور
 نافع است منقول از کامل الصنایه فیون چهار دانگ فیون یکدرم و سی صبر صمغ سدرب چند بیکتر از هر یک
 یک نیم درم قسط کنند در نیمه هر یک شتر درم کوفته و بخیه آب نام یا آب مزجوشش شسته صناد نمایند صنادی
 که صداع غلی یا سود و ده زهره گاو دو درم صبر هر یک شتر درم مننه نان سیمه پنجاه درم اس طیب
 با قدر روغن غار شسته صناد کنند صنادی که اندر همه انواع صداع سرد مفید بود نام پودنه دشتی سقتر
 فارسی زرفای خشک مسادی کوفته و بخیه لبر که عضل شسته بر سر صناد کنند صناد جهت صداع
 یا پس آرد جوری روغن بنفشه شیر و خزان یکی نموده صناد نمایند صناد دیگر جهت صداع یا پس آرد جو
 با حباب بز قطره که در بید مشک کشیده باشد شسته صناد نمایند دیگر جهت صداع یا پس حلوانی را که در شانه
 و مشک ترتیب داده صناد نمایند صنادی که صداع را که اندر زخم یا ضربیم سه سو در هر برگ مورد تر برگ سر
 تر گل سوسن لادن اکیل الملک قصب الذریره کل از اینی شب میانی حله برابر آنچه خشک باشد کوفته با رچه
 پیز کرده و تر استحق نموده با هم آمیخته بر سر صناد نمایند صنادی که صداع ضربی و سقطی و شرجی را دفع کند
 و تقویت سر نماید گلار عدس ساق پوست نار گل سرخ اس هر یک یکغفنه و آب جو شاییده آرد بر سر بطول
 و نقل را صناد کنند صنادی که در صداعی بسبب زخم و جرحت بهر سیده باشد و با تب بود بعد از فصل
 و عین بحقن لیند و تقویت بکار آید آب غلب صند کل من فوخل زعفران کل از اینی صبر حب نجیب علی الرسم
 بر سر صناد کنند صنادی دیگر جهت صداع که کور کلار برگ مورد پوست نار در سر که و آب به پزنده قدری
 مشک عود خام و قصب الذریره بوبند و داخل کنند و قدری شهاب بکنه شتر و ده صناد کنند صنادی دیگر
 منقل که درین صداع زمانی که در من شده باشد بکار آید اما زرش شیرین بشکافند با پوست کوشک بکنه به پزنده
 و میانی صناد کنند صنادی دیگر منقل برگ مورد تر برگ سر و برگ بید خطی اکیل الملک بوبند و آب
 آن بکنند و اگر به پزنده و بنفشه و آب آن بکنند و آب آن بکنند و آب آن بکنند و آب آن بکنند و آب آن بکنند

بدینند و قدری مرقع لب اندریره و گل ارمی و شب یانی کوفته در صرسته بان بختا نشاند و بیت بالاند و بختا اند
 و خرقة بدان تر کنند و بر سر نهند **ضمادوی** محلل بخته صداع نه کور مرد و سنگ برگ یک درم صبر درم سوم
 پنجه درم روغن گل صبر درم سوم در روغن بکند و او به کوفته و بخته بسکه تر ساخته و حل کنند و با روغن گمان
 مالیده بنگرم کرده بر سر نهند **ضمادوی** محلل قوی ترا جزای نه کوره و شرب لب بکند و بیل و غلغل روغن
 یا سیمین یا روغن سوخته **ضمادوی** که صداع و شقیقه در چشم و دندان و نقوه و فاج و نا فح است بپزد
 بر صد غلغل نهند منع تر لاته از چشم کند و چون بر شانه نهند بول براند و چون بر لب نهند بر سر نهند در دوی باشد
 و چون بر شکم نهند در ام عضای باخته اسود و به افشانه تعالی در مرقع سوم باید **ضمادوی** که صداع و
 را از بر و بختا و فاج آید منقول از شرح مع حشر یک کف با در یک طاب حل کنند و خارا در آن خمیر کرده بر سر
 به سبند و یک شب تمام بسته دارند **ضمادوی** دیگر که برای صداع غرض بعد حلق بر لب حل می آید و فروغ
 و شقیال کوفته آب مزه خوش شسته بر نهند و اگر دهم زیاده و قی حار است باشد معینه چشم مرغ و روغن گل
 و اندیکه سر که داخل کنند **ضمادوی** دیگر جبه صداع غرض فروغ دو درم سوم زرد سی درم روغن
 شست صد و صبر درم علی هر سه مرتب از این بر نهند از میان است **ضمادوی** که جبهه بیضه دوی بختا
 و تنقیه بکار آید منقول از شرح شیا ف مائنا یوش در بندی هر یک یک درم بر دور در عصاره گلشنی سر است
 درم حل کنند و آرد و جو خطی و تنقیه حق کرده بقدر ضاد کردن داخل کرده بپزد **ضمادوی** دیگر خنق
 از شرح جبهه بیضه و تنقیه و تدا بر و دیگر دفع نشود با بر اند تعالی ازین ضاد دفع شود و قی کر سبند
 و قی شیر بر و جده درم صبر بر و جده درم حق کرده که بکند از جاب جبر که قدری روغن یا سیمین
 یا روغن خیری و خلک دره بر سر ضاد کنند **ضمادوی** که لیکن خنده و شقیقه که لیکن قوی فروغ و خوراک
 جبهه شیر بر با دقیق خطی و دقیق شیر و قی بزرتان یا بکرم یا گلاب و یا آب بیکان خمیر کرده بر مقدم سر
 ضاد کنند **کلمه سیزدهم از مرقع اول** صداع و شقیقه در زرد دمای که مصلح اطباء مصلحت
 طهار باله و انگه در وقت هر چه آنرا در مالند بجای دو مصلح اطباء چیزی است که مالیده شود و غرض
 و منع در میان آن ضاد و مرقع ضاد و کوش **طلای** که صداع را سود و خسته شفا و آب
 سبند بر صد غلغل و جبهه با **طلای** دیگر قوی تر از اول چشم کا بوبار یک بوبند و زب بوب
 کا خسته شفا و سبند چشم کا بوبان شسته طرا کنند و این طلا منوم هم است **طلای** که صداع را
 سود و منع بود و در یک ساعت باشد این طوسی بسبند و پوست خشی می کشد هم می کشد و در دور
 آب کا مرقع فرمایند **طلای** که صداع را از شستن در آفتاب بر سر سود و در دو مرقع مرقع در هر

محل که بود ساکن کند زعفران یکدانه فیون و دو دانه بز اینچ میزدند و صندل سفید صندل سرخ انزروت هر یک
 یکدرم کوفته و بگلآب آمیخته طلا کنند **طلای** دیگر جته صداع احتراقی صندل سرخ صندل سفید انزروت
 هر یک یکدرم فیون یکدرم کوفته و بخته باب کشیز طلا کنند **طلای** نافع جته صداع خاری خون بسته صاحب
 طلا نمایند صندل سرخ صندل سفید تخم کاهوشیز خشک باب کاهوشیز تر کلاب ساییده کینه طلا نمایند **طلای**
 که در دمر گرم و بخار را از بین ببرد نقشه برگ نیلوفر هر یک یکدرم صندل سرخ صندل سفید هر یک یکدرم کسر خرد و شغال شیان
 مایشتاد و درم شاه جینی یکدرم و نیکوفته و بخته بگلآب بریشانی در بنا گوش طلا کنند **طلای** دیگر که صداع را
 از راز رفاع بخار است باشد سودا و دانه و گلزار سبک هر یک یک خرد صبر زرد زعفران هر یک نیم خرد کوفته و بخته
 بگلآب یا آب بریشانی و صندل سفید طلا کنند **طلای** جته صداعی که از تناول اشیا حاره بهم رسد نیلوفر صندل
 حوض شیان اینها کوفته و بخته باب خیار و قرع و کاهوشیز سبزه قدری سکر و گلآب و روغن گل طلا کنند
طلای که صداع حاره را بفضت زعفران یکدرم بخ لفاح یک مثقال فیون شیان مایشتا هر یک دو درم صندل
 تخم کاهوشیز یکدرم نیلوفر کسر سرخ هر یک چهار درم باب برگ کاهوشیز سبزه بریشانی و صندل سفید
طلای که صداع گرم را سودا و دانه و دیر انداز گری بود نافع باشد تر است که در برگ خرقه برگ
 خطی سبزه و مسافر ساییده و گلآب بران بخته قدری سکر که آمیخته و صندل سفید سائده فروج کرده بر سر
طلای دیگر هم دین باب سونق شعیب زرقطو آداب کشته و آب خرقه در پیله گیرند و بر سر موضع درد طلا
 کنند **طلای** که صداع حاره و باریانی حاده و در وقت پوششی بکار آید آرد و جوده درم سبوس کنند
 نقشه برگ یکدرم برگ خطی یکدرم کوفته و بخته باب سبزه و روغن گل از بخته قدری سکر که بخته بر سر طلا کنند
طلای که صداع دومی را نافع بود آرد و جوطلب عصاره برگ سبزه قدری سکر که استوار کنند **طلای** صندل
 صندل دو جزو انزروت نصف جزو فیون سبزه جزو باب کاهوشیز تر سائیده از صندل تا صداع طلا کنند **طلای**
 که در وقت بلاق الصدغین جبهه شقیقه حقیقی و شقیقه العین فیون یکدرم میزدند تخم کاهوشیز یکدرم
 و درم حوض کل یکدرم کوفته و بخته بگلآب بریشانی بخته بر دانه کشته بر صدغین بجا باند تا خشک
 شود این نسخه منقول است از معالجات تقرری **طلای** جته صداع حاره و شقیقه حاره بز اینچ نافع
 مایشتا کسر سرخ صندل فلفل بخ لفاح فیون سبزه و کلاب کشیز بریشانی طلا کنند و خرقه بخل خرد و روغن گل
 و کلاب تر کرده بران باند هر گاه خشک شود عاده کنند و ازین شیان و بریشانی و گوشش نیز تقطیر کنند و روغن
 کل قدری سکر که آمیخته و هر گاه وجع شدید بود و درین اشیا انزروت بقیه بقیه باند و بر صدغین بجا باند و مایشتا
 او قطره از آب سبزه حقین بکند و در آن کشته خشک شود و نافع از حرکت شستن این گرد و این طلا هم قسمی است

کرده میشود و زایل کبوتر را برنجی را با خندول درخت در علاج خفیفه و صداع و وجع راس و در اطفال دیگر
 حبه بیضه صفراوی که از مستقر آن در پیرای دیگر دور نشود و با مراد سبانه ازین طلا زایل شود بکبرنگلابسی درم
 شکر گوشت خالص درم روغن گل خالص شکر درم شیاغ مایه بار یک کوفته بجزیر خفیه صندل سفید ساییده
 یک یک درم و در شیشنه کشند تا خوب بیایند و نرم شود پس همیشه سر را بان قیخرج کنند **کل چهار درم**
ز مقلوط اول صداعی و تحقیقی در ذکر دواهای که مصدر بنین مجده است **عصیر و در حبه صداع و دوی**
 غ معقول از شرح بکینه زنگسرخ تازه عصاره آن در ثلث غسل و حل کنند و بان شکر یا ترغین از او قیه
 صفت تا دوا قیه و نبوت اند **عطوس** دواهای را گویند که قیخرج کرده شود در بینی همان تا عطسه شود و اگر فطر
 است دوا و صنف عدم قیخرج بیمار کرده در پارچه بسته بپوشند که کم از مساکات خرقة بمشام رسد هم رواست
 لموسی که صداع سرد و سباب را سود دارد و خرقة سیاه مرز کوش هر یکی ده درم ایشان خردل کند شش
 نیز بر او و در هر یکی بجز درم فلفل سیاه و در فلفل هر یک سه درم مشک در آنکی کوفته بجزیر خفیه در خرقة کتان
 قیه بپوشند که عطسه آرد **عطوسی** که تحقیقه و قوه دفاع و مکیع امراض بارده سرد را فایده است و مانع
 بود و همسر ابله را سود دارد و در خران مشیم کند شش شونیز ز فون فلفل خفیه بستر زانود و حبیبان
 زحاکو به ارمنی مسای کوفته بجزیر خفیه در بینی دمنه **عطوس** دیگر که بن خافیه دارد و ششم حفظ فلفل
 دوس خفیه بستر یک شکر درم شش شربت درم کوفته و خفیه قدری در بینی دمنه **کل مایه** و هم
عوط اول صداعی و تحقیقی در ذکر دواهای که مصدر بنین مجده است **عصیر و در حبه صداع و دوی**
 ان عشره کند از ادویه و همسران در اصطلاحی اطباء مخصوص به داشته جمیع غورات
 ره مغوی معروف است و اصطلاحی عبارت از انداختن شروب است و درین و گرد این آن نایخ
 پر فرو بردن در حال در عرف اطلاق بر منی عشره در یکشنبه و باید دانست که تحقیقه مانع بغور است
 از تحقیقه بسبب هلات اگر ماده بسیار بود و در ایت عمر و در حبه صداع ناک دوسر که حل کرده غرغره
 غرغره که صداع فایده و قوه را سودمند بود و نشاء در سه درم بوبه ارمنی شیم سوسن استخوانی
 و قرص سفید بوزج پودنه و شستی یا جو بیاری از هر یک چهار درم ایار و فقا بجزیر هم سنجبین عیضه
 غرغره نایخ غرغره بر وجهی را که در سر حادث شود سکن کند و تحقیقه سکنند از فصول یعنی از مرز کوش
 سی حب الزمان حامض بریان صبر مساکو بجزر شانه و با سنجبین آخته غرغره کنند غرغره که صداع
 مد و بنم فرد آرد عاقر قرحا در فلفل بخیل هر یک دو درم ناردان ترش سه درم خردل شکر و کوفته
 غل آخته غرغره کند و در کبات شبای حب انار هم دو درم درین غرغره و در حب الزمان دو درم قیخرج

نموده عرعره که دماغ را از فضول پاک کند و مزاج را منگی و نیم عاقر قرقص را در یک بندرم کوفته بخمیه بسنجین
عضلی آمیخته عرعره نمایند که شانه و نیم از معلق اول صداعی شقیق در زکرو دمای که مصدر بفار
است فلونیا در اصل مخزن است منسوب بن فیون طرسسی که آنرا فیون بسم گویند باز سنجای آن متعدد
شده چنانچه هر قوم میشود فلونیا پارسی صداع و جمیع درد دماغ را از ایل نماید و دماغ را قوت دهد و حفظ
بغیر از سه سال قی را نافع آید و چشم را قوت دهد و یاد دیش بر باید و ضمین را محافظت کرده پرزور کند و زهر
خون از هر موضع که باشد دور کند که غور دانی و نیم زرباد در و پنج مرادینا سفته مشک هر یک بندرم چندین
یکدم نسر فیون سنبلی الطیب عاقر قرقص هر یک در درم زعفران بخیررم فیون حل مخوم هر یک ده درم فلفل
سفید بزر البیخ هر یک است درم کوفته و بخمیه بسمل کشند و بعد ششماه استعمال نمایند مری یکدم این سخته
موافق قرابادین شفا می است در درجلالی مرادین و مشک هر یک نیم مثقال در دودویه و دوری هر بسم هر قوم
و کل مخوم را نهفته که بعضی طبای قمریند و در بسم لادین پنج بسم مری و درم در خل است و قوت این
ترکیب و فلونیا رومی تا سیال نرسد بعضی چهار سال میباشد فلونیا پارسی بنسخه دیگر مثقال در شرح حکم علی
مختصر نسخه اول عاقر قرقص فیون سنبلی هر یک یکدم زعفران بخیررم فیون ده درم فلفل سفید بزر البیخ سفید هر یک است
درم عمل بقدر کفایت قدر شربت برای قوی مقدار یک جوزه درای که قوت قدر با تسلا ده و بر آب
چیان قدر حصصه حکیم نوشته بود و اما لیکن لاد جاع فلونیا پارسی بنسخه دیگر مشک و قراط و در
نا شفته چند یکدم زردند و در و پنج هر دو نصف درم عاقر قرقص سنبلی فیون کا و در هر یک یکدم زعفران
و دو بندرم بزر البیخ فیون طین رومی هر یک چند درم فلفل بیض ده درم فلونیا پارسی بنسخه دیگر
کندر حجاز زعفران هر یک یکدم و نیم ساج بندیه و درم استرک سنبلی فلفل بیض هر دو بندرم
قطر مری که ام یوقیه فلفل اسود پنجاه درم عمل بقدر کفایت این دو نسخه بسم از حکیم مسطر است فلونیا
حافظ الارواح مجرب قریب الاعتدال موافق افزجه حاره و بارده چته لیکن اوجاع که از آنجمله
صداع است و چته نفرت و مانع و حبس نزلات میفد مشک نیم مثقال زرباد در و پنج لباسه
عود قماریه ساج چندی حب لبان عود لبان سعد زرب فلفل حبه جوزه بر لبان اسود بزر
در فلفل سیلخه اسارون فلفل زنجبیل رازبانه انیسون تسر نفل نسیم فیون پوست ترنج پوست پسته
ورق نقره همین سنج نهی سفید و ج نیم بادرنجویه بوزیران هر یک دو مثقال سفید در سنجینه
طبا شیر سنبلی الطیب کاسه خشخاش شمر جلوده خسته نار جیل کل کا و زبان هر یک سه مثقال
زعفران کشینر خشک هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزر البیخ هر یک ده مثقال آمله بشیر هر دو رده

بنفشه و منتقال غسل سه وزن اودیبه و جهت بعضی این اودیبه نیز اضافه میشود یا قوت لعل در حق طلا غیر
 اشبیب بریک دو منتقال که بر باد و درید برسد در جان عقین بریک سه منتقال فلونیا رومی باد و جوشا مل
 بودن این منافی را که ذکر آن در اینجا مناسب است منتقال است فواید تسکین جیب در دود و باز داشتن نر هسا
 و دفع کردن فی الدم و سهال دومی قویج و مینیه و سیلان طشت را و جوی است مبارک سافج ساندیه
 سیلخه حب لیسان عاقه قرحا فزین بریک منتقال ششم کرفس نخلی سه منتقال ششم کرفس کوهی سنبلیط
 بریک چهار منتقال زعفران پنج منتقال فزین مصری ده منتقال فلفل سفید در فلفل نر پنج بریک بست منتقال
 و در بعضی نسخهها عوض ششم کرفس و قویج کوفته در بنجه سبیل بشیرند و بنجه ششاه استعمال نمایند ششتری انکی
 تا نیم منتقال حبه قویج در طنج جسد ده و جهت درد معده در طنج انسول و جهت سیرز با نجین و جهت کرده و مثانه
 در طنج رازبان و جهت بازو ششین خون در طنج ساق بپزند و در بعضی نسخهها دوا را در دهن لیسان چرب کرده
 سجون ساختن در قرحا است فلونیا که طبعی حبه یخچان باین اودیبه و وزان ساخته و در نهجای مجربه مرقه فله گاه
 یافته درق نقره مشک خاص بریک سه شش در طنج لیسان کتیوله فلفل سالیون سافج سیلخه عاقه قرحا حب لیسان
 فزین بریک یکد نیم ششم کرفس شش و ام سنبلیط چهار درم زعفران بخارم فلفل سفید نر پنج بریک شش و ام
 فزین مصری چهارده و ام عمل سفید پا و بالا چهار سیر سجون سازنه فلونیا که طبعی دیگر ترتیب داده و در
 خطای ورق طلا بریک یک منتقال سه ششک تری ورق نقره پرست بیدیه کابلی بیدیه سیاه مقل ازرق
 فلفل انیسون سه فلفل یوز فافله ششاقل خوخان بوزیدان سبیلخه زنبیل بریک دو منتقال که بر باد و درید
 فلفل در چینی مصطکی قویج نر پنج سنبلیط برشت عاقه قرحا بر شش مقرض زعفران فزین لیسان بنور اسطوخودوس
 شش و ام شش و ام ششک ششم کاسنی صندل سفید بریک و نیم منتقال مر و در بنما سفته جزو البیاض خسته
 الشبیب بریک سه منتقال فزین ده منتقال غسل سه وزن اودیبه بطریق مهور و سجون سازنه در دود و طرف چنه کرده
 در جویگاه درازند و بعد از دوا که استعمال نمایند فلونیا طر سوسنی بان فلونیا رومی است که ذکر شده
 و با چون افی نسخه مشهوره اند که فرق داشته با عاده آن کرده باز نگاشته سافج سیلخه عاقه قرحا
 فزین حب لیسان زعفران بریک یکد نیم ششم کرفس شش درم فلفل سالیون سنبلیط بریک چهار درم فزین
 ده درم فلفل سفید نر پنج بریک بست درم غسل سه وزن اودیبه فلونیا عمار الدین شش و ام
 مشک غیر شش بریک پنج خرد فزین عاقه قرحا بریک فلفل خرد و صندل سفید شش شش و ام شش و ام شش
 طباشیر سفید شش و ام سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه سبیلخه
 سنبلیط زعفران سافج بندی شیب که با فزین نه اودیبه ششم کرفس بادیان بریک یکد نیم پرست

پوست ملید زرد ملید کابی اسطوخودوس زربناد بادرنجوبیه پوست ترنج بریک کلیم جزو خضه ثقلب خونجان بریک
 دوجس و بنز الینج رونغن بادام بریک پنج جزو افیون ورق طلا ورق نقره هر یک ده عدد و یکم در یاد حسب جزا
 سه چند اودیة فلونیاعما و الدین محمود که میرزا حسین بدان بدست می نمود مسرفیون یک مثقال لیش
 باقوت احمر شک جده دار علی ورق طلا ثقل فاذر هر قاعده صغار زنجبیل دار چینی دار فلفل زرب بادرنجوبیه
 خونجان خب بلسان عود بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان آشنه عاقره قرحا بریک دو مثقال مرداریدر ناسفته
 لیس که برادر ورق نقره سعد کوفی عود قماری سنبل الطیب سازج بندی درونج عقرب لایه شتر اعرب
 جزو البسیاسه تخم بادرنجوبیه کا زربان کل سرخ کرفس ناخواه پوست ترنج بهمن سفید بریک مثقال خضه ثقلب
 شقاقل مصری زربناد لسان الصغیر بریک چهار مثقال مصطکی اسطوخودوس بریشم قرص تخم خشک شش
 تخم کاهو تورمین نارچیل چلغوزه منقر تخم خیار منقر پسته منقر تخم خربزه منقر دکان بریک پنج مثقال
 بزر الینج پانزده مثقال فلفل سیاه زعفران بریک مثقال افیون درخیزان بریک مثقال سه وزن
 اودیة معجون ساخته بستورنگا هارند فلونیاعما و الدین شش دیگر شک خاص بریشم قرص
 بریک مثقال باقوت لعل مرداریدر جان لیس لیش سفید ورق طلا جزو اجد و ارحطانی بادرنجوبیه درونج
 عقرب لایه عقیق یمنی که برادر دار چینی و فلفل میل بو تخم کرفس سنبل الطیب خربزه زربناد انیسون طباشیر کل
 سازج بندی کباب خضه ثقلب دار فلفل زنجبیل عروق بابونه منقر چلغوزه منقر جرج زراوند منقر نارچیل پوست
 ملید بابونه آله مقشیر سعد کوفی عود بلسان حب الاس قصب الذریره ثقل پسته منقر تخم خربزه لیس لیش شتر شک
 خونجان ثقلب ریزه چینی ققاج اذخر تخم کاسنی بهمن سفید بهمن سرخ لسان انور آشنه سفید بریک دو مثقال
 زربناد اسطوخودوس کل سرخ بریک سه مثقال منقل هذل چهار مثقال پنج جوب چینی بزر الینج بریک ده مثقال
 مصطکی زعفران بریک مثقال افیون چهل مثقال عسل مصطکی سه وزن اودیة فلونیاعما و الدین
 شش دیگر جبه شاه اسماعیل ساخته بسیار سفید است تخم کاسنی بزر الینج شش فون عاقره قرحا
 نوموز نخوش صمغ عربی ساز و اصل السوس سیاسوس بریک یک مثقال اسطوخودوس خونجان زربناد
 فلفل گرد و دار فلفل قط شیرین سعد کوفی قصب الذریره حب الاس عود بلسان حطیانارادی حب الخار
 مرصافی فطر اسالیون کل تخم نارچیل انیسون خضه ثقلب شقاقل چلغوزه منقر بنید و مشکط مشمع حاشا
 عظام عاقل ققاج اذخر کما ذریوس تخم شلم بودنی که بریک دو مثقال فزوزه نیش پوری عقیق یمنی
 حجر لیش بادرنجوبیه درونج طلا بهمن سرخ بهمن سفید زعفران شش فلفل شش خرقه ثقل مقشیر نمیک
 کافی آشنه زرقا مصری زراوند طویل لسان الصغیر کندر رومی متل اوزق بریک سه مثقال باقوت

رانی یا قوت کبود و جگر الیه و زرنبا و شیرین در قیاس سیل و جگر هر یک چهار مثقال بسد پست اترج
 پست بیرون پسته در چنی سافج مبدی ورق بادرنجور خشم بادرنجور یمنیل سفید بر دصندل سرخ بر دصندل
 کشیز ورق کلسرخ آمله شقی بر کد ام پشمال لعل درختان کبریا شمی مشک خالص بر شیم خام عود قمار سی سنبلیط
 از هر یک شش مثقال مردارید ناسفته جد و در خطای لسان انوار اسارون شامی از هر کدام شش مثقال طباشیر
 نه مثقال زعفران ده مثقال افیون دوازده مثقال مصطکی نوزده مثقال عسل سه وزن اودیة **فلویشا**
 محمودی که در متشاقق تر و بنافع تر و در جگر استر و خضر تر است مشک نیم مثقال غیر شمشب یک
 مثقال سنبلیط اسارون بسبب سبل در چنی مصطکی ریونید پیچنی زنجیل افیون هر یک ده مثقال شمش
 کرفس زعفران کلسرخ هر یک شش مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صیقل عسل سه وزن اودیة پستور
 معجون سازند **کلمه مقدم** از مطلق **اول** صدای و شقی در ذکر دوائی که مصدر بقاف است
قرص سه صفت بالضم در لغت کلمه را گویند قرصه و قرص و قرص جاعت پس لفظ قرص هم در حد
 است و هم جمع و همچنین قرصه و لفظ قرص هم خاص جمع است و در اصطلاح اطباء عبارت است از دوائی که گفته
 اگر ذی رطوبت است نهاده اگر پسته آباب یا مانع دیگر رشته مثل کردن حوز و باکلان سازند و برای شش
 باب و سعی است که فتح کرده است اول از اندر و شش حسب تریاق که ترکیب داد اول قرص فی را در قرص کرد
 حفظ میکنند قوی اودیة و حکم حال آن قریب خوب است و آن حد وسط است در میان سرفات و معاجین و باقی
 بی مانند قوت کفر از قرص مندا و له تا ششماه بکار قرص کبار مثل قرص فی که آنرا چهار سال مثل شش قرص کوب قرص کاخ
 که آنرا دو سال بختند و اودیة قرص باید کرد و باون بسیار بکوبند تا غیر نیک گردد و بعد تقویض شقی نگردد و در
 سایه خشک کنند و صبح و شام منقلب بمیازند و دست را بر قرص میگردانند تا که تمامه خشک شود و هیچ ترسی
 در آن نماند و الا متکلیج گردد و مندا پذیرد **قرص** **افرو** **قو** **معا** معنی این قرص زعفران است چه اود
 قو معا در لغت اهل یونان نقل زعفران است مقول اند که که صانع عقیق و اودام باطنه و حقائق صفت کبد
 و معده را نافع بود و بنیم بر و در سافج سبل بر و حد صفت درم دار چینی زعفران قوه بر و احد ششدرم
 مشطه حاما غلط بعضی در ششچان قرص نقل صلب الذریه ناخواه هر یک سه درم گفته باشند بخر کرده قرص
 سازند و در خرزمریض بدین **قرص** **اندر** **قو** **رول** و لعل این باسم بادشاه آن عصر تالیف
 کرده داخل میشود در تریاق و دیگر معاجین کبار و دفع میکند مصادع حار و سرد و اسهال و قوت
 این قرص تا دو سال باقی سازد ساق اینسون عود بلبلان مصاف صلب الذریه پنج بر و در قیاس خود همه
 برابر و در نسخ کلسرخ و مصطکی هم دور دیگری با بونده داخل است و لا باس ببلک بچین مر قوم است

و باقی بماند قوت این چهار سال بشرت این یک مثقال است مقول از تذکره راوند بشت فوه یک هر دو
 چهار ششم کر فس انیسون عصاره غافل ششین هر دو احد سه جزو این دشتی است که راوده او را طشت باشد
 و الا این نزد عصاره نصف فوه کافیت و اگر باشد صد لیع عقیق و از بنجم بود قسط مصطلح تربد هر یک چهار
 جزو دیگر از بخار بود عوض قسط عقیق کابی و عوض تربد کز به در حل کنند و الا در جینی چهار جزو در حل باید کرد
 و اگر باشد تب و قبض این اصل السوس کل سرخ طباشیر بقیه هر دو احد سه جزو اضافی کند و اگر غطش شد قبض
 بنود ششم خرفه عوض کنند **قرص صندل منطلی** که صد لیع حار را نافع است صندل مقاصری خوشبودار
 با کلاب اول می کنند بر سنگش که چته اینکا در صومع می باشد پس خشک سازند و سر هر یک اویکه اویکه در م
 کثیر اسپید بگرد و کوفه و بخته در کلاب بزنند تا بزمیده شود پس صندل مخلوک را در آن آمیزند و قدری کافور
 بنیت بریزند چته قطیب را یکم و از دیاد تیرید و اقرا ص سازند و خشک کنند و اگر سایدن صندل اتفاق بنیفته
 کوفه و بخته با کلاب کثیر در آن مخرب بود پس بزنند و کافور بنیت دوه و سر ص سازند و عذمت حاجت طماننا
 و قرص صندل مشرب با دیگر باید **قرص کوکب** و بنیت این قرص را در و رجه نوشته اند یکی گفته
 یک جزوی کوکب الارض است بدین چته مسی کوکب شده دوم گفته در وضع وی سلیس است و او دعوت کوکب
 زحل میگردد و پیوسته معتکس بلباس آن کوکب بود و در آن زمان مودف و مقبب کوکب گشته بود و عزم کرده همین
 زحل خطاب بنیفته و منافع وی باین کرده بهر حال درمی است که طیبان مقدمه مبارک و بزرگ نوشته اند
 در آن معتدل است یا بس و اولی دفع میکند صداع و زرق و زرق دم را مطلقا و صنف شده و دماغ و کبد
 و طحال را و بسیم فضول غلیظه و قرح و قرح و قرح و سعال را و بجه ششاه و در آن در استعمال در باسته میماند
 قوت او تا چهار سال و حد شربت او از نذر دم تا دو مثقال است و دو قوسا یوس ششم کر فس انیسون بزرگ بنجم
 سیوه سایه هر دو احد شست درم خدیج ستر سنبلی است بخ نفاح طین مخوم سر سلیخ طلق هر دو احد خدیج درم و در شسته
 دیگر خنکاش هم ششدرم در حل است و صفت دیگر گفته نزدیک من و جب است که اضافی کرده شود مصطلح
 طباشیر قسط زعفران جلالت هر دو یکدرم که این موافق تر است چته قطع حیات و درج طهر اگر ضم کرده شود کافور
 یا فزون یکدرم چته قطع دم و کسر باشد و خرقه بول یا نیز نافع تر بود و در بنیفته سر را با دینا فزون زعفران
 قسط کوکب الارض یعنی طلق هر یک یکدرم و در خدیج ستر سنبلی سلیخ کل مخوم پوست بخ نفاح هر یک چهار درم
 نوشته اند در منافع آن کاشته چون بر پیشانی طباشیر صندل را نافع باشد و منیع تزلزلت کنند و چون بازو
 را با دینا آمیزند و بر دندان کرم خورده نهند در دساکن کند و چون آب منزه گوش در گوش جگانه در دساکن
 بپاشند چون آب منزه گوش آب مسدب بیانشانند جمع زیر آد گرین جانوران را نافع بود و اگر

و اگر شراب بخشد سهال موئی امعاء شایه را نافع بود **قرص مثلث** صداع و شقیقه و سهر را
 نافع بود و این قرص را مثلث از آن میسازند که در ساییدن آسان و با قسراص ماکوله غیر مایا باشد تا
 بخوردن نیاید و زبان رو نماید افیون مصری مرصاف لادن کافور زعفران بزر الینج پوست پنج لفاع هر دو
 دو درم و نصف کنند از روت را یک دو بعضی ششها نفس را سه گیل از می هر دو حد پنج درم کوفته و بخت
 بگل بیا آب کاهو آمیخته قسری شش گوسر سازند و وقت جهت بگل آب یا آب کشینیز و یا آب برگ
 کاهو یا سرکه آب کوکارد مانند آن سایند بر حبه صندل طلا نمایند و در صداع باد و باب خاد و آب تک
 و مزه نجوشد عمل آرد و درین قسری بر درم گرم نیز ضا و می توان کرد **قرص مثلث** مختصر از اول
 افیون مرصاف بزر الینج پنج لفاع یا بسویاب کاهو قسراص سازند و در دستور عمل آرد و این نسخه در بواب
 و لاده ماضی است اما زعفران هم در آن مرقوم است **قرص مثلث** که جهت در دوسر
 شایه را ده حکیم علی ساخته شباف یا شیا حفص کی چندید ستر بر یک نیم توله فرش در بند می بزر الینج
 مرکی سینه سیاه بر یک نیم توله افیون مصری زعفران و نقل بر یک دو توله باب زنجیل تازه قرص سازند
قرص مثلث که میرزا محمد حکیم ساخته و تجربت زعفران بزر الینج پنج لفاع بر یک دو درم افیون
 لادن کافور بر یک چندم کنند از روت را یک گیل از می هر یک ده درم کوفته و بخت بگل آب یا آب کاهو
 قسری سازند **قرص مثلث** دیگر فخرع حکیم علی زعفران بزر الینج بر یک نیم توله افیون مرکی
 پوست پنج لفاع چندید ستر شباف یا شیا زاروند بر یک توله **قرص مثلث** که بعضی اجزای
 جندی دارد و فخرع حکیم علم است جندی و قسری در دوسر صندل شباف یا شیا حفص کی صبر
 سقوطی صغیر بر یک یک مثقال بوش در بند می قسری کاهو بزر قطونا بر یک یک توله کافور بزر الینج
 صنع درخت کس بر یک دو توله افیون مصری توله و یا بار یک بکوبند و باب کشینیز توله و یا کاهو خیره قرص
 سازند و در سرکه یا روغن گل حل کرده مانند **قرص من النضاج** منقول من الذکره جمیع انواع
 صداع را نافع و منع نزلات و تقویت دماغ که نمک اندازی نمک طعام محرق نظردن محرق زبد بجر لورق
 حشر بن سفید که شش مزاج خردل طریح محرق یعنی دردی شراب خشک شده هر دو حد یک جزو بکوبند
 کل برنج مازد سحاق خا و خردل سیون صغیر که در نقل غوره اصل السوس بزر پنج شب سازند
 سبیل جزو بر هر دو حد نصف جزو کوفته و بخت بر یک که جوش داده که در آن صابون دو حد حل کرده و شایه سازند
 و در ص سازند و وقت جهت باب کرم حلکده طلا نمایند **قرص منقول** از کتاب فایز
 که جندی در شقیقه معمول و تجربت این قاضی است و بعد تحقیق اثر تمام دارد و اثری ام ازین ص

نمیکند ارد مرکی قطع طارین فیون رب حرم هر یک سر درم تقدیر ۵ درم زعفران شب جمع سبزه یک
 پانزده درم کوفته و بخت مازب مذکور قدری سکر که تو صبا سازند و وقت حاجت بسکر که باز دی چشم مرغ
 طمانینه قطور می که صداع الهامی بسیار مفید است منقول از شرح موج سیدی سلطان نریس
 را در آب پیزند و سکر کرده روغن منقش کنند و فروزج نموده در گوش جگانه قیرو طی در غصص کبیر
 قنات و در دستور اللغه بیخ آن تصبیح کرده اند و آن در اصل عبارت از موم روغن است که موم را در روغن
 گرم کرده بگذرانند و احوال طلاق آن هم بر یکبار این در جز و تنها می کنند و موم روغن شرب
 از آبها که در روغن منقول و شمار و یا از صمغ مذاب در آب را با این نام می خوانند قیرو طی که صداع بار و نافع
 بود منقول از کتاب اخصایه موم سرخ سر درم را در روغن زیتون در روغن سوسن در روغن سداب هر دو احد نیم
 اوقیه بگذرانند و در آون کرده در سته از عصاره تمام سبز و زرد و زنجبیل تازه و سداب و طبسبیم برابر تسفید دهند
 و خسته باینها تر کرده نیم گرم بسکر گذارند قیرو طی که حبه صداع و هیضه سودا که بعد از تغذیه و اخراج
 سودا بکار آید منقول از شرح موم را در روغن زیتون بگذرانند و آنش فروخته آورده قدری از عصاره خارک
 و عصاره حلی می کنند و خوب است که به سکر خدایا که در روغن زیتون است و در آن سداب فایز نشویند
 قیرو طی که تنقیه بعد از تغذیه و اخراج مواد موجب بیاض دفع می کند و جالینوس در شان او گفته لم یجتمعه ابی غیره
 زیت یک گل موم سرخ ربع گل فریون یک اوقیه موم را در زیت بگذرانند و فریون ساییده بیاورند و در سیم ساخته
 بر شق علیل حلا کنند کلمه سر شوم از موقوفه اول صدای و ضیق در ذکر دای که مصدر کاف
 است حلی که احتمال بان از صداع کشنده منقول از اولی اند را با قلیا حلی مزوج از غره مخلوط
 کرده در چشم حاکم کشند و تحقیق خط حلی در ادویه عینه ان شاء الله تعالی خواهد آمد **حکلی** مندی
 منقول از گوپال که سناسی کیفیت که این انجن نهایت عجیب است بار آب به سبزه رسیده و تصفیه بکند و در
 می کنند که باز احتمال بخورند و یا رتبه علیل گردا پس اکنده ملس به در بار و یا شیرین که بسر داشته
 باشد بار یک ساییده در آوند صدق بگذرانند و قدری در چشم صاحب تنقیه بکشند و قدری در بینی آن بچکانند
 کما و با کسر دینت کرم کردن عضو است به بن جری بروی چمن بگذرانند و نیز اسم خرده منقش است که چشم
 او جاع بر عضا بنند و در اصطلاح طبایع عبارت از شیا و سخته تبار است که وضع کرده شود بر عضا جسته تسکین
 او جاع و این را در قسم کرده اند کما و تر و کما و خشک کما و تر مراد از شیبای بای که گرم کرده است که آنرا او نشانه
 و یا مثل آن بر کشند بر موضع در و بگذرانند و کما و خشک مری از شیبای پس سخته است مثل حلا و سبزه که گفته
 شود بر موضع ماری و بعضی کما و مخصوص پشانی داشته اند و چون تر تب فایده از کما و شرب طراست

است به تنقیه از مواد الا احتمال ضرر بسهم دارد و کما قال بقراط اخذ ران تکمیل الاستفراغ فالتجنب الی موضع
العلته من الاعضاء المجاورة له و ما اکثرها کتله کما و که صداع گرم را سود دهد آرد و جو کل خلی صندل سبید گل
سرخ گل مغشبه جلد برابر کوفته و بنیقه بکتاب قدری روغن گل و قلیبی سرکه سرشته تمکید سر کنند کما و
که شقیقه و او جاع شد به و ریاح غلیظه را سود دهد برگ مرزنجوش با بونه بر یک ده درم کوفته و بنیقه بکتاب
حالب سرشته تمکید کنند کما و بنیقه جبهه در و سرکه از نمائی غلیظ باد با شیرین که حال رخ خیس رخ سبزه خرد
بر یک برابر که فشرده بنیقه بطریق نان سازد گرم که ده هر جا که درد باشد نهید تخمین بگرز که از کما و علی الله تعالی
صحت کل رو و هر کل نو و بسهم از مرقه اول صداعی و شقیقه دزد که و ابائی که مصدر بلام است
و در ان حل کرده باشند پیش بینی بیا رنگدازند تا با شقیقه اثر آن بر باغ رسد و زود نماید و او ظاهر گردد
و صداع را نافع کند و غوث را نافع آید صندل سبید ساینده کشنیز خشک کوفته در کلاب و سرکه حل کرده در
ظرفی کند و بپوشد و آبی که سبزه سرکه مطروح نماید خشک که در و سرکه را بنشانند و داغ تر گردانند و قوت دهد
و خواب خوش آورد و خشکی را زایل کند کلاب یک ستر آب کا بو تر آب کشنیز ستر آب کا سنی آب نیلوفر آب
سیب شیرین بر یکی بچرم روغن گل سرکه بر یکی چهار درم صندل سبید سوخته یک درم و نیم کافور نیم انگ و شمشیر
گسند می بپزند خشک که صداع و موی را نافع دهد آب خیار آب کا بو آب کشنیز ستر روغن گل سرکه قلیبی آبهم
آمیخته و شمشیر فخره کرده به بپزند خشک که صداع سقطی و ضربی را که بان جلا و عقل باشد سودمند
بود آب کشنیز ستر سرکه کلاب روغن گل صندل سبید ساینده صندل سرخ ساینده جل آید خشک با برده روغن
گل روغن بنفشه برده و جود و جل خمر نصف جود و شمشیر حرکت داده به بپزند و اگر خواهند که زیاد به بپزند
آب کا بو تر و آب کشنیز تر و آب که و قد ری کافور بسهم بپزند خشک در و سرشانند و بخار داده گرم
و فتح کند و داغ را غوث و بنفشه برگ نیلوفر صندل سرخ بر یکی سه درم و دو درم بصل و ب بند و برگ سیب
و صندل سبید بپزند و مثل شامه سازند و پیش بینی کنند و دیگر گل سرخ ده درم و بنفشه بچرم بر یکی
را جدا جدا خوب بپزند و با هم کرده با کلاب بپزند و بسایه نهند تا خشک شود و بعد از ان نیم مثقال عنبر و یک
دراهم مشک خرد و بسایند و در وی گسند می بپزند و این غلظت مقید است لطوح و رنعت چیز را گویند
که بان طوت کنند و شی را و در اصطلاح اطباء کانی است از دو اک با بند بر عضوی از اعضا جبهه استسقا لطوحی
که شقیقه را نافع بود و در قسم کا بو بر یک یک درم زبر السیخ کثیر بر یک و دو درم انگ و نیم و انگ کوفته و بنیقه
سرکه بپزند و بر کاغذ پاره کنند و بر شقیقه چسبانند لطوحی دیگر جبهه شقیقه زعفران انجمن دم الانجمن

صنع علی سادوی کوفته و بختیه بسپیده ششم از سرشته بر صندلین چپا نند لطو حنی و دیگر هم برای شقیقه حفض
شده درم ششم کاسنی تخم کا بو بر یک درم درم مر یکدم افزون بخورم کوفته و بختیه معاب اسفیل ششتم بر دو د صله
کافور کشند و بر بنا گوش چپا نند این بر سه نسخ از قوای دین شفا فی است لطو حنی که در جمع صدغین و چهار این
بخشده دقت در در آد آب کاسنی سبز هکده با نند لطو حنی که بوج صدغین در اسس که سبب آن معروف
نباشد نفع بخشه در مکی است که حل کنند که مثل عصا ره کشک شود و مسج کنند بآن سر را و اگر در بخشه سخت کرده بر سر
با نند صداع مجهول اسب را نیز مفید است **کلمه ششم** از موقوفه اول صداعی و شقیقی در ذکر دو دانی
که مصد بلیم است مار الاصول بجهت صداع ریجی معدی مصطلک ناخواه تسره و نا نا پودینه کوی بر یک
شده درم پنج آذین سیون سیون غاریقون بر یک بجز درم افیتون اسطوخودوس بر یک معفت درم پوست
بنج رازیانه پوست بنج کرفس بر یک ده درم جوشانیده صاف نموده بر صبح سی درم گرم کنند
و معفت درم کل انگبین در آن حل کنند و مرتبه دیگر صاف کرده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه کرده بخورند
و اگر ده درم صبر سوده در خل کنند و سه روز در آفتاب نهند و هر روز از ده درم با نند ده درم با دقت عال روغن
بیه بخورند قوی شد مار الرمان المر آب ناز میجوش تنها به خار صداع خاری نفع می بخشد و حسی که از آب انار
در قطعات ناخوشا نند باشند نفع میکند صداعی را که نزدیک غلغمه صداعی را که در اصفه در صده میسم رسد
مار السکر که جته صداع حار بکارجی آید در حرف جم در تحقیق جلاب مذکور شده مار الکحل در صداع پس ساده
جته ترطیب مانع و بدن بکار آید و حصا جمی و یوم استفراغی نیز از استعمال این نفع بسیار و نماید گوشت پشت داده گوشتند
نازه کشته را از چربی پاک کنند و نمک کرده کباب نیم برشته کنند و آنرا در یک سنگین کرده و گلاب و آب سیب
ترش یا آب پرتقال بر آن باشند و سر پوشش پوشیده بر دیکه آن چنان که از نه که گوشت گرم شود
و آب از خود جدا کند پس آن آب را بکفی بر دارند و دیگر باره گلاب و آب میوه بپاشند و به دستور بکفجه بر دارند
تا آنقدر که قوت از گوشت گرفته شود پس جمله آب گوشتها در یک کنند و قدری شیر تر یا آب که در شرابند که
سکی در خل کرده چند جوش دهند که بخت تر شود پس بکار برند و اگر بیوست استفراغ دوایم رسیده باشد و طبع
نرم باشد قدری صمغ عربی و شناسسته بریان و طباشیر سوده اضافه کرده بخوراند و الا مخور را با گلاب و آب
سیب و برگ خرفه و آب که در نازه میرود در شراب کند و در صحنی و عمل بر بند و اگر قوت بسیار ضعیف باشد عویض آب
میوه قدری شراب ریحانی و قوت بخشن گوشت بپاشند مثر و و لیطوس از معاین کباب متصفن و سایر بسیار
است و در جمیع امراض هم منفعت به تریاق که بنگه در امر باه اوقیه و کبر است مسکی شده با هم یک
بروم که غلام اکثر علوم و امر حکمای عصر بر تدوین ترکیبی جامع النفع در دفع عموم بوده تا حکما حسب فرمایش این

ملک عظیم این را مرتب ساخته و دفعه پنجم از آن را این دریافت و این ترکیب در آن زمان و بعد از آن شهره آفاق بود هرگاه
که اندر دوا خمس در تریاق قرص افیفسند و در تریاق فارق در دفع سموم از این ترکیب ترقی نمود و حال این پنج
هستم نافع بهمان امری است که در تریاق ذکر یافته و این را بعد از ششماه بهشتال در آن چشم دفع ظاهر ازین تا یا تا نهم
سال دارند و قدر خوراک این زیاده از تریاق است سداب دوم اینون روح مرکب پنج اسارون هر یک یک درم
فوق القیاس سه تنقیر بر فایقون هر یک چهار درم و نیم شوق سبیل رومی مصطکی صمغ عربی فوسایون در دمانا نیم درم
نخچه گل سرخ مشکطرا شمع هر یک پنج درم سیلخه فلفل سیفید فلفل سیاه سوربخان جعد مستور و یون دو تو اکیل الملک
جنطیانا حب لبان روغن لبان اقرص فوفیون مقل ارزق هر یک بیست درم سبیل کندر حر فندابی اوقیه
عود لبان اسطوخودوس سیسالیوس قسط کما فودوس قندهارک البطم در فلفل عصاره کچینس جند بهیستر
سافورج هند سیساجا و شیر هر یک بیست درم زعفران فایقون زنجبیل دارچینی کثیر هر یک ده درم شمشیر
ریحانی و سبیل منزوع الزنجیره بقدر حاجت صمغ در شراب بنجیساند و باطل معجون سازند این همه در آب است و بنزد
دوا دین نسخه بیست که در نسخه جالینوس نیست و آن فایقون و سوربخان و سداب یا بس و شوق و مشکطرا شمع
و اسارون و کثیر او اسطوخودوس و کما فیتوس و اکیل الملک و عود لبان و فلفل سیاه و مقل است و در نسخه
جالینوس و دواست که درین نسخه نیست آن ایرسا و بلخ است صفیه اقرص فوفیون سبیل کندر
درین ترکیب منقول از کامل الضاعیه چنین است یک درم زعفران یک درم فوسایون و دوا دوم و نیم دارچینی
مقل ارزق سیلخه نظار طبیب بیل رومی اکیل الملک سعد کوفی حب الفار هر یک سه درم زنجبیل طایفی
شقی چهار درم قصب الزریه نه درم مکی از خمر هر یک دوازده درم ملک البطم بیست و چهار درم انجیر
کردنی است در شراب و آن اصل است یا در مثل آن حل کنند و دواهای دیگر کوفه و بنجه آغشته باطل کف
گرفته سه جند ادویه آغشته قرصها سازند و در نسخه دیگر یکده است که درین نسخه نیست و آن تخم سداب است و حکیم علی در شرح
تسه ابودین شیخ نوشته که ساختم این ترکیب را چند بار بلکه زیاده از بیست بار و هرگاه ساختم اول بار رعایت کردم
اصطلاح نام را موافق نوشته اطباء در ساختن و دواها انداختن با وصف این برآید این در اریق القوام زرد رنگ بنایت
زردی بر بوی گمان بر دم که ضایع شد پس قطع نظر از آن کرده دیشتم پس بعد از ششماه که دیدم بایتم
در نهایت جودت لون در آنچه توام و هرگاه تجربه کردم در امر اضیافتم نافع تر پس اگر درین قسم دواها در نهایت
خیر می نماید طبیعت دیده شود و مبالغت بناید کرد و خلاص کسر ترجمه لفظ یونانی سوطیر است معنی است
جلیل النفع عظم القدر ضامن عافیه و گفته است سامری که نواده است ثابت بن قره باین ترکیب مستثنی از
ماسوی این و کیفیت که این سه مصححون است و دوا دوا نظای گفته که حکم و نصف مثقال ازین درم فلان

زلال در حال صحبت وقت خلش میکرد تا فقیل نشود بر معده امده آنرا قذف کند و صلب سفار السقام گفته زیاده
 یک رطل نشاید و بیاید که نفل دو اما از نزدیک فراغ طبع زود صاف کرده بگیرد چه آب بخند میکند قوت دوار از دیک
 غلیان و زرد شکین غلیان و کشیدن آن با جذب میکند نفل یعنی قوای خود را پس ضعیف میشود عمل آن نیز شرط است که مطبوخ
 را با تش نرم جوشد بهند چه تش نیز اقتضای میکند بر چه کردن قوت ادویه و اخراج آن از اجرام ادویه در آب بلکه
 میسد هر آن قوت را از آب جانب بود باقی می ماند آب خالی از قوت مطلوبه و نیز حسن نیست که از اجرام مطبوخ
 پیش از جوشش سه چهار پاس تر کرده دارند باز جوشانیده بل آرنده و هر دوی که صلب باشد چون بجنبا و تخمها
 نیم کوفته داخل کنند و اول چیزهای سخت را بچوشانند تا نیم بخت شود پس گلهای برگهار را اندازند تا قوت اینها
 محفوظ ماند و از قوت طبع به تحلیل زود و فتمون اگر در مطبوخ باشد آنرا در بار چه بسته نزدیک کند و در آن
 داخل کنند و از دوس جوشش پیش نهند و مغز فوس تر تخمین شیر خشت اگر داشته باشد بعد تصفیه داخل
 سازند و طبع نهند که موجب نقصان عمل میگردد مطبوخ فواکه جهت تسکین ماده صداع دومی و اخراج
 ماده صفراوی از دماغ و جمع بر آن جرب و معمول حیدر و جهت اسهال مواد حاره حیات نیست مستعمل است
 منقول از کتاب غیب ده عدد و سیستان الکیلی هر یک است عدد و نیمه تخم کاسنی هر یک سدوم ورق گل چهارم
 شنبه پنجم سنبله مفت درم تر مندی ده درم تر تخمین خیار شیر بر یک پانزده درم و در نسخه قرابادین شنفانی
 سه درم غلب اشلب هم داخل است و عرض خیار شیر شربت ده درم مرقوم است مطبوخ فواکه منقول از
 قرابادین نجی صداع را نافع و تشنگی را دافع و ماده امراض حاره را قاطع است سیستان است دانه حاض و آب
 هر یک سی دانه شنبه خشک سدوم تخم کاسنی پنجم تر مندی تر تخمین هر یک است درم در پنجر طاب جوشانیده
 بر گاه که رطل بماند نیکم به دستور معمول بل آرنده مطبوخ بلبله از منبلج منقول و جهت صداع صفراوی
 معمول است بلبله زرد است درم در یک من آب بپزند تا نیمی بماند صاف کرده در مقدار درم ازین آب سی درم
 شیر خشت حل کرده و اگر شیر خشت نباشد چهل درم تر تخمین داخل کرده صاف کرده بخورند مطبوخ
 بلبله و دیگر منقول از قرابادین شنفانی غناب ده دانه آلو سیاه است دانه سیستان بی دانه تخم کاسنی تخم
 کثوت هر یک دو درم غلب اشلب اصل السوس شنبه نیلوفر هر یک سه درم کسرخ چهار درم شنبه سنبله
 هر یک پنجم بود بلبله زرد شش مثقال در سه رطل آب بپزند تا نیمی بماند صاف کنند شیر خشت تر مندی
 هر یک ده مثقال تر تخمین مغز خیار حیدر بر وزن با درم چرب کرده و هر یک پانزده مثقال در آن حل کنند و صاف
 کرده بنوشند مطبوخ بلبله نوع دیگر صداع و دیگر امراض صفراوی دماغی و دینی را با اخراج صفرا از ایل
 کند و دویر نیز نفعدارد و جهت زلال چشم و جرب مفید است جابجی سی عدد سیستان شنبه تخم کثوت تخم کاسنی

بر یک شش بر یک غلب باقی بلیله زرده درم ترندی شیر خشت بر یک بست درم فلوس خیار شیر بست
 و بجز درم علی الرسم مطبوخ سازند مطبوخ بلیله بخی و دیگر هم منفعت نکور متصل و امراض و مویک
 و جرب را مستاصل است عدد سبستان بجا عدد شاتره بخت درم پوست بلیله زرده درم ترندی شیر
 خشت بر یک سی درم مطبوخ بلیله قسم دیگر منقول از قبادین بنج الدین جبهه صاع و حلی و جمیع طلل
 صفراوی جاص ده و از غلب است دانه سبستان بجا دانه تخم کاسنی مرصوص تخم کثوت ورق غلب غلب
 ورق کاسنی بر یک بجز درم گل سرخ شش درم شاتره یازده درم بلیله زرد صیغ بخت و بجز درم ترندی
 پنج استار بجز درم بجز درم طل آب بوشانند تا در طل بماند صاف نموده و باین حسنه تقویت داده بجل زنده کثیرا
 نصف دانه سقونیای که گندم بند و دانه گ ترید سیفید یک مثقال صبر منقول یک درم و نیم بجل ب مجون کرده
 در مطبوخ مایعه بر بند مطبوخ بلیله عنوان دیگر منقول از قبادین جلا بے سر و داغ و صده را
 از اخطاط صفراوی پاک کند غلب ده دانه سبستان او سیاه بر یک بست دانه تخم کاسنی نیوفه نقشه
 بر یک سه درم پنج بک خراشیده نمیکوفه سناسکی بر یک بجز درم بلیله زرد کاسنی بر یک بخت درم مویک
 دانه سبستان درم ده درم مجموع را در ستر طل آب بوشانند تا بیکر طل آید صاف نموده بنوشند مطبوخ
 بلیله دیگر بسم از قبادین نکور چته متدل از جاناغ ورق کاسنی درم ورق کس ورق بلباب
 ورق رداه بر یک یک سته جز و نیون تخم بادیان بر یک درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کثوت
 بر یک سه درم شاتره بخت سناسکی ورق گل سرخ بر یک بجز درم بلیله زرد بلیله کاسنی بلیله سیاه بر یک بخت درم
 کل شکر فلوس خیار شیر ترندی بر یک یازده درم شیر خشت سی درم غلب او سیاه بوز منقی سبستان بر یک
 سی دانه سقونیای ساخته بقیونیا پرورده یک لک و نیم غار یون و ترید بر بر یک چهار دانه ترکیب کنند
 و بر بند تا بیا نشاند مطبوخ که چته صاع دوی بکار آید غلب لایقی بخت عدد اولونجار با نژده عدد و سبستان
 بست عدد نقشه نیوفه غلب غلب تخم کاسنی بر یک دو درم ترندی ترنجبین نبات بر یک ده درم مطبوخ منقول
 طنج ساخته بجل آرنه و اگر درین صداغ حاجت اسهال فته مطبوخ فواکه که شسته بیلین کنند مطبوخ که چته صاع
 صفراوی بکار آید نقشه نیوفه تخم کاسنی بر یک سه درم ترنجبین نبات بر یک ده درم بستر
 صفراوی بجل آرنه و اگر درین قسم حاجت بیلین فته مطبوخ فواکه یا مطبوخ بلیله کنند مطبوخ که سبستان
 صفراوی بجل آرنه و اگر درین قسم حاجت بیلین فته مطبوخ فواکه یا مطبوخ بلیله کنند مطبوخ که سبستان
 گرفته با شکر بست درم بنوشانند مطبوخ دیگر که صداغ را با سبستان صفراوی بخت نشین بجز درم شاتره
 ده درم بستر بلیله زرد ترندی بر یک یازده درم غلب او بر یک بست عدد جوشاننده صاف

صاف نموده سه اوقیه ازان گرفته صبر نصف منقال سقونیا نمیدانگ دران حل کرده بنوشانند مطبوخ طبیعت
 زرد کند و در دسره که از ماده حار متولد شود شکین و به منقول از معالجات بقراطی پرسیاوشان اصل السوس
 بر یک سته درم ششامتره چقدرم افستین معفت درم سوز طایفی منقی از دانه ده درم ترنجبین پانزده درم پوست
 هلیله زرد بست درم قرمندی منقی تخم و شیشه سی درم تخم کشنیز خشک کفی آو بست دانه عناب سی دانه شستور
 مطبوخ خواب پزند و صاف کنند و هر یک شربت ازین مطبوخ است و سقونیا و تربید و دولت درم سدر دار و کرده استعمال
 نمایند باید دانست که طبای قدیم دواهای و شسر را جوش داده مطبوخ ساخته و قدر شربت
 ازان سکه گرفته و باقی می انداختند یا یکجا جوش داده نگاه میداشتند و هر روز ازان بقدر شربت
 گرفته سدر دار را اضافه کرده میدادند اما چون اینخانه و فرادویه این قدر است که رایگان باید انداخت و بهسم
 بودی اینجا مقتضی این نیست که جوشاننده را چند روز باید داشت که زود فساد باین راه سنی یا بد پس احوط
 اینست که دوا را با بقدر تحمل مریض باید گرفت و تازه جوش داده باید داد و قدر شربت این قسم مطبوخ
 زیاده از یک رطل نباید که مطبوخ می که جهت صداع یعنی نافع بود رازیه سه درم نیخ مهک پنج درم
 گلکند ده درم همین قدر است در کفایه و اگر اسطوخودس دو درم و عناب لایبی پنج درم و سوز بست عدد و غیر این
 نافع آیه مطبوخ می که صداع یعنی رافع است منقول از شرح افیون یا نخواه بر یک دو درم سده هلیله آیه بر یک
 سدر درم هلیله سیاه و زرد و کالی بر یک معفت درم سوز منقی پانزده درم و شسر رطل جو شانه بر گاه نشت باید
 صاف کرده و قدر دولت رطل گرفته باید که درم ایارج فیکرا همین قدر تربد تایک و نیز درم از تربد متون آن مطبوخ می
 که جهت صداع سوداوی بکار آید کاوز بان سه درم بادرنجوبه نیخ مهک بر یک چهار درم نبات ده درم و اگر عناب
 ولایتی پنج درم و سپستان بست عدد و افیتون دو درم بغیر نیس اولی باشد مطبوخ می که در صداع بارد و باد
 بکار آید منقول از معالجات بقراطی شمس کرفس افیتون شمس رازیه بر یک سته درم کاوز بان بادرنجوبه افستین رومی
 افیتون بر یک چهار درم نیخ سوسن اسکاگورنی اصل السوس مطبوخ شمس سنا که اسطوخودس
 قطور یون بر یک پنج درم خشبیه غاف ده درم سوز منقی پانزده درم هلیله کالی سی درم سوز مطبوخ
 پزند و سدر که رطل بعد اوی غاریقون تربد هر یک دولت درم کوفه بنیته حل کنند و بخورند مطبوخ می که صداع
 شسر که را که از مواد بلغم و سودا و صفرا هر سه نفع بخشد و معده را از اخلاط مختلف پاک کند تخم کرفس
 افیتون شمس بادرنجوبه شمس و خشک برود عدد دو درم اسطوخودس کما در یوس کما فیطوس تربد سنا
 مروض شمس کاسه شمس کثوت برود عدد سه درم شقایق بادا و در خشبیه غاف کاوز بان هلیله آیه اصل
 السوس محکوم کیم کوفه برود عدد چهار درم سنا کی ششامتره بر یک پنج درم گلکند شش درم هلیله زرد و هلیله کالی

بر یک بیفت درم ترشیدی پاک کرده با ترده درم میزشتی بست درم اینجی سفید شش قطع ده عدد غاب آلوده یک بست عدد ده
و شش شط آب بچوشانند تا در طبل بمالد صاف کرده ده اوقیه از آن گرفته سقونیانید آنک شش خطی رخی درم
ملح نقطی و دو دانگ غار یقون ایچ میقرا بر و حسد چهار دانگ ترب سفید مخلوک یکدرم باریک ساییده بر جوشانیده
باشیده بنوشانند مطبوخ هندی سخی به بانساکا رسیده موته در ماله پوست نیم گلی چسبیده
بارنگ چترک اندر جوسندی پوست کرد قبول تر تر پسند رنجند همه برابر جوب کرده بیفت درم را در هشت
سکوره آب کاره سازند چون یک سکوره بماند صاف نموده سه و کرده بنوشانند ازین کاره در دوسر کاره
تجیه باشد در و چشم و ضعف بصیر و قوه جمله غلتای بینی دفع شود مطبوخ هندی که در دوسر غنی را بیفت بست
منقول از قسره ابدین قادری بست پاره دهنیه داکه بر یک درم جوشانند بنوشانند مطبوخ هندی
و یکر جهت صداع و موی بیخ با سه چیز درم بچوشانند و شش درم غسل در آن حل کرده بنوشانند و اگر بجه
خسارخ خون بعل آرد نافع تر باشد مطبوخ هندی جهت صداع و نفیقه منقول از منافع گرمی تر پسند
داکبه یعنی میوز جراتیه دهنیه طبعی همه بیکوب کرده دانه اس بر یک یکدرم در آب مناسب بچوشانند هرگاه چهارم
حصه بماند صاف نموده بنوشانند مطبوخ هندی دیگر جهت صداع و نفیقه بر سندی دهنیه بر یک و شش
همه مساوی گرفته جوب کرده بچوشانند و نیم گرم بنوشانند متعجون در لست چیزی خمیر کرده و سرشته را
گریند در اسطلاح بر چیزی که سرشته شود از او به غسل بار بوب یا شبه آن بخون نماند جمع مناجین و آن
از جمیع مرکبات در رفع اجل و در اکثر معالجات و تدوی او خل حقایق مختلفه را حقیقه واحد حاصل و احداث
کیفیات و صورته زاید را فاعل است مصلحی است مایمون از انفراد و تقریط و جبه رسانیدن فائده لایق بهر عضو و کلی
است بر تقطیط قوتها سه او و بر اتانادیر محفوظ میباید و قوت ارواح را بدین را پیش روی خدنگ
افات زمان از هواد بده ان نمیکند از دغوص که بی است که استغای اکثر اغراض معالج و استند فاعل بیشتری
امراض و اغراض معالج میکند چه بعضی معجزات منفع و مقطع و مقیق و جاذب از اعاق و مخرج از عروق
و منفی است و آن سهولت است و بعضی منبهر حرات غریزی و منشل قوی و حامل ارواح بر کمال فعال و عث
نفس بر بستند او و در احوال است و آن منفعات است و بعضی ابقای صحت حاصل و استرواد و زاید و بکل
انحراف و تسهیل قضا و دفع اوجاع و تحصیل دیگر فواید انواع میکند و آن باقی معجزات است اگر سینه
بودند باقیمن محتاج باشند به مجربین و اگر شبا عت و در مثل صبر غیب و جوب محبوب سینه بود و اگر
تخلیل و نه زیر جلد مقصود و تدوی کسی باطلیه و او مان دست نشود و او این که واضع اول این مرکب که کم است
و متصنوع مقدم این را چه نام اختلاف تمام است اما در اولیت خراج آن از دیوان اتفاق عام است و الله اعلم

عالم باحوال الانام همچون اسرار الاطباء جهت در درستی و تحقیق و تفتیح دماغ و تقویت حواس و حصول نشاط
 و برای اصلاح معده و مجرب است زعفران برکی خلعت خوشبو از هر یک است درم صبر سقوطی غاریقون کباب هر دو
 چهار درم عود و بند می چوب زم افیسون گل بنفشه هر یک هفت درم مرو صبر را در سرکه حل کنند و باقی ادویه را
 خوب با یک بنوده در سر بر عسل مصفی همچون سازند قدر خوراک یک مثقال تا چهار درم قوت این معجون تا چهار
 سال میماند همچون دانه انطاکی دانه دوشه که این معجون را تجرب کرده اند و یاقوتی هم جلیل القدر عظیم
 الشفع سهیل صفوی سوخته قاع صداع و تحقیق درم و سلم و اورام بخاریه و حله و جرب و بنور و اکله و نکه و کاسیه
 و غیر این چیزی که باشد از صفرا و نافع به برقان و خفقان سقوط شبهه و تمن کیسه که تخیف کرده است از اجزای غریز
 انواع حیوانات و عطش و هست و صلح است اکثر کس که تا فز کرده است سال را تا پنج سال دفع می کند
 سرعت از زال را از زیاد می کند نمی را از اج این سر و دست در اول ناله در طب است و زمانه غاریقون در و نج
 بهمن بهمن بر جان غیر محرق هر دو چهار بلبله زرد بلبله سیاه بلبله صنی سنبلی هر یک شش درم گل سرخ تخم کاسنی
 شش درم خرقه قطرون هر یک ده گل بنفشه ستارک السوس هر دو چهار پانزده صبر و عقیق و یاقوتی که است صبر و سقوطی را
 حل کنند در یک حطل از هر دو چهار آب سیب و آب به و آب انار و کلاب پس بگیرند سه چند همه شکر او بر نشین بلایم
 گشته آشته حرکت دهند و از آبهای مذکور تحقیق میگردانند تا قریب بقصد شود پس دوا می دیگر گفته و بنده دخل
 که ده همچون سازند خمری از این یک مثقال و صیف و دو خندان در شتاب است در مثل سبب نیم مثقال مطلقا در مثل
 روم تا سه مثقال است و مدت بقای قوت این هفت سال است همچون بید و در و جهت صداع بار و نافع است و درم ض
 کسد در ضمن ادویه و الی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و تقدیر همچون استقرار که صداع و ضعف دماغ و موس
 و خون و بانویا و صبح را نفع دارد و جهت هت و برص و اوجاع مفاصل و در معده و کله و در ایجه و دواء انقلب و در
 الفیل و تقطیر بول و سر آن و کسد فکته و تب و ربع و پهای بنی و بواسیر و برقان سدی طحال و گرانی گوش و زبان
 و جمع امراض طبعی و سوداوی مفید است خصوص پیرانه میزند و ایضا و نافع غایله سموم و خسر و نافع تولد ص
 القرع و مفت سنگ کرده و شانه و در حقیض و طبیب بوی دهن و حرق و مقوی دل و باه است و در مصل و زجر نیز
 نافع انیسون خد بید شتر حب لبان سیخ اسارون مصطکی هر یک یک درم حبیطا فشر دمانا و مشک تخم قرچمشک
 حب انار زرافند طویل هر یک یک مثقال موی زرباد در پنج عقرب و تخم کوش خمر جرجر تخم پاز تخم گندنا
 هر یک دو درم جزر بوار یونز چینی قر قفل قاقله بهم شسته سنبلی زعفران سقیل بران زرب و شیطرخ افلیج دار چینی
 هر یک است درم سحر حب هر یک چهار درم درم گل سرخ با در بخوبیه لک محمول هر یک چهار درم بلبله سیاه
 پوست بلبله آله هر یک شش درم صبر سقوطی ده درم عود خضام دوازده درم ترب و صوف است درم

کوفته و بنجته بر دهن بادام تلخ چرب نمایند و با سه چندان عمل بسازند و در ظرف آبیگینه کنند و ششماه میان جو
 نهند همچنین است در قرابا دین شاهی و قطاری و در جلای دویه مثقالی را در می نوشته و ادویه در می را هر یک نیم درم
 و تربد را نسبت و بنجدرم نگاشته و قدر شربت از دو درم تا بنجدرم معجون عیانی که شیخ در قرابا دین خود آورده
 و در قرابا دینات دیگر سه درم یا قه میشو و نفع میکند و صحر اس کهنه را صحر و نه بیان احتلاط عقل و درم صلب نیز نافع
 است و فصولی را که بنجذب میشود طرف چشم قاطع است یعنی قسط فوه اسارون هر دو حد یکدرم و مسیخه داری دار
 خلل بسیار بوسه ها هر یک چهار درم زعفران بنجدرم سبیل قفاح از خرب و حد و از ده درم افیون پانزده درم
 انیسون بزرگ کفلس هر دو حد است و درم ششم کفلس حلی سی و بنجدرم فلفل سی و شش درم ادویه یا لبه کوفته و بنجته و
 ادویه نذیه در طلای ریخانی حل کرده با عمل معجون سازند و یکدرم باب فائز ناشتا و بنده و نیز شیخ نوشته و سیفی
 بشراب مخزوم مع العسل و الماء الفاتر معجون عیانی دیگر منسوب بانی سلیم که به فریادرس نیز منسوب است و آن
 از مخدرات مسکنه جمیع اوجاع است از هر باد و هر مرض که باشد و بوسه اس نیز نافع است و بیون زعفران سبیل عاقر قرحا
 سورجان قاقه و در فلفل هر یک پنج مثقال افیون پنج ابیض یعنی زرد البیض سفید هر دو حد و ده مثقال کوفته و بنجته عسل متروک
 از غده معجون سازند شربت بصیر که اکثر به قوی و کبر از نیم مثقال تا یک مثقال معجون فایق صاحب تذکره
 نوشته که این معجون از جالینوس است عجیب التریب جبه الفلفل است برای کسی که دوا سی اهل تواند خورد و بنفم و احتلاط از جبه
 و از بایسن احتلاط مخمره سهال میکند و صداع و خفقان و دوسه اس و اوجاع صدر و معده و ریاح غلیظ می برد و صحت
 نگاه میدارد و قوت این تاکیال میاند و قدر شربت آن تا چهار مثقال است زنجبیل قرفل مصطکی عود جوز لوا
 دار چینی هر دو حد یکدرم ستونی یا چهار درم و نیم شش درم سبیل هر دو حد شش درم تربد نه درم شربت سیب و
 مثقال معجون سازند و سه صاحب تذکره نوشته قلمزاده میگوید درین قلمس بنجدرم را پس بیاید بجهت معجون
 در جسم در اکثر کتب بلوزی نیست باک این که زیاده کرده شود قاقه طابشیر هر دو حد و ده مثقال انیسون شش مثقال
 معجون فیکرا صداع را نفع و شهوات را برادر دفع پوست بلبه کابی پوست بلبه هر یک دو درم تلخ
 نفطی دو درم و نیم المارج فیکرا ده از ده درم سبیل معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم مقول از قرابا دین
 شربت معجون قسط نفع میکند صداع و غثیقه و نزلات و اوجاع صدر و ضعف معده و سایر امراض
 بارده و خورده شود بر کفیل ریاح و قفص سد و بار عمل شربت این یک مثقال قوت این دو سال است
 زعفران چهار قسط سیخ زانده هر یک پانزده زانده نسبت از خرب نسبت و انیسون بزرگ کفلس هر دو حد یکدرم
 و چهار با عمل معجون سازند معجون من نضالچ الزمیان بجالینوس صاحب تذکره آورده و نوشته
 قطع میکند صداع قدیم را بخوردن و طرا کردن بسیر که در وسط سر بعد حلق آن و صم و اوجاع از آن بر آفتاب خوردن بادمان

نافعه مثل بسان و دوح اسنان را بطل کردن و دوح را بحض که جو شاییده باشند در آن شبت را با بکن و سیم نفع میکند
 طحال در مرض کلی را با بی که طنج داده باشند در آن پنج کبر عاقر و حار در اول صبح و نهری را در ثانی و انوار دیدن
 را باب پوست انار شیرین جو سیر را تخمیر و ضعف کبد و معده و مرض برادر اباء اصل در بار و مزاج و ببار بکن در
 حار و سیم نفع کلام صاحب تذکره ظاهر شده که این مبدعات و مصحات در سیم غسری از خراج کرده و در اصل نشخ
 جالینوس نبوده و نیز نفع میکند فالج و لقوه و خدر و استرخا و طوبات غسریه و باه را و صاحبیت برودین و شایخ
 و سمان را و تحلیل میکند ریاح را و تخفیف میکند جراح را و از آله میکند حک و جرب و قوی و معده و ادعای مفاصل و در جرح ظهر
 رطبه را و سیم نفع است جمیع اقسام اشتقاق و سموم و مضرت مجرورین و مصلح آن شیر است و استعمال کنند از آن صحنه
 و در بلاد حاره مگر کسی که مستولی باشد بر آن برد شیر است یک مثقال است تا دو مثقال اقسائی که وافر باشد اسباب بر
 و بعد ششماه استعمال کنند و قوت این تا ده سال میماند تخم بادروج یک درم ناخواه تخم طحشق بر یک درم و تخم
 و تخم زنجبیل بر یک درم و تخم زعفران سیف و عاقر و افون اتفاقا قسط و متبل صمغ عربی تخم خند قوی تخم انجیر وانه
 بید انجیر متبل کند و ساق و بقی کبریت زرد یعنی فلفل سپید و گسرخ عاقر و حار تخم ارطیش تخم کرفس بر یک چهار درم و تخم
 اترج پنج بر یک ده درم کوفته در سرکه مسدود تر کنند تا قوام گیرد پس عمل منزع از خود قدر کفایه بقوام بخون آرد
 و روغن بسان قدر سیر بپزند و در ظرف آلیکنه بر دارند و مفرح کبیر را در لعلت جز را گویند که سرور آرد و در صلاح
 و را و میفهمده بسان انور را مانند و مفرح الخوفن با در بخوبی را خواسته و در مگر که بر مگر می را که مثل تصفیه نفس
 و قوی و فکر و تقویت آلات اینها باشد و مراد میدارند و کیفیت تفریح اودیه قلبیه و سر حقه در رسیدن آثار آن نفوس
 فیکه بواسطه آلات ادراکیه تفصیلی دارد و حقه اطال اینجانی آرد اگر طالبی کشف این اسرار خواهد نظر بر مولات
 کما در مفرح بار و قطع میکند خا و را بخوردن تا بعضی بوب نفع میکند با حجاب حفقان و صفهای قلوب کا و نصف
 مثقال همین تخم و تخم خشک تخم شایه تخم خرقه تخم بادرنجبویه تخم کاه تخم کاسنی تخم قنبر یک درم و در اید ب
 کبریا که و زبان طباشیر صندلین چوب کدر برود و حد درم کاسرخ نیلوفر بر یک ده درم و شکر طرز و چهل درم
 همچنین است در قلاسی و در شایب لب بنز قند و درم تخم شیر خشک و قنور شجر کا فور بر یک سه درم و نیم مثقال
 کا فور دیگر افزوده است و شکر طرز در باب سبب قوام کرده و چون ساختن مشهود است و نفع کردن این مفرح
 به جمعی و سبب عطش نیز در آن مسطور است نافع بودن بکار گرم سیم غیر مستور است مفرح سهل الوجوه و
 صدراع فرمن را نافع بود انشاء الله تعالی در مملو دوم بیایه مفرح طولانی است بیایه قلوب
 از جالینوس است که چته یکی از ملوک روم ساخته چته شیقه و صمود انجیر و بربانغ و سدر و دوار و صمغ و با تخم
 و حفقان و دخی و تشنگ و نکایه سموم نافع است طلای محلول نقره محلول یا قوت زرد بر یک دو مثقال و حبان

مردارید بر یک ته منقال همین سپید دار چینی کشید خشک طب شیر و دست ناریج پوست ترنجابر ششم مقرض که با بر یک
 پنج منقال آله را یک مخته در شیر خایانده و سه روز در کلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه بر یک مخته منقال
 صنایعین صندل زرد پوست پنج رازیانه سنبل الطیب بر یک ده منقال با شربت سیب شربت ریاض شربت نازان
 از بر یک کیون بسپارند و در تحفه امونین گفته این دوا سرد است و در وجه سیوم و خشک است در اول پنجین است
 در قادی و در تذکره بجای گل گاوزبان برگ گاوزبان و دوز آن دوزن تخم خرفه مخته نوشته دورق کل
 سرخ نیم مخته اضافه کرده مقفی دوائی را گویند که از نشان آن تحریک رطوبات باشد جانب اعلی معده
 چنانچه سراج کند از راه دهن مقفی که صداع شرکی را نافع بود و معده را از بلغم پاک کند ثم تراب
 تخم شبت تخم جرجر مسادی کوفته و بخته با عسل مخلون کرده در آب گرم مالیده قدری بخاک حله کرده بنوشانند
 منقول از شرح مقفی صداع سوداوی که از شرکت معده باشد نافع است خربق بیا و در میان تراب عسل کنند
 و سه روز بکند از پس تراب را بار کنند و خربق در کنند و در آب شبت و لوبیای سبج به پزند و صاف کنند
 و با کچین عسل مخلوط کرده بنوشانند مقفی دیگر بجهت صداع مذکور قوی از اول مع لفظی تراب زرد بر یک یکدرم
 خمر دل شیرم بکوبند و عسل شیرند و در مخلون شبت و تراب لوبیای سبج به پزند و صاف کنند و کچین عسل اضافه
 کرده بنوشانند باید دانست که کچین میقات هر خلط صفرا و غیره نفع میکند صداع شرکی اما چون قرا با دیات
 تخریج نفع آن به صداع کرده اند همین سنجاک از اینهاج التقاط کرده اکتفا نمود کلمه ملبست و یکم از مطلقه
 اول صداعی و تحقیقی در ذکر دوائی که مصدر به نفع است فطول در نیت چنانچه جبرری گفته است که انداخته
 شود آب خوشنایده ادویه را در کوزه پس کم ریخته شود بر سر در صطلح اختلاف کرده اند بعضی گفته آن میسک
 است فخر که طبع کرده شود در آن جشایش را و استعمال کنند از مرضی بر خفتن بر آید آن خود شستن در آن و آبکباب
 کردن به بخار آن و بعضی گفته اند نیست که جوشانده شود ادویه را ریخته شود آب آن بر عضو فخر او این صاحب
 و ملبست قریب است پسر عام شده استعمال آن در هر بایه خواه طبع ادویه باشد خواه آب گرم فقط یا آب سرد
 یا دهنی از او مان باشد و در میان این و سکوب بعضی سبج فسر ق کرده اند لیکن ابو الفرج در منقاج الطب نوشته
 انطول یا نطل علی العضوی یصیب و یسعی فی اشی الغلیظ و شبیه ان یكون من انطول و هو الدروی و سکوب
 یا سکوب علی العضو و یسعی فی اشی الرقیق و بعضی فسر ق کرده اند باینکه اگر انصباب اندک اندک بفصله
 فسر ب است سکوب نامند و اگر بفصله معید و بابتدیرج است فطول خوانند فطول از معالجات خاصه
 بمضوت و منقسم میشود به قسم محل و قاض و درخی محل استعمال کرده میشود و جبهه خسراج ماده محتبیه بکن جایز است
 استعمال آن مگر بعد تنقیه تا نریزد بر عضو داده و دیگر قاض استعمال کرده میشود برای تقویت عضو تا قبول نکند ماده را

را بعد از این که ماده جاذبه نیست استحال آن باشد که ماده را در مری استحال کرده میشود برای بکین در وجه این تبه میکند
 عضو را برای تجدید و جهیا میکند ماده را برای تحلیل و این را هم ماده وجود متکامل استحال سخته توان کرد تا نزد عضو
 ماده دیگر طولی که صداع حار و بخاری را نافع باشد نفیته جویم کوفته بزرگ بر قطونا تخم خرد پوست خشخاش
 کل خشخاش پنج لعل تخم خشم خشم کا بزرگ بید گل سرخ جو شایند کسره بخار آن دارند بخین است در سر ابا دین
 قادری و در سر ابا دین بخمی بزرگ مدقوق بم در خل است و بجای کل خشخاش تخم خشخاش مرقوم است طولی
 که صداع گرم صفراوی بخار را نقد هر روغن گل یکدم و نیم خل خرشته دم گل سبزی درم نیم آنجه بر سر بزرگ طولی
 که بخارات رویه را که بسوی سر متصاعد شده صداع و دیگر علل حاره کرد منطقی سازد و با منقل فرو نشاند روغن
 گل عام که تازه بود آب سرد و گل آب آنجه بر سر بزرگ اما اگر بخار کثیر المقدار بود باید که روغن بابونه بسم قدری
 آمیزند و بیکدم تحلیل کنند تا سه ساسم نماید و روغن بسم از وی حاصل آید چه بزرگ زیادتى آنجه سه استحال بارود
 با لعل و اقوة موجب سه ساسم و علت حقن و غلط بخار و صورت آفت است طولی که صداع بارود نافع بود منقول
 از ششهای بابونه اکلیل الملک نام مرزنجوش ستر بخار سف و ورق غار مسادی جو شایند بهل آرد طولی که صداع
 سوداوی بارود مفور نافع است منقول از قرا دین قداسی و هم در آن مرقوم است که نفع میکند نیز صداع بادیه
 و بلغمی و سوداوی را بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیوم نام خد قوی تر شرح از وی جو شایند کسره بخار آن دارند
 و بهر تحلیل کنند و یک قطعه از نمک کرده بکشد که در نیتین عمل کند طولی که صداع بارود سودا و منقول از
 قداسی نفیته سوسن اکلیل الملک بابونه با در بخوریه سا فاج بندی کشک جو و نفل سیوفر حله برابر بزند و صاف
 کرده بر سر بزرگ طولی که صداع سوداوی را سودا و نفیته اکلیل الملک بابونه سوسن خشک سا فاج منبهیه
 و نفل بستر بهل آرد طولی که صداع یسبی را سودا و منبهیه با بچه بره بابونه حله اکلیل الملک شبت همه را
 در بخور طاب بخور شاند بر گاه غیر طاب آید صاف کرده تحلیل کنند طولی که آب طنج کراع تقویت میکند دماغ را
 و تحلیل میکند آنجه از طولی که صداع ریجی را سودا و منبهیه و منقول از شقای بابونه اکلیل الملک را زیاده برگ
 کرفس تخم کرفس زیره که مانع مرزنجوش ستر شبت و در قداسی و ورق را زیاده ستریم مسطور است طولی
 که صداع بارود دین غش نافع است بابونه شبت نام مرزنجوش و روغن جو شایند صاف کرده بر سر بزرگ بلغمی
 طولی که صداع حار و صداع بارود بخار آید در بخارات که هم به بخور و هم به تحلیل فائده می بخشد
 نکور شده تفووخ در اصطلاح اطباء عبارت از دوای خشک است که ویده شود در بینی و در آن در حنا
 مادی و باغی استحال نفوخت حاده مثل سوختات و عطوسات پیش از تنقیه بدن از اخلاط و رطوبات از
 منوعات است که اگر مرض مهلک و غیر مهلک باشد مثل صرع و سکنه در نیتین تحلیل از در جبات است

نققوی که صداع مزمن را نافع باشد عصاره قنار الحار بخوریم بطردن کوفه و بخته در بینی دهند شونیز و عصاره
 قنار الحار همین عمل کند نققوی بر وزن صبور و نقیق در لغت خبر را گویند که از میوه و غیر آن در آب حر کرده
 باشند و آبی که حاصل شود از آن از انقاع و خویشتن در اصطلاح آبهای که تر کرده شود در آن ادویه یکبار را که است
 شود و زمان کثیر تا در آید آب در سایه نزدیک بخار ادویه است و بغیر طبع صاف کرده گرفته شود آن آبها را
 نققوی و نقیق نامند و بعین زمان تنقیع را در اشیا صلبه مثل صول و بزور شبانه روز نموده اند باین
 ترتیب که روز در آفتاب گذارند و شب در غنچه مجل گرم دارند و در اشیا سخیفه چون ادراق و صیفیه
 چون از بار و فو که یک شبانه روز فرسوده اند و جزایه سخت را در آب گرم جیاسین بپزند تا در
 از خار و دوا و خسران قوت آن نوز تر باشد نققوی آب بر لیس جهت صداع و بخته و موی بعد فصد و نقیق
 نافع است منقول از شرح غاب جرجانی و زرشک بیدانه تازه هر یکی بکرطل بغدادی سه تخم کثوث تخم کاسنی
 هر یک کفی ریوند حاصل شود و در ظرفی وسیع آب گرم که یک انگشت عرضا بالا باشد تر کنند و در صیفیه روز
 و در شب پنج روز در آفتاب گذارند و بعد آن بر روز یکقدح باره درم شده بت غاب که بهر که ساخته باشند بیاش
 بسته شربت غاب در شرب این مفعول که نشسته نققوی حاصل جهت صداع حار و کین بخار دماغ و نقطینه
 التهاب دل و صده و کبر نفق تام دارد و حیات و موی صغری را رسودمند بود کل نقیق بحد درم گرمی درم
 کل نیلوفر سه عدد و لوکلان بیست عدد و زرد آلو غاب هر یک پانزده عدد و اگر طبیعت مجب باشد عوض گرمی
 انار دانه آبی نیز میبخشد در سردی و در بعضی سردی ابدین اکل نیلوفر و کل نقیق هر یک سه درم
 مرقوم است نققوی حلو حار را نافع و حرارت و بیست دماغ و جمیع اعضا را دافع بود و جوش خون
 نبشاند تخم کاسنی یک کوب یک مثقال عدس نقیق شش نیز هر یک سه درم کل نقیق چهار درم کل نیلوفر سه عدد و شمش
 غاب اجاص هر یک پانزده عدد و اگر صغری غاب بود و لوکلان یعنی سیاه بچند اضافه کنند و آنجا که ملین مطلوب
 باشد تر بخین پانزده درم بفرایند بخین است در قرابا دین قادی مدور جللی کل نیلوفر سه درم بت و هر گاه
 از جای هر دو نققوی که حلو و حامض است با هم آمیزند مسمی میگردد و نققوی حلو و حامض نققوی صبر صداع گرم را نافع است
 و جرب را نیز میفد آب کاسنی نیز بشتا و مثقال بگیرند و صبر سقوی چهار دانگ در آن حل کنند و سه روز در
 آفتاب بپزند و شب در جای گرم گذارند و روز سوم بیالایش و بیانشانند و صبر تا سه روز در آب کاسنی تر کنند
 برای اصلاح صبر است و اگر نه سقوی ساخته آب کاسنی آبیخته خوردن با سهال کفایت درشت نققوی صبر
 که صداع شری را از در را باشد نافع است منقول از شرح شکاکی با دآورد و هر یک چهار درم کسرخ بحد درم
 فستقین رومی نه درم تخم کاسنی تخم کثوث شاهره بیلد زرد و نیلوفر هر یک ده درم زبیب طایفی منزوع تخم گرمی

بر یکی بست درم باشد شکر طبل آب بخوشاند بر گاه ربع بسوزد از آنش فرو آورده در ظرف زجاج انداخته روز در
 آفتاب و شب در جای گرم گذارند و هر روز سه اوقیه با کثیرا و روغن بادام بر یکی نصف درم و یکدرم صبر بنوشند
 تا شش روز یا پنج روز و غذا زیر براج فروج یا رایانه بروغن بادام بخورند **نقح** صبر که صدام مغنی و ریجی را سودمند
 بود و خلط غلیظ از تن پاک کند و باد را بشکند سبیل آستین برومی فجاج او خورم کفش شش بادیان تا بخوابد
 کرمانی انهر کی یک کف در یکین دیم آب بپزند تا به نیم من آید صاف کنند و یک اوقیه صبر درین ترکیب کرده در شیشه کنند
 و سه روز در آفتاب بنهند و شب در خانه گرم نگاهدارند روز سیوم یک اوقیه ازین آب بیالایند و درم یاست درم
 روغن بید انجیر یا شامه منقول از قرابادین جلایی و در قرابادین قادری درین شش صبر بست درم مسطور است
نقح صبر که صدام مغنی و سو و او ای را نافع است و معده را قوت دهد و مع تجار از دماغ کند و خلط فرو دارد
 قطریون دقیق مصطکی بر یک سه درم اسارون بچذر صبر سقوی شش درم آستین برومی ده درم مبره را سودی صبر
 اندر یک و نیم من آب به بخند چون ثلث بماند بیالایند و صبر در پی افکنند و سه روز نگاهدارند و پس از سه روز
 دو اوقیه تا چهار اوقیه مع یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند **نقح** صبر که نافع است جدای مذکور و روقی
 از اول است منقول از قرابادین شای مصطکی سبیل بر یک یکدرم و نیم فیسیون شش کس را زیاده قطریون بر یک
 دو درم اسطوخودوس که در پوست خشکش غاف آستین برومی شش درم پوست خج کفش
 پوست خج را زیاده هر یک بچذر صبر سقوی بست درم در چهار رطل آب بنجیسانند و روز در آفتاب و شب جای
 گرم نگاهدارند و بعد سه روز ربع رطل تا ثلث رطل باد و درم روغن بادام شیرین یا شامه **نقح** صبر
 که صدام سو و او ای نافع است صبر سقوی چهار دانگ آستین برومی بچذر صبر سودا نیکو گفته در شیشه کنند و بریزند
 برومی سه اوقیه آب گرم سه روز در آفتاب بنهند و شب در جای گرم نگاهدارند بعد از آن صاف کرده ده درم
 روغن بادام شیرین در خلط کرده یا شامه این شش از سه بادین جلاسه است **نقح** صبر
 شش درم دیگر که در صدام سو و او ای سهل میشود سبیل قصب الزریزه بر یک سه درم شکامی بادا و در هر یک
 پنج درم بیلید یا بیلید آله قشیر پوست خج را زیاده پوست خج کفش خج او خج سوسن بر یک ده درم
 در دو من و نیم آب بپزند تا نیم من بماند پس صاف کنند و ده درم صبر سودا در خلط کنند و در آفتاب بنهند و شربت
 از ده درم تا بست درم **نقح** صبر جبهه بیضه رطوبی که اگر به استفراغ و تدایم و غیره دفع نشود از ان تمام
 این **نقح** با تمام زایل شود و خود بخورند زربا و نقل از قریب یک سه درم پنج سوسن و پنج بر یک بچذر صبر جبهه
 درم مبره را نیکو کرده با غسل و مویز و نزع انجم بر یک سی درم ضم کرده در یک غره آب تر کنند و در آفتاب بنهند
 که جوش خورده کف پیدا کند و ساکن شود و پس هر روز یک قیصر سه درم روغن بادام پنج بخورند **نقح**

فواکه صداع صفراوی بسیار دفع کند و تشنگی بلبان زرد آلود خشک ده عدد آلو سیاه آلود بخار بستان
 هر یک سی عدد تر بندهی قد سفید هر یک ده درم تر بنجین بست درم شب بخیمانه و صباغ صاف کرده بنوش
 است در قزاقا دین شقای در قزاقا دینا ت دیگر درین نسخه اختلاف در قادی غلاب هم سی دانه مضاف است
 و یکدم قند ازین فسترد و در جلای بستان ترک نموده و غلاب ده دانه فسترد و در تر بنجین و نبات هر یک ده
 درم و زرد آلود خشک سی درم مرقوم نموده و مقوق فواکه بنفشه دیگر منقول از مرکبات شایسته
 عار و حیات صفراوی خشم کاشنه کشیز برود و درم بنفشه خشک نیم کاسنی هر یک چند درم فلوس خیار شربت
 درم پوست بلید زرد ده درم تر بندهی پانزده درم تر بنجین بست درم حاص مبست دانه غلاب بستان هر یک سی
 عدد و شب در آب گرم تر کنند صباغ صاف کرده بنوشند مقوق فواکه موافق نسخه قزاقا دین جلای بنفشه
 خشک نیم کاسنی نیلوفر هر یک چند درم فلوس خیار شربت درم پوست بلید زرد نبات هر یک ده درم تر بندهی
 پانزده درم تر بنجین بست درم غلاب پانزده دانه آلو سیاه بست دانه الوچه صفهانی بستان هر یک سی دانه
 همه اسوی فلوس نبات در تر بنجین در قدح چینی آب جوشان تر کنند و روز با قاف شب جلای گرم گدازند اگر
 تابستان باشد شبانه روزی کافیت و اگر زمستان باشد سه روز بیانی گدازند و صاف کرده این هر سه
 خود باقی حکم کرده صاف کرده مقدار سه وقیه بنوشند مقوق کشیز منقول از قزاقا دین قادی
 تا بیست درم قزاقا دین مذکور صداع و درم و جمع علل حار و دماغی را که بیشتر است که بود دفع دهد و چهار
 گرم معده و جگر و دل را سودمند است آله نازدانه پاک کرده کشیز خشک هر دو احد سه درم در آب و کلاب
 تر کنند یک شبانه روز و صباغ آب صوفی که بالذات است و شربت نیلوفر و بید مشک هر یک ده درم افزوده بنوشند
 و اگر خواهند عرض شربت نیلوفر نبات قناعت کنند و درم کل نیلوفر درین مقوق فواکه سازند و هرگاه تلین
 مقصود شود شربت تر بنجین و ادوی مجموع حسب حاجت بجای شربت نبات داخل نمایند مقوق فواکه
 صداع و دیگر امراض مانی را دفع دهد و درم و درم از صفرا و مواد مخرقه پاک کند و معده و جگر را سود دهد و ریوند
 روغن بادام هر یک چند درم تخم کاسنی نیکوب یک منتقال کل بنفشه سناسکی بلید زرد هر یک چند درم تر بندهی
 ده درم لب خیار شربت پانزده درم شکر بست درم کل نیلوفر سه عدد آلو کلان بخت عدد و غلاب
 نند آلو هر یک پانزده عدد و اگر عرض منفر فلوس و شکر دانه بست درم تر بنجین پاشیر خشت داخل کنند
 جایز است و در وقت بروغن بادام حاجت نیست و اگر بدل شکر شربت بنفشه سی درم کنند هم رواست
 و اگر خواهند اسهال بیشتر شود پوست بلید کالی پوست بلید زرد و بلید سیاه هر یک چهار درم نیکوب
 ساخته در مقوق بغیر بنفشه و در بعضی نسخهها کل نیلوفر و کل بنفشه هر یک سه درم است و فیصله

صداع کرم را فقهه و صفرا دفع کند بقیه چشم کاسنی بر یک سدر درم پوست بلبله زرد ده درم ترنجبین منزه
خیارشنبه بر یک پانزده درم قرمندی سبت درم اکوسیا غاب سپستان بر یک سنی عد و شب در آب خیابنده
و صبح صاف کرده یا شامه و درین نسخه در قند بادین جلای سدر درم تخم کاهو سبب بنظر آید و نیم تخم بلبله
منقول از جلای کسب در کسر گرم را سودمند باشد ترنجبین ده درم گلاب یک قوطیه پوست بلبله زرد پانزده درم
پوست بلبله را یک قوطیه در آب اکوسیا همد درم در طردن کنند و صلایه نمایند تا آب اکثریت بلبله بکمر رسد
صاف نمایند و ترنجبین را در گلاب حل کرده در آن اندازند و یا شامه و اگر عوض آب اکوسیا ترنجبندی کنند
شاید موقوف دوم از مکتوب اول که مثل برادیه بیارهای سست است ثابت است در ذکره و اسپیکه
که در امراض کسب آنچه تخلیق بود درم نفس داغ و غشیه آن درم جلد سرور و پیشانی دارد و متقل میشود و آن امراض
مثل قسام سدر و سبب سهری و مثراد و شامه است و در ذکره و اسپیکه در عسلال راس آنچه تخلیق با جماع
مواد موزیه در کسب یا رسیدن بخار است آن از بدن و عضای دیگر سدر دارد و استحال کرده میشود و آن امراض در او
و سدر و کاسنی یا نحوینا و جمیع قسام جنون و سیان و سبب و سهر است سبب بر جلد آن سواد
این اوراق شفا را در وقت هاس نفی نماید که این موقوف از جنس امراض راس بر این دو نوع امراض
که مذکور شده اختصاص یافته چون در عنوان کلمات که درین موقوف مسطور خواهد شد اعاده تمام عبارات
خالی از طرالت نبود اکتفا باین عبارت موقوف دوم اودیام امراض راسی خواهد بود و بنا بر سبب آگاه گردانیده
و نیز یک درم حار صفراوی است که عارض میشود خارج تحت و گاهی میرسد در و آن تا چشم حلق بشمار که از زرد
نیشود و آن رنگ در وی انسان از غلبه نشکستنی میشود و از آب صاب آن در کثرت و در آن بعد از بثور و قروح
سر میاشد و بیشتر این امراض به صبیان حادث میشود و لاحق میشود و اینها ازین امراض کاسنی و سهر و این را
عطاش بضم اول و شین معجزه خورشید یعنی دوی این امراض سبب در موقوف ذکر خواهیم شد ان شاء الله تعالی و این
موقوف مثل است بر سبب کلمه اول از موقوف دوم اودیام امراض راسی در ذکره و اسپیکه که مصدر
بالف است اسود سلیم که به جنون و امراض سوداوی نفخ میکند و اودیام صدامی مذکور شده است
سلیم معجزیت زرد فام نسوب بفرزی سلیم نام که وکیل عبداللہ ابن ابی بکره بود و چه جنون اسود
و ریاح و خفقان و او جاع حرم و او جاع صبیان نافع منقول از قانون فاشه افاشه تین سدر زرد و در و ج
زرد و لویل بر یک درم دین لبان بار اگر کافور بر یک چهارم فریون ایون جندید ستر قنفل زعفران
مصطکی عاقر قرحا بر یک یک درم قسط فلفل سفید زنجبیل پنج بندی برود و شش درم اودیام کاسنی کوفته و صحنه را
در شراب حل کرده یا عسل تخم سازند برای هر شخص مناسب مزاج اودیام بنده نظر لیل و نیت و بی جبهه و او

سودادی و تنقیه دماغ و جفون و امراض بارده دماغ نافع است شش منش از دشتقال تا پنج ششقال منتقل از قرابادین
 قادری انیسون تک بندی بر یک دشتقال شیطرح بسفایح اسطوخودوس گل سرخ هر یک ششقال تربدوصوت
 اینستون سنایک بر یک ششقال بلبله کابی آله مقشر پوست بلبله بر یک ده منتقال عمل حبسید در بعضی قسمه ابا و نبات اسطو
 خودوس و کلسرخ متروک است و بسفایح یکدم و بجای شاقیل در آسم مرقوم **اظر فیصل زوایی** جهت فاسام یا نخریا
 خصوصاً مرقاتی و قوچ نافع و خسر ارج اخلاط ثلثه و تنقیه دماغ و معده کند دماغ صودا خمره و مداومت او نزل
 را قاطع است و جمیع انزج موافق قوت آن نادر و سال قیمت شش است آن جهت اسهال چهار ششقال شش منتقال
 و برای مداومت هر روز یک منتقال تا دشتقال کافیت و این **اظر فیصل** از عوالات حسب تحفه المؤمنین است که نام
 پدر خود منسوب کرده چند اسپید کثیرا بر یک شش منتقال پوست بلبله آله مقشر گل سرخ کلسرخ کل تلوف بر یک پنج ششقال
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه گل خشبه نموده مشوی بر یک ده منتقال تربدوصوت کثیر خشتک
 بر یک ملبست منتقال بروغن بادام شیرین سی منتقال و دیگر کوفته و بخته بروغن بادام چرب سازند و کل نغشیه دیگر ده
 منتقال و غاب و پستان بر یکی صده و جوشیده صاف کرده با یک وزن عمل کف گرفته و یک نیم وزن شیر
 و برای بلبله بقوام آرد و ادویه سبزشند **اظر فیصل صغیر** جهت تقویت دماغ و حواس منع بخار معدی بدماغ
 و دفع نسیان و بلاد و تنقیه ذهن و لون نافع و باستر خاموده و طریبات آن و با سیر نیز نغشیه پوست بلبله
 کابی پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آله مقشر مساوی کوفته و بخته بروغن بادام کاد چرب ساخته بابل
 یا قند مرقوم یا سوز یا شمش مرقوم سبزشند مقدار شیرینی اگر دو چند باشد فیل و دو کامل تردد اگر سه چند بود فیل
 البشاعت میشود و آنچه با سوز ساخته شود تقویت جگر مخصوص تر است **اظر فیصل** سیر تقویت دماغ و صلاح سودا
 کند و به تنقیه معده و ریاح بواسیر و رص و بقی نیز سودمند بود نوشادر نیز در چینی و در رم سنبل طامایل
 و ج بر یک سه درم فلفل سفید فلفل سیاه نارمشک ملح بندی بر یک نیم ادویه پوست بلبله کابی پوست بلبله آله مقشر
 تخم کرفس جلی بر یک شش درم خردل یک ادویه نیم شیطرح بندی ناخواه صفر بر یک دو ادویه خبث یکدیده بر سه
 ادویه کوفته و بخته بروغن بادام چرب کنند و عمل سه وزن ادویه سبزشند این نسخه از تحفه المؤمنین منتقل است و این
 نسخه را **اظر فیصل** خبث هم تعبیر کرده اند و شنجای دیگر **اظر فیصل** کبر و واضع دیگر خواهد آید انشا الله تعالی **اظر فیصل**
 که جهت بادشنام بعد فصد قیفال معرق جهت دار نیمه و حجامت ساق و فقره نفع تمام بخش کلسرخ نغشیه تخم کاسی
 بر یک دو درم پوست بلبله آله بر یک یکدرم سنایک شاهره بر یک شش درم بلبله سیاه بمقدار هم بلبله زرد و دانه
 درم کوفته بروغن کل چرب کرده باز بمیب مرقوم قدری که بخورن تواند شد سبزشند شش استی چهار منتقال است
اظر فیصل که دوار و سدر را که از بخار معده باشد دماغ و دیگر باری باری صفراوی نافع است انیسون و صطکی بر یکی

هر یک بخورم یک ستر سناسکی دو درم شش تیره پانزده درم بلبله آله هر یک بیست درم بلبله کالی سی درم بلبله زرد
 چهل درم کوفه و بنجیه بروغن بادام چوب کشند و با بکین کف گرفته بشنند و اگر طوبت غالب شد شش درم تربد
 بسم بفرایند و اگر سقمزیناقت در جثان کم کنند سه سال بیشتر کند **طرز العمل** یک ستر درین باب بلبله سیاه
 بلبله کالی بلبله آله زنجبیل کفچه مقشره سکر مبه مسادی کوفه و بنجیه بروغن گاو چوب کشند و کف گرفته جانیه رنگست
 بشنند این هر دو نسخه از جلالی است و این نسخه را مختصر نسخ اول را میانه نوشته **طرز العمل** که در پیشانی بخورند
 سه درم مصطک سنبلی جوز و ابهر یک ده درم تخم کرفس امینون هر یک سه درم گاو زبان و زنجبیل حجازی در
 یا حجازی منقوش باد و زنجبیل هر یک چهار درم فستق سناسکی شیطرح افیتون لبفایح تربد موصوف اطو خود کس
 هر یک چهل درم پوست بلبله کالی بیست بلبله آله مقشره هر یک ده درم کوفه و بنجیه بروغن بادام چوب ساخته بلبل
 مصطفی یا نوز منقش بشنند **طرز العمل** با وزن بندی مرقوم که همیشه معمول حکیم شاه محمد الکبر آبادی مرحوم بود
 نافع افام جنون صلح ضا و خون دافع نزله و فضول سر مانع بخار صده و اعضای دیگر کوفه شش تیره الا بجز خود
 سیلخه مصطک هر یک سه درم نیم ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک نه ماشه بلبله سیاه پوست بلبله آله هر یک یک درم نیم
 تریه پوست بلبله زرد تربد موصوف هر یک شش تریه کوفه و بنجیه بروغن گاو چوب کرده با عمل نیم سیر عالمگیر سیاه
 قوام گرفته بشنند قد رخا که بکوتله تا دو توله انقرو یا بظفر روی است یعنی مشابه بقلب چون بلا و جنوری
 شکست بدین رسم گشته باز طلاق یافته بر بخون بلا که آنرا بلاوری نیند گویند چه جزو عظم آن عمل بلا در است
 از تر که نه کور است اول سیکه استخراج کرده این را استاد است پس زیاده که در آن جا بنیوس زیادتهای عجیب
 و عظم ضایع این تقویت حفظ و دفع نسیان و بلا و است نفع میکند با مر اضل بارده و دیگر آنرا صاحب تذکره توده
 بسم کرده و نیز نوشته که جایز نیست که استعمال کرده شود پیش از شش ماه و در بقای این اختلاف نوشته نزد
 بعضی چهار سال و نزد یک بعضی ده سال و قدر شربت از یک درم تا یک شقال است با بکله ششهای آن متعدد شده
 بعضی ششهای آنرا که مناسب مقام است اینجا آورده و یک نسخه این را که در جلالی کورایش بلا در نوشته و در جلال
 انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد **انقرو یا منقول** از قانون که نافع است بعد از رمودی و صداع عینی و دزدان
 و جنون و نیز دفع میکند از جاع صده و صده کسبه و طحال در کله و ارحام و امراض سوداوی و نفرس و جزام
 مصطک عمل بلا در عاریقون برود شش غایبات سنبلی نوز و غفران سیلخه ساندج افیتون و زنجبیل حجازی کوفه
 و فضل حب ابلان زنجبیل صبر فضل مروغن بلبان برود حد یک اوقیه بخ سوسن سناسکیون دو اوقیه عمل یک رطل
 و نیم پوست نوز را زبانه شش رطل عمل کسه قسط پوست نوز را زبانه را در سر که سه درم و شش تریه کفچه خفیه داده
 بیفتد از ده صاف کرده عمل و عمل کرده بر انش تر م فی جوشد بند تا قدری غلیظ شود پس در آن کوفه و بنجیه

بیاضی و شریک میگردم بیشتر به موافق بنده انقصر و یا دیگر از قانون دماغ را جدا دهد و ذیمن را از کجاست و فاج
 و مقهور و بستر خار افش رسا و سبیل سینه سافج بندی می زعفران شیخ ارضی اقیقون فجاج او خورید و چینی حب
 بلسان و نقل غار یقون برود و در دم مصطکی غسل بلا در غول هر یک سه درم حب البان مقشر و فلفل صبر سقوط
 بر و احد یک اوقیه ارسا و اوقیه پوست بجز ریزانه سه درم که بکند و غسل در رطل و نیم پوست بجز ریزانه سه درم
 در ستر که کرده بر نش متوسط ساعت بخوشا نند پس صا کرده اصل اضاف نموده بخوشا نند تا غلیظ شود پس در
 اوقیه و نیمه بیاضی و خوب مخلوط کنند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربت تام وزن یک درم است باب فاطر در بند
 انقصر و یا صغیر منقول از طبای شیخ قانون سم آورده این جناب به نسیان و بیق در صنف کندر زوفا فلفل
 غسل بلا در هر یک بخیزم بلبه سیاه بلبه آله مقشر هر یک درم غسل نصفی آن قدر که این راجع کند و شریک از این
 بچند بنده انقصر و یا صغیر و دیگر منقول از طبای شیخ این قریب بنافع کثیر است که سه آید سود کوفی
 سبیل طبیب کند و در فلفل سیاه و فلفل غسل بلا در هر یک بخیزم بلبه سیاه پوست بلبه آله مقشر از
 هر یک ده درم کوفه و نیمه بر دهن گردگان چرب کرده پس چندان غسل گرفته بشوند و این سبیل اکثر
 اطباء است و در کشته سر اباد نیات مسطور است انقصر و یا کبیر منقول از قادی نسیان و فجاج و بقوه
 در صرع و هیچ امراض طبعی را نافع است در تقویت باه و فهم مفید عمل بلا در چهار درم و نیم سداب خطیانا جلست از این
 در حج حب الفار چند بیدستر خردل شیخ هر یک بخیزم عاقره حاشو نیز فلفل و در فلفل و ج هر یک درم
 کوفه و نیمه بر دهن گردگان چرب کرده در شش چندان غسل صاب بشوند و بعد ششماه که در شمع که آشته
 باشند استعمال نمایند شریک منقشال و جبهه و شستن این ترکیب در شمع نیز شیمی شده بدو شیخ و طریق
 بر آورده غسل بلا در بعضی چنین نوشته اند که بلا در اسیر بیده و شیشیش نشی کنند و شیشیش را در کل حکمت گرفته
 و طسرفی کلکی که سیر باند ساخته باشند و از وسط مقور کرده باشند سیر کون بکند و در دهن طوط سیر بر ابا لای
 سیر بایه بلند از زمین که آشته حوالی شیشیش بر گن خشک گاو بر کرده آتش دهند و مخافه شیشیش بیا آتشند
 تا بر روغنی که از وی جدا شود در پالاج جمع شود و چنانچه درین دیار طریق گرفتن و بیت عود که به چوه اشتها ر و در
 معروف و مشهور است زیاده ازین حاجت بصریح نیست و بعضی چنین گفته اند که سیر بلا در سیرند چنانچه
 غسلش نمایان شود پس بزبور کم کرده بکسیرند و بلا در اسیر کون داشته بزور بختیارند تا بلی که آشته
 باشد بر آید از یک یک بکسیرند و بن کسم معمول است و مشهور و از این است در افور ششمار و و نیمه سیرند
 نیز گویند لفظ فارسی است و معنی وی ظریت است اگر چه اصل این ترکیب از هند است اما نوانیان نیز منافع
 ازین مرکب مشاهده کرده و تصرفات چند درین سبیل بکار برده است چنانچه مشاهده شده چنانچه بعضی در سبیل

در اینجا بعضی در موضع دیگر اشارت کرده اند و اعلام ارقام خواجیه یافت با کجه دوائی است بر مضاف از ازاله سودا و تغیر مخزونات
 و دفع خفقان و تخمین ایوان و تطیب بوی عرق و دهن کنند و دوائی آن بطار شیب و ابقار جوانی جوان نماید
 و در تقویت جمیع اعضاء رئیس و باه همه تسهیل و ادنیات کوه دفع آن سودا یقیناً بعضی اکابر نیز انبساط فرموده
 و این حقیقت اسهال معده و بواسیر که بغیر حرارت فراخ بود بیشتر از سودا و از غایت تفریح و تطیب نفس
 حالتی شبیه بر عونت پیدا میکند ازین جهت این را بعضی مفرج ترینه نام نهاده اند و وقت استحصال آنرا بعد چهل روز
 اولی و بقای قوت آنرا دو سال نوشته اند شترتی از یک گرم تا سه گرم زرنب بسیار قاطعین و خوروا قره
 زعفران هر یک دو گرم و نقل مصطفی اسارون سنبل هر یک سه گرم سد کوفی بخورم گل سرخ از قاع پاک کرده
 ششده گرم آله مقشر حل کنند و عمل مناصقه در محل تخمین است در اکثر قوای ادنیات و بعضی آله تجید احسنه
 که شش رطل و کسری میشود و تحریر نموده اند و بعضی در شیرینی اقتضای کرده و قند فقط نصف وزن آله مرقوم ساخته
 و بعضی قند تجید آله که یک رطل باشد و حل بسیارند با تجید زیادتی یکی حرارت بحسب زیادتی و یکی آله است در هر چه
 در وی شیرینی کمتر و است در آن غالب تر و هر چه در آن جلالت فستردن تر مرغوب تر و عمل در اکثر لطیف تر
 و در کده اشتن در از تغیر مخزونات و قندی در خوردی و در گمانا سبب تر و حسب تحفه المومنین آنرا که آله در وی
 برابر عجا ابر است چنانچه کند و خوانده و غیر آنرا نوشته اند و در بند و حسب قلائسی بخران از ثقات بیان نموده اند
 بندی را جانش کنند و هم میگویند ملاقات می یابند که اصل سینه بندی باشد و کندی مروج ام گشته و عمل که بعضی
 بسم کرده باشد و طریق ساختن آن چون است که آله را در شیر گاو یا گاو میش یا بز تر نمایند اگر خشک باشد بکینا و در
 و اگر تر بود ششباروز پس بنشیند بابت از پوست شیر در نشود و آله صفا کرده پس در نه رطل شیرین خوشاوند
 تا که جبراشند و از غزال بنی یا سی قلعی در برون آرند تا تمام لب استخوان شود و با قند و عمل مرقوم ساخته آید و گفته
 و بنجه تاثیر بسیار باشد و در ظرف چینی یا سنبه بارند و از جوی نوشدار و در جدار بکتر سازند بهتر است مگر در صورتی
 که معاجده فقط مطلوب باشد و حسب قوای این قادی نوشته که این دروشن عوض آله مفرج حل کرده بجان من
 و بجان طریق غیر تر کردن بیشتر در ازاله اسهال مرقوم بعدی معوی دفع اروغ و خانی عجیب الاثر دیده و با نوشدار و منقرجی
 مسمی ساخته و بعضی در سینه مسطور مسک یک مثقال در اید و ناسفته و در بخشک و سافج بندی هر یک دو گرم
 انشوده اند و در ریخت مسمی میگردد و با نوشدار و لولوی و در تقویت امخ است و چون نوشدار و لولوی بقلب
 و معده مناسب زیاده درشت این تخف سنجای نوشدار و لولوی در دهان و در حلق معده انشاد الله یغفر
 خواهد گشت آنرا نوشدار و سنجی دیگر که جتیه و از تجربیات والد بزرگوارین خاکسار است غیر ششپ
 یک مثقال اسارون رومی سد کوفی سنبل مطیب تخمین خود خام پوست سیرج اترج پوست بلبله کاهلی

زرباد قرقل سیل دار خنی مشط مینج بر دانه دو متقال گسترخ بیکسیاه زعفران مصطکی اسطوخودوس
 ابریشم مقروض دارید تا شفته بر دانه متقال زرشک متقی تخمقال آمله متقی بدربشیر حمل متقال ورق نقره
 صد عدد غسل و قند با صفت سه وزن ادویه معجون سازند آلوده را و بپوشند و بیکرم منقعت همین نسخه مشک
 غیر شیب بر یک یکدرم مصطکی بوز متقی کاغذ قیصری بر یک دودرم اسطوخودوس دودرم پوست بلیله کابلی
 پنجدرم بادرنجوبه معقت درم کل کاغذ زبان کیلانی زرب زعفران بادام بر یک دوازده درم تخم کشنیزه چارده
 درم نبات یکیش شایبانی شیر آمله تازه دوسیر شایبانی اجزار کوفته و بخیه نبات ابرشیره آمله بوقام آورده
 اجسزار ابروغن با دوا مهرب کرده به ان ششند قدر خوراک از یکدرم تا دودرم ایارج ارکانا فلیس
 بدوار و مانجوریا یعنی نافع است و در ادویه صداعی گذشته ایارج بقراط که چته جنون و دوسوس و دوار
 در خلط عقل فساد و بن نافع است انشا الله تعالی در غلظت سیرم بیاید ایارج یوسطوکس بدوار
 دوا جاع سوداوی و بطنی و وجع رسل و وجعی که مسمی با کلیل است و دوا جاع معده و طحال که بکشد نافع و بدینتر نفع رسان
 و تقویت آن کند تخم حنظل و ادویه موسه و قه شق مشیت و قه که در یوس اسطوخودوس فلفل سفید فلفل سیاه
 اسفیل مشوی بر دوا صد دوازده و قه غاریقون خرب سیاه قه نیا صبر مقطر بر یک شانزده و قه و در نسخه دیگر
 غاریقون ده و قه است زعفران فسیر یون بر یک نرده و قه کوفته و بخیه بعلیل غیر سازند و بعد از ششاه متقال
 کنند نرخی تا چهار درم با نفع ایتون و در نسخه دیگر کسبل سیخ بر یک دوازده و قه نیر دوا یارج
 جالینوس بدوار و مانجوریا سودمند است و در ادویه صداعی مرقوم شده ایارج روفس
 اول از ایارجات همین تخم شده خراج مره سودا و بغم کند و دوا الشلب رافع بود و در حینی اسطوخودوس
 زعفران حبه مرصاف بر دوا چهار متقال زرشک سیل بونی فطر سالیون زراوند مدحرج فلفل سفید
 فلفل سیاه بر یک تخمقال سیخ حاد شیر سیخ بر یک متقال که در یوس ده متقال تخم حنظل بخت
 متقال بر دوا حلا حلا کرده و دای دیگر کوفته و بخیه قبل منسروع الرغوة کشیده و در ظرف بردارند و وقت
 حاجت بکار آید همین است در قانون و در رسد ابدیات دیگر در آن ادویه و در نفس بخت دوا
 اختلاف یافته اما محل اعتاد بزر نقل آن موقوف داشته در شایب مرقوم است که قوت این باقی
 میماند از ششاه تا چهار سیال و قدر ششرت بن از دو متقال تا چهار متقال نگاشته و نیز نوشته که این را
 در چهاراد قه از مطبوخ ایتون و شایب مره بلیله سیاه در سبب و غاریقون و اسطوخودوس و کافور
 و سفنج کاغذ زبان ملکه و بدینرم مصطکی و خلک ده نوشته عمل حسیه ادویه در شایب مطبوع است
 ایارج روفس نسخه دیگر که شیخ از شایبور بن نقل کرده و بلیله سیخ در حینی زعفران زربیل

زنجبیل بر جده برود درم صبر اسقوطی زرد اند مدحج فطر سالیون فلفل ایض فلفل اسود برود جسد بخیزم
 سیکنج جاد شیر بر یک هشت درم خونجان ده درم شحم حنظل کما ذیوس بر یک هشت درم دینر شیخ نوشته
 که چیزی یافته ام زیادتی در نسخه دیگر منسوب بسیریا کما فیطوس غاریقون و فراسیون است برود جده درم
 سخن کرده عسل غیر کرده چهار درم باب گرم و شنبه رنگ ناشتا بعد پر بنیزد بنه قدر شربت در قانون
 همین مقدار است اما درین بلاد مکان و نظر بر صیف خلقت اهل این زبان طیب را جذا ازین قدر استرا و در
 و معالج حاذق را در تخمین دو موافق تعیین مقدار قوس اختیار است ایارج شیخ ترسیل حکمیه
 و این را مجرب نوشته جدرانی نصف منقال خربق گل سیرج برود احد یک درم ملح منبسی یک درم و لنت شحم حنظل
 فلفل سفید بر یک یک منقال شسم ریحان خم ترنجشک شسم بادرنجبویه شسم اترج پودینه خشک برود جسد دود درم
 افیتون دود درم دینم غاریقون زنجبیل برود جده در منقال ج حاما ساردن حب لبان حاشا شتر شسم کرفس
 دوقوشم کدرستانی برود احد شسم درم صبر جمنقال گا دربان ده درم کوفه درخت برود جسد عسل امینخه شمشاه
 مکه ازند بعد از آن عسل ازند ایارج فیلا غورس مالنجو یا رافع میرساند و تنقیح حب دماغ کند و یکوست
 غلیظ و زنج ارضی نازل کند فراسیون اسطوخودوس حریق سفید کما ذیوس کما فیطوس فطر سالیون جده
 زرد اند مدحج زعفران حبیا کثیرا مصطکی سادج اساردن حاما قسط در خینی قومو غنفل حب لبان
 نوم بری سیکنج بر فاریقون نقاح اذو سنبیل بر یک دود درم افیتون سفیاج غاریقون شحم حنظل برود جده
 شسم درم صبر اسقوطی شش اوقیه کوفه عسل شسته بعد شمشاه عسل ازند ایارج موم مقرا طیس
 که خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی را نافع بود در ادویه صد اعیه گذشته کلمه دوم از موقوفه دوم
 ادویه امراض را سی در ذکر دانه ای که مصدر ریای سیر و فارسی است بخته جوشن بخته فارسی
 چیزی مطبوخ را گویند در اصطلاح اطباء بر عصیر مطبوخ اطلاق میکنند و مزب کرده به پنج و پنج نیز میگویند چون
 درین مرکب گوشت را بادویه دیگر در شیر انکور میزنند و بعد صفا کردن شمشاه درسم میکند ازند چنانچه معلوم
 خواهد شد از بخته باین نام میخوانند و خواصی نیست خضض بنفرا بدنیان و قوه را دفع نماید و رنگ را
 صاف و دهن را خوشبو کند و بر دانه جده و جگر و دانه کرده و دانه و طهر و در کسب و مفاسل قوی نیز دفع کند
 و قویت معده و باه و در تنقیح ریح کند و در بول بود آب انکور رسیده صدمین گوشت بقل شسم لبان
 عسل ده ظل عود خام ده درم جوز بو از عفوان مصطکی خونجان بر یک بخیزم خروا کبابه زرباد و قنقل
 سجد لباسه بر یک شسم درم زنجبیل در خینی سنبیل عاقر قرحا سیکنج بر یک یک درم گوشت کوسید را در آب
 انکور جوشد بنه و در انشای جوش ادویه نیکوفه در کبسه کرده و سر کبسه نرم بسته در یک اندازند و هر خطه از دست بمانند

و کلاب نیم رطل اضافه ساخته صاف نمایند و در خم ریزند و بعد از ششماه استعمال کنند و اگر خوب نماند و کوبیده و کباب
 و امثال آن بپزایند از گوشت گوسفند چیزی کم سازند بخور که تقویت ذهن و دماغ داند که حوائج از الله تحقیق گشتی
 کند و عودندی قسط شیرین چندل سپید بر یکی جزوی مشک کا فور بر یکی نیم خرد کوفته و بنجته کلاب بنجته جهها سازند
 و بنجته کلسه بخوری که کثیر غرض سود دهد اما باید که روز سهیم به آن بنجته کنند حاشا فودج بر دو برابر در سر که بنجند
 و نزد یک مینی دارند قطع اخلاط کنند و ایضا جهت اعانت قطع اخلاط غلیظه موی آدمی سوخته بسیارند و سر که بنجند و
 بر صیقل سازند نیز ششها لفظ سرانی است فوج مرده و سکون با فوج شین موم و سکون عین جمله و انشاء الله
 و الالف منعی می بره الساعیه است فی الواقع که اثر او در بعضی احوال استعمال ظهور میکند اگر چه در بعضی اندر دیگر فواید
 یکماه و در یکسال سیم ظهور می آید و در عرف بنابر خصایص به بر شش ششماه دارد و او را انطیاقی نوشته که این از ترکیب
 قدیمه است اجماع کرده اند جمهور برین که از نو لغات سببه الله جدا می برگزیند که طیب است که انتقال ازین بودیه
 با سلام کرده لیکن دیده ام من در بعضی مستقل در همین ترکیب که از جالیوس است با جمله ترکیبی است عجیب و منافع
 به دور وطن و سیان و یا بخوبی و قطرب و دوسویس و هر قطره و در میان مناسبات خرچ و مضار خوار و صنف اعصاب
 و کسل و شتر خوار و اقسام اعیان و بلاد و زمین و سبب شهری و قوه و فلاح و صرع و عشر و طمست چشم و استرخاء
 نشه و بخرم و سیلان عذاب زلف و دم و نفس و انصباب و معال بار و در کام و نزله و سل و صنف دل و حقیق و تعویل
 اضافه سو مزاج دل و صده و تجوید و بنجات ششها و طعم در دمه و کبد و کبد و صنف کبد و انواع
 استسقاء و نوبت بدن و کثرت عرق و تن آن و قوی و بعضی در سبب و من و نضت حصاة مثانه و ادرار بول مختص
 و احوال رمل و لیکن لام مفرطه و غلیظه و خارجی را ناضبت و طی و تشاوت و سرعت انزال را ناضبت و ابرمان
 این بعد از انزال امن دهنده از مضار می است و جماعت عقیقه را قاع و نیز جمع سکوم را دفع است و از او بیغم کنند
 و در نسخ این اختلاف واقع شده چیزی که معتبر است نیست سبب طب عاقر و قرحا نسو فیون بر یک یک مثقال و قرحا
 بنجته فیون نسو که مثقال لفل سیاه لفل سفید بر پنج سفید بر یک مثقال و دویه جدا جدا یکونند بعد از
 وزن نمایند و سه راه غسل صاف که سه چند جلد و سه بشند و بعضی دو چند بسند و شسته اند و سه راه در جویدارند
 پس عمل آرد بعضی ششماه و بعضی چهار ماهه مقرر کرده اند مقدار ششماه نهایت نصف مثقال و لفل و انکی
 بود و قوشن با پنج سال باقی بماند و صاحب تذکره گفته است مال کرده نسو و پیش از ششماه در جویدان بعد از سال
 و بقای قوت از است یکسال است بر ششها که در یکی برکات مایع کرده و صاحب تحفه گفته بهترین
 نسو و محراب آنهاست در فضل دار چینی و جلیاناسیون چند سیر بر یک چهار درم زعفران و چند درم زعفران
 فودج خشک بر یک مین و در غن لبیان بار و قن کل سبب فجاج و فودج زرد و زرد و لفل بر یک درم فودج

فوه اسارون بر یک ده مثقال و نیم افیون یکا و قیه و نیم تخم کزکسل انیسون نبر العیج بر یک پا نرده مثقال فلفل
 سیاه بشت و دو مثقال و نیم عمل چهار صد و پنجاه مثقال ترتیب همان است که گذشت و نیز صاحب تحفه نوشته
 که صاحب سل را مقدار خودی نداشت و وقت خواب در زمان باره پانزده روز بآب گرم و در زمان جابر هر روز
 یکبار بآب گرم و روغن بادام شیرین و نبات برهند و در صبح باره و لقمه جبه بآب در زنجبیل سوط کنند و در
 امراض صلی جبه بدین دارند و انشای ابتلاع نمایند و در سرفه کنه و نازله بینی بصیر در زنجبیل مقدار جبه و در ضمن این
 در بآب زیره و اصل السوس در وجع نواد و معالجات رطبه و اگر به سمن زرد بطبخ زیره و در وجع سبز بآب
 و خل خسر و در وچهل و شتراب اصول و در در وچکر بآب عمل اگر از ماده باره بود و اگر از شده باشد بار
 الاصول و در اسهال مبارک الاس هرگاه ضبط شکم تنها نتواند کرد و در و تیکاه بآب که گرم شده باشد
 در آفتاب و در تابستان و در زمستان بآب نیم گرم و در تپا باره زهرگاه و جبه نواد باشد بآب و در تب
 مرکب بطبخ انیسون و در زجر بآب بزر قطن و بآب نیم گرم و در حصاة بآب سد بآب برگ ترب و در هر
 بطبخ خشخاش و در بواسیر بآب کرات و در نقل لسان بآب سماق و در غسم بآب سیب بآب کاسنی و در
 یاه و کجهر تقویت او بار حصص بطبخ و در تقرس جبه هر روز سر و برود و در ادرار نقاس بآب حله و در تناول افیون
 بطبخ و در چینی و در تناول کافور بطبخ خود و در لزع عقرب بآب و در لسع فنی جبه بدیند و چون تنه آید
 دیگر بدیند و همین سان میکنند تا قی ساکن شود و نشان دفع سم با نیست که ملسوع بخواب رود و تخمین در هر سم
 قتالی و در ماده که در کرده بمر سیده بطبخ نخاله و در ادرار حیض بآب سماق و در احتباس خون حیض بطبخ بآب
 و مویر و در قویج بطبخ اصل السوس بهر طریقه که آنرا به کبیه هم گویند نام طامی است معمول از برنج و شیر روغن
 که آنرا حکیمی در کتب نام برده است بنام بے صغره که معده آن فاسد شده بود و معده نقذت طعام شده
 بود ساخته و او ازین غذا سخت یافته منافع و بے نیست بهر دسود و خون دمای بخوراد و دفع میکند و سادر
 و صدراع یا بس را و در پید اگر دن خون صالح و غده بے حاصل این را سبیل است و در شمین بدن تخم این بیدیل
 است و در فاده میکند نصارة الاوان و صیحه عقل و از آن را و صفت آن نیست که برنج نخی را شسته در غده آب
 بچوشانند تا آب جذب شود پس از شیر گا که ده چند برنج باشد و بشکر شیرین کرده باشند بر شل تسفیه
 بمید بند و حرکت میدهد باشند تا تمام شیر و در خرد پس قدری از روغن گا و بار روغن بادام در خور کنند
 و بعضی از البه تسفیه میدهند و این خوب نیست و گاهی برنج را حل کرده جویش میدهند پس محتاج نمیشود به حرکت یک
 بسیار تخمین است در تذکره مسطور دیگر بهر تخفیف کاتب مسطور همین قسم طعام است اینجا با دنی فرقی در فارسی نشیر
 و برنج و در تپا به کبیر و فرست مشهور از برنج سالم در دست میکنند کبیر و آنچه از برنج ساییده بهر نذره فنی

می نامند اما بالفعل در قسم اول رد عن اکثر مردم نمی اندازند و قسم ثانی را مطلقاً بی رد عن می سازند و عرض این
 به طریقی را باین قسم طعام مشابهت نام است آنچه صاحب تحفه المومنین بطریق ابریه تبیین کرده مناسب نمی نماید اگر چه
 بعضی کلام قوم مومنون سیمیه این قسم طعام بر سریه میشود اما عبارت قاضی موسی در اقل نام است البته چون که
 شده الطاهر الاثر بطریق بالین در ضمن معرب و استعجاب العرب باها من ذیته هتاهتنی باید دانست که دیگر نیز فرقی
 متعارف اینجا چند تصرفاتی موقوع در جای راه یافت که به این سبب بنا بر قیاس و تحسین در این در اراض مذکوره نفی
 بین مشابه میشود و چنانچه در اینجا که خوف استحال شیر بخلی باشد و مزاج احتر باشد بجای شیر شیر خشک خورده
 یا شیر خشک خورین یا نبات یا نبات شیرین کرده در خل کرده میشود و اگر با وجود این تقویت مسده
 و دل تقویج و عطریات فخره مطلوب باشد این قسم را در عروق بید مشکب و قه رسیه کلاب شیر کشیده
 بکار برده میشود و اگر تویم و تربیب و مانع زیاده و دیگر کار باشد شیر خشک خورین درین کار نافع تر
 می آید با بحد طیب حاذق برین قسم تصرفات است **کلمه سوم** از موقوفه و در این اراض ارضی
 در ذکر و ادایه است که مصدر بنای شانه فوقانی است **ترتیب اول** ترکیبی است که ساخته
 است از حکیم مذکور و چه سنگ در نفع میکند بر و در و در و شقیقه عقیقه متوی محده و کبد و حمال و مخلص بدن
 از سموم نفی و سهال و اوجاع نه تر نیز دفع نماید و در آن است به ندرت اما فاسد میشود و سبب عت زیاد از
 یکسال نمی باید بیشتر است این تا در و شقیال است که بر یضدین هر یک در و شقیال با د آور و ششم خبثه قوی هر دو بر یک
 سه شقیال اسارون قفل حب غار از خربک و شقیال حب غار از خربک شقیال حب غار از خربک شقیال حب غار از خربک
 هر یک ده شقیال کوفته و بنجیه مثل ادویه مثل و غسل بشیرند و بر دارند و درین قشریه عضل نیست که پیاز عضل را
 بنجیر گرفته در تنور دمای جری ملد از آن تا بنجیر بریان شود پس بنجیر و خربک از طبقات عضل ملاصق غیریت بنجیر از
 و باقی را بکار در **ترتیب اول** **دو و اطباکی** از نوشته که تا یفت کرده ام این را در سینه فصد و شقیال
 سال و ششم این را در کباب خود مومون بکف مومون صاحب مومون اختیار کردم در استعمال پس آید بحد الله
 تعالی جریل انفع عظیم الافعال قدر شربت این نزدیک شقیال تا شقیال بقای قوت این تا شقیال سال است
 و نه در جنین عار است قریب به حد ال می آید بکار در از هر چه تسو و فضول از بعد سال تقیه میکند و طبع را از مایه غریب
 و بر میکند از خون و مایه نچایا و صرع آب در شش از قوه و نایج و نقل زبان و شش و کز از زخم و در عسر و
 و حصی آب کرفس یا ترب و از صیق نفس سعال و نفس نفث دم و ریه و زرات و جنب و شقیال و صنف صنف
 از هر است آب کاسنی و زرد و دوت بکبابی که حل کرده باشند در آن مشک و بنجیر را در است و طحال و بیض
 و قویج آب انیسون و از لب اسیر و سایر امراض صنف و بنجیر و از اوجاع مفاصل و نفوس و در دایه

و دوالی باب پنج کبر درازمانه و از سموم و خدام بالین جلب از برص و بقیه بمار غسل و طلا کردن باین تریاق عمل نموده
 را در او رام را نیز نفع میکند بگزیده پادشاه هر جید سینه دره قریط حکاکه زرد کبریا بر یکی دو مثقال زرب در پنج اطراف
 همچنین اینسون بر یکی سه مثقال مروارید محلول چهار مثقال حب غار خطیانا سنبلیله هندی مر با فلون عود هندی
 بر یک هفت مثقال پوست اترج درق اترج حب اترج بر یکی ده مثقال گلاب بیست و شش مثقال عسل
 منزع از غده سه چند حواصیج و با نظیر این بسازند فادزهر را در گلاب حل کنند و عود را درین گلاب کرده
 هفت روز بگذارند پس از آن مروارید محلول درین گلاب بیامیزند و غسل را بر سترانش نرم کنند آهسته
 ازین گلاب تسبیح میدهند و با شستن تمام گلاب جذب شود و غسل تقویم بخوان ساختن آید پس دانه های
 دیگر کوفته و بخته بیامیزند و خوب ت کنند و در ظرف چینی بردارند و بخته ششماه بجا آرند و بطریق حکم کردن
 مروارید و صاحب ترکیب چنین نوشته که مروارید را در شیشنه کنند و آن شیشنه با حاض اترج بپزند و بکن
 شیشنه حکم بپسندند و در حمام بگذارند که حل میشود و حکیم علی شایع قانون نوشته که بحق کرده شود مروارید
 را دانه آخته شود و بر آن یک غمره آب حاض اترج و در ظرفی کرده در جسم بقیق کنند و جسم را در ذیل طب
 چهارده روز در فن کنند و نیز نوشته قیل لا حاجة الی ان یلقی فی دن بل یقرن کما یونی الذریع الطیب و بحق
 یک ترتیب در اسطاطالین نظر کرده که مروارید را در آینه زجاج برقیق نهاد و شست و در آب حاض اترج تا اینکه
 که از شود و گردمان زجاج تریاق فاروق بدو در دایره نیا نافع است و در موقوف اول دویه صید است
 شده که چهارم از موقوف دوم ادویه امراض را سی در دو که دوا یک مصدر شبای ششده است
 ثیا و ریطونیس بزر بود و در موقوف از قانون نفع میکند جمیع امراض سرد و جنون و دوار و سواس
 و صدام و شقیقه و ضعف بصر و جکب و طحال کلی و قویج و خدام و برص و وجع نفوس و مفاصل و متوین
 را و جمیع نرینه متفاد و نیز نفع رساند و طشت ثقیس براند و سهبال بغیر از بیت بود و یکی فجاج از خرما
 بر یک دو درم است و برین عود بلبلان حب بلبلان برشته فلفل فسیحون جطیانا هر یک یک چهار درم و وج
 مصطکی و ارچینی قرقر سنبلیله هر یک شش درم قسط کما در یوس بر یک بیست درم سیلخه خور و بر یک
 دو از ده درم اقیقون سیمونیا هر یک شش درم غار یقون بیست و چهار درم طبر شصت درم عسل منزع
 از غره بقدر کفایت قدر شصت چهار درم در قانون مسطور است ثیا و ریطونیس اصل موقوف از
 قانون شش مثل منافع مذکوره مرفق از خرما هر یک دو درم زراوند حب بلبلان رومن بلبلان فرغون
 بر سه فلفل جطیانا سیمونیا اقیقون هر یک چهار درم کما در یوس قسط هر یک یک چهار درم مصطکی و خزان
 و وج در چینی سنبلیله هر یک شش درم سیمونیا بیست درم غار یقون بیست و چهار درم خیر شصت درم

عسل کفایت و شربت بقدر حاجت سهبال شیا در بطوس متشیخه دیگر مقبول از تذکره
 حارست در وسطه نالته و یاسین در اول آن باقی میماند قوت آن بهفت سال و ضعیف میبود از چهار سال
 اما باطل نمیشود و عمل آن نفع میکند بسیار از صداع کهنه و نزلات و لقوه و فاج سوطا و شرابا و به دوار
 در براح و نساء و قفس و مفصل و سوز و بضم و تولد حصاة و اشتقاق و تشنج شرابا و اصلاح بضم و تعدیل خلط
 میکند و مجورین مضرت و دفع سموم میکند اگر بجای تریاق داده شود بهتر است زعفران دارچینی و ج متصطکی
 حب بلبلان روغن بلبلان فریون فلفل ابض فلفل اسود و در فلفل صفت جبطیانا فجاج از خرما هر دو حد
 و در دم سبیل لطیفه و نیم درم قسط تلخ مکافه و یوس فیتون هر دو حد چهار درم اسارون سلیخه بمقونیای هر دو حد شش درم
 صبر پانزده درم غاریقون بیست درم کوفته و بختیه بیه چند عسل بخون گسته و بردارند و بجای فطنت نگاه
 دارند قدر شش مت تا یک شقال **کلمه** از مرقوط دوم ادویه امراض اسی در ذکر دواهای
 که مقصد ریجیم است **ج** پنجین معرب از گل بلبلین در اصل عبارت از درم بی عسل است باز عام شد
 استعمال بن لفظ و طلاق بیافت بمرسخ پرورده خواه در شرک خواه در عسل و بنابر تفسیر تفسیر میگرد و جلیجین
 سگری و عسل پنجین در فارسی گلکند عسل و سگری را گلکند بلا قید میفکنند در فارسی قدیم گل شکر
 می گفتند بعد ازین عام تر شد استعمال بن لفظ و مستعمل شد بهر گلی که باین هیچ خاص ترتیب کرده شود آنرا
 جلیجین گویند و بنابر تفسیر تفسیر میکنند بنام همان گل مترج جانچه جلیجین کا و زبان آنرا جلیجین گسترین میگویند
 و از نیست که تمام این هم بسیار شده و چون جلیجین که از گل سرخ و شکر عسل ساخته میشود مناسب است تا مبعده
 داشت در ادویه امراض معده انشاء الله تعالی خواهد آمد پنجین بر قسم آن مناسب هر مقام مذکور خواهد شد
 و اینجا **ج** پنجین کا و زبان که جته تفریح و دماغ و دفع ماده سودا و تقویت دل و مجرب است مذکور میشود و سازند
 گل کا و زبان تازه یکمن قند سفید و دمن بطریق که در جلیجین و در و س معلوم خواهد شد با هم بپزند و اگر
 تازه نباشد خشک آنرا بگل آب تر کرده توان خست و گلکند که از گل بسازند نیز در تقویت دماغ و دل
 بی نظیر است و شدید الفریح است سیم در ادویه معده بیاید انشاء الله استخوان جوارش بضم جیم و
 رای مهله و شین معرب کوارش است یعنی باصوم و ضعیف آن جوارش است بالحق نون به شین و این
 ترکیب از اختراع فرس است که بخاششان برای عباسیان ساخته اند و فرق میان جوارش و معجون بچند وجه
 است اول آنکه اجزای جوارش بیشتر خوش مزه و خوشبو باشد بخلاف معجون که دوی مقید باین قید نیست
 دوم آنکه اجزای جوارش بسیار باریک نمیشوند تا مبعده و نیز بماند و تقویت مبعده و بضم تحلیل رساند
 سیم آنکه تمام این غلیظ نمیکند بهنجی که چون خشک شود بهست نشکنند و گاهی قوام درست کرده طبق

بر طبق یاسنگ که بر وزن چرب کرده باشند این ساخته قطعهها و لوزیهای سازند بخلاف معجون که قوام در اصل باین حد
 نیز سازند و چون اکثر استعمال آن در مضجع محام و اصلاح معده و تحلیل اوج است اکثر قسام این در ادویه معدی و بعضی
 و به موضع دیگر انشاء الله تعالی بیاید و اینجا مناسب مقام ارقام میاید چو اگر شش بلا در میان بر دوزخ
 و تنگ را لطیف کند و رنگ رو اسخ کند و حب معده سرد را سود دارد و گفته اند که این کو اگر شش را سلیمان سفید علی
 بنیاد علیه السلام ساخته منقول از جلالی فضل دار طفل علیه سیه علیه آله چند بستر از هر یکی چهار درم سحر است
 درم قسط غسل بلا در رنگ کابلی شکر طرز و حب الفار از هر یکی دوازده درم دواها گفته و بنجته بر وزن کا و در هر یک
 با غسل بلا در غسل و چند ادویه مقوم سازند و بعد از ششها بهیله آرد و در انشاء استعمال از پنج و در ضیعت ششم
 و غش و مباحثت بسیار و شراب بسیار به بر نیز چو اگر شش مضجع یا رو منقول از هر یک شش
 نفع می کند به تو حش و تفریح و بسود که از غلبه جرات پیدا شده باشد و در اوقات و در رنگ رو نیکو گرداند
 مشک و دلت قیراط کافور بعد از درم زعفران بعد از درم و رقی اتج دو درم همین سفید درم که با سه منقال
 بس در دوازده منقاله تخم و نمک از هر یکی شش درم دانه زرشک کا و زبان از هر یکی پنج منقال تخم با در نجو به
 بهفت درم کلسترخ کشیز خشک طیار از هر یکی ده درم تخم خرفه دوازده درم فانیند یا شکر طرز درم علی
 علی الرسم معجون سازند شربت از یک منقال تا دو منقال چو اگر شش که حفظ و فتنه و زبان دور کند
 شونیز علیه کابلی هر یک بعد از درم تحلیل ناخواه هر یک ده درم عمل دو چند شربت یک منقال تخم شش درم
 موقوف و و هم ادویه امراض رسی در ذکر دواها یکصد درم بجای نه است حب اسطوخودوس منقول
 از هر یک ششای نافع است به اینجولیا و بیاریای که عارض شود در سرد اسطوخودوس منقول یک درم و نیم خرق سیه
 ملح بندی هر یک دو درم افیتون بسفنج اسطوخودوس هر یک سه درم غار یقون سه درم و نیم پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابلی هر یک بعد از درم صبر سقوی شش درم زرد تفت درم و نیم یارچ فیترا دو درم کوفه بنجته باب
 جها سازند شربت سرد درم باب گرم حب اسطوخودوس بخار مجرک مسوره نافع است سبانی که حادث
 شود از برد و طوبیت تخم خطل ملح بندی بلبله زرد بسفنج غار یقون افیتون مرد و نیم زرد منقل یک درم و نیم
 یارچ فیترا تر به سفید هر یک دو درم و نیم منقل را در پنج انیسون حل کنند و دواهای دیگر کوفه و بنجته باین بسازند
 و جها سازند و قدر شربت سرد درم و لفظ اسطوخودوس بلجته یونانیان کمی میانی است و این نسخه از قرابادین
 قلاسی است و این نسخه را در مناج باین اوزان دیده و صاحب مناج این نسخه را نسخه زبده نمیده یارچ
 فیترا تر به سفید هر دو درم و نیم منقل شش درم پوست بلبله زرد و افیتون غار یقون بسفنج نمک بندیه
 تخم خطل سقویا هر دو درم و نیم طریق ساختن باین نوشته که سابق گذشته و قدر شربت دو درم

[illegible]

پنج مثقال انیسون بهشت مثقال بالعبه پیدانه حب سازند و گاهی مشک هم بکشد انگ اضافه میکنند چسبی که نشاط آورد
 و نمود و مشتقی و قوی الامساک است زبیب صد دانه پنج شکر است مثقال کوفته زبیب را بآن مخلوط ساخته در صند
 و پنجاه مثقال آب بخوشانند تا که آب تمامه جذب شود وقت حاجت قدر جبهه آسمان نمایند و اگر سکراد قوی تر خواهند
 با بزرگ شیرازی بخوشانند چسبی که مایه یونیا را نفست منقول از قلاسی سقمونیا مشوی بکندرم غاریقون حلاج و در
 غیر منقول هر یک و در دم ایاره فقیرا انیسون هر یکی چهار درم و قنفل کجی مسمت جبهه کوفته و پنجاه باب منقول هم با سازند
 و در هر مضمته یکبار بدیند شیرازی مثقال چسبی که جبهه مایه یونیا در آشنای خوردن مارا بچین گاه گاهی بکار آید منقول
 از پنجاه انیسون و دو دانگ ساییده ایاره فقیرا بکندرم اطریفل صغیر و در دم و دریم شسته بخورند بعد از آن آب بچین
 و بنهند و اگر احتمال باشد یکد انگ ششم حنظل اضافه کنند چسبی که خراج سودا کند و مایه یونیا و خدام را نافع باشد
 مثقال طیس و درم مخ بندگی خرق اسود و هر یکی بچندرم اسطوخودوس بهشت درم بسفنج غاریقون هر یکی ده درم
 انیسون مسمت درم قدر خوراک و درم چسبی که نافهست مایه یونیا که حادث شود و از سودا مخطط به بلغم
 انیسون و درم فقیرا بکندرم و نیم بسفنج غاریقون هر یکی بکندرم اسطوخودوس و دلت درم مخ بندگی خرق
 سیاه هر یکی نصف درم این دو خوراک است چسبی که جبهه مایه یونیا و دارا بکلب بجه استقرخ کلی در شبهای
 متفرقه باید داد و یا راج فقیرا انیسون اسطوخودوس هر یکی بچندرم سقمونیا ببلبله هر یک نصف جبهه کبار
 بسته بکار آید شیرازی و درم چسبی و دیگر درین باب قوتیرا اول ببلبله کبابی جحرار منی هر یکی بکندرم ببلبله آله
 حاشا خرق سیاه هر یکی سه درم مخ بندگی ششم حنظل هر یکی چهار درم انیسون بسفنج غاریقون ببلبله آله حاشا
 خرق سیاه هر یکی سه درم مخ بندگی ششم حنظل هر یکی چهار درم انیسون بسفنج غاریقون ببلبله آله حاشا
 تریه مسمت درم بچین غیر که ده جبهه بندند و بکار آید چسبی که جبهه دوار حرب مسمت اسطوخودوس فقیرا
 هر یکی بکندرم غاریقون هم مثقال مخ بندگی و دو دانگ ششم حنظل دانگی چسبی که جبهه کبار منافع است منقول از
 پنجاه ایارج فقیرا بکندرم خرق سیاه سقمونیا انیسون هر یک و دو دانگ ششم حنظل یکد انگ و نیم کثیرا سفید یکد انگ
 باب کرفس حب سازند این یک شربت است چسبی که استقرخ بان نفع میکند به سیان منقول از معالجات
 بقراطی و در شرح این نسخه را در ذیل ادویه سیانی که از درم و نیم هم رسد نوشته و نگاشته که بعد تنقیه بدن
 اگر حاجت به تنقیه را اسل فند با بن حب کند و صبر در آنجا بماند ده درم بنظر کند سقمونیا مشوی و دلت درم سنبل
 الطیب سیلحه قنفل از هر یکی بکندرم مصطک اسارون ورق کلسرخ از هر یکی دو درم رب السوس فستقین رومی
 از هر یکی سه درم صبر سقوطی بچندرم کوفته و پنجاه باب با درون آب بزرگ ترنج یا تراب شسته جبهه مسمت دار
 فلفل بسته از دو درم تا سه درم بخورند چسبی و دیگر بدین باب منقول از شرح ایارج فقیرا بهشت درم

بهشت درم ترب سینه چندان غلظت چند با کستر عاقر قرحا و جد و درم کوفته از خربزه که پخته با نی که در آن
 فشردنی جا و شیر حل کرده باشند چنان بسته بکار برند چنانکه قطع ماده سیات که منقول از سعال است تقریبی
 خربزه سیاه در سرکه پرورده در انگی با میزهره سفوف یا مشوی از برگی دو دانگ غار قون سینه کاف غلظت از هر کدام
 نصف درم فستقین رومی در ق کسرخ یا باج صغیر آخر نمی سه روز بیشتر از وقت احتمال یا عمل خروج
 ساخته از هر کدام یک درم کوفته بپخته با جلابا سرشته چنانکه در فصل بسته نگاه دارند شربت سه درم غلظت
 چنانکه که دماغ بدتر از امراض صفراوی و سوداوی پاک کند چشم کرم میزد و پوست پهلای آله
 متعش کسرخ نمک هندی هر یک دو درم شاتره سفوف یا مشوی عصاره آتین هر یک سه درم فقیق آخر درم است
 پهلای زرد و شکر درم کوفته در بنجیه آب کاسنی حب سازند چنانکه پهلای درین آب و بهی که بر کنگه و کنگه پخته
 چنانکه حب بهرم و سور چهار دانه و زیاده قی اشتها و قوت باه منقول از کشته رس اندر سار ببول بزرگ ناکسیر ته
 پهلای در چینی الایکی رتجدن سندی و نیمه آله هر یک ملی هر روز در هر کلان ملتی کل با بول فسلو حنی تیرج کسرخ هر
 روز یک تکرار کسرخ شکر اول هر یک یک قطعه بهر که کشته فولاد کشته هر یک دو حصه هر یک را عسله و عسله کوفته در بنجیه درم کرده
 بگیرند و با هم چند همه نبات یا بنده بپخته و در شکر خیز کرده میزدند نهار با آب سرد و بخور آتیه حسوی که در غلظت مایه
 دوار انگلک بعد استفراغ غلظت و تسبیط نفخ تمام می کشند و بقایای امراض را بکلیه دفع میکند و این حسود در طبیب
 بدن هیچ نیز کمالی جوده است بگیرند از نشاسته دروغ با دام و شکر طرز دیگر کفایت و بشیر خوش سازند
 را ماه و خمر چند روز از پیش علف از جود اطراف بید و هند با و حشایش خطبه خالی از خرقه و عماره داده و شیر را
 به صلاح آورده عمل آرد حقیقه که در سیات بلغمی بکار آید منقول از عناب پودینه و شتی که پخته که یک فنون نیم غلظت
 هر یک یک گشت بسفایج و دشت در کین و نیم آب بپزند تا ثلث بماند صاف کنند و در جد و درم از آن بکوفه روغن با بونه
 یا میسند و بکار برند حقیقه که در لیسر نفس سایر امراض بلغمی که در دماغ بهر سده و غوغا مانع است پودینه و شتی
 یکدسته نیم غلظت تخم انجیر پوست بخ کوبد یک جزوی نیم صفرا و جزو شایسته صاف نموده با کاه ده درم
 روغن زیت پودرم اضافه نموده حقه کنند تخمین است در عناب و در قرابا دین قاری این سه بایان جزا و این
 اوزان و باین ترتیب یافته پودنه بسته تخم غلظت قرطم می کوفته گمان بر آید انجیر پوست بخ کوبد یک کفی از سبب غلظت
 آب بپخته چون بر غلظت باز صاف کرده نصف غلظت ازین همراه نصف اوقیه زیت حقه کنند حقیقه دیگر چنانکه نیم شش
 منقول از شرح تخم غلظت یک کف لب قرطم دو کف پودینه یکدسته پوست بخ کوبد یک کفی همراه رادرسر غلظت آب بپزند
 تا نصف بماند صاف کرده نصف غلظت ازین آب و ربع اوقیه زیت و یک اوقیه با کاه حقه کنند حقیقه که پودینه
 که سبب امراض حاره دماغی و غیر دماغی و حیات را سود دارد و در دوا و بهی که کشته حقیقه که پودینه

که در سیرام صفراوی در وقت غلبه حرارت تشنگی بکار آید کشکاب مبت مستقال لعاب بنکور و غن سقش و روغن
 که در سیریک ده درم با سیم یا مینرند و استعمال کنند **حقنه** که در قسم سیان که آنرا هلاک الذکر گویند
 که باطل میشود در آن حفظ و ذکر بالتمام اگر این مرض از برود و در طوبت باشد این ترتیب در انقضای مستعمل
 میشود ابتدا با این حقنه لینه کنند خشک با بوز اکلیل الملک قرطم مروض تخم ثنائی ششم جلد و رقیق شربت مقی مدبر
 تخم خلی سیریک کفی انجیر سیاه پنجاه عدد و تخم کاه و خطمی را در صحره بسته با دریه دیگر بکوبند و صد درم از آن گرفته
 بوق نصف درم شکر سرخ ده درم روغن خیزی مبت درم بالا رنجه دراون و عک کنند و صاف کرده بکرم
 حقنه کنند بسیار با این حقنه استفراغ کنند پسر ترقی به حقنه قوی تر از آن کنند و باشد همه دواها بعینها
 سوافق نسخی مذکوره و زیاده کرده شود در آن قنطور یون دقیق و رقیق مقوم مقیوم هر یکی کفی و رنجه شود در آب
 با و پنج و تقصیف بدل روغن خیزی که روغن سداب و گرد و اینده شود و با بوق قدری که از ششم حفظ
 پس اگر با این حقنه انحطاط در مرض رود و ظاهر شود و آثار صلاح التزام کنند تا آن که سه دفعه زیاده بعمل آرند
 و اگر علت واقف نشود سه دفعه عمل آورده ترقی به حقنه از آن کنند و تا آن بین است که مغرب گذشته
 نگرانیکه زیاده کرده مدان بعد تقصیف جدید سیریک یا شیر برسی که یک درم اگر این استفراغات کفایت کرد
 نهاده و الا بشیم شومات و تقصیف ضاوت که در ابواب خود مانده کورست و جرح کنند **حقنه** جهت هلاک
 ذکر قستی که باشد از برودت و بیوست بکار آید خشک با بوز سلق قرطم بزرگتان و رقیق جباری و رقیق خلی نخاله
 و بجزیر و شباه اینها جوشانیده بقدر حاجت از آن گرفته بالای آن از روغن سوسن و یا سیمن و روغن خروار
 بقدر کفایت ریخته استعمال کنند تا بسیار چهار بار بعمل آرند پسر استفراغ ترک کنند و به تفریق راس بر روغن
 سوسن و قیوط بان مشغول شوند **کلمه** ششم از مفلووظ دوم ادویه مرض راسی در ذک و دوائی که
 مصدر رنجه است **خسب** عبارت از خلوی خشک است که از بر جوشش اش و شکر عسل ساخته اند
 و این خلوه مستعمل است در تنویم و نافع است مجرورین و با طفال لترجه تنویم اینها بعمل می آید و میقد است چنان
 و حرقة بول و مزید است در راه **سیر** اطلاق کرده میشود این اسم را در لغته و معرف عام و خاص برده می
 یکی بر همه چیز که سگوار و از عصیر غلب لنتی که آشن آن در جوار مزرقه مرقی در آفتاب پس در سایه محفوظ از هوا
 دوم بر چیز که پوسته عقل را از ایماجات معموله قسم اولی را اطباء را ادویه مفرده ذکر کرده اند و صفا آن از رقیق
 قلیط و متوسط و حلو و حامض و در مرقا لیس و جود و سود و ابيض و صف و عطر و نعن و شمس و مطبوخ و مدفون
 و صرف و مزج و کدر و صافی و ثقیل و خفیف و عتیق و حدیث و متوسط و غیر این اقسام که از ترکیب اینها
 حاصل میشود بسیار است و مختار جهت استعمال تریابی یکساله یا دو ساله است و طبیعت منور او را استعمال آن باشد

بعد سکون جوش آن نود روز نمانده باشد و بعضی جایز در شش ماه بعد چهل روز و مختار شش ماه است که باشد
 زنگه آن بایل مجرّه و صفرة و مقتل القوام بایل برقت عطر الراجحة و حامض من قاض من شدة الحرارة و و بلکه
 در آن عذوبتی باشد و خور جمیع اصناف خود گرم و خشک است که حدیث که بایل بر طوبیت است اما در مرثی
 اختلاف دارد و تند تر زردناری رقیق خفیف عتیق است و صیف تر سفید رقیق و غلیظ حدیث صیف الراجحة است
 و افعال صادر از می و آثار شربت بروی اگر استعمال کرده شود شربت رعایت یکم و کیفیته دو قف سن در آن
 و مکان و تدبیر سابق حسن و ترتیب این چهار افعال ظاهر است حفظ صحت و جوده فکر و دوفور در عقل و سرور
 از نقل و دفع توخشی و مخون و مایه نیا و خون و حصول نشاط و طیب اخلاق و ذکا و حواس و سخن در تن و زیاد
 در قوه بدن و حسن و نظم طعام در معده و نفوذ آن در باسار و بقا و جوده بهضم کبد و عتس نفوذ بهضم در
 عروق کبار و شعیر و صفار خفیف بدان تحلیل فضول آن حشر غلیظ به بخود لطیف قبول لطیف بعرق
 و بخار و نقصین سودا و بلغم به بر از و صفرا و عرق قبول تقویت قلب اعضا و اصلیه و از آن شهوة کبیر و حرکت کبیر
 و تجلیه مجاری و یقین سده و راه و دفع ضرر سم شود که آن و اینون و مرتکب و خطره کبره و جمیع دوائی که ضرر میکند بهر
 در خفا و معده و کسرا و است که خورده شود می را در وقت صحت و اگر کباب کرده نشود عطش و تعب و جمع مفرط
 و شبع مفرط و غضب شدید و بالای سکر و اگر خلاف این رعایتها کرده شود مضار عظمه پیدا کند و شارب شرب
 نیک را لایق است که تجاوز نکند شرب حد را یکی اینکه پیش از آن قدری که کین کین عطش را بهد برف کند طعام را
 و این حد در حق مجربین است و در حق کسی که گرم میشود بدن آن از استعمال شرب آب و حد ثانی نیست که بعمل
 آید این را اما در میکس و نفوس نشاط و حرکت باقی است و این در حق معتدل مزاج مسرودین است
 و حد ثالث نیست که پیش از این بر آید که حادث شود و در مسرودین با قدری عقل در حواس میل به نوم و این
 حد صالح است و در حق غلیظ البس و ن قلیل الحركة لزج الاخطا و اما چیزیکه تجاوز کند این حد و در آبس حد
 سکر است که ظاهر شود و در آن اندکی کلال در لسان و اضطراب در حرکات و که دره در حواس و فساد و تحلیل
 و نقل شدید و کسر و ملال و در جلوس و میل باضطراب و غالب شود نوم و این روی موفقی است و اگر اجماع متبلا
 باین حد شود زیاده از یکبار یا دو بار در ایامی مرتب نشود و اگر متواتر باین حد رسد باید که از عرض دیدار
 که قابل علاج نباشد چنانچه بعضی اقسام حیات مملکه و مستقار غیر منجم و اورام باطنه و خروج و قطع
 و فتوق و اسهال شیب و عرشه و خفقان و ضیق نفس بلکه احداث نماید مجازة را و به ای این خلاج
 قلب سپهر سده و فیکه این حالت عارض شود و در حیت ترک شرب فصد باطن و اسهال و ترک عتس
 غلیظ و مولد نوم و این دوا استعمال کند مشک سدر جز و در باز سفته نصف جز و کسره طبا سحر شین

که با هر واحد یک جزو نسبت اب تفاح که جو شده داده باشند در آن ورق اترج را همچون سازند و غذا میشود و در آن روز
 باب غوره و قرص نیم جدی دهند و سیکه در من خرباشد و یکبارگی بگذارد نیز مورد آفات نشود مثل ایجان سودا
 و امراض آن و ضعف بضم و زلق معده و امعاء و فساد لون و سوء خلق اما منافع و مضار خاصه هر قسم از اقسام قومه
 شیر بسیار است و آنچه بعضی از آن درین مختصر و حسب الاظهار است نیست عتیق رقیق مدبول است اما صدراع
 آرد و رقیق بعضی از آن لطیف سیرم لغو و مفتوح است و برای معده نیک است و غلیظه ثقیل بطی البضم و موزی بعضی از آن
 است و خوش آرد و بعضی نافع است برای خوردن و صاحب که در ریاضت خصوص موقوفین را و صفر مناسب است
 بمبلقین و مبرودین و بعضی برای است مضار غذا را و بنده میکند شکم و قطع می کند سیلان مواد و قابض نیز بنده
 میکند شکم و خوشنود می باشد سینه را و دباخت میدهد معده را و خارا آن غیر تحلیل است و در جای مفتوح اضم است
 قسم ثانی از خرباشات اجات ادویه از پوستهای درختها و عقاقیر و گلهاء و عیسر آن و کسب طخ و غلیان و ستر
 و او فلن سیر تقسیم باقسام بسیار شده بعضی از این قسم که نظیر این جیره آمده مناسب هر مقام ابرقار خواهد یافت
 انشاء الله تعالی و این قسم را در بنده ای آسودند و اسوار ادویه بنده می دهد بصفه بالف خواهد گشت بنا بر تنه
 اینجا نوشته و اصل این قسم ثانی و در پوست قد سیاه و پوست درخت میخان با رجب عیسر اصل متفاد و
 و از اجات ادویه مجالنه و متضاده اقسام تنوع شده و چون منافع مضار هر دو قسم قریب یکدیگر و در خوا
 قسم اول را اینجا ذکر کرده و منافع خاصه هر قسم مرکب عنوان همان مرکب خواهد نوشت انشاء الله تعالی *
 جمیع و جیره عبارت از عین است که ترش شده و عفن گشته باشد معفرنی که موجب جوخته گردد و چون
 منافع این ترکیب مناسب بقام دیگر و گشت استخرا انشاء الله تعالی در جا س و دیگر خواهم گشت اما الفضل
 بر ناظر این اوراق عرض میدار که این لفظ را درین زمان باعتبار عرف طبای این مکان بر چه جا اطلاق کرده
 میشود و اول بر شترتی را که به توام غلیظه ساخته و مثل عجون سازند آنرا جیره می نامند چنانچه شترت بر شترت
 خشکاشن جیره خشکاشن می خوانند انشالی نظایر این جیره بسیار است دوم مخوفی را که از مردار پداخته میشود و خواه
 تنها مردار را با شیرینی دوقها سازند خواه بعضی جیره و دیگر ترکیب داده مرتب کنند جیره مردارید میگویند سوم
 کل شفته با برگی را از برگها مثل سداب و صتر که با قند و یا نبات مثل کلقه بسیارند برین کلقه هم اطلاق جیره کرده
 بنفشه شلانا نام می نهند اگر چه سواد است که کل بنفشه عربی را چنین بنفشه گفته شود اما اعتماد بر عرف کرده در جیره را
 زشته خواهد شد انشاء الله تعالی بعضی ازین جیره را اینجا مناسب این مکان در جزیریان می آرد و باقی با دار
 بر وضع مناسب خواهد آمد انشاء الله تعالی جمیع و جیره ابر ششم جبهه خوش سوداوی و اقسام بالجو بسیار
 و خفکان بار و دبا و سیر سودمند و قوی دماغ و دل و جگر موافق نسخه قدما است جیره ششیم ق طایر یک کینه ق

یکمقال و نیم درق لغوه مرادید تا سفته مصطلکی بر یک دو مقال باد بخوبی پانزده مقال کا و زبان بست و پنج مقال
 ابریشم خام که عبارت از پیل است نه ابریشم متعارف که حر است سیصد مقال شکر چند اول پیل را بشکافند و گرم کنند
 او میباشند و در میگویند و در یکبار سیصد مقال آب این تاب یکشان در روز بخیمانند پس بچوشانند تا ثلث رسید پس ابریشم را
 فشرده بیرون آرند باد بخوبی و کا و زبان در هر طریقی علیحدت کرده بچوشانند تا ثلث رسید آب را اضافه است
 ابریشم کنند و شکر و غلکده بقوام آرند و ادویه دیگر بدستور معمول و ترتیب معلوم اضافه کنند و بعضی بجای پیل
 حریر هم داخل میکنند چغیره ابریشم بخشنه و دیگر فواید مذکوره را بشمول و از سنجهای شکر به قند کاه غفران
 پناه منقول بود مصطلکی مشک خاص بود و نیم مقال یا قوت کبرام جان نیش بر یک یک مقال م دارد و عشر
 بر یک دو مقال برگ باد بخوبی برگ فو خشک بر یک است مقال ابریشم زرد خام نود و دو مقال نبات کبیر شاد
 جاتی ابریشم را در آب طلا تاب یا این تاب تر کرده بچوشانند تا ربع بماند خوب مالیده صاف کرده بگیرند باد بخوبی
 و فو خشک علیحدت در یک کاسه آب بچوشانند تا نصف بماند صاف کرده آب بزرگ و خشم کنند و نبات داخل
 کرده بقوام چغیره آورده به تیر بند اول غیر باز جرابر دوا های دیگر بدستور حل کنند و چغیره ابریشم
 که حکیم سیح الزمان گفته اند گان اعلی ترتیب داده بود کبرایش صندل سفید عود غیر مصطلک بر یک نیم مقال مشک
 ابریشم مقروض مراد بر یک یک مقال گل کا و زبان دو مقال انجیر را بکوبند و به پخته ابریشم خام ده توله
 غسل سی مقال نبات بقا و مقال کلاب دو سیر گرفته ابریشم را در کلاب یکشان در روز تر کرده بچوشانند
 بر گاه نصف کلاب باقی ماند صاف نموده یک مقال کا و زبان و یک مقال باد بخوبی علیحدت در قدر سه
 آب جوش داده صاف کرده آن نیم کنند و غسل نبات داخل کرده بقوام آرند اول عشر حل کرده خوب
 لت کنند که سفید شود بعد از آن دوا های دیگر که گفته داشته بیا میسند چغیره ابریشم در نیم مقال
 سیح الزمان که از آل توحش و خفقان نماید و به بصارت نورسند اید و از استعمال آن بجا فطه حفظ و حضور
 حاصل آید و خفایت این چغیره را با کشر مردم با دلی تصرف لایق بر مزاج داده و به همه کس موافق افتاده
 ابریشم خام کلاب قد سفید بر یک پناه درم شیر کسب ترش شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین
 شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین شیر کسب شیرین
 به ستور شیر غاب صندل سفید کلاب سوده بر یک ده درم زعفران کلاب حله که یک درم شیر شکر
 بر یک نیم درم طریق ساختن نیست که ابریشم را در آب یکبار بپوشد که از تر کرده غبار پاک شود و در با صندل درم
 آب با زبان ششانه روز بخیمانند باز بچوشانند تا صندل درم بماند مالیده صاف کرده شیر دوا های مذکوره با قند
 اضافه کرده بقوام چغیره یا شربت آرند و غیر مشک حل کنند و زعفران محلول داخل کنند و اگر خواستند

که ترکیب مذکور شود و به صفه اوی از جان موافق تر آید عرق بید مشک بچاه دوم شیر و تخم خیار بن آب منهد و
 آب ریواس یا غوره بر یک ده درم داخل کنند و اگر از الیهم و سودا و موافقت این ترکیب بمبرودین مطلوب باشد
 مصطکی باینده فرغ شک را بدین خوب و فاقه و قشر نقل هر کدام یک درم کوفته در آب دروک جو شاینده صاف نموده
 با ضافه کنند خمیره ابریشم بنشیند دیگر منقول از ریاض عالمگیری در قنقره مصطکی که با مر جان بر یک یک منقل
 ابریشم مقرر کل کا و زبان طباشیر کلسنج خود بپزدی صندل سفید و ارید مشک خالص بر یک و منقل ابریشم
 سه منقل غیر شیب چهار منقل ابریشم خام بچاه منقل غسل مضمی کبرطل عرق به مشک نبات بر یک طل
 کلاب چهار طل ابریشم را در عرق بپزدی شنبانه روز شنبانه جوهر را در کلاب صاف کرده و دودای دیگر کوفته
 و بجهت به دستور معمول است بکنند خمیره خشخاش گش که سه سرسام و بخوابی و صناع و منع ترلالت حاره و صلاح
 رشپینه و شش مودع در وسینه و تبدیل غلاط حرقه و لیکن حرارت نزاج نافع است و چون با شربت دروک
 فروج کرده بعد قصد استفران دم کثیر به بنده صنف دو کند و جمیع قوی را قوت دهد و رقت آن دو سال باقی
 میماند اگر در هوای رطب مطری تعفن نکند باشد گوشتار کلان با تخم صرد و نیکوب سازند یا پوست راجه مطلوب
 کنند و تخم را نرم بپایند و با دینیم من آب باران بپزند و بیالانید و یک نیم من قند انداخته قوام دهند و اگر در قوام
 رقیق دارند شربت خشخاش کفک میشود و زرد تعفن پذیرد و قندش تا دو سال میماند و قدرت شربت رقیق آن تا شش
 منقل است خمیره خشخاش گش که بجهت ترطیب علاج اقسام دیوانگی با ککرایط طرف هیچ با شیر و جویده شده
 منقول از مهاب است تخم خشخاش سفید صردم کوفته آب نیلوفر ابغش آب که در هر یک نیم من شکر یک من قوام
 خمیره یا شربت کند و بعضی طباشیر پنج سفید و آبهای نیکو بر روزی حیاسته و بعد از دست ماییدن صاف
 میکنند و قند اضافه نموده بقوام آرد خمیره خشخاش گش زرد که همیشه معمول الیها جدمی بود و در ترطیب
 و تقویت دماغ اثر مینماید و از عفران نیم باشد گوشتار تخم خشخاش مترا دایم مقش بر یک و دینیم دام شاه چیست
 کلاب به نیم نبات سفید یک نیم با و گوشتار را جو کوب کرده در دو سیر آب تر کنند و شنبانه روز بخوانند بر گاه نیم
 سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش و مترا دایم را بپزیده در قدری آب شیر بکوبند و آب گوشتار ضم کرده
 نبات و کلاب و خاکر ده بقوام آرد از عفران در قدری کلاب خاکر ده و قویب اغشته و داخل کنند و به تیر تر کنند
 که همه بکین شود خمیره خشخاش گش و دیگر اقوی از اکثر شنبانه منقل از جرات و الیها جدمی رحمة الله تعالی خبر
 اش شیب نیم تور صندل سفید چهار منقل خود عرقی مصطکی از بیدان بر یک دو تولد و جوش خشخاش تخم خشخاش بر یک
 یک سیر عالمگیری قند سفید و کسیر پوسته را در کوبیده بپزاید و در صندل کلاب اول قدر کفایت بخساند بعد
 چهار بهر بهر است با یوره بخوشانند تا شکت آید صاف نموده تخم خشخاش را شیر کوفته با قند اضافه کرده بقوام آرد

ارند و از تش فرود آورده و غیره و در ۱۲ به ترتیب معلوم در محل کنند و از عرقان محلول در کلاب بکنند و در وقت
 نقره بجا و در وقت طلا صید و نیز در خلکده مرتب سازند **جمیره کاوزبان** چته از آله خوش سوداوی
 و تقویت دل و رفع خفقان و نافع است آب کاوزبان تازه و قند بر یک یک من کلاب ببت منقال بمهر بر چشته
 و کف بردارند و بقوام جمیره آرند و اگر خواهند بقوام شربت دارند در صورت کلاب عقب قریب برداشتن
 اندازند و جوش سبک داده فرود آرند و اگر آب کاوزبان را مقطر سازند و با قند قوام دهند لطف و لذت باشد
 و به گاه کاوزبان تازه بهم نرسد خشک آنرا بکلاب تر کرده و در آب جوشانیده با قند که سه چند باد و چند در باشد
 قوام دهند و آنچه از کل اسازند اولی داقوی بود و بعضی قناریج باد و بنجویه را با کاوزبان نافع تر دانسته اند و حوصه
 کاوزبان و یک حصه باد بنجویه بطریقی معلوم خیسایند و جوشانیده با سه چند قوام میدهند و حق نیست که اگر در
 مزاج گرم باشد از کاوزبان صرف باید ساخت و باد بنجویه نباید انداخت **جمیره کاوزبان دیگر**
 که بنهایت مقوی و دل بود و در آله خفقان خشکی نافع تر و فائده این معده از اجزایش ظاهر است کافور و در
 مشک میزدیم زعفران یک درم کلسرخ تراشده صندل سه ل الطیب آشنه بر یک است منقال باد بنجویه بمحلول
 گل کاوزبان ده منقال کاوزبان ببت منقال سوای سه جزو اول بمهر در و در طل آب و کلاب خیسایند
 و جوش میدهند و صاف نموده با یک طل قند قوام دهند و کف بردارند و بقوام جمیره یا شربت آرند و سه جزو
 اول در خل کرده بکار آرند شربتی از روان بخورم و از جمیره دو درم تا سه درم با کلاب و عرق بید مشک
جمیره کاوزبان غیره قلیل الا جزا اکثر المنفعت منقول از خط حضرت و الله خبته مکان و محراب
 و معمول ایشان غیر شنب نیم منقال گل کاوزبان کیسانی ببت منقال قند سفید صید منقال کلبار در عرق
 بید مشک بقدر یک دو انگشت بالای گل باشد یک شبانه روز خیسایند و جوشانیده صاف نموده بقند قوام
 دهند و بنجری حل کنند **جمیره کاوزبان غیره** که یک قند سفید باد بالا بکسر کلاب عرق بید مشک برگ
 کاوزبان باد بنجویه بر یک چهل و پنج منقال گل کاوزبان ببت و پنج منقال مشک در ماشه غیر شنب یکا
 کلبار در عرق قناریج خیسایند و بعد شبانه روز بخوشایند و صاف نموده بقوام آورده غیر مشک
 حل کنند **کلمه ششم از موقوف دوم** ادویه امراض رسی در ذکر دوائی که مصدر به ال به است
 و اول المسک که در مرض الجویهای اخراق صفراوی بعد استفراغ چته تبدیل مزاج بکار آید منقول از شرح
 زعفران ربع جزو مشک نصف جزو کبریا به نیم کشیز طباشری نیم تخم جابرین ابرشیم عرق مروا بیدنا
 بر و احد جزوی سوئی سیب شیرین سه جزو با سه چند شکر طرز و چون سازند شربتی دو درم با ده درم
 شرباب تفاح شیرین بر جمیره باب تدبیر موبدا است که قسام و اول مسک ای دیگر سه چته اصحاب

جنون و مایه‌های اصلاح مزاج بار دو خارج از موالات است و طبیب طایف طبیب مزاج مذاق
 استخراج استخراج از ابواب آمیزه و سابق ذائق است و وانی که در مرض عکاشش با خفایا و قیقه باشد
 با اینها سهال داده میشود بر شیر بریان را در شیر خرفه بریان حل کرده و چیزی از شراب به مناسبه و انگور
 بنوشانند و بر بنفشه اش جو یا سوبین جو دهند و وانی که بجهت سهام صفراوی و دومی نافع است آب
 خیار که در نیم باو شیر خسته تورک دو دو شربت جاف از ترنج شربت صندل شربت نیلوفر یک یک تولد
 با هم که در بنوشند و وانی که در شیر غش قیقه بکشد بر صاحب آن خدر و ارتعاس و بر دستمال کرده
 میشود و بان سهال بخورد میشود و یا بر جوف یا چهار مثقال را در آب که در طبیب خراسانی و انیسون و تخم
 کرفس و فودنج حبلی چهار اوقیه جوشانده باشند حل کرده بنوشانند بعد از آن ایسج جالینوس بعد از آن
 انقرو یا دیند و وانی که سبزه زایل کند و خواب آورد و مشک و شربت بنفشه دانه باب ساییده قدری در چشم
 کشند و مشک را به آب بن سب ساییده کشیدن بهین عمل کند و وانی که سبزه مغرور زایل کند و بیوشی
 آورد و وقت قطع انور و جع عظیم منکر در و جع بکار آید و در چشم جبهه احی قحاج البه است افیون نذر البیج
 ریخ نفع تخم کاهو جوزا مثل جله بر آب نیمه کوفتی است نیوک سازند و جله را در آب بکوشانند و صاف نمایند
 گندم قدری که در بن غلیج خیسایند شود اندازند و بکندارند که تمام آب در خورد و خشک نشود پس بدستور او به
 نیکو و دیگر جوشند گندم نه نور و ریخ مسطور را از ترسانند و خشک کنند باز بهین قسم پنج بار مکرر کرده در شیشه
 نیکو بدارند و وقت حاجت یکد انگ تا دو انگ از بن گندم بایند و بخوراند و چون خواهند پیش آید چند
 قطره سرکه در بنی اندازند و بهین وقت کنند تا اثر آن با قضی می رسد زود بافت آید و وانی که بهین
 عمل در افیون بچندم خشکاش سیاه ده درم تخم کاهو بهست درم جله را در سه رطل آب بکوشانند تا بر طلی
 آید پس گندم ربع رطل در آن بکوشانند تا آب جذب شود و خشک نشود و وقت حاجت کوفته یک مثقال
 بر که در بنفشه شود نو جله مکرر شوکران تخم کاهو بر یک سه درم نذر البیج خشکاش سیاه هر یک بچند مثقال
 جله کوفته و بنفشه با قند مقوم به شند یک مثقال از بن بیوشی آرد و وانی که دوار حار را نافع است از تخم
 خشکاش شیر گیرند و نبات انداخته بنوشند و اگر مثل جریر بخت بیاشانند نیز نافع است و اگر تر طبیب تقویت
 و نافع زیاده مطلوب باشد شیر مرغ را دم نیز بان ضم کنند و حاجت که در حال معده و اعانت تحمیل
 این دوا مطلوب باشد شیر دانه سیل بهم بقدر حاجت افزوده بنده داده و انتفاع کلی مشاهده کرده
 و وانی که دوار بار و نفی و ریجی را نافع است عاقر قرحا ده درم فلفل گرد بهست درم کوفته و بنفشه
 بهست نذریم حسب بنفشه کی صبح و یکی شام بخورد و وانی مرکب از یاره و جولا جورد که به حصول یاره صلاح

صلاح از ایاریجات در اینجولای سوادوسی سهل میشود و منقول از شرح قریفل است چه سقویا میگردم حجر لاجورد
 غاریقون هر یکی دو درم یا راج فیض الفیتون هر یکی چهار درم خوب باریک کوفته و بختی باب پوست ترنج خیر کرده
 از یک شقال تا دو درم استعمال نمایند و وایمی که در مرض یخولیا بقیه و صلاح فراج اگر اثر خوف و خول
 باقیماند و ناماگر می ظاهر شود باید خورد و کافور دو دانگ طباشیر نیم حقه مقشر رویند چینی کل بر می خورد خام سنان را شور
 کزبره یا بس قریفل از برای من هر دو یک درم بس که با آب ریشم خام هر یکی یک درم و نیم کلسنج صندل هر دو درم
 بهر باریک کوفته و بختی هر روز دو درم صبح شربت کاذبان یا شربت سیب هین قدر شام بخوراند و وایمی
 که بخا صیغه دفع سوم و آخر آن کند حجرالدیک نیی حرمی که در بطون دیوک یافته میشود سیفند اعتبار بعضی گویند سیفند شفاف
 مثل بلور بقدر باطلی میباشد شامیدن غساله آن بهر دو درم و آخر آن را و تلیق این حجر سیم هین اثر دارد و وایمی
 که بسیار نافع است کند زریزه دار فضل هر یک سه درم کوفته و بختی با دو حبه عسل یا بختی صبح و شام بقدر قوت
 و ضعف مریض کم و زیاد میکند و وایمی که حفظ و عقل بقیراید و تقویت دماغ کند نیست زنجبیل زیاده میکند
 حفظ را و دیگر مراره لیک اسوط کردن و در بر ماه دور میکند بسیار از تر میکند و سن را و دیگر زنجبیل است
 برای حفظ و افاقه ای که عقل را و دیگر نارجل قطع میکند دماغ و حفظ بقیراید و دیگر سواک کردن پوست
 پنج درخت جوز در هر یک روز یکبار صاف میکند و اس را از تر میکند و سن را و پاک میکند سر را از راج و احتیاط
 و وایمی که در تقویت دماغ و زیادتی جوهر آن و خیل است یکی از آن اطفا رطوبت است که تسیم و خان آن تقویت
 میکند دماغ تقویه قویه و دیگر بابونه است که خوردن آن تقوی دماغ است و دیگر بادرنجویه است که تقویت
 میکند دماغ را و کاپوس هم دفع میکند و دیگر هندق زیاده میکند دماغ را و جوهر آن مناسب است دماغ و دیگر
 حسم و حاج زیاده میکند دماغ و هسم را و دیگر تخم خایک شقال با عسل حق کردن دماغ بسیار نافع است
 و دیگر خوردن بادام یا شکر طرز دماغ نیز زیاده میکند دماغ را و وایمی میسندی مختص با ماضی که در غول
 مفوظ دوم مکتوب اول ذکر یافته بعضی از آن لایق این مختصرا کور میشود و وایمی که در آن سر را که سببش
 صفرا و خون باشد نافع است بهر یک و دینه هر روز و هر یک دو درم جو کوب کرده در آب موافق بخوراند و وایمی
 بماند صاف کرده نبوشند و یک هفته مداومت کنند و در دمای خسراج خون مقدم دارند و وایمی
 که همه جمیع اقسام و دماغ نافع است هندی شکرتی هر یک نه درم روغن گاو بختی پنجم درم یکجا کرده صبح بخورند
 غذا که چری منگ و برنج و روغن گاو سازند و وایمی که سبب ماضی را ببرد و دماغ را باریک ساخته در فی
 نهاده اند و مینی و تخم کنای و حکایتی است که عطا عاید و دماغ پاک شود و وایمی که کاپوس را
 بعد فصد با سلیق سید و دماغ زنگی بر زرد و دو درم سنا پنجم درم جو شده آب اوصاف کرده شیر گرم

بیاض مانند بعد آن بهین پیل و نیک سنگ قی فرماند پس از آن این دو ابلکار برند تر پیل ملتی هر یک بندرم
 مصطکی در چنینی هر یک یکدرم کل مشرک کیدرم و نیم سوت و دردم سوخته چهار درم کوفته و پنجه بر دغن بادام
 یا کاج و چوب کرده در سه چند شبه برشته بر روز ششدرم ناستا بخورند و دوائی که مایه بخورند نافع است
 عاقوقه جوتری جای پیل لوناگر مصطکی کلین کباب جنبی مایه رنگ الاهی پوست خشخاش سیاری چوب مید مایه
 جگرک باله جوان رنگ تره می اجمود هر یک یکدرم بود بود سیلی کور سوخته مرغ پیل سوخته هر یک یکدرم سیلک و در
 گل دوده چهار سیر و در ادویه سیرا بجا بست چهار توله است همه را جو کوب کرده در پنجمین آب بخورند چون
 بنصف آید فرو در آید بعد از سرد شدن و اکینه شقی ده سیر قه مندی یک من در وی انداخته در آوند چرب
 سفالین کنند و سر پوشیده در سر کین آب فرو برند پس از بست روز بدست بسیار بماند و صاف سازند و در
 آوند چرب بدارند و بر روز یک قحج حج و یک قحج شام بخورند و در چهل روز نفع کامل ظاهر شود و در نفع آرد
 ترشی و بادوی به پیریزند و دوائی که بسیار نافع است روغن مالکینی بر برگ قبول بماند و یک سیاه بر آن
 بناده بماند فی الفور مفضل خواهد شد آن برگ را با بیره پان چنانچه متعارفست بخورند و مداومت نمایند و چرب
 است و اگر کفایت کند سبیل قوی بندد و دوائی دیگر چته فراموشی پیل مله کی کوته شیرین نج ملتی
 سندی زیره سیاه نیک سنگ اجمود هر یک یکدرم بار یک ساییده هر روز یکدرم بشهید و روغن کاه و بخورند
 کلمه هسم از موقوفه دوم اودیله امراض رسی در ذکر دوائی که مقصد برای همه است
 نزدیک اطباء عبارت است از عصا چتریکه کلن انصرت چون فوکه و از طبع چتریکه قابل عصرت
 چون اصل السوس که با زاین هر دو را جوشانیده غلیظ القوام کرده باشند بی امتزاج شیرینی یا شترانج
 قلیله از شیرینی بهین فسر ق است در میان شربت در بکه شربت شیرینی بسیار ترکیب میابد و نیز بعضی ق
 نوشته اند در میان این هر دو مایه که امتزاج شیرینی در شربت با مایهات ابتدای طبع شرط است در ربوب
 بعد طبع مایه در رسیدن آن بصف معتبر است و فخر این جالینوس است چه پیش از استعمال میکردند عصا است
 را پس دید جالینوس که عصا است بسبب طبایات فاصله دیرنی ماند و حافظ آن نیست غیر از حلا و اختراع
 کرد رب را و قوام ربوب موافق هر غرض در آرد و بهر مرض مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی و این جارب
 آلوده و نامر و میوه که به دار و امراض صفادوی و مانعی نافع است که می شود رب آلوده و صفت نافع
 بودن به دار و امراض صفادوی و مانعی نفع میکند به حیات ملته و فیکه باشد طبیعت محبت و لیکن عطش کند
 آلودی بخوش گرفته از خسته پاک کرده در قدر لطیف یک نمره بخوش خوب داده بکدر انداخته تا سرد شود
 پس صاف کرده باز با نفس نرم بخورند تا رب با نفع است و نافع رب آلوده

و نفع میسازد به خمار و صلاح معده و جگر و میخان اشتها کند بگزیند دانه های امار میخوش و بسپاشند و صاف کنند
 و در قدر سنگینی بخوشانند تا ربع بماند و اگر نفع نیسازند که بقی نیم نافع آید یک باقه نفع سبزه همراه آب انار نیز
 بخوشانند و سبزه لیمو به دو ارد و صدای صفراوی نافع و عطش قوی را دافع است و مقوی معده بود پوست زرد
 بالای لیمو که تنخ میباشند در کنند و بپاشند و آب از بازش نرم میخشانند که ثلث بماند و روغن انار اگر
 تدبیر کرده شود موخر دماغ را آن نفع میکند پس بیان دلایق است در مغلطه سیوم بیان آن روغن بادام
 شیرین بر سر سام و سه نافع است و در لویه صدها میگذشته و روغن کشمش که تریاق بر سر سام
 در اینجور باد و سوسکس و بی نفس است شرباوند بنیاد سوطا بگیرند بر اینج بانه نصف او تخم کاهو ثلث او خشکاش
 پس بگویند و روغن بگیرند و تنخ دیگر حبه دفع بخوابد و در کس حار سوطا و حبه در دگوش قطره و حبه قروح
 صفراوی سرد و جرب و حله تدبیرا و حبه صلابت جسم حولا نافع است بر اینج سفید را کوبیده باب گرم میگرداند
 و آفتاب اندک خشک نموده میفشارند و روغن کشمش منوم اصحاب سرد و زایل یوست دماغ است
 روغن کشمش بادام در بخوابی نافع ترین اذیان است روغن جنش و روغن خشکاش
 منوم بود و این بر چهار روغن در مغلطه اول ند کوشیده و روغن کشمش معتدل در حرارت است و گفته
 اند گرم است نفع میکند بر خواب آورده و دفع اعیان و بر دماغ ضعیف و تسکین اوجاع و قطع افواه و در وقت
 کند و در ریاح نماید تخم شبت در سایه خشک کرده یکوقه در روغن کجد بکوبد و شبت یکوقه انداخته در ظرف آب بکیند
 که شبت در آفتاب است روز داشته صاف کنند و روغن کشمش بطریق دیگر منقول شرح سر باب
 شبت طری گرفته یک روز و شبت یکوقه از آن با یک قطره زیت شیرین به شست و شستن کنند و هم شرح
 نوشته ممکن است ساختن روغن شبت در هر وقت بی شش و بی نظیر بگیرند شبت خشک جو شستن دهند با رویت
 در قدر مضاعف و بعضی روغنهای دیگر بر همین قسم ختمی شود اما در این قسم ادیان ضعیف تر از ادیان ششایی
 تازه میباشد و صفت قدر مضاعف نیست که بگیرند قدر غلی را و بریزند در آن آب و چیزی که اراده طبع آن کرده
 اند بپزند از آنرا در ظرفی دیگر خرد تر از قدر و به بنزد این ظرف را در آن قدر و جو شستن دهند بر شش فهم یا چوب
 خشک قبیل الدخان و روغن شبنم نیز اختیار دین کند اگر خورده شود صد روز هر روز یکدرم در آرد
 شیعی بیاید الت الله تعالی و روغن کدو و بونیدن و ماییدن و چکاندن آن در بینی و گوش اذاله
 سهر و سودمت دماغ و سهر و مایه بیا کند و روغن کلان و دم جوده دهن بخشد و نفع دماغ رساند
 روغن کل سبزه مشک منع بخار مضاعف بر از صفرا و دم حریف کند این بر سر روغن سهر در
 مغلطه اول ذکر یافته و روغن لیمو سبزه که نبات مرط است و حبه امراض یا سبزه دماغی مایه بخوابی

و صدراع و جذام نافخ است مروحا و شرم با و سوطا اگر بقدر نیم درم سبطا که خوراکش در مغز فتنه و بسته دبا و دم
 شیرین و کج و قشر و مغز چلو زه و غنچه تخم که و شیرین و مغز جوز یا سویه کوبیده و گرم کرده به سوز معمول سفیدانه
 ناروغن جدا شود و در سنجابین عیسی عوض مغز جوز مترا دایم تخم قوم است روغن نایا حیل نیز میکند زمین را
 روغن نسیم تقویت دماغ بخا صفت میکند روغن عینی که سبب است دور کند و سبب مفرط از دهن بر سر
 بینی بالاند نر شا در نک نفعی تخم سپندان تخم جرج غلغل سیاه ز قلیل کالنج جلبر بر نمکوفه در آب بخوشانند تا هرا
 شود پس صاف کنند و با هم چندی روغن بیدار بخار خج دهند که آب بسوزد و روغن بماند روغن عینی که چون شکام
 خواب کله و بینی و کف پا چرب کنند و بر سر مالند و قدری در بینی چکانند خواب آورد و جوز مثل خرق سیاه بر یک
 جردی پوست خشکاش بر آب نیم کاه بر یک و در جرد کوفته در آب بخوشانند و صاف کنند و آب را با روغن
 که در جوشند نه چند اند و روغن بماند صاف کرده بکار برند روغن عینی دیگر که چون سر و کف پا چرب سازند
 خواب اگر تخم کاه بنیم رطل تخم خشکاش بوداده و در رطل بسیم آخته بطریق روغن بخور و روغن کشند و نمک خواب
 بماند روغن عینی دیگر که در تخم و تبرید و در طبخ باغ و از الله پوست و سرگرم این است نسخه این از حکیم علی در ادویه
 صد ایجه ذکر یافته روغن عینی که در بین خود دماغ با آن نفع کلی می باشد بسم لیسان ملاک الله که نام که باطل میشود
 بسبب آن حفظ و ذکر با تمام اگر باشد این مرض از بردت در طوبت منقول از شرح جدید ستر مشک هر واحد
 دو دانگ فرغون ناسیا هر واحد و ثلث درم مصطکی اشسته و نقل هر واحد یک درم سبیل و دو درم نیم جرش
 کرده در خرقه بسته در روغن زیت که از زیتون بصره بر آورده باشند صد درم بخوشانند و هر زمان خرقه بمالند و اسکله
 اثر دوا در روغن ظاهر شود باز بکار برند و اگر این مرض از بردت و دیوست باشد برای آن روغن سوسن
 و یاسمین یا بجزای دیگر که در سوطات بیاید کافیت روغن هندی مسمی به ناما رجه یا بنجولیا
 و صحر و در شان می ابل هندی نوشته اند که گری و خارش بن و بد بوی عرق و فساد خون و فادنی و جمع
 مر ضهای مادی و چهل و دو مرض تخمه و مبت و یکدخت کف نیز دفع کند و در دشتی چشم و در دشتی اندام درنگ
 و چهره بر افروزد و هر که فرزند اشل نماید اگر مرد زن بالاند و قدری بنوشند و ناس گیرند فرزند آن خوب رود
 در از عمر بزرگد و اگر یکسال به او مت نمایند کایا کلب شود و این روغن نیکرم است و نه سرد در کمال خفیل
 نوشته اند و الله اعلم و در لیدن این روغن نوشته اند که مثل مردن نیاید مایسد بلکه اندام را چرب باید
 کرد همین قدر کفایت میکند مشک کافور علی اگر در صحنی بول برمی رال کجور مرچ کنگول کل و دای سیت برنا
 الایچی حزه و غیره بالا برک ناسی هر یک کتونی کیسر کور جن برک دونا کلک طای بل بسیاری چنانسی مور با
 بهو لرنک لونک سسلار سن اسیر زینکا چندن سپید دیوب سسل جوری کونه کار اسپیلی پدما کنه نکر همه برابر

برابر بگیرند و هم چند عصاره را بگیرند و با آب کوبیده در چهار چوب کاره کنند و بپزند
 پا و سیر را در سیراب بخورند تا بزرگه یک سیراب بماند نیز بگیرند همین قسم بگیرند سیر را در سیراب بپزند
 جوشانند یک سیر گرفته این همه جوشان را با روغن بکجا کرده در ظرف آهنی با شل ملایم باید بخت و امتحان
 بخت شدن این روغن نیست گفت که بالائی اندکند آواز بسم سالن شود و اگر مشک و کافور و صندل
 اندازند بهتر است **کحل چشم از مصلوح دوم** ادویه امراض بواسی در زکریاوی که مصدقین
 نهط است سحر طری که چون اختراقی را بینه است عنب الثعلب بکوبند و بقیارند و جوشانند و صاف کنند
 و سه راه روغن بنفشه را بگیرند و تخم مرغ یا شیر و خرباشه در مینی چکانند سحر طری که در عینه مایه و دوار
 الثعلب و قستی که و شور شود و آن سحر طری میشود و آب حی العالم و آب جوشیده مایه و آب و روغن عنب
 جوشانده صاف کرده و سه درده بار روغن بنفشه در روغن بنفشه تسبیح کنند بختن بنفشه در روغن
 حب القریع را با سیفیدی بنفشه و شیر و خرباشه یک مسادی یا مختلف بر مقله را عرض علقه و وقت ادویه تسبیح
 کردن فایده دارد و سحر طری که حافظه را قوت دهد و در است لوموی که سروریش را بپایه کند و زهره
 کلک یک قوطی مقرر کلک یکد انگ بر روغن زیتون مسوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند سحر طری که حافظه
 را قوت دهد و از آنه سیان مینی و در می بعد تنقیه عام بدن و خاص راس نماید مشک یک جبهه بیشتر
 نیم جبهه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسبیح کنند سحر طری که پنهان که رسیده باشد در آن فساد
 حفظ به بطلان نافع است بشیر طری که باشد این مرض از بدوت و بیست بگیرند میوه ساید از خرقة صیفیق
 بگیرند و یکد انگ از آن گرفته بار روغن سوسن و یاسمین و دوم جمع کرده در شیشه خرد و خوب حرکت
 دهند تا کف کند پس از نیم صاف کرده اکثر تسبیح نمایند و روغن سوسن و یاسمین را جبهه این ترکیب پنهان
 سازند بگیرند قدری از عرقان را با روغن سوسن و روغن یاسمین هر دو جدا جدا بخت در موی کل از عاب خطی
 و عاب حله و عاب بزرگشان جمع کرده در آن از جاج در آفتاب بنهند و هر روز یکبار دو بار حرکت دهند تا بخت
 روز پس بگذرانند که روغن صاف شده بالا ایستد ازین روغن بکار آرد سحر طری که در سدر بار و
 منقول از میناج روغن قطره روغن نارین هر یک دو انگ بگیرند و بخیه چند بیدستر یک جبهه مشک
 در آن حل کنند و بکار بندند سحر طری نافع علقه سدر که در طریقه بلغمی باشد بکلیج اشق جا و شیر لورق
 صبر هر دو جدا نصف درم کنند شش از عرقان هر دو جدا یک انگ و نیم فنقل در فضل هر دو جدا وانی نمبر را
 با یک کوفته باب مرز بخوش خیم کرده جها مثل عسل بنهند و وقت حاجت مسوط بوزن دو جبهه
 یا سه جبهه آب مرز بخوشش در روغن بنفشه کف سحر طری جبهه دو در عار نیز منقول از میناج روغن

چیزی عصاره حنظل شیر و خرمهر بر بر در کشیده کرده در سه روز شش دست و سوط کنند و در میانجات هر احوالی
شیر و جزو نوشته و تسبیح را یکدم تنبیل کرده سوط که سبات و خنده را نافع است روغن زرد
روغن زیتون تنبیل نماید و در بینی بچکانند سوطی که چته بقایای اثر سسک صفراوی بعد تنقیه انحراف
مرض متعل باشد و نقول که شرح شیاف بیض ساده را که بغیر تسلیما ساخته باشند وزن طسوج
در شیر و خرمهر حل کنند و بالای آن قدری روغن بنفشه یا روغن نیلوفر بریزند و لذت کنند تا یکسان شود
پس صفا کنند تا غبار یا موی داخل شیاف نماند پس با مقدار سرور کرده تسبیح کنند اگر این سوط و دمنه
زهر و چشمه جاری شود و در سترحت حاصل آید امید بربست و اگر دمنه جاری شود در احت نشود انزاع
نشد و کشیدن شیر را از شدی امراه دگدشته خرقهای مبلوله باب طلع و کلاب و قدری روغن کل با سسک
رسم زده سوطات که تعلق باین امراض دارد و معمول است سوط که چته یا یخچال یا شیر زرد و خشک و
سم آنتیخه ناس گیرند و دیگر با چوبی باریک کوفته در روغن کاه و ساسیده ناس دهند و دیگر شیر زن روغن
و قند سیاه که نه عمل زنجبیل همه را بچکانند که در چهارم سفت انداخته در بینی بچکانند سفوف اربط
سالیس که بر سسکند ساخته و سوسیس یا یخچال و صفت جد و سیانرا نافست و چته ضرب به سسک طعام
و شیر کردن دمان و تقویت قلب مفید در تنگ که در دفع ریاخ غلیظ و بخار و حرقه و قطع عرق فاسد
ری بدین و جمیع اعضا منیر نافع نوشته و بقای قوت این سفوف را تا سه سال نگاشته غیر مشک
یک یکدم تسبیح سافج بندی عود سیل اسارون مصطفی بلیه کالی فرخمشک نارمشک زیره که پاشنه
چته اشسته لفل در لفل زنجبیل فر لفل نار دانه جز بوکا فر قاقله بریک و در دم نبات شش چند
دو یا شش تری از یکدم تا سه درم باب سرد ناستها بخورند و بعد خند نافع تر باشد و دو یا دو زان
سفوف که نوشته شده موافق اکثر قرا با دنیات است و در کبات شباهی اکیلی الملک سسک و دو درم
سزده و کا فور در آن برابر غیر مشک بوده و در تذکره سسک کا فور سسک وزن مذکور است و هلیه زده
غیر سسک در آن مسطور است و نیز صاب که از استلو نقل کرده که خلط کرده جالینوس بل و مشک
چیر را دند و عود و بخور او حذف کرده فر نقل را گفته همین صیغ و لایق تر یک است و نیز نوشته
سفوف داده میشود با زرد چوبه و در طبه و دیگر گاه برای عود استعمال کنیم صواب است که بدل کنیم عود را
شیر و مشک را با بنیون و فرخمشک را بگزیده و گفته شده که کا فور کا قیست در زیر چوبه قابل است
و فاقه تمول تنقیه سر و سسک که در سوط او صفا دهد و صودای و حنظل را از شیر نماند
رت بقتلاند و موی بکشد ناس نیم افیون تسبیح یا چوبه یک مشکال باب سسک که در زیر دمان

به سبب برسد و در کس و خوردن آن به عطاش و حره و شری و گرمی بدن و می نافع باشد مشک و انگ
 شک حصص کا فور برود و در می زعفران و در دم قاقله قرقفل جوز بو اهر و جد چار در دم کلسرخ کلارطاشیر
 برود و شش متقال بخار طرز و سیفه شصت درم و برای سیکه گرمی غالب دارد جوز بو امترک کنند و اما جد
 کوفته و بخت به سبب مخلوط کرده بکلان سال نصف متقال و به صیغ در میان دو وجهه تا قراط هم بند
 افیتمونونی یا بخور یا در صاحب خوش حققان و صرع را نافع است این سنجین علت را برقی پاک پاک میکند
 یا فنج داده ماده میا میاز که بادی سهیل ستقرغ شود تخم بادروج فرغ مشک و در بخوریه در و پنج عقرب
 زربسا و بهمن سرخ بهمن سفید ساوج بهندی قاقله سبیل بر یک تسه درم حاشا بر یک کلسرخ کما فیطوس بر یک
 چار درم کا در زبان پر سیا و شان ایر سا تخم کاشی تخم کثوت پوست یخ کاشی بر یک پیچدرم سفیاج متقی
 ترید سفید بر یک ششدرم افیتمون ده درم کلفه آفتاب بوزن او و در سرکه و آب نجیانند و کشا نوز
 و بچوشانند و با بکین قند بقولم آورند این را از سر با وین قادی قفل گرفته و این سنج را شیخ زربس
 رحمة الله در او و به تعلیمین فستق کشته تخم بادروج تخم بادروج تخم بادروج تخم بادروج تخم بادروج
 بهمن سفید ساوج بهندی سبیل تسه درم حاشا زوفا کما فیطوس برود جد چار درم پر سیا و شان
 پیچدرم سفیاج ترید برود جد چار درم تخم کثوت تخم کاشی اصل السوس یخ کاشی برود جد دوازده درم کا
 پانزده درم افیتمون مبت درم سنجین سگری برابر بهمن این همه را در سرکه که کند یک غصه باشد یکروز و شب
 تر کرده بخورطاب اضافه کرده برقی بخورطاب باشد تا مقدار سرکه خود کند و اگر آب ازین بهمن زیاد باشد
 بهتر است پس سرکه را افشانده شکر مقداری که میخوش کند داخل کرده بقوام آرد و قدر خوراک پانزده تا شصت
 درم استعمال کرده شود و در ظاهر میشود و ازین نفخ عظیم این سنجین در وقتی استعمال کنند که ماده سودا و
 بسیار باشد و اگر ماده قلیل باشد و در غضا و ریش استخوانه این خلط باشد برای این شیخ رحمة الله یک
 شربت ترتیب داده است از الله در سرکه که خواست سنجین افیتمونونی نوع دیگر قریب
 المنفقت اول اسطوخودوس را زیاده تخم شاهره بر یک پیچدرم افیتمون سفیاج متقی سناکی بلبل کابی بر یک
 ده درم آنچه کوفتی است نیکوب کرده در پنجاه درم سرکه نجیانند و با بکین قند بقوام آرد
 افیتمونونی نوع دیگر که سر اج سودا بقوت کند خربق سیاه کوفته چار درم افیتمون فرطی سفیاج
 کوفته بر یک سکی درم بهر را علیحده علیحده در خرطیه کتان بختل پندند و با خل سر صد درم و آب خالص دو
 رطل در طرف بطیف سوای افیتمون باتش ملائم بخورطاب و کف بردارند و نزدیک بکلی رسیدن خسر نیم
 افیتمون در خلط کرده چند جوش سبک دیگر داده از انش بردارند و در خیر ماییده در کف و در خلط شکر

سفید داخل کرده بقوام آرند قدر خوراک این مبت درم است **سکینجین افیتونی** که در یالچونیا در مرض سودا که
 با مار و بجن بکاری آید افیتون در صرسته کاذبان فرخ شک بر یک ده درم بمه را یک شب در پنجاه درم سرکه
 بخیسانند و صبح بخوشانند و صفا کرده با نیم من قند بقوام آرند و با مار و بجن بنوشانند **سکینجین افیتونی**
 دیگر که با مار و بجن در یالچونیا میوه بعد از قند سابق و دهم سودا می قبل از آن بکاری آید منقول از نهان خربق
 یک گوتنه کشتال افیتون بسفنج نیکو قند بر یک ده درم بر یک عسلجده در صرسته کشاده بندند و یک شب باز و نیم من سرکه
 بخیسانند و روز دیگر نیم من آب داخل کنند و صرسته افیتون در آن بسته اند بیرون آرند باقی را با شش ملائم چند آن
 بخوشانند که آب تجلیل رود و باز افیتون در خل کنند و یک شش بند پس آنش بردارند و صرسته میالند
 و بیرون آرند و یک من دیم شکرد داخل کنند و بقوام آرند **سکینجین افیتونی** که بعضی همام آن سبزم منفعت
 دارد انشا الله تعالی در ادویه عسل پس زیاید **سکینجین عین صلی** که در یالچونیا که ماده آن بنیم با سودا مخلوط
 بود استعمال میشود در ادویه فایده و اکثر نسخ آن در ادویه عسل را انشا الله تعالی مرقوم خواهد شد **سکینجین**
مسهل سودا با سکینجینات مسهل دیگر در ادویه حیات انشا الله مستحان به کور خواهد شد **سکینجین**
 یا زهره سم از مملو در ادویه امراض اسی در ذکر ادویه که مصدر شبنم مجرب است **شربت**
اسطوخودوس که بسیار در خلط و امراض دماغی عظیم المنفعت و در فضاج مواد سودا می و مفعی مخصوص و او
 دماغی فحیم المنفعت است اصل آن شربت خنجر درم تغش خشک ورق گل سرخ بر یک صفت درم بر سیادشان
 اسطوخودوس فاوینا کاذبان خراسانی تخم رازیانه خشم کرفس خشم خطی بر یک ده درم میوز منقی مبت درم پستان
 سی عدد همه را بخوشانند و بر سر طش که طرز و عسل صاف کنند و شربت بر نهاده درم تا پانزده باب بگرم
 به مهند این نسخه از حاشیه شرح حکیم علی منقول است و در حلالی که تا قل از سیدیری است درین نسخه از فاوینا
 تا تخم خطی همه را بخنجر درم نوشته و جهت بفتح سد و دماغی نیز نافع نوشته و یک نسخه شربت اسطوخودوس متعارف
 که با یالچونیا و جمیع امراض بارده دماغی نافع است با دو نسخه دیگر در مملو در ادویه صناعی مذکور شده **شربت**
استیشن یا یالچونیا مرقی را نافع با سفید و جهت صفت معده بارده و سودا بقیه بنایت از موده منقول از قولاب دین
 قادی سبیل لطیف و درم تربید سپید غار بقون بر یک چار درم استنین رومی ده درم ورق گل سرخ مبت
 درم جله را در چار رطل آب خیسایند و بخوشانند تا بثلث رسد صاف نموده با صرسته درم قند با شکر
 بقوام آرند **شربت** با در بخوبیه خوش سودا می از ایل کند و دل را قوت دهد و حفقان سرد را
 سودا در و در آب با در بخوبیه ناز که کیر طل یا در رطل قند شربت بزنند و اگر سبز نماند با در بخوبیه خشک با بستور
 کاذبان به بزند و بجن است در قادی و در شاهی وزن با در بخوبیه خشک پنجاه منقال ضبط کرده اند

اند شربت باد و بخوبی موافق طایفه این است که بستانند کافور زبان خشک سی ورم بالنگو تازه کین
 اگر تازه نباشد خشک سی متقال بگیرند و بجا نشاند و با کین محل کف گرفته شربت سازند و بعضی در
 بالنگو عفران و مصطکی داخل میکنند و اولی آنست که نکند و اگر احتیاج افتد راسی طبیب است بخور آن و اگر بقیه
 خوانند بهین طریق سازند و شربت باد و بخوبی دیگر که به خوش سوداوی نافع است در او به امراض قلب انشاء
 تعالی بپاید شربت حرمل که جبه جنون و سیان مفید است انشاء تعالی در مفلوط سووم بپاید
 شربت شفا شش که منوم و به سیرم نافع است در خمیرهای من مفلوط دوم در کافور و بعضی شقای
 و یک آن که با امراض این مفلوط مناسب است در انشاء تعالی در او به نری بپاید شربت یکانی
 سیان و امراض بلغمی راناف است و جهت تقویت دماغ و معده مفید و شایع سودمند در جینی و نقل بسبب
 جوز بود هر یک ده درم مجموع نیکو فته در کینه کرده به سه راه شیر و انگور صدق در جی که اول پاک شست اندرون آن
 موم که آخته گردانیده و بمشک و غیره پاک کرده باشند بریزند و شش من فته اضافه کرده شربت بگیرند و بعد ششاه
 استعمال نمایند شربت یکانی دیگر امراض سوداوی بلغمی راناف باشد و معده دل را قوت دهد
 قند نقل بکدرم و نیم گرم و مندی دو درم کافور زبان باد و بخوبی طریح بر یک سه درم کوفته در لیست به همراه آب شیرین
 دو درم آب سیب سه درم در یک سنگین بخور نشاند تا نیم آب در شربت بریزند و قند سفید یک درم و نیم اضافه
 کرده و شربت ریجانی دو من بالای آن ریخته شربت بگیرند و لیست روز در آفتاب گذاشته صاف نموده
 استعمال نمایند این بر دو نسخه از شقای است شربت تخم آب بار در طب است نفع میکند طبعه خون و
 ماسر او جلدی و حصه و سعال و او جاع صدر را منقول از مرکبات شایع غاب جرجانی مع من و من
 آب بخور نشاند تا به ربع بماند و با کین شکر تقویم کردند و یک شربت غاب به یک که معمول است در مفلوط اول
 ذکر یافته شربت محم و میگویند که از ترکیب رازی است نفع میکند سودم و مکره و سوکسل و انواع جنون
 و سیان و ضعف معده و کبد و کلیه و دماغ و دل خفقان را و مبادی استسقا و ذات الحجب و ریه و ماه را
 نیز نافع است و استعمال این در شربت بشرطی نکردند منقول از تذکره یا قوت بکدرم و نیم درم و درق طلا و درق
 نقره مشک هر یک یک مثقال نیم عنبر دو درم مروارید مر جان مصطکی و یونیزه شربت شیر آب شیم خام که با شربت
 قند نقل و تخمک بر درم چهار درم تربد اسارون فاقه که با روغن صفت شش شش هر یک نصف و قه آب لیمو
 و حاض اترج سه و قه یا چهار و قه و جندی قسم اول آب غاب و نفع و دیباس و زرنک و زرنک و زرنک
 در انارین و سفرجل هر یک چهار و قه کلاب بید مشک هر یک نصف و نقل شکر و جند او به طریق ساختن
 این صاحب تذکره در ترتیب نوشته اما این بر دو ترتیب پیش از صحت این زبان عربی است ترتیبی

که نزد طبایع اهل مذاق مطبوع و نزدیک دو سازان این ادیان مصنوع است اهمیت که اجزای متعددی
 مثل باقرت و در جان و کبریا و مردار و خوب ساینده ورق نقوه و طلاء و آب لیچ و حاض اترج و ترکه و ده اند
 تا و رقیب ساجل شود و اجزای دیگر سوای عنبه و مشک کوفته در چهار رطل آب رشب ترکه و ده و شش و شش اند
 برگاه بر آب بماند صاف نموده این مطبوخ اجزاء با گلاب بمید مشک و آب فوکه و آب لیچ و اترج یکجا
 کرده و شکر اضافه نموده آتش ملایم بقوام شربت آرد و نزدیک بقوام رسیدن معدنیات حل کنند
 و بعد از شش گاه در آن و بکار برند شربت فله و و سوا اسل تا لیف این زهر منقول از شرح مشک
 یکدم که با حیرت مقرر شد لا جرم و محرق مغسول جو بوزار و در پنج بهمن صندلین مردارینا سفینه
 چنان شیر آب را برین عدد مصطلی بر یک متغالی بمردار سوای مردار و کبریا کوفته و این دو جو در اسحق و ضلالت
 کرده بمردار مشک در سه قند و کا و زبان نقاع گلشن و ورق اترج و ورق حق ریجانی پس یاد نشان
 بر یکیم چنان درم و سیب قطعه قطعه کرده خشک کرده بر یکیم سه عدد انیمه اجد کوفته و بخت با صبر مذکور
 در شتره رطل آب بچوشانند تا ثلث بماند صاف کرده نقل را با زرد شره رطل آب دیگر بچوشانند و صاف
 کرده با ده رطل عمل سیفند و دروغ الزخوه شربت سازند و در ده مشک سازند حل کنند شربت
 کاسنی که با یونیا و امراض سوداوی را نافع است ایرسا و درم کا و زبان شتره درم از زبان لبغایح
 بر یکیم شتره درم و نیم اصل السوسن بجز درم با در بخوبی معیت درم و نیم تخم کاسنی تخم و تخم شک تخم با در بخوبی
 بر یکیم ده درم در دو متغالی او و آب سیب و شش مثل گلاب بچوشانند تا ثلث آید یک من قند
 بقوام آرد شربت کا و زبان چند نسخه این شربت مناسب در جیره ای همین موقوف درم این
 کتاب مذکور شده و یک نسخه اینجا مرقوم میشود و شربت کا و زبان جهت مره سودا و کلستره بجز درم
 کل نیلوفر با در بخوبی و تخم شک بمید نموده این متغالی سفایح تخم و تخم شک بسط خود و بر یکیم ده درم
 بنفشه پانزده درم کا و زبان سی درم شکر طرز دیگرین کتاب شربت شربت سهیل که جهت
 امراض سوداوی و اعلال بارده و داعی و مسدی بنایت نافع و بهترین سهلات است سهیل طبیب
 و در متغالی مصطلی اسطوخودوس شش کوش بر یکیم سه متغالی ترب سیفند آستین رود می غاریقون
 بر یکیم سی عدد در چهار صد متغالی آب یکروز خیسایند بچوشانند تا ربع رسد و با صند و بجا متغالی
 ترنجبین و شکر با ملنا صفت بقوام آرد و در پنج تاده متغالی بچوشانند شربت نیلوفر که شربت سام نافع
 است در موقوف اول ادویه صده یک گشته شتره قی که با یونیا و خوش سوداوی نافع بود و
 تقویت دل کند و این نسخه تا لیف شربت است رحمة الله که در ادویه قلیه آورده و در نسخه سنجین افترنی

الفیتونی تالیف شیخ حمد الدین بن مرتب کرده شده اصل السوس بخودم بسفاح بنور ازینانه بروم و بعد بخت درم
 برگ باد و بخوبی پانزده درم تخم کاسنی ششم باد و بخوبی پنجم و ششم برگ یک بست درم کاد زبان شش درم
 و در بعضی نسخ بجای اصل السوس ایرساده درم و حل است بمدراد و در چند نسخه سیب سبزین خوش چهل گلاب
 بجز شانه تا چند اودی و گلاب و شیر و مانند صاف کرده و شکو و حل کرده بقوام آرند و جایز است که ازین ترکیب
 کچنچین برقیاس کچنچین الفیتونی سازند این نسخه از کتب الدین رحمة الله علیه نقل کرده در صفتش در اودی و قلیه شش درم
 است و در قرابادین قادری شکر را به یکین قیده کرده اند و الله اعلم شش درم قلیه شش درم قلیه شش درم
 است و در تربط باغ در حق ایشان بهتر از دیاقود است ششخاش سفید را کوته در آب طلع و آب نیلوفر و آب
 کل بنفشه شش بار و زتر کرده دارند و بعضی اطباء سینه صدر درم از ششخاش وزن یک درم و ربع تا یک درم و
 نصف تخم سفید بغیر کوفتن نیستند و حل میکنند و بعد شش روز از تغل صاف کرده بشک سفید بقوام جلاب آرند
 شربت پندی که نزدیک اصل پندی است اصل است آب چاه شیرین که تازه بود و کن
 و ده سیر بخوشانند تا پانزده سیر یا پنج و نیم سیر شکر خالص انداخته خوب بکشد که یک ذرت شود
 و گل و دادی نیم سیر بپوشی بسته و عاقر حانونک جوی پیل جو ترس به یک یک پل را کوته با یک بسته
 علیحده بپوشی بسته بهر دو پوشی در آب و شکر و در ظرف چینی یا سفالی و یا در سفید انداخته در کوکبی
 که بر آگندم باشد اقل مدت چهل روز و اگر ششماه بگذارد باز بر آورده عمل آرند و شربت از چهار
 درم تا هر قدر که طبیعت تحمل شود بدهند در خاصیت این نوشته اند که نشاء آورد و حواس خمس قوی کند
 و دماغ و عقل و اوج افزون سازد و بضم و سک و عرق آمدن قطع کند و شهوت جاع و
 اشتها و قوت معده بپذیرد **شلیمشا** که بخون و دسواس و حدیث نفس و امراض سوداوی نفع
 میکند نسخه این با تحقیق این لفظ در مخطوط سیوم مکتوب اول اودی و امراض ریس بیاید انشاء الله تعالی
 شموچی که سکرم گرم را سودا و اندک سیب آب به آب اس تر گلاب چندل سفید ساینده جلا بهیم آغشته
 اندکی کافور انداخته بپوشد و ششم زهر بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه شموچی که در ار که از سوس و
 بار و طب بود سودا و اردو مشک نام سافج مزه بخوش سداب فراوی و مرکب بپوشد شموچی که خواب کرد
 ریجان بنر گلاب در خوش کرده اند و در کتب شموچی که نسیان و صداع بار در انقود و در اودی و جلا بهیم
 مسطور شده **کل** دوازدهم از مخطوط هم اودی و امراض ریس در ذکر دواهای که مفسد ریه ضار
 بجمه است ضماوی که نفع میکند به دار که متولد میشود از اجناس خلط حاره در بطون دماغ طبری
 نوشته که این سیار بکشد است این ضما و راجع قصد و حل طبیعت ذرایل میشد مرض بی اشتغال شعیط و غطیل

وندیده ام من چیزها مانع تر ازین ضما و درین نوع دوا و صداع حار حطی سفید کرد با قلی بزر قطونا اندر بر یکی یک جزو
 آرد و جو دوز جزو بمهر را بس که در و غلغل برزند تا چون برسم شود ضما و کنند ضماوی که نفع میکند بسدر دوا
 شکر کی معدی که از ذوقیت صفرا باشد بر معده ضما و کنند بکبر بر دو صندل بر یکی دو درم کل سرخ سه درم
 و نیم بار یک کوفته آب حی العالم و آب چوب بقله و کلاب و قدری خل سرشته با قردطی مبر و آغشته
 بر سر و کمان گذارشته ضما و کنند ضماوی که دوا و سدر بار و مانع است منقول از نهج در نهج
 برنج سفت اکلیل الملک بر یکی جزوی باد آورده صبر سقوطی بر یکی بر یکی دو جزو کوفته نرم به پزند و موم زرد و زرد
 حیبری زرد و یکد از زرد با سبب سبب سازند و ضما و نمایند و یکد از زرد و شنب بکد از زرد و تخمین تصفیه بکسر دل و فوق
 محلول بسبب که تخمین تصفیه با بوز مطبوخ بشیر تصفیه بوز انجیر مدقوق سرخ فوه و تصفیه با بکد از سیاه کوفته
 با خطمی و دقوق کنند نافست ضماوی که بجهت سدر دوا و سدری بکار آید سبب منقول از نهج در نهج
 اریطی مصطکی بر یکی نیم جزو صبر یک جزو مری کل سرخ بر یک دو جزو کوفته موم زرد و باروغن نار دین باروغن
 قسطی باروغن مصطکی بکد از زرد و اویدند کوره در آن بجهت سبب سازند و بر خرقه مالیده بر معده ضما و کنند
 ضماوی که در سدر ضری بعد تسکین گرمی بکار آید بکبرند قردطی بر دغن و طرح کنند بر آن از سفید اج اصاص
 و قدری موم سنگ و لنت کنند و از آب جناری و آب ورق حطی تسفیه قدری که تواند جذب کرده دوده جرقه
 کنند بجهت سبب تصفیه کنند ضماوی که در سبب صفراوی که عارض شود و نفس جوهر و مانع را بکار آید جوده که و
 منغ خیار و ورق غلب الثوب صندل سفید و خضخ اطراف بید ورق بنفشه ورق بنفشه و ورق بزر قطونا بر یک مقدار
 لایق مرض گرفته بار یک ساییده بسره که زده ضما و کنند ضماوی دیگر بهتر از اول درق غلب الثوب قرع غلب
 و غلب تفاح رسیده همه را بسایند ساین بار یک بسره که تازه دروغن بنفشه بچشانند تا بجهت مثل سبب
 شود پس بر پاشند درین قدر از جو و سوبق جو و چند دفعه بر سر به بندند ضماوی که اگر بر صابون سبب
 نبندند بخیل داده بنم کنند و اگر بر صابون انهای صاب مرض نبند جذب ماده نماید غرض تر در دادن تسکین نرم
 بگویند و بسره که حل کنند و ضما و سازند ضماوی که جذب سینه بسره که غرض شهاب الکلوری منجیه ضما و نمایند
 و دیگر عام بودینه دشنی صغریه فاشک مسادی کوفته و بنجهت بسره که غرض ضما و کنند ضماوی که با بنجیا
 مراقی بعد از فی نفع در مصطکی کل سرخ فستقین بر دمی سنبل اسارون سحر کوفته و بنجهت کلاب بشته ضما و کنند
 ضماوی که درین قسم بکار آید زمانی که معده خالی از غذا باشد فستقین بر دمی شبت بودینه دشنی زیره کرمانی
 اینسون هم کرفس منکر کوفته آب بجهت ضما و کنند و آب جوشانیده صاب نموده در مثانه کاهو بر کرده کما و کنند
 و بعضی اوقات کند و در جنبی و زرد بادا ضما و نموده میشود این بر دو نسخه هم از نهج منقول است ضماوی

که نافع است بسیار چند بیکسیر ملطیو باد آوردم یکدم چشم را زبانه خود بسفید هر یکی دو درم برگ ازاد درخت
 سه درم کوفته و بخت در سر که دقدری مراره کاو حل کرده بعد حق را پس ضاد نمایند و اگر بر حراق آن صبر نتوانستند
 که دقدری از روغنهای گرم نیز اضاف کنند ضمما و جته بسیار میسی فالوده علی فایز نافع است ضمما و می
 علقه قسم نیان که از نا پاک اند که گویند بعد تقیه با بکار آید سه درم بون تازه سفید با سیاه یعنی صغ سرب صلی بر یکی
 یک درم و نیم خسر دل سیاه غیر مغسول ده درم همه را ساییده با دوقن خشک کار بمالند تحمیل کرده ببت درم یکجا
 کرده بروغن قسط یا روغن نار دین یا روغن بلبان خمیر کرده بر موضع علقه ضاد کنند مگر آنکه متعدي شود فاد
 بقسم وسط و داغ درین صورت بر تمام سر ضاد کنند و اگر از آن کمند باین ضاد ده درم احتیاطا با طعمه موافقه و اگر تغییر یابد
 مزاج بکرات که آشته شود بر طبیعت و فصد لطیفه نباید کرد مگر آنیکه نمی کشد این ضادات از شر ح منقول
 است **کلمه سیم** از طغی و دم اودیة امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر رطاب مهله است
طلای منوم پوست خشک شش شیان ما بینا بر یک دو درم صندلین بر یک دو مثقال نیوفه نغشته خشم کجا
 بر یک سه درم کوفته و بخت باب برگ کا بو تر ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند **طلای** از جته خواب
 نافع منقول از جلالی پوست خشک شش صندل سفید پنج نخ لعل از هر یکی دو درم نغشته برگ نیوفه خشم کا بو تر یکی
 درم کل خطمی چهار درم کوفته و بخت باب کا بو طلا کنند **طلای** که خواب خوش آرد سه درم از جلالی صندل سرخ
 با سفید دو مثقال پوست خشک شش سه درم برگ نیوفه خشم کا بو تر یکی یک درم کوفته و بخت باب کا بو تر پیشانی و
 بنا گوش طلا کنند **طلای** که خواب غریق آرد سیخه افیون از عفون کوفته بر و غلک آمیخته بر پیشانی طلا کنند
 اگر پوست خشک شش و پنج نخ لعل بر صدغین طلا کنند همین عمل کند **طلای** که در ابتدای سر سام نفع بخشد خل خر یکدم
 کلاب رد و غلک هر یکی ده درم در هر یک بیا پسند و بر سر طلا کنند **طلای** که سر سام و صداع گرم را میفید بود
 صندل سرخ و سفید و کل نیوفه و درق کل هر یکی درم یا شاد و درم کوفته و بخت باب کا بو شسته بر سر طلا کنند
طلای که سر سام ضربی و سقطی را نافع بود نغشته با بونه کوفته دقیق مغیر بر و غلک و سر که مخلوط کرده بمالند
 و اگر حراحت باشد سر که میند از **طلای** مگر که لیسرس نافع بود موی آدمی بسوزند و با یک یا بند و سر که آید
 در پیشانی طلا نمایند اخلاط غلیظه دفع کند **طلای** مگر جته لیسرس چند بسته و ده درم بوزق و منی خزل
 هر یکی سه درم عاقره خاموش هر یکی چهار درم با یک ساییده باب نام و آب مرزغوش و دقدری خل خر یا خل
 غصص طلا کنند **کلمه چهارم** از طغی و دم اودیة امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر رطاب مهله است
عطوسی که استسا و صداع با در اسود دارد در طغی و دم اول کشته عطر س برای صاب لیسرس کشش
 فضل کوفته بکار برند و بعد شتر نافع استعمال نمایند **عطوسی** که همه بیار ریهایی داغ را که از سردی و تندی

بود و سودمند باشد سحر فارسی زراوند طویل دم الاخوین هر یکی بنده رم عاقر قرحا سه درم کند شش چهار درم
 بر که خنجره بنده رم کو فته دنجته اندکی در بینی و منند بعضی عطوسات و دیگر که تقویت دماغ کند و جیس علی بازده دماغ
 را نافع باشد در ادویه صدها عینه که شسته کلیم یا نزدیم از مرقه و دوم ادویه امراض اسهال در ذکر دواهای که
 بنشین مجرب است غالیله طیب معروف است در کتب ششیا و عطره از ترکیب قدیمه طوبه است اختراع کرده این
 جالیوس برای عطوس بلکه که سوال کرده بود از اصحاب این زنها و احام ایشان از قیل برودت پس توسع کرده
 شده در آن علل و کرده شد برای تقویت بعضی اعضا و دیگر مثل دماغ و جبهه امراض ناخفته و غیره احتراز من کر ایتیه
 الدوا غالیله گرم تقوی آورده تقویت دماغ و دفع امراض بارده آن کند مشک یک درم غیر ششپ یا از رقیق
 دو درم بر دغن بان بگذازند و بپزند غالیله معتدل جبهه دماغ غیر ششپ یک درم خوردندی در درم صندل
 مقاصی سه درم غیر انکلاب گرم بگذازند و خورد و صندل باریک ساینده در آن بنیزند و شیم نمایند غالیله
 از اسرار مصونه که یافته شده در ذخایر خزانه نفع میکند در دفع رطوبه و خرد و معد و مفصل و ادغام طهر و در امراض
 عجیب است کسی که دمان بکشد باین دوا قاع بکشد به ضم سیمین آن ضم نی این نماید و در بنار و غیره و دیگر بگذازند و باده بود
 طهرت را بگیرد و لذت بجوی رسد که عقل از میان بر میزد و لادن قبول کبابه زعفران مرقه نقل فقر بود و هر یک جزوی
 باریک ساینده در بید مشک سه روز به بنده زمان در دغن بان چهار روز بکشد و زشتش سر و آردند و قدری غیر
 و مشک و سبک در زمره منع و کفش سیاه حل کرده بنامینند و در ظرف آویخته که آشته و سن ظرف بسته چهل روز
 بگذازند باز سبک کند عسر عره که دماغ را از فضول و اخلاط پاک کند و اصلاح سسر نماید در ادویه صدها عینه مذکور
 شده عسر عره که حکیم علی رحمته الله در مساجات مرض قطرب آورده سدر کو فته دنجته بسیار باریک ساینده
 در لعانی کاذر حله بر آورده باشند جل کنند که خوب مخلط شود پس در آب خالص که گرم کرده باشند بر در اصل کنند
 و رقیق کرده عسر عره نمایند عسر عره که سیان و فایح و صحراب بر دوشند و یک درم عاقر قرحا و بویج
 بود و ارمنی هر یک سه درم پوست پنج بکر مزه بخش خردل سفید هر یکی یک درم با غسل بپزند و با یکانه غوغه
 کنند و اگر بخندرم ایاره ببقرا در بن عسر عره زیاده کنند در دفع علل مذکور بهتر بود کل شش نزدیم
 از مرقه و دوم ادویه امراض اسهال در ذکر دواهای که مصدر بقا است قشیله و بخت معروف است
 که پیارسی قشیله گویند و در اصطلاح اطباء مراد است ششیا و است انام بلوط و بند قشیر خوانده میشود و آن دوا است
 که طولانی بلوط شکل ساخته برشته میشود و در مقعد و نقطه ششیا و رابره های طولانی که چپه چشم و غیره میازند
 ششیر اخلاق میکند تخمین قشیر اسیم کای برادیه مستله در بینی و گوش نیز اخلاق میانند چنانچه در ششیا و این
 قشیل بعضی قشال که بعضی امراض دماغی نفع میکند مذکور میشود و نسبت قشیله حقیقه نسبته خوب مطبوخ است

است که این تا دیر بسیار در معارضه مستقیم و غیر مستقیم و بر سر آن بقولون بلکه با عالی و اعلاق بدن تمام و فیکله که جبهه قویج بسیارند
 باید که طول آن بقدر طول انگشت مریض بلکه شش انگشت بمشغوم باشد تا در معارضه مستقیم یا مستقیمت قرار رسد و اثر وی
 بقولون که محل قویج است سریت کند بخلاف قابل شیافاتی که برای وجع الورک و عروق آنها بسیارند باید که در جرح
 بود تا مقام آن در موضع قریب علت طول شده و بعضی از احکام قابل که در او انطی که از اسحق نقل کرده است
 که این را با غسل سازند و تحت خشک کرده متعل نمکند و چوب کرده با دانه استعمال نمایند و اکثر زمان که نشستن
 یک فیکله دو ثلث ساعت **فتیل** جهت دوار و سرد بار در و غن سوسن روغن پاستین هر یک یک گرم
 روغن بلبلان یک انگ با هم آمیزند و مشک و جندبیدستر و صندل و هر یک یک طسوج ساییده و داخل کنند و چهار
 مثقال در آن ملوث سازند و در دود بر دود گوش و دود در بر دود پرده بینی که از رند منقول از منباج است
ققاع بضم قاف و تشدید قاف پیارسی بوزه گویند از شرب مرکه مرده است که از شیر و ازین خبر جاریست
 و بعضی قوی که دیگر آن با فادیه و غیر فادیه میسازند و این مرکب را با این نام از برای این بخوانند که مرقع می شود
 بالای آن زبرد و ققاع جاب آب را گویند و احکام این بحسب ماده و فاعل مختلف است اقرب بجز مریض پس سگری
 پس علی است و بادای این روی است اما نسخه عملی که مناسب این مقام است از تذکره ذکر کرده میشود و احکام
 اقسام اجمالا نیست که زبیدی حار در ثانیه در طب در اولی است تولید خون میکند در باردین و ماضی و منقح سرد
 بود لیکن دماغ را به بخار غلیظ فاسد میکند و معمول از و پس ضار است در این امر اما شرب پی آر و سگری لطیف است
 و از لطافت وی است که خاری این زرد زایل میشود و که درت پس میکند و موافق متشیخ و ما هتین و صفات
 الابدان و دقاق العروق و مساوین است و ما خود از عصیر قصبه یا ترکاته محرق اخلاط و رسا شده آن بکرات
 و نه بخاریه است جالینوس گفته که ققاع معمول از شیر خلط بد و عفونت و نفخ پس میدهد و بو خا گفته ققاع
 شیرینی با فادیه حار یا پس است تولید خلط روی و قراق و نفخ مسده می کند اما مایع است و جز نام دیسقوری
 دوس عکس این گفته که ققاع مورت جذام است و قوی دیسقوری و س صبح است و محمد بن ذکر با گفته
 که ققاع شیرینی مضر مصب و مصلح و نفخ و در بول است و اطفال نایره خوار میکند و محمد بن یوسف قصب
 انکار تسکین خوار کرده و نیز یو خا گفته که ققاع متخذ از خیز و کفس منباج نافع به باردین است و متخذ از عمل
 حار یا پس است و متخذ از سکه لجر درین بهتر است و نیز محمد بن ذکر با گفته که ققاع برج قریب بشیری است
 مگر نیکی قلیل النفع است نسبت بشیری و متخذ از خیز جاری که در آن کفس و نقل باشد اصلح است ازین
 بر دو احمد بن محمد و به صفحانی گفته که خلط متولد در بدن از ققاع روی سیرج الاستحاله بعقود و مضر مصب
 و نمی رسد بکسی که ادمان شرب او کند خربقی که درن باین بخوردی صلاحی دیگر ندارد که حبلا قوی می باشد

تخم چارین منقش که در تخم کاهو هر یک ده درم رب السوس نشاسته کثیرا اینون هر یک ده درم منجنبت
 و قرابا وین قادری و در قانون هر یک سه درم و ثلث درم است کوفته و بجای آب کاهو بالاب سپین شسته ثبت
 قرص سازند شسته تی جبه سپهر دنیان یکصد دیا دود عدد و بند و برای صداع و تب که بغیر ساسم و دنیان باشد
 نصف بلکه ربع قرص کا نبسته تا قبض شدید بنیاد و هر گاه ام شسته بود قرص را آب کشینز یا آب کاهو بند
 و الا آب خیار که در این قرص نافذ است خود تران داد کلمه شروتم از مفلوط دوم ادویه امضی ام
 در ذکر دوا ای که مصدر ربکاف است کبویب چیزی است که بیخ در نه شود بآن ادویه را و بر دوا قاده شود
 بر بخاران کبویبی که در دوا بار و بعد تنقیه و استمال سطوات بکار آید با بون اکیل الملک و نه قیسه کوس
 گندم حب غلب نیم کوفته نمک از هر یکی کفی جوز بوانیم کوفته سه عدد صبر مرکب از هر دو قدر قلیل گرفته در آب قیقعه مضمومه
 از اس بجز شانه ها ماهر شود پس بر بخاران فسر و آرد کبویبی که رسیم و صداع حار را سودمند
 بود تریه و ترطیب مانع کند و در آن شسته که و کاهوی تر تخم کاهو پوست خشخاش و رقی گل سرخ نقشه
 نیلوفر و رقی بید نقاح شایسفرم همه را در آب بپزند و بآن الکاب نمایند و بسم آب آن بطول فرمایند
 کبویبی که تریه و ترطیب مانع کند و بخوابی را ببرد و حرارت و پوست و مانع را مانع باشد نقشه نیلوفر کاسنی
 سبر کاهو بید و رقی که و در ترانه آن در رقی گل سرخ بستان از دوز بار تنک خطی تخم تورک تخم بادریک
 تخم خشخاش پوست خشخاش نقاح شایسفرم همه را در آب بپزند و شیر و خمر آن در رقی نقشه
 بر آن بریزند و سبر به بخاران فسر و آرد و آب آن بطول نمایند این بر دوا سحر از جلالی است کبویبی که در
 سبات سبر بکار آید و نقشه نیلوفر و رقی نیلوفر و صداع و کف حی عالم و رقی جانی و رقی بزر قطونا
 در زنجوش هر یکی باقیه جو شانه الکاب کنند کبویبی که سبات بعد تنقیه تمام نفع بسیار بخشد سیخ خطی سفید بلخ
 هر یکی یک کف قیوم با بون اکیل الملک و رقی از خرقشور شیخ صنوبر تحاله هر یکی کف کیرنج و تحاله را در خرقه بسته
 همه را بجوشانند تا حشایش مری شود بکار بند کبویبی جبه صاب نیز غس که بر دوا غالب شده باشد و در خذر
 و از تعاشش افاده باشد نام مزجوش با بون غنبت بر کاسف قسطه مضموم عاقره حاد مضموم همه را خوب
 در آب مهربان بپزند و بعد حلق از اس بسبر کما کنند کبویبی که مایه نیلوی مزه است را تجلیل ریح و رقی
 و حشا و جوف نفع رساند و هم تقویت معده کند فنین شست فوخی بری زیره سیاه اینسون کم کر فس
 ستر در آب بجوشانند و صاف کرده در مثانه کادیر کرده در حلو حله یکصد شکم نمایند کلمه نوز در هم
 از مفلوط دوم ادویه امضی ام در ذکر دوا ای که مصدر ربکاف است کبویب صغیر و کبویب کبیر
 نشاء آرد و تقویت و مانع کشد الله تعالی در ادویه مایه بایه بختی که خواب آرد اینون

و انکی کافور و دوانک چشم کل پنج لعل هر یکی یکدرم کوفته و بخته و ظرفی کنند و کلاب یاب که دمانند آن از
 باغات مرطبه اندخته بچنانند و بپویند و بعضی خنک و دیگر مناسب مقام در ادویه صدرا عینه گذشته
 کلمه ششم از موقوف دوم ادویه امراض رس در ذره و انهای که مصدر عیم است مار الاصول
 که انضاج اخلاط حاده و مانعی و غیره مانعی است چشم کاسنی چدرم کثوث ششدرم پوست بخ کاسنی بست
 درم سپستان شانه زده عدد غلاب بست عدد هر رادر چهار رطل آب بچوشانند تا ششم صاف بماند صاف کرده
 در سه روز با ده درم تا بست درم کچین بر دوش بچوشند مار الاصول که تلخیص بچشم کند فطر السابون
 انیسون سنبلی مصطکی هر یک دو درم چشم کرفس کلسنج و در بعضی سنجها بجای در دو درم قورم است اذخر هر یک
 سه درم پنج کربوست پنج کرفس هر یک چدرم پوست پنج رازیان ششدرم بزر رازیان ده درم در سه رطل آب
 بچوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز ثلث رطل بده درم کچین بچوشند مار الاصول که در علته
 سمات بعد تقیه مطبوخی که از معالجات بقرطبه در ضمن مطبوخها سمات تحریر میاید بکار آید سیلحه قشور سلیمه از هر یکی
 دو درم چشم رازیان انیسون چشم کرفس پوست پنج کرفس مصطکی نیکوفته عود العج از هر کدام سه درم ققاج اذخر
 پانزده درم بوزیر طایفی منزوع اعجم بست درم تخیر سیفید بست عدد و بعضی اطباء ششده و دار شیشان و بعضی بیک
 هوم الجوس اصل بسوس برک شست نیز اضافه مینمایند هر رادر چهار رطل آب بچوشانند صاف بماند صاف کرده نگاه
 دارند و هر روز مقدار بست درم را با دو درم روغن بید بخیز و هفت درم کچین بچوشند تا هفت روز بپزند
 نمایند و از اعتدیه غلیظه احتساب لازم نیست و بزر رازیان چه حلو و با چه کوسفند که با تخم کثور قدری شست بچوشانند
 اگر تا غمازند و بعد این مار الاصول اگر احتیاج باقی باشد ششده تی از جها که از معالجات بقرطبه نیکوشد میل نمایند
 مار الاصول جبه لیغرس که بان حرارت غالب نباشد مصطکی سنبلی طبیب هر دو حد یکدرم اسار و کلسنج هر دو
 یکدرم و نیم چشم کرفس رازیان انیسون پنج اذخر ققاج اذخر اسطوخودوس هر دو حد سه درم پوست پنج کرفس
 پوست پنج رازیان هر دو حد ده درم زرب خراسانی منزوع اعجم بست درم همه را در سه رطل آب بچوشانند
 تا یک رطل رسد صاف کنند و هر روز چدرم از این گرفته ده درم کچین سکری در آن حل کرده و صاف کرده
 دیگر درم روغن بادام شیرین و حل کرده میگریم وقت سحر بچوشند مار الاصول که در اینجویائی دوی
 بعد فصد و ترطیب بدن جهت انضاج هفت روز تا ده روز بپزند و درین ایام از تخم بن بادام مناسبه
 و تسبیط و مانع مسوطات البقیه غافل نباشند و هرگاه یقین شود که بدن طریقت و ماده جبه حشر و ج
 طاعت قبول کرده مطبوخانی که خرابه آید اخراج کند مصطکی سنبلی حب الزلم تو دری بوزیر ان ششده اصل بسوس
 محلول در ق حشرم هر یکی مقدار شش شش سیفید غلاب سپستان در ق با در بخوبی سنان انور ققاج اذخر

از خربک کفی مویز شقی یک کف کبر پست بخ بگرد پست بخ راز یانه هر یکی باقیه همه را خوب بکوشانند و اگر صیف
 باشد پست درم یا سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین به پند ما را بچکن متشدد
 نون و ضم حرقین با قیل و سکون موحد و تخفیف نون نژاده یعنی آب پیرو و مراد ازین آبی است که جدا میشود از شیر
 متحین و آن آبی است که کب کرده حده کیفیت ترقیق و اسهال و قوت جلا و اختال را چه اجزای ناری شیر درین
 آب می آید و اجزای ارضیه غلیظه در جبهه جدا میشود لکن چون آب ناری مخلط با نیت است لذع و حره و سی
 بطور نفی آید بلکه بواسطه مخلط بودن آن بدین نیت لذع ساکن میماند و صلاح اخلاط محرقه میکند بهر حال مزاج
 ما را بچکن حار و رولی قریب معتدل است اما طریقت در آن با سراط است ازین جهت استخوانین جبهه ترطیب
 مقصود بالذات است اما منافع ما را بچکن نیست که بعلل حار و سوداویه و ما را بچکنیا و شقیقه
 و صرع و ظلمت بصیر و انقباض مواد مسوی چشم و پلک و استسقاء و حرارت کبد و یرقان و حره بول و ضعف کلیه و نشانه
 و قروح اینها و قروح حدیثه و قدیمه بدن و کفایت تن و التیهات و آخر اوقات و جذام و دار اغلیض مفید است
 و جبهه شیری و جرب و حله و کلف و آثار طلاس و با سودمند و مطبوع و در مسکن و مضمی و جالی بی مزاج و کزنده است
 و اسهال برقی آرد با وجود آن اشتمال منافع دارد که سهلات دیگر ندارد اول آنکه قوت این با وجود قلت حدت
 این تا قهر بدن جاری و نفع آن بعضو مقصود ساری میگردد و چه قوت لطافت قوام حدت قوت دارا قایم
 مقام است دوم آنکه سبب سوختی که دارد و خار اعضا و تغین مجاری و از لاق مایه و تکلیف خلط حاده میکند سوم
 آنکه با وصف اسهال قوت انضاج بهم دارد و چه شیر مرکب از نایت و جنبه و دینیت است هرگاه جنبه ازین
 منفصل میشود باقی میماند نایت سهله مطلقه و دینیت ملینه منضج و این دو خلعت در سهیل دیگر جمع نشده پس هرگاه
 نفع و تکلیف شیر مطلوب باشد نوعی باید داشت که دینیت در وی بسیار آید چنانچه از بعضی طریق ساخت آن معلوم
 خواهد شد چهارم آنکه فضل وی که در بدن باقی میماند میدان اذیت نمی رساند بلکه غذای او میشود و این عمل در غیر
 وی نیست چنانکه با وجود اسهال مواد کثیفه و خفاف در بدن آن خفیفه نمی گردد چه با وصف انضاج مواد غلیظه را
 بتدریج متعادل و از اجزای باقیه آن تغذیه شیر حاصل است و بر قدر آب ما را بچکن رقیق تر اسهال آن بیشتر
 در هر قدر تخنن تر ترطیب او دافس تر اما از البیان برای ساختن ما را بچکن جهت اعراض مطلوبه
 از آن شیر بزجان است که صبح البدن و غریبه و سنج رنگ و از رقیق چشم باشد و از آن میدان آن چهارم در گذشت
 باشد و از چهارم آنکه در زکده باشد و اگر سنج رنگ نباشد سیاه رنگ کسیند و الا زرد و الا بزرنگی که
 باشد چه قیده احمریت نون بر سهیل الویت است بخلاف شیر ایل دیگر که ضروری اند و قوت شریطی ازین
 موجب قور غرضی از اغراض میشود و شیر ترا جبهه اینکار از بهر این اختیار کرده اند که او در دینیت و جنبه

و مایه معتدل است بخلل شیر گاوه که دینه وی بیشتر است و در شیر میش جینه و فسرد و در شیر شتر و اتم
مایه غالب و در امراض مستعمل فیما فیها بطریق دیگر است و اگر شیر زبیم نرسد بنا بر هر روز از شیر گاوه
تر آن ساخت و برگاه برای سدد و استسقا و کلفت دینه شیر شتر اولی اما اگر استسقا با حرارت باشد از شیر
زبیمتر اما تعلیف از حسب طبیعت مرض کشیز تازه با کاه و یوگا کاسنی یا از زیاده یا ششتره تازه یا لب غبار علف
چو در اشالی اینها می کرده باشند و کیا بهاسا تیز و مخ نه باشد و دانه اش آرد و یا جو جویش تر کرده باشد
و گاوه بی جهت تحلیل دانه و توفیر شیر را زیاده بازیره بسره دانه میداده باشند و در دادن دانه احتیاط کنند
که تخمه نشود و موجب فساد شیر نگردد و در برای منی بکسته داشتن زبیم غنیمت گاه گاهی شیر دهند که حرکت
کنند و بگرد و باعث تحلیل غنیمت آن گردد اما طرق ساختن یا از بجنین صاحب قسمه ابا دین
قادر می از مبع و احصاء عبارات کتب سلف و خلف منحصر به سیرق ساخته چون عبارت قرابادین مذکور جامع
و نافع بوده اکتفا بقبل آن نموده از جمله سیرق نمی نیست که از بجنین یا جو ضات دیگر سازند و اینجا باشد
که شیر تازه و ششیده در ظرف سنگین یا سفالین نمیش قلعی دار نیک بچوشانند پس اگر مثلاً شیر در ظل
باشد بجنین صادق انجوشد و در ظل بران ریزند و اگر بجنین بسیار ترش نباشد قدری سرکه اکووری یا آب
غوره یا آب لیمو اضافه نمایند تا شیر زرد پاره شود و بعضی از متاخرین باز زده متقال بجنین و یک مثقال
سرکه را در دو در ظل شیر کافی بسته اند و در شفاء الاسقام گفته شیر را با شش نرم بچوشانند و بچوب
بسی جنانند تا که جویش زده بسره دیگر بر آید پس فرو آورند و سرکه تیز و تند یا آب لیمو اندازند که بریده
شود و آشنای مخ تحریک شیر لازم نیست تا تحرق نشود و بهترین آلات جبه تحریک چوب تر بجیر است خاصه کت
با ذکر ده سرکه گفته تا بیعت و نیست که در چوب بجیر است استخراج شده در مار بجنین آویزد و معین بر سهال
باشد و اگر چوب بجیر نباشد بچوب خرما تحریک کنند و برگاه غرض ترطب بدن بود و تلین طبیعت عرض چوب
بجیر چوب بید چه تحریک خشیار کنند و ایضا غنیمت سیرق را با سفنج یا پارچه که آب تر کرده باشند
مسح می کنند تا مانع احتراق بخود یا بجله چون پاره شود دیگر فسرد و آرنش اگر مقصود آن باشد که از خری
دینه در مار بجنین فسردن تر آید چون قریب بسره شدن رسد و هنوز حرارت مار در آن باشد بیالایند
و جهت پا کردن پارچه سفینه باید و جب نیست که شیر را پارچه کرده بیا دینند تا آب تقاطع کند و چرخ
از چین یا آب نیامد و اگر مطلوب آن بود که دینه در مار بجنین کمتر آید شیر را بکند ازند که خوب سر و شود و در
احسنی دینه نیز موجود است و غنیمت تصفیه بسره آب کمتر آید و بعضی برهنند که شیر را بعد پاره شدن
تمام شش نهاده دارند و اگر بواگرم باشد طرف شیر در آب گذارند بهر حال چون آب صاف حاصل آید

اید بهر طور که باشد اگر آب مذکور یکریحل شد نمک اندرانی یک منقال آمیخته باز خوش و مننداد و میگفت باید که کف
 را بر میدارند پس بطریق معلوم شرب نمایند تنها یا با هر چه مناسب غرض بود و گفت آید و بعضی اطباء بے
 امتزاج نمک همان آب صاف میدهند و در قروح کلیل و مثانه همین قسم در حیت و این نوع مار و کجین یعنی
 حموضی و کجینی برای اسهال و خلط و قرحه و جبهه تبسید بدن و قیخ سید و کبد و طحال و دفع یرقان و قروح و در ب
 و شری و کلف و جلا و ظلمت بصیر و جمیع امراض سوداویه مناسب است و تخمین کسی که تنصیف کرده بران که شیر را
 بعد پاره شدن تمام شب به نهند و صبح صفا کرده بنوعی که که شست بکار برند امام رازی است که در فاخر که از
 مصنفات اوست گفته دوم آنکه از آنکه سازند و آنرا با سی پیرمایه گویند و طریق ساختن مار و کجین از پیرمایه
 بطور حساب کامل چنین است که شیر جو شیده اگر در دو ریحل بود پیرمایه نیم درم در آن حل کنند و باید که پیرمایه
 کهنه نباشد و بعد حل کردن شیر را حرکت دهند و از آنش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در کرباس بپاشند
 و میاویزند که تقاطر کنند و در ظرف چینی و یا خد آن ولی آنکه باز جو شند با نمک آینه شرب نمایند و این نوع
 مار و کجین در تبرید و ترطیب المنع است عدم امتزاج با سلیخ خاصه اگر با شیر به موافقه دهند و استبداد طبع نه میکنند
 و بعد تادی ایام دارد بدن تمامه صرف نفوذ میشود و سهال می آید و فسر به سه سازد و خصوص کسان
 را که فاسد الدم اند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غنای بدن فسر به نشود و ثابت بن قره گفته که در ریحل
 شیر بگیرند و آنکه تازه جدی در آن حل کنند و پیش از آنکه بکشند تا شیر به شکر شود پیرمایه آنرا طولاً و عرضاً
 بکین بپزند و در وقت غیغی با یک ساییده بران بپاشند تا آب از پیرمایه جدا شود پس در کرباس بپاشند
 و آب صاف بگیرند و سه اوقیه بکین بپاشند و باز برش بپاشند تا قریب یک خوش زدن آید و حرکت میدهد
 پس مکرر صفا کرده با هر چه مناسب حال بود بپاشند که اقال القلانی و امین الدوله بن تمیذ گفته هر روز
 پنج ریحل شیر تازه بگیرند و گرم کنند و یک درم آنکه در آن حل نمایند و بگذارند که به شکر و پس بکار و مخطوط سازند
 طولاً و عرضاً و در دم نمک اندرانی با یک ساخته بران بپاشند چون مذاب شود در پارچه میاویزند تا آب
 صاف برآید باز در کتان با زنبیل برگ خرمای صاف کنند و یک درم ریحل از آن بگیرند و یک اوقیه بکین آمیزند
 و با شش نرم بپزند و کف بردارند تا که نور تمانه از مایه جدا شود پس صاف کرده و بطریق معلوم بنوشند
 سیوم آنکه از باب القرحه سازند و اینجا باشد که دو اوقیه مغش خشک اند نرم بگویند و در دو ریحل شیر
 منقلی میزند از آن در پنجوب یا پنجوب یا اطراف شاخ خرمای جنانند تا شیر پاره شود پس سرد آرد و بگذارند
 که سرد شود پس در کرباس سفت اندازند و میاویزند و آنی که بیک در ظرف چینی بکین بپاشند و صفا سازند
 و با دو درم نمک هندی بپوشانند و کف بردارند و با سفوف مناسبه بکار دارند و مار و کجین که از آنکه و از

اسهال قوی آر کند لکن امتزاج نمک با مارا بحین بعد بفتح بهال تقویت میکند و هر که محتاج مسهل بود و نیاید یا نمی
تواند خورد پس باید که مارا بحین را با آب بکوبند و در امراض صفراوی و کبخی و بواسیر و غل مارا بحین باید کرد
و جهت تبرید مزاج و تطفیف حرارت بشکر طرز و طباشیر باید و او جهت برقان که از جانب جگر و دستمونی قرا علی
و بشون رخ بپزدی صبر بر کی و انگلی بپزدی درم کوفته و بختی مارا بحین دهند جهت برقان که از قبل طحال بود نمک
و انگلی صبریکه انگشت نصف انگشتی که درم بپزدی یا بکشتال کوفته و بختی در مارا بحین هم سازند و جهت قروح و جوب
مارا بحین آب شسته و آب بکوشند و بپزدی درم و صبر دهند اما وقت اختیار غذا و خوراک می
مختار در اشکای استعمال این دوا نیست هرگاه چهار ساعت بگذرد عت از تشریب او بگذرد
غذا خورد و بهترین غذا با این دوا نمک شور باشد و پلا و دقلیه شکار فانی یا خشک و امثال است و برنج
را باید که در آب جوش گندم تر کنند و بار شسته بپزند تا سده و از وجت نیار و گندمی که سواد بخوردن نان باشد
خوردن نان خمیری تخوری و فرفنی از ارادی کمیده و کوشیده و اجزای جوشانده باشد و دست و مضایقه
ندارد و در و زبیکه خوردن مسهل مارا بحین مقصود باشد آن روز و یکروز پیش ازین اگر ممکن باشد در نخود آب قاضی
کنند و الا غذای نرم و دیگر هم چری میتوان داد و در زمان تشریب مارا بحین به سیراب نبات و مغلفات محوضات
شد به محوضات و حلایات و نبات و جوب دارند و اما مکان از جمیع ریاضات معتبه و عوارض نفسیه بازمانده
و تفریح کوشند و اعانت به یا قوتها و مفرجهای مناسبه لازم شناسند مارا اختلاف مارا الزهر مارا
الشیخ مارا القرح مارا اللیم که بعضی مرض مرقوم این موقوف مناسب است ان شاء الله تعالی خواهد آمد
مشرو و کپوس به یاغی یا بعضی ارض دیگر این موقوف مناسب است و در ویدیه که گفته شد هر سببه
در لغت مطلق چیز پرورده را گویند و در اصطلاح این قوم چریت که پرورده شود و شل بشود که کتب
کنند هر دو حد قوت دیگر را یکدلت نشود و مثل بپزدی و فلفل که پرورده شود و اینها را در عمل و غیران جمع مریات
آمده و این را در اصطلاح ایشان انجات نیز گویند و در جوشتهای آن باین نام نیست که اینها در حقیقت بند نیست
معروف که معرب آن لیم است و آنرا مربی کرده در عروق پرورده بودند و هم آنجا از نام این مربی پرورده آنرا
لیم گفته پس این نام ستار شده در مربای هر چیز و مریات با نبات و شکر بافت هر چه که منافع این
چون منافع بپزدی مربی است که بیاید یا حفظ زیاده تر بفریاد و بقطع نفرت و منافع نافع آید و با ورق طحله
تقویت و مانع دمل تقویت نماید چون چنین است صاحب اسهال گرم مزاج باید که با طباشیر تناول نماید
بکیرند آله تازه کلان که منکسر نباشد و بخت شانه روز در آب سبزه و ترکه ده و ده تا نوزدهم و منافع شکر
بکوشند و بار چاشنی مثل بپزدی که خواهد آمد و خصم کنند بر آن نافع و اگر آن سبب همانا مذکور خواهد آمد

پس در آب جوشانده و بنیدازند عمل منزوع الرغوه و بنیدازند در آن افاده و بکار آید بچشم است قانون
 اما متاسفانه در ساختن این مری و مریات دیگر که ترتیب ساختن آنها موافق تسهیل و نیات و کتب دیگر ذکر
 خواهد یافت جهت اصلاح ذایقه و حصول لطافت و لطافت چنان تصرفات از ترک کرده داشتن در آب آب یک یا دو است
 چند روز مبالغه کردن در غلظتیدن سوزنهای و جود و غیره این تصرفات بکار برده اند اگر چه ساختن
 موافق تجارت حال نزدیک ذایقه لذیذ و ناز طبع غریبه تر میگرداند اما مناسب است و معتدلین است و در حق مریضی
 و منجفین غلبه حاکم در تجویز تصرفات منجفین است مریای با لنگ یعنی تریج مریض است اما کوشتن
 آن در او میسر نیست مناسب تر است آنجا بناید مریای مریض است **در دوا میسر نیست** در دوا میسر نیست مریض
 که دواهای آنجا در این مرقوم است مناسب است و اطباء در شان آن نوشته اند که استفراغ کند و تب زایل
 کند و خوردن راجح را نافع بود مریض را از خوب و دانه پاک کنند و در گلاب یک ساعه بخشایند و قدر انقباض
 آورده در آن بریزند و یکچونش داده فرو گیرند مریای خوب بلسان نفع میکند و در صرع و ربو
 و ضیق نفس و بر مریضه را عیدان بلسان را دوا و نافع داده در عمل و افادیه بدستور مریای بریزند مریای
 و ج حفظ زیاده کند و فایده و قوه و صرع و در دوا میسر نیست و قوی و صلابت شیرین و پیش از استغفار
 نافع بود در سهال صفرا و بلغم نماید و ج ترکیب که مریض را خورده شبانه روز در آب خیسایند یا در یک دفن
 کنند و آب بر آن پاشند چند روز تا نرم شود بعد نرم شدن بهر وجه که باشد عمل و آب بخوشایند تا نیم چمت
 شود پس بیرون آورده عمل صبا بر آن اندازند و بخوشایند و بدارند و پس از چهل روز بکار برند و طریقی ترتیب
 و ج را که جهت جمع تمام نسیان افست صاحب مریای چنین نوشته گیرند و ج و باره کنند بقدر یک بند
 انگشت و در جسم بریزند و در خشک و که اخته بر سر آن اندازند آن مقدار که در انگشت اثر رسوا بگذرد و خوب
 کنند که ثلث آن خم خالی باشد و چهل روز خم را در زیر جویان کنند و وقت حاجت هر روز سه درم از آن
 بخورند مریای بلبله مره سودا را که از احتراق بلغم بود و افست غلظت که با فادیه باشد و نسیان زایل
 کند و جوهر قوت دهد و جوانی نگاه دارد و رسد و مریای بکشد و با صبره را نیز بکشد و با صبره قوی سازد
 و طبع نرم نماید و بوی سیرکی را سود دهد و گفته اند که مریای بلبله کاسه اگر یک سال بکشد و هر روز بخورند
 موی سپید نشود و بشرطی که در انشای احتمال آن از حرکات و جماع بریزند و جهت تقویت از فصول و مختصر
 طبوبات که از غذا و غیره متقدم باقی بماند هیچ چیز بلبله مریای نیز رسد چهره چشقی است شکست بخلاف
 بلبله مریای که منقحی است اینها بعد تقیه معده را از قبول مواد باز میسر دارد و پوشیده نماند که هر چیز را
 که ترتیب کنند منافعی که قبل از ترتیب بود بعد ترتیب نیز باقی میماند لیکن مع الضعف و ایضا

و ایضا بعضی مضر بنا که در آن چیز است بعد ترتیب زایل میگرد و از اینجا است که دامت بلبله مری مجوز شده بخلاف
 بلبله غیر مری که دایم خوردن وی منع است بخین در ابتدا وی حیات استحال بلبله منع کرده اند بخلاف مری که آن
 در دستور استحال بلبله بی جرب کرده تخمین نیست بخلاف مری که پوست در وی کثیر مانده تا محتاج تبیین باشد
 خاصه در حیات و باید دانست برای که از بلبله سبزه تر ساخته شود نافع تر است نسبت بآنکه از بلبله خشک سازند
 و مشرق بینا چنان کنند که خشک نشود و اگر در وقت زنده زنده سیاه نمودار شود در یابند که از تر است
 و الا از خشک و ایضا اگر عند منضع تمامه منحل شود و نقل از وی بر نیاید یا بغایت کمتر باشد از تر بود و اگر نقل بسیار
 بر آید از خشک و ایضا مری تر خوش طعم ولی عفو نیست بسیار و مری بلبله چرب کند شود بهتر است و باید
 از غایت کثلی بر سبزه راه نیافته باشد و طرق ساخت آن بسیار است شیخ در قانون نوشته که بلبله مری
 از بلبله تازه در چمن دهنده بسیار و آن بهتر است و عمل کرده شود و اینجا بطریق دیگر بلبله کاهلی فایق و حفر
 کنند و از زمین نمناک رملی غلبه غیر ملح حفزه را در مل باور آن فرست کنند و آب بر آن پاشند پس بلبله را بر
 در آن به چینه و با ز رمل دیگر بالا ریخته آب بپاشند و بعد دو روز رمل تازه بهین صفت دیگر تبدیل نمایند
 و تا پنج بار این عمل کنند تا بلبله بالیده و منفذ شود پس بلبله را با آب شیرین شیر با یا چهار بار بشویند
 پس بگیرند و در سدر آرد آب و سرخوشانند و بلبله را در این آب با شش بلایم بجوشانند چون بپزد شود بشویند
 شش لطیف پسته شهد را قوام گیرند و گفت بردارند و بلبله را در آن بجوشانند و انس و تفصیل ذیل در حقه
 کتان رقیق بپسند و در دیک آویزند و هر ساعه مالند تا قوت افادیه بلبله در آید پس بر کاه بپزند و در ظرف
 وسیع انداخته دو سه روز بگذارند تا بلبله قوت افادیه در گیرد پس بلبله را در انار زجاج انداخته عمل منزع
 از غوره بالا ریزند و قدری مشک و غیر ذلیل از عطران اندازند و درین بسته نگاهدارند و افادیه نیست سبیل تر نقل
 در چنینی زخیل قاطعه دار فلفل خربودا باشد و زن افادیه پسیم حصه بلبله در بعضی تسه ابادینات دیگر افادیه
 باین تفصیل است زخیل فلفل میل جوز بواعود مصطط مشک طسه بقیه دیگر ساخن بلبله مری نیست بپزند بلبله
 بزرگ کاهلی حصه عدد و در آب تر کرده بخورند و آفتاب بگذارند پس آب را در کرده آب دیگر انداخته بخورند و در
 سبکین تازه و فلفل کنند و آب هر روز تبدیل کنند باز بشویند و در رمل بصفت مذکوره دفن کنند و سه بار
 عمل نمایند پسته بر آرد و عمل لطیف داده باز در دوز شک بر یکی سی درم در یک غره آب با شش نرم کوشانند
 تا آب برود بر آرد و بخور کتان پاک کنند و بسوزن بخور کرده بر زنند بر آن عمل نصب مقداری که چهار انگشت
 بالا باشد و بجوشانند تا غلیظ شود طریقه دیگر نیست بگیرند بلبله کاهلی جمیع عدد خوب پاک بشویند و شب بگذارند
 تا آنکه خشک شود و بر زنند بر آن آب با کاشک شیر مقداری که چهار انگشت بالا باشد و با شش بلایم بجوشانند

تا آب برود و شب در تنور بگذارند و صبح بر آورده بر طبق پس کنند و سح بخورند کرده سوزنها بخایند و در می تخم کوبش کنند
 که نرم شود و آرد و آرد افاده بر پاشند و بر دارند این بهر طریقی از قانون است اما طریقی که شهرت دارد اگر
 قسرا با دینها مسطور است بگیرند صد هیله بزرگ تر بود یا خشک و در ظرف سبزه بنهند و آب آنقدر را اندازند
 که آنرا بپوشد و خاکستر ناکه قنار درم بر آن پاشند ده روز بگذرانند و در هر سه روز آب و خاکستر تغییر دهند
 و تازه کنند پس هیله برون آرند و بنری بشویند تا بپزد جدا نشود بعد در دیگ بنهند و با آنقدر آب که ویرا
 بنوشانند اندازند و یک کف جو قشمر مخصوص نیز ضم کنند و بنزد تا که جو بپزد شود پس برون آرند و دیگر بار
 بشویند و به پارچه نشف کنند جو یک پوست کال اند و جدا کنند و پس در هیله ده جواله در یکای می خلت بزنند
 پس در ظرف سبزه بنهند و عمل صاحب بر آن اندازند آنقدر که آرد و در پوشد مدت روز بگذرانند و در هر سه مرتبه
 عمل تغییر دهند و هر گاه تغییر دهند چند خوش خفیف باید و آرد و تا در هیله تا نیمه بپزد نماید بعد نشف کرده عمل جبه
 صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبزه بزنند و پس از چهل روز بکار برند اگر خوب بنهند ذی قادی سازند
 افاده که از قرا دین با نقل کرده و در طریق اول نوشته کوفته و نیمه بنفشه یکصد هیله از ادویه مسطور از
 بر یک بکوفد و خشک بنماید بگیرند و اگر جای عمل قند تقوم کنند هیل الحار را باشد و در حیات مناسب تر بود
 هر بای میزند و اسهال موه حاره و بعضی مرض حاره آن مناسب تر نشسته باشد و تجارت نافع بود بگیرند پوست
 به شیخ زنی در ششانه بفرستد آب نوره تر کرده بر آرد و یک ششانه روز در آب و نمک خیسایند با ششانه روز در آب
 صاف خیسایند بر آرد و در آب عمل بخوش خفیف بدند تا نیمه از دی جدا شود و حلاوت عمل در دست اندر کند
 پس یکیش بپزند و ششانه روز با نبات با قند تقوام آرند و بعد چهل روز استعمال کنند مطبوخ اسطوخودوس
 جهت خلط سوده ای و قرقه و جرون در سوسن مایه بیاورد که در دست نیک نافع و در کمال حلاوت و عرق لسان و مفال
 و صاف کردن غرن میخند سوزن میخند درم اسطوخودوس کل با بون قنطاریون دقیق افیتون هر یک درم
 بسفایج متروانه و طعم هر یک بپزند و غلب ده دانه سبستان سی و ده مطبوخ سازند چنانچه در رسم است
 و اگر باریاج غلیظ باشد یا ضعیفی در مجاری بول بود گل قند بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد
 حسب حاجت مختار اند مطبوخ افیتون جهت مایه بیاورد و سودای را که مخالف بعضی باشد اخرج کنند
 افیتون بسفایج بر یک است درم پنج کرسن پنج ترانه بر یک بپزند اسطوخودوس هفت درم پوست هیله کبلی
 پوست هیله زرد هیله سیاه هر یک درم درم مویز یا نروده دانه انجلی سی و ده ادویه را غیر افیتون در آب مناسب
 بپوشانند چون سیوم صدها تا افیتون اندازند و دو جوش داده فستق و آنکه نصف رطل ازین
 بگیرند و فانیه و یا ج بر یک بپزند درم درم سبزه نشف متقال و ستریا مشوی و ده جدران حله کرده بنوشانند

بنوش از مطبوخ آفتیون با بخور که حادث شود از سودای مختلط به غم غلبه در تریب سینه چار در مطبوخ
 بخور سناکی بخورده نمیشود بخت بیکه ای میوز سرخ استخوان و دوس بر یک در مطبوخ آفتیون
 با غار یقون که خارج مره صفرا و خلط و خرقه و غلیظه از جگرند و با بخور یا نافع بود تریب نیکو که در مطبوخ سنا
 کوه است در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 بر یک سفت در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 بسته با خورش اندازند و از آنش فرود آورده و سرکه در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک
 غار یقون را با غل غلبه در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 آفتیون غار یقون بخورده در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 بسفنج نیکو که در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 یکی دو در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 بیله آله بر یکی بخورده در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 ده در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 و اگر بیله زرد مقدار سفت در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 را از جلالی تصفیه مطبوخ آفتیون غار یقون که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 و الثور غایت بسفنج در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 بیله سیاه بر در حد سفت در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 رطل آب بخورده در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 آنست و دوا ای دیگر با سینه صاف کرده غار یقون جبهه سفت که رطل کرده یا در غل مختلط داخل کرده خوش
 استخرج مره سودا و خلط مخاطه میکنند مطبوخ آفتیون فوای برای خلط و خرقه منقول شرح بنفشه
 بسفنج اینسون را در سنانی بر در حد در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 چار سینه بخورده در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 جو شانه به غار یقون نصف در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 جبهه صمغ دانه سوده میفند استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 اخلاط شسته کنند و در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا
 و کبابی بر در حد در مطبوخ سنا که سنان الثور را در بخور غایت استخوان و دوس بر یک چهار در مطبوخ سنا که سنا

بانه و دولت رطل این گرفته بکدرم تر بر چهار دانگ غار بقون بالیده بنوشانند و اگر علی صفت
 باشد بجای این بر دار و مغز فلوس ده درم داخل کنند مطبوع خیارشنبه اخلاط سوخته نودانغ و بدن
 بپزدن کند بقیش سه درم کلسر ح بچدرم پوست بلبله زرد و قمر بندی از لیلیف و دانه پاک کرده بر یکی بپزد
 درم مویر بیدانه بست درم غبار حاص بر یکی بست عدد در سه رطل آب بخوشانند تا بطلی سه صاف کرده و مغز
 فلوس پانزده تا بست درم حله صاف نموده بکدرم بنوشانند مطبوع بلبله بعضی ام رطل این بلوط
 مناسب است و اگر ترشح آن در او دوی صد و یکده شسته و یک شکر آن که بسد صفادی نافع است است سنائی ورق
 کلسر ح بر یکی بچدرم قمر بندی پانزده درم پوست بلبله زرد و درم صوص بست درم در چهار رطل آب شیرین بخوشانند
 بر گاه ماده اوقیه بانه صاف نموده بنوشند مطبوع ح که در سه درم صفادی جیه تلین جگیم علی در شرح نوشته
 اجاص پستان غراب بر یکی بست دانه ورق غناب بقیه کثرت بر یکی یک باقه مویر منقی بچدرم مغز فلوس بچدرم
 ترندی کسی درم تربت معلوم مطبوع سازند مطبوع ح که در سه درم عارض و هر دانه که معبره سه مغز
 و بعد احتیاط علت ظهور ترشح بکار آید ورق غناب بقیه ورق حلی ورق خبازی بر یکی باقه قوت شامی گرفته
 شود و یک کف کیر غناب پستان بر یکی بست عدد و مغز فلوس بچدرم ترنجبین بست درم ترندی کسی درم اگر
 قوت و فاکند و دمار سرارم بدین مطبوع ح که در اج صفا و تحرقه کنیز ترید سفید بکوفه چهار درم
 پوست بلبله زرد و خیارشنبه بر یکی بچدرم شاپیره مفت درم سوای خیارشنبه باش تلیم بخوشانند و چهار
 حل کرده صاف کرده بنوشانند مطبوع ح که در صفا و تحرقه از دماغ و بدن خارج سازد ترید سفید چهار
 درم مویر منقی شاپیره بر یکی بچدرم فلوس خیارشنبه مفت درم بلبله سیاه ده درم چنانچه رسم است
 به پزند مطبوع ح دیگر به درین باب دماغ با نیجیای حادث از صفادی تحرقه منقول از شرح بلبله آله
 بر نیکی چهار درم سنن بر روی ورق کلسر ح بر یکی ششدرم سنائی شاپیره بر یکی مفت درم قمر بندی
 پانزده درم پوست بلبله زرد و بکوب بست درم اجاص بست دانه بمبراد در چهار رطل آب بخوشانند تا
 رطلی آب صاف کرده یک دانگ شمر نیاید چهار دانگ غار بقون داخل کرده بکدرم بنوشانند مطبوع ح که در سه
 صفرا و بلغم کند غناب ده دانه اجاص سی دانه نمون مصطکی بر یک بلبله شغال ترید سفید مروض ششدرم تره
 بچدرم مویر منق خسته و در کرده پانزده درم جو شایند نصف رطل از ان بگیرند پس حل کنند در ان ترید منق
 کرده بکدرم قمر بندی پاک کرده بست درم بنوشانند مطبوع ح که در اجاج سودا و خصوص از دماغ بقوت
 کند و دفع میکند یا نیجیای بسیار و نیز نافست ابتدای جذام و قوباد جرب و بوق اسود و کلف را مویر دهانه
 ترید سفید چهار درم بسطیخ بچدرم سنائی مفت درم بلبله سیاه مطبوع ح بر یکی ده درم بمبراد

مبدء در سه رطل آب بخوشا نند برگاه رطلی بدو صاف کرده فیتون ده درم در آن کیست بر کرده حبس صاف کرده
خون سیاه بر بعد درم پنج بندی نصف درم میر بیدرم غار یقون شده درم ساییده باشدید بنوشانند این قوی
سیار است و منقول شرح است مطبوخی که در یا بنویسای شود او ی بعد فصد در طب و انصاف بار الاصول
و غیره اخراج باین مطبوخ باید کرد بزرگرس انیسون هر یکی سه درم سناب سفیاج الح شیر الح هر یکی چهار درم خنیش
عافت قنطریون کما ذر یوس شکامی باد آلوده جده برود جده نرم فستین رومی معیت درم بیلید کابی ده درم
بیلید سیاه سوز منقی هر یکی سبت درم درق الحسوم باد بنجویه فنجمشک کاذبان برسیا و شان بر یکی لقی شایسته
یک کف کبریا سه جندان آب بخوشا نند و استقصا در جوشانیدن نکند تا بکدر شود پس صاف کرده شربتی قدر
قوت علیل پس و فراج آن گرفته بهفت درم فیتون بدقوق داخل کرده دوازده ساعه بدارند یک جوش خفیف
دیگر داده یا باج فقیر نصف و تبرید و دلت غار یقون بیدرم باید و بگرم بنوشانند مطبوخی که طبع صاحب
یا بنویسای مراقی را نرم دارد و طعام بکوار و معده پاکست قنطریون و قیق عینقال در صد مثقال آب جندان
برکشانند که سی مثقال بماند صاف کرده قدری شکر داخل کرده بخورانند و باید که چند روز مداومت کنند مطبوخی
که چته یا بنویسای مراقی و غیر آن مفید است بنیل بندی در درم ترب موصوف چهار درم فستین رومی ده درم کلبرخ
سبت درم در دوس آب جندان بخوشا نند که بکین بماند صاف نموده هر جنسی درم ازین بمقداری که طبیب
معین کند شکر افزوده بخوراند و بعضی اوقات بحسب مقتضای وقت مصطکی و او خرد سادج و صبر هر یک دو درم غار یقون
چهار درم ضافه میکنند این هر دو نسخه از نهان است مطبوخی که بصاحب بایا دوار الکلک بعد فصد میدهند و اخراج
ماده باین میکنند اجاص غاب هر یکی سی دان درق غیب بقیاب باقه انکوت کفی بنفشه خشک بچیزم بیلید زرد تر کینین
هر یکی پانزده درم تر بندی پاک کرده است درم بستور خوشا ننده صاف نموده یکد انگ سقونیاستوی و دو دانگ
فستین داخل کرده بگرم بدست مطبوخی در دوار که از خلط حاره متولد شده باشد بکار آید اصل السوس
خراننده فستین قنطریون شیش عافت هر یکی چهار درم برسیا و شان بچیزم بیلید سیاه پوست بیلید زرد و بیلید
کابی هر یکی پانزده درم تر بندی پاک کرده تر کینین بر یکی سبت درم آلو غاب هر یکی سی دان مبدء را بدستور معلول
جوشانیده صاف نموده مقدار کثیرت گرفته سقونیاستر طوس غار یقون و دلت درم ترب سفید مجز خراشیده
بیدرم کوفه و بنجیه با جلاب کشته سردار و کشته بنوشند مطبوخی که چته دوار حاره که از ریا حاره متولد شده
باشد بکار آید زعفران خشک نیم راز یا نه سقونیاستر هر یکی بچیزم فستین رومی معیت درم سوز طایفی منزوع البوم
سبت درم پوست بیلید زرد تر بندی منقی هر یکی سی درم الو غاب هر یکی سی عدد مبدء را در آب جوشانیده صاف
نموده کثیرت گرفته سقونیاستوی یکد انگ ترب سفید جوف خراشیده بچیزم که اخته بگرم شرب نمایند

مطبوعی که در مرض سبک بکار آید منقول از معالجات بطور قسم کرس ایمن و چشم را نایان بهر یکی دو درم شکر
سنامی اسطوخودوس غافق اصل السوس حرا شیده قطور یون سفیاج شکامی باد آور و تبر یا میران فومو هر یکی درم
پرسیاوشان گاد زبان هر یکی چهار درم بلبله سیاه بلبله کاهی پوست بلبله زرد انشیتین روی فیتون در هر یک سه درم
سفت درم در آب جوشانیده صاف نموده اگر علیل نقل باشد یکصد و بیست درم و الا شصت درم گرفته خرق اسود
یک طوبایی زهره دانگی یک خدی بر بعد درم غاریون یک درم کوفه و بنفشه اصل منقش منقش سازند و بنوشانند این سخن
در شرح باین اوزان و باین اجزایا فقه تخم کرس چشم رازیانه میسون هر یکی دو درم سفیر اصل السوس فکوک موفو
هر یکی سه درم اسطوخودوس خوش شیش غافق قطور یون سفیاج شکامی باد آور و پرسیاوشان لسان انور هر یکی
چهار درم بلبله سیاه بلبله کاهی بلبله زرد و هر دو منفرع انور هر یکی شش درم انشیتین روی فیتون انور طبعی در خرقه
بسته هر یکی شصت درم سردار و بهمان است که مرقوم شده مطبوعی کنسیران و فایح و نقوه اسود و ارد و ستر حاکم
مفصل رانافخ آید و دقا قد هر یکی نصف درم فادینا و ج قطور یون و فیتون انور سنبلی قنفل اسطوخودوس
هر یکی یک درم خطی مقنوس درم و مویز منقش شصت درم ادریه جوشانیده و برده ادریه شکر صاف سازند و بنوشند
و اگر وقت و محدث و سن نقل باشد سمره سفین غنصلی در درم با جی سلی و بنفشه مطبوعی که در مرض لیان اول است
و نیم شقال یکم دریا و حسب مزاج از این مزاج کافور یا تادل نموده عقب آن بنوشانند و یونز کوفه سه درم فیتون
سفت درم بلبله سیاه دو درم مویز یا انشیتین سفت درم در آب جوشانیده شفا و درم ازین گرفته با ایام مذکور
بنوشانند اگر ازین مزاج حاصل نشود و الا اصولی که در شسته شده و بکار بند این بطور منقول از معالجات نقالی است
مجموع فیتون اسود و بنفشه و طوبیت دفع کند و لیان و پیشی و اسود و ارد و خرق سیاه یک درم بزرگ و بنفشه
فیتون شک جراحی جلا جود هر یکی دو درم اسطوخودوس لسان انور هر یکی سه درم فیتون سفیاج سنامی غاریون
تبر هر یکی یک درم کوفه و بنفشه سنبلی کف گرفته بسبب شسته شسته شسته درم تا در درم منقول از جلالی است
مجموع انفع این از مزاجات است و بعضی از تریا قات تخم منافع بسیار دارد و مشک میزد در پوست بلبله
یک درم بنفشه زعفران هر یکی یک نیم درم در نقل فلفل زنجبیل سنبلی دار فلفل خرب و اجودا و اقله کباب طبعی مندی
لسان انور یا فز در مویز عرق بے باد و بنفشه لسان انور و صطک خونچاق و بنفشه صندل سفید زرد و بنفشه
در حج سلیمه کلسر یا قوت رانی چنین هر یکی دو درم پوست تخم سدر درم بسیار شسته شسته درم کوفه و بنفشه سنبلی شسته
شسته تی یک درم تا در شقال **مجموع** بلادر جی شام است و بنفشه و اسود و ارد و صندل و فیتون
و او جاح سده و صندل و کبک و کبک و مثانه درم بار و جدام و فلفل و سنبلی است و شش سنبلی مزعفران سلیمه
ساج و فیتون از خرقه بلبله لسان زرد نموده در نقل حب لبان زنجبیل صبر منقل مویز واحد یک و قوه و در یک سنی

که در او انطاکی از تصایح بر میان که بجای اینوس نموده نقل کرده بسکرم نافعست و در او به صد اعیه خمر فیه
 معجون فی دیگر از ترکیب در او انطاکی نوشته که بحسب تخته قطع سودا و چیری که پیدا میشود و از آن مثل مالچوینا
 و مانیسار چه سبب است و صرع و جنون و غیره غرض تهنیت و خنثی کردن و منصفه و انشا و شیر و دار انطباع چه بهق و کلفت و شش
 و بزرگان و تقشیر و شقوق و امراض محال بود اسیر و نجات و فساد و شهوة و سرطان و خوار و در او ام صلبه و باطل
 و استحال کند این کسیکه تجاوز کرده چهل سال را و مثل اهل سفر مطلقا و در مثل بند و حبس و بارش و در درم و جسم و
 با دمانی و مثل اهل حلب ملین حلیه در مثل جذام و شیر و فائید و نزدیک نزدیکان و خواص و با حبس و دروغ و با دمان و این
 معجون حار است و در اول ثانیه در طبه آخر ثانیه باقی میاند قوت این ده سال است کم میشود و ساقط میشود و در مثل و چند
 این مدت و شش بر میان و در انتقال است مثل اهل در خریف بغیر مصر و در سیح و مصر فاذر بر شش قراط و لور و حان فاذر
 جو لا جو و در اجزای منقولین بر کی سه جزو و اگر این بر دو حجی یافته نشود و دیگر را دو چند اندازند و بر جد و محلول چهار جزو و این
 را زبانه مصطک صحن صحر بر کثیر اسفند است بر کی پنج جزو و عاریقون و ورق گل سرخ صندل سرخ تخم خشخاش
 تخم کاسنی قهقرونی کل نقیضه بر کی هفت جزو و حب لبان شوق صبر حب لبان بر کی پانزده جزو و فیتون
 قسره طی بسفایح شربت سنابری است جزو و دای سوا فاذر بر کوفته و بنجه در پیه مشک و کلاب هفت عدد و تر کرده
 بگیرند و شکر طرز و چند عدد و در شیر تازه که بر آب شکر است حل کنند و با شکر نرم بقرام آرد و در او و حل کنند و فاذر بر
 محلول نیز حل کنند و بر دارند و ششماه بگذرانند و معجون و دار ملغمی سوداوی و نیز نفع میکند با لیمو یا و تنقیه میکند
 سعه راح مندی و در درم اسطوخودوس بسفایح بر کی تسدرم فیتون غاریقون بر کی تسدرم بسیدکالی بلبل
 آمله تر ب سیفید بر کی هفت و درم فیتاده درم با غسل تخون سازند شربت شسته درم تا چند درم معجون قراط
 که و سو پس و جنون و با لیمو یا و جمیع امراض ملغمی و سوداوی را نافع است و در او به صد اعیه مذکور شد معجون
 عیانی منقول از قانون که به نذیان و خلط عقل نافع است معجون عیانی دیگر منسوب بای سلیم که بوسواس
 نافع است این بر دو نسخه بهما نجا مسطور است معجون عیانی نسخه دیگر منقول از شفای حفظ بقایه و بوی
 و بن عوش کند و اشتها آورد و منی زیاده که از عفران عاقره و خاف فیتون بر الیخ و تخان قاطعه کبار در طفل جذب
 مسادوی کوفته و بنجه است چندان غسل بپوشند معجون فولاد ترکیب عجیب از نهندی است خواص بسیار دارد
 حافظه بقایه و نسیان و فاج و لقه و صرع و عرشه و عوق انسان و فعال ملغمی و جمیع بارده را نافع بود و معده قوه
 و در دانه با لیمو و عشته از آل مسهل البول و در سار و پیر از موافق بود و شرب شنب مشک خاص بر کی یک مثقال و این
 معده و چهار مثقال شتر غار منفرجه و زهره بهار که در کان حب انیل مندی از نیا و خضیه شعلی از نیا بهار و در هر گرفته
 کجکه زهر گرفته بر میان کرده فیتون خراوند طویل پایز غرضل زراوند و صرغ شاستره بر کی یک مثقال و عفران

رعنون طفل و در طفل شجوف منقول باب لیون صلیا کرده کباب مصطلی ایون پای مستقر سبیل سبیل تر نقل
 در چنین صندل زیره کرمانی شونز تخم خرزه خشم کاسنی عاقر قره خشم شمشادش بکسرخ بهن سفید میده بیا بهر با
 مر جان مر و ایدنا سفتک ان اسیا فرخشم کفس مغزینده دانه تخم تا توره زهر که فته بریان کرده مایه شترخونی خطیا نا
 زنجیل کنج مقش کدر روحی بابونه جز بو آمل فاقه کباب بلیک شیطج ناخواه جوز هندی ملون سینه بهنگره مغز
 کنجک مغز خروس برکی ده متقال فولاد مکلس صد دوازده متقال درین طبایع و در نقره برکی بجا ده دوقه
 سید ریح وزن اجزا غسل صابرا بر اجزای ستور متعارف معجون سازند و بعد از ششاه استعمال نمایند بطریقت مکلس
 فولاد است که فولاد چوب در اخیالی از خاک بستانند و صلیا کنند و سر سباجه متقال فولاد بجا ده متقال گوگرد زرد
 پاک صلیا کرده در آن چشم کنند و در بونه ریزند و در بونه دیگر حکم کنند تا دود گوگرد بر نیاید و این بونه را
 در کوزه نهند و آتش تیز کنند چنانچه گوگرد تمام بسوزد باز بیرون آورند و خوب صلیا کنند و بجا ده متقال گوگرد
 دیگر صلیا کرده خم ساخته بطریق مذکور در بونه نهند و در کوزه آتش گذارند تا گوگرد تمام بسوزد پس بیرون تاب صبر
 کنند که آینه کیفیت صلیا کنند تا نیک ساینده شود پس بسبر که نشویند تا تلخی از در و در باب لغویند تا شیرین گردد
 بعد خشک کنند و باب ترب صلیا کنند چنانچه چون در آب ریزند تب آب نسوزد و نیم روز بالای آب بایستند
 معجون **لسان زنی** که زنا فست بسیار مخصوص بر پیران طفل زنجیل برکی بخورم کند روح سعید برکی
 ده درم و در شرح وزن همه ادویه مساوی نوشته غسل دو چند پاس چند نرخی یک متقال معجون ماده
 الحیوانه بسبب کثرت منافع و جلاله خواص تقویت قوی دفع کدورت تصدی از اجزای سمی باین اسم شده
 در چون در وضع این ترکیب قویم اندر خمس قدیم بود و با تصواب حکمای آن عصر ترتیب نمود و ضافه بغلافه یافته
 متعارف معجون غلافه گشته جهت تقویت دماغ و دفع امر جنین و مانعی مثل لسیان و فاج بوسه و مصفاة و پیرایه
 ذکر ارفیم و زما عقل و از دیاد فرحت نافع و حسن لون و مطیب دمان و قاطع بلغم و مطلق لسان و مضر نه و مشدود لسان
 و در بل ضعف معده و شتهی و دفع خشا و مقوی جگر و مفید استسقا و دفع قوی بلغمی و ریخی و مفتت شک کرده و تساه
 و دفع بخشنده بر در کرده و سلسل البول و تقطیرین و دیگر امراض متانده و برده و فرید منی و مقوی باه و در و در و در
 ادواج مفاسل و نفوس خاصه و جانین و طریقت این گرم است در اول نایند و یا پس در آخر آن و میور فنی
 بمشایع و میروین و مضر و درین بود و مصلحتش شیر تازه و کنگبین و شربش از دو متقال تا چهار متقال و قورش
 تا چهار سال باقیست و در شرح این اختلاف بسیار است اما آنچه شیخ و صاحب خرزه آورده بیشتر و مختار است
 در آن نیست تخم بابونه پنجه زم زنجیل طفل و در طفل در صبی آمل پوست بلیک سبطج هندی زرا و نه مد حشرج
 خصیه بخلب شیخ بابونه مغز چونه زما زنجیل تازه برکی ده درم مغز منقعی سی درم غسل مصفی دو چند پاس چند

منقول از شرح ملح بندی کتیرا برکی نصف درم ششم مصلی امسیون بلبله کابلی امهر برکی درمی غاریقون اسطوخودوس برکی دو درم ایارج شش درم ترب سفید ده درم بعسل معجون سازند شربت می کشند فال معجون گنج ابراج
 مداومت آن از مالینو لیا فلاح می بخشد و صریح و جمیع امراض را که از سودا و سودا و سودا و خون را از سودا و پاک
 میدهد و سودا و بلغم غلیظ را با سهال برمی آورد و قوی بخوابی دارد و احتیاق رحم را بکافیتت نیز مافع بود و در سفید
 این اختلاط بسیار افتاده طایسی این نسخ را سه اصل جمیع سرد داده ترب سفید اسطوخودوس سفید امسیون
 برواحد بخیزد بلبله کابلی بلبله آند بلبله سیاه هر دو حد ده درم بد و چند عمل مصلی معجون سازند نوشته در بعضی
 نسخی سقمونیا دو درم حجار منی مصلی لاجورد و حقی هر دو حد دو درم و نیم غاریقون سه درم و در نسخ دیگر لاجورد و نیم
 برواحد یک درم درونج نار شک سبیل خیزد اسنان انور مصلی پوست ترنج برواحد دو درم اسنود و دانه درین
 نسخ دوزن ترب دو استار مقرر نموده اند و صاحب قوایدین قادری نوشته بعضی سقمونیا سه درم کلستر ساج
 رب السوس غاریقون مصلی کسبند هر یک بخیزد بر اصل نسخ علاوه ساخته و سفید بخیزد درم ترب سفید درم اسطوخودوس
 خود و سه درم انداخته شربت معجون ند کور حبه مداومت از دوشنتال تا شش متقال و حبه کور و دانه شکم از
 پنج تا هفت متقال است معجون که گشاد آورد و مانع دول و منده و جگر را قوی گرداند و طعام کموار و وزنگ
 بیاراید و باه بقرایه مشک بتبی نیم متقال غیر شرب یک متقال مصلی زر زنبیل زنجبیل قوی اساردن صافج
 کباب چینی پوست ترنج درونج رومی زر زباد و مندل سپید مندل سرخ حب فلفل امسیون نفع کباب سه بلبله سیاه +
 بوزید ان زعفران ماه فرمین کبرام و اریه ناسفته صلیب کرده هر جان برکی دو درم در چینی دو کاس سبیل طبیب پوست
 پروان بسته جز بوا منخات خرمجان سمنین شقاقل پوست بلبله بادرنجوبه کازبان برکی سه درم سکه کونی درون کلستر ساج
 برکی چهار درم مایه اریان خضیمه شعلب تود برین برکی بخیزد درم درق طلا سی عدد درق نقره پنجاه عدد قند عمل
 سه چند به معجون که بسودا و تفرغ مانع بود مشوب بعضی بران که منقول از شرح خرب سکه برکی یک درم
 قویقل دو درم بادرنجوبه و زنجبیل است ترنج برکی سه درم حرمل شامسفرم خرب سیاه کازبان برکی بخیزد
 اسطوخودوس ده درم افیتون با نروده درم بلبله سیاه است درم با عمل معجون سازند معجون که در نایز
 که از خرق نفس سودا باشد حکیم علی انحرافات نوشته نیم بعضی درم حیطا ناد و در ششمان اسنان انور
 درق فرخ شک برکی یک درم و نیم حرمل شونیز کند ش هفت روز در سه که خیسایند و خشک کرده برکی دو درم
 شامتره حب انوار درق شکامی اصول نفاع اسطوخودوس خشک ش غافق فریه فطر اسایون ششم کفن امسیون از نایز
 اشند و قنقل قشور سیخ مصلی برکی سه درم زراوند حج زراوند طویل صج زربا و غاریقون سفید شرب ترب سفید
 مجوف برکی چهار درم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی پنج سوس اسکانون سقمونیا لیا کابلی شندی در سبیل برکی بخیزد

زنب کبابه زرد باد بر یکی سه متقال همین سفید همین سرخ بر یکی پنج متقال شاتره باد بخوبیه کل کاوزبان بر یکی
 ده متقال آب پشیرین آب سیب شیرین آب نارنج آب ترنج آب زرشک شربت ریاس کلاب بر یکی سی و
 متقال و ترنج اگر نباشد آب لیمو و کل مخوم اگر نباشد کل و خستانی بجای او داخل کنند شکر سید صد و پنجاه متقال
 مشک درین آبها بقوام آرد و ادویه گفته و بجهت بسترند شربتی از یک متقال تا دو متقال سخا این هر دو
 مفرح از قرا با دین قادری منقول است مفرح بار و نیم از قادری که نقل از تذکره گرفته جهت تنقیه انجبه
 در صلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جگر گرفته در سوم سرد و قش تا دو سال و شربت تا دو متقال است
 طین مخوم عصاره زرشک بر یک کینقال طباشیر کلسرخ لسان انور بر یک کینقال و نیم خشتاش سبزه کشیز خشک
 مخوم خنجره بر یک سه متقال با عسل کابی بسترند مفرح بار و سبزه و یک نیم از قادری که جهت سرد و دار
 وضع بخار آید و نهایت مجرب است صندل سفید طباشیر کل ارمنی باد بخوبیه پوست بیرون پوست ترنج
 بر یک و دو متقال زرشک بیدانه فلفل بر یک سه متقال کشیز خشک تخم خرد کل کاوزبان بر یک پنج متقال
 کلسرخ ده متقال شربت سیب صد متقال شربتی در متقال در بعضی ازجه غیر شربت سیب متقال طلای محلول
 نقره محلول فاد زهر معدنی بر یک کینقال آله مقشر مخمخال اضافه میشود مفرح بار و باربع النفع از کات
 شایسته ای جهت امراض حاره و داعی رخا و خفقان و ضعف قلب جاد و عطش و سبب جمی کا فور کینقال همین در مخوم
 تخم شاتره تخم باد بخوبیه تخم خرد تخم کا تخم گانی مخوم خیار مخوم باد رنگ بر یکی دو درم مراد بر یک کباب کاوزبان
 هر دو صندل طباشیر خشک که تخم کشیز پوست درخت کا فور بر یکی سه درم کلسرخ درق نیلوفر یکی ده درم شکر
 بلور و مقوم با سیب بسترند مفرح خواهر نسجه خواهر شیده منقول از جلالی نشا طمام آرد و سوسن باد یکی
 سوداوی وضع کنند درون صافی کنند و خفقان و ضعف دل را سودمند بود و مسوده و جگر گرفته را قوت دهد و فو
 این بسیار است کا فور نیم متقال زرد مشک ترکی بر یکی یک متقال نیم یا قوت سرخ لب کباب جلا و باد و روح
 طین ارمنی سنبل طبیب و ج مندی همین سرخ بر یکی دو متقال حل فروزه شب ایشیم حرق درق در قفل کل نیلوفر
 صندلین باد بخوبیه در قفل در چینی تخم باد بخوبیه کبابه چینی قاقله کباب بر یکی سه متقال یا قوت زرد یا قوت مراد
 سفید عقیق مراد بر یک یا سفید پوست بیرون پوست خود تماری در پنج عقری طین مخوم غیر شربت درق طلای درق
 نقره کل در چینی همین سفید بر یکی چهار متقال تخم زنجبیل کاوزبان طباشیر سفید بر یکی پنج متقال آله مقشر پوست
 طبیبه کابی بر یکی ده متقال عصاره زرشک با زده متقال با حاض نیم من آب سیب آب با صفهانی کلاب
 بر یکی یکین عرق بید مشک نبات مصری بر یکی دو من نبات را با بهاد و عرقا بقوام زیاده آرد چون فرد گیرند آب
 حاض ریزند و دار و با بسترند شربتی میزدیم تا یکدم مفرح حار قوی عجیب و ترکت ترکیب منقول از

تندی مشک مجاری منی مغسول یا قوت رمانی سنبلیله خربو با قاقله بر یکی بکند در درج سوط خود کس نام بر یکی دو درم
 غیر ششپد و در مثقال کند و در درم و نیم زعفران زرد باد و خود بر یکی شش درم سادج و در چینی بر یکی چهار درم تخم باد بجزویه
 بخور درم کبریا قشور آله بر یکی شش درم باد بجزویه میفت درم لسان اشور کلسرخ مرغان بر یکی ده درم مردارید میست درم
 با غسل معجون سازند مفرح حار بنفشه و دیگر جهت یا بخوبیا و دشت و خفکان و تقویت معده نافع و طعام کوار و دود و کوار
 سیاه دارد و رنگ رخسار بکند مشک و غیر بر یکی نصف جزو باد بجزویه پست اترج قرنفل قره زعفران مصطکی جوز بوا
 قاقله کبار زار مشک سک بهمان زرد باد و ششم باد و درج درج تخم و تخم مشک بر یکی دو جزو مبله کابی مست بعد و آله سه عدد
 مبله و آله را در سرطل آب بچو شانه تا برطلی سه صان نموده برطلی غسل بریزند و بچو شانه تا آب بسوزد و غسل بماند
 بعد از آن غسل شرب بر آرد که در سه شنبه شربت از یک درم تا دو درم است و این نسخه جهت رطوبین و مبرودین انفع از
 فرستاده است مفرح حار مانع التفع با مرض بارده بر جاکه باشد خصوص خون و دوسوین او تقویت
 میکند مادی و قوی ثلثه را و تفتح میکند در اگر است در ثبات خشک در ثانی باقی بماند قوت این تا دو سال قدر
 خوراک این کینتقال است مصطکی زعفران بر یکی بر جزو قرنفل در چینی سنبلیله بر یکی نصف جزو شسته طهارت
 زار مشک و تخم مشک بر یکی جزوی با غسل معجون سازند مفرح و لکث تا که زار دشت سود او نشا طاراد و بالا کنند
 و در دویه امرض قلب اشارت اله تعالی بیاید مفرح سهیل الوجوه و جهت حصول سرور و تذکیر عقل و تصفیه خون
 و زلاله ملاطه و کسل و برای سقوط قوی و در شش و صداع مزمن دفع امرض کبد و حی غفن نافع گرم و تر است در ادوی باقی بیام
 قوت این یکسال شربت این یک دقیقه و منقول از تذکره است قرنفل افقین ببا سه قاقله کبار صندل سنج هر دو حد
 میفت درم ششم ریحان و تخم باد بجزویه هر دو حد درم ابریشم خام سی درم مبراسوای ابریشم دو تخم اخیر کوبند
 و با یک کرده در خرقة بنهند و ابریشم نیز در خرقة کوراند و آخته در آبی که آبرین تافته باطلات تافته با نقره با هر سه
 قوی کرده سرد کرده باشند تر کرده بنگاه دارند و بعد ده روز بچو شانه تا برج آب بماند صاف نموده بر آن شکر و همین قدر
 آب سیب باشد آب سیب صاف کرده بقوام آردند و بالایی آن چنهای اند کور به باشند و اگر در آب طلا و نقره حدید بر سه
 سرد خواهند کرد و ابتدا و انتها به حدید کنند مفرح شیخ زریس رختیه لعل که در ادویه قلبیه ذکر کرد و اکثر
 طبایا بخور بآورد و در ده سال نوشته و مانند که تعرف در زیادتی یکی موافق جمیع امر جاست چنانچه معلوم می شود
 جهت خوش و انواع یا بخوبیا میفد و در تفریح و تشیط سعیدیل و جهت تقویت اعضا بر سه خصوص ل و دفع اکثر امرض
 معده سودمند است قرحا و معجون استمال توان کرد سخا طلا دو دانگ مردارید ناسفته کبریا سید با قوت کسوف و غیر
 بر یکی یک درم ابریشم مقرض سرطان بر یکی محرق بهمن سنجید و مندی حجاز منی مغسول حلا جو و مغسول مصطکی
 سنبلیله در چینی زعفران میل بوا قاقله کبار سه با سه حد و در کافور بر یکی کینتقال سنبلیله سادج بر یکی دو درم افقینون

افیتون و درم و نصف مشک و روغن برکی و دو مثقال تخم فرفشک خشک بادروج خشک بادرجوبه و ورق بادرنجبویه
 و سطوخ و دوس برکی سه درم حب النقا کلسر خ برکی چهار درم لسان انور تخم کاسنی برکی بخیز درم ترنجبین ده درم
 و اگر جبهه در بنا شد عموماً آن دو مثقال زرنبا و دو مثقال کنسندین اودیبه اصل خمیره است و حبه مستد لبون لم دریا و درین
 نتوان کرد خواه با غسل همچون سازند خواه اودیبه را بکباب بسته آتش بنهند بر قرصی مثقالی و اگر خواهند اینون نیز
 و دخل کنند باید که اینون و جبهه برکی تخم مثقال با هم سوده اضافه نمایند و با غسل معجون کرده بعد شسته استعمال
 کنند و نیز گاه کسی اسهول مزاج حار غالب باشد باید که زعفران و مشک انیم نیم مثقال و دخل کنند تخم کاسنی که هر یک درم
 و افیتون و در کرده بجای آن سنابل و شاتره برکی چهار درم و دخل کنند طباشیر بخیز درم تخم خرفه شست درم
 و درده درم نیز اضافه کنند و دیگر درها بحال باشد اما کسی که اسهول مزاج بار غالب باشد و جبهه است که زیاده
 کنند در اودیبه جبهه بستر و مثقال پوست جوز ابی لبی با سه پوست ترنج بود و لبان ترنجیل فلفل هر دو چهار درم
 و کم کنند و زن کا فوراً و نصف مثقال و دخل کنند دلائق است حب مزاج حار را که تناول نماید نصف شربت ازین
 با یک مثقال طباشیر در آب سبب حب مزاج بار و یک شربت را یکد انگ حلیت خوشبو و شیخ رحمة الله نیز تو بسته
 که علاج کردم من باین ترکیب بعضی اعیان را از مال خود بای صعب که ایل بانی یعنی جنون سعی بود پس زیاده کردم در نسخه
 معتدله و دو مثقال یا قوت رانی را پس انفعاح یافت انتفاع عظیم بر ناظران این اوراق علامت مذاق نفعی نماید
 که درین نسخه صاحب قرا با دیات در بعضی اجزاء و در اوزان بعضی از آن اختلاف کرده اند اگر دیدن آن اتفاق افتد
 تلخ کام نشوند که این تخفیف این نسخه را از روی شرح حکیم علی که بمعنی عبارت اودیبه قلیه نقل کرده تصحیح نموده و این لایق
 اعتماد و مذاق بوده و امید علم باحوال العالم و الافاق مفرح صغیر یا رو که انجمن را از متصاعد شدن در مانع
 باز دارد و خفقان گرم را دور کند و دل معده گرم را سر و کوفت دهد کافور مصوری و در قراط کل نسخه طباشیر برکی
 یک درم کشنیز خشک و درم کوفته و بخته شربت سیب یا حاض بشند شربت و دو مثقال مفرح صغیر حار که کسی
 است مفرح رشیدی و سکر می آرد و زعفران سه مثقال فلفل سیاه سه درم تخم مثقال جزوه عظم ده مثقال قند سفید
 پنجاه مثقال قند را بکباب بقرام آرد و اودیبه کوفته و بخته بدان شسته مفرح صغیر معتدل و حرار در دست
 و یا بس در درم و سوس دفع کنند و تقویت دماغ و دل و معده نماید کافور نصف بخیز درم و یا بد کبریا کافور بانی کشنیز
 خشک بهمن سفید پوست ترنج ایشیم سپید سوخته تخم خرفه هر یک یک بخیز درم و بخته با غسل علیه را بشند شربت
 و درم مفرح طولا نا حسن برادر و مال خود بای نافع است و در مفرط اول اودیبه جبهه مذکر شده مفرح
 معتدل نافع به خوش و سودا دین تا یعنی تمام الدین منقول از قلاسی مشک شست درم کافور و زلف
 درم و فلفل سیاه سیاه فرفش زعفران هر دو درم و جوار می معتدل لاجرم معتدل تخم کثوث تخم کاسنی مفرح

تخم خربزه یا قوت لعل زرد در پنج خربزه اجزای او زرد و بناد برود حد مثقال یک و در صندل بر گل خشک
 تخم فلنجشک بود سید غنجان بسد در دانه جان که با غیر غلبه برود حد در درم کلا زبان تخم شینر باد بخوبی تو دوری
 سنج تو دوری سیفید سفیاج برود حد درم کلسترخ افیتون برود حد چهار درم ملیک سباه بخورم قشور آبلخ پانزده
 درم نبات مقوم برق کاذبان در سبب معجون سازند خربزه کینقال منفرح معتدل دیگر نشا طام آورده
 دسوس و حقیقان و ضعف دل را زایل گردانند مشک ترکی دانی کافور بیدرم لعل نیم مثقال در پنج عطر بری عشر سبب
 زعفران درق طلا درق نقره بر یک بیدرم در درق طلا درق نقره را یک مثقال کنند شاید زرباد و درم کبریا
 تخم کاسنی سافج سندی تخم بکلو تخم زخمشک شینر خشک شش سیفید غنچه گل انبی بر یکی دو درم دینم فیتون
 درق کلسترخ بر یکی شش درم و بعضی سنایک سبب درم و دخل بکنند صندل سنج صندل سیفید آبلخ شش طاشیر سیفید
 بر یک چهار درم در دانه ناسفته بسد کاذبان خود حام بر یکی بخورم کوفه و غنچه شراب حاضر شبتاد پنج مثقال شرب
 سبب کینه و شبتاد مثقال شش درم از می شراب حاضر دمی شرب سبب کینه شرب منفرح معتدل دیگر
 نشا طام ترم و حقیقان و ضعف دل زایل و قوه را کامل کند در پنج عطر بر یک زرخول بر یک نیم مثقال بسد کبریا زرباد
 بر یکی بیدرم خود حام کینقال ملیک کالی کاذبان شاتره باد بخوبی بر شش مقرض پوست اترج پوست بیرون سیفید و در
 ناسفته بر یکی دو درم شینر خشک طاشیر بر یکی شش درم سبب سنج همین سیفید بر یکی بخورم آب سبب آب زرشک آب یا آب
 حاضر از بر یکی دو درم شرب سبب سبب نیم مثقال قد سیفید سی مثقال قشور آبلخ از بن هر دو سبب از حلالی مقول است
 منفرح معتدل سنج دیگر مقول از تکره تعدیل سایر فرجه و بکمون و کسیر سوره خون و خراج خربزه کاف
 شده باشد بر سر خطه نالون و تقویت خرم هم و حفظه جمیع اعضا و از آله بلاد و کسل و عیال که با غنچه و قشور الفل حبلی
 المقدار غریز المنافع بالجو یا دسوس و حقیقان و ضعف شش و در باج و دید این را واقع است و انار این تمام و
 زمان ساقه نشود و اگر زیاده شود در آن یا قوت بعضی خرابی دیگر که مذکور می شود یا قوتی نام نهاده میشود
 در صورت مخلص از دیاد طاعون بخوردن و طلا کردن بر دهن غنچه نیز میگرد و در جان مرادید کبریا خود بر یک نصف
 مثقال پوست ملیک کالی بر شش صندل پوست بیرون سبب بر یکی دو مثقال لاجورد طاشیر کل خرم بر یکی شش مثقال همین
 سنج همین سیفید بر یکی نیم مثقال شاتره باد بخوبی کاذبان مقول بر یکی دو مثقال کوفه و غنچه با کلاب و آب
 آب سبب آب انار و حاضر اترج در زربا بر سبب شراب ریاس بر یک ربع رطل و شکر بقدر کفایت معجون سازند
 را خرابی که زیاده آن یا قوتی سبی میسود نیست درق طلا درق نقره یا قوت حم فاقه بر یک دو مثقال
 زعفران در پنج زرب کباب زرباد بر یکی شش مثقال منفرح یا قوتی که با بخوبی را با صلاح آورد و این دو در
 رئیس صده و قوه درم و نبات نافع است صفت این زیاده اصرار بسیار بوده که این قدر را فضا نموده عقیق

بقیق و درق طلا جویسب از جنس مذی زربساده در پنج خشک بر یکی میزدند و در حدل سرخ کل مخموم با درختیو بهین سفید بر یکی
 دو درم محسب لاجورد لعل کبریا نیلوفر زرشک شیر خشک تخم کل بود پست ترنج کاو زبان کهن سرخ را دند تخم
 کاسنی ابریشم سوخته کافور غیر شرب بر یکی سه درم و در اید با سفید طباشیر کلسرخ بر یکی شش درم شیره آمله
 پست بیلید شربت به بر یکی نروده درم کلاب شکوهر ز شربت سبب آب نار شیرین بر یکی سی و شش درم بیلید را
 جوشانیده آب او بیک بدو آبها و شربت با شکر تخم آمله قوام دهند و او به بار یک ساخته بپزند شربت از یک
 متقال تا دو متقال این مخرج نرود اما دین قادی تلفظ شده **مفسر** که با نجویار نافه بود از منجاف خشک خاصر
 یک دانگ نیم با درختیو پست ترنج و نقل مصطکی ردی قرقه جوز بوا قاقله نار مشک بهین سرخ بهین سفید زربساده در پنج
 عقرب سبز زعفران تخم بانگور خشک بر یکی دو درم و نیم کوفته و بنجیه نکا بدارند و پست بیلید کالی بجا به درم
 آمله مقشر سفید و پنجه درم را در دمن آب بپزند تا به نیمه آید یا بیده صاف کنند و غسل صاف بکن و داخل کرده بقوام
 آرند و او به داخل کنند شربت دو درم و نیم **مقیات** که بدو از شرکی معدی نافع است انشاء الله تعالی
 و او به معده خواهد آمد **کلمه پست و یکم از موقوف دوم** او به امض رس در ذکر او ای که معده نبون
 است **تجربیه** یعنی میفوز است یعنی متروک و آب عوب بود که قمر را در جدر و زرد آب بیلید آشفته تا ترش باشد
 و مسکه میشد آنرا بنیدم میگفتند الحال عبارت از جمیع مسکه این است بغیر خر و بر قسم این را نامی مخصوص دفعه ششی
 از و است با بجزد قسام این از مفرجات است و مناسب این مقام و بعضی قسام این را بعضی امراض مد کوره این موقوف
 مناسب تمام و آن در لفظ قطع بعضی احکام را قوام یافته آنجا باید دید **تجربیه** بفتح و تشدید دال نشسته که حقیقه
 بری خوش سوزند و آن در بخور مانند غایه است و در آن مفایده آن دیر ماندن بوی خوش است بسوزن در ترش و اگر در
 شمع که از آن ماد و امشع در مجلس راجحه آن فایده و کای در مباحر حکم الطیق میسوزند و در ترش نبات میگذاردند
 فسرش و لباس را معطر میسازد و اهل مصر از این قصبها سازند و این بیلید مینامند مخرج آن نجاشه است برای
 بعضی خلفا بهر حال مقوی حواس و اندکی فکر و متشکل ادواح و مقوی قلب و محرک باه است طریق ساختن آن نیست
 که مشک و عنبر مصطکی را در کلابی که قدری صمغ در آن حل کرده باشند حل کنند و عود کوفته و بنجیه در آن
 آتسوزند و خمیر کرده فیتله های دقان بسازند و بکار برند **نشوف** چون در میان این وسط تسهل
 فسوق است نسخ این عیبه درین باب بیافیه بنهای آن بعضی بنهای لشوق تصور باید کرد **لطولی** که
 بخوابی را که از بلغم مایع باشد و در کند یا بون سقر در آب جوشانیده با آن تطیل کنند و بنجیه تطیل تدبیر بر سر زدن بون
 یا مثل آن کنند **لطولی** دیگر جهت بخوابی مفرط بلغم مایع زعفران را در آب بپوشانند و بر سر زدن و جلد و غنیفه
 با در بسم نفع میکند **لطولی** که جواب آرد و سکر حار را نافع باشد بنفشه کا بو بر یکی میزدند و کلسرخ کوکبا

نیلوفر جاده که در تراباونه هر یکی ده درم کشک جو مخصوص پنجاه درم جلودار پنجم است به پزند تا به نیمه آید سر به بخار
دارند و اگر مانعی بود بر سر نیز پزند و این سخن را در شرح زیادتی یک خرد و تفاوت در آن تعیین یافته تم کا به نفعش
کشک شیر مخصوص هر یکی چند درم که کنار کشک رخ نیلوفر جاده قریح با بونه اکلیل الملک هر یکی ده درم فطولی دیگر
که خواب آید و سسرم در هر نافع باشد نفعش کسرخ چشم کا به بونکنا را با بونه پزند بر سر نیز نفعی لطولات دیگر
که به بخوابی نافع بود در او به صد اعجم که نشسته دیک فلول دیگر که به شیر خشن صداع بار نافع است نیز ما با آنکه نشسته
فطولی که سیات رافع است با بونه مرزنجوش اب اکلیل الملک نفع اس جمله باز به بخور شانه و صاف که ده درم
فطولی که سیات سهری را در دی علامات صفرا غالب بر علامات بلغم بود نفع در نفعش اصل سسول اکلیل الملک با بونه
کشک جو شربت بخور شانه و بر سر نیز در سر به بخار آن دارند و آنجا که علامات طبع غالب بود در قی غار سداب فوج زرد
کشک صحر جند بید تر نیز در اجزای سطور تغییر نهد فطولی که ترطیب اس کند و جنون اختراقی را نافع باشد و خواب
آور در برگ غنث غلب برگ خازی هر یکی با نفعش نیلوفر رخ خطی برگ کا به برگ بید جاده کسرخ برگ خشنی شسپید
کشک شیر بر یکی سستان دو کف جو را پزند و صاف سازند و در عن با بونه نیم اوقیه بران پزند و دیگر صبح و شام
تخلیل کنند فطولی که چته مایه دار اکلیل نافع بود و منقول شرح سستان در قی بر قطونا در قی خازی هر یکی
کفی شیر مخصوص ناله هر یکی دو کف در آب غلب بخور شانه تا به نیمه شود پس نیم گرم بر وضع شیون تخلیل کنند تا اثر دهد
زرد و بران رسد به نخل تطبیع بر سر و تو دبع و دوم امرو فایند فطولی که لکما ملین دیوانگان را سودمند بود
و سوسس با بونیا در کند تخم خشنش در د بقی با بونه هر یکی کفی نفعش تر یا خشک نیلوفر رخ خطی در بعضی سجا تخم خطی
یافته در قی بید تر کشک شیر در قی کا به در قی غنث غلب تر باشد که دی تر در قی خازی در قی بر قطونا از هر یکی
یکد سستان شش باد و ده درم را در ده رطل آب پزند تا به نیمه آید صاف کنند و پزند بران روغن نفعش بار و عن با بونه
ده درم و تخلیل کنند فطولی که تخلیل سودا کند با بونه اکلیل الملک بر کاسه شربت اصل السوس جمله برابر
پزند و صاف کرده بکار برند فطولی که دوار و سدر را که سبب سود و فراج بار و صاف بود نفع در با بونه نفعش
شیخ اکلیل الملک سه ب نام فوج حبی حاشا جده به ستور عمل آرد فطولی که خشک و مانع و بی و بسته شدن
کند که نفع نافع است با بونه اکلیل الملک هر یکی دو درم نفعش برگ نیلوفر کل خطی نیم سوسن تر اشیده نیلوفر رخ کا
هر یکی سه درم کسرخ یک استار کشک جو نیلوفر ده درم به را در سسمن آب بخور شانه تا بکن رسد در طاس پزند
در سر به بخار آن دارند و سس بر سر نیز در سس با بونین گرم کرده بکار برند فطولی که چته سستان که از بر دوسن
بود نافع است و حکیم علی در شرح آورده گیرند که حیوان را که بر آن و با بونه و جلد و شربت و اکلیل الملک از هر دو حد
قدری که ظاهر شود و قوت در آن و بخور شانه در حمام بر سر نیز آید فطولی که همه بخار بیای و مانع را که

که از سردی و تری بود سود دهد و از اندک طویل دم الاخرین هر یک بکنیم درم عاقل و عاقل درم کند شش چار درم برک
خز زهره که سه ماه در مینج او بخندد به دود آلود گشته باشد شش درم کوفه و بخندد در بینی دند نفخ و
که بسیار است و نیز غش سکه نفع رساند چند بستر خلعت زهره کلنگ تنها و مرکب باب در خوش در اصل بسیار
دور بینی زنده نفخ و انبر یا ریس که چند غلیان خون و علل رموی و نفخ و غش و غش که چند کلنگ بجار
دماغ نافع است و نفخ و غش که حرارت و سبب دماغ دفع کند و غش خون نشاند این سه نفخ در او دید
صدایم که نشد نفخ و غش صبر بنشیند این سه درم که صدایم که در غش که موجب سیات میشود پاک میکند غش
و درم صندل سفید قصب الفزیره برکی سرد درم شکای با دود و برکی بچیدرم سیاه بیلد از این پنج از این پنج
نیخ از غش و غش برکی ده درم صبر سقوی کوفه به رسوای صبر در دهن دیم آب به بزند تا که در دهن بماند
پس صاف نشد و صبر ساییده در آن ریزند و در شیشه نشاند در آفتاب بنشیند شربتی از یک دقه تا دود دقه در غش
فوت شخص دند نفخ و غش صبر نفع میکند به دود و در صندل که باشد از حلقه غلیظه و تقویت میکند سده را شکای
با دود و سبیل و نقل حب بلبلان بر دود درم بیلد متقی آمد و دود در دود درم دیم مرا و رسوای درم قافله و در دود
چار درم پوست بیلد کانی نفع بر دود درم به دود چار درم آب خسانده روز در آفتاب شب های گرم نگاه
دارند و بعد شش روز بقدر حاجت پاکیزد رمغن اودم بلبلان از نفخ و غش صبر دیگر که نافع است به شربتی که
که غلط روی در معده صفرا باشد کز به درم اصل ایوس نشسته برکی چار درم بیلد نیز بارش نشی سنائی انشین
روی چشم کاسنی چشم کوفت برکی بچیدرم شانه بهفت درم پوست بیلد زرد و رمغن دود درم ترشیدی پاک کرده
بازنده درم آلو مست وانه به دود و غش و غش تا یک طل نصف باند صاف نموده به دود چار دقه گرفته
نصف متقال صبر حل کرده و کلنجین آب کاسنی معنی مصفی برکی کوفه و در حل کرده بنوشاند نفخ و غش که بسیار
مره سودا بود و کوفت و صبر و صبر و صبر زسانه کیرند حب افیتون بنی چشم افیتون را و در خرقه صفیه صبر بسته
در مقدار و دقت طل شربت سیب زیر آسمان نگاه دارند و صبر گرم کرده خرب بهست مایسد صاف کرده کوفه
شراب بنفشه و گلاب چند قطره رمغن بادام شیرین ضاف کرده و مقش بنوشاند نفخ و غش که بسیار
و جمیع علل حار دماغی نافه است در او دید صدایم که نشد نفخ و غش که در یک متقال کند را شربت آب تر
کنند و هر روز ناشتا بنوشند نفع میکند یکس که شکایت از ملات و لیسان و غلبه غلب در او کرد که انکار از آن
مصحح است صلاح آن کلنجین و به دود صبر به دود بکشد نفخ و غش که علل دماغی را نفع دهد و بدن را
از صفرا پاک کند هم در او دید صدایم که نشد بنفشه حلای است که صبر سیاه از خط بغیر یک شربتی یا بغیر
بهترین آن نفی صادق الحلاوة حکم البطح است و وجود از نشسته است در اول متدل در طوبیت و بهست نفع

می کنند به بخار سوداوی و دوسوسه و مایه نخل یا کسوف خشک و جلع صدر و تولید می کنند غلط جبهه و همین می کنند نه و این و
 تعدیل می کنند یعنی را اما بطی الهضم و تغذیه است پیدا می کنند سه و حیات را و طبع به یاد امردی تر است نه و است که خورد
 شود در جرع صادق و غلبه آن خری خورد تا به هم شود و بخورد آنرا صاحب دقه و صلح آن است که آن کس که است
 کلمه است و دوم از موقوفه دوم ادویه امراض اس که ذکر کرده ام که مصدر بولوست و حور
 عفره دای را گویند که ریخته شود در دهن بیمار نزدیک به خوردن آن از تناول دوا و جوری که تنقیه ریس
 و ابه ان صبیان از مراد و نفی کند غلبه طباشیر امیران عن حق کفایه به پنج بلبله عرق صفر حوض سکر عفران قافله
 عفران شکر طرز دوا و خواهر بر شربت بقدر که در صورتی جی باشد و جود فریگر برای صبیان شکر طرز و کسری حوض
 زعفران سماق طباشیر امیران حق قافله کفایه به پنج بلبله عرق صفر حوض سکر عفران قافله
 آن و جود دیگر برای صبیان کسری حوض کفایه به پنج بلبله عرق صفر حوض سکر عفران قافله
 حب الاس طباشیر قافله کفایه به حوض زعفران سکر عرق صفر حوض سکر عفران قافله
 سازند بکار برین پس نسخه از کلمات شایسته کلمه است و سوم از موقوفه دوم ادویه امراض اس
 در ذکر دوا که مصدر برای شانه تختانی است یا قوتی که دوسوسه سودا دفع کند و نشاط آورد و اعضا ریس را
 قوت دهد و ضعف دل و غشی را سودا و دود و لون را صافی گرداند که فریم شغال مشک خالص زرد اهر یکی یک
 شغال نیم یا قوت سبک که با جود و مفول کل از این با در و ج سبیل لطیف سا فنج مندی یمن سبک هر یک
 و شغال حل فیروزه شب الیشیم عرق و نقل کل نیل و فصدلین کبابه قافله کبابه زرد اهر یکی سبک شغال یا قوت
 زرد یا قوت که با قوت سپید عقیق منی مراد به ناسفته پوست بیرون بسته با در و جویه کل ختم غیر شهاب زرد کل
 نقره محلول کسری در جینی در و ج عفری به کسری سپید اهر یکی چهار شغال شمس و خشک کا و زبان طباشیر سفید اهر یکی
 به شغال اسارون آله به شمس پوست بلبله کبابی اهر یکی ده شغال عصاره زرشک با نرود شغال آب حاض اترج
 نیم من آب سیب آب به کلاب عرق سبک شمس اهر یکی یمن نبات یک من و نیم نبات زرد کلاب عرق سبک شمس با نرود
 در آب سیب آب به داخل کرده عرق سبک شمس آرد چون بود که نرود آب حاض ترنج بریزند و آب حاض را که در آب سیب و ادویه
 کوفته و بنجته داخل کنند و به شمس استحال کنند و نرود یکی شغال این نسخه ز شغالی منقولست و در فادری کا و فر
 به شغال عصاره زرشک با نرود درم نظر آند یا قوتی قوی به فنج که با مرض سوداوی مایه نخل یا نفع تمام
 دوا و جگر اقره ده مشک نیم درم مراد به ناسفته مر جان کبابه زرشک کا و زبان در و ج عفری حل یا قوت
 عقیق منی درق طلا درق نقره غیر شهاب زعفران کا و فری که درم غنلین طباشیر زرد اسار و با در و جویه و نقل
 سا فنج عود قاری ایشیم مقروض پوست ترنج اهر یکی دو درم قند سپید عمل سپید هر یک به نجا درم خنک

چنانچه رسم است همچون سازند یا قوتی دیگر که وسوسه شود او بی دفع کند و نشا ط کند و در اوتوه دهر صفت
دل و خفقان را نافع باشد و در طبیعت معتدل بود و زعفران دانگی و نیم زربنا و کافور قیصری هر یکی یکدرم یا قوت
زر و غیر ششپند نقره محلول نقره محلول هر یکی نیم مثقال کبریا شب و نعل در جنبی ساج مندی هر یکی یکدرم اصل عود
خام هر یکی یک مثقال بید بهمن سرخ کباب هر یکی یکدرم و نیم هم کسید کشنیز خشک کل اینی طباشیر برقی دو درم مردارید
ناسفته خشم با در بخوبی پوست بیرون بسته پوست ترنج هندوین کسرخ برقی یکدرم کا در زبان آله هر یک
پنجدرم عصا زرشک ده درم شراب بهست مثقال شراب سبب مثل مثقال شراب حاضر نیمین او به کوفته
و بنجیه جابر صلیبه کرده و در شراب نامی توام آورده به کشنده شربتی کثقال یا قوتی دیگر قوی لاثر تغییر
منقول از قلاسی که تغییر معجز معتدل کرده الشار الله تعالی در مفرحات او به قلبه بیاید یا قوتی دیگر که
وسواس دور کند و نشا ط آورد و در اوتوه دهر و خفقان را نافع بود و خواص بسیار است منقول از جلالی مشک
ترکی نیم مثقال زر محلول نقره محلول هر یکی یک مثقال ساج مندی زربنا و در و پنج بر یک یکدرم و نیم لازم بود
یک مثقال و نیم یا قوت رانی صندل سرخ کل مخوم بهمن با در بخوبی ریوند چینی بر یک دو درم اصل عقیق نیش کباب
کل نیلوفر زرشک بیدانه خشم کشنیز تخم کل عود مندی پوست ترنج کا در زبان تخم کاسنی کافور قیصری غیر ششپند
ا بر شش سوخته از هر یکی سه درم به چهار درم طباشیر سفید صندل متعاقبی از هر یکی یکدرم اقیقون ششدرم و در
بعضی شش اقیقون ششدرم است مردارید ناسفته شست و درم شراب سبب اصل اب لار شیرین از هر یک ده
مثقال شش ادر پوست بیدیه کابی شراب به از هر یکی بهست درم کلاب نبات از هر یکی یک من و در بعضی شش شراب
از جمل درم و شش ادر سبب بهمن مخوم است اما وزن اول معمول است و دوا ای کوفتی کوفته و بنجیه نبات و آب
ماز و شش ادر سبب بهمن مخوم ششدرم همچون سازند و چهار درم و در جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی از نیم مثقال تا یکدرم است
یا قوتی خاصه نوع دیگر هم از جلالی مشک خالص بندریم جرجش عقیق قاقله کباب ساج مندی مصطکی جرج
ارمنی طین مخوم زعفران هر یکی یکدرم یا قوت رانی اصل ششی جرج لاجورد و در و پنج عقر سبب در جنبی تخم کاسنی غیر
ششپند نار مشک ماه زعفران هر یکی یک مثقال بر شش مقرض و بنجیه خرم پوست بیرون بسته آله مقشر با در بخوبی
هر یکی دو درم مردارید ناسفته کبریا سرخ کسرخ طباشیر سفید کا در زبان صندل سفید صندل سرخ زرشک
بیدانه کشنیز خشک پوست ترنج خود قاری بهمن هر یکی یکدرم آب سبب آب به هر یکی بهست درم کلاب سببی ام
عرق بید مشک عرق کا در زبان هر یکی بچاه درم نبات اصل کسب کشنیز برقی یکدرم تمام شد مفرط و درم مفرط
سوم از مکتوب اول او به یامرض اس در ذکر دوا ای است که معلق با مرض و انداد بطن
و مایع و مساعد روح نفسانی چنانچه صریح و سکتا شش در با مرضی که از زیادتی خلط غلیظ در عصاب باشد او

[illegible]

انصر و یا که مصر و یا بسیار نافع است جذبه ستر و صلیب ستر عمل با در بر یکی است درم پوست بیک کالی
 پوست بیکه آنکه مقشر کشیز خشک اسطوخودوس هر یکی بخیزم عمل صاف است چند دوا بار کوفته و بنجته بر دهن
 گردگان چرب کرده بستور معلوم بشیر منقول از قادی است و در شفای جذبه ستر یکدرم کشته و بنجیل
 بسم ستر درم اضافه کرده ایارج بقراط که تشنج و فاج و لقوه و جنون و دوسوس و دوار و صداع شدید
 و خلط عقل و فساد ذهن و انتشار و ابتدای نزول و شقاق بین و خدام و برص و قوبا و وجع مفاصل نافع است
 منقول از قانون اشق یکدرم زعفران و مقویا بر یکی دو درم قنار حار بر سه غل کما ذریوس بر یکی پنج منقل
 عمل قدر کفایت شربت نصف اوقیه باب گرم و یک نسخه ایارج بقراط الشار الله تعالی در او به پیاده بیاید ایارج
 جالینوس بنی سنجی جمهور که بصر و فاج و لقوه و تشنج و عرشه و کتک مضیت است و موقوف اول او به صداع
 که نشسته ایارج جالینوس بنی سنجی این سرافیلون نیم منقبت بیارج لو غاذا است که می آید بر سه غل و در چینی
 زعفران جاد شیرین جذبه ستر فطر اسالیون زر او نه در جرج حیطا ناف بر یون بر یکی نصف و ثلث درم افیمون
 جعه منقل کما فیطرس فراسیون سبیل سنجی سبیل بر یکی یکدرم و نصف کما ذریوس بصل الفار مشوی غار یقون مقویا
 خسر بق سیاه اسطوخودوس اشق و غار یقون بر یکی سدر درم و یکدک ششم خصل چهار درم عمل بقدر کفایت شربت
 مثل شربت لو غاذا است ایارج طعم افطالی به شیخ و صداع و در و سر کتک و قرح سوداوی و در تعاد و فصل
 نافع جعه سبیل زعفران و در چینی بر او نه درم زر او نه درم فطر اسالیون فطر سبیل سنجی جاد شیرین بر یکی یکدرم کما ذریوس
 فراسیون غار یقون اسطوخودوس بر یکی ده درم ششم خصل سبیل درم عمل بقدر کفایت بستور معمول ساخته و شش شاه
 بمل آنزید ایارج فیضرا که فاج و لقوه نافع و بنجیو بدان جده سبیل و حلب و طمات و زایل ساختن لقوه
 مفید نیز در موقوف اول که نشسته ایارج لو غاذا یا حکم که از نمانده اسطوخودوس بود و حکمی مبارک حادق فاضل بود
 و اشتها برین و دایاقت و این دوا می است کثیر النفع و متقی بدن از اقصی اطراف و سهل جمیع فضول و خلط و غیر اغت
 و نافع با کثر امراض اسهال استرخا و سکه و صرع و فاج و صداع و شقیقه و مضیه و دوار و جنون و دوسوس و بسم نافع بصیم و
 امراض از آن و دریل نفس و مقوی معده و متفتح سد و کبد و در ملت و بسم نافع با و طاع مفاصل و نفوس و عوق و مناد و نافع
 میرساند جمیع امراض بنیجه و سوداوی و برص و میات تنادیه و اکثر امراض جلده مثل دوار و اشک دوا و بجمه و قروح
 عتیقه و برص و بقی و قوبا و تقشر و خدام و بسم به خا زید و سرطان و دوار و حیطا ناسطوخودوس بر یکی یکدرم و نیم حاشا
 مقویا یقون سافج فراسیون جعه سبیل فطر سبیل سنجی جاد شیرین و فطر زعفران و در چینی سبیل سنجی جذبه ستر
 فطر اسالیون زر او نه درم فطر اسالیون سبیل حاشا بنجیل سبیل سنجی بر یکی یکدرم و نیم افیمون کما ذریوس منقل صبر
 مقویا بر یکی سدر درم باز غل مشوی غار یقون مقویا خرق سیاه اشق اسطوخودوس بر یکی چهار درم و نیم ششم

خط پنجم بر این سخن موافق قانون دوزخیره است مگر یک صاب دوزخیره از شاه پور ادویه چهار درمی نیم را دوزخیره درم نیم
نقل کرده در قانون بر دور و است کرده ایارج لونغا دیا که صاب دوزخیره در فینور یوس نقل کرده در غفل
نقلین در چینی زعفران جاد شیر سبک پنج جدید شرفط اسالیون زر او نه طولی هر یک چهار مثقال فیتون سفیج مستقی
نقل صبر کما ذریوس فراسیون سلیخ از هر یک بیست مثقال شحم مثقال غاریقون اشق حرق سیاه سقونیا هوفاریقون
از هر یک ده مثقال شکر چاچر رستم و بار عمل و ملح بر نه ایارج لونغا دیا که صاب دوزخیره از کوس
نقل کرده در مکی جاد شیر سبک پنج فطر اسالیون بر غفل در چینی زعفران جدید ستر زر او نه طولی از هر یک چهار مثقال
سفیج مستقی فیتون نقل صبر کما ذریوس فراسیون سلیخ از هر یک بیست مثقال بصل نهار منوی غاریقون اشق حرق
سیاه سقونیا هوفاریقون از هر یک ده مثقال شحم مثقال شحم مثقال ایارج لونغا دیا که صاب دوزخیره از شرفط
استاد ابو الفرج شمرده نوشته که تصرفی نیکو کرده حاشا سافج هندی حمده فینون عاها برکی دو درم جدید ستر
زر او نه طولی ز کبیل حبیبنا برکی ستر درم بر سه غفل زعفران در چینی مکی فطر اسالیون بر یک چهار درم نیم
یون جاد شیر سبک پنج عصاره آستین سطرودوس برکی پنجم کما ذریوس فراسیون برکی صفت درم بصل نهار
منوی نقل هوفاریقون سلیخ سفیج مستقی بر یک بیست درم غاریقون حرق سیاه اشق فیتون برکی
ده درم شحم مثقال سقونیا صبر سقونیا برکی پانزده درم ذکر دو اهای هندی که مصدر با لاف است
آسود که در کتب اهل هند بر سندی نام دارد و جبه دفع مکی منوی مرغ معمول و مجرب اهل هند است نیکو نوشته کبیر
شاهی پوست پنج جتیا بابه پنج گونگی اکن رتی هر یک پاوس پوست بکاین پوست پنج از ان هر یک نیم سیر ملاوه
پوست پنج آلو پوست پنج مندی او ده پوست پنج پله پنج تپال زر کبلی پوست پنج دهر پوست پنج کبیر پوست پنج اکبه پوست
پنج دربی پوست پنج بادل چند سید پوست پنج آل پوست پنج نیم پنج کنار پوست پنج آلو پوست پنج ارجن پوست پنج آب
هر یک سیر پوست پنج جباری پوست پنج کیک هر یک دو سیر او اسیورین ترکیب سیر جالگری است همه را کوفه کاره کند
و صاف کرده با قند کند که بیست چند ادویه شده و آب جاده که بیست چند همه بشد یک ماه دفن کند باز بر آورده خواه لایق
خود مختار کند و مقدار دویل ناچار مل نوشتند آسود و دیگر جته مکی مخرج شحم عاها الکیم جامع منافع کری نیم نافع
است به شک رنهی و سبوحا و دینار و کون با و مندا کن و پرمیو و شلیکمان و سول و تبار و درم مرضی را که از غلبه
تپک کف بود و رشتها کامل آرد و گرم در جازر نافع تر آید که خور زعفران برکی چهار درم تنیس توین بر یک دویل اسپرینی
خمس الاچا کان طاب شیر چند سید رکت چند مٹی نیرا لایت ابر و دینیه بول پتر آله گلوی ستاد و جراته کسکه
بانه زیره سفید جراته نیم ریحان سوت تر پهل اندر جو کل کول کسکی کل با بول نیمه کته نازدانه مورجس با نین کبیر
در مده پنج بیل و کف جتره اهرین جای بیل اجمود بیلول روی نیم سنی نیم کاسی سوده مالیس پتر پرج نا کبیر

نایک سرخ جگر چیده نشد یک دیوار کجوه بسیاری باری که از او کوکبه و البراز نیک هم کنول مصطلکی هم از فیون مالوی
 کل کوزه کل سیوتی طبیعت نیک و اتون کرد و آن پنج بول بود پسندی ناگرموتیه کجوه ابسیا چاکس کل دهوی بری
 نیم سیر خام کبیل بوده پوست نیم پوست بدید کلان بریک کبیر پوست یک پوست پنج کمار و شتی بریک کین بود کجوه
 کرده در جسم کلان اندازند و شیر به بکره و نیم سیر و کاهه حفره پنج سیر و نیم و شتی بهشت سیر و نیم و شیر بهشت
 در شست چند آب کاه کرده و قد سیاه ریزه ریزه کرده و دمن و دو سیر و آب چاه و شتا نیده به قدر کفایت
 نیز اندازند و جای گرم بدارند تا جوش خور و آن کاه پنج سیر نبات پنج سیر کبیر سیاه نیده و بالا کرده چند روز دیگر بدارند
 و بعد دو هفته را ورده خواه تخمین بدارند خواه مقطر کنند و در محلی که اندازند هم بسیار شمل باشد قد جگر آن اسود
 است و بگشاید جگر و دانه و پوت و دانه و عنبه در مصطلح اطباء می باشد چنانکه گویند که دوائی خشک و کوفته در
 از ایات شسته در بدن بماند و سر سون می شست زردی و یک بینی انگور نیم کجوه و دو و شتی تر سید که شون سندی سرخ
 پیل پیل بزرگ پوست سر سید در پیل کاه و کوفته بخند و بول پنج کبیر سیاه یک کبیر سیاه یک کبیر سیاه
 شکر کرده بر اندام مردن کنند **کل دوم از مرقه سیوم** اودی و ارض را بر در در دوائی که مصلح بری
 باری است **کجوه جوش** مرقه را نفع بخش در مرقه دوم این مکتوب گذشته بخوری که بآن
 امتحان مرقه توان کرد گفته اند که حاشا را در حالت صبح سوختن اگر مصلح در بافت آورد و پیل بروی و افلاطون
 قرن با و کوفته و تخم کتان مجوعه و دوائی صبح را بکجوت می آورد و تخمین بدین تخمین و تخمین تخمین تخمین تخمین تخمین
 مخلوط و شش کجوه است پس مرقه را جیب از نهال در بر شش کجوه است که بهتر خورده و شش و فایح
 و مرقه را شست به دوش و مرقه دوم گذشته بر شش کجوه است که در حین تخم افیون سنبل طبیب صنع و جی جید به غار
 زراوند طویل ریوند چینی اسارون حما جیده روغن بلبان از بریک سده و دم نصب اندر زهره دار شش کجوه است که بخواه عصاره
 تخمین بلبان از بریک سده و دم نصب اندر زهره دار شش کجوه است که بخواه عصاره
 صنم با و عصاره را بجز شش کجوه و دار و کوفته و تخمین با و جندان عسل گرفته بکشد و شش کجوه است که بخواه
 بر شش کجوه و دیگر زعفران یکدم جیب نار و می سنج و افلفل در چینی جید به بستر بریک جاردیم زنجبیل
 فودنج خشک بریک بهشت در سنبل طبیب نقاح از غر زراوند طویل قسط و مقو اسارون روغن بلبان بار و غل طبرخ
 بریک ده درم افیون ده مثقال بنبون تخم کرفس پنج کرفس بریک ماست درم غفل سیاه بهشت و سر مثقال عسل
 دو وزن اودی این بر دوش از جلال منقول است **کلمه سیوم مرقه سیوم** اودی و ارض را بر در در دوائی که مصلح بری
 دوائی که مصلح بری است **فوقانی است تریاق** ارجه یعنی تریاق چهار در دوا تریاق در دوائی چهار در
 نماند و یا بس در نماند است نفع میکند ادر فیض بار و در خصوص صبح و شش کجوه است که بخواه عصاره

و او بنام کبد و طحال مکرر میکند ریاحی را که در معده و اما است و مقاوم است عصاره جیات و عصاره کرم جوام است
 و او را میگوید فضولی را که مختل از برده شده و جهت عسولادت و خراج چنین میت نیز نافع در معالجات امراض جزوی
 در او و به صدر نیز واقع است شربت این یک مثقال بقای قوت این را دو سال است این میل گفته یافته ام بقای
 قوت این زیاده برین و بدل این نصف وزن این مشرو و بطور است و در بعضی از این صداع و در معده ارد و مصلحت شیره
 خرفه است حبس جبهه جبهه نارومی زرا و در طول مریه را بر کوفه تعبیل شروغ الرغده بقدر گفته شسته باب گرم یا یک
 و قه شربت کبد به بند شربت کبد گفته و خلک کرده اند بعضی طباسکان مرطوط مراد از بعضی اخوان حکایت کرده
 که یافته است زعفران سیم و در شربت آن تریاق الفع استرخا و فایده و در خلاف و خلاط و سده کبد
 و او را م حاسیه و ج معده را میفید و در شربت کبد کندن در معده و او را یک و غرضی باه و مفت حصاة بود و دفع
 مسرت زهر را کند جذبه بیشتر کند ماردین عاقر قرحا و فینون بر یکی و در م جبهه نارومی زرا و در طول زعفران جد و در پیاز
 غصیل بر یکی چهار درم مرصاف فینون حب الفار بر یکی معتد رم فلفل بعضی فرغ شک فاشرا بر یکی ده درم کوفته و بخیه
 بر وزن بلبلان چرب کرده لب و وزن او و عسل کف کوفته بشنود و شمشاد و در جوشیده استقال آینه شری از آن و انکی بود
 تریاق شامی نیمه یعنی تریاق ممت در و محمول شده این تریاق بعد تریاق اربو منافع این زیاده از منافع وی
 است بر صرع و فلج و لقوه سودمند و باد و بالشکند و دفع اذیت سموم و دسج جانوران سموم کند زرا و در طول بلبلان چینی
 پوست بچ کر حب الفار بر یکی صفا قسطی زرد و جبهه نارومی مسادی کوفته و بخیه تعبیل مصفی بخون سازد شربت
 یک مثقال بقای قوت این را دو سال نوشته اند و بعد سال عمل مری طبل کرد و تریاق و او را بطالی
 که به تشنج و حذر و صرع و فلج و کز از و لقوه نافع است در مفلوط و درم او و به امراض پس گفته تریاق خدره
 بر صرع و فلج و لقوه و حققان و ج کبد و طحال نفع کند در باح غلیظه حشا دفع نماید و به سح جوام نافع تریا و باقی بیا
 قوت این بهشت سال بعضی گفته اند با نروده سال در این منبره خلیفه تریاق کبر است و در اختیار وزن و استعمال هم با و نظیر
 است ششم سدر یک مثقال حب اترج معشر ساق شامی بر یکی و در مثقال قطر سالیون تخم کرفس و دو ققاق سبیل
 رومی بر یکی سدر مثقال ققاق و چهار مثقال و نیم عاقر قرحا و در چینی ششم راز یا نه کبریت ششم شربت کبد الکلی یعنی جگر
 بر تیار و سارون تسردمانا فینون فینون ناردین نقاع گرم در و دفعی فو انبوسن بر یکی شش مثقال ققاق و در خر
 عصاره بجهه اتیس نقل بر یکی شست مثقال سلخه کلبرخ قرص اندر و خوردن بر یکی نه مثقال حماما بر یکی سبیل سندی
 قیوم بیا سافج سندی یک مثقال مانیاسا قسط و نقل جبهه نارومی زرا و در چینی اذخر بر یکی و دوزخ مثقال ورق اترج سیزده
 مثقال رخ سوسن اسکانون با نروده مثقال عصاره قیوم بری رخ کاسنی بر یکی بهشت مثقال روغن بلبلان است
 و چهار مثقال بلبلان بعضی زرا و نیم بر یکی بهشت و بهشت مثقال ششم تخم شش فلفل سیاه کثیرا بر یکی سسی مثقال

متقال از عذران سسی و متقال صمغ و او شراب صاف کنند و همین اصل است و اگر باغ از خوردن شراب
 باشد در جمهری با مثلث یا بنید زرب یا بنید غسل جلگه باقی آید و به کوفه و بنجه همه را با غسل شروع از غده بقره کفایت
 بشنند و بعضی طبایا اشق بسم و خل میکنند و بعضی بجهت ضرر آن مجده مناسب نیستند از تر باق غدیره بنجه و دیگر
 حب اترج مقشیر یک متقال کشمش کبد الما لکی یعنی جگر بویار زرد و چوب برکی در متقال قرص اندر و خوردن متقال
 بز راز یا نه نقل برکی چار درم و نیم یا بنشاریون چینی قسط برکی چهار متقال و رقی اترج چمنقال دروغ بلبان هفت
 متقال سداب قطر اسایون برکی یک و نیم و دو درم و دو قو فلفل برکی یک و نیم و نصف مرصاف دو و نیم و فیون دو و نیم
 و یک درم و نیم عاقر قرحا سه فیون ملا و ایرسا برکی دو و نیم و نیم عصاره کجته لیس ساق سا فنج حب بلبان برکی یک و نیم
 و از فیون اسارون قرمانا و در در چینی کریت برکی چهار و نیم و قیه حماما و کستور نقل برکی پنج و نیم و قیه حنظل شش و نیم
 یعنی شش و نیم و نیم سبیل اویطی خطیانا برکی هفت و نیم و قیه بلان نه و نیم و سبیل نه و نیم و یک درم کیترا ده و نیم و عذران
 دوازده و نیم و نیم عصاره قیصرم برکی یک و نیم و سیخ دوازده و نیم و نیم کشمش شش و نیم و رطل غسل قدر کفایت این مرد
 نه از قانون منقول است و قرص اندر و خوردن را که درین ترکیب بکار می آید موافق این نسخه باید ساخت و این نسخه
 بسم از قانون منقول است با بونه سرخ با بونه سفید سماق و فیون اسارون شش و نیم قصب الزریره و عود بلبان
 برکی مساوی و وزن همه را کوفه و بنجه با هم میخیزد با شراب صاف کنند و همین اصل است و یا با جمهری با مثلث
 یا بنید غسل شش و نیم روز بکنند و در روز یکبار حرکت دهند و اگر رویش آید و احتیاج افتد قدری ازین شنبه و یک و نیم
 سازند و قرصها سازند بر قرصی یک متقال و در سایه خشک کنند قرص اندر و خوردن که حکیم علی ادریس شرح قانون
 درین موضع آورده است و ششیمان قسط قصب الزریره و عود بلبان اسارون و وجهه حماما مصطلی و سن قانون
 سپید و برکی شش متقال ققاح از خوردن متقال سبیل لطیف سادج برکی شانزده متقال بلون چینی و از چینی
 سیخ برکی شش متقال مرمت و چهار متقال همه را جدا جدا کوفه و بنجه با هم میخیزد با شراب بیکانی قرص سازند
 و در سایه خشک کنند تر باق فاروق که غشه و سکت و صرع و فاج و لقوه مفید است در کلمه سیوم مفوظ
 اول ادویه صد اعیه و شقیقه تحریر یافته کلمه چهارم از مفوظ سیوم ادویه امراض اس در ذکر ادویه
 که مصدر نباتی مثلثه فوقانی است و ثیاد و بطیوس که شنبه و غشه و صرع و فاج و لقوه نافع است به چند نسخه در مفوظ
 اول و مفوظ دوم این مکتوب اول تحریر یافته ثیاد و بطیوس بنجه و دیگر نافع جمیع امراض آورده و بعضی منقول از عقاب
 حماما فو فلفل سیاه و از فلفل از خمر برکی دو درم و ریون چینی سد درم فلفل سفید خطیانا اسارون و عود بلبان برکی چهار
 درم زعفران و نقل و رقی مصطک و از چینی برکی شش درم استور و یون معیت درم سبیل ایرسا برکی شش درم و عذران
 سیخ و مقویا برکی دوازده درم و نخان نروده درم غار یون چهل چهار درم صمغ و شش و نیم درم عمل مقداره

کفایت شناسه گذارسته بعل آرد قدرش بت این چهار درم باب گرم نوشته اند کلمه **خمس** از موقوفه **سیوم**
 او و به اراضی رس در ذکر دواهای که مصدر یکیم است **جلا ب** بختیق این لفظ و تقاسم این قیام جهت بر غرض مرام
 در موقوفه اولین مکتوب صورت ارقام یافته و طبای که جبهه مفلوج و مفلوجای آب قناعت کردن بران نفع نمایان بخشند
 خاصه اگر فصل جاربازاج گرم باشد و ایضا سینه ملایم و طبع نرم کند نیست بگیرند شکر سپید یکرطل و در سرد اطلاب به پزند
 و کف بردارند تا بقوام جلا ب آید **جلیجین عسل** نفع میکند به فاج و اگر بمالند بچو شانه آنرا بر بدو تخم کرفس
 و صاف کرده مکرر بخورند لقوه و فاج در اثر خامی نان دربان و مبادی و مفاصل را از آلودگی تر تیب ساختن این با فواید
 دیگر و او به محدیه انشاء الله تعالی خواهد آمد **جوارش** اترج چه لقوه مفیده است و انشاء الله تعالی در او میجوید
جوارش استسقف بضم نمره و سکون سین هم در ضم قاف قسم خورده سقف بایان خود و بر آه دین خود در شان
 این که نمیشناسد و او اگر پیش احدی بهتر از این لقوه می باید و قوچ میکشاید در ریاح صده و دو سیر دفع نماید و وجع
 خاصه و فله را هم دفع و قی در مانع آید قدر خوراک جبهه گوارش و در درم و جبهه سهال شش درم و بعضی چهار مثقال نوشته اند
 از تخمیل و اجتناب آلودگی قشر قنطاریل و جربو ابهر یکی دو درم و نیم فلفل قاقلی هر یکی سه درم و سقونیاتر به سفید هر یکی یک درم و نیم
 سفید نو درم کوفه و بختی بسل شش درم این اجزا و اوزان موافق قرابا و این شفا فی است و در طبای بجای بسفنج بسبب
 و بجای در اسهال مثقال او و او به از تخمیل تا جربو ابهر یکی یک مثقال نیم و وزن آبیس را و چند او به شش درم نوشته اند که در
 و اگر اضمحون یک مثقال نیم هم در حل است **جوارش** خسرو می معروف است جوارش غنبری استمال میکردند این ملوک **خمس**
 نفع میکند به غش و فاج و لقوه و خفقان فریاده میکند و حفظ دهن و شفت میکند و طوب معده و رنگ میکند و هم از غش
 نفع میرساند با بر حق بار ده خصوص کلین را و زیاده میکند با دوا و افی بود پیر از او در سحابت خردی او و او به خردید نیز
 این را نافع نوشته اند قرفه مشک بزر الیغ افیون هر یکی یک درم شش سنبلیطی مصطکی غنبری هر یکی دو درم قاقلیس یک درم
 در چینی هر یکی چهار درم جربو ابهر در بعضی نسخ پنج حوزة مرقوم است و غن غن بسبب شش درم و فلفل غفران هر یکی
 ده درم تخمیل و فلفل هر یکی دو درم دواهای کوفتی کوفه و بختی افیون را در یک کاس چتراب جید حل کرده و غن را بر آن
 بلسان که از کرده فلفل منزع از غوه همچون سازند و بختی شناسه بکار آرد **جوارش** عجنر مستعمل منقول از جلالی
 فایح و لقوه و لرزیدن دست و پای را از ایل کند و عقل تیز و حفظ زیاده و صده را قوی گرداند و تری صده بر دوا را
 قوت دهد نبات یکین را بقوام آورده و دیگرند و عجنر شیب یک مثقال را در آن انداخته تیر بزنند و درست کرده بر
 سنگ ریزند و بکار بریده بزر دارند **جوارش** ملوک شیخ رئیس گفته که این را دوا است نیز گویند خوردن این
 هر روز تا یکسال کامل اصلاح میکند و انشاء الله سجاد از همین جبهه موسوم بدوا است شده کسی که مداومت
 بکند بران باقی نمی ماند هیچ مرضی در جسد آن نیست غایله که دوا کجی صابون دوا و اطفا کی نوشته اند که عمل میکند بغير شرط

شرط و مقید نیست براجی دون مزاجی استعمال آن و نفع میکند بصرع و فالج و لقوه و دوارد و سیان و هم نفع میرساند بالوج
صداع و ضعف معده و سوء هضم و حصص و مرض شته و تقرباع و تحلیل میکند ریا ج را و هم شیخ در شان وی نوشته که در
حکایت آمده که این دوی ملوک است که نه اوی میگردند باین در منافع ناصور اسود و بیض و احمر و سیلان و صفرة و ابره
و خزان مفصل در دشتی چشمان و تحسین الوان و زیاده میکند باه را نارمشک فاقله سعد از هر یکی و در متقال کبابه
بلادر هر کدام شش متقال فلفل شوق و در فلفل زنجبیل فلفله از هر یکی است و در متقال شو نیز است و چهار متقال بیلله
سیاه بیلله آله از هر یکی شش متقال دویه را جدا جدا بگویند و نیز نه بعد از آن وزن کنند و ششصد متقال فانیند را
در دیک تالش ملایم بگویم آرنه و ادویه باین مخلوط سازند و سر کنند و دست را بر دهن زیت یا روغن کاج و بر بگردانند
بسته و باندند بر سبب قدوزن و در متقال و ربعی بر در دیک سبب قدوزن باندند این چهار دوزان موافق قانون قدوزن
شده در بعضی کتب که اختلاف دیده چون متبر خود از آن بخواص بزرده کلمه ششم از موقوفه میر سوم ادویه
راس در ذکر و انامی که مصدر رهای جمله است حسب احتیاج ششم حظل مقل فیون کصلی بر یکی دانی عصا را
عصاره فستق بر یکی دانی و نیم آفتون بیدرم تر بر موصوف یکدم و چهار دانگ یکشربت است حسب احتیاج
فیقا تر بر موصوف غار بقون بر یکی یکدم بوزیدان اسطوخودوس بود صلیب بر یکی بیدرم ششم حظل مقل فیون کصلی بر یکی دانی است و فانی
نیدر آنک باب رزیا نه جاب زنه این هم یکشربت است و بر صرع نیز نافع است حسب احتیاج که در تفسیر از اخلاط
باشد ششدر نفع آن بعضی مرض مذکوره این موقوفه ظاهر است بجهانسخه در موقوفه دوم این موقوفه مذکوره حسب اباره
که تفسیر و معده کند تر بر سبب خلک و ایا ج فیقا بر یکی دانی ملخ بندی نصف درم ششم حظل بیدرم ششقرنیا انیسون
بر یکی دانی خوب مار یک ساینده باب جهابسته در سایه خشک کرده بحراب فایر بر بند منقول از شرح است
ایا ریه که در صرع ککرا آید منقول از نهج اباره فیقا یکدم آفتون بیدرم ششم حظل قطریون و قون مقل بر یکی دانی
ملخ بیلله یکدم مجموع یکشربت است جهابای اباره که تفسیر دماغ کند و مناسب این مقام است بعضی از این در موقوفه
اول و بعضی در موقوفه ثانی مذکور شده حسب احتیاج که بیدرم و سودا از دماغ پاک کند در موقوفه دوم حسب احتیاج
که تفسیر دماغ کند در موقوفه اول که شد حسب بیمارشان منقول از نهج در سبب بفعی استعمال میشود در در فالج
و لقوه نیز ککرا آید و فیون یکدم ششم حظل دانی و نیم جذبه ستر بیدرم ایا ج فیقا یکدم و نیم یکشربت است حسب
احتیاج و عرشه بوزیدان باین موقوفه قطریون و قون بر یکی دانی سورخان چهار دانگ بیدرم موصوف یکدم
و نیم سفوفی سبیل سدر درم باب سبب سبب یکشربت است حسب احتیاج و شیر از سبب منقول از قانون به فالج و لقوه
و در جاز و ریه صالح است زنجبیل فلفل و در فلفل شیطی بیلله از هر یکی بیدرم و بیلله آله تر بر سبب فانی زعفران جذبه ستر بر سبب
و درم جاد شیر سورخان شش حظل مقل اشق ششم حظل بر یکی ده درم صبر عسب و هم صمغ را در آب کرب حکرده و دانی

درم ادویه کوفته و بخته صمغ باب کند تا حل کرده بدان کشند و حسب زنده شترتی اند و درم تا سه درم حسب سبکی
 بنسخته دیگر منقول از مناج که در ادویه فایده مرقوم است سبکی شش نقل جاوشیرینم حنظل غرر سفند بریک دودانگ
 صبر بیدرم ترب چهار دانگ باب کند تا بشنند حسب سلیم تقیه سر کند منقول شرح انیسون ملح هر دو درم شحم
 حنظل سفید نیابرد و اگر چه درم ترب صبر از هر دو جدا درم شربت قوی دو درم ضعیف یک مثقال صلبای شبیار که
 مناسب اینجا است بعضی از آن در مفلوظ اول و بعضی در مفلوظ دوم مذکور است حسب شیطان اخضر نافع یا شتر خا
 الشنق و فایح و وجع حقون و درک و مفاصل و تقرس و ماری و سهل خلط و غلیظ فلفل و در فلفل بریک در می زنجبیل سنیطرح
 سندی ملح منبشی شحم حنظل هر یک دو درم خردل سه درم فانیه چهار درم بلبلیز زرده درم صبر سبت درم کوفته
 و بخته باب کرکب خمیر کرده جهانبند نه شربت دو درم باب فانیه شش سنیطرح آب سرد اگر چه در مفاصل و
 نفع شتر خا و فایح را و جز بیک این مناسب مفلوظ است بان تخریح نه نموده اند و نافع بودن این را با و حایع بکین و حقون و بوق
 النسا و سهال غلیظ لرج را و تخریح فرموده اند اما نفع آن بان از هر دو صمغ صمغ است و در فلفل زنجبیل و فلفل نافع است و کرم
 انیسون مرز غفران خردل سنیطرح شحم حنظل و ملح منبشی بریک چهار دانگ سبکی شش شرح یعنی شش نقل و فلفل و جاوشیرین و
 مرچ قشورین و چند بستر بریک بیدرم صبر حقون غاریقون بریک بیدرم و نیم ملید زرد سورجان پنج باهی زهره بریک
 دو درم و نیم باب ککج خمیر کرده جهانبند نه قد شربت دو درم است این را بر دو سحر از قانون است اما بعضی شرح آن می باشد
 ملید اصفر ملید سود و وزن در او نه در حرج و قشورین و چند بستر بریک دو درم یا فانیه حسب شیطان بنسخته دیگر
 منقول از مناج و شحم حنظل و فلفل زنجبیل بریک بند انگ شحم حنظل غاریقون سفید نیابرد یک دانگ سبکی حنظل جاوشیرین
 دو دانگ خردل و در فلفل فانیه بریک بیدرم باب کند تا بشنند مجموع بکین شربت باشد حسب شیطان بنسخته دیگر
 منقول از قادی جهه فایح و لغوه و وجع مفاصل و عصب و حواس گشت فلفل و در فلفل عاقره حار بریک بیدرم زنجبیل
 خردل سفید شیطرح منبشی ملح منبشی و ملح بریک دو درم فانیه چهار درم ترب صمغ صمغ درم صبر سبت درم باب کرکب
 جهانبند نه شترتی تا سه درم باب گرم حسب صمغ نافع فایح و لغوه و وجع مفاصل و تقرس و بعضی و نافع
 و معده منقول از جلالی نقل کثیر اصغر یکی دانگ شحم حنظل نک منبشی بریک و انگ و نیم ترب سفید نجوف و در حرج انیسون غاریقون
 انیسون بریک بیدرم صبر سفید لری مثقال کوفته و بخته باب کرکب کشند و حسب زنده و این یک شربت است حسب
 صمغ افیتمون مطبوخ و دوس سفیاج نک منبشی غاریقون بریک بند انگ ترب سفید نجوف خراشیده و بستر ملید
 زرد و شحم حنظل کثیر سفید نیابرد یکی دانگ ابار و بقیانیم مثقال کوفته و بخته باب حسب زنده حسب صمغ بنسخته دیگر
 مصطلک سبیل بریک دانگ سفید نیابرد یکی دانگ و نیم شحم حنظل دو دانگ غاریقون بیدرم صبر بیدرم حسب زنده و بخیط
 اسطرخودس بخورند حسب شربت یعنی حب ده و اگر شربت فایح و لغوه و نافع است زنجبیل فلفل و در

باب مطبوخ مقود اندازند و با هم گرم کرده چها سازند و از دو دانگ تا نصف دوم باب گرم سهل آید حسب لفظ
 نفع میکند بفتح روح مفصل بارد و تفسر و عرق انساق و یخ و ریاح غلیظه و امراضی را که از برودت و رطوبت بود
 نسبت زانفع است منقول از شرح پوست بلید زرد و صبر قوطی ششم حنظل سپرز و بای فشره از روست اشق منقل از رقی
 سیکنج جاد شیر منع سبب لفظ سفید هر دو حد بخیزد و صمغ را در آب گرم بخیسانند و ادویه دیگر کوفته و بخیته بکشند و چها
 مثل فلفل ساخته خشک کرده و در دم با آب گرم بنوشانند و در شاهی بای سپرز و جند بید تر منظر آید و در زرد این چها
 منسوب بجالینوس کرده نوشته که قوی الفعل و جید است و ببقوه و در ارض معده هم نافع و بفعالی قوت این رسته سال
 مقرر کرده و بقول ارضی مفر کیده شسته صلاح آنرا بآزرب سبب نگاشته و از سحاق فلفل بوسیر حکایت کرده و صلاح آنرا
 کثیر آید و آب غلاب پنداشته و در نفس بعضی خرا و در وزن بعضی فرق هم کرده و در بعضی غرض مضاف ساختن بعضی است
 دیگر هم داده اما چون فقه باین نسخ بود اکتفا باین اقتاد جمعی که چته صمغ افرینک می بخشد خصوص صبیانی را که بنوع
 موبر عانه اینها نماند و باشد برای دهان این مرض ای زمره کلس و است بیضه نشاد و هر دو حد و دانگ ششم حنظل خرب
 سیاه تر بپیچند هر دو حد یکدوم ایلیج فیر یکدوم و نیم حب الفار یکدوم و دو غلث درم غاریقون رب السوسن هم خوش
 هر دو حد و درم کوفته و بخیته باب چها مثل فلفل بسته بجا در بند تر بقی مکنقال و نیم جمعی که نافع بصورتی که از اجناس
 فصول در جمیع بدن خصوص کلس هم سبب جاد شیر و غلث یکدوم ایلیج فیر اخرب سیاه هر یک یکدوم زو فایس غاریقون
 هر یک دو درم همه کوفته و بخیته بجا دارند و کد شش زبان هر یک یکدوم را در سر که گشته صد و نیم بچشاند هر گاه کسی درم نماید
 صاف کرده آن دو دانگ کوفته بجا پخته در آن حل کنند و چهای خورد ساخته بعد بر سر بپزند و از قدر شربت سد درم نوشته
 اند بقدر فحل بر بند جمعی که در مرض بقوه بید حقن لیند و در عصبه پانزده روز سه دفعه باین حب استقران باید کرد اگر فحل باشد بهتر
 و الا حقن قویه بجا باید بود اینسون میندی حب بلسان هر دو حد و نیم و ج زو فایس قرفا سی هر دو حد یکدوم و نیم فلفل
 بزرگ کفس قشور سلخه حب انار رب السوسن بوم الحوبس هر دو حد و درم جاد شیر سد درم سیکنج بخیزد و سیکنج جاد شیر منقل
 را در آب کرب بنطی که مخرج بفسر بعلیق باشد تر کنند هر گاه حل شود و دمای دیگر کوفته و بخیته مثل چها سازند
 شسته می یکدوم و غلث آن باشد جمعی که در مرض فایح بجه جفنها اگر صنف غلاب نشده باشد بجا باید و اگر صنف باشد
 چند روز تشریت کرده باید داد اشق و درم سیکنج منقل از رقی چند یکدوم هر دو حد بخیزد و نیمه را در آب کرب و آب
 که از شنبطی و آب و رقی از رخ بخیسانند و بر خری پوشیده که مانع حرافاب نشود و در آفتاب بگذارند و هر روز
 حرکت میداده باشند تا همه گذار شده مضحی شود پس صفا کرده بپزند خربق سیاه نصف درم بزرگ ازینان و در فلفل
 هر دو حد و غلث درم شسته ششم کفس هر دو حد یکدوم اینسون یکدوم و نیم قشور سلخه عصاره قنار و انار هر دو حد و درم
 ششم حنظل دو درم و نیم کوفته و بخیته بر دای بر آخته مثل فلفل صها سازند و یک شربت بر بند و پنج روز رحت دهند

و بند و شربت که مله این سه درم و ثلث یکدرم است چمنی که تخته سیخ بلغمی بعد جیمه بلکه بعد شمع غذا است و چهار ساعته
 بکار آید حمل و دو انگ و در چینی چمنی سیخ جاوشیر ملخ نفعی سبیل الطیب خشم کرفس رازیانه انیسون چند بستر آب کس
 سقمونیامشوی هر دو نصف درم شونیز ساج هندی بر یکی یکدرم صمغ را در آب کرنبه حل کرده دیگر دو انگ کو فته
 و نیمه آینه چهار مثل عدس پهن ساخته دو درم و نیم بعل آورده می باشند چمنی که تخته عرش که از سور فراج
 بار و باشد بکار آید مشک یکدرم صمغ سداسی سه فون چند بستر بر یکی دو ثلث یکدرم بزرگ کرفس انیسون رازیانه
 و ج بر یکی یکدرم جاوشیر عاقر قرحا بر یکی یکدرم و نیم سیخ ف حلت سیخ تریه عاریقون بر یکی دو درم سیخ حلت
 و جاوشیر را در آب کرنبه حل کرده دو انگ دیگر کو فته و نیمه آینه چهار برابر فلفل باشد و وقت حلت دست
 بر وزن بلبان چرب کنند قدر شربت سه درم است باب فادر در عرصه سی روز سه دفعه به بند بعد از آن حقیقه ای عاده
 بکار آید شربت که در مرض خلاج وقتی که باشد انتهای بدن و نباشد مانع از استفراغ باین جهت فراج کند ایام
 فخر بزرگ کرفس انیسون ناخواه هر دو نصف درم شخم خط شیطنج هندی حساب افرا هر دو ثلث درم کو فته و نیمه شربت
 صافی آغشته جهای خورد و بند و سه درم پیش از آن که خشک شود به بند و اگر کفایت کرد بهتر و الا این جب به بند
 چمنی که در مرض خلاج اگر حساب بق کفایت کند مزاج محل باشد چ شربت در عرصه است و پنج روز ازین جب
 به بند بگیرند سیخ جاوشیر چند بستر حلت بر یکی درمی تخم کرفس انیسون چند درم را در شراب بکنه خوب جوش بند
 و از بن و صاف کرده دوا می سابقه را در شراب تر کنند بر گاه دو انگ و نیم و گدازند و ایام فخر ایام ج شرد و یکس
 بر یکی سه درم بران اندازند و همه را یکی که ده صبا مثل فلفل بازند و دو درم آب بکرم به بند چمنی که اگر باشد
 مبادی فاج و قوه متحکم و نقل زبان و اعضا و وجه داغ را و خارج میکند خلط مزاج را به نفع و قستی که مضغ کرده
 شود و صندل و وج اسنان را نیز نافع بود فلفل سه فون زب حیل عاقر قرحا کند شش بورق بخوریم به
 برابر باب کرفس جهاسازند چمنی که از قبا حقه تنقیص عصاب متوالت میگویند نظیر زرد و صبر سقوطی شخم خط
 نقل از زرق از هر یک ده درم و فون چند درم آب کرفس کنند و دوازده قراط از آن مرتبه اول بخورند و دیگر هفته
 فاصله داده نرده قراط بند و دیگر هفته دیگر شش قراط دیگر بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
 سه چمنی که تنقیص کنند ترید یکدرم فخر او ثلث درم انیسون یک طویان کثرت است جهای هندی
 درین ابواب چمنی که آنرا ترید و مود که خورد گویند ترید تنقیص کی پوست نیم پوست راج بول ترید سیل مهدی بکار
 موز یا سیخ اندازین جراته بلاس پاژ اهر یکی یک بل پولاد کشته و بل نسوت بر یکی بر یکی سه درم کو فته و نیمه
 باشد و در وزن گاو غلبه باشد و وقت چهار درم هر روز چهار بخورند بهی نفع خست و اب بخورند و است نیز
 نفع دارد و غلبه است کهین و در دشتها بهم برساند و دیگر ترید و مود که کلان منقول از کتابه مکران و نیم سیل است

دار چینی کسیر کسین چندین بریک چهار درم تر پیله بابرنگ فولاد کشته سلاجیت مصفی کوکل صابون بیکر مول چره مچ بریک
 دو پیل بیلاده سده کرده و کلاه دور کرده ده عدد بریک را علیحدہ کوفته و بختہ وزن کرده بکند و شکر ترسی ۱۱
 که بچند عهد باشد جلاب کرده سدر کرده دوایا بیا میزند و غلوها ساختہ بکار بند قدر خوراک چهار درم کشته اند
 و در انشای استعمال از ترشی و بادی و ترش و تلخ و شور بر شیر کشته ازین دار و نذرده نوع کشت و برشت تا دلت باد و بر
 جیل علت تب و علت سدر و علت های چشم و بیماری های ابرو و بیماری های کام و زبان و دست علت از روده دفع
 شود و جبه علت شکم با طعام نخورند و علت بند روک و سینات را نیز نافع است و اگر تمام سال نخورند رسان است
 دیگر چند بریک کنگه نامند رای سینه سندی بیکر مول سانی بجر مچ جبهه نکسیاه پیل شیر نوا اجمود اوجان جیل
 سونف تج تریج ببار کینه صلی سیاه پوست بخ بنیل کوکبر و پیلول سار کشته بریک بقدر شانزده درم همه را کوفته
 و بختہ باروغن کاو دو صد و پنجاه و شش درم و شکر تری که برابر جله اودی یا بشهد قوم گرفته بشهند و بوقت فرد و
 آوردن مچ و دو درم پیل چهار درم سوده دران اندازند و هر روزه درم بخوراند اگر شش شاه متواتر باندیک
 چون پنج بخورند صبح دفع شود و اگر بیشتر کاو بخورند اکثر علت های تن دفع شود و اگر یک سال بخورد از سر نو جوان
 شود و دیگر جو کراج کنگه خوند تر پیله تر کنه چرک بابرنگ بریک سدر درم است سلاجیت ایم نقره سونف کس
 کشته سار کشته بریک بچند درم بنیلو جن مری بریک نیست درم بریک علیحدہ کوفته و بختہ بجا کرده باشد بقدر کفایت
 غلوها کند و هر روز چهار درم بنار برود غلکا و بخورد ازین ترکیب مری دانما و دیمکی و سنگ بنی و پیل روک
 و کنول باوراج اردک و اثر جبر و اشلیک بمان جرد پر مود کم قوسه و لاغسیر و ابوسیر و غلبه خسل طائله دفع
 شود و دیگر نقل از درم سنده تر پیله تر کنه جبهه بریک یک جزو ناگرمه لایچی دار چینی بریک سه جزو سلاجیت
 صاف سون باکی صاف کرده نقره کشته ایم نقره کشته اس کشته بریک پنج جزو ستر اول نیست جزو نبات صحر
 ده انزده جزو کوفته و بختہ در ششده مقداری که غلک تواند بست مقدار چهار چهار درم غلوها بندند و هر روز بنار
 یکی باست گلو بخورند ازین اسم امض اند که در تقصیر و گ دفع شود و دیگر که ابل بند بعد تیفته میس بند کوبته
 سده کباب چینی دیو دار بریک سدر درم بیکر مچ عاقوق حاج پیل تخم سن که از ان لسیان میسازند بریک درم
 کوفته و بختہ با هم چند مجر و نقل ازین کشته با غلک کرده دو درم صبح و دو درم شام با ب گرم بنهند
 حقه که استرخا و سکنه و فانی و جیع امض ملخی را نافع است نمک بندی بورد ازین بریک بندرم سیاه
 با در بخوبی قطور یون دقین بریک دو درم سنا بچندم تاب برگ چقدر روغن زیت بریک ده درم آب گامه
 ده منتقال شکر سرخ بانزده درم شبت با بونه کافیش نیکوفه سید انجیر نیکوفه بریک کفطس بری
 معبود عمل نمایند حقه که در سکنه قوی الاثر است در جانت علت بکار باید بر دوشم خصل بخوریم

مریم قطوریون دقیق و طیش خرق سینه بر یکی کفی در سر طبل آب به پزند تا یک رطل بماند بیا لایند و نصف رطل از آن
 گرفته حقه کنند و اگر زود بر آید به نصف رطل باقی اعاده کنند تا طوبات کثیره بر آید تحقیق حاد دیگر که در
 سکنه و موسی به بعد فصد و استعمال حقه نرم و در سکنه یعنی اول دفعه بیکار آید منقول از منهای ششم خط
 قطوریون ناخواه شبت سداب جله اندان بر یک شتی بکنج زهره کا و بر یک دو درم بوره ار سینه شبت
 درم عمل صفی ده درم روغن بادام تلخ یکوقه علی الرسم مرتب سازند حقه دیگر به درین باب
 بابونه اکلیل الملک حاشا جاد شیر برنجاسف جده خشک شبت قطوریون دقیق قطوریون غلیظ هر دو
 کفی عاقر قرقا قنار احکار خرق سیاه خرق سینه ششم خطل هر یک سه درم و طیش سداب یاس بر دو درم چهار
 درم خردم مروض بجز من ناخواه شسم رفس بر دو درم و درم چهار درم بر پنج رطل آب بختانند بر گاه یک رطل و نیم
 بماند صاف نموده جاد شیر بکنج مقل هر یک یک درم و درم ازین آب حل کرده داخل کرده معال آید حقه دیگر بوره
 ار سنی دو درم روغن زیتون روغن نار دین روغن قسط هر یک یکوقه بهر یک اسم کرده بحسب قوت گرم کرده معال آید حقه
 تحقیق که در ابتدای فاج پیش از سهیل بکار میتوان برد با بونه خشک اکلیل الملک شبت سداب بر دو درم کفی مسل یک
 باقه زهره کیم کفس بر دو درم درم قوط مروض ده درم جوشانیده صاف نموده روغن خیزی می شکر سرخ غسل بر دو درم
 یک اوقه بوره ار سنی یک درم و حل کرده در دادن خوب درم کرده نیم گرم حقه کنند حقه تحقیق که در ابتدای فاج پیش از
 سهیلات باید داد با بونه اکلیل الملک حلی قوط بزرگتان بزر جله ورق شبت حش سلق انچه سفید نخاله خطی بوره روغن
 خیزی زرد شکر سرخ و بنیل این حقیقان کنند با دانی که خطی و خوشو و دوا علی طالع باید حقه حاد ده جبهه شبت
 با بونه بزر خوش کندم انچه خشک ششم خطل نیم تید انچه یکوقه قطوریون دقیق بر یک شتی روغن زیت کشته انچه بر یک
 یکوقه علی الرسم مرتب سازند حقه معتدل جبهه بقره که بعد از که شستن یکوقه در دادن حش بسیار بکار آید تا زمانی که
 بجز درم سداب شبت بر یکی یک سسته جوشانیده صاف کنند و یکوقه روغن سداب اضافه کرده حقه کنند جبهه
 فاج مقعه که علامت آن بی اراده آمدن بوز است قطوریون دقیق ششم خطل قنار احکار جوشانیده صاف نموده یک صفی
 یک درم روغن زیت کشته پنج مثقال اضافه کرده حقه کنند حقه دیگر به درین باب که زنیادی و طوبت شبت بجز هر دو
 با زرد و جوبو افروغی صافی جوشانیده صاف کرده بر روغن بصلک بختقال اضافه کرده حقه کنند حقه حاد ده جبهه
 حقه که بهترین است درین باب خشک قوط مروض بزرگتان بزر جله ورق سداب ار شبت با بونه اکلیل الملک
 بر یک کفی قطوریون دقیق با کثیره ششم خطل سه درم استقو قناریون بجز درم همه را خوب بختانند و صاف کرده
 بقدر قوت علیل گرفته روغن قسط روغن نار دین روغن سیلان بر یکی بجز درم داخل کرده در دادن منجی که در حقیق
 کنند فائده اگر است استعمال سخن حاد درین قسم امراض شرجی قطور در مساهله حش شیر خیار روغن زرد

یا روعن البریه مفرد یا بعضی شحم دیگر باید کرد کلمه منقح از ملفوظ سیوم ادویه امراض پس در ذکر دواهای مصدر
بحای مجرب حل غصص به صرع و لقوه و فاج و سکنه و ده ج رس نام بود و مضمضه کردن بآن از آله نلقن بایک
دان و تشدید نشه و انسان و تصفیه صوت و امکان کند و حوزون آن ناشتا در تشدید نشه نفی دارد و نمایان الضیق
نفس در بود بوج عصب عرق النساء بوج معده نیز تصفیه دارد و طحالی که در معده غیر منضم باشد بهضم آورد اطباء گفته
اند که ابتدا که از آن بدو در دم و سر و ز قندی بقرانید تا به بیت درم آید و طحالی صفته این خیانت که بگیرند
عصل سفید نفی و بکار در خبب برین چون برین پیاز و منظم سازند و در خط کشان و چهل روز در سایه علق پیاز و نیزند
پس بکین ازین پیاز در پشت من خل خمر بنیدارند و در صیف شصت روز از آن ابتدای سرطان تا آخر اسد در قفا
برارند پس بکار برند و اگر ضرورت بود پیازند که در آب سکه مسطور در قدر حجری بپوشند تا مبر اشود صاف کرده بکار
برند لیکن قوه شمسی غالب خاصیت آن زیاد است و بعضی بکین پیاز را در پانزده یا شانزده من سکه در آفتاب میدارند
بچین است در شرح مفردات قانون و بطریق ساختن حل غصص را در معالج صرع معده و حبه سنجبین غصصی شارح اینچنین
نوشته بگیرند غصص بزرگ تازه جدا کنند اجزائی آن دو ظرفی کرده بالای آن بسکه کهنه جید جوهر کم از عرض یک
انگشت ریخته در کل گشت گرفته در موضع وقتی یاد را دیا در خط پانزده روز گذارند که غصص گذارنده با سکه
یکبارت میشود پس بپوش داده ضا کرده سنجبین سازند و گاهی بطریق نان خورش یا غذای لطیف مود فی مود عین
به بند کلمه ششم از ملفوظ سیوم ادویه امراض پس در ذکر دواهای که مصدر بدال مبله است دوا
المسک حلوا این را دوا در المسک حار نیز گویند صرع و فاج و لقوه و ضیق نفس و ضعف دل و معده حقا را
نافع است و تب ربع و امراض سوداوی را سود دارد و بادای زمان حار را در کینه و رنگ نیکو گرداند و افزون اجزاء
این سخن در کتب تفاوت بسیار است آنچه از صاحب قادری منته علیه نوشته است جدیدتر مشک در طفل و نخل بکیر
نیدم همین سنبل طبیب قافله و نخل سافج بندی آشنه بر یک یکدم مرداریدنا سفته کبر با سده ایشیم مقوض زربناد
در پنج عقوبت بر یک یکنقال عمل آتش ندیده و جند یا سه چند تقریبی با یکنقال بعد چهل روز استعمال کنند و بعضی گفته اند
گفته اند دوا در المسک حلوا را در مجربات قبله گاه غفران پیاده باین افزان یافته مشک خالص شش جدیدتر
یکدم همین سنبل طبیب قافله و نخل سافج بندی بر یک یکدم مرداریدنا سفته کبر با سده ایشیم مقوض زربناد بر یک
و منتقال نبات سه چند ادویه دوا در المسک هر چه صرع صبیان و خفقان بار و دوا در ام حلق و در طوبت معده
و باد احتیاج جدیدتر یک دیدم سنبل مشک سافج بندی بر یک یکدم مرداریدنا سفته کبر با سده ایشیم مقوض زربناد بر یک
روند چینی ششدم سنبل بر صبر قطری بر یک شست درم عمل خام سه چند شریقی او بار یک منتقال دوا در المسک
دیگر که هم منقح بود دوا در المسک حلواست جدیدتر دوا در یک مشک جدید منتقال آشنه و نخل بکیر بر یک یکدم

یکدم و دو دانگ بر ششم خام و دو درم زرباد در پنج فرورید که با بس بر یکی سه درم و دو دانگ بماند سبل ساج
 قاقه و نقل بر یکی چهار درم و چهار دانگ بر ششم را خوب مقوض کنند که مثل غارت شود پس با دو درم و سه که با بسا نوبت
 کنند و دوائی دیگر کوفه و نیمه بشه مخون سازند شربتی نصف انتقال باب فارد و وار المسک و دیگر مثل نقل بر فراید
 و وار المسک حلوشک سبل ساج مرصاف بر یکی دو درم جذبیه سترده و نیم ناخواه و غرضان ششم کرس بر یکی چهار درم
 ریوند صبی شش درم شش بر یکی شش درم سبل مخون سازند شربتی تا به یک انتقال است این دوائی از قانر نقل
 است و وار المسک و دیگر که شایع آورده است نو فرغانا که فیطوس قحاح او خرم بر یکی و دو دقیقه مر غرضان حبه بر وزن
 بسان بر یکی سه دقیقه زرد فاسا ساپوس بر یکی سه دقیقه و نیم با دوام تلخ و در چینی قسه نقل بر یکی یک دقیقه
 جیطانا سیلخه حب بمان مصطکی نقل قصب الذریره بر یکی هفت دقیقه کرس حبسه و دو کاب و تحیل در غلظل زراوند
 طویل بر یکی هشت دقیقه سارون نه دقیقه فلفل ده دقیقه سبل یکطل رب السوس یکطل نصف قیه صبر یکطل دو دقیقه
 فیه پاترده و قیه عمل بقدر کفایت دوائی که بوس از جالیوس حبه صرغ نقل کرده و باغ بر غاله لب که خردین
 همچنین خون سفحافه بری در از صرغ محب است دوائی که حبه صرغ در از بسیار نافع است بکریه زراوند طویل کوفه
 یک انتقال از با شرا عسل شسته بخور و صرغ و نیمه شکم می آرد مثل شکم آوردن شحم غلظل و دفع می بخشد و درین ام
 دوائی است بعدیل دوائی دیگر حبه صرغ بکریه حر ملک کف و باسی طل شرب عصیر غنا است تا برنج بسوزد پس بر روز
 یک دقیقه بخور و صرغ و نیمه با و اندک سحانه شفا یابد اما این دوا صرغ سه آرد پس اگر حشاید شده و حمل در آب
 و ریخته شود آب طنج آن بر صرغ و دفع شود این برده و دوا شرب مفرد است قانر منقولست دوائی نافع
 بر صرغ و همت فلفل سفید فریون خربق سیاه برابر گرفته کوفه و نیمه یکدم ارزن در خطه منقوره البراس پاک
 کرده از ششم ریخته و حنظل را از عصاره انکور پنجه بر کرده در تنوری که در آن رها کردیم پاشد بکریه و شرب که داشته صرغ
 بر آورده بخور و رقیقه صاف کرده بخور و صرغ و نیمه دوائی که اکثر صرغ باید و دوا غاریقون سیسیالیوس
 سقور و یون ریخ زراوند مر ج فادو یا بقدر تحمل طبیعت بروفت باب دوائی که حبه صرغ از او بر حبه است
 زراوند مر ج جذبیه ستر قرس سبل بر و حدیک انتقال ریخ فادو یا و انتقال سیسیالیوس حب غار بر و حد
 سه انتقال با عسل منزع از غره حمیر کرده بر روز با بچین بر نیمه دوائی که حبه صرغ شربکی سدی سودمند بود و
 مهندی نصف درم انطاکی مشوی و دوا شرب یکدم خربق سیاه در شیر خدیا نیده باز خشک کرده در زبوت سیاه نقش
 کرده سخی کرده و بر هر چوب دزیر سخی نیاید و در کرده کرم و دوائی جیطانا عاقره قاضیتین بر یکی یکدم و نیم غاریقون
 دو درم کوفه و نیمه بشه شربت خمر کرده و ظرف انداخته در ظرف محکم بسته بکریه و در آفتاب گذاشته شده درم انتقال
 حسب قوه علیل بر نیمه و بخور و بعد خوردن این هم امر به بر سر کنند و اسی که منسوب بجالینوس است نفع میکند خاصه

بصبر و صبر نافع است با کز ارض بارده بگیرند غصص را و به دست ریزه ریزه کرده در ظرفی انداخته بریزند بالای آن عمل کنند
 بنده کرده در ایام که ما وقت طلوع شوی در صبح جنوب چهل درخت اونه پنی فطر اسایون خد بید ستر هر کی بکیرم سارون
 بکیرم و نیم طر حشوق دو درم طین میو لیا سدر درم ناخواه بچیزم روغن بلبان ششدرم غصص پانزده درم عمل در وطل
 شرب قدری که نفع اموق آرد انداخته بکار برند و اما می که بجا صیده نفع بصبر میرساند دادن استخوان انسان
 بصبر و صبر از صبر آن کسب بچین صیده بجا صیده بر صبر نماید خراشیدن زرد الجر از روی و در بزم از همین قبیل
 است و تعلیق فاوایا را چمن صبر اوایل از جربات نوشته اند و شیخ نقیده و تخصیص کرده این را برومی طب
 و بر شیدن نکشتری سم خرد در ساقه نیک سم از در گرفته باشند در نکشت ایام ستر از جربات نوشته اند و در ستر
 گفته حاضر سوخته بقدر و فنجان بر در زانما میدن نافع است بصبر و دشتن بصبر و کیقطه را از جلد جبهه خارتا
 یک سال محوطه میدارد و آنرا صبر و هر گاه سال دیگر شروع شود قطه دیگر سهره دارد و تعلیق موسی سنگ
 سیاه هم میدارد بصبر را در بنایه مادر یک باشد با دملتی و سهره کم قنقه و کیدان و قلب آن و بچین سایر
 اجزای آن نفع میکند بصبر نفع غیب بچین تعلیق چشم و سیر تعلیق و تب پنی دم آن و تعلیق استخوان و جلد آن
 و خوردن بکیرم از مراره آن و واهی که در سکه خفیفه بکار آید روغن شروع و درم را در آب سبب جوش
 داده با بار الاصول ضم کرده بپزند و بتدریج بفرایند تا و قیکه بر در و بچیزم خورده شود و واهی که در سکه که غلط
 باشد و یاس از علاج آن باشد بکار برده میشود بکیرم یک خرقه را در تریزه آنرا با بی که صبر و ششین در آن نفع
 کرده باشند و بچه شود این خرقه را بر باب و داخل کرده شود در شکم و سینه شود و صبر را بضم می حرکت داد و شود
 کرده شود و یا بچ پس تنبه میشود طبیعت و حرکت میدهد خرقه را و واهی که بچین بابت آرد و همان زمان بچین خرقه را
 حلیت خد بید ستر را عمل شسته بقدر جوزه بخوراند بچین روغن خرد و با عمل و طبع حلیت و واهی
 که با در آمده بچ را خصوص بچی که جانب خلف باشد نفع گال و بچین بخورند پنبه صبر درم را در و وطل آب
 بچینا نند که گالت بماند چهار و قید ازین طبع با درم روغن با درم بپزند و کاهی مل اصل قطن حلیت ده درم
 میو شانه دسه و قید میو بچین فوج بری هم و واهی نانم بکار از خلف باشد بکیرم جاد شیر غصص سفید
 و قسط تیج برابر و کیرم و نیم وقت خواب بپزند و واهی که جبهه نقوه از جربات نوشته اند بچین مل بر و یا سهره
 خیمه کرده صبح شام بقدر جوزه بپزند و بر با عمل بر است نمایند و واهی که صاحب نقوه را شفا بخشد جاد شیر بقدر
 حمصه در آب در زنجوش حله کرده بپزند و واهی که جبهه انصاج ماده نقوه استراخی بکار آید بپزند بر و بچیزم
 بچین با کیرم انسون و بیدرم مصطکی و یک گالت و نیم در و بچای آب با عمل بپزند و امکنند نفع مصطکی و انسون
 آب بن و از غذا با تخم و آب بنیت در وغن جوزه یا مرقه صفا خد خیار کنند و بعد غصص روغن شروع بقیه کنند و واهی که جبهه

مصلح آن تجسم ریحان باطنی است و باین که خورده شود از بار است غلبه و مصلح آن مصلح اهل هوا که
 حاضره است و طریق ساختن آن است که بقیض را نذ انکور را و آب آن گیرند و جوش دهند چند جوش خفیف و سرد کنند
 و چیزی که بر روی آن از فصلات قشور و غیر آن جمع شود و در کشته و باز بکوشانند و اگر در ثلث جذب شود آنرا را بقیض خوانند
 و اگر ربع بماند سفید گویند و در بقیض ریشلت بسم می نامند پس بدارند در ادانی و صحت دهند بکوب بخیر تا خوب سفید شود
 و بخر ما که آنرا دین مگر گویند در عراق بسیار و صحر مودف است گرم است در آخر تابنده و بایس در آخر اول
 نفع میکند فاج و نکایه برود و در مفاصل سعال و تحلیل غلبه خام میکند و بر طوبین و شیخ اوفی است اما دمان آن خوب
 سرد و در او از شده حره بفضی بجمام میشود و صبح آن بادام و حمض است که و عنجر برین مبارک دین
 منفذیم سووم است منافع این مثل منافع روغن نقطه است بلکه احرار الطف از آن در سحر محض در ابدان و اکثر نفع در غرض
 باره یعنی مثل آن از لطافت و نفوذی است که اگر سالند در بطن کف زرد ظاهر میشود در پشت است اثر آن بکلیت آن که
 بر بوب افتد زرد در میگردد بسیار از کمان بهر حال منافع کثیره از اهل تصانیف از وی آورده اند در میان چنانچه نفع میکند تبار
 و فاج و نفقه کثیره دمان نفع عظیم و از چند قطره در بینی مصرف و منه نفع میکند بسخن و مانع و اسهال و جاشیم و ته مین
 آن بر بخر نفع میکند بسیار و تقطیر آن در گوش نافع است بطل باره از آن و قاتل است گرمی را که متولد شده در آن
 همچنین تقطیر در آن رفیع میکند در کسان و احتمال آن میکند زایل ب نازل را چشمان و اگر شربت زرد فایده مند
 فضول غلیظه بر دفع و سوختن نفع کند و با شوق در او آب طحال و مری هم در خلل جمیع اورام صلبه ظاهر می شود و نفع
 آن با احتمال خوردن آن کمینقال در او مایه بول و کیفیت حصاة و زلاله علل نشانه بینمال است و در متقال از آن در
 شربت یا لبن قتل در خراج میکند جمیع در دوجات بطن و احتمال آن بصرفه در قتل و در صغار مایه سوال آن بجز حبه
 در او در طمشت و خراج چنین می و سبت انبی و در کمال مایه و جاع مفاصل و عرق النساء نیز نفع میکند نفع رسا و تحلیل دم
 جاد و تقطیر عروق نیز در دینم نافع است به بسع عقارب شراب بر و ج و پنج و جمیع سبوم بارد و طریق ساختن آن است بکوبند
 خشت بخته سرخ آب نیمه قطره های خور و مثل بادام بکینند و در آنش اندازند که سرخ شود و با بیطور بر قطره را گرفته در روغن
 زیر می سرد کنند پس از روغن بر آورده خور و نمایند و در شمشیت که بکل حکمت مطبلین بپزد اندازند و موی سپ در دین
 شمشیت نهند و بطریق مود و بکانه زو عنج استرج گرم و خشک و محال نه مین آن جهت استرخاء و خلج و عرشه
 و فاج و نفقه و جهت امراض باره و عصبانی در در مفاصل و عرق النساء و دفع لرزیدن تب ربع در بطل قدم جهت
 رفع برودت برادر اسفاردیم برای در کرده و نشانه نفع است و ممبر و میانه و بوی عرق خوش کند و سود آن جهت
 در در سرد و علل سوداوی در در شقیقه سفید است و طلا که در آن جهت در دندان که بر روی بود سودمند است بکوبند
 پوست خالص باریک اترج شش عله در در روغن زیت و روغن خیری از هر یک طل بار روغن بکند در طل انداخته در

و طریق اخذ آن است که بعد طلوع شنبی در زیر هر یکی دو تنه و شاخهای جهت لبان شیر آبی زنند و در طبعی که از آن
 ظاهر شود بر پنبه بر خند و در طبعی که کثیر و روشن باشد و نفع میکند با صاحب صبح و مقوه و طریق گرفتن فستق
 مثل روغن بادام است که گفته شد و روغن بنفشه صلابت عصاب را ملین نماید و بصبح و ام الصبیان نیز نافع است
 اندر روغن بنفشه بادام را صاحب مهباج در شیخ عینی نوشته این هر دو در ادویه جدا جدا انداخته که گفته شد و روغن
 سید ابوالخیر گرم و خشک است در سوم وجه اعلا بارده دماغ و متبعه عصاب از رطوبت زود تقوه
 و سهیل نفی و مخج حب القوه بود و وجه دوم سفل انقلاب جسم و ملو و قوی بلغمی در سینه سودمند شسته تی با خرم
 و بیل او در روغن کنان باشد و این ذکر یا گفته بگناه و در علای روغن سید ابوالخیر دهند باید که بر تارک سده او
 روغن بنفشه نهند تا سر او را در دو موضع بخار رسد نماید سید ابوالخیر بریان کرده نرم بکنند و در آب بچشانند و کف هم گیرند
 و در طبعی که کثیف تا تمام کف گرفته شود و آب زرد و با ندیس کهنار بچشانند تا روغن صاف بر آید و طریق دیگر است
 که بطور روغن کشیده استخراج کنند و روغن سید ابوالخیر در شرح طریق استخراج آنرا حکیم علی بنیم بعضی اجزای دیگر چنین
 نوشته بگردید حب فروغ بنفشه و خوب بکنند و دیگر در سیر بکنند که چهار رطل است قدر یک جفته از سیون و ششم کف
 و زبانه در مضمون هم در او یک غره آب بچشانند و صاف کرده آب را در روغن طافی شده بر آید از مالار در روغن
 روغن سید ابوالخیر که بعضی بر روغن سید ابوالخیر که هم کرده اند تغییر منقول از قانون استر خا و فاج و مقوه و نافع و دفع
 سده و کینه و محال و در حقن قوی نیست و خلک ده میشود سیخ اشق جاد شیر نهار چنان شستن آن هر یک سده درم و سهیل
 در پیچ و نقل قاقه خرب و اکبار فلفل در سفل جزو بسیار شود نیز قسط کرد یا هر یک چهار درم سهیل مل و فلفل
 شیطیچ بند سفل زرد باد و روغن هر یک بچند درم ناخواه صغر فرود و جلیه را بچند درم کف سیون از زبانه سیون
 بچند درم قوی صغیر اسار و ن جلیه هر یک سفت درم پنج کف سیون پنج از زبانه پنج از سیون پنج کف سیون را پس
 یا پس خشک هر یک ده درم هم را بیکوفه در آب که دو کف است با آله او به باشد بچشانند تا صاف شود و در آن صاف کرده
 بار روغن خرم و سده عفت رطل باز تاش لایم بچشانند که آب جذب شود و روغن باقی ماند وقت حاجت در انتقال یا سده
 انتقال با در الاصول به بند حد شفای خدای عفت درمی است بهشت درم نوشته و بهر حشاشان شستن آن و سهیل
 و بل و این نسخه عذوق است و روغن جگر نه یعنی گردکان قوی الحاره است و جهت فاج و مقوه و دفع بارده و خوا
 و سوطا نافع و مالک و صیر و خوب و عید و طریق خذ روغن این چون روغن بادام است و روغن جمل یا سید بن این
 در آفتاب نفع میکند بچان و خذر در شش و عوق النساء و سوطا آن تلخ سرد ریاحی و طواریح کند باید آن را بر روغن
 بر عضو و فصوص بر مقدار طری نافع است مقوه و صبح و روغن حشاش نافع است بچان و جاع عصبانیت را نند
 تنالی و در ادویه و حب مفاصل خواهد که روغن خنظل نفع میکند با مرض بارده و تقویت میکند عصاب را فدا امل

روغن بلبلان هر یک ده درم خلط کرده در شیشه سرخک بسته نگاه دارند و تربت از بعد دم تا یک انتقال با آب بخود بندند
 روغن بریحان فایده در دروزان و زان و نافع باشد آب بریحان و جوهر روغن کجد یک جزو جو شانه تا آب برود روغن
 بماند روغن زعفران که از او این خلوق گویند ملین اعصاب و از آله تشنج بلغمی و تخمین لون کند و حرارت غریبه
 بر فسرده زد و بصلابت جسم و جمیع امراض غلبه تقصیر و در نصف درم و در بعضی نسخها یک درم است قصب
 الذریعه بخیزد درم زعفران شش درم و اما هر یک شش درم مر را علیحده و قصب الذریعه و زعفران را علیحده در سرکه
 بجز و زنجبیا نند و در ششم فرمانا هم و سرکه خدیا یمنه روز بقیه روغن کجد پنج سائیر داخل کرده باش طایم
 جو شانه تا سرکه جذب شود روغن بماند روغن زعفران بقوم بقیه و در شش و خدرو که از او صداع و شقیقه تقصیر و درم
 را تخمیل کند و عرق انسان و نقرس و مفاصل را سودمند بود و دما دی بران بقدر را بر خیزاند و این روغنیت که می گیرند
 و زعفرانی مثل بلیه سید البراده که پیدا میشود بیت المقدس اگر شتر اترج را بخیزی و زعفرانی جو شانه روغن سائند
 عمل کند مثل این روغن روغن زعفران روغن زیتون به فایده و صرع و قوه و صاحب بطابت و اوجاع کلی که از بر دست بود نافع
 است و طریقی خدای مثل خدرو روغن بقیه و یا همین است روغن ساطع ثقل آنرا نخله سیاهانه خوش بویست
 میسد به بقیه و مرقه و جگر را سودمند بود و حقیقان بنشانند و از جمیع امراض بارده بر ماند و سرکه روغن
 کسره روغن زعفران روغن زنبی هر یکی طلی و در ظرف آبگینه یا چینی کرده هر روز تا یکماه بود و در کسند پس
 رزان خود خام سکه فایده از هر یکی ده انتقال بر نوه فاقله اسلخی و فکبایه و نقل سبل در دما هر صند لان از هر یک
 نیم وقیه جزو آب ساس از هر یکی ربع وقیه سلجمنه و قیه گرفته و در مطحن زعفران ملن کرده از حیر گذر آید بر و غنهای
 نه کوره یا میسند و یکماه دیگر در کسند و از آن خود مطحن دیگر بخول دو وقیه مشک سه انتقال عذرا از هر یکی
 دو انتقال گرفته و غیره عمل کنند و باقی را سق کرده در آن خلط کنند استعمال آنرا نه بخین است در جلابی و دمکبات
 شبای متخیر را جود و کافور و دو گفته و در تربت جت بسم اندک نسرقی نوشته و اندک علم با صواب روغن سبب آب
 که صاحب مهناج در ادویه فایده آورده آب سبب تازه در من روغن سکون نیم من در سبب آنجته باش طایم
 جو شانه تا روغن بماند پس از آنش بردارند و جبهه ستر عاف و حاقط هر یک ده درم سرفیون بخیزد درم
 نرم سائند ده خل کنند و اگر سبت درم روغن بلبلان و اگر نیشاد روغن زیت اضاف کنند بهتر باشد و نیشای
 دیگر از این روغن در موطر اول ادویه صد اعیه که شسته روغن سکون هم صاحب مهناج در ادویه فایده
 نوشته و در شغای مرقم است که جت بر دوت و حقایق جسم سود دارد و در ده و شانه سر در اگر کم گرداند و در
 قانون جبهه قریح بسم نافع نوشته و نقل قریح یک نیم وقیه سلجمنه قطب بلبلان زعفران مطلی هر یک یک وقیه نیم گفته
 روغن زیت بر سر آن بریزند و سی عدد کل سکون اضاف کرده چهل روز در آفتاب نهند و در شغای زردی از کلهها

کلهای بر داشته اند اختن و بجای روغن زیت روغن کبکیر طبع نیم گداشته روغن سوسن ساد و نه بود کبر
 بگزیند کل سوسن سفید زردی دور کرده و دو اوقیه بایک قسط روغن زیت در طری کرده سحران محکم بسته تا از کوه خارج
 نشود سه روز در آفتاب بنشیند صا کرده و دو قبه دیگر از کلهای تازه انداخته به ستور در آفتاب گذارند هر چند
 مکر کرده شود قوی تر میشود و روغن سوسن مرکب روغن زیت یک قسط و روغن سوسن نوزج الا قلع
 و از چینی هر یک ده و قبه قصب الذریره مرز عفران هر یک پنج و قبه تسدر دانه و قبه طریق ساختن این است که اول مر
 و قصب الذریره را در شراب بخورند و حرکت دهند هر روزی سه بار بستر بازیت جوش قسلی به بند باز کنند
 قرد ما را در آب سه روز و هر روز حرکت دهند پس این را بکوشش بازیت به بند پس زیت را صاف کرده سوم حصه
 از اوراق سوسن اندازند و دیگر روز شب گذشته اوراق سوسن دور کنند و ثلث دیگر انداخته تن قسم یک روز و شب
 گذارند کلهای دور کرده با ثلث و ثالث همین عمل کرده پس صا کرده و از چینی ساخته انداخته بکار برند و اگر دار چینی
 نباشد و چند آن سلیمان از این بر دو سنج از شرح است روغن شنبلیله نافع است بایجاد و رفع غوطه دوم
 ادویه امراض پس گذشته روغن شنبلیله بفاصل نافع بود و ادویه شربیه الشار الله تعالی بیاید روغن
 عاقر قرحا تدک بان نفع میکند به شریک اعصاب که بر من باشد و به جدر اعضا و منع میکند از تولد کزاز و مستقرین آن
 و اعاده میکند بعضی مفقود محسن طریق ساختن روغن عاقر قرحا اگر نیم نرسد عصاره طب آن این چنین است که یک قبه
 عاقر قرحا در غرض را در یک طل آب بچشانند تا دو قبه آب بماند پس دو قبه زیت در خلط کرده باز بچشانند
 تا آب جذب شده روغن بماند صاف کرده بردارند روغن عاقر قرحا را خلیل ایجاد تسکین جمیع اوجاع اعصاب
 و وجع اذن بارد کنند و بطین و نرالات نیز نافع آید و سم را قوت بخوراید و حکم بدن بر باید و قمل و دیدن در هر موضع
 که باشد بکشد و اگر ادویه قوی و راج و حل شود نفع عظیم بخشد و اگر این مشتعل کرده دود بگیرند و در چشم
 کشند و سم و ظلمت بصر کم و چشم مسترخی مستحکم سازد و منرب آن غشیان و قی آورد و طریقی خند و بی نهایت حب عاقر
 در آب بکوشش خفیف به بند پس بگویند کوفتی بار یک آب فاتر بروی ریزند و بر جزئی نفیل بگذارند روغن که از آن
 سایل شود بگیرند و چه دیگر نیست حب عاقر را بگویند و در روغن کبکیر بچشانند پس بچشانند بر سه آید
 قوه آن باد منته دی روغن فرقیون که در سکه یعنی بر مهرهای نیست و کردن و مالیدن نفع و دانه سداب تازه
 بگویند و لیکن آب آن بگیرند و ده استار روغن سوسن خفیف کنند و با شش نرم بنقد بچشانند که آب خفیل و پس
 قسط عاقر قرحا جذب به شرب یک سوم جاد شیر باز و فرقیون هر یک یک مثقال ساییده در روغن گرم بزنند
 رسانند و اگر روغن لبان حاضر باشد و الا بل آن روغن ترب سه درم داخل کنند روغن فرقیون به شش
 و دیگر که بفاصل و استر خا سود دارد و همه در دما را خصوص در اعصاب و عرق انسان را زایل کند و این سه درم

چند یکسره بخورم عاقبت درم قسط ده درم فودنه کوبی خشک و دوازده درم کشمش چهل درم جلد را نیکوب
 کرده با چهار صد درم شرب پزیز تا چهارم حصه بخورم نیم سن روغن خیری بان قسم کرده باز بخوشا شد تا شرباب
 خشک شود و روغن بخورم فودنه و عسل کرده بخوشش بدین درم دارم نسخه اول از فنجان و این نسخه موافق اکثر
 قسرها و نبات است روغن فلفل اصل این فلفل و صوب بیلا و فلفل است پیل در بند در فلفل را گویند
 و او در لغت بند یعنی اول است پس تفسیر این فلفل چنین میشود روغن که اول جزوان در فلفل است و او است با اعتبار
 تا غیر معتبر شده اصل این نسخه زنده است که شیخ بر نسخه در قانون آورده نسخه اول که صلاح جهت در شرب
 اعضا و دوج معانی شسته نیست بگزیند مثل بل فل میخ شیخ هندی رسن در فلفل جزو القی پنج سوسن بزرگ رازمانه
 قسط هر دو در روغن هر دو در روغن هر دو در روغن کوب کرده از روغن کعبه شیر برود و روغن داخل کرده در قدر مضاعف
 بخوشا شد تا شرباب خشک شود و روغن بخورم نبات کرده با شکر آرد نسخه دوم که نافع به بقوه
 و فایده است در شرباب اعضا و ریاح بارده غلیظه غایضه و صلب قویج و در دقتین و دوج بارده منانه درم و روغن الساج
 هر از برود و غلیظه نکاشته نیست مثل بل فل میخ شیخ هندی رسن سوسن آسمان کون رازمانه در فلفل جزو القی چهل درم سوسن صوب
 قسط بزرگ از ریاح زرباد و دیوار و روغن هر دو در روغن کوب کرده بار و روغن کعبه شیر برود و روغن داخل در روغن شرباب
 برود و در روغن مضاعف بخوشا شد تا آب شیر جذب شود نسخه سوم فلفل اصل این فلفل و صوب بیلا و فلفل است پیل در بند در فلفل را گویند
 فودنه شارب آورده و جهت استر خای صلب و فنجان قویج و سایر امراض بارده نافع رسن نموده است
 سکه تر به شیخ هندی رسن در فلفل جزو القی پنج سوسن آسمان کون رازمانه قسط زرباد و روغن کوب
 ده درم نیکوب کرده بار و روغن کاب هر یک دو سن در قدر مضاعف بخوشا شد تا آب جذب شود و روغن
 قسط فایده و بقوه را سود دارد اعضا و قوه و هر دو معده و دیگر سرد را نافع بود و سیاهی مورد انگیزاد
 چند یکسره درم نیم فلفل فودنه هر یک سه درم عاقبت درم چهار درم قسط ده درم روغن زیت پنجاه درم
 شرباب نیمه درم فلفل عاقبت درم چهار درم فودنه شرباب غلیظه صلب بخوشا شد هرگاه نصف آید
 روغن زیت آمیزند و بخورم نبات که شرباب در روغن بخورم نبات که شرباب در روغن بخورم نبات که شرباب در روغن
 کوفته و ریخته آمیزند روغن قسط و دیگر اصحاب را حکم کند چون بخاشا شد سردی دیگر معده را
 نافع باشد و باید این روغن که کوفته باشد موافق نسخه پیشین درم هر یک که با چوب هر یک چهل درم
 قسط پنج صد درم مجموع را نیکوب کنند و در شرباب یکشانه روز خیسایند بخوشا شد و بیلا نیند و سه
 چهار یک روغن زیت یا روغن کعبه بر روی ریخته بخوشا شد تا روغن بخورم نبات که شرباب در روغن بخورم نبات که شرباب در روغن
 اعضا و قوه و فایده را سود دارد اعضا و قوه و هر دو معده و دیگر سرد را نافع بود و سیاهی مورد انگیزاد

الرزیه سنبلیطی سافج قوفه آشنه جذبه ستر بر یکی بست درم پنج بقیه سی درم یکم قوفه در آب بخوشانند تا ماهر
 شود صاف کرده دوسم روغن کنجد اضافه نموده چندان بخوشانند که آب برود روغن قسط نوع دیگر ستر فا
 را میفند و در جگر و معده سرد و وجع مفاصل را سودمند بود در سکه قسط بر سیکه بچند درم راسن خشک سیکه خود
 بلسان بر یکی ده درم قصب الذریره سافج میوه سایه پنج سوسن قوفه آشنه قسط بر یکی بست درم مجموع نیم کوفه
 در سوسن آب بپزند تا بکین آید و با نیم من روغن کنجد بخوشانند تا آب برود این چهار نسخه را در شفا سکه نقل کوفه
 و در بعضی این نسخ با تسه ابادیات دیگر اگر چه در بعضی ادویه خلاف دیده اما چون این نسخ اصول علیه معمول بود
 آنرا فراموشته روغن قسط که در سکه غنمی بر جبهه ای پشت و گردن میمالند منقول از مناج اهل از حصر
 راسن و سنبلیطی بر سیکه ده درم قسط سی درم نیمه را در یک من و نیم آب ایفند بخوشانند که آب سرخ شود
 پس صفا کنند و ده استار روغن زیت اضافه کرده نیمه اربیزند که روغن بماند پس کثقال شیر فزون بسته
 درم جذبه ستر سایه ده درم کثقال روغن قسط نافع بقیه منقول از بخی نقل عاقر قرقه حافس فزون یک
 ثلث اوقیه جذبه ستر نصف اوقیه قسط یک و نیم همه را سایه در نصف رطل روغن خیره یا روغن زیتون
 حل کنند بر بعضی استرخیه بالند روغن کل مو جبهه صرع میبای نافع است و در مخطوط اول ادویه صدمه ای و بعضی
 که شسته روغن کل ککلاج جبهه استرخیه و سکه و فاج و برودت و نصف معده و عرق اسنا و اوجاع مفاصل
 و ظهر و قریح و اورط و تخین جسم و اوزان حصاة و سنگین و وجع مقعد و فیض سد و بدن جاذبه شیرین یکس
 بر سیکه بچند درم در فلفل فلفل زنجبیل بر سیکه شش درم پنج کوشنخ رازیانه بر سیکه هفت درم بلیه کامی
 بلیه سیاه آله بر سیکه ده درم ترب چهار استار کرب تازه سد آب تازه خشک تر بر سیکه یک یک قصبه سیاه
 را بیلوب کند و بقول را قطعه قطعه بپزند و آبست و چهار رطل آب بخوشانند تا نصف بماند صاف کرده روغن
 میوه انجیر چهار من در خنک ده باز بخوشانند تا آب برود و روغن بماند و بعضی شیطیج چار درم پنج سوسن
 ده استار اضافه میکنند روغن کل ککلاج پنج بقیه دیگر نافع بقوه و فاج و ستر فا و وجع معده و اوجاع
 مفاصل و نفوس و استسقا و جمیع درد های سر فلفل در فلفل زنجبیل بر سیکه سه درم جاذبه شیر اشقی
 یکس بر سیکه بچند درم بلیه کامی بلیه سیاه آله بر سیکه ده درم ترب چهار استار کرب بلیه سد آب تر بر سیکه
 یک خرمنه بستور در بست و چهار رطل آب شیرین با شش بلایم بخوشانند تا نصف بماند از شش سرود آورده و تا
 سرد شدن داشته صفا کنند و با چهار من روغن میوه انجیر باز بخوشانند هرگاه روغن بماند برادرند نسخ اول
 از قانون نسخه ثانی از شرح منقول است روغن بلیه سیاه که جبهه تطیب دفع امراض سوداوی نافع است و نسخه
 آن در مخطوط دوم گذشته صاحب تذکره در بیان دسی استرته ممکن است که علاج کرده شود باین روغن سایر

کنند و بنیدازند بالای آن شراب تقدیر کرده اند مقدار آنرا بعضی باینکه دو انگشت بالای او دیده باشد و بیزند
 بالای آن روغن کچنچ قسط و در آنرا مضاعفت آبش ملایم تا شش ساعت بچوشانند و هر ساعت حرکت دهند
 پسترا تا شش فرس و آورده سر دهند در روغن رافضا کرده بگیرند بار دیگر گسرخ سیلخه عصاره آسن ترمهر
 در جسد دو دقیقه بنکوب کرده شراب یا آب دیگر در روغن مطبوخ مصفی داخل کرده ساعت آبش ملایم
 باز بچوشانند سر کرده و صاف کرده با سر سوم سنبل و نقل میوه هر دو جدا جدا و قیوه جزو این پنج دقیقه روغن بلبلان شش
 دقیقه و دوازدهای کو قفسی گرفته باب بچوشانند هرگاه گرم شود روغن مطبوخ مصفی در روغن بلبلان در نیند داخل کنند و حرکت
 دهند که مخلط شود و بچوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند روغن نارون موافق نسخه که شارح
 آورده اهل دو دقیقه مرز بچوش چهار دقیقه در شیشگان سدر اسن پنج سوسن عود بلبلان زراونه فردمانا
 فلاح اخضر هر دو حد شش دقیقه و بعضی قصب الذریره هم چهار دقیقه اندازند و در چهار قسط شراب
 طیب اراچی بچوشانند و دستورند که بچوشانند و صاف کرده در طنجه نایه سافج هندی یکو قی قسط سیلخه فحل زیت
 حماما هر دو حد دو دقیقه سنبل و نقل هر دو حد سه دقیقه داخل کنند و شراب بزرگه پستور بچوشانند و بعضی سنبل روی
 سبسم در طنجه نایه دو دقیقه داخل میکنند و در طنجه نایه صبر کنند و هر دو حد یکو قی قسط سیلخه فحل زیت
 روغن بلبلان شش دقیقه داخل کنند و دستور گذشته بماند و بعضی در طنجه نایه یکو قی زعفران سبسم اندازند
 روغن نارون موافق نسخه متعارفه قصب الذریره و روغن انار سدر و بلبلان یک سافج هندی
 بزرگ هر دو سنبل روی اخضر اسن اهل فردمانا مرز بچوش سادی بنکوب خسته شراب و آب یکش بماند و بچوشانند
 پس صاف کنند و بار دیگر بچوشانند تا آب برود و روغن بماند فاعل اگر سنبل روی یا قی نشود سنبل نهی
 که عبارت از سنبل طبیب است و سنبل صافیز نیز گویند و داخل ترکیب باید کرد بلکه سنبل هندی اقوی از سنبل روی
 است نند و بعضی سراب و نبات درین نسخه سنبل طبیب و بعضی سنبل مطلق و قی شده و هرگاه سنبل مطلق نذکر
 می شود در آن زمان سنبل طبیب باشد روغن سرکس با حساب نافع است و در او دیده ام رضی رحم
 بیاید انت رائه تعالی روغن نسیمین تقویت دماغ و خواب فضلات آن کند و انت رائه تعالی دیده او دیده
 صدریه بسیار روغن نیلوفر را که حساب مبالغ در او دیده نشسته در او دیده نشسته روغن
 که برضی شحوص نفع عجیب بخشد روغن زیتن یا بطل بگیرند و فرغون تازه یکو قی در آن حل کنند و بکرم بریزند و بماند
 روغن عینی که جهت از زودتد نافع است پیر که خریشتر پیکفار پیسه گا و کوی همه را که اخته قدری روغن زیت
 داخل کرده بماند روغن عینی که جهت شش نافع و قوی تحلیل است منقول از قانون فلفل فرغون هر دو حد چهار مثقال
 جده حماما میوه مصطکی سنبل روغن بلبلان هر یکی یکو قی موم دو دقیقه روغن نارون روغن خضض هر یکی یک قسط

با هم جمع سازند و غشهای بندگی و غنی را شناسند و قیل نام از گرفته جو که رتن سبجی که بنی خور و ستاد و
 کاه و بنا با بری آبروی پنج سپه و پنج ازند هر یکی یک پل پوست پنج سرس کرد و الی کوهر و چشم که نحوه هر یکی پنج پل
 رای سپه است و پنج پل انجدر که گفته و بخته در ده من آب بنجوشانند چون من آب بماند صاف کرده بپسند
 و مینوی جو تری همیشه در پشت کاس مرچ اجود علی نال موته کو بخته مردا کتانی خورد و کلو شهبندی چند اردو باس و با حکا
 پنج موه و چشم نیم بار بپوشد و لباس چشم که بر میل بارتند و تها کتا و دیو دار و ده برنی چرک چهار ترک و انون بهنگه اگر بپوشد
 چند تن بر سکا کوی یعنی بنو فر کبود اسیر و اکینه منقی است بر نی یک پل این جلد را با آب سختی تر سازند یعنی بغیر خوش
 باب ساییده شیر که در این را در اصطلاح اهل هند کلک گویند و حشانه او دیه ساقه با این کلک بجا کرده بپزند
 بست و چهار درم روغن کاه و دو صبریل روغن کچند و ده من شیر ماده کا و شیر و داخل کرده با شش ملائم بپسند
 چون بخته شود و مقداری بر اندام طلاء کنند از خجله انواع صمغ بخت تا دو چهار نوع باد و باد رکت دفع شود از مجرب است
 نوشته اند و دیگر کلکها که کبریت با رنگ موته تر بپسند و نارسا پس به باره ایلها که ایلدانه چند تن دیو دار
 نیشتر بالا کوته مله ی کلک با ضم کلک سر با بفتح رنگا نوست اتون پنج تریج تالیس تیر بر بار انداز این بر دوتانی کلالتی
 بهتون نگر هر یکی سه درم مده را کلک تر سازند و با یک بر تنه روغن ماده کا و دو چند روغن کا و آب چاه و چهار چند
 روغن مذکور شیر ماده کا و با شش نرم بپزند چون بخته شود و فرود آرند قدری مریض نوشانند ازین روغن مرکی
 و جلد انواع تها و انما و دمه و سرخه دفع شود و دیگر ها کلکها که کبریت با رنگ موته تر بپسند و نارسا پس به باره ایلها که
 ایلدانه چند تن دیو دار بالا کوته مله ی کلکها که کلک سر رنگا کتانی دانش پنج تالیس تیر نا کیر کلالتی بخته کا کوی که
 کا کوی جو که کلک مده به مده دوه برده میگوئی ماشونی گلوی کا که سینگه منبلوچن به مده الیور یعنی منقی پند یک جوئی
 ملتی مده را بر گرفته و منق تر ساخته در روغن ماده کا و انداخته بپزند چهار چند روغن مذکور شیر ماده کا و نیز اندازند
 بپزند چون بخته شود و نگاه دارند و مقداری مریض را نوشانند ازین روغن مرکی و آب سبب جلد اقسام تها دفع شود و عظم
 مردوزن نیز زایل شود و دیگر که کمانه قیل بپزند روغن کا و شیر به در بینی مته هر یک صد درم و شیر ملتی
 یکصد و ده درم جلد را بجا کرده با شش نرم بپزند تا که روغن خالص بماند هر روز بنهار دو درم بخورند ازین صمغ زایل
 گردد و دیگر روغن قیل که کیر اسیر کشته و چند تن رال موم سونته سونف سنون یعنی مک شک موته سوری یا ستا و
 لاکه ملتی هر یکی یک پل جلد اسوای رال و موم منق تر ساخته روغن کچند شش شیر کاه و ممت چهار سیر انداخته با
 نرم بپزند و رال را خشک ساخته با موم نیز اندازند و چند تن بخورند تا که موم سرد پس بماده صاف کرده بردارند
 و بر اندام صاحب مرض بپوشان یعنی فایده و لقوه و مرگی و زکین و با د رکت طلاء کنند و جمیع امراض جسم و فساد
 حیض زرد و فساد منی مرد و این را فایده است و دیگر نالین قیل از گرفته رس زنا که و موم پنج ازند بپسند و

ستاو نیز نو کبره تی را سی بنه مینشی بد ما که نیم پادول دیو دار پیل سونف چندن بر چندان از هر یکی ده پیل بگیرند و چهار
 چند آب بخوشانند چون چهارم حصه مانند یکامه بنجته علیحده دارند و بنجته بد ما که اگر کبره پیل مینشی رال کبره تی چهار دیوار
 کوتهه کا پیل رنجندن از هر یکی نیم پیل گرفته بآب حقیق کرده کلک یک ساخته علیحده دارند دروغن کجک شصت و چهار
 پیل گرفته در گزغان کلان انداخته باشن نرم بزنند در شای نیم پیل کلک نه کور اندازند و بزنند تا اینکه صرف دروغن بماند
 فرو رود و ده کا فور اسلی بنیدرم تیج تریج مشک ترکی لنگول نکه جوری نوک هر یکی نیم پیل باریک سوده اندازند پس در ده
 دروغن نیک نگا دارند و بر اندام مر فیض بمانند ازین اقسام باد مثل خشه و لقوه و غیر آنها همه دفعند و در استخوان کسته
 درست گردود از نالیله ن این روغن و حقنه کردن بان بودای اندرونی دفعند و بهرادی که درین دندان و ملازه باشد
 نیته دفع شود و کلک را که کف گرفته باشد نیز قطع کند کلک و هم از مفلوظ سیموم اودی به امراض من سرگردان
 که مصدر بزنی مجبه است زیر بلنج سکا جبت که زیره و شیرینی مثل شکر و بوز در شای از سرکه داشته باشد
 بیشتر در گرمی مزاج و امراض حار مهمل میشود و بعضی اقسام این در امراض غلی که اجزات مزاج باشد نیته بکار آید
 زیر باجمی که در امراض فاج و ششی که با گرمی مزاج باشد نیته قطع جسم و هم سنگین حرارت کند بکند یک که پیاز را
 و باکشیتر خشک بکوبند و در روغن بادام بخوشانند که بنجته شود بپای نیک قدری آب کاسه و چاشنی از سرکه و شکر سفید داده
 با قدری زیره و کشیز خوشبو کرده در آب کف کند کلک یا زده هم از مفلوظ سیموم اودی به امراض راس در ذر و دو پای
 که مصدر بسین مهمل است سعو طی که تنقیه بر غیر ازیت کند یک نسخه آن در مفلوظ اول که نیته سعو طی و دیگر درین
 باب عصاره قنار الحار سدس متغال عصاره ورق بلاب بکوبند و نصف بخوریم سه دقیقه به را مخلوط کرده دروغن
 زجاج مخلوط نگاه دارند و وقت حاجت قدری ازین گرفته در شیر زن حل کرده تسبیط نمایند سعو طی که سده
 بکشاید و ریاح و مانع تحلیل نماید و میباید ستر خشک فرغون با سوره کوفه و بنجته بقدر یک جبه بار و روغن بنفش
 با مثل آن تسبیط کنند سعو طی که طو بات و مانع برآورد و مانع پاک کند شونیز غفل کند ش از هر یک قدری
 گرفته در سرکه و دروغن کل آبنجته در مین چکانند و سر انگون دارند تا طو بات سیال شود سعو طی و دیگر که طو بات
 غلیظه و مانع تحلیل و تدوین کند و از راه مینی برآورد و جمیع امراض غلی را قطع رساند محمود چهار جبه آب قنار الحار
 یک ملحقه سیموم آبنجته در سوراخ سه قطره بچکانند این سحر در بعضی دروم فور عمل نمیکند بلکه بعد یکده ساعت از نمیکند
 در بعضی از جبه قدر متعاد و اصلاح موثر نمی آید بنجته سهیل که در بعضی عمل نمی نماید در بصورت مکرر تسبیط کردن و در
 مقدار فشرودن لازم است و باید دانست که قنار الحار قویتر از اصل است اگر آب قنار تسبیط کنند باید که
 روز اول در یک سوراخ بچکانند و در دوم در سوراخ ثانی تا بی ازیت باشد و اگر حدت کند با درون مینی دروم
 بهر سه شب بیانی باریک ساینده ابو یوسف در مینی دند سعو طی که با خنده ناخست در مفلوظ دوم سعو طی

که بشننج می شفقت دارد در موقوف اول گذشته سعو طی که بکشد نفع بخش تسبیط باب سداب و آب مرزنجوش
 شنی و سراد بخمس تسبیط سداب در ایت خصوص براره کی همین قسم چند بیکتر با بار اصل و دانی سنج باب
 مرزنجوش و قطره چند روغن زیت و مقدار یک کس سر فیون با شیر زنان و عصاره شنبلیله و عصاره جله و مومهای
 بر روغن نفیسه و از همه زیاد تر شلشانا باب مرزنجوش و این همه سعوطات بقوه تسبیط نافع است سعو طی که
 صبح در یک نوبت دفع کند چکاندن مرورید محلول است سعو طی که با طفل مصرود که تجاوز از چهار سال کرده
 باشد بکار آید چند بیکتر یک انگ صبر سقراطی در صافی برود احد نصف درم همه را کوفته و بخته آب پشایره یا آب
 مرزنجوش خیر کرده صهای صاف مثل عدس یا ختم مقدار ده حبه آب مرزنجوش تسبیط کند سعو طی که نفع میکند
 مصرود و منی در بطری را و تقیه سراد در طوبه کثیره از ان نیز کثرت عصاره قنار و کمار نوشا در هر یکی یک مثقال
 شوشین در مثقال بار یک ساییده بر روغن زیت یا روغن بوسن یا روغن خاقل کنند تا در غلط موم که اخته بر روغن
 رسد و در ظرف با جیاط نکا بدارند و وقت حاجت جوف تخمین طبل را باین طلکانند و امر کنند که استنشاق بکنند
 و در مرکبات شاهی وزن عصاره قنار و کمار یک درم نظر کنند سعو طی که بقوه نافع است بعد از استفراغ ضرر
 و تقیه و نافع بیغ و غر و غیران بکار آید بر موده کی دو دانگ خردل بعضی سداب یا پس بر احد چهار دانگ فلفل سفید
 فلفل سیاه چند بیکتر جاد شیر برود احد نصف درم شوشین صبر برود احد یک درم کنش صفر فارسی برود احد دو درم
 جالینوس در کتاب خود در ادویه مرکبه ذکر کرده که شوشین را در سرکه کهنه تر کرده باز خشک کرده بار یک ساییده
 و تسبیط باین نفع میکند نفع بین سعوط و دیگر درین باب صبر مرزنجوش که شش حصص برود احد جوی همه را
 بار یک ساییده باب مرزنجوش و روغن بوسن تسبیط کند سعوط و دیگر چند بقوه شنج در حق این نوشته که بهترین
 سعوطات است و در پنج روز برای نفع یک کس زیت نصف درم آب انار دو درم سعو طی نافع
 بقوه بنگامی که حس زبان تغییر یافته و سایر حواس ندر شده و مرض از میان باز آید باشد بکار برده منقول است
 قوامی زهره یک زهره کلنگ هر یک دانه ای نیم درود و در روغن مصطکی یا روغن نارون بکند از نه که کذات شود پس
 در شیشه خرد در از گون اندازند و درین نهند و در یکی بر از شراب نهاده آتش فسر و زهره ناروغن خوش خرد
 فردا آورده سرکه دره مقدار ده حبه تسبیط کند سعو طی که بقوه و فاج سوددهر ایام جله روز از مرض بکل آند
 صبر شوشین بوره ارمنی جله برار کوفته و بخته آب جعفر در مینی چکانند سعو طی و دیگر که فاج و بقوه برود
 جاد شیر سکنج در نه بار اسپند فلفل و در فلفل انگوزه اشق چند بیکتر سر فیون اجسته ابرار در بول
 شتر یا سرکه انگور یک شبانه روز بکشد و بکده بیالابند و یک قطره از ان درین چکانند
 سعو سبیط و دیگر نافع بر سه مرض مذکور شوشین صبر سر فیون جاد شیر هر یک یک درم چند بیکتر

جذبه ستر عفران بر یکی بکیرم و نیم اشک کشش بوره ارستی بر یکی دو درم مرصاف سه درم خرق سفید چهار درم
 کوفه ریخته باب چقدر جها سازند و این جها سمی میشود بکب سوط و بقدر وجه یکسه جبه بر دهن خیری تسبیط
 کنند سعو طی که بفالج و لقوه و صداع نافع باشد جذبه ستر جابو شیر عفران زهره کرک حبسند ابرار باب
 چقدر ریاب شایان و آن در خست که در احوال میباشند حل کنند در بینی چکانند سعو طی که بفالج و لقوه
 و صداع بارد و نفیقه من نفع یمن رساند فوخی جسد کشش عواتی فکوریون و فوخی مزخوش پس ابر سار و احد
 یکجز و کوفه و بنجیه باب تمام شتر جها سازند و در سایه خشک کنند و دقت حاجت قدر خود و آب مزخوش حل کرده و
 بشیر فلو ط ساخته در بینی چکانند سعو طی که بفالج و لقوه و نفیقه و جمیع امراض بارده و چشم سودا و در حوض مر از
 بر یکا ده درم عدس ستر زهر یک چند درم صغ سد اب زهره کلنگ جابو شیر جذبه ستر شونیز زهر یک سه درم نبات
 زعفران از هر یک دو درم فوخیون جهر از هر یک یک درم کوفه و بنجیه باب خالص قرصها سازند هر یک مقدار عدسی در فوخی
 حاجت یکی از آن باب مزخوش در دهن بنجیه بادم در بینی چکانند سعو طی که بفالج و لقوه و ستر فاضل و ارتعاش
 و نفیقه سد و داغ و اختلال سد که عارض شده باشد از سد و تری در عضل و عصاب نافع است شونیز از هر جهت
 دو درم خوب بار یک ساییده در عصار بنج حنظل و طبخ صبر سلق و عصار بنج و طبخ یا منیزه و یکد انگ از آن شیره و تسبیط
 کنند سعو طی که بفالج و لقوه و صداع و آنرا مرصاف بارده ستر نافع است جذبه ستر بکیرم کشش فضل و عطشا جها سنگ
 ششم فطل بورق و حر فوخیون زهره کاد و خشک کرده بر یکی سه درم شیا فها ساخته بکارند و دقت حاجت مزخوش
 تسبیط کنند سعو طی که مندی سعو طی که می را که از غلبه خون یا از گرم باشد نفع رساند تخم ببل و در بول بسیار
 باینکه بول بسیار جذب شود یکبار درم را اولی باشد بخته بکارند و دقت حاجت بخلوطه حله کرده ماس مندر می
 دفع شود و که چهار از راه بینی دور شود و دیگر درین باب بسیار و جوب از بنده و دخت لرزان و در بول آدمی بسیار
 سستی کنند و در دقت پیوستی که زنا میهند و دیگر بیادوستی بیل که از بنا گوش بیل میبکند پنبه بکان تر کرده در
 بینی اندازند و اگر پنبه خشک شده باشد پنبه را تاب تر کرده در بینی بپاشند و چکانند چند قطره از آب کتانی که در
 ساعت نیک یا بنج و برگ و شاخ بکنیده باشند پس عمل کنند سعو ف را و ندر این از ترا کبش رخس است
 رحمت الله تعالی نفع میکند صبر و صفت بصر و حنظل و عشی و فلو صغ و برقان و سد و صفت اعصابی رسیده
 و طحال و کلی و باقی میانه قوت این تا دو سال و خوراک این باب سه درم است و در مثال کل تخم تخم ریحان تخم کاسنی
 تخم کرفس حجیه بودی فاقه کبار هر دو درم و درم ترب قسط اسارون کزبه یا طبخ شیر کلسر ح سقونیایه کای یا احد
 سه درم عود منیزی را در سطلی در آتشی پوست ترنج انبه در هر دو درم شکر بر بر همه و اگر باشد حلیل را در
 یا مرصاف سه درم پس زیاده که در آن مر و درید مر جان اگر با بر شمرتی هر دو درم و اگر باشد ف و داغ پس

بقیه نسیه اسطوخودوس مزج خونین طبعه زرد اطهر و جدسه دوم و اگر شد کثرت یاج بدل کز به خوشحالی و بدل آله
 و از غفل و اگر اراده قطع اسهال شد بدل کز به و ششم کاسنی افاقا در حل کنند و بعضی یا قوت سنج و مشک
 هبم یکبار درم درین ترکیب و حل میکنند سفوفی که مخرج را سودمند بود در طریقه های که ماده صریح است نشود و
 آرد زرد و بدجج پنج قیراط سیسیالیوس نیم مثقال غار نقیون یک مثقال شکر و چند آدویه این تمام یک شربت است
 باب گرم بینه سفوفی که جهت استرخا نافع است ساج ناخواه زرد و در طریقه ششم کاسنی سیسیالیوس نیم قیراط
 بر یک یکبار درم و در این با سفته کبریا بر یک یکبار درم و در این چینی حماما بنیل بر یک یکبار درم و در این کوفته و بخت با گرم با شربت کهنه
 به شربت سفوفات نسیه سفوف سیسمی به چینی چربن بر سه جزای ترکیب شنبک بار سیسمی جو کبابا رطل و در طریقه
 کنگی اند و جو کبابا رطل بر پنج مثقال بر سه جزو تر پیده و اتون سیسمی رطل بر یک مثقال کز به سیاه زیر و سیفه هم را بر یک کوفته و بخت
 میزدیم با دو درم و در این سیسمی و بخت کز به و بالایی آن آب گرم نبوش از تانکاه این حل کنند ازین سفوف
 رگه و کبر سنی و درم و سرفه و سول و ارج و طبعه و پند روگ و کنول با دو درم و اسیر و بخت روتب و اما دو دفع
 شود سفوفی یک ربع هر گاه که مخرج بر در بر مخرج میخند آدویه سیسمی بر درم یکبار درم کباب
 شیشه تا مدت یک بندل نهایت و درین در وقت نمایند صریح با مرشد تالی دفع شود بخنجر افیتونی
 که با صاحب صریح نافع است و مفرغ دوم این مکتوب که شربت سیسمی و لوسومالی نام لغت بصریح و درج
 مفصل و سق اسار ساند و تغز و بان درم حلق و لوز و قنقش ساند و کیموس علیلط بر آرد و از شربت ایفون و
 نبش افی بر آرد و لفظ لوسومالی در یونانی یعنی شربت سیسمی است چه او سوزد یک نشان خل مالی علت است طریق
 ساخت این سیسمی بخنجر است که در سنج و قوطی مخرج درین عمل دهن در اطهر کرده چند خوش حقیقت
 بدیند پس فرو آورده و سوزده نکاه دارند این سنج منقول از شرح حکیم علی است بخنجر عذخلی که چهار
 سکه صریح و صنف صنف قنقش و طبل طبلان فستق و عسل بخنجر ساند و کف بر آرد پس بر سر کفن عسل ده ستار
 خل عسل در خل کرده بقدر آن سیسمی بخنجر عذخلی سنج دیگر که جهت فایده و تقوه نافع است از آن استغایه
 در آدویه علی ریایه سو طیرا بر خسته و فایده و شربت سیسمی نافع مفرغ دوم و در آدویه صید و حبه تحسیر یافته
 کنگه و وار و سیم از مفرغ سیسمی آدویه امراض راس در ذر و در آدویه که مصدر شین معجز است
 شربت است از آخر تیغ سده و مایه نماید و بار خض بارده و مایه و در طریقه بارده و مایه نافع آید قاعده
 کبابا رطله صفرا بر یک مثقالی و است سیسمی اسامون در چینی مخرج کون کز به و زوفا سنج خشک ششم رزایانه
 ششم کاسنی بر یک یکبار درم و در این شربت کز به بر یک یکبار درم و در این شربت کز به بر یک یکبار درم و در این شربت کز به
 در چهار رطل آب بخنجر ساند تا صنف ریه صاف کرده و در طریقه شکر و در طریقه شربت ساند شربت اسطوخودوس

مرتب ترکیب محرق دم و خلط نمدیده ام ازین اثری بسیار که درازا که کرمی استرهای زبان بهر حال اگر به اجزای
 این جسم رسد خالی از منافع مرقوم نیست واده میشود بهر عرض مترج بخیری لایق این مرض خنچه در برود بهر قوا و
 اعضای عالیله باب مزخوش یا آب نخ سلق و در سرد باطنه بهار الاصول برای او جاع جسم باب نیرن و جهت
 صبیان بروغن بنفشه اجزای آن براده زرباده سیم زرب کند زنج کفشگران شوینر سرکین رو باه نخ کبر
 سیلخی پاک کرده عیدان اسکنه از هر یک یکدرم شکوفه بیدریخ کاسنی خشک معوم الحوس حبه عصاره ابرس دارشیشیان
 قیوم از هر یک یکدرم مشک خالص کافور غبر سبب جاما ششم هزار سفند یعنی حرل نسفون ششمان ششمان ششم کرس
 ششم سد سیرکین کادو کوی گوگوسرخ زردخرق سفید یعنی سید کوفی نخ حرل مایران صنی حب محلب عود طلسان نزار حش
 ششند ان لباسه ابرس اشتر النوال اصابع صفر کشت برشت حلیت خوشبو سیلخی خاک شیر را چه که عبارت از حب بلون است
 از هر یک دو درم جز سندی دو درم و چهار دانگ ابرشیم خام شست به شست زرباد درونج زنجیل خطایا لسان
 انصاف فرغ بندی عافو قره جالبه قهر الیه بود و دو تو زرقطو ناسق فارسی سقر خری اندک ان سیاه خاک چهارراه که از استار
 تریاب الهی من لخرق گویند از هر یک چهار درم اکیل الملک چهار درم و چهار دانگ کره کاه کانه در دیوار کهنه شده باشد
 و تباری کوب بلیتر ابالبیه فی البیضان میو لیسند در یونجه چینی از هر یک هفت درم و قفل اسارون سیلخی سنبلی قسطا قلعه
 بر سیاه ششمان از هر یک هشت درم و در اید ناسق زعفران ساخ جوزا و اجند بید ستر تخم جرجیر ششم کدر ففاح از خسر
 ششم با وین زوفا خشک از هر یک ده درم پیل سیاه پیل سفید در پیل عین زراوند مر حرج بزر بلنج هر یک بست درم
 سیب خشک بیت عدد و اندر بعضی ششمان بعضی جزایا ده و در اوزان بعضی تفاوت است برین تفصیل است و دانا طبا شیر
 سفند از هر یک یکدرم زرب اسفند سفید ریونده صنی حب طلسان حب الاس محرق قیوم الملک جمل لازور و حلیت منین کثوت
 که با مورد اسفند حقت افزید جوزا پیل مغاث مر با جز بهمنین از هر یک دو درم منون درخت ترکی نمک طرزد مک خیزمان دو قو
 قطر اسالیون عصاره سوسن از هر یک سه درم نخ خری سیلخی فوشک کوفه خاب است ترنج خشک عود فاد نیا از هر یک
 چهار درم و در بعضی ششمان یکدرم چهار درم و در بعضی ششمان یکدرم چهار درم و در بعضی ششمان یکدرم چهار درم و در بعضی ششمان یکدرم چهار درم
 سفت درم و در دای خشک را بکونند و صغیرا عصاره را اندر شراب حل کنند و بکین مصفی بشیند و یک جوشش دهند
 باشد آب نخی برود و در دای کوفه داخل کنند و کتند و ششمان کاه را در شربت بقدریک بخود آب گرم باید داشت
 که در ششمانی ششمانی اختلاف بسیار است این سخن را از ذره خوار زم شاهی با اختلاف اوزان بعضی جسد او زیاد است
 بعضی اجزای دیگر که مذکور شده نظر گرفته و چون حسب دینزه از او با دین قانون و قیاس کرده باشد قریب دین قانون
 بهسم مقابله کرده بصحت رسانیده و نسخه نامه که هم نوشته میشود از ذره است و غالب که این نسخه را هم از زبان فرابادین
 گرفته اما اختلافی که در آن راه یافته بعد از نسخه با آن نوشته کرده میشود ان شاء الله تعالی ششمان ششمان ششمان

سحاله زرد سینه براده زرد سحاله سیم وزیت مصلی حب بلبلان خوشتر زاج کفشک زرد سیم زرد باد
 پوست سیخ کبک بر یک نیم درم پنج سوسن آسمان گونی لب با سه سلخه عود اسپنجه مارا شونیش
 ز الشوک حب ملج بر یک یکدرم مشک حاما سفوفون اشنان سب خطه تخم کرفس تخم سد اب
 اشنه گوگرد زرد سیم گاو کوبی یا بز کوبی کافور خسر بن سفید خسر بن سیاه سعدیه زامیران
 جی تخم میون اصابع صفرا شرفول پنج کاشنی کشت بر کشت عود بلبلان پنج خسر دل سفید هر یک دو درم
 پیل سیاه دار پیل زرد پنج هر یک سه درم عذر بر ششم مقل بلبل زرد باد در پنج زنجربل سیخ
 شبت تخم شبت حیطانا رو و مشکوف لسان انصافیر پیل سپید نمک مندی سقر فارسی
 اهل عاقه کسر خاک راج مرغ زرد اندک حسیج بزر قطونا سفید هزار جشان سفید ان هر یک
 چهار درم تخم کاسنی چهار درم دوا شکلی اکلیل الملک چهار درم و نیم تخم بادیان ششدرم باد آورده
 ریوند چینی عقده تین بالیه در حیطان هر یک هفت درم قسط پنج قاطع تخم حبل جوب بر سیاهوشان
 هر یک شبت درم مروارید زعفران سابع مندی بے جوز بود اجند بیدستر قلع اذو تخم جوجم تخم
 زرد فابریک ده درم قلع ده عدد افیون زرد اندک طویل هر یک بت درم بطریق مذکور کسر شند
 و ششاهنگاه دارند قند خوراک برابر خود در آب کرفس در آب بادیان و اگر اندر سینه اندازند برابر
 دایکند مباب سفید پنج حل کرده بچکانند و اختلا فی که در میان این نسخه دویزه و نسخه های
 صحیح را باین قانون معاینه کرده نیست که بجای تخم کاسنی تخم انجدران چهار درم و یکد انگ دست
 و مبدق مندی دقت الیود هر یک چهار درم تخم قنا چهار درم و یکد انگ زرد ششدرم زیاده نظر
 آمده دوزن فلفین و زرد پنج هر یک بت درم دیده شده ششیشا نسخه ثمالش که صاحب دویزه
 از کامل انصاف نقل کرده سحاله زرد سحاله سیم زاج کفشک خوشتر سیم زرد باد پوست سیخ کبک بر یک
 نیم درم پنج سوسن آسمان گونی مار شو نیز مار الشوک هر یک یک درم مشک خالص زعفران اشنان
 بنطی تخم کرفس تخم سد اب اشنه گوگرد زرد سیم گاو کوبی یا بز کوبی کافور خسر بن سفید خسر بن سیاه
 زامیران چینی تخم میون اصابع صفرا زعفران بر سیاهوشان پنج مندی با کشت بر کشت حب ملج بر یک
 دو درم تخم شبت حیطانا پیل سپید مشکوف لسان انصافیر زنجربل پنج شبت نمک مندی سقر فارسی اهل
 زرد اندک حسیج فقر الیود هزار جشان سپید ان هر یک چهار درم بزر قطونا بے هر یک چهار درم و دو
 و انگ مبدق مندی چهار درم و نیم تخم هزار سفید تخم بادیان زرد فاشک هر یک ششدرم باد آورده
 ریوند چینی عقده تین البالیته فی حیطان هر یک هفت درم قسط پنج قاطع تخم حبل جوب

بر سیاوشان قافله هر یکی پشت درم مردارید زعفران جذبه بیشتر خربوا دین سادج بندیه نقاح از
 تخم جرجیم زعفران بر یک ده درم فلفل سیاه افیون دار فلفل زراعت سیفید هر یک ممت درم نقاح
 ممت عدد بدستور مذکور ترتیب دهند شش مومی که بصروع نافع است سداب سبب فرزند خوش
 جمع کرده دریم بونید و تخم اطفال اصحاب صرع به فرودی فرادی این هم با فاقه می آرد اینها را و درین
 زمان تخم جذبه بیشتر حته ایشان معمول است و از تخم دوام مشک فعل عجیب درین باب مشاهده کرده
 می شود شش مومی دیگر جهت بصروع مختار خن فضا آرد جوهر که انکور سیاه شسته خمر کنند و شامه
 سازند و در حال صرع می بونید فائده از بونیدن عاقر قرحا سوده اگر بصروع را عطسه آید امید خلاص
 است شش مومی است که تفتیح مجاری مانع کند مثل شوشن و صقر و جذبه است شش نقاح آرد و در
 نیز تفتیح سد و دماغی کند و شش نقاح آرد و خرد و دام تنقیه دماغ میکند تمام شش مومی که تقویت دماغ
 بار و تعدیل مزاج آن کند یا سین و در حین و سکون و تمام و مشک و عود و عنبر درین امر قوی و معید است
 کلمه سیر دریم از موقوف سیوم ادویه امراض پس در ذکر جزئی که مصدر ریه است صحنه
 و صحنه ریه بفتح و کسر نوز خورشیدی است که میسازند از شک صفا از کلام حسب تذکره معلوم می شود که گرم
 و خشک است نفع میکند نفایح و تخفیف میکند طوابع را و می برد بخود نفع بطور ادرام مصلح و مصلح
 بود مصلح آن زنجبیل است نجاسته و حلوبات طریق ساختن آن چنین نوشته گیرند شک صفا و در مصلح سازند
 کبار را عطوبات صفا و در نوز نکند از نوز سیوم سازند در آب و نمک چند روز تا مهر شود و پس صفا کنند
 و بردارند حال آنکه طوحه بجا باقی باشد و از کلام دیگر کتب چنین معلوم میشود که ساخته میشود و از شک صفا
 و ساق یا میو یا دیگر ترشی یا و این را برود و تقویه معده گشته اند کلمه چهارم از موقوف سیوم
 ادویه امراض پس در ذکر دوائی که مصدر ریه است ضما و قسطایون یعنی رعی الحامین
 است در تذکره و شاهی و در شفا و قاده ریه مبط قطار یون نوشته اند و الله اعلم بالصواب لقوه
 و فایده و صداع و شقیقه و در چشم و دندان راناف است چون بر صدغین نهند منع نزلات از چشم کنند
 و چون بر شک نهند او را امضای باطن را سود دارد و چون بر فشانه نهند بول براند و چون بر لیس عروق
 نهند در دوی نشانه رعی الحام درم و درم را تیغ شده درم موم سپیده ده درم روغن زیت چهل درم
 موم و را تیغ را در روغن زیت بگذارند و رعی الحام را کوفته و ریخته بسپند ضما و جهت اشتراک
 اعضا که سببش ضربه یا سقط باشد دقیق حله حسب البان حسب جلب حب خرد و مقل شش مومی بطور
 درم روغن سکون طریق معمول ضما سازند ضما و جهت شش موم سپیده شش موم خمر شش موم دجاج و ساق

ساق کادالیه و بنه مجرب بر باهم میامیزند و نشاسته ساییده میسازند و حرکت دهند تا بکثرات شود ضماد
 چته تشنج نشاسته عسلک لایطاد بنه که اخته به بطریه مرغ خاشک پیچیده بر مغز ساق کادالیه بر گرفته پس با
 که اخته قدری روغن پسمین انداخته و جبهه و اول ساییده آمیخته ضماد سازند و این ضماد را صاحب منهای چته
 تند و کز از این تشنج برشته به بر پی مرغ خاشکی مغز ساق کادالیه که اخته روغن کچند و رسم گذارند و نشاسته
 ساییده داخل کرده پس بر ضماد نمایند ضماد در چته تشنج عصب مقل بکوفه را در آب بقدر کفایت در
 باون حل کنند و شحم و جاج شحم بط مغز ساق کادالیه بر کشته و حل کنند که اخته بر مقل میریزند و خوب مخلوط کرده بکار
 برند ضماد و دیگر چته تشنج اعصاب سر فیون فلفل زرد فاشق زعفران جذبه سترنگه البطم جابو شیر بز و میوه
 ساییده روغن لبان از بر یک دو درم موم زردیخ استار روغن زیت نیم من صمغ اراد و صمغ حل کنند و موم را در روغن
 با بکند از نه دو روغن های خشک کوفه و بجهت پیاسیزند و ضماد سازند ضمادی که عصب نرم کند بجهت مقشر است درم
 خوب بکوبند و با ورق مرزنجوش تر ساییده بچندم آمیخته بر خرقه گذاشته به بند ضماد و دیگر چته تشنج حلقه نصف جزو
 بکند تخم گتان بر یک جزوی خوب با یک ساییده با الیه یعنی دانه فوق خیر کرده ضماد کنند و این ضماد را صاحب
 منهای چته تند و کز از این تشنج آرد حلیه بکوبند و آرد قسم گتان آرد و بکند بر یک و جزو هم را در شیر خیار و روغن کچند
 پس بر ضماد و بر عضلات بنده ضماد و دیگر چته تشنج عصب مقل از رزق ده درم در آب گرم حل کنند و مرغ خطی
 ده درم کوفه با ن خط کنند و بقیه انگو تر زم کرده ضماد کنند ضماد که اعصاب گرم کند فلفل بکوبند
 عاقره حاموینج مرزنجوش خشک و فیون بر یک یک و قه قطران خردل بر یک دو و قه جذبه بیستر چهار قه
 بر روغن حب الفار ضماد کنند ضمادی نافع تشنج مرصعات و کانی برای آنها از دیگر ضمادات بکند زعفران
 قلیله و انیسون زیاده از ان و بیخ سوسن زیاده تر از ان بسیل خیر کرده ضماد کنند ضماد چته سکه
 و سبب تر فیون خردل سرخ شیطرن بندی شحم الحمره بالسویه که سبب ترند و بعد خلق را اس ضماد کنند
 ضماد و دیگر چته سکه و سبب خردل جذبه بیستر بالسویه با سکه که کشته شده بعد تر اشکی پس ضماد کنند با زدن
 الله سبحانه مسکوت را با فاقه آرد ضماد و مره در قی از آرد و دخت ساییده بر سر ضماد کردن بفتح و تقیه بکند
 ضمادی که صرع معده را بعد تقیه معده بقی و یا رجات سود و در سبیل کسین مصطک قشور کند و برابر کوفه و بجهت
 بشراب ریختنی آمیخته بر معده ضماد کنند و اگر عود بندی بیدرین ضماد داخل کنند بهتر باشد و بکجا ب
 بجای شراب ضماد کردن بهم در شرج نوشته ضمادی دیگر بیدرین با سبیل مصطک بر یک یک درم
 قصب اندریده سبک بر یک دو درم صبر بر یک سه درم کوفه و بجهت آب اس یعنی مورد تر و قدری سبک
 قلیل سکه که کشته بر معده ضماد و شیطرن عظیم النفع است بفتح و معنی از نشاء خردل

است و ضا در وقت خصوص با قطران و کبریت نهند ناف است ضما و جبهه فاج که از ضرب و مقله حادث شده باشد
 منقض را مک گناراقا قیاسنیل بر وجه چدرم مصطلک نشویند بر وجه مبعث دم مگسرخ صبر ابل بر السوف
 بر وجه هشت درم ب انار قسط شیرین تسره نامانند بر وجه درم میوه یالسه بانزده درم خوب
 باریک کوفته و بخته مجوم غراب در روغن نار دین در روغن قسط آمیخته بر موضع مایه و بر مبدائی که آمده از آنجا
 عصب در عضو مفلوج ضما کنند ضما دی که به ترشش که سبب غشسه آن شراب شراب عقیق باشد بعد
 تر که شراب منع غذا ایست غلیظه و بخره و فضا بر مجوم جدا و حلالان در شباه آن در سعاد بر روغن کل مفر
 با سر که تضید باین ضما و ناف آید گیسو ز عصبی الرای و حی العالم مقدار و فیسو در سر که کینه کوشانند تا سر که
 قوت اینها بگیرد پس بر روغن گل و گلاب بنزند و ضما و کتبه با خرقة تر که ده همیشه بر سر دارند و کلک با نر و دسم
 از مفلو طسیوم اودیة امراض راس در ذکر دوا ای که مصدر رطاب مبله است طلانی که حذر و فاج
 متادی را نفخ بخته مشک در روغن گوم مثل روغن قسط و با بونه حل کرده بر فقا طر طلائند طلانی که بخیزد
 ناف است صبر بر در در آب فرو تیج حل کرده طلائند طلانی که جبهه حذر عاقره حامیونج باریک کوفته
 لیسر که در آب پودنه حل کرده بماند طلانی که سکه را ناف است خردل جذبه میستر کوفته و بخته لیسر که کینه
 ششتر بر سر مفلوک مسکوت طلائند طلانی که صرع را که سبب تقاع بخار از ساق پای یا از دست بود نفع
 و در خسر دل فلفل فریون غسل بلاد بر محلی که بخار از آنجا می خیزد بپزند تا منقذ شود و آب را را بشکافند و نادر
 منسل شدن نه بنده ناماده از روی تبراید و همین قسم است طلای خردل و خور حام و شیر و بجزر و بخیضی تو حات
 دیگر مثل لایحه طلانی که مقده را سود دارد در عفون دوا انگ صبر حنظل و بر یک یکدرم بکلاب طلا
 سازند طلانی که جمیع علل بارده و مانع را سود دارد و سیاه مقتول بر تارک سر لیسر عقی آن بمانند و اگر
 شتر و خفیف بر تارک بنزند بالای آن بمانند ناف تر و ناف تر باشد و قیل سیاب عبارت ازین است که اورا
 با شیره بنول یا مثل آن بمانند که متلاشی شود طلانی میست می جبهه سن پیری که از آنجا بر
 هم میگویند یعنی خدر تجسربه و الدراج و جد افجدر سیده و خیر نیز بار با بجهه فائده بجهه دیده پاره
 یعنی سیاب بچناک هر یک بخرق مج چهار خرد خاکستر خشم و شوره سیاه هشت خرد اول پاره را
 باز بر کحل کنند بعد از آن مج و خاکستر که کور در غل کرده کحل نمایند بعد از آن در شیره برگ آتش
 خوب باریک کحل کرده طلا میکرده باشند و دیگر غصه خدر را ککاس سنگ بنند و بنیله تو تبه
 و بنوشاد در آب بپوشانند و اگر حاجه فستردت درم نیز خنک کنند کله شازده و هم از
 مفلو طسیوم اودیة امراض راس در ذکر دوا ای که مصدر رطاب مبله است مفلو طسی که سکه

سکتا نافع است کندش خرب مساوی کوفته و بنجته قدری در مینی و منس تا عطسه آرد و باشد که خلاص
 گردد عطوسی که صاحب سکتا را عطسه آرد و جذب ستر فضل کندش سداب آرد برابر کوفته و بنجته
 قدری در مینی و منس و همه تن بر وزن ناردین که درونی سرفیون حل کرده باشند چرب کند عطوسی
 که پیر صرع نافع است عاقر قرحا خالص حق کرده پیش بینی مروع دارند یا قدری بند عطوسی
 دیگر جهت صاحب صرع اسطوخودوس مغز قدق بندیه دار چینی مساوی کوفته و بنجته در مینی و منس
 عطوسی که فجاج نافع است کیش عاقر قرحا صبر فرخوش نو شاد و موزنج خسرق سیاه و خلیل
 مشک بورق بمیا بعضی مائیس گرفته ساییده نصف در آب استنشاق کنند یا نفع مستقر نافع
 اخلاط اول شرط است عطوسی دیگر که جهت فجاج عطسه آرد و نفع بشد شیرین بورق شحم حنظل
 فلفل سپید بر یک یک درم کسر صبر بر یک دو درم کوفته و بنجته بقدر کفایت آب سداب اندرین
 چکانه عطوسی بنجته دیگر جهت فجاج کندش فضل عاقر قرحا زنجبیل بوره نو شاد و نظرون صبر در چینی
 مشک مرزنجوش خرب سفید جذب ستر مساوی کوفته و بنجته بعل آرد عطوسی بنجته دیگر جهت فجاج شحم
 حنظل فضل اسطوخودوس جذب ستر بر یک شتر درم کندش شفت درم بستر بعل آرد عطوس
 قدق بندیه که آرد ایندی رتبه گویند شیخ ریس این را از عطوس مجرب نوشته اند عطوس
 که فجاج و لقوه نافع است شونیز بوره جذب ستر شحم حنظل فضل سفید بر یک درمی کندش صبر بر یک
 دو درم کوفته و بنجته آب مرزنجوش و سداب صبا می خرد و ساخته خشک گردانند وقت حاجت یک جبه
 آب مرزنجوش بایند و سوط نمایند تا عطسه آرد عطوس جهت فجاج و لقوه شحم حنظل فضل اسطوخودوس
 جذب ستر کندش برود و جدو یک کوفته و بنجته بعل آرد عطوس که سکتا و فجاج و لقوه و جمیع امراض
 بارده ستر نافع است بدو نسخه در مفوظ اول اودیة صد اعیه گذشته عطوس دیگر که همه بیماریها
 و نافع را که از سردی و تری باشد نافع است در مفوظ دوم مکتوب اول که شسته کلیمه بنفقه هم
 از مفوظ سلوم اودیة امراض پس در ذکر اودیة که مصدر بنجین معجمه است غالیه گرم که تقویت
 و نافع و دفع امراض بارده آن کتب و غالیه از اسرار مصونه که به خبر و فجاج و لقوه نافع است هر دو نسخه
 در مفوظ دوم این مکتوب گذشته غالیه گرم که تقویت و در پس کند انشاء الله تعالی در اودیة
 امراض جسم خواهد آید عطره که دماغ را از فضول پاک کند عطره که صلاح در پس
 کند و بنغم نسود و آرد و عطره که تقویه ستر از فضول بینی کند این بر سه نسخه در مفوظ
 اول اودیة صد اعیه گذشته عطره که نافع است بر طوبات و فجاج و دایاج فیقرا و ج خردول

عاقه قرحا زنجبیل شونیز فوئح صقرنج سوسن پوست یخ کبر زهر کی بقدر حاجت گرفته کوفته و بجنه با کجین اصل بود
کنند سر غره جته فایح مصطلی نیدرم عاقه قرحا موزنج هر یکه یکدرم کوفته بعسل خمر کرده دقت
حاجت حل کرده سر غره نمایند سر غره که شارح در ذیل ادویه فایح استرحای آورده نوشته اند
عاقه قرحا موزنج برده نصف درم ایامی فقیر یکدرم صبر سقوطرب زنجبیل خسر دل برده احد
یکدرم و نیم سماق دو درم بمبرایا یک کوفته یکدرم ازان با کجین در آب گرم غره کنند سر غره
نافع بقوه مزاج خوش صقر عاقه قرحا فشتین خسر دل فح همه مسادی کوفته بخور بجنه یکدرم ازان گرفته با کجین
عضله و آب گرم غره کنند سر غره جته فایح و لقوه خردل سقر زرد فاختک موزنج زنجبیل فضل
دار فضل عاقه قرحا مزاج خوش هر یک دو درم حب الرمان بریان کوده ده درم بمبند و با کجین
عضله باشند و آب گرم سر غره کنند سقرول از جلدی است و در شایم بجنین نوشته سر غره
جته فایح و نقل زبان نافع و جرب خردل صقر بری زنجبیل فضل سفید فضل سیاه دار فضل عاقه قرحا زرد فاختک
خشک یخ سوسن استاگون یخ کبر موزنج برده احد سه درم بوره ارمنی چهار درم حب الرمان
بریان مزاج خوش برده احد یکدرم بمبرایا کوفته با عسل با کجین خمر کرده آب گرم تغذیه کنند سر
غره که بفایح و لقوه مفید است و محفوظ اول گفته سر غره جته فایح و لقوه و نقل زبان و تقیه
سر زنجبیل خسر دل عاقه قرحا موزنج بوره ارمنی هر یک چهار درم نوشته اند شونیز هر یک یکدرم
فضل سفید فضل سیاه فایح نفعی هر یک شش درم دار فضل یخ سوسن هر یک بیست درم زرد فاختک شش
درم صقر مزاج خوش هر یک ده درم بمبرایا کوفته یکدرم ازان با یکدرم ایامه فقیر با کجین
عسل حل کرده استا غره کنند سر غره جته فایح و سکه خصوص فضل زبان نافع ایامی فقیر
دو درم موزنج عاقه قرحا زنجبیل صقر بری فوئح حاشا فضل فضل ملج بندیه نوشته اند خردل
بورق ارمنی مصطلی تخم ترب اسفیل شوی هر یک سه درم کوفته و بجنه یکدرم ازان در کجین حل کرده
غره نمایند سر غره که فایح و سکه و نقل زبان را سود دهد موزنج خردل سبب زنجبیل عاقه قرحا
فضل دار فضل بوره ارمنی ایر سافر مزاج خوش مسادی کوفته و بجنه یکدرم با کجین سر غره کنند
سر غره که صرع را بعد تقیه بران نفع بخش ایامی فقیر آریا یک عاقه قرحا صقر مزاج شایده
شد حله که در یکه ایامه اضافه کرده در حمام غره کنند سر غره که بصبر و فایح نافع است
مفوظ درم که شسته سر غره که بصرع و فایح و لقوه نافع بود و سر و مانع راز از اخلاط غلیظه پاک
در ایامه فقیر مزاج خردل زنجبیل عاقه قرحا موزنج خود نه سحر اصل سوسن پوست یخ کبر

کسر گرفته و بجنه غوغه کند **کلمه** مژوم از مفلوط سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دواهای که مصدر
 بقا است **فقلع عسلی** جبهه فایح و شسته نافع است در مفلوط دوم این مکتوب گذشته کلمه نوزدهم
 از مفلوط سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دواهای که مصدر بقا است **قرص** ابرس از فایح
 و تشنج نافع است ان شاء الله تعالی در ادویه که به یاد آمد **قیر و طی** که به تشنج است نافع است
 میوه سیاه جندبید ستر فیون نقل موم زرد روغن سوسن روغن بزره علی الرسم مرتب سازند قیر و طی
 که تشنج سیسی بکار آید از موم و روغن بنفشه و آب و ورق خاربه و آب و ورق خطی و عاقل و عاقل
 بزرگان و سیفی ریخته باید ساخت قیر و طی که جبهه تشنج است نافع باشد از موم و روغن بنفشه
 و ششم و جاج و ششم و آب جاده که در آب و شش زرد و عاقل و سیفی باید ساخت قیر و طی و دیگر
 جبهه تشنج و فایح روغن سوسن موم زرد میوه سیاه با زرد میوه را در هم بکند از نه جندبید ستر ریخته سیاه و این
 و بکار آید **قرص** و دیگر بدین باب روغن زیت که نیم من موم زرد مبت درم روغن گرم که ده موم
 در آن بکند از نه و ستر فیون تازه سوده ده درم بیا میرند در دهن پیسته مالند تا موار شود و این قیر و طی
 به ضا و ستر فیون نیز شته است این بر شسته قیر و طی از میان مفلوط **قرص** که کرا از عدد و اثر نیک
 بخش اول موم روغن از موم روغن خربس و روغن بنفشه با زرد پس بکند شیر خرد و در قدر بر هم نهند
 بالا آید آن محتاج ساقهای کاه و ضا و دمان و روغن بنفشه و قدری از آله که اخته ریخته بکشد نند
 تا مفلوط شده یکدات شود پس با قیر و طی مذکور آمیخته در سیم زنند و بصاحب کرا از عدد و اثر نیک
 از طبع و ورق بنفشه و ورق خطی و ورق خاربه و ورق بزره و ناز و ناز که ساعت از روز بنشیند پس
 تر بر آورده شب بکشد که تا برون آن منشفت شود پس اعضای آن به دست خفیف کرده این
 دوا بماند **کلمه** مژوم از مفلوط سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دواهای که مصدر بقا است
کاسیکینج نام خوشک معنی این لفظ را بعضی به کثیر از نافع گفته ریخته اند و بعضی از استادان و افراج
 بن هندو چنین تعریف نموده اند **خشی بدلیک** اختره و ما خالط اختره من اوان اختره لان قسه
 جزه اسرو ورق الاس و از ریخ و از عفران بهر حال مجربیت فارسی نفع میکند با طحال و صبیان
 و صبح و بقره و کرا از عدد و ریخ ایشان و نیز نفع میکند با دحام و احتاق جسم و شکن میکند ریخ نیز از عدد و بل
 نند ریخته حیض را قشره معجون کثونا زرد ریخ صفر زرد السوسن بهر حد و درم
 جوز اسرو و زرد ابل مورد اسفرم یا ورق آس بهر حد شسته درم سیخ جفت افرو ریخ بهر حد و درم
 رازیانه حب طبعان زرد و درم طیل زرد و درم حجاج خشک بخر بهر حد چهار درم سیخ در ریخ مردین

که مدت عبور آن در جوار قصه ریه تا دیر باشد تا در ریه و فقیه آن اثر لغوات بر شمع و سیلان لطیف
 بهسم متادی شود و خصوص در حالت استقلال اصل وضع اینها جهت نین صدر در ریه و از آن خستونت
 آلات صوت و تنفس و انضاج مایهها و تعدیل قوام است و اگر در امراض دیگر مستعمل می شود در آن
 بهسم رعایت این اعضا ملحوظ است **لعوقی** که جهت فایده نافع است بگردد بجز منور بکار و ساینده
 با عمل لعوق سازند و هر روز سه درم بملحوظ **بند لعوق** **بندی** که آنرا بیت پاک اولیه گویند
 بیت نزد ریه را گویند که جزو اعظم این ترکیب است و پاک نزد اطباء بهند مری که را گویند که مثل
 حلا ساخته شود و اولیه مری که زمانه که از جب بلکه از حلا نرم تر باشد که آنرا توان لیسید بگردد شکرتری
 یک هزار و پانصد درم و جهت قوام نگا دارند و در ریه پاک کرده هم از درم را در دو چنه آب بپزند
 چون آب خشک شود و غلیظ سازند پس در روغن گاو میش که یکصد و هشتاد درم باشد بریان کنند باز شکرتری
 بقوام حلا آب آورده و نیندر داخل کنند و با شل نرم بپزند باز بر شکر جزو تر کنند و زیره بریان کرده بر یک
 بست و دو درم کنکول سبزی که با چوب چینی پنج بل بر یک بفت درم کشنیر بترنج تاج کجاست
 الا تکی خرد و در چوبی بکند هر ششم که بر شوی سیول چتره بهار یکته گوگرد سردابی ستر اول
 بر یک بچندم بر یک عینده سوده اینر کنند سار کنند شکر کف سده هری دو نیم درم نیندر
 داخل کنند از این ترکیب مری که دیگر لے و غا و طیش دل داند و دود و سرفه و کبر و دل تشنگی
 و پند روگ و امراض بادی و نفی دفع شود **لعوق** **بندی** **بندی** که آنرا اولیه گویند و شقی مله دار
 اندر جو ملتی بیل بیخ اندر این نسوت تر پله زیره سیاه با برنگ کشک کشک در چوبی در چوبی نیندر
 تاج کجاست بترنج الابی خرد و ناکسیر و ته گایه پوست نیم پوست کینا رینوچن تا سیرید بهامیه
 کوته کایه پهل لود بهر چیت پنج کبرنی بهار کنی مؤرخم کنایه پوست کیر سنگاره کبرنی تخم سنی کنایه خرد
 کنایه کلان دود بے سندی ستر اول چتره پوست بیخ کنکین بر یک دو نیم درم شکرتری
 دو چنه نبات برابر اخیله روغن گاو نیندر برابر نبات حله دار دارا کوفته و چنه در روغن براتش
 نرم گدشته بریان کنند باز بر دویسند و آورده شکر تر سیرا حلا آب کرده بیا میسند
 باز نبات آمیخته چون سده شده شکر قدر کفایت داخل کرده بقوام لعوق در شکر بر دارند و هر روز
 چهار درم بلیا نند از این صرع زایل و قوت باه زاید شود **کلیمه** **بست** **دوم** از **لعوق** **طیوم**
 اوویه امراض رسی در زرد و آبای که مصدر به میم است مار الاصول که تطیف بغم کنند
 در لفظ دوم همین مکتوب گذشته مار الاصول که آنرا شبنج بطنج مار الاصول تبخیر کرده دفع

میکند به صرع و صداع یعنی دودار مصطکی سه درم و نیم جود افیتون هر یکی چهار درم شاهره مفت
 درم بلیه زردیخ اذخر فودنج حبس سبیل الطیب زراوند مدحرج هر یکی هشت درم پوست
 بنج کرفس پوست بنج رازیانه هر یک ده درم در چهار طبل آب بچوشانند تا یک طبل بماند
 چهار درم ایارج مقفرا در آن نفوخ کرده هر روز سه وقت رازان گرفته بایک درم روغن بید
 انجیر بدهند مار الاصول نافع بصرع که از دماغ جسم پیدا شود و در حقیقت خشم کرفس اینسون
 خشم رازیانه زراوند طویل زراوند مدحرج قطور یون دقیق عود الصلیب خشم هر یک سه درم
 درم بنج کرفس پوست بنج رازیانه بنج کبر مویر زان دور کرده هر یک ده درم مجموع عا در سه
 رطل آب بنزد تا بر طے آید صاف کنند و هر روز چهار وقت به شامند مار الاصول که صرع و
 تشنج و قوه و فجاج و جمیع امراض مغنی و سوداوی را نافع باشد و رنگ گرده و مثانه بر نرانه و سده
 جگر بکشد و استفاد و جمیع مفاصل را نافع آید حب لبان اسارون هر یک ده درم سلیخه خطبانا
 هر یک ده درم و نیم عود لبان بوزیدان برادر اسند هر یک سه درم خشم کرفس اینسون رازیانه بنج
 اذخر هر یک چهار درم پوست بنج کبر خیزم پوست بنج کرفس پوست بنج رازیانه هر یک ده درم
 سوزن مفت درم در دمن آب بنزد تا به بکمن آید بیالایند شربتی ششی شغال یا دوشغال
 روغن بید انجیر و خیزم روغن بادام تلخ مار الاصول که نافع است به صرع و تشنج و فجاج و قوه و
 استفاد و جمیع مفاصل عود لبان بوزیدان هر یک یک درم مصطکی سبیل فجاج اذخر خطبانا رومی
 هر یک ده درم سلیخه خشم حمل هر یک سه درم خشم کرفس اینسون خشم رازیانه هر یک چهار درم پوست
 بنج کرفس پوست بنج رازیانه اذخر هر یک ده درم کبر خیزم مفت درم انجیر و زراوند چهار رطل آب
 بانفش ملایم بچوشانند تا بر طے آید بیالایند و هر روز چهار وقت به باد و درم روغن بادام تلخ
 بیالایند مار الاصول قوی که شارب در ذیل ادویه فجاج حقیقی که در استرغای صعب هم رسد
 نوشته میکنی اشق جاد شیر برود یک درم مصطکی سبیل الطیب بوزیدان دار شیشخان عاقر و حاجب
 لبان اسارون هر دو درم فجاج اذخر سلیخه عود لبان حمل هر دو درم درم خشم کرفس
 اینسون رازیانه هر دو درم چهار درم حبس خیزم پوست بنج رازیانه پوست بنج کرفس بنج اذخر
 هر دو درم ده درم زبیب خراسانی حسته دور کرده مفت درم بمه را در بنجر طبل آب بچوشانند تا طلی
 بماند صاف نموده هر روز چهار وقت به نصف شغال روغن بادام تلخ و یک درم ایارج مقفرا و یک
 شغال روغن بید انجیر بخور استند مار الاصول کم قوت نرین در حرارت مصطکی سبیل الطیب هر دو یک درم

و نیم روز از این چشم کرفس پنج اذخر فجاج اذخر سیخانیسون هر دو حد سه درم پوست پنج روز زمانه
 پوست پنج کرفس هر دو حد ده درم زیت موصوف بست درم هر دو در چهار رطل آب شیرین با شش ماه
 بخوشاشند تا بر طلی آب صاف کرده هر روز چهار رقیه با یکدرم روغن خرد و معقت درم پنجاه
 بدیند و سزاوار است که در اول امر مارا اصول غیر قریب با تخم پنجه در روغن خرد و روغن دانه در روغن
 دوم مارا اصول قوی تر دهند و اگر اثر نفع در بول در یک هفته ظاهر نشد نصف دوم با نصف
 شغال پنجه بنیاد در مارا اصول بغیر نسیب مارا اصول کبیر خند بیدستر از اینه پنجم
 کرفس ناخواه شونیز قطور بون دقیق عاقبه قرحاز جلیل هر یک سه درم قطر زرا اند و حرم
 بر یک چهار درم سه درم دما چشم سداب شیطن هر یک چهار درم پنج اذخر معقت درم پوست پنج روز زمانه
 پوست پنج کبر بر یک ده درم ادویه در شش من آب پیسنده تا یک من آید صاف نشیند و هر
 صبح چهل درم یا چهار درم روغن بید بخور یا روغن کله ادم پنج انگرم بخورند مارا پنجاه
 حبه صرغ سوداوی مفید است و در لفظ دوم گذشته مارا انسقر استقطر یعنی آب شکر که از سقر
 تازه سبز منقطر کرده بطریق تعریق عرق گرفته باشند از نصف شغال تا یک شغال نفع می کند به
 صرغ عارض صبیان که از بغیم باشند نفع عجیب مارا اسکر این را جلاب پیسنده گویند شربتی
 است لطیف قایم مقام مارا عمل بلکه در افزای دانه عازره حبه امراض بار ده انقباض این الزم
 و منطوق و مقور بجای آب اقتصار برین کردن خصوص اگر فضل حار یا مزاج گرم باشد الزم
 است و ایضا حبه نرم کردن سینه و طبع نیکو چیزیت شکسید بکطل در سه رطل آب پیسنده
 و کف بردارند تا که بقوام جلاب آید و آنجا که مواد استعمال این تبرید و شکن امراض حار باشد
 بطریق دیگر ساخته میشود چنانچه یک قسم آن در بحث ادویه صمدیه در لفظ جلاب گذشته
 و اقسام دیگر اشارت نموده در ادویه حایه خواهد آمد مارا العمل شربتی است فاضل
 و جلا که در انضاج مواد علی بار ده مثل نقود و فایح و ادویه مفصل کرده میشود بان ابتدا
 و معمول در تقویت معده و اشتها و در وسینه و جگر از باد و هوا و در بول و ملین طباع کسانیکه در بدن
 آنهاست خلط مستعد اندفاع و استعمال آن مجرب و درین دیکه دارد و درم در احتیاضیت رود و آنچه
 با قادیه مثل دار چینی و زنجبیل و خنجان و مصطکی و سیل در عفران و لب ساسه و جوز بوا ساخته
 می شود میگرد و در حق مبرودین و سنین و اصحاب معده و کثره الرطوبت قوی و آن
 حضایض مارا العمل است که اگر بخور و ن حادث شود معض و قشر قشر نزدیک سه آن

ولایت میکند بر محل آن والا فلاطس برین ساختن آن در اکثر کتب چنین مکتوب است بگیرند غسل خوب بکنند
 آب صاف در جزو آبش نرم بچشانند و کف بردارند و چون در ثلث بماند فرد آورند و در قادی مرقوم
 است که بعضی در یک جزو غسل شش جزو آب کنند چون نصف آید سرود آورند و در قانون یک جزو غسل ده
 جزو آب مذاب جو شدا ده سرگاه در ثلث جذب شود و یک ثلث بماند بر داشتن نوشته در امراض غشی
 که عوض آب بار غسل اقتضا کنند استعمال این نوع لایق تر است بگوید بحیف از قسم این سطور که دادن بار غسل
 با فادیه موفور ظیل الما درین بلاد گرم هوا مناسب نیست که در معالجه بعضی مفلوج و عقو بعضی طب
 اینجا را دیده شد که بکار غسل آب بر فادیه کردند ابتدا در داشته اند از ما محفوظ داشته اند از
 هوا پس انداخته اند بجا را در داشته اند بعضی از مفلوجین بسم و حیات حرقة و بیکه متلا و بعضی مواد
 رقیقه قابل انحلال تحلیل یافته باقی غلیظه تجمیع شده مانده قابل دوا پس در اول در چنین امراض مبتصر
 بر انصاف و تعدیل قوام مواد باید سرود و از غذا یا چیز بیکه منفعی و تسریع تحلیل باقتضا داشته اختیار
 باید نمود چنانچه در تدریس معالجه مفلوج و عقو مشرود کافر قوم و اطباء بایر صاحب تدبیر معلوم است
 بنا بر همین اینجا نگاشته و معمول این عاجز بسم در بار غسل مقدمات و غسل موافق قانون است
 و جهت بعضی برای تفتیح و تطبیف بجای آب عسری بادیان و جهت بعضی برای تقویت دل و تفریح عرق
 باد و بخوبی در خلط ده میشود ارتفاع کلی ملحوظ میگردد و یک نسخه بار غسل مبروک که در جمعی کسوف بکار آید از حلالی
 ان شاء الله تعالی در ادویه حایه خواهد آمد و اما القراطن اسمیت یونانی معنی بار غسل و آن عبارت
 است از آب باران در جزو و غسل بکنند که هر دو را قدری جو شدا بندند یا در آفتاب گذارند تا بار آب
 جذب شود پس بگذارند تا در یک مسک شود و اگر در آب چشمه و غیر آن ساخته شود بسم حایر است و صاحب
 منهاج گفته که ساخته میشود از خسر و مثلث و مثل و ادویه حاره و اما القراطن ملین بطن و نافع بادیه
 قتال و مزیل قراقرم شنبی و مقوی معده باروده و مضرب با صحاب مرار و درم حار است و مصلح آن کوبیده
 فواکه حامضه است و مطبوخ از آن جهت تحلیل قوت ضعف و سعال و درم عارض بریه نیز نافست و اگر
 از تحلیل و قریقل و در فلفل در صره بسته با این بچشانند آخر و جهت امراض غشی نافع تر شود و بنا بر
 اشتراک اثر و بار بار غسل مراد بودن با بسم و اگر اینجا کور شده و آنچه در ملحوظ اول در
 یحیی سنجین نوشته شده که ابل یونان جمیع شربه را با دمالی و قراطن نام می نهاند توضیح آن
 آنست که او دمالی لفظی است مشترک در میان دود و دای بنابر حدیکی اطلاق میکنند بر شربه
 مسکرتی که از ما و غسل چه او نزد ایشان آنست دمالی غسل بخین او دمالی بسم بگویند چه او بسم

هم سخی است و این بر دو لفظ یعنی اودا و رجا که گفته میشود آب بچرخن اطلاق کرده میشود نیز آب هم دوم از بر دو دواخی متباعد که
اطلاق کرده میشود بر این اسم را و غنی است بچرخن انوار مثل غسل که بسیار گرم است و کشیده میشود و از ساق شجره تدبر و منتهی میشود
تا آن دروغن گل این درخت برین درخت هم اطلاق اومالی میکند و این را دین بسل هم مینامند نسبت تو ضیع لفظ اومالی الله اعلم بالصواب
و اقرا من قرأ من فی آن من علوم شد شرف و عظمت چه عشت سکت در صرع و فاج و لقوه مفید است و در موقوف اول گفته شد مختص
اکبر نیز با عرض نه کرده نافع قرآن هم در موقوف اول واقع است مریای جوی بسیار بصرع نافع است در موقوف دوم
این کتاب گذشته مریای که این نافع با صاحب فاج و دیر دین و در آب یکبار زده و در آب بول و تخمین طبع کند بگزیده طبع
در این مقرر کرده قطعه بار این کشت بریده و آب شمع تر کنند و در آب روز یا پنج روز بعد از آب شمع کنند تا مدت روزی و یک سنگین
یک عمر آسود طبع عمل بخوشانند و در ظرف نیز نگاه دارند و در چند قطعه غسل کنند و در جوشن داده باز دست کنند از بخیل و در آب
سبل جزو بر او نقل و نقل بخیل بگوید کرده و در زینت بخیل بسته و در جوشن داده باز دست کنند از بخیل و در آب
چنین نوشته بگزیده در این تر چند نفع دارند و خوب بنشیند و پوست او باز کرده مقدار انگشت قطعه بار برید و در آب بپزند
تا نرم شود و از آن آب بپزند تا آب بپزد و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
و در این عمل اندازند و نیک بچشانند تا به سر رسید مریای سیر فاج و لقوه و به به بسیار سرد اسود دارد و در طریقت از
سعد که کند و طعم گوارد بگزیده سیر تا بپزد کلان دانه کنند و مقرر سازند و در شیر تازه تر نماند یک شبانه روز باز آورده
با عمل صانع بخوشانند چند نفع است و در وقت در سیران که پس بگزیده در نقل و در فلفل جزو از عطران هر یک بپزد
تا نفع جزو از بخیل و در جوی هر یک بگوید کوفته و بچشانند تا به سر رسید و در این مقدار دو اسیر سیر کاف
طریق دیگر مریای ساختن سیر نیست در حق لای و لقوه در عشت و در دما سورد و سیر و در قطع بوم و از با وقت معده شیره
باهی نظر است بگزیده سیر به قدر که خواهند دور آبی که او را بپوشانند و در یک سنگین بپوش بپوشانند تا آب برود و سیر
بماند سرد کرده پوست از وی جدا کنند باز در یک کرده جان قدر شیر که بپزند که آنرا بپوشانند تا به سر رسید تمام
شیر در جرد و باز به قدر شیر دیگر در خلک ده بخوشانند تا این هم جذب شود و تخم سیرمانه از آنکه غسل کف گرفته و از آن
کنند و بخوشانند تا عمل بتمام آید در طریقی بر دارند و بعد از آن اگر شخصی قوی بود بپزد و الا بقدر قوه به بند طریق دیگر بر دارند
سیر نیست بپزند سیر کلان بپزند سیر به صفت دانه در طریقی انداخته بالای آن عمل خالص انقدر بپزند تا دانه بپوشیده
شود و در طریقی بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند سیر بپزند
و بپزند آن کنند که به روز افزون شود و به روز افزون شده به پخته آبی که بر آن جمع شده باشد دور کرده دیگر عمل
از آنکه به دستور دخی کنند و به روز افزون کرده و اگر به پخته آبی که بر آن جمع شده باشد دور کرده دیگر عمل
بپزند آنکه به دستور دخی کنند و به روز افزون کرده و اگر به پخته آبی که بر آن جمع شده باشد دور کرده دیگر عمل

بعد آن در عمل آب که با نان صاف باشد چنانکه تا آب بر روی میل تنها چنانکه و افاده می شود به بندازند و در آن روز بای
 و ج به فای و لغوه و صبح سوخته است و در مفوظ دوم تحریر یافته هر قه منع سیاه اگر با این طریق گرفته و صبح و شنبه
 او با مر آنکه سیاهانه در یک روز و لغوه و دیگر منع سیاه و او را بخون کشته بخون کم باندک آب در قدر جرجی برپوش چوب شده تا شب
 با تش ملائم چنانکه که هر شده به آب می شود از این آب پیش چوبه فروخته که بصورت جبهه النفع است و نرساق کا در
 بر دهن گل بر اصداع و شیمون و صدر و فقار بماند هر قیس چنانچه در دای است که در محال فای اطا جبهه حفظ صدر
 و اعضا تا ماده آن بر ساطت یعنی که از فقار رقیه رسته و نیم آن نفس کشته نوبت بریده و صدر نرساند و موجب انقطاع
 یکبارگی و ملاکت نکرد و به شمال می آید و سوم این دو از نضاج و تریق فضول با سخاقت مقلد می کند بگردن خم کف از اینون
 زده فای خشک بوم جوس همه بر بر و قدری قلیل از کون کرانی و از این سوسن پس در آب چنانکه و صحت کنند و بخون
 مقدار و وجب در آن خوب بماند و صحت کرده بنوشانند تا چرخ و زبیل آرد و بجای آب که نفع شرب است ساده کنند و ملا حظه
 به نبض و قاروره میگردانند و گاه در نبض آبی نرسد و در قاروره آمار نفع ظاهر شود و شروع چنانکه مضمون
 دوائی را گویند که بار آنرا مضاعف کنند مضمون که که جذب طوبات از بهوت بقوه و تنقیه داغ آن کنند زبیل با ذوق و خرد و این
 رعلک و جگر که مضاعف کنند و مضمون که در این مصطکی در اینج و در نقل و عافه و حاد و ج هم نافع است و در شش قطع جزو بود و در این بقوه
 و مریت و در شش بید کابی نیز مامور و مساک حل نمیرد که در آن شحم حفظ چنانکه باشند در این حسب بقوه نیز از خیرهای
 بنیت نفع است **مطبوع و مصلح** جبهه صبح و امراض سودای بیدیت و میر در معده و ریاح و بوی اسیر نافع بسیار و روز
 سه شغال باغ شغال چنانکه چنانکه و صحت کنند و فلوس خیار شیر نفع شغال ملکه ده صا کرده و روغن بادام که شغال
 در آن ملکه ده بنید و اگر عیض خیار شیر نفعین نیز خشت کانی آید بهتر از دست مطبوعه که بصورت شرکی بعدی استقر که در دایر
 بار این مطبوعه نافع آید کلنج این سوسن و سمانگون ببله سیاه از یک بقدر صلیح گرفته چنانکه صفا نموده و تر به سید که در
 ایارج فقیرا که یکدرم و نیم سق و خول فروده بیل آرد مطبوعه که جبهه صبح شرکی که از مشارکت همین ساقین باشد و مضمون
 بالای مصدق غار و شش طره که شش نیم کجا آید ترید و مضمون و درم ببله آله شیر طره و یوندر مضمون قمر که فیتوس که از یون
 بر و صد و درم ساقی و سطر و درم سطر و یون خشت غاف بر و صد و چهار درم جبهه بخورم افیتون از یون ساقی و سطر و درم
 ببله سیاه ببله کابی بر و صد و یازده درم زنبیب طایفه نفع و نیم سبب درم چنانکه و زن صد درم یا بقدر حاجت و قوت
 جلیل زیاده و کم صاف که در قه سیاه یکدرم ایارج فقیرا و نفع درم غاریون یکدرم و نیم گفته و بخت باطل خیر کرده
 در این مطبوعه ببله بنوشانند و مطبوعه که فای و لغوه و نرساق و شربا حاصل را نافع است و مفوظ دوم خر قه و جوت
 از آن قیاس نام بدل از نفع هم می است چه از آن قیاس که از آن بنید که یکدرم نیز تبدیل نفع روی با بر نفع جبهه می کنند و این چون
 جبهه فای و لغوه و در مضاف موق لیس و سلسل ابرال قطع عاده و این در سبب و نقل و مضمون ببله یکدرم شغال ببله شغال که از

زبان زیناد و سطر خود و کثیر انار چیل مغر جلوده شغال هر یک ستم شغال آمله منقی بلیله سیاه هر یک شغال آذراقی را در سیر سیاه دیده
 بوست جد کرده مسومان ریزه کرده کوفه بار چه سیر نموده شتر شغال غسل سه وزن عود قد شتر شغال آمله شغال آذراقی را در دست
 نمایند همچون **احطی** نافع بفتح در موقوف دوم گشته همچون **دری** که تریاق نافع و قوه و سکنه است بفتح انوار بای کسیر
 موقوف گشته همچون **تکیش** که بفتح نفع میرساند انشا الله تعالی در آلوده امراض جلد باید همچون **لوم** جند فایح و سکنه و خوش
 و نسیان و گشت زبان جمیع امراض بارده و ضیق النفس و سرفه و طوبی و فساد آواز و تحلیل ریا و نفع سرد و تقویت صده و حکم
 و برای حبس حیض بول نیو کردن رنگ رو به سفید باه یاوسین غایت مجرب است و در آلوده و ن قوت نافع و شش و دقازن گفته
 که همچون **لوم** کحل و شش را بهینه شاد سرد میگرداند و تناول او در شتات گرم میآورد و بدن را از پوشش بسیار مستقی میسازد و
 طی فطرت میسازد طبیعت را در نفع میدهد و هر مرض را و جبهه یقی و برده و نفع خام و سوزنده است و صاحب تحفه نوشته که در امراض معتدله
 نفع دارد و مگر احتیاق را و بایستی که شغال آمله در دین و در طوبی اندک خلاف جوانان و گرم تر از جان که با تپا ضرر دارد و شش و سکنه
 و شتر شغال غایت و قوتش تا چهار سال صفت در می گرم است و سوزم و خشک است در اول شتر شغال آمله شغال آمله سیاه
 او آنچه شش و دقازن گشته چنین است بگزیده شش می یک فقره و شب در آب شیرین تر کند و صلیح باشد بایست بچشاند تا سیاه
 شود و خود میفاید صلیح سازند و بیازند و در او هر دانه او پاک کنند و شیر در آب بخور و بطبخ بزنند تا که شیر بکشد و در شش داغ گردد
 بهتر شکر گاو تازه انقدر که او را بپوشد و چهار گشت مضموم بالا استید بران ریزند و باقی نرم شش جربان بزنند تا که سیر خشک شود
 و یا قریب خشک شدن آید شیر و شکر گاو تازه قدری بران ریزند و شلایر اگر نیم من بود روغن می درم اندازند و به شش نرم مذکور
 بزنند تا روغن هم منجذب شود پس تر و در یک کاس بپوشد و بر سر نهاده تا بچرخد اگر دعبده غسل سببه است آن قدر که چهار گشت بالا
 باشد بران انداخته باشد نرم بپزند تا که موقوف شود و یا قریب با بقا و آید به سیر هر یک طل سیر غفل شغال در غفل شغال آمله در دین
 کمون کرمانی خرنجان و ارچنی هر یک که شغال کوفته و بختی بپوشند و در ظرف بپوشند و در جود بزنند و آنچه سحاق مولف تذکره ذکر نموده
 و صاحب تحفه المزمین از آن نقل کرده است یک طل سیر اگر بپوشد و یا یک طل و نیم شیر تازه بچشاند تا شیر را جذب کند و یا یک طل نیم
 غسل قوام آرد پس در خون کشتن غفل و غفل و غفل و ارچنی کبابه جو بپوشد و عاقره خرنجان هر یک در شغال روغن
 کلسج ده شغال در آن بپوشند و اگر خرنجان که روغن او بستاند قبل از آنکه غسل بچشاند سیر را با روغن کل جوشانده روغن
 بگزیده بپوشد با غسل بچشاند و همچون سازند و درین روغن که از دی بگزیده مالیدن او بر بدن جبهه نفع ازیت سیرا و شقاق پاشند
 بای و قلع انار و طلا کردن دی بر قصب جبهه تیج باه غایت نافع است و بعضی متأخرین صفت همچون **لوم** برین و جد کرده اند
 در کمن شیر گاو سیر پاک کرده نیم من بزنند تا مهر شود و در چهار یک غسل سوزی درم روغن کل بپوشد و بزنند تا پاک شود و یا یک طل سیر تازه
 آتش فرو گیرند و درین آوده که کوفته و بختی بان بپوشند خود خام ز همچون هر یک بپزند و غفل جو بپوشد و یا یک طل سیر تازه
 بلیله کابی در ارچنی ز غفل هر یک که درم شتری برابر گدگان همچون **جسطیانا** که بصیر و کرانی زبان همچون **داوود**

الطبخ که بصیرع نافع است این برود همچون در مفوظ دوم گذشته همچون در طب مصروع نافع
 بود و نیز منقی بر کلی پوست بلبل زرد پوست بلبل کاجی پوست بلبل اند متقی اسطوخودوس هر یک ده درم بود صلیب چنبرم عاقر قرحا سه درم
 او و کوفته و بخت با موز مدقوق برشته شمرتی تا بخورم و بعضی شربش از نیم مثقال تا دو درم نوشته اند همچون **سقطراط**
 که بصیرع نافع است در مفوظ اول گذشته همچون **سیسیالیوس** که اقسام مع سوسوی دوی هاسج دو برابر این نسبت قدما
 حلیت زراوند در حج هر یک دو درم عاریقون چنبرم سیسیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس هر یک ده درم با تخمین غصلی شمر
 و بعضی نوشته اند که با عسل فقط مرتب کنند و در بعضی نسخها حرف بکنند و عاقر قرحا و انیا هر یک دو بخورم افزوده اند و وزن زراوند
 و حلیت زراوند را هر یک بخورم نوشته همچون **ضمیمیری** منقول قانون هاج حقه فاج و نقوه و سترخا و جمیع باریها
 که اصل آنها بلغم است و سترخای طاکا کردن نیم نافع قدر تر است این بقدر احتمال بلبل است ایرون فریون جذبه کتر در حلیت دار
 غلغل سنج سقیده بنیل زقیل عفران همه برابر کوفته و بخت با عسل مزوج الزخوه همچون سازند همچون عاقر قرحا که در
 صغ از جربا ت نوشته اند عاقر قرحا کوفته با دمنشال عسل مصفی برشته بر صبح و دمنشال بخورند همچنین است در منهای قافری
 از جالیوس نقل کرده ترتیب ساختن چنین نوشته عاقر قرحا ده درم اصلایه کرده از تخم نازک بکنند و در دهن هر که
 بکشد که ده مثقال باشد با عسل برشته شمرتی دو درم تا سه درم یا ببت درم آب گرم در بنده همچون **نیمانی** که بصیرع نافع است
 در مفوظ اول همچون **فولاد** که بصیرع نافع و فاج و نقوه و عرشه سفید است در مفوظ دوم گذشته همچون **قیصر** صغ و فاج و عرشه
 بار و در و معد که از سردی بود و تنگی نفس فاق تهلای نافع باشد و سده بکشد و شک و داکت در و عرقی زراوند و اید
 تا سقیده هر یک بخورم چادر بکنند و جذبه کتر و ب سوس سقیده قسط نخ فلفل سیاه ایرون معیز عفران بنیل طبیب فلفل هر یک سه درم
 عسل و چند یا سه چند شمرتی قدر یک تخم و تا یک درم همچون **ماده الحیوة** که بفاج و سده مصفاة نافع است در مفوظ دوم گذشته
 همچون **میدال طراز** نقوه و فاج و عرشه و خدر و بصل نافع باشد سده ب حلیت زراوند خطایا ناشیط حاکم
 چند سترخا دل هر یک چنبرم بنیل عاقر قرحا شمرتی قسط نخ عسل با در هر یک ده درم کوفته و بخت با عسل که ده چند یا سه چند بود بکشد
 شربت کیشقال همچون **منقی** بر اس از سیف سا بر مفوظ دوم بخورم یا قه همچون **مبن** که بصیرع نافع و فاج و نقوه
 و سترخا و خطایا ت غویه در مفوظ اول گذشته همچون **نجاح** بصیرع نافع در مفوظ دوم گذشته همچون **بهرس**
 که بفاج و نقوه و شمرخا سوس و دند است انتشار و تقالی در او و به وجع مفصل یا به **بهرس** جهت سترخا و صورت کما
 که قه با عسل مزوج الزخوه و جربا زنده شمرتی سه درم همچون که جهت صغ بسیار نافع است منقول کشرخ قدما تا نازده خلیت
 خوشبو زراوند در حج حب بلبلان عاقر قرحا بنیل دو درم نیم عاریقون چنبرم اصل سوس عاقر قرحا سیسیالیوس اسطوخودوس
 هر یک ده درم کوفته و بخت با عسل مقوم با ب عسل آب عسل بر برابر او کوفته باشند همچون سازند و وزن زراوند و حلیت
 سیسیالیوس که گذشته شمرتی غصلی که در بنده شمرتی زراوند و حلیت زراوند و حلیت زراوند و حلیت زراوند و حلیت زراوند

فلفل کندنش سداب جلد برابر کوفته بخیمه اندر بینی دهنده و همه تن را بر وزن نار دین که در وی فروین حکم ده باشند چرب نمایند
 نفخه جوی که صرع را نافع است شحم حنظل قنار الحار نوشادر شونیز کندنش فلفل اسطوخودوس بقدر حاجت کوفته بخیمه در بینی دهنده
 نفخه جوی که مفلوج را سودمند و عطسه را و فلفل عاقر قوچا زنجبیل بوره نوشادر و زعفران صبر دار چینی مسک جند خربق سینه کونگر
 جلد برابر کوفته و بخیمه در بینی دهنده و اگر آب مرزنجوش بچکاند نیز در است نفخه جوی که جبهه فاجع و نفوذ و امراض دماغی نافع
 و عطش است صبر زرد نوشادر و زرق سبب مرزنجوش بوره ارمنی شیطنج مندی مسک السویه در بینی دهنده یا بر مرغ بدین
 آلوده اندر بینی نهند بعضی نفوحات دیگر مناسب این امراض در مفلوج دوم هم کشته کلمه است و چهارم از
 مفلوج سیلوم او به امراض راس در درگاه های که مصدر بود است و جوهری که رقیق آن در دهن مصروع
 با قوت می آرد آنرا خلطیت جندیده ستر در کفین علی حکم ده بخلق ریزند و جوهری که بهین علی کندنه رازنامه انیسون
 زیره کرمانه خوشایند صاف کرده کلفند در آن حل کرده و جوهر سازند و جوهری که جبهه صرع اطفال نافع
 است صخره زیره کرمانه مساوی کوفته و بخیمه سه جواز آن در شیر حکم ده و رگولی طفل ریزند و جوهری که مریح
 اطفال و ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اینها مثل صراع و سکرم و شیر غش و شهاد و بادشنام و بیمار بهای ریه و صدر
 اطفال مانند ضیق و سوزن نفس و سعال و بسیار از امراض معدی و رموی و ریگی و مادی ایشان خباثه وضع معده و دفع و قبض
 شده و در قویج و معض مغیران دفع میرساند و بسیار مناسب مزاج اطفال صفار و قشده و مومل و محب جلد انجد و والد
 مادر و این تخیف است و بر امراض حاره و حاده و باره ساده و مرکبه تجربه در آمده و فرایه عجیبه این ترکیب مشاهده فایده
 بگیرد پوست بیلله زرد کلان بی نقصان بودنی باغی خشک تر به سفید خرف خراشیده مرکب علی حله کوفته و بخیمه برابر بوزن
 کرده و امیخته بقدر شش سال مناسب مرض حال و شیر دایه یا در آب یا در عرق از عرقها گرم کرده حکم ده در حلق ریزند و تخم سرکه
 سال یکماشته بونی طفل یکساله را یکماشته و دو ساله را ده باشد به بند مفلوج چهارم از مکتوبات اول او بر امراض
 راس و در درگاه های که بعضی اجزای مرکبات نه گوره در ستر مفلوج کشته خجاج بان اعمال است طریقی احراق ابریشم
 انیست که نه خسته شود آنرا در قدر حدید پرورشیده شود و تر از طبیعت منقب و روشن کرده بر آن آتش معتدل تا تیره نشود و سپس مستفاوضه
 از تخرج و در تحفه طریقی احراق این چنین نوشته که بقراض زیره کرده و در ظرف سفال یا آهن کرده بر آتش گذارند چندین بار
 زنده که قابل حرق کرده و اول کسی که استعمال کرده است از حرق سبب این علم بود که سوخته داخل دو انگشت نمود و ابریشم از حرق
 ضعیف میشود و اما جبهه چشم خوب و سبب است برادر است که استعمال کرده شود در معاینه بخت و توصی در زنی استخراج قوت از این طریق ذکر
 کرده که ابریشم بسیار در آب خوشایند و دو بار را با این آب در آفتاب گرم چند دفعه تسفیه کرده استعمال در آن طریق احراق
 و طریقی که در عصاره از دردی اثر است و قوی که خشک شود و تخمین بیان کرده اند که در وی در یکجای کلی سابق در آن چیزی بخیمه نهند
 در ابریشم که بر شش بکشد و در در ستر شش بکشد محکم کرده در حلق یا در نور که از آن نائل ملک خوب بخیمه خشک شود

شود پس برآورده بکار برنده بچین است طریق اوراق زرد یا چر طریق اخراق قلع قطار و غیر این از زاجات
 نیست که بگذارد آنرا بر خذف جدید و پوشیده بر چهر بگذارد تا محرق شود و علامت کمال اخراق آن نیست که اگر زنگ
 باشد زجاجات ظاهر نشود و اگر یابس شد نشان بلوغ آن نیست که تنفش شود زنگ آن کسوخ گردد و جمع زاجات
 هر چه باشد از آنها محرق می باشد و تیر از محرق بکاف ملج و بطرون و کلس که آنها و قنیک محرق شود قوی تر میگردد اما
 جمیع زاجات از اخراق لطیف تر و فاضل و جید در جمیع و اول بیکر و دود قنیک غسل و او پشو محرق را نرم میشود و حدت
 آن طریق اسراق چنان و پنج آن که با و مثل آن نیست که هر یک را بر آرد و آتلا زیره کرده و در کوزه مین
 بکحل حکمت گذشته کشید در آنون یا تیز جا داده و روز دیگر بردارد و طریق اخراق نیش و عقیق در اجار سلیمه نفیاء الله تعالی
 در او و به عینیه و شیه طریق استخراج غسل بلا در در مفوظ دوم آخر انقرو یا مذکور شده طریق
 تشویه بصل انفار در مفوظ دوم در نسخه تریاق افزودن و سحر ریافته طریق تشویه سقمونیا خبر یکم و ثروت
 و خوب است اینست که در جوف سیب یا بکند آشته در بنار و جگر گرفته در تنوری که آتش آن ساکن شده باشد بگذارد تا نیم
 پخته شود باز در سایه سرد کرده بر آرد و در تخمه تخم بچین پخته شده که در پوست تخم مرغ که آب به و مثل آن بر کرده باشند
 انداخته و اگر آیه مستعد باشند تها در پوست تخم مرغ که پخته شده بچهر گرفته بر روی جری در آتش نهند تا بنشیند و شویه
 شود و با پوست تخم مرغ را بعد بر آوردن زردی سفیدی آن خوب پاک گشته و خشک کرده این عمل که در طریق
 حل کردن ذهاب فضه بطوری که همیشه معمول است و این وضع در معاجین داخل میشود نیست و عمل لاتی
 سفید گرفته در قاب چینی مقداری که در قهای طلا یا نقره در آن حل تواند شد انداخته کم از در قهای بار یک در آن
 انداخته بکنشت ایام هر دو دست شخصی قوی القوه باله و حل کند هرگاه خوب محلول شود دیگر در قهای در جان غسل
 و در قهای محلول انداخته همین قسم باله تا تمام اوراق با عمل بکند ات شده اثر تمیز اوراق از عمل نماید طریق حل
 هر وارید و نسخه تریاق دود و انطی که در مفوظ دوم گذشته سحر ریافته طریق صا کردن سلاجیت
 که در نسخ تبدی بکار می آید در مفوظ اول در نسخه سلاجیت رساین منظور شده طریق صاف و سده کردن
 سیکو ماکبی که در بعضی نسخ تبدی محتاج الیه است نیست که سون یا کی یعنی مارتیشینار اول باب یحون خوب حق گفته
 باز باب نشویند بچین مکرر عمل کنند تا حدی که بیای در آبهای بر نشود طریق صا و سده کردن
 شکر ف که در بعضی در کبات بندی گذشته نیست که شکر ف را ساییده در شیر گاو و جگر گاو بکند
 که هر کس که تا که خشک شود همین قسم بکند باز تر کرده و بکحل ساییده خشک کرده باز یکبار تر کرده و بکحل
 کنند ازین عمل صاف میشود طریق غسل صبر که در بعضی یار شاد و غیره آن اعتبار بان می باشد و اینست که
 سنبل لطیف نصب از زیره عود بلبان در جینی سارون مصطکی حب بلبلان سنجید سبب نقاح از خرچ از خرچ و از خرچ

فولاد براده کرده و زاک ترکی یعنی کپس که دو بل و جبرات ترش و در روز در آفتاب گذاشته یک سته اول کپس را
 در جبرات حل کنند باز براده فولاد داخل کرده قدری در آفتاب گذاشته در ظرف جرب انداخته پنج روز در این روش
 کنند باز برآورده و بنگدان گذاشته آتش نرم افز و زنتا جمله رطوبت خشک شود و پس شیرو بر دوشه یک و در شیر بر
 دخت انار سه روز که حل کنند و قرص بندند و در ظرف گلی خام نه و بالا برگ اک نهاده بچیت دهند و چون قسم است که در
 در شیر بر گانار که حل کرده بچیت دهند فولاد گشته میشود بعضی اطباء در شیر تر بهله نیز دوازده بچیت میدهند طریقی
 کشیق فقره هترال که درم را آب لیمو صهیری یکاس که حل کنند و از فقره چاندی پتر کاتنگ سازند و از سحری
 هترال نصف کنند و در میان دو بوله گشته به گل حکمت گرفته در سی عدد یا یک دشتی آتش دهند تا مقدار
 هترال در شیر لیمو یا فقره مذکور یکجا کرده که حل کنند و در بوله با گشته یا یک دشتی ز ماده تر از اول آتش دهند و چون قسم
 مار آتش دهند و هر دفعه آتش زیاد کنند فقره درست میشود و تمام شد بفضل این دو گرم مکتوب که در ذکر دواها
 راس و دواها آن شروع کرده میشود و چون الله علیه در دواهای که تعلق به علل اخزای چشم دارد الحمد لله علی نعمائه
 و الصلوٰه و السلام علی محمد و علی اله و صحابه و اولیاءه مکتوب دوم در ذکر دواها و بعضی غذاها می است که در
 چشم مستعمل میشود و در کیفیت استعمال دواها و اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دواها در زیر تر که در
 و بیان بعضی اعمال که بعضی اخزای فرموده این مکتوب محتاج بآنست و این مکتوب شمل بر دو موقوف است
 موقوف اول که در ذکر دواها و بعضی غذاها است متضمن است برست و دو کلمه نمیشود و نمیشود برضا صحت
 چشم و حسب احتیاج از دخان و غبار و هوای گرم بسیار و سرد بسیار و براح سمومی و سرد و میسر عیان و کرد و
 تخدین تبیی واحد و است و نظر بخیر و قیق مگر اعیاناً بکسب ریاضت و اطالکت نوم رقعاً بچین خواب مثل
 و استکثار از سکر و تمایطام و تناول اغذیه و اشربه محبفه و غلیظه القوام و هر چه برانگیزد بخار را بر سر که باشد
 نیز و شمل کران اجمیع این خبر را احتراز لازم و کثرت جماع و نوم و سهو و کثرت بن المشر و العصر نیز چشم و بصیر
 اخروم تراعی احوال عین تقویت چشم با برین از ضروریات است بی باصلاح ماکولات و مشروبات و هم استعمال مقویات
 چشم از تصرفات و احوال موقوف و اصلاح ماکول و مشروب با احتیاج خبر نیست که تولید خون متین معتدل القوام
 و تولید روح نیز صفای القوام کند و این تمام نمیشود مگر غذا صانع الخیر معتدل المقدار که نه از قلت و غفلت و نه
 و از اشتداد و جماع احتدادان کند و نه از کثرت خود تحریر و اختلاط و فساد آن نماید و اینکه بعد اکل حرکه عتیقه خاصه
 کند و نخواهد مگر بعد از غذا و کثرت شرب آب بعد غذا هم موجب سبب و کثرت صعود و انحراف و تراکم میشود
 اما شرب آب هم تا خیر تا قربت غذا کند و با قراح صغاره و تبعه کین الا قراح شرب نماید و بهترین شرب است و وقت
 رقیق عطر ریحانی خوش طعم است و استعمال نکند تا حد سکر بلکه تا ابتدای نشاء با تفل بجز یکبار و بجز در وقت

دورم و التواء و تفرق اتصال سده و غلط است و امراض صلیبیه هم مشترک است و آن تمام سوء مزاج دورم و
التواء و تفرق اتصال استخوان است نیست تفصیل امراضی که ادویه اکثر آنها درین مجموعه مذکور میشوند و ادویه بعضی
امراض مستغرقه دیگر مثل سببه و وقوع دایه صغیره مثل قتل و جیم نیز انشاء الله تعالی آنچه نظر اندازده مذکور خواهد شد کلمه
اول از ملفوظ اول ادویه امراض عین در ذکر دو ابائی که ابتدای حرف ههای آنها الف است **اطر فیل**
کشتیری که در دفع در جیم است و ملفوظ اول مکتوب ل گذشته و در معالجه امراض چشم حاجت ماطر فیل است
دیگر جیم می آید در هر قسم مرض بهر نوع اطر فیل بهر وقتی که حاجت افتد از معالجات جزوی در یافته بروج بهای اطر فیل
از آنجا که دانی است که تقویت چشم و تجدید بصر کند و جرب سبیل و شترناق و قروح چشم را معفیذ بود و توتیا کرانی بود
بایان و منسول کرده و صند سوخته هر یکی ده درم شک طبرزد و سفید بچیزم همه را صلابه کرده و مثل غبار ساخته و بشسته
نگاهدارند و غیره کولو نافع و مقوی تر توتیا کرانی بسته شیش محرق مغسول هر یک ده درم و ارید یا سفید
نیات بچیزم صلابه سازند و غیره کولو نافع دیگر منقول از جلالی جرب قروح عین را معفیذ بود و صند سوخته و ارید
یا سفید اقلیمیای فیهی شیمیای فیهی هر یکی یک درم تو بال س یک درم و نیم توتیا صلبه هر یکی سه درم کوفته و بخیه صلابه
اکتال نمایند **اکسیر** مرکبی مؤمن است در ادویه چشم و جهت ترف دم و در معالجه جراح و قروح نیز بعضی مرکبات شیمیایی
اسم منقول میشود گفته اند معنی این شافی است و گویند نافع و رازی گفته اسم جامعیت معنی نفاذ و بلوغ و شفا را
گویند معنای دی اصل است چه کسی نزد اهل کیمیا اصل کار را گویند **اکسیر** که بمورسج نامست کحل شافج براب
بدستور ساییده و بار یک ساخته جمع کرد بعد از آن **اکسیر** دیگر منقول از جیحی نزدیک خوف نود و غلط مورسج شافی
کرده میشود و صبر یک درم افاقیا سه درم کحل شافج هر یک ده درم بدستور مغسول سخت کرده و چشم در و کنند و بر فاده
بر قضا بخوانند و حرکت نکنند **اکسیر** دیگر نافع بقروح عین سرمه صفهائی با قرینیت زید البحر هر یکی یک درم
شافج مغسول و ارید یا سفید سبب تو بال شافج سه درم سوخته مغسول اقلیمیای ذهب هر یکی دو درم کوفته و بخیه
استعمال نمایند **اکسیر** دیگر که گوشت میر و یاند و قرصه جیم و مورسج را نافع است مس سوخته نشاسته افیون هر یکی ده
درم اقلیمیای نفه صمغ عربی هر یکی چهار درم سبیده از زیر شست درم کوفته با یک بخیه استعمال نمایند **اکسیر** دیگر که
همین منفعت دارد نشاسته اقلیمیای نفه افیون سرمه صفهائی هر یکی یک درم صمغ عربی از زرد شمر هر یکی دو درم شافج
مغسول سه درم سبیده از زیر شست درم کوفته با یک بخیه استعمال نمایند **اکسیر** دیگر که همین منفعت دارد
نشاسته اقلیمیای نفه افیون سرمه صفهائی هر یکی یک درم صمغ عربی از زرد شمر هر یکی دو درم شافج مغسول سه درم
سبیده از زیر شست درم صلابه کرده بکار برند **اکسیر** احمر موافق و ارید یا سفید شیش فلف می کند بقروح و جرب
و تنقیه میکند چشم را از رطوبات مخلیه و تقویت آن کند افیون شافج مغسول دی سوخته نشاسته هر یکی شست درم

اقلیمای نقره بست و بست درم صمغ عربی چهل و هشت درم سفیداج شصت و چهار درم مثل سرمد اندام
 ارکانیانیس که جهت ابتدای نزول نافع است و در ادویه صداجیه گذشته ایارخ بقراط که به نیش و ابتدای
 نزول نافع است در مرقط سوم ادویه راس گشته ایارخ بوسطوس که به بصر نافع و مقوی است در مرقط
 دوم تجریر یافته ایارخ که مقوی بصر است و هم بصداغ و عسل معده و کبد و طحال مفید هم خطره درم
 مقوی نیار و روده شش درم که در یوس سلخه فلفل سیاه فلفل سفید ششین هر یک دو درم صبر مرزغر ان هر یکی
 یک درم فلفل کف گرفته پس شش درم و در معالجه چشم به بعضی ایارجات دیگر که احتیاج می افتد از
 معالجات خردی معلوم کنند از ادویه سندی است که جهت انواع فواید چشم معمولست منقول از نسخ
 اول آب جاده شرب تازه بوزن دو نیم من جهانگیری گرفته در دگی که نوباشد بچوشاند چون چهارم حصه بماند و
 آورده در آن دگر که جرب باشد اغذاخته سوزنی شش نبات گل دودی هر یکی دوازده بل سندی بارک ساید
 چهار بل کوکل خالص و یک خای ایل مریخ و اچینی الایچی تیرج ناکیسر پتیل خیره چپ پیلول زینکاسه و نیه و نیه
 منقول شول تبریزی دو نیم بل کوفته و بخیه داخل کرده و فن کنند بعد دوازده روز را آورده مقدار دو نیم بل بچوشاند
 کلید دوم از مرقط اول ادویه امراض عین در ذکر دوائی که ابتدای حرف انهای آنها با تا سلیقون
 مرکبی است سلیقون در ادویه چشم بقراط مولف است و معنای روشنائی و گوشت جالبت و گوشت ملوکی نام
 بادشاهی است که این دوا جهت اوساخته شده و با سیم جان ملک شتر گشته تا سلیقون بزرگ تارکی چشم
 و ابتدای آب و دمه و جرب و سبل قطره و شرباق و تونه را که در مقله حادث شود نافع است و نسخ این اختلاف
 افتاده اعدل پنجاه است قرقر و داله نمک سندی هر یک یک درم نمک نذرانی سافج سندی سپیده از زیر فلفل
 و از فلفل سفیل الطیب سرمه صفهانی هر یک دو درم بامیران عینی مرکی نوشادر ز جوبه هر یک سه درم پوست مله
 ز در چهار درم صبر سقوطی عصاره بامیشامس سوخته هر یک بچندیم کف دریا اقلیمیا و نقره هر یک درم بصلا عیار سازند
 و در فانون صحیح این نسخه را این قسم یافته کافور نصف و درم قرقر شش و واحد یک درم نوشادر از فلفل سر واحد و درم
 سفیداج ملح اندرانی سر واحد سه درم فلفل چهار درم صفر محرق بچندیم اقلیمیا از الجوه سر واحد درم کوفته و سخی کرده
 الکحال نمایند و در شان این نسخه شش نوشته جلالت العین یکین فی حال الصبحه کل يوم مرة او کل یومین مرة صیقل البصر
 و حفظ البصر علی حاله کافور یک درم قرقر شش درم بامیران عینی مرکی نوشادر ز جوبه هر یک سه درم پوست مله
 هر یک یک درم سپیده از زیر جوبه نکت سخی فلفل سیاه نوشادر از فلفل سر یک کینقال اقلیمیا نقره زید الجوه هر یک بچندیم
 مس سوخته هفت مثقال تا سلیقون خور و سافج و ی قریب نافع بزرگ است اقلیمیا نقره بچندیم مس سوخته و درم
 سفیداج از زینکاسه و نیه و نیه نوشادر جبهه فلفل در فلفل هر یک یک درم کوفته و بخیه همیا سازند این نسخه شش از شفای است

است اختلافی که در نسخه اول در قانون است نیز نوشته با سلیقول منقول از منهای جهت جرب و سبب ظهور
 و دمه و خیرگی نوشاد و یکدم صبر و طری یکدم و نیم سلیقه قفل سرب کی چهارم قفل دار قفل زنجیر ارجی
 بلید ز و شکوف سرب کی یکدم کف دریا شندرم حمله تازه خردست با سلیقول و یکدم از منهای طغره و
 صنعت خشم و انتشار و تزلزل آب و خارش و درم صحن را نافع است زعفران مروارید سرب کی زنجیر با سبب قفل از
 یکدمی تلخ اندر تلخ سبب هر یک دم بلید ز و بلید کالی صبر شاد و صبر سرب کی کف دریا و نیای سبب هر یک سرب
 صغهای ترش شاد و سبب قلمیای نفقه قلمیای طلا هر یک یکدم عدد و دمه سبب است بخوری که عین با سبب را که از شند
 بر درج باشد سنگین در خطه مرز خوش با توبه شبت جمیع یا بعضی کوشانند و بخاران چشم رسانند و دیگر سنگ را گرم کنند و
 بران باشد و بخاران که بخوری که جهت در شلوخ نافع است گرم کنند یک صغحه نخاس یا سبب باشد بران قدری
 از خرد و اکبات بخاران کنند بخوری که نافع بر در محل آن محل بقایای ارد و مسکن و جع است با فو نه را در سرب
 و آب با صغحه خوشاده اکبات بخاران کنند بخوری که بخاصت از اله طرفه کند سنگ سیاه آتش جرب گرم
 کنند و از آتش بر آورده از رما دیا که ده شراب جید بران باشد و طرف جشم کشاده بخاران که در نافع
 سایل شود طرفه در محل کباب و باز را بل گردد و بخوری و دیگر که از ابل سحر به جهت از اله طرفه منقول است که بخور
 خنوس سبب تلخ و سرد و در ادرقه را انداخته آب حل خمر و قدری از عین خوب جو نشد و بخاران که بخور سبب تلخ
 بصرف نافع است و در مفلوظ دوم امراض اس گذشته برو و بفتح در لقه خشک است و بر هر صغحه که چیزی بر این طلا
 میکنند در اصطلاح اول اخیر برای میگفتند که با بها و چیزهای سرد مثل کافور بر آورده و سبب است بمانند و مانند
 استعمال کنند و همین فرق میکردند در میان برود و زور و کحل که ادویه این هر دو کوفته و بجز بر ختیه بغیر سبب
 آن بخوری از مایعات و دیگر بار و استعمال میکردند بخلاف برود بعد از این رعایت متروک شد و بر ادویه
 حار و تر بیت ناکرده نیز اطلاق میابد خایچه از کتب هویدا که این لفظ را بلا قید اطلاق کرده اند و ایضا
 در و مخصوص چشم نیست بلکه در اجزای غیر مستعمل میشود و فرق در میان زور و کحل انتشار الله تعالی خواهد آمد
 و اول سبب که الیف کرده برود در اسلیانوس بود و او را سبب را سبب دکن و سوزش باز دارد نبات یکدم مروارید
 با صغحه کیمشال دو ذراک مس سوخته یکدم شاد و صبر سرب کی کوفته و بجز بر ختیه استعمال نمایند برود
 از سبب تلخ و دیگر که الحام قروح و تخفیف رطوبات و از اله جرب کند منقول از تذکره سفیداج رصاص دارد و دیگر
 نیدرم صدف محرق یکدم تو بال نخاس یکدم و نیم انحد و درم شاد و صغحه عدسی چهار دم کوفته بختیه آب از یانه برود
 برود سازند و گاهی جهت حمله قلمیای فضا جهت کسدت صمغ و نشاسته اضافه کرده میشود برود و اسهول و دمه
 باز دارد و بیاض به برود مشک کافور هر یک یک ذراک زعفران نیدرم شاد و صغحه سبب یکدم مروارید و درم

با قشیشا هشت درم سرکه توتیای مغسول هر یک از ده درم صلایه کرده استعمال کنند برود واسود منجنق
 دیگر نافع با وجاع عین شکم طبرزد حوض هر یک انگلی گداشته پنج عدسی مغسول هر یک یکد انگلی نیم زعفران
 دانگ مشک توتیای هندی فاقله هر یک یکدیم نخاس حرق با قشیشا هر یک درم صاف اقلیمیا هر یک یکدیم
 افیون ده درم اندلسیت درم و در نسخه دیگر ده درم است صمغ چهل درم و در نسخه دیگر چهار درم نوشته اند کوفته
 و بجز برنجته بکار آرد و اگر خواهند و اما خوب بار یک کوب و دوشی بلینج کرده شود صمغ را در آب باران مقداری که
 چهار انگشت آب بالای صمغ باشد تر کرده آرد و در آن سحی و صلایه کنند و در آفتاب بنهند تا خشک شود و هفت
 نوبته بخنبد بر سر برده صلایه کرده و بجز برنجته استعمال نمایند مسیت حاصل عبارت شای و جلای که در ترتیب ساخت
 این هر دو نوشته اند و میگوید این سنجیف که در وزن صمغ و در نسخه اختلاف افتاده در یکی چهار درم و در نسخه
 دوم چهل درم نوشته اند لکن ساختن نسخه اول را بر ترتیب اول ساختن نسخه ثانی ترتیب ثانی نگاشته باشند
 اما اگر این تفصیل ساخته شود اولی باشد که قطعات صمغ را درست درین قدر آب که چهار انگشت بالای آن
 باشد یک ساعت تر کرده اند هر گاه که روح در آب بر شود آب تبیامه از بالا گرفته و دما را کوفته درین آب سحی کنند و
 سیلانی دوا و شود در آفتاب خشک کنند و در قطعات صمغ آب یکد از اخته همان مقدار گذاشته این آب
 هم گرفته بدست و صلایه کنند و در آفتاب بکار آرد تا هفت بار این پس بجز برنجته بکار آرد برود و باری
 قوه با صره بنفراید و محافظت چشم نماید مشک دانگی کا فور دود دانگ سنبل الطیب پنج زعفران هر یک یکدیم
 مر و آرد تا سفته و درم توتیای اقلیمیا کفیه هر یک یکدیم کوفته بجز برنجته استعمال نمایند برود و صلا و
 مقوی سر سبز سبیده آرد بر هر یک می صمغ عربی دو درم نشاسته چهار درم همیا سازند بخنبد و در آب
 و در شرح حکیم علی سجای سر سبز سبیده اندم قوم و یکدیم اقلیمیا و سبب افزوده است برود و حافظ مغول از
 شرح نشاسته چهار درم صمغ عربی سفیده رصا صاف اقلیمیا و فضا سرکه هر یک درم بار یک صلایه کرده استعمال
 آرد برود و حصرم بار و جهت اخیره حاره و گرمی چشم نافع توتیا کرمانی کوفته و بجز برنجته و آب غوره تر کرده هفت روز
 برورده دیگر بار سحی کرده بکار آرد اینچنین آورده حاجی جلال الدین و داود الطائفی درین برود شای برورده
 هم افزوده فرموده مرود و حصرم حار و موافق جلای که نافع است سنبل و سلاق و جرب جهان و دمنه را توتیای
 کرمانی پوسته بلبله زرد زرد و جو به از هر یک یکدیم زنجبیل و اطفال بلد ما میران چینی از هر یک درم مرود و حصرم
 حار و موافق قادری جرب و ساق و دمنه و سلاق و سنبل و طفره را نافع باشد توتیای کرمانی ده درم
 زنجبیل بلبله زرد زرد و جو به از هر یک یکدیم زنجبیل و اطفال ما میران چینی از هر یک درم مرود و حصرم
 یک درم کوفته و بجز برنجته مسیت بآب غوره برورند و در سایه خشک سازند و باز کوفته

کوفته و بجزیر حشمت در چشم باشند برو و حصص حاو موافق تذکره نافع بسبب و جرب و سلاق و قوت
 و مکنه و حافظ حشمت از راجحه عرق و مانع غلط احضان و نزلات و راض باریده زرد چوبه با میران جنبی مرصع و زیت
 اشمد از سر یک ربع خرد و فلفل و دار فلفل و نشادر با مینا صبر از سر یک نصف جزو قوتیای هندی شاد و نیم منقبول بلبله
 زرد آمله و سنجاق از سر یک یکجزو کوفته و بخیته در آب غوره انداخته بجزو زرد آفتاب بنهند با آب غوره دیگر انداخته در
 آفتاب برو و زرد چوبه نیم قسم سفت بار بر درده بحر بخیته بکار برند برو و حصص منبجیه دیگر منقبول از جدالی و مده باز
 دارد و بیاض حشمت بر دشتک کافور هر یک انگلی زعفران نیم درم ساج هندی با شیشا هر یک یکدرم و رواید
 درم سرمه و قوتیا هر یک زده درم کوفته و بخیته با آب غوره بر درده بکار برند برو و خیار بالنگ بسیارند
 خیار بالنگ محجوف کنند و قوتیا در آن بر کرده در خمیر گرفته در شوز نرم گذارند که خمیر بخیته شود و قوتیا را در
 سخی و صلا بلین نموده بکار آید برو و دمنه سیلان اشک تر بودن چشم را سود دارد و استخوان بلبله کالی شسته
 سه درم باز و شک اندازی هر یکی یکدرم و نیم برو و در مادی که بهته حره طریقه ملتهج و در آن سیلان معده در و
 عرق آن بکار آید کافور یک طسو کثیرا و دشتک یکدرم و رواید با سفته نشاسته و زرق گل سفید هر یک ربعی کوفته با آب یک
 مکر از سر بخیته بکار آید برو و در مان چشم را قوه دهد و بصیرت آید کند و حافظ صحت عین باشد اما ترش شیرین
 بگوید و آنک اشک می بندد و سفید اند و صاف نمایند و در یک من از آن صد درم غسل مصفی داخل کنند و در دیگر
 سنگین آتش ملائم بجا نشاند و کف بگردد بقوام آید و بمیل و چشم کشند تنها یا با گلاب و همچنین است در اکثر آیدانیات
 برو در مان بخیته و دیگر مطابق قرابادین نجیب الدین و شرح حکیم علی جلادین کنند و بالغ الفتح است
 درین امر بگردد اما ترش شیرین و اما ترش صادق الحوضه نرس هر یک علی حده سفید اند و در و ظرف انداخته
 سبزه در آفتاب از اول خیزران تا آخر آب بدارند و هر ماه از فلفل صاف کنند پتیر با مسویه جمع کرده
 سه هر طل از آن از صبر و فلفل و دار فلفل و قوتیا یک یکدرم ساییده انداخته بر در از سر چند کهنه شود و پتیر شود
 هم قطیر و هم یکجمله غسل آید و حاجی جلالی نوشته که اگر قدری بلبله زرد کوفته و بخیته تنها و همچنین است تنها درین
 آب کنند نیم سود دارد برو و قرح که از بهته رمد عارض است نافع است قوتیای کرمانی را کوفته و بجزیر حشمت در
 آب کدوی تازه هشت روز بر درده خشک کرده دیگر با سخی بلین نموده استعمال نمایند برو و کافوری حقه
 و حرارت چشم را مفید است قوتیا با آب غوره انگور بر درده بخیتم کافور از دوحیه با قیر اطلی کوفته و بجزیر حشمت استعمال
 برو و کافوری موافق تذکره داد و انطاکی که اطفالی چشمه از آله رمد خرم و غلطه احضان و سلاق و
 جرب آن کند و معده را دفع و بیاض را قطع نماید و اگر در مان باشد بخیتم او را دم و قطع سیلان دم و اصلاح
 قرح آن و استحکام انسان کند کافور ربع جزو رواید نشاسته قوتیای هندی و زرق گل سفید هر یک نصف جزو محرق

اشد حصول هر یک از کوفته و بخیه یکبار با داس بار دیگر بطنج محض برود و خشک کرده سحیحی بلخ نموده بکار برند
 برو و لیم جهت بقایای مساج هندوی نحاس محرق انون نشاسته هر یک سفت در صمغ عربی سی درم
 اقلیمیا فصد چهل درم سفیداج رصاص شصت درم بدلترب ازند برو و مصاص صلا و مقوی و شاید
 مشغول نحاس محرق هر واحد چن درم صبر سقوطی پوره ارمنی هر واحد درم زنجار فلفل سفید و فلفل سیم خطل غفر
 تاخواه هر واحد نصف درم کوفته سحیح کرده استعمال نمایند برو و نقاشین جهت شدت تقویت بصیر که اعانت
 با کتار کا نقاشان میکند این نام سحیح شد با هم جلا و کحل را بنین نیز خوانده میشود بقایه مقوی بصیر و حافظه
 و قاطع دموه و قاطع بیاض و حله و جرب غزن و محلل او رام است و جالینوس تالیف دی کرده ماینما از و جمنج از
 زبد الجبر هر یک یک خمر صند فلفل و فلفل شادخ مشغول یا مقناطیس سوخته مشغول هر یک نصف خمر توتیا کرمانی مساج هند
 مس سوخته هر یک یک خمر و بار یک ساخته باب انارین پنج کت به برود و هر دفعه در آفتاب گذارند برو و هندوی
 نافع است یسل و غشاوه و بیاض عین و دموه و نفخ و جفان تو بال مس و نحاس سوخته زنجار هر یک اشت درم
 پوره ارمنی صبر سقوطی نمک ندرانی هر یک چهار درم فلفل سیاه زنجار مصری سوخته زنجیل هر یک دو درم هر یک
 بخور بخیه لیس که برورده را بکنند تا خشک شود و دیگر با سحیح و صلا به نموده استعمال نمایند برو و دی که جالی قوت
 و حکم کمال الدین چنین شاگرد حکیم علی ابن راسم از برده های نقاشین شمرده آب رازایانه تربیت متقال مس
 ده متقال زهره که یک یک متقال مجموع را درینست کنند و در آفتاب بهند تا غلیظ شود برو و دی که تقویت بصیر
 صحت آن کند پوست بقیه در چهار درم نصف کتی سه درم زعفران و دولت درم کا فورانگی و این برود را مامون
 خلیفه استعمال میکرد برو و دی دیگر که خط چشم و تقویت بصیر و قطع دموه کند مسک یکداک کا فور و دواک زعفران
 مساج هندوی هر یک یک درم مروراید و درم مار قشیشا اشت درم توتیای خضر مر افلیمیا ذریب هر یک اذده
 درم اشد متفیع در آب یا آب چاه مقطر است روزیست درم توتیا و اشد و مروراید و مار قشیشا را سه روز با
 سحیح بکنند و خشک کنند و دیگر دوا را کوفته و با یک بخیه بیا میرند و بکار برند برو و دی که سرخی چشم را دور و تسکین
 حرارت آن کند خشک کا فور هر واحد نصف دواک قشیشا صمغ مساج مروراید هر واحد سه درم روغنچ چهار درم
 سفیداج رصاص پنج درم برو و دی که جلا و تبرید و اطفای حرارت عین کند اقلیمیا ذریب چهار درم توتیای هندوی
 اشد هر یک یک درم سحیح کرده بگل و خل خمر خمیر کرده در خرقة گردانند و سفت با غسل دهند بتر خشک کنند و سحیح
 نمایند کا فور از دواک نصف درم بقدر حاجت تبرید یا کرده بکار آرد برو و دی که بصیرت کند و اشفا
 نرم رخه را نیک کند و بالا بردارد و سبیل خسته تر محرق لازم و مشغول این هر پنج برود از شای مشغول است
 برو و دی که به بیاض چشم و دموه و ظلمه و ابتدای نزول فحشا نافع است و تقویت چشم و تشف طوبات آن کند

کند ساج هندی نصف درم لوزی یک درم نشاسته دو درم کل اصفهانی شش درم پسته سیاحتی کرده است
 سر و لومادوای است که در درادر یکروز فصلی آرد لهذا این هم مسمی شده و جهت تسکین ضربان چشم و دروغ
 اثر تمام دارد و از آن که ازین دوا اکثر شایانها ساخته میگردانند شایان بر رویانیر مشتهر است شایان مایه
 انزروت برلی هر یک شش درم زعفران دو درم کیترا یک درم افیون نیم درم صلابه کرده باب باران شایان
 و وقت حاجت بسپیده بصفحه خرج حل کنند و یکتند بر رویو مایه و دیگر که زیاده از اولی تحلیلی کند گلشن
 یا نژده درم زعفران شش درم صمغ عربی هفت درم افیون سبیل هندی هر یک و درم باب باران شش
 فسادند و وقت حاجت بکار آرد بر رویو مایه و دیگر قوی از سر و درم افاقا هر یک و درم سر و درم
 مسلول تعلیمی از هر یک شش درم مس سوخته مغلول چهار درم صبر دو درم افیون یک درم کوفته بسفیده
 مرغ شسته بوقت حاجت با شیر و خمران حل نموده بجل آرد نسخه اول در اکثر فراموشیات و در میناج است
 نسخه دیگر از میناج است بر رویو مایه و دیگر مسلول از جلالی برده که در چشم پیدا شده باشد از این که در میناج
 هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم سبیل لطیف پنج درم و دو آگینه یا نژده درم کوفته و بخیه باب شایان
 و در ساج شک کنند بقیه وقت بیجان چشم و نفرت از او به عاره و در جریست متعل بشو بعضی این حرکت را
 لفظاً نوشته اند و بعضی در برود آن شمرده کل بقیه تخم کشیده سوخته صمغ عربی کیترا هر یک یک درم نشاسته شش درم کوفته و بخیه
 در سر که پنج بار پرورده بخوبی بپزند و دیگر که تاریکی چشم و درم و جریست حله را نافع است مسلول از قادر
 و صاحب قادی نوشته دین نسخه اگر چه بقیه داخل نیست لیکن چون لون او متاثر بلبون بقیه است بدین
 نام خوانند ساج مسلول دو درم مس سوخته در غفل سبیل الطیب یک یک درم ساج هندی دو درم قاقلیه مشک الم افیون
 هر یک انگلی کافور خندانگ مایه ساخته بدارند و شیخ در معالجات جزوی در علاج قونه که در مقدمه حادث شود استعمال
 بقیه را فرموده غرض باین مرض نیراف است کلمه سوم از ملفوظ اول مکتوب و درم ادویه چشم در دواهای
 ای است تریاق الفتح چشم روشن کند و در دواهای راناف است در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذرشته
 قوتیا مدبر که در بعد از شفیه ضد روح ماده از چشم کند و تیبای کرمانی سبک کوفته و بخیه در مان مایه بسیار
 سالند و روی آب و زعفرانی دیگر کنند و به نقل را آب تازه باز بایند تا مدت ده روز بعد از آن خشک کنند
 و بگوشت چشم که از طرف بینی است دست قدری بگذارند قوتیا مدبر آب طلیه جهت دفعه که از صفات عضلات چشم
 باشد بکار آید بگوید طلیه زرد مقشر و یک سفته آب بخیانند و دست مالیده صاف کنند و قوتیا مدبر دران به پروازند
 از کل چهارم خمی جواریش بلوک است که جهت روشنی چشم استعمال آن مسلوک است در ملفوظ سوم ادویه امراض
 راس گذرشته و در میناج جلین نوشته اند که چون گلشن را با مسلول آن سوط خود و نصف آن مر بای بقیه

مخزج نموده مداومت کنند از آنکه رگ کهنه و بخار و ضعف باور کنند **کلمه پنجم** از ملفوظ اول مکتوب
 در دم ادویه چشم در ذکر و ادای که حرف اول اسمای آنها عامی جمله است حب ایاره منقول از جلالی است
 در چشم و جبهای بنفشه که رمد و در چشم راناف است جبهای و زنب که ابتدای نزول ما و دیگر
 امراف چشم را مفید است در ملفوظ اول از ادویه راسی و یک نسخه حب زنب که جبهه متحد بصدر ملفوظ سوم
 بر گذشته چشم که تاریکی چشم پیدا و قوت باصره دهد در ادویه صداعیه گذشته حب صبر که طبری
 در ساله طمیت بصبر که از سور و خراج بار و مادی باشد ذکر کرده زعفران دودانگ گلشن نشتین رمی تخم کرفس
 هر یک یک درم و نیم صبر سقوطی خالص غیر مغسول برابر ادویه کوفته و بنجیه لثرا صیاف یا باب یا در سنجوبه یا باقرق
 اترج چهار سال از قدر خوارک و درم و حب الکافیه که بوج عین سودمند است هم در ادویه صداعیه گذشته حب
 حبش یعنی شب کوری سقمونیا مشونی نیدانگ مقل دانی گلشن دودانگ صبر چهار دانگ غاریقون بر پسته
 کالی هر یک نیم درم ترید سوط یک درم باب حب از دوا این یک شربت است حب قوقا یا که در چشم راناف
 است از ادویه صداعیه گذشته حب قوقا یا دیگر در چشم و در سر را سود دارد و تن را از فضول پاک کند
 ایاره فخراده درم ترید سوط و دوس هر یک نیم درم و دودانگ سقمونیا و درم و نیم و در نسخه دیگر
 کثیره یک درم زیاده کرده اند باکی که مقل در آن حل کرده باشند جبهه سازند اینجکه در شربت است درین نسخه و نسخه نایبه
 حب قوقا یا که در ادویه صداعیه گذشته سهل فرق است حب قوقا یا دیگر چشم روشن کند در یخین باده دماغ را
 بچشم نفع آید و در سر راناف باشد و صفرار امتحان گرداند و فضلهای دماغ در سر و معده دفع کند و در شعلت اینتر
 نافع بود صبر سقوطی سقمونیا ششم حنظل عصاره نشتین مصطلکی هر یک دانی و نیم مقل دانی کثیره اینم دانگ این
 یک شربت است و همه وقت جی بر خدایم میتوان خورد و درین نسخه و نسخه اول حب قوقا یا که در صداع گذشته سهل
 فرق است و این هر دو نسخه از جلالی منقول است **حب کوئوالی** روشنی چشم بفراید و از نزول مانع آید اینهم در
 ادویه صداعیه گذشته حبی که در علاج حول که از زوال بعضی طبقات عین سبب صعود اجزای رطبه از معده بهم میرسد
 بکاری آید و در تنقیه معده و درین مرض و غیر این مرض بسیار مفید است صبر سقوطی یا نرزه درم بلبله سام سه درم
 نشتین رمی و درم گلشن یک درم و نیم مصطلکی تخم کرفس فیون هر واحد و ثلث درم زب السوس دودانگ کوفته و
 بنجیه یا ب رقی اترج یا غیر عقیق حب از دوا حبی که کشیدن در چشم نفع میکند بر بادید و نکین میکند و درم حرارت
 رمی بر دله را منقول از قانون فیروزه قرص صبر پنج انبیش خشک کرده هر یک شش درم فیون دوازده
 درم زعفران بیت و چهار درم و رقی گلشن تازه که نیمه فیون اوراق قطع کرده محض سرخی گرفته باشند این درم
 شایف همیشه صحن عربی هر یک نیم درم است درم همه ماکوفته باب باران و آب اخیل الملک مسحور اگر تازه

تازه باشند و الا مطبوخ صاف کرده سخن کنند و چهار مثل محض خشک کرده نگاه دارند و وقت حاجت بر سر ایشان بکشند
 سرد یا شیرین با سفیدی برصینه ساینده اکتال کنند **جبهه هفت** که در امراض چشم بکار آید تر بهلا و
 مودک که جهت جمیع علل چشم و ابرو نافع است در موقوفه سوم ادویه امراض اس گذشته چند بر بها گویند جمیع
 امراض چشم را قطع سازد **جبهه** معمول حکیم شاه محمد که آبادی رحمة الله علیه نافع بسبب و در چشم و اکثر علل و در
 صداعیه گذشته چسبی که کشیدن آن چشم را خنک و خنجره و غاریدن آنرا که تازی سلاق گویند قطع دارد اول آن
 بسوط آب بارگانی خنجره پاک کنند بعد از آن سر بخار آب گرم دارند و بجام بسیار روند و باز این جب بکشند سنگ لهری
 توتیای سبز نبات کاغذ بوزن برابر ساینده باب چهارم است روزی باب شصت ساینده چشم کشند چسبی که جهت
 ضعف بصیر انواع ضعف اندفع کیسه شتر عدنی خنجره سپید و ارجینی که شنبه کافور جو دانه الایکی نیز جرج ناکیر حمله برابر
 سوده واجب سازند و باب سرد ساینده در چشم کشند چسبی که کشیدن آن چشم مرض خمر را نافع است بحد در اول
 پیل هر راس بر ما که رسوت کوته رکت چندان همه برابر یک ساخته را آوند آن بشیر بهنگه بهفت روز بعد از آن
 بهمان شیره در آوند مس بهفت روز که هرل کرده مانند جرج گویند ساخته در سایه خشک کرده وقت تشکیک گوی باب
 سخن کرده در چشم کشند چسبی دیگر جهت شب کوری ریم گوش آدمی جوان پوست بهیر ابرو در برابر بسیار ساینده و با شیره
 عورت گویند برابر بر خود بندند یک گوی را تازه روز بعد عمل حله کرده و دو ساعت از روز باقی مانده در چشم کشند
 تمام شد چهار مایه نیست که در معالجه امراض چشم گاهی حقیق بحقیقنا هم می افتد و نسخ آنرا در معالجات جزوی
 اطباء نوشته اند **محلوه ای** که ضعف بصیر را نافع است از میوه و شکو و روغن زرد و جوزنی و در تبتی که معمول است
 حلوا بنزد و قدری فلفل دراز ساینده آمیزند و بهر شاستا بهفت دام بخورند **کلمه ششم از موقوفه اول**
مکشی و دوم ادویه امراض عین درد و آغای است که ابتدای آن خاست خرم بصم فای بهجه و شنبه
 رای همه لفظ فارسی است بمعنی فرغنا که در مطلق طبایر چند با اطلاق میکنند یکی بر پوست برصینه نفی معقول
 دوم بر مریخ سوم بر سراج قطرب که این هر دو دوا میفرود است در ادویه چشم اطلاق میکنند بر دوا می مرکب که
 یکجز آن پوست برصینه مد بهت لثیمه که با سیم الجوز و این سه نسخه قرار یافته چنانچه مرقوم میشود و بعضی از نسخه که خرم
 بجای مهند ذرای بهجه نوشته اند خطاست **خرم صغیر** عبارت از پوست برصینه مد بهت که مثل سیاه بار ساینده
 باشد فقط مریخ سازند و طریق تدبیر پوست برصینه الشار الله تعالی در موقوفه دوم خواهد آمد و بعضی تنها پوست
 برصینه مد بر رالی متزاج شکو استعمال میکنند و همین را خرم صغیر خوانند و بعضی باشد که گاه فی کینه که آنرا بفری
 تعبیر به عقد قصبه گویند نیز ساینده می آمیزند **خرم کبیر** مجرب که بیاض قوی را قطع نماید و حمرین خرم شیرین
 نصف خرم شیرین مد بر مریخ و اید عقد فی کینه خاکشیر و زردا بخورند و بعضی بهر الصبغین قلیبیای فضا اقلیمی

اطلا شادخ بسدر مادخ نسر بر یک جزوی کوفته بجز بر سنجیه بمیل در ششم کشند یا در سازند و بر فاده به بسندند
 خرم حاصل که قوتی از گیر است بعد از نصب قشور بدیر سبینه تمام صدف محرق شش سر کین خطاف بسد بده آری
 جمله نهفت دو است مساوی لبانند و سخن کرده در مراره نسری کر کس و مراره که کی یعنی کلنگ بر درند و خشک
 کرده و در بار سخن کرده و غسل رقیق صاف حل کرده بعد از کتاب بر بخار قیتم که در آن خطا طیف جز آن تخم غلبه و با بونه
 در ورق سداب باخلیل چو شاییده باشند اکتحال نمایند و این دو اما در بیاض غلیظ و ایدان قوی بکار بند چیم
 سحر اگر دواست کرده بر اکل این تخفیف میکند یا نازل عین را و اگر هر روز بکلیتعالی وقت خواب خورده بخوابند
 مامون میدارد و از نزول و طریق ساختن این خمیره مثل طریق ساختن گل قند است که برگ تازه آنرا با شکر باقیذبا
 عمل لیده مثل گل قند بر درند یا برگ خشک را بچوش داده یا شیرینی مرتب کنند و این را بر بای صغر هم تقیر
 کرده اند کما نفیتم از موقوفه اول مکتوب دوم ادویه عین در چیزهای است که ابتدای این
 دال است و واد الکاتب نام کجی است که جهت خط نصیحت چشم و تقویت نظر و شفت تری بود و دارد
 از ارشاد کافور و انگی بلبله زرد بنیدر مشاف نامینا بزرگورد آب عوزه انکور بهر کجی یک دریم سر صغیر کمری با
 بایان دو دریم بستر کحل سازند و وایاتی که تخمدید بصرف تقویت چشم و جلای آن کند از آنجمله است که اکتحال
 مقوی است و دیگر آنکه که هم خوردن آن و هم اکتحال با آب آن تقویت عین میکند و خشک این را ساینده بر غلغل جز
 کرده و بادوشل آن شکر آمیخته بچیدیم آب بیکرم استغاف کردن از آن ضعف بصرف و جلای طلعت آن کند و دیگر
 اینست اکتحال با آب مقوی است و دیگر اباض که صانع آن اکتحال تقویت و جلا بصرف یا با خالی از عده نیست اینست
 آن با مثل سفید لاج و کثیرا مناسبت است و دیگر اسفنج که حواقه آن خصوصاً مغسول از آن جالی است بجلای عین
 و دیگر اسفنج که اکل آن تخمدید بصرف اما مصدح و محدث دواست و مصلح آن بکفین قند است و دیگر اشقی که
 اکتحال بجلای صاف آن جلای چشم با صفر او شفت میکند بله عیون را و دیگر کشند که اکتحال و شربا جالی بصرف
 و نافعترین ادویه عین است و دیگر افنی هم مطبوخ آن خوردن تخمدید بصرف کند و دیگر اقا فیا خصوص مصری است که
 تقویت و تخمدید کند و دیگر کشند که تقویت عین جلای و شفت طو بات مستکنه میکند خصوصاً آن طلعت چشم تیر و
 کند و دیگر بصل که جلای بصرف میکند یعنی اکتحال بصرف این طلعت بصرف را که از سبب طوبیت و مواد غلیظه باشد و در
 کند و دیگر بصل که جلای بصرف جلای بیاض عین کند و دیگر بلسان و اکتحال آن دروغن آن جلای غشا
 چشم کند و اشکای تروال نافع است و دیگر بچکشت اکتحال بصرف آن تخمدید بصرف کند و دیگر بوزن که اکتحال آن
 با عمل تیر میکند نظرا و دیگر جاوشیر که اکتحال با این هم تخمدید بصرف میکند و دیگر جزا که گرفته شود و اول ظهور آن
 و کوفته با عمل مخلوط کرده اکتحال آن کند جلای غشا بصرف میکند و دیگر جزو اکتحال تقویت چشم بصرف میکند و سبیل نیز

نیز نافع است و دیگر در جینی نفع بطلمه و غشاده میکند اکلا و کلا و تنهائی آن تخمدید بصیر میکند و بار در مضیه نفع
 بوج عین میرساند و رطوبه غلیظه هم از جیم دفع میکند و دیگر در خان قواری بسیار جانی است و گرم است و جدا میکند
 و روح را قطع میکند و در خان پروا جدا از رفت و میوه و مرو کند و تقویت اجفان و تحسین ابدان و ایات شرف
 میکند و بعد سلاق و عله باق نافع تر است و دیگر دم در دل و محدود یعنی خون اینها تقویت بصیرت و دیگر در مع
 خفاش با عمل تخمدید بصیرت و ابتدای نزول نافع است و در مع خفاش نیز محبت و دیگر بلیله کابی را اگر در صحنه
 سیف بندی آب حاکم که اکتال نمایند تقویت چشمه از راه استرخای آن کند و دیگر هند باست که شیره
 کاسنی بری جلا میکند بیاض عین را و آب قیطر حشوق اکتال نافع بقشاست و دیگر زید البحر جالی است و آب
 مناسبه قلع بیاض هم میکند و دیگر زعفران اکتال آن تقویت روح با صره و جرم عین تحلیل فضول آن کند و هم
 نافع از نزول آده بدان می آید خصوص که مطبوخ بلبن امراه باشد و دیگر رنجیل اکلا و کلا جلائی طلمه عین را
 کند و اگر بر طوبت کید مغز ورده خشک باشد و اکتال بآن فرمایند نفع بقشاده و طلمه بصیرت را رساند و دیگر
 زنجار بکیرند یک طره از این نیک طره از عسل و ماخذ قطره شیرین در صلایه نحاس ساییده در چشم کشند تخمدید بصیرت و جلا
 غشاده و جلا بیاض و جلا آثار عارضه از اندامال قروح کند و دیگر زیتون که اکتال بعین آن جهت ظلم بصیرت و نفع
 آن جهت غشاده و هم جهت جلا چشم و مع قروح آن جلائی او بیاض آن نافع است و دیگر حاشا خوردن آن اطعام
 مثل دیگر بقول حفظ قوت با صره و از راه صنف آن کند و دیگر حرمل و سیقورید گفته که اگر سخی کنند از راه جلا و سر
 و مراره کنگر جلا و آب رازانه موفقت میکند صنف بهر مثلاً را و دیگر حلیفت جهت تحلیل و ترقیق این مواد را
 تخمدید بصیرت و سبب تحلیف و شدۀ لطافت جوهر خود شدید نفع است ابتدای نزول را و دیگر حمام یعنی کوبتر
 اگر سوخته شود سر کوبتر باشد بر آن و سخی کرده اکتال کرده شود بدان نفع میکند و طلمه بصیرت و غشاده و دیگر کرب نفع
 میکند چشم رطوبت را و مضرت چشم یا پس مزاج و آب مطبوخ آن یعنی میکند چشمهای را که میباید صاحبان طلمه
 سبب طوبت با نجا غلیظه و خوردن کرب بتانی مکر نفع میکند تضعیف بصیرت و نفعش و دیگر محامه اکتال آب معتبر
 آن مقوی بصیرت و دفع ضعف نیست و اعتماد درین آب برودن نافع است مرا جفان افزاید در روح با صره و نافع از
 نزول را و دیگر کربن عصا بری آن جالی بصیرت و جالب مضمت و دیگر لبن لناع را مقوی عین و لبان حمر را جلا
 دم عین نوشته اند و دیگر لحم ادمان لحم صنان مقوی بصیرت خصوص در حق شیخ و لحم سباع ذوات مخالب را
 نافع و مقوی عین نوشته اند و دیگر کوز یعنی بادام مقوی بصیرت و دیگر مراره جمیع مراره جلا و محمل غلیظه و
 مراره دیک در جاج و کیک و عقبان و بزراه و طیور را و لقاق و طباط و حیوان ماکول و خنزیر و صنفه همه تخمدید بصیرت
 دی است و مراره نور آب رازانه نهانیه تخمدید بصیرت کند این زمره گفته اکتال بمزاج و آب مراره و آب با عمل رازانه

جالی بصیرت و نمراد است که استعمال کرده شود مگر بعد تنقیه خاص و عام دیگر سداب خوردن سداب ملخ بخورد
 بصیرت بخوبی عصاره آن با عصاره رازیانه و عسل مخلوط و اکلا محمد بصیرت و بزر سداب سخی کرده با عسل و
 شرباب و حراره دجلج و زعفران و آب رازیانه نفع میکند از ضعف بصر و دیگر سندوس و قتی
 که سائیده شود پاشیده شود بر جگر و بریان کرده شود و تراش و اکحال کرده شود بصیرت می که میشود از آن
 ابرامیکند از ضعف بصر و نفع میکند بفتاوه و قتی که گداخته شود و در شرباب اکحال کرده شود بان پس
 نیست هیچ دوائی بر این درین منقعه و اگر تقطیر کرده شود دخان این را در چشم جلائی آثار میکند
 جلائی عجیب و دیگر غلبه است که اکحال بصیرت آن مقوی بصیرت و دیگر فحل است که تقطیر
 آب و نافع بصیرت و نافع آثار ماقی است و اگر در آب و اشق حل کنند و صاف نموده تقطیر نمایند
 بصیرت نیز کند و دیگر قرصیا است که اکحال بصیرت او محمد بصیرت و دیگر شقایق است که عصاره و آب
 بظلمه بصر و بیاض و آثار قروح نافع است و دیگر شلجم است گفته است تناول مطبوخ او و غیره
 نافع است بصر و دیگر ترمس است که سه دم از او از جهت بخار تقویت روح با صره کند و دیگر خرمد
 است که اکحال آن مقوی بصر و نافع به نزول ما است و درین امر بعید است و دیگر خطاف است
 که اکحال بر باد او محمد بصیرت و اگر بار باد او قلیلی بسند منضم سازند درین امر نافع میگردد و دیگر
 خلاف است که صنع او نافع است بصر ضعیف جدا و دوائی که تاثر اشعار را که از دلت شکست نافع است
 میل آب بیاض معصوم تر کرده در روز چند بار و نکند و بعضی طلایه و اشک طلایه نماید و دوائی که تاثر از باد
 بعد از تنقیه فلفل مرصع است استخوان خرنا سوخته سه دم بسند رومی دو دم نرم بسایند و بکشند و دوائی که تنقیه
 از قمل کند اول آب بلخ شسته بر لب میانی سخی کرده بر آنجا مالند و دوائی که بشیر نافع است نوم گرم کنند و چند بار
 شمع فهند و دیگر سر باطل کنند و سر بخار بکرم نهند و دوائی مخصوص بصر سوخته بکرم نهند و نیم خرگوشه بکرم
 استعمال کنند و دوائی که نفع میکند بر جگر و عروق و باذنی که سائل باشد از آن قح و فقر دمی که دشوار باشد اندام آن و با کله
 که حادث شود و درین فلفل ملت مثقال زعفران نصف مثقال مرزاج محرق هر یک مثقال نخا محرق و مثقال عقیق حباب
 و قیبه و نصف شرباب نه قیبه دوائی خشک کوفته و بختی اول شرباب سخی کنند هرگاه خشک شود بوقیعه سخی کرده
 با تن ملایم طبع داده در ظرف نحاس بر دازند و دوائی که حصار نفع بخند سعیدی برینه را بر وزن گل و شحم
 دجلج مصفی زده وقت خواب بر چشم بپزند و از دخول حمام و الصبا و آب سرد و انکیاب بر بخار آب و انکار
 کنند و تدرین پس نیز نافع است و واجهته دمه سنگ بصیری بلیذ زرد هر یک دو دم صبر سقوطی فلفل گرد
 هر یک نیم دم کوفته و بختی دهم کشند و دیگر زهره خرد اکحال کنند و واجهته دمه که بسبب ضعف چشم چشم

چشم باشد سخنان مبلبله زرد سوخته نمک سندی ماز و مسادی کوفته و بخیه استعمال نمایند و وای که رویه را
 سود و در رویه پشت که طوبت باریک اند تا عکس کبوت از سر فرو و آید و چشم بخلد و مردم گمان کنند که چیزی
 از خارج چشم در آمده کف دریا سنگ بصری تو تیا سپیدی یا کتوش همه بر آب رسوده در چشم کشند و وای که
 بیاض را رنگ کند و اسفید نماید ماز و اقا قیا هر یک یکدستم غلظت نمیدرم باب شقایق فغان بایند و دریا خشک
 کنند مازات شقایق پرورده خشک کنند همچنین جیز مرسته پرورده خشک کرده بکار برند و سر مه که باین کار آید
 انشا الله تعالی و صفتها بیاید و وای که بیاض رقیق زایل کند عصاره شقایق عصاره قنطاریون و قنطاریون
 با عمل صندل هم آمیخته بکشند و وای که بیاض غلیظ قطع نماید در ابواب دیگر انشا الله تعالی خواهد آمد
 و وای که بیاض تاریکی چشم و طفره را نافع است زعفران و در دم سنگ مقناطیس شکار اشق هر یک چهار درم
 با عمل صندل سه وزن ادویه بشسته بکار آید و وای که دیگر ملایم تر طفره را سود دارد قلع زونشاد و درم یک
 یکدستم صندل عربی نمیدرم هر سه کوفته بشیراب کهنه سرشته بطورشیات ساخته بکار برند و وای که طفره را نافع است
 چرک گوش آدمی باشند آمیخته هر روز بکشند اگر ضعیف و تنگ بود البته بر طرف گردد و اگر سطره بکند باشد از
 فردن باز ماند و ناخن سطره را غیر از قطع علاج نیست و وای که در غرض تسبیل از انفخا و بعد آن تسبیل بشود و ظاهر
 الطیب صبر مسادی سائیده استعمال نمایند و وای که گنگام انفخا غرض بجهت پاک نمودن از زیم سور رخ
 بجا نند و غن گردگان کبر شده بجا نند یا منقر گردگان کبر بکوبند و در آن کنند و مورد خشک سوخته بر بالای
 آن ریزند و وای که نزول آب و ضعف بصر را سود دهد صندل عربی یکدستم حب الخار مقشوره درم هر دو را حبه
 نزول ببول کودکان سیده بایند و بچشم کشند و حبه صندل بصر باب کافیت و وای که دیگر حبه نزول
 زعفران در غن بسان هر یک یکدستم صندل در غن قلیما چهار درم غن قلع شقایق در غن شمس سوخته
 شائنده در غن ادویه یا سبب باب رازیانه تر بایند و بارو غن بسان هم آمیزند و صندل عربی سائیده و درم
 اضافه کرده بعضی اوقات با عمل بعضی احیان باب رازیانه تر استعمال نمایند و وای که مسبب چشم نزول
 سبب چشم و در غن حلیت خرب سفید هر یک شش درم غن عمل بقدر کفایت و وای که در گوشه چشم طرف
 بینی هم رسد بکار آید زنگار نوشاد در آب سائید بر آن گذارند و مداومت نمایند و اگر اثر نکند باهن قطع کنند
 و تخم مرغ بگذارند و وای که لطیفه نافع است خون که از کندن شهبه کبوتر املی بر آید گرم در چشم کشند چدرک
 بعمل آید و نصیب مقدم دارند و وای که مجرب چشمه شب کوری منقول از طهری رحمة الله تعالی رازیانه
 یکدنگ در غلظت یکدستم کوفته و بخیه نگاه دارند و زواید جگر یا غرابتش با آب گرم نهند تا جوش خورد و کفایت نماید
 بر قدری از این قلع رازیانه سائیده بر کف باشند پس بر گاه زبید و دیگر ظاهر شود و دیگر اندازند تا جگر بر آید و این

دو ابرو چو مثل خرقه خشک شود لبش آتش فرود آورده سرد کرده و در ارجا کرده بار یک سائیده اکتال کنند
 همچنین اکتال آب برگین است که از لطف علف کرده باشد بعد از تنقیه و حجامت طبری از مجامبات ابو عمران نوشته
 صاحب شرح سیاق علامات نوشته که اگر چکر قیس یعنی بزکوی را با قدری راز زبانه در داخل در قدر بجوشانند و
 اکتال آب نیز بخار آن کنند دفع عظیم بخشد و اکتال آب بزنجار چکر تنها که وقت بریان کردن متصاعد میشود همین کار کنند
 اگر در داخل مریخ را در کبوتر غر کنند و بریان کنند که صدید از آن جاری شود و از آن صدید اکتال کنند نیز برای
 شکموری میکند و این صیف با کثری چنین گفته و از دفع آن شکم گزاری شنیده که چکر با غر از تراب گوم گداخته اند
 و بکار دوسه جاشق کنند و در فلفل سائیده بر شفتها پاشیده هرگاه صدید جاری نشود بقدر سه ازین
 صدید اکتال کنند و وای نافع نباشد و طمبو و مکی که می بیند از بعید معنی بیند از نزد یکم نافع است
 با جتمع آب چشم بگیرد صلی صاف سه درم مراره غراب سیاه مراره حجل مراره کرکی مراره صلی مراره مغر مراره
 دو درم روغن بلبان یک درم و نیم همه را سخی کرده مخلوط نموده صبح و شام بکشند و وای نفعی
 و وادش امرت در سالیچه چشمه و وای است معروف و معروف اهل سندر روشنی چشمه سفید و اگر اکر امراض
 چشمه بر باید و بر بنفص و بهم سیدن است نافع آید نمک سنگ و درم پوست بلیله بولاد کشته فلفلین بلیله وین
 هر یک چهار درم پوست بلیله مله بی هر یک است درم آله مقشره شانزده روغن بادکوبه و پوست و چهار درم
 شکر بلیله و دو درم نبات پنجاه و چهار درم واد واد را کوفته و بخیه باروغن و شکر و نبات تربت بند مقدار
 چهار درم هر یک بزنند و این را از حله رساین نوشته اند و وای که در چشم را بسک لحظه ساکن کند لوده میدهند
 روغن گاو هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوه سازند و سفالی بر آتش ملایم بپزند و یک غلوه بران گذارند
 چون گرم شود و نرم گردد و جرم بپزند بچندین کنند تا در بر طرف شود و دیگر ز جوبه دیو دارد آله کوفته بخیه با شیرین
 گو سفند جوش دهند و کف آنرا در چشم کشند و این بر دو واد جسته بر دو موئی و صفراوی موضوع است و نفعی شود و اگر
 و بر یکی را نیز نافع است و واد جسته که در موئی اول خون بفسد و یا سحج بکشند و طبع بلیله و خیار شنبه و کشمش
 طبع ملایم کنند و در صفراوی تلخ کافیه و بعد تنقیه کشند و خشک یک درم با هم چندان نبات کوفته و بخیه وقت
 خواص ندر مد که از حرارت باشند دفع کنند و بخار مازاد و وای که جمیع صفات را رسد و مند است هر سه درم
 لوده پخته درم آب بپزند و بنبه مخلوج بدان ترک کنند و بر شست چشم گذارند و بپزند و وای که بوقلمانی بپزند و چشم
 گذارند جمیع چشمه در نافع است لوده مله ای شکر ای همه برابر کوفته در آب نیم خمیر کرده در قلع منی بپزند و نصف
 بهلاده را بر آتش انداخته قلع میکوس بران گذارند تا دو دان بدو ابرو رسد پس بر آورده در بارجه نازک بسته
 هر ساعت بر چشم گذارند و وای که جمیع چشمه در نافع است آب بر این پهن گذارند و یا آهن پاره دیگر بسایند

بسیارند و هر شرط آب لیمویی اندازند تا غلیظ شود پس آنرا بر یک چشم گذارند و دوسته بازگردانند و اگر بنشیند خام
 در ظرف آهن خوب بگویند تا نیکم شود و آنرا بر چشم بندند همین عمل کنند مجرب است و وای که مد بلغمی را نافع
 است برگ نیم لوان لاهوری سونته باب سوده در چشم کشند و وای که بیاصل چشم را نافع است اگر نوید اید
 اول تنقیه فرمایند بعد آن سر سبزا آب گرم دارند یا بجام در آیند و یکی را از آن نمایند که ادرک خاویده چشم را از زبان
 بپسیند و اگر گفته وسط برشته باشد و چشم را پوشیده بنشیند و دانه را بگویند و مغز آن بگیرند و روغن ازان کشند و
 یکدوم ازین روغن باد و دانه کف دریا کوفته و بخیته بهم آمیخته در چشم کشند و مداومت نمایند مجرب است و وای
 که کل چشم را که بپندی بپولان مانند نافع است ناخن فیل نیکه پخته کسر با شیر عورت که بسودشته باشد مسائیده در
 چشم کشند و دیگر زهره آدمی خواه خشک خواه تر را در چشم کشیدن از ادویه کل چشم نوشته اند و دیگر سوسن صندل
 سپید باب با سر که بپندی یعنی کاجی مسائیده در چشم کشند و دیگر شیر درخت بر در چشم کشند و دیگر وای که بپندی
 ماضیه برود و دیند و جاله بر منقول از حد عالیشان و معمول ایشان نبات نیدام مرج سفید سرمه دانه الایچی خود
 سنگ بصری مغز تخم سرس شکر شسته که در آئینه متعارفه اینجا نصب میکنند هر یک یکدام کودی زرد و پشت عدد
 مثل سرمه بار یک کهرل کرده در چشم کشند و دیگر بپولی در چشم آدمی و سب و فیل قطع کنند سونته اشکری نمک سنگ
 حمله برابر کوفته و بخیته هر روز دو سه غنیت در چشم کشند و وایحه سبل اول رنگ فخال و صافن نکشند
 و هر روز در رسفوف تر بهله بخوراند و این دو در چشم کشند سونته پیل بحیل نمک کف دریا بار یک دست
 بیضه ریخ سرخ تر بهله حمله برابر کوفته و بخری بخیته در چشم کشند و غذا که بپری در روغن گا و بانان خمیر باشد و وای
 که بر دال یعنی شغز اید را نافع است موی را بکنند و فی الحال روغن کچله با خون شتر بران بماند و فکر کنند و خون
 غوک همین حکم دارد و تنقیه فحات باید کرد تا عود کند و وای شنبکوری تلخه نابی رده و با باره سنگه یعنی
 کوزن فاخته ماریم گوش گوسفند باشند و چشم کشیدن و تنقیه دماغ به شعیط بار کتای خور و مفید است و وای
 که شنبکوری و غیره چشم را نافع است سونته مرج پیل تخم کمرچ بلدی و ارجوبه نمک سنگ و سبب بخوراند سنگه یعنی
 بوق کوفته و بخیته باشد گوسفند بسیارند و چشم کشند و وای که چته دکل یعنی دمه مجرب معمول والد مابد و
 این سخیف است و به عک و کد قدیم و دیگر اکثر امراض چشم بفع عظیم بخشد هر کس برده باز استد مای گرفتن کرده
 و منافع عجیبه و معروف و عرف به کره سنگ بصری گردیده بگیرند سنگ بصری یک قوطه و مرج سیاه شش
 عدد هر دو را مسائیده بخری بخیته در ظرف بهن که آنرا اهل هند تپالی گویند و از روغن باشند انداخته تا پشت کوزه
 که آنهم از روغن یعنی بپول باشد چند روز بماند تا مثل غبار شود پس بکار برند کلمه هشتم از مملو ط
 اول مکتوب دو هم از روغن عین در ذکر و وای که ابتدای پهای آنها ذال مجرب است و ضرر و ضریره

مدبر بهجت درم زعفران سه درم شیان مامینا دو درم صبر افیون نشاسته تخم گل هر یک نیم درم مردانگی در
 نیم این هر دو نسخه از میناج منقول است در و را تر ز روت قهوه را با گشت نشاسته سه درم انزروت
 مرلی سسده از زیر هر یک درم تنها با بایض بصفیه حل کرده با شیان بایض و شیان ایار بخوبی مخلوط نموده استعمال
 نمایند در و را بار دیگر نیم بنشانند که فور شک هر یک طسوجی صمغ عربی دو درم سفید را با صمغ شادانه مرطوب
 با سفته با شیان هر یک درم رو سنج چهار درم برسم کوفته و بخیه بعل اند و در و را با صمغ یعنی قاطع بپزند
 بگیرند سرگین پرست که بار یک سخن کرده در غسل حل کرده استعمال نمایند در و را با صمغ بنسخه دیگر از در و را
 جزوی ناخواه و نیکت جزو در و را سازند و یکسر سلطان بحر اقلیمیای ذنبی سوسمار صدف سخته
 زید البحر متاوی الاخر اصلا به سخن نمایند و در و کنند و یک نشاسته سلطان علمایای طلا لعرضب
 مامیران چینی زید البحر با نسویه کوفته و بخیه دو در و را آب غوره ساییده خشک کرده باز ساییده نگارند
 و یک سر سارچ هندی کشند درم مس سوخته سه درم صغنیانی تو بال مس سوخته هر یک درم مس سوخته مامیران چینی
 هر یک درم شادنج معقول مرصا هر یک یک درم دیگر مراره ثور بوره ازنی هر دو احد دو درم تخم حنظل دو درم و
 نیم تخ اندرانی سه درم زید البحر و در و با سفته هر یک چهار درم زنجار شق سلطان بحری محرق براده مس هر یک
 بنمیزد پوست بصفیه که از فرا سنج جدا شده باشد هشت درم بعرضب ده درم غلغل سفید بیت درم میگویند
 که نصیب بالی یعنی بی کهند که یافته شود در سفوف قدیمه ساییده در و در کردن بدان قطع با بایض رقیق و غلیظ کند
 در و ششمرج حبه بایض رقیق و جرت حکه و حمره ملحه بقایای رند و حرقه و دمه حاره نافع و بسیار محرم است
 ششمرج را که از آن جترگ گویند با گاه مامینا که هر دو بیت بیت درم باشد بختانند و سه روز در همان آب که
 برون آند و خشک کنند و از منقر مقشره او ده درم صمغ سماق صمغ الوند ز روت نبات که در سبیل که از گویدین
 او جدا شود هر یک درم افیون دو نخ و گرفته در و سازند در و را حکمت صبر گیدانک نیم درم غلغل مامیران
 هر یک دو دانگ ملید زید البحر هر یک درمی مرصض هر یک درم همه را با یک کرده بیا میزند در و را و
 جرب سبیل و دمه را نافع است مامیران چینی یک درم تو نیا کرمانی بر و دره شش سوخته معقول تو بال مس سوخته معقول
 سرکه اصفهانی بر و دره هر یک درم در و زعفران زعفران شیان مامینا انزروت صبر برابر بعضی
 زعفران نصف تمام وزن او دیده می اندازند بنسخه دیگر صبر شیان مامینا هر یک سه قیراط کا نو چهار قیراط مامیران
 شش قیراط زعفران هشت قیراط و بعضی درین نسخه اجزای مذکوره مساوی بایک قیراط مشک حل کنند در و را
 سبیل زید البحر حنظل مکی صبر سقوی دار غلغل ملید زید البحر یک درم صمغ عربی کینققال مامیران چینی دو درم تو نیا
 معقول دو مثقال انزروت عربی چهار مثقال در و در سبیل شش درم از مجربات حضرت ابوی حمزه الله تعالی

تخم نیا بخیر یک عدد نبات مصفی یک مثقال از زروت که مثقال همه را خوب با ریاس آئیده فرو کنند
 یا بسیل کشند و در انشای استعمال این چهار بخورند افیون تازه بسباسه هر یک مثقالی رب السوس کثیرا هر یک
 سکه مثقال کوفته و بخته باب چهار بقدر بندقه به بندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند و رو سیل یا سیل
 و سرخی چشم را مفید بود منقول از جلالی زید البحر از زروت کا فور یا حی هر یکی نیدانگ سنگدان کیو تر بچه یکدانگ
 بسیدیم سرمه صفهائی مر و اید با سفته مغز حب سفر جل هر یکی یکدم مغز جاکسو فیروزه نیشابوری عقیق میانه
 مامیران جینی هر یکی دو درم برسم کوفته و بخته یکار دارند و رو و سلاق قوتیا بست درم بلبله زرد سیج درم
 حنظل درم زنجبیل کثیرا هر یک می در و رو و صد فی به در و حنظل از گرمی بود باغ صدف سوخته
 مر و اید با سفته هر یک دو درم کا فور نیدانگ در و رو و ظفه شفاف مامیثا سافج هندی حما بهر یک یک نیم
 سرمه فلفل زنگار هر یک می در و رو و عرب زرنج باول کدک یا یند و خشک کنند پس مهاساخته در ناصور
 گوشت چشمشانند بعد آنکه ناصور را افشرد باک کرده باشند در و رو و عرب بلبله دیگر صبر زاج
 از زروت پوست کیند سوخته شفاف مامیثا مسادی کوفته و بخته با استعمال آند در و رو و عرب بلبله
 اسفنداج معمول با تشنگار هر یک دو درم از زروت بر لی بشیر خرنکدرم و نیم دم الاخین هر یک یکدرم
 کدر نیم درم خوب با ریاس آئیده و با باشند و بر فاده به بندند و بر فاده را بر وضع مفقودیه نهند و در ابتدا
 مرض بعضی قوا فیض مثل زعفران و نشسته نیز ضم کنند و رو و عرب بلبله دیگر صبر زاج ذکر از زروت دم الاخین
 کلک را سرمه شب یاقانی زرنج زنج همه برابر کوفته و بخته گوشت چشم افشرد به باشند در و رو و عرب بلبله دیگر
 که کادی است و وقتی که غایر باشد و با استخوان سیده باشد اما استخوان را فاسد کرده باشد بکار آید زرنج
 سرخ زنگار معمول از رس سرکه بر نحاس باشد هر یک ربع جزو را د با لونه را داکلیل الملک را د گرم را د خرده حرقه
 شادنج هر یک جزوی حنظل در و رو و ریاس آئیده در و رو سازند در و رو و رو کا فور هت حرارت چشم درم صدف
 سوخته مر و اید با سفته هر یک دو درم نشاسته یکدم کا فور دانگی در و رو و رگنه صبر دانگی و نیم دار فلفل مامیران
 جینی هر یک دو دانگ زید البحر یکدرم حنظل بلبله زرد هر یک دو درم در و رو و لیج هت بیاض چشم زید البحر یکدرم
 شکر طرز در و رو و سائیده بکار آند در و رو و مامیران هت اختلاج دایم چشم و امراض بارده فرمونه
 تقویت بصیرت مامیران زنجبیل قر فلفل فلفل دار فلفل قوتیا کرمانی مغسول صمغ عربی حله برابر در و رو و
 معسل هت بیاض منقول از شرح بوره از منی یکجزو عسل به جزو خوب با هم میخته بکشند و دیگر از شرح حر
 خطاطیف یکجزو عسل در و رو و معسل هت بیاض چشم هر گاه در قرصه تو باشد بکار آید بر گین خطاطیف
 عاقر قرحا از زروت زنگار منقویا یعنی کفت آگینه که وقت ساختن و حوس تواریر بالا آید اقلیمیا ز

از لونه و بخته لعس صنفی شسته استعمال نمایند و دیگر فرور و محسب سباج یکدم از زوت بوره ارمی
 نمک نیمه یکدم کوفته و بخته باد و وقیه عسل مصفی شسته استعمال نمایند و فرور و محسب سباج یکدم از زوت بوره ارمی
 نافع است و در بخته سباج در کحل ملک یا انشا الله تعالی نوشته خواهد شد از زوت عربی بشیر خرف نشسته صنف
 عربی نبات جله برادر و فرور و محسب یا دیگر اقوی از اول از زوت عربی ده درم شکر طبرزدسته درم نشسته یکدم
 زبد البجر نصف درم فرور و محسب یا بقیه دیگر جلا عین و حافظ البصر الکحل کرده نمیشود در حاله نصیحت هر روز
 یا روز در میان نوشاد در نمک سندی قرفض سبیل شسته سبیل از هر یک یکدم شاد سنج و از غلغل از هر یک یکدم
 درم صفر محرق غلغل مسعید آب طبع اندرانی از هر یک چهار درم زبد البجر یکدم اقلیمیا هفت درم فرور و محسب
 مطابق نسخه محمد بن زکریا در چشمی را که احقان در آن با یکدم سبید سود دارد و بکوفت قارش نیم نافع است اما در
 او اثری نیست از زوت برورده بجز درم شکر طبرزدسته هر یک دو درم ایون نیم درم کافور خردا گنیم نیم بهانه
 فرور و محسب موافق نسخه خواهد بود بوسعه از زوت بشیر خردورده نبات نشسته هر یک یکدم درم سفید از حاصل
 مغسول دو درم ایون بشیر خردورده ده دانگ اگر حاجت افتد کافور نیم دانگ داخل کرده نبات از زوت بکوفت
 یکدم باشد فرور و محسب یعنی مشک و از زبد القواریر دو درم سرطان بحری سوار سبید یعنی است بکوفت
 این سبید زبد البجر صنفی صنفی جاری تو یا خری پوست بقیه شتر مرغ هر یک دو درم و در نسخه دیگر یکدم
 است سفید قلنی تو بال مس انگینه شامی مر و اید با سفته عقیق محرق مس خضر صید و از غلغل خرف سفید
 سبز اقلیمیا می اندر تو یا می بندی رخ مر جان طین قهوه یا کرش البجر نخاس محرق تو یا محمودی هر یک یکدم
 در نسخه دیگر دو درم است و شش شش زنج هر یک نصف درم طبع اندرانی بوره ارمی هر یک چهار دانگ نیمه را
 مثل غبار ساییده ده دانگ مشک سخی کرده ضماده نموده بکحل کنند فرور و محسب صنفی پوست بقیه عام محرق
 ده درم بطرون بکوفت القواریر هر یک یکدم بوسه صفت مر و اید با سفته سبید هر یک یکدم تو یا می بندی دو درم نیم
 زنگار یکدم شسته نصف درم مشک و عجمه بار یک سخی کرده استعمال نمایند فرور و محسب در بعضی قراماد یا
 عبارت از مرکب برور و ابعین و زرد صفر با لبا صنفه و شسته از منافع آن جامع منافع هر دو در و است و در نهان
 عبارت از زور و ملک یا زور و صفر یا نیم نوشته و بخته بکار بردن درم جعفر بعد که شستن یک سفید نگاشته
 فرور و رودی باعتبار زنگ مسنوب به در شد و موافق نسخه ابن علی که جهت دقه و سبیل است پوست
 و جاج مدبرده درم شاد سنج مغسول درم جمع کرده بسایند فرور و رودی و دیگر هم از کحل مذکور جهت
 قروح عین شاد سنج مغسول صدف سوخته هر یک ده درم شتر مرغ مغسول مسوج بخورده شسته بکوفت
 سخی صفا کرده بجز بر بیزند فروری و رودی و دیگر جهت کور سرج و بتر و قرصه رطبه ایون دو

دانگس سوخته دودانگ و دم جز انزروت بخورم شایخ منقول چهار دانگ صمغ عربی یکدم و دودانگ
 اقلیمیای نفقه دودرم و دودانگ سپیده از زیر سینه دم ضروری که چشم را قوه دهد و روشنی بفرماید صبر
 حصص نامیران هر یکی یکدم توپا سندی مر و اید با سفته توپال مس هر یکی دودرم شایخ منقول مس سوخته
 شفاف مایشا هر یکی چهار دم بدستور ذر و سازند ضروری که به دفع بلیغ رساند انزروت را بیاض بین
 با شیر زنان یا شیر تر سخی کنند و خشک کرده ذر و سازند ذر و انزروت تنها بلیغ میکند بر مدار و بار و مرص
 النفاق جهنم و نوازلی عین ضروری که جهت در چشم اطفال موضع قفل و صلابت اجنان اینها همیشه
 معمول است و دفع بین باشد پیش و انزروت سرخ اگر مدبر باشد بهتر و الاساده هم کافی و معمول است یکدم سنگ
 بصری و دودرم و کسوف شش چهار جزو ذر و سازند و بکلمه در شسته بر کنند و بند کرده بالاجای چشم مالیده از اینها
 گندم و روغن و شکر درست کرده گدشته بر فاده به بندند و اگر گرمی غالب بود و تسکین زیاد مطلوب باشد هر گاه
 و شایخهای نرم انار ساییده بجای مالیده چشم بندند ضروری دیگر جهت در چشم اطفال منقول انزروت
 انزروت عربی چاکسور یکدم نامیران دم الاخوان هر یک دودرم ذر و سازند ضروری که در
 کینه را بغایت معیند بود انیون بخورم یکدم در روغن هر یک دودرم شادانه مس سوخته هر یکی دودرم صمغ عربی
 مر و اید با سفته زرد کچر نبات شسته هر یکی چهار دم کثیر اشش دم سفید اج اقلیمیاضی هر یکی دودرم ضروری
 و دیگر جهت در چشم کینه و سرخی و آب رفتن توپا منقول شسته سپیده از زیر جبهه سادی الوزن ضروری که دفع
 حم چشم و در طرفه جلای انار کند و موجب است عین الثلب سوخته کثوث سوخته مقاطیس سوخته منقول
 مر و اید با سفته یک که در گوان جلای نفقه با و میدهند السویه ذر و سازند ضروری جهت دودرم سبلان توپا
 بست دودرم بلبله زرد و چخدر دم حصص دودرم زنجبیل یکدم ضروری دیگر نافع به همه غفل کوفته و بخیه آب غوره
 بر و روه خشک کرده و دودرم بلبله زرد و در غفل صبر عروق صفر هر واحد پنج دم توپا منقول ده دم مثل
 غبار بسایند این هر دو ذر و از شرح منقول است و در قوا و دینات دیگر کسوف نایه را نافع بحرب ضعف بصیر
 و موافق به پیران هم نوشته اند و غفل را بغیر برودن مرقوم ساخته اند ضروری که جهت دمه که از پوکه
 سر دهم برسد بعد تغیه بکار آید کلا صدق سوخته توپا شسته بریان مساوی ضروری انزروت سفید
 تخفیف دمه و شقیه صبر روح بصری نماید و زور بسبب مزاج است جهت دمه و زور بلبله زرد با هم
 با هم وزن آن انزروت که هر دو را با یک سایند باشند نیز نافع است دمه ضروری که اشک را تخفیف
 و تاریکی چشم و خاریدن آنرا دفع بخشد آب را از پنهانجا دم قبله زهره زهره کلنگ زهره خوس زهره کبک
 هر یکی سه دم زهره شیوط که آن نوعی از بای است یکدم مشک کا فور هر یکی ربع دم زهره مار ادریایه

سایه خشک کنند و بسایند در آب راز یا نه همه را ترک کنند تا خشک شود دیگر بار سحر و صلایه نموده در و سازند
 و زوری که جرب نقل و غلط اجفان را نافع است زردی بینه در آفتاب خشک کرده انزروت سفید
 بشیر خربورده هر یکی چهار درم مرامیران هر یکی نصف درم زعفران شیان ماینها هر یکی دو دانگ زوری
 که جرب اکله جن و سبل و ظفر نافع است اقلیمیا صنی صغ عربی هر یک سه درم زعفران قلع شخف هر یک
 دو درم افیون یک درم و نیم زوری که در ابتدای سیاض بسیار مفید است نوتیا اقلیمیا سه درم طان بحر سه
 شنج محرق عصفن با تسویه قدری قلع خشک مخلوط کرده فعل آرد زوری که مورسرج بغایه سودمند بود
 اسفنداج رصاص شنگرف هر یکی دو درم صغ عربی افیون هر یکی یک درم زعفران نیم درم پوره ارمنی داگی
 و نیم زوری که در علاج موریج بکار آید سفید آب قلعی سه درم و چهار دانگ اقلیمیا یاقوت و نیم
 و دو دانگ صغ عربی یک درم و دو دانگ شادنج مغسول چهار دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ
 و دو جبه افیون دو دانگ جمله هفت دوت زوری که مورسرج و قرصه را نافع است سینه صفت
 شادنج عدسی مغسول هر دو برابر زور و ابریشم محرق مغسول نافع است بقروح عین اجفان تخفیف لغیر
 لبع کند زور و انزروت با نشاء و شکر تقیه قروح عین و الصاق آن و تخفیف تغزیه و تحلیل تقر
 اذیت کند و اخراج قذی از عین نماید زور و لبب خصوص محرق مغسول آن جلای آمار قروح خشم و قروح
 از آبلیم بر کند زوری که در ابتدای اخراج قرینه خوف حدوث مورسرج بعل باید آورد و انزروت بی
 بشیر خربورده درم نشاء کثیره صغ عربی مردانگ محرق رصاص محرق کند زور هر چهار
 یک درم صغ صوب بر میزد خوب بار یک ساید اگر حاجه به پاک کردن قرح باشد شکر طبرزد سه درم بفریند
 یا شکر را علاحه بداند و وقت حاجه جلاد اخل کرده هتال نمایند و عمده تدبیر در حفظ چشم از حد و ش
 مورسرج بستن زفا بدست چنانچه در جزئیات معالجه مرقوم است زوری که وقت پاک شدن قروح از چ
 و باقی ماندن اصل قرصه بکار آید نشاء صاف سه درم انزروت عربی بشیر زمان اسفنداج رصاص هر یک
 دو درم هر دو را خوب بار یک ساید باین قسم بعل آرد که بگیرد شفاف آمار یک شیا ف و شفاف همین
 و شیا ف و هر دو را حک کنند بسفیدی بینه رفیق بالای این زور به باشد و در هم زنند و غلیظ غلیظ
 در چشم انداخته بر فاده بنزدند زوری که حفر قرینه بر کند صدف بزرگ محرق و در بعضی است نه شنج
 محرق است و شادنج هر دو احد یک درم کوفته و بخیته بار یک ساخته در و سازند زوری که اکثر امراض
 چشم را مفید است مصفص گل رخت کاسنی نبات هر یک بر آب هتال نمایند کلمه نیم از مرقوم اول
 مکتوب دوم ادویه عین درد دانه ای که ابتدای آنها رای مهله است و روشنائی قشعی از

احوال است که صنف بصرو شکیوری را نافع است لفظ فارسی است معنی آن را جالب الموز نوشته اند
 در اکثر قریبات این لفظ را بغیر قید کحل نوشته اند باین اینجا آورده و در بعضی داخل احوال کرده اند
 و کحل در شناسی نام برده و یک اسم شایف را هم شایف در شناسی خوانده اند آن شایف را در
 شایفات از شاد الله تعالی نگاشته خواهند شد و در ترتیب حروف این لفظ اختلاف افتاده و صاحب
 نسخه المومنین در شناسی رویا بعد شین و نون بعد الف تحقیق کرده و گفته که لفظ یونانی است بمعنی تقوی
 و صاحب قریب الدین قادی نوشته در کتب قدیم الحظ اینچه بنظر این در ویش آمده نون بعد شین و یا
 بعد الف است انتهی و حق همین است بعد او و الطاک کی هم بلفظ روشنا یا تحریر کرده و معنی آنرا اسرارانی
 مقوی بصرو سیرانی جابر الدین بقتیر کرده و نوشته که اطلاق کرده میشود در قرشت الف آن و هم نسبت
 اختراع آن به فیشا عور سر کرده اند که جهت از سطی و ن صاحب ضغلیه که شکایت از صنف بصر میکرد ساخته
 بود و از آن شایفانته و قوت این باقی میماند تا زمان طویل و مقیده نیست استعمال آن بوقتی لیکن اکثر
 لفظ آن با مرخص بارده ظاهر میشود که این گرم است در ثالت و یلمن نامی از ایشان است مس سوخته
 شاد و خ مفصول هر یک بخندم قلمی که درم زنگار دوده از منی صبر سقوطی هر یک یکدرم فلفل و از فلفل
 ستم فلفل زعفران هر یک یکدرم روشنائی بنسخه دیگر قالمع بیاض و نافع لطیفه و طفره و حب
 و سبیل و مدینه زعفران شاسته هر واحد دود و آنک نیم زنجبیل بلبلد هر واحد دودم شاد و خ مفصول شاد
 محرق قلمی که فضا ملح هندی دوده از منی زنگار در فلفل صبر سقوطی مثل لطیفه فلفل هر واحد چهار درم فلفل
 فلفل سفید زرد الجهر هر واحد هشت درم روشنائی بنسخه دیگر که شارج از احوال تغییر نموده و در ادویه
 جلاد و تحریق نموده است مشک یکدرم کحل زرد الجهر اقلیمیای فضا هر یک درمی و واحد یا سفته فلفل هر یک
 یکدرم و نیم ما میران و از فلفل هر یک درم نظرون سه درم مثل عناب یا بند و احوال فرایند روشنائی
 و دیگر منقول از منهای جرب و انقار ثقیه و نزول آب بعید است کافور مشک هر یک انگلی سره و آهنهای ساج
 هندی هر یک یکدرم تویتا هندی زعفران هر واحد هر یک درم اقلیمیای زر قرشت از منی هر یک سه درم
 علی الرسم هبیا سازند روشنائی دیگر هم از منهای جرب و مدینه و طفره و سبیل قاریکی چشم را بعد
 از بریدن طفره و سبیل چینه تحلیل بقایای ماده و قبل از بریدن اگر قرین باشد سه درم فلفل میا فلفل سفید
 کف دریا هر یک هشت درم صبر سقوطی مثل هندی قر فلفل شاد و خ مدی مفصول مس سوخته قلمیای فطره
 مشک هندی دوده از منی زنگار در فلفل هر یک چهار درم زنجبیل آله هر یک درم زعفران شاد و خ هر یک یکدرم
 نیم جله هندی دود و مدینه علی الرسم سازند و و نیم هندی مصدر بر او رسایین پنج سبز و امه نیم بل بار یک

اس که ده یا شیر موده کاه و نبات ناستا بخوراند اگر ناستا ماه غذا و مت کنند و بجای غذا هم اکتفا بشیر و
 نبات کنند ازین عمل فطر نیز شود و پیر از مهر نوجوان شود و شکن برود و اندام وی دفع گردد بشرط برهنه به چتر
 کایا ملک است و روغن مندی که روشنائی چشم بفراید و جمله انواع امراض چشم را نافع آید تر به سه
 هفت عدد و ششاد و هفت درم را کوفته در چهار خند آب شیر خام بگیرند و اگر خواهند در شش عدد
 سوشاندر گاه آب بوزن تر به سه عدد صاف نموده بگیرند و این شیر را با همین قدر یعنی هفت عدد و ششاد و هفت درم
 شیر گاو و دود سبزه و شش درم روغن ماده گاو جمع کرده تا شش تالمیم جوشانند چون نیم سخته شود و پهلایلیله
 سندی فلفل را از فلفل گرد آکنه منقی بلندی کنی بدیا که الاچی خود و کلان با برنگینا کبیر سارون سفید و سیاه
 و چندین سفید و سرخ مله و اولنگ گول نیر با لایه یکی پیچیدم گرفته سیحی تر ساخته در روغن مذکور انخته تا شش درم
 نیز در هر گاه بخته شود و صاف کرده هر روز ناستا مقدار شش درم بخورند **کلمه دهم از مرقوط ماول**
مکتوب و هم ادویه عین در دوامی که اول آنها سین است سعو طی که هسته رده قاض از کثره اضباب
 مصول لطیفه بسیار نافع است بگیرند آب عصی الراعی آب درق بزر قوطا آب جراد و مرغ و بر سر را بچوشانند
 تا زرد شود پس بگیرند یک جزوی از ان آنها و از شیر و خزان و روغن نیلوفر و روغن کدو و روغن عنبه ازین
 جزوی گرفته با هم فرج نموده در قارور و بخیفه حرکت دهند که یکذات شود و اول آب گرم بسیار استنشاق کرده
 باین دو استعط کنند **سعو طی که در دینخ اطفال نافع است** منقول از حلالی اندیش حضرت گنیز هر یک یکدرم
 ستر فارسی زعفران هر یک یکدرم کوفته سیاهها ساخته گاه درند و وقت حاجت شیر زنان بار و عین بیضا
 ساینده در بینی بچکانند **سعو طی نافع مینی رده طویل در مرقوط سوم ادویه امراض اس کدشته سعو طی که در**
حجوط عین که از زبادی رطوبت باشد بعد منقیه و استفرغ بکار آید بگیرند روغن مصطکی یک جزو و مشک
 ربع جزو و قدری از طبع زوفای یا پس خوب هم کنند تا یکذات شود بمقدار سیری از ان تسبیط کنند و همیشه
 در مقدار کم بفرایند تا بمقدار یکدرم برسد **سعو طی که در جرب استفرغ نام مستعمل میشود صبر سقوطی**
 صندید ستر جا و شیر هر یک یکدرم ستر حضرت مندی زعفران شکر طبرزد طبع از زروت هر یک یکدرم کدش
 پیچیدم حله ده و است باب مرز بخوش بقدر فلفل چهار ساخته وقت حاجت آب ساینده تسبیط کنند
سعو طی که با دسیل سده بینی را بعد از فصد استفرغ با یارج فقیرا و جب قوفا و غرغره با کاه و ادویه
 فقیرا و اجتناب از اغذیه غلیظه منجره سود دهد حضرت کی یکد لنگ و نیم مرکی دو دانگ صبر چهار دانگ کدش
 یکدرم کوفته و بخیه باب مرز بخوش سرشته بقدر عدی چهار بسته هر صبح یک حب شیر و خزان و روغن بادام حل کرده در بینی
 بچکانند **سعو طی که درین باب منقول از میامیر صبر مرز عفران کدش** مویزج با السویه کوفته و بخیه باب مرز بخوش

خمیر کرده چهار مثل فلفل میزند و صدیان را بر یک حبه و کلان سال را به نصف و اگر روغن بنفشه تسبیح کنند
 مسعوط بالیف جالینوس که نافع بدنه و ضعف بصر است مسعوط دیگر که قاطع دمه و حمره عین است
 در ادویه صداعیه گذشته مسعوط نافع جمیع امراض بارده رطبه چشم در مفعوظ سوم ادویه امراض سرخ برافینده
 مسعوفی که دافع بخار و مانع از صعود اجزای چشم و نافع بصفت چشم است در ادویه صداعیه گذشته و
 مسعوفات دیگر که منفی سر و مخرج مواد از راس است در معالجه چشم احتیاج بآن هم می افتد و تقسیم مسعوفات
 در ملته لطات ادویه امراض اسهال خطه کرده حسب احتیاج بکار برند مسعوفات هندی که جهت امراض چشم
 فائده دارد مسعوفی که دارن بادشنگ نام دارد امراض چشم را ابل کند و بخشکی گلو و صاف کردن آواز و دفع
 پنشیم سیدن گرسنگی دور کردن کولر و قیاس و سنگریزی و انواع امراض تلخه نیز نافع است و ارجحینی بترج
 الایچی ناکیسر هر یک در دم بنسجوجن چهارم بلبل مرچ سینه پیلول اجوائن لونگ زیره سفید هر یک در دم
 انار دانه دویل زیت و به نبات مصری هشت بلبل هشت درم کوفته و بجهت جورن سازند قدر خوراک و نیم درم
 ناشناختن سینه نو عسل دیگر انار دانه دو درم و ارجحینی بترج الایچی هر یک در دم شکر تری هشت درم سینه
 پیل مرچ هر یک در دم قدر خوراک و به درم مسند و اخرت حلا امراض چشم اگر چه دیرینه باشند نافع و در
 شبنم کشته و نمایی مبتلوجن ستر اول حله برابر بار یک اس کرده باشد و روغن گاو آمیخته بقدر تحمل مرضی باشند
کلمه یازدهم از مفعوظ اول مکتوب دوم ادویه امراض چشم در دوائی شینی است
 در معالجه امراض چشم اکثر احتیاج به شربت های منصلحه و منصفیه و سهله هم می افتد اما چون در قرابادنیات
 در ادویه عقیده بای علیحد درین امر نیست اعراض از آن کرده و به بیان شراب طین که در اراصولی در علاج
 قن و مقام هفت روز پیش از تنقیه جهت نفق اخلاط فاسده بخارج و غسل اوساخ بدن ترقیق آن و اعتدال
 آن جهت خروج باید داد اگر گمانوده بگیرند یا بخیر صاف سفید بکین و در شبنم آب مهربا به یزد و صاف کرده با شکر
 کفایت که شکر را در آب حل کرده باشند هم کرده شربت سازند هر روز به نسبت درم با نسبت درم با اصول
 بخورند شفاف اسم حب طولانی شکل است که برای چشم وجهه بر داشتن در مقعد ساخته میشود و اینها قسم
 اول مذکور میشود شفاف ایما یعنی سرب حرارت بنشانند قرصه و مور سرج را نافع است و حنظل را بر سازد
 افیون یک درم قلیما اطلال سفید آب از زیر سوسخته سرمه صغنیانی صمغ عربی کمتر اسرب سوخته هر یک درم
 باب باران شفاف سازند و در نهج درین نسخه هم بکیرم افزوده جهت بکار آدن و سله ملحه بعد از قصد و بهر
 و کشیدن شفاف ابیض افیونی و پاک شدن از ریم مرقوم فرموده شفاف انار دیگر هم از مهنج
 مرقوم در همین باب افیون سه درم اقلیمیا زر شست درم ایما سوخته سرمه صغنیانی تلخ گاو

گاه کوی سوخته مراقبا هر یک درم جمله هشت داروست باب باران کشند شیا ف ابار نو عید
 قریبانی افیون یک درم ابار سوخته سرکه صمغی تویتامس سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک شش درم بعضی
 کند چار درم اقلیمیا طلا سفید آب از زیر هر یک شش درم اضافه میکنند شیا ف ابار منج و دیگر نافع
 بقروح غین مرصاف اینون هر یک درم سرب محرق شش درم سفیده از زیر کحاس محرق صمغ عربی نشا
 کثیرا هر یک شش درم کحل محرق بست درم شیا ف ابار و دیگر هم درین باب مرافینون هر یک نیم
 درم سرب محرق و دو درم سفیده قلعی کحاس محرق نشا کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کند چار درم کحل
 بست و پنج درم شیا ف ابار و دیگر نافع بقروح و مورسرج و مانع حدوث بنور و مطف اثر و منبت علم
 مرصردم الاخین افیون هر واحد یک درم انزروت یک درم و نیم اقلیمیا سه ذره منول تویتامس هینج کحل
 کند هر واحد دو درم شیا ف این از سر چشم را بجا دهد بوزن ارمنی ربع درم زعفران سندرک
 هر یک نیم درم حصص هندی مرتبه کف دریا هر یک یک درم کوفته بحری ریخته بگلای شیا ف سازند و بپزید
 بصفه مرغ در چشم کشند شیا ف ابیض جهت امراض حاره و تحلیل و ارام و رفع آن نشا کثیرا یک درم
 سفیده از زیر صمغ عربی کثیرا هر یک سه درم بالغاب اسفند یا سفید بصفه مرغ شیا ف سازند شیا ف
 ابیض و دیگر نافع برده سفید ج منول چار درم انزروت سه درم کثیرا نشا کثیرا هر یک دو درم افیون شش
 درم بشیر زمان با سفیدی بصفه زقیق شیا ف سازند شیا ف ابیض و دیگر جهت رمد و مرض مسرخی
 چشم سفید ج منول ده درم انزروت جلال سه درم نشا کثیرا هر یک یک درم افیون نصف درم
 شیا ف سازند و بشیر و خمران چشم کشند شیا ف ابیض نو عید که هم سکن و هم جالی است
 کاخو نصف درم ابیض یک درم سفید ج رصاص بد البحر هر یک سه درم اقلیمیا بصفه انزروت سفید
 جلال هر یک یک درم کثیرا صمغ عربی نشا کثیرا هر یک شش درم بگلای شیا ف سازند شیا ف ابیض
 نو عید که نافع بقروح و ده غلیظه سفیده قلعی سه انزروت عربی افیون کثیرا صمغ عربی هر یک یک درم کند
 ذکر نصف درم باب باران شیا ف سازند در جلای اوزان اجزای این نسخه این قسم نوشته سفید ج صمغ
 هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون کثیرا انزروت پرورده هر یک یک درم لبان ذکر نیم درم باید و هشت
 که در نسخه شیا فهای این باعتبار اوزان اکثر اجزا و باعتبار اختلاف نفس بعضی اجزا خلاف در قرابادینا
 بسیار شده اینجا نسخ معتبره نقل کرده و در بعضی قرا بادینات شیا ف ابیض را که افیون دارد شیا ف ابیض
 افیونی و شیا ف را که انزروت دارد شیا ف ابیض انزروتی همین شیا فیکه کا فور یا کند را در و شیا ف
 ابیض کا فوزی و کند ری نام نهاده اند اگر خواهند این قسم مرقومه را هم مقید نامی مثل افیونی و غیر آن

کنند شفاف احمد حاد و سبب ز طهره و سلاق و بیاض را نافع است شاد رخ مغفول کشش درم صمغ عربی
 بچندم رنگار درم و نیم مس سوخته زنج سوخته هر یک درم افیون صبر سقوی هر یک نیم درم
 زعفران هر یک اگلی و نیم شفاف احمد حاد و منخه دیگر نافع بجز کمنه و سلاق و سبب و سترهای
 بچند شاد رخ مغفول مثله درم زنجار دوازده درم قلع طاهر سوخته مس سوخته هر یک چهار درم شب یامانی
 دو درم شتر است شفاف ساند شفاف احمد حاد و دیگر اقلیمیا کاس محرق زعفران حوض سرد حد
 یک قفه قلع طاهر محرق مرافیون هر واحد دو قفه صمغ بهشت و قفه و در منخه دیگر اقلیمیا و کاس محرق نیم درم
 است و قفه است شفاف احمد لیلین جهت بقایای رند کثیرا صمغ عربی ساج هند سه هر یک
 یک خمر صاف دم الاخون زعفران هر یک صمغ بهشت شفاف احمد لیلین جهت سلاق و غلط اجفان
 و در آخر در بکار اید شاد رخ عدسی مغفول ده درم مس سوخته بهشت درم مرور اید یا سفته ساج سدی
 هر یک چهار درم صمغ عربی کثیرا صمغ بهشت درم دم الاخون زعفران هر یک یک درم کوفته و حبه لیلین
 اگلی شفافها سازند و بعضی نسخ شراب مرقوم است شفاف احمد لیلین نو عید گرد و در گرمی
 چشم و ناخنه و مو سرخ را نافع است مغفول از محمد ذکر یا شاد رخ عدسی قلع طاهر هر یکی سه درم و روغن
 دو درم زعفران هر یک یک درم و اذ قلع نیم درم لیلین شفاف احمد لیلین نو عید گرد و در گرمی
 نو عید گرد و در گرمی سخت را تسکین دهد و سرخی را خارش چشم دور کند و ناخنه و مو سرخ را تسکین
 بود صمغ عربی کثیرا سپیده از زیر شاد رخ شاد رخ عدسی مرور اید لیلین شاد رخ افیون
 هر یک یک درم نیم کوفته و حبه و صلایه کرده بلعاج سبب سفل شفاف سازند شفاف احمد لیلین
 منخه دیگر وقت تسکین حده چشم و حبه نقل اجفان منتقل میشود شاد رخ کشش درم صمغ عربی و کثیرا حاد
 کاس محرق چهار درم کهر با سپیده از زیر هر یک دو درم لیلین مرور اید شریف هر یک یک درم دم الاخون زعفران هر یک
 لیلین درم شفافها سازند و مانند که عادت کمالا حین است که احمد لیلین را چه های دراز طولانی و احمد حاد اگر بسیارند
 با هر دو تمیز شود شفاف انحراف سبب و بیاض را سود دارد اشق یک درم زنجار و سه درم
 قلع طاهر محرق شش درم اشق را با سبب آب حل کنند و ادویه دیگر در آن بشینند نو عید گرد کثیرا اقلیمیا فقره
 صمغ عربی سفید آب از زیر هر یک دو درم زنجار سه درم اشق و صمغ را در آب سداب حل کرده ادویه دیگر کوفته
 بچند بدان شش درم شفافها سازند نو عید گرد که سلاق و جرب عک و غشاوه و سبب و بیاض را نافع است زنجار
 شاد رخ هر واحد نصف جزو اگر شاد رخ باشد قلع طاهر محرق مغفول بدل کنند صمغ عربی سفید آب قلعی شاد
 هر واحد یک و نیم و نو عید گرد که سبب و بیاض را نافع است جرب طهره و سبب و بیاض را نافع است شاد رخ زنجار لیلین

هر دو اعداد درمی آید مثقالی زربنج احمد و درم زنگار سه درم قطعا محرق سست درم آتش در آب شیب اصل کنند
 دیگر دو امان مثل غبار سائیده آغشته شیاها سازند و در سایه خشک کنند شیاها را سطلو ساسول
 نفع میکند به تجامع از فزونی و نقل اجفان و خشونت آن در نقصان لحم ماقین و تا کل آن در به نثر آغشته
 و کثرت و طوبت عین رمی بر دانه های است فلفل ابیض نصف مثقال زعفران قرقش را کند زنجار عدس خضر
 هر یکی مثقالی پنج محرق سفیده قلمی صمغ عربی هر یکی دو مثقال اند چهار مثقال باب البشرا شیاها سازند
 شیاها را یکی جهت ابتدای نود و اصلاح آثار قروح غلیظه صبر عقیص زنگار خند بند ستر نصف
 سبیل زعفران افیون اسپیداج براده انوس شب مشق هر یکی یک درم اقلیمیا محرق منسول شمس محرق
 منسول هر یکی یک درم و در صفت درم احمد محرق منسول افاقیا احمد صمغ عربی بیست و یک درم باب باران شیاها
 سازند شیاها را سو و در کشیدن طلا کردن با و بار که در چشم و یک باشد و در کند زعفران شیاها
 با مینا هر یک یک درم و در این زمانه سبب هر یک یک درم اقلیمیا محرق منسول افاقیا پنج درم باب
 باران شیاها سازند فوعد یک که هم با کمال چشم و هم با طلا که آن کار آید با کمال طفره و بیاض و
 بقیه ماده در کینه قطع مایه و طلا سیلان و مده و اصحاب مواد را چشم باغ آید و با کثر اراض چشم معمول
 و الدماجد بوده و این حقیر نیز بسیار از موده شب میانی بوزن یک دانه عالمگیری که چهارده مانه بسیارند حضرت
 به عبارت از سوت است نیدام عالمگیری افیون معری سه مانه سفیده کاشغری قوتیای سبزی نیکه افیون
 خام بیست و چهار درم یک یک مانه باب صلایه کرده شیاها سازند و آب شیبینه سائیده با سستمال آرند
 فوعد یک که سبلی که با حرارت باشد مستعمل میشود افاقیا منسول صمغ عربی هر یک بیست و یک درم سس سوخته
 پنج درم ترا فیون هر یک یک درم و نیم باب باران بیست و یک درم فوعد یک که در حرقت و حرارت و ریح خیم کند و سبیل
 با حرارت را و در مده را نیز نفع رساند مرصاف سبیل افیون هر واحد چهار دانگ صمغ کثیرا هر دو اعداد درمی سفیده
 قلمی چهار درم افاقیا پنج درم با شیاها سازند فوعد یک که میرد است و مطفی و طلا کردن با چشم منور را
 نفع رساند و سبیل شیاها هر یکی یک درم و نیم اقلیمیا ذبی اسپیداج رصاص صمغ عربی هر یکی چهار درم افاقیا
 منسول بیست و چهار درم باب غلب الشب شیاها سازند و در آفتاب خشک کنند شیاها را مطلقه قلمی
 نافع سترهای غین و طلحه و نصر و ابتدای آب و اغتشاش سبیل طفره و بیاض و در مده نیز سودمند بود و ملح
 بندی حب اللیل زربنج احمد هر یکی درم اقلیمیا نصف زعفران افیون فلفل هر واحد و درم صمغ عربی
 شیاها را مینا از زروت هر واحد چهار درم بوده از سنی امر مجرب هر واحد شش درم باب صلایه کرده شیاها سازند و در بعضی
 نسخ این اختلاف در اجرای و اوزان اینها هم دیده شده اما متعبر این نسخه شرح بوده که از ان نقل

نموده ششیا ف صدف قطب قان منسجه و دیگر که شامخ در علاج قروح اجقان که لب سقوط
 خشک ریشه و بطلان تامل بکار آید نوشتن پنج هندی بوره ارمنی زریخ احمر هر واحد یک درم اقلیمای دسب
 فلفل ایون زعفران هر واحد دو درم صمغ عربی ششیا ف مامیثا انزروت هر واحد چهار درم باب رازیانہ
 خمر کرده ششیا ف سازند ششیا ف صفر ششیا فینت منج از جرب و تامل ماقین و عکشدیده و نقل
 اجقان منقول از قانون و منج قلع طار سفید چهل مثقال اقلیمای زرشتا و مثقال باب باران ششیا ف
 در سار خشک ششیا ف صفر و دیگر که جلال است بلبله زرد قوتیای هندی هر یک یک درم فلفل
 سفید صمغ عربی هر یک یک درم زعفران یک درم و نیم باب رازیانہ بشند ششیا ف اصفر و دیگر
 جهت ابتدای نزول زاری کی چشم انزروت عربی ششیا ف مامیثا هر یک یک درم قری بوره ارمنی فلفل سفید
 هر یک یک درم زریخ دو درم زعفران یک درم و نیم ششیا ف سازند این هر دو نسخ در اکثر قرا یا دنیات است
 ششیا ف صفر و دیگر نافع لغش و ده و طلمه بصرو علل عتیقه و دسب آثار و مصلحات ایون شست
 مثقال نوشاد عصاره حصص خشک کرده هر یکی دو اذره مثقال زعفران شانزده مثقال اقلیمای صمغ عربی
 سفید قلعی فلفل سفید هر یک یک درم چهار مثقال باب باران ششیا ف سازند این ششیا ف منقول از قانون است
 ششیا ف انحر صالح است علل صغیر را و عللی را که تحت حجاب می باشد حصص یک درم شب چند بدست
 هر یکی یک درم نار دین هندی زعفران حصص هندی رب فطر صمغ عربی هر یکی چهار درم ربکی شند درم انزروت
 شست درم قلع طار محرق دوازده درم نمرة تنوب کسیرده درم سفید اج شانزده درم اقلیمای ایون
 هر یک یک درم چهار درم گلیخ تازه مهفاد دو درم بشراب قالیص آب شند و وقت حاجت روزی سه بار
 بآبی که له در آن جوشانیده باشند یا با سفیدی بپزیند و ختران در آخر علاج باب عاقل سائیده
 در خیم کشند ششیا ف افادیه استعمال کرده میشود در اکثر امراض چشم سخاس محرق مغسول شند درم
 ایون شست درم رب قراط احمر دوازده درم صمغ شانزده درم زنجبیل شست درم اقلیمای محرق مغسول
 چهل درم فلفل سفید شست جبه شراب بشند ششیا ف افادیه منسجه و دیگر صالح برای همه
 چیز اقلیمای محرق مغسول سخاس محرق مغسول هر واحد شش درم اقا قیاح صمغ هر واحد یا نوزده درم فلفل
 شست جبه بدست و بشراب بشند ششیا ف افادیه منسج نافع است بجر و دلت قضا اشرفار
 و علل عتیقه ایون شست مثقال اقلیمای قلع طار محرق هر یک یک درم چهار مثقال صمغ زنگار محلو که هر یک شانزده
 شانزده محرق مغسول سی و دو مثقال باب باران ششیا ف سازند و در نسخ دیگر ایون شش مثقال
 ششیا ف بر و طولی محد بصرو مرقق آثار قروح بود زریخ اصفر شب هر یک شست درم ایون شست

روغن لبسان صمغ هر یک ده درم زعفران یکینج زیتون لحس هر یکی بر یکی دوازده درم جاذبه شیر شانه ده درم
حلیت اشق هر یک بیت درم فلفل سفیدی و یکدم اقلیمیا سفیداج فلفطار هر یک چهل درم با نان
بیشند شیاو بر رویو مادر یک روز نفع برد نو و کهن ساند اقا قیاسی و شندرم اقلیمیا بیت و چهار درم
سماح حرق مغسول نمرده درم بشتر اعفص بشند شیاو بر رویو با لنبجه و یکدم اقلیمیا حرق مغسول و توتا
مغسول هر واحد چهار مثقال اقا قیاس صمغ عربی بر واحد شندرم باب باران بشند و وقت استعمال بیاض
حل کرده نگار آرد و اگر دموع سایل شود چشم سفیدی بیضه تنها کش کرده دوباره بکشند دیگر نسخه ای بر روی
در حرف اند کو شید شیاو بیاض یعنی نافع بیاض چشم توتا کرمانی مغسول ده درم مامیران حبیبی با سفید
نشاسته هر یکی یکدم شیاو بنفشه بنفشه سفید زعفران افیون صمغ هر واحد چهار درم آب سارند
و یکدم قاطع باین مسخونیاده درم زبد الجحر چهار درم زنگار یکدم و نیم بوره یکینج اشق هر یکی درم لنبج و ج
شیاو سافند و همان طبع سافند الکحال نمایند و یکدم مسخونیاده زبد الجحر توتا سرطان بجوی قیضه لنبجه
احمر شکر طرز بر یکی سه درم مامیران ج هر یکی ده درم و در میناج مامیران ده درم و ج دو درم بنظر آمده مامیران
و ج و اور یکدم آب سوجانند تا به نیم باز آید صاف کرده را دو با کوفته و بخته باین آب بشند و بیاضند و ساید
خشک کنند پس دیگر سخن کنند و باین آب بشند و خشک کنند بهمین طریق جمله آب درین اود و خشک کرده بیاض
سازند و یکدم فلفل با نمرده حبس لنبج سعدی زنگار که از سحاس ساخته باشند نظرون بر بر یکی دو درم مراره گا و سح
خطل اشق هر یکی چهار درم و نیم با شیاو سازند و یکدم که هم لغشاده نافع است تا لیب ابولوس طبع مراره گا
زهر حمر سیاه انوس قشور سحاس هر یکی نیم درم حرق سفید زنگار بر واحد ده درم شادنج مرگند و زکاج و شیر افیون
هر یکی شندرم قشوم ده درم سحاس حرق اشق صمغ اقلیمیا هر یکی دوازده درم زبد الجحر بیت درم باب خمیر
کنند شیاو لقا حی لبایت لطیف و بیاید بهمت قروح غایره و ضربان و غشاده و بنور و مور سرج و
مرکابی را که احتمال من و ابا باشد سفید اقلیمیا حرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران شانه ده درم سفید
قلبی مغسول است درم زعفران جادرم کثیر اود درم باب فطریا باران شیاو سازند و با سفید تخم مرغ استعمال
کنند باید است که در قانون لعجن ساء لفظ نوشته و حسب نسخه ترجمه آن باب باران کرده طایر ادر جصفی نسخ قانون
فطر نظرس سیده با فطر الباق خوانده و از این آب آن خسته با حله فطر لبا چون آن دارد و نیم مستعمل است
اگر آب این اودی بشند قوی خواهد بود و کذا فی القادر شیاو شافراطس مغسول است شای این شیاو
منج است اقلیمیا زعفران در دیالین و نسخه قانون عصاره و در مرقوم است صمغ هر یک دوازده مثقال
افیون قشور سحاس قشور ساقان منقی مغسول اب حرق مغسول هر یک چمنقال مرسته مثقال سفید لطیف و مثقال

یک مثقال آب باران شیاو سازند شیاو **جالب التوم** هشت وجع شدید و جمیع اورام نافع و از اسهال
مواد قویة التخلیج نافع مایه شاش درم صمغ شکر درم انزروت مرکب نفع زعفران انفیون مرزاج محرق هر یک
دو درم آب باران شیاو سازند و بسببه بکار بند همچنین است در قادی و ویشای او زان اجزا
باین تقصیل مایه شامیت و چهار مثقال صمغ عربی دوازده مثقال مرز عفران زاج محرق انفیون هر یک
مثقال انزروت هشت مثقال و در شرح اجزای نه مثقالی هم هشت هشت مثقال نوشته شیاو **جالب التوم**
نفع با و جاع شده و علیل مدینه نزدیک الخطاط آن و هم ابتدای آن انفیون حنظل ساج سنبل الطیب عفران
صمغ حبید ستر هر واحد و مثقال هر چهار مثقال سفیداج رصاص شکر محمول هر واحد هشت مثقال شمس محرق
مشمول چهارده مثقال اقلیمای مشغولی شاتر ده مثقال اقا قیا صمغ عربی هر یک چهل مثقال آب بر شند و بسببه
بسیه با شغال آرد شیاو **حصص** حرب و عک و کنه را نافع است بلبله زرد صمغ عربی توتیای مشغولی هر یک
ده درم زنجبیل سجد درم حنظل کبی و در بعضی نسخ هندی مرقوم است چهار درم زرد جو زعفران هر یک دو درم آب
غوره شیاو سازند شیاو **حصص** مشبه دیگر نافع بسلاق و جرب و عک و مدینه و شفاغ و شفاغ حنظل
کند توتیای ده درم زرد جو زنجبیل کثیرا آنکه هر یکی سجد درم دار فلفل چهار درم حنظل دو درم سحن کرده
مرات آب غوره و آب قند و آب بادروج برورده شیاو سازند شیاو **حلیه** نافع است کثرت
رطوبه و زرد صفت و تسکین و جمع کند کثیرا حلیه را و شسته یا با آب شسته در آب گرم نصف روز تر کرده و خور
کرده لعاب بگیرند همچنین از تخم کتان لعاب بگیرند و هر دو را علیحدہ علیحدہ در جام اندخته و آب شسته فی آن
گذاشته خشک کنند پس بگیرند از هر یک درمی و از زعفران نصف جز و شیاو سازند شیاو **حلیه** که
معمول از طبع حلیه است انفیون یک و قیه اقلیمای کثیرا هر واحد هشت و قیه شامیت سی قیه سفیداج سی دو
و قیه همه را سخی کرده و طبع حلیه بر شند شیاو **حلیت** خیالات در ابتدای آب نافع است حلیت
سفید هر یک ده درم سبکینج سه درم بس شیاو سازند شیاو **حل** نحاس محرق شادنج صمغ
ده درم مرانیون زعفران هر واحد سوزی محرق یک درم نیم شغل شیاو سازند شیاو **خلوقی**
یعنی زعفرانی با دانه را بر آگند و آس فلجی بنشانند مس سوخته سه درم اقا قیا دو درم کثیرا قطن عربی سنبل الطیب
زعفران هر یک یک درم آب باران شیاو سازند شیاو **هین** بلسان جبهه زول حصص یک درم
انفیون چار درم فلفل سفید هین بلسان هر یک شش درم اقلیمای سفیداج هر یک هشت درم صمغ دوازده درم
و دیگر مراره صمغ روغن بلسان آب رازیانه زیت عقیق عسل و در نسخ دیگر بدی زیت آب سداب است
شیاو و سرنج منعی آن شیاو اسود است اما نسخ این در آن نسخ است که در لفظ شیاو اسودند

نوشته اند در بعضی قریبا دینیات بعضی نسخ این را بلفظ و انرج بالفیم نوشته اند شیاف ویزج
 که گفته و جو و سبل و سلاق و شعر زاید و نافع است در نگار شد درم صمغ عربی شش هر یک چهار درم اقلیمیا
 طلا فیون هر یک درم بارز و داز و هر یک درم بابت شیاف سازند و دیگر منقول از شرح اسباب
 سبکینج و از فضل هر یک نصف درم کل زنجار ساج هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق و مسکینج را بهر
 عقیق حل کرده ادویه کوفته و بخیته و آمیخته شیاف سازند و دیگر نافع بسلاق و حرقه و بیاض و شعر زاید
 و جرب عقیق هر یک که نه مثل سبل که نه انزروت سه درم صمغ عربی کثیر اقلیمیا ای فصد سفید اب قلمی و صندل
 صبر سقوطی زنجار صاف زینج سرخ خلط طارح حرق نخاس حرق و از فضل فلفل سفید فلفل سیاه شادنج نشاء
 زرد چوبه سکر العشر تو بال نخاس حرق هر واحد دو درم دم الاخون اقا قیا هر واحد یک درم و نیم تو حشمت
 یکی سبل الطیب علف حرق هر واحد درم همه را جدا جدا با یک بسته سه درم اشق و یک درم قند را در آب کد آب تر
 و حاض اترج حل کرده دواهای مسحوقه آمیخته شیاف سازند **شیاف دینار چون** معرب دینار
 گون چون رنگ این شیاف مشابه دینار طلائی است این شیاف را لقب باین نام کرده اند منقبر آن اشتیاق
بیا بشیاف دینار گون سبل زقیق بردار و زرد چوبه شادنج صبر سقوطی شیاف
 دینار حمله را بر آب با آن شیاف سازند و دیگر جبهه زرد سوداوی بکار آید سفید آب از زیر اقلیمیا هر یک
 ده درم کثیر انزروت هر یک یک درم و نیم افیون نشاء هر یک یک درم هم بابت با آن شیاف سازند و
 قوعد دیگر که نافع است بعروق سرخ که در چشم بهر سه و بد مغزین و طفره و سبل و غیر اینها را شجوف رو شجق
 کند زینج احم شکر طبرزد اشق هر واحد درم زعفران عروق هر واحد درم قوعد دیگر نافع با و جلع و
 نخس عین اقا قیا دو دانگ زینج سرخ شکر طبرزد هر یک نصف درم بسدر و ارید دم الاخون هر یک چهار دانگ
 اقلیمیا ای طلا شخا حرق زعفران مر نشاء عروق هر یک دو درم کوفته و بخیته جمع کرده شیاف سازند همچنین
 است در شرح و این نسخه را در قادری باین قسم نوشته و نافع بسبل و طفره و جرب و جالی عین نگاشته زینج سرخ
 نبات اقا قیا هر یک نیم درم زعفران نشاء سه سوخته هر یک دو درم بسدر و ارید دم الاخون هر یک چهار درم
 کثیر ام هر یک نیم درم افیون هفت درم اقلیمیا ای طلا سفید آب از زیر هر یک درم بابت از این شیاف سازند
 قوعد دیگر خارش و ناخنه را سودمند بود اقلیمیا ای ذهاب سنگ رومی شکر طبرزد زینج سرخ هر یک یک درم صمغ
 عربی سفید اب صاص اشق هر یک نیم درم و ارید خون سیاوشان کثیر نشاء مغز تخم ابی هر یکی دانگی مرا فون
 زعفران زرد چوبه هر یکی نیم دانگ شیاف سازند و بلعاب بهر دهانه چشم کشند قوعد دیگر نرم تر از این اقلیمیا
 طلا مس سوخته هر یکی دو درم بسدر و ارید دم الاخون هر یک یک درم زینج سرخ شکر طبرزد هر یک نیم درم کثیر

[illegible]

غلظ سحاق دیگر سختی کرده یا اگر سحاق قدر کفایت داخل کرده شفاف میسازد سفیده و غیره نمی اندازند و گاهی سحاق
جوشانیده صفا کرده درین آب سحاق دیگر نفیج کرده بهتر صفا کرده سحاق دیگر تر کرده سه بار یا زیاده نفیج کرده بهتر
مخلوط یا سباده غلیظ کرده شفاف ساخته میفود این طرق از شرح منقول است **شیاف سحاق صغیر منقول**
از خادری جهت رمد و حرارت چشم و التهاب حک و دود و جرب سبل و صنوبر و دانه و راق و القصاب و بلک نافع و مجرب
است سحاق بیدارنده جزو داروده جذاب بچوشانند با ربع رسد صاف کنند باز بچوشانند تا ثلث بماند پس سفید است
یک جزو کثیر اصف جزو کافور ربع جزو بایسیده شفاف سازند و فرق درین شفاف و غیره یک منقول از شرح است
همین قدر است که از شرح تعیین قدر سحاق و آب غیر معلوم است و کافور در آن تنحه سد من و در تنحه ربع هر دو است و در
بعضی نسخ سحاق سی متقال و حل کردن در آب سحاق سفید است آج نهاده درم منظر آمده بیابین جمیع طرق الکا
و حواله اختیار بر طبیب هر دوشته هر قسم خواهد بود و حق غرض از **شیاف سحاق** کبیر جهت رطوبت و دوده و حک و
سحاق جرب و بیاض و قیق و امراض حارده نافع سحاق ده جزو برگ مورده باز و بلیله زرد هر یک نیم جزو یعنی ربع
سماقی مجموع را بایسیدان آب بچوشانند تا ربع رسد پس صاف سازند و باز بچوشانند تا ثلث بماند این را ویدان
بشیرند و شفاف سازند سبده شفاف نامیتا تو یا اگر بانی ساختن سرق سفید بلیلی هر یک یک جزو و اقلیها نصف جزو
کثیر افیون نشاسته هر یک ربع جزو **شیاف سوراقون** ترجمه این لفظ را مادی است این شفاف صالح است
او رام حاره و غلظ اجفان را کف در آنند هر یک صد درم اقلیها سفید است و چهار درم صمغ دهم
طین شامو فیون هر یک صد درم بصاره و رقی زیتون خمیر کرده شفاف سازند و سه باره اوراق باین قسم بر آند
اوراق زیتون تازه نرم گرفته بشویند و در دودن بگویند و قدری آب بریزند و در خرقة سفید آوند **شیاف**
سورماس این شفاف منسوب به مولف است و این شفاف نافع است از جراح حقیقه و دوده که از نقصان لحم
باقی که باشد و سحرچی که حادث میشود درین باق و حاصل شود زعفران چهار متقال افیون صمغ هر یک شش متقال
را و دانه های که خالص کرده میشود در آن سخا من است چهار متقال اقلیهای منقول شاد و صمغ محرق منقول هر یک است
بشت متقال هر یک صمغ بشت متقال فلفل سفید سی جبه نشا اب خمیر کرده بسازند و در امراض قریبه العین سفیدی بعضیه
که رفیق باشد استعمال آند و بعضی مردم زعفران هم دوازده متقال درین می افزایند **شیاف شاهو** را
و روحت ویرینه را زایل کند و سیل و موی رختن مرده و گرمی چشم را نافع باشد جاگو مشتمل بر تخم انبی از زردت سفید
خسته بلیله هر یک چهار درم شکر طبرزد و دو درم بایسیدان حلنی کف دریا هر یک نیم نیم نیم آب شفاف سازند **شیاف شراب**
افیون چهار درم زنگار بشت درم تخم شمشاد سبزه درم اقلیها شاد و درم حلقطه و صمغ دهم شمس محرق سی نیم
صمغ سی و دو درم ساد و شش متقال و یک چهارم تخم شمشاد در آب بچوشانند و خم شده نیمه بکوبند و دو انا

کوفته و بجنه را با این شیره و با منتر است حتی کرده شفاف سازند شفاف شراب بنسجه و دیگر فلفل کفید و بنجاه
 حبس سحر محرق اقلیمیا اتفاقا هر یک دقیقه شادنج معطر لشن قفید زعفران و صبر لشن هر یک است و قفید حصن
 سبیل هر یک کوفته و نصف شراب سازند شفاف صبر اقلیمیا سفید آب صبر بر واحد صد درم و در بطری شش
 نشسته سه دقیقه کثیرا صمغ بر واحد و دو قفید قفون یک قفیه باب باران شفاف سازند شفاف صمغ قفون
 معقول قافیا قفون کند هر یک و شفاف کثیرا خفقال صمغ با نروده شفاف اقلیمیا قفون معقول طین شامه سفید
 قلمی هر یک شفاف آب سازند سفیدی بیضه بگااردند شفاف طرخما طیقون کند و حرب و
 سلاق و ترغای حصن و صمغ و سبیل و اناج بود شادنج معقول و دازده درم صمغ عربی ده درم زنگار قلع طار
 سوخته هر یک چند درم سوخته چار درم افیون زعفران هر یک یک درم باب از زمانه شفاف سازند و در بنجه دیگر
 شنبه درم اقلیمیا بیاضه چار درم افزوده اند شفاف علامتی از نغمات متاخرین اطباء فارس کثیر
 العواد اناج سبیل و سلاق و اداخر مدست و بنجد قفید کند محبست و تیا کرمانی معقول اناج ملید زرد کثیر
 شفاف عروق صمغ شفاف بنجد و شفاف نیم صمغ عربی شفاف با نروده و شفاف و فلفل سیران
 خفصص که بر واحد یک شفاف و نیم یک سندی زعفران صبر سقوطی بر واحد که شفاف نروده یکد اگر کوفته بار یک
 باب غوره نمیر کرده شفاف سازند شفاف علامتی بنسجه و دیگر ناریک نیم و خارش چشم و انکشتن
 سفید بود و سبیل و باض بر و صحت عین گاه دارد و تیا کرمانی ده درم زرد جو به بنجد کثیرا پوست ملید زرد
 مامیران صینی هر یک چند درم و فلفل چار درم خفصص یکی دو درم یک سندی یک درم کوفته در آب غوره و یک قفیه
 آب خیار بالنگ یک نروده آب بجان دیگر باب از زمانه پرورده شفاف سازند و در آب خشتا کنند شفاف
 علامتی بنسجه و دیگر تیا کرمانی بنسبت درم پوست ملید زرد و صمغ عربی هر یک چند درم خفصص که و در بنج
 شفاف میثا یک درم نیم زرد جو زعفران هر یک یک درم کوفته و بنجه باب غوره و فلفل سیران با نروده پرورده شفاف
 سازند شفاف صبر جنته ناریک چشم و صمغ آن بغایت سفیدست و تیا معقول بنسبت شفاف خفصص درم
 غبر و انکشتن تیرانی خفصص را در آب خفصص کنند و ادویه را بعد از آن صمغ با نروده شفاف سازند شفاف
 حرب و نامور که جهت امراض مذکور محبست صبر کند هر یک درم افیون زرد و دم الاغون گلنا سرمه شنبه
 هر یک نصف درم زنجار بعد از مدتی قرا با دنیات و نون همه اجزا سوای زنگار مساوی زنگار را ربع نوشته اند
 شفاف سازند و وقت حاجت نا صورت را خوب شفاف سازند تا بجزیر که در آن باشد خارج شود پس بسیار از خلاف
 جانب نا صورت را بیاوند و شفاف را در آب گداخته سه قطره یا چهار قطره دراق بچکانند و در میان هر دو
 قطره زمان صالح متخلل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان بنیه گذارند و هر روز این علاج را عاده کنند تا جگر

تا حدی که اگر بشتانند چیزی بر نیاید پس باقی میان خشک تا یکماه **شیاف** غریب منقحه و دیگر محرب
 رزخ سرخ زنج اهلک نشود در ذرا رخ مشیایی اجرام مساوی بسایند و برل کود کان بسهند
 خشک بسند پس بسایند و خشک بکار دارند **شیاف** قایم مقام **شیاف** حرارت که بهت
 قطع ماده نزولی و انتشا تجربه مجربین نامدار آمده کرات و مرآت در بره بزرگویی در طرف مسین خشک کرده
 در درم یکینج و در درم فرمون نوشت در هر یک می شخم حطن بندرم باب سداب یا آب از این شاف سازند
 و دیگر قایم مقام **شیاف** حرارت فروغ خطاطیف محو و بنوشاد و قشور خوب با غریب خفص هر کی
 در درم مرصاف ششدرم اقلیمیای ذهب مر قشیا سخاس محرق حطن کی هر کی بجز درم خشمه بلبله کابلی
 محرق بر راز از این فلفل سفید زرد البجر هر کی چهار درم در فلفل شونیز تو یا بندی هر کی سه درم و نیم سداب
 بری یا بستانی بوره ارمی تخم ترب صغیر زعفران خردل ملح هندی فلفل سیاه هر کی سه درم تا سخواه
 نوشت در زنگار هر کی دو درم و نیم کوفته و بخته جمع کرده باب سداب معصور و آب نخل و آب راز از این تا یک
 هفته خوب سخی کنند و شیانها ساخته در سایه خشک کنند صبح و شام اکتال نمایند و بر شیع اکتال نمایند
شیاف قطبی مصری نفع میکند بصلابات و بیاض و قطع میکند قشره فسله را در یک ساعت
 بوره سیاه کمتقال و نیم مراره بقدر و متقال ملح هندی سه متقال شخم حطن سه متقال و دو ملت متقال
 شون یک کیش متقال غسل فانی شش خوا سوسن فلفل سفید چهل حبه دوامی کوفتی کوفته و سحر بر بخته با غسل
 یکجا کرده بردارند و استعمال نمایند اگر چه این دو صورت شیانفی ندارد اما شیشخ در قانون بلفظ **شیاف**
 قلمی فرموده بنابرین افتقابان نموده و در شیانفات نوشته **شیاف** قرحه حادنه در چشم که بهم نیش
 لجم و تبرید چشم کند اسفنداج رصاص و درم کند راز زردت هر واحد یک درم ایون نصف درم کا فور و اسکس
 و دیگر **شیاف** قرحه که قرحه غایره که بطبقه قرنیه رسیده باشد زایل گردد اسفنداج رصاص
 ششدرم صمغ عربی کثیرا هر کی سه درم شاسته اقلیمیای ذهب مغلول کند بر سخی و در درم زعفران
 یک درم دیگر **شیاف** قرحه که بهم به نبره نافع باشد و نشان قرحه بر دشاخ گوزن سوخته مغلول
 لسان ذکر اسرب سوخته مغلول صمغ عربی هر یک چهار درم تو بال مس مغلول و در درم ایون یک درم خباچه
 رسم است **شیاف** سازند **شیاف** قرلی از جالینوس اسفنداج قشور سخاس شاسته کند زرد البجر
 محرق زنگار هر هر واحد یک قیه قرن ابل محرق اسرب محرق هر واحد سه درم ماب باران شیان سازند
شیاف فطیس تل لیف ملکه نافع با و جاع شدید عارضه بچشم شاسته کثیرا اقا قیا ایون هر هر
 و دو متقال صمغ عربی دوازده متقال اقلیمیای شازده متقال اسفنداج مغلول چهل متقال باب باران شیان سازند

شیاف قلعند برای طفره مس سوخته بجز دم زنگار و درم فوشاد و قلعند لوده از منی هر یک یک درم نیم
 بجز دم سرکه کشند و یک هفته بگذارند پس شیاف بمانند **شیاف قمل** اشعار تراب منق شب زرنج
 سرخ مویزج هر دو بر صمغ ریح یک و اشاف سازند وقت حاجت نمایند بکشد بعد از آنکه از قمل پاک کرده بکشد
 شستبانش از دیده دور داشته شیاف محلول طلا کنند و ساعتی بکشد و بخینج و در دارند با جری از دو و خشم
 نرود و اگر تنقیه و غسل اشعار کرده تنها شب بیانی مسخوق بالذیم نفع رساند **شیاف قیر طفره** و شخم زاید را
 قطع کند شادنج عدسی مغسول و دوزده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلع طفره سوخته زنگار هر یک یک درم کوفته
 و بخت با شراب انگوری که نه یا آب بادام تازه شیاف کنند **شیاف کافور** جهت اندک کرم کثیرا صمغ عربی هر یک
 چهار درم سفیده از زیر سکه درم لبر الضب یک درم کافور نیم درم **شیاف کافور** جهت ابتدای درد در الحاحات
 امراض عین شایع موافق این نسخه نوشته سفیده از زیر سکه درم صمغ عربی کثیرا هر دو واحد هفت درم زبل لبر انزروت
 هر دو واحد چهار درم اقلیمیای نصف سکه درم لبر صمغ یک درم کافور نصف درم **شیاف** کند رافع بقروح عین است
 لبر و الضج قروح و شوره بکشد کز دره درم اشق انزروت هر یک یک درم زعفران دو درم بلبل صلبه شیاف سازند
 و قلع طفره عین کنند و اگر مطلق الضج قروح و شوره باشد بر فاده به بندند **شیاف کوبک** نافع باد جاح شدید
 و شوره و سوسج و قروح و متاکله و علل عتیقه و آثار برود و جلد دهد مرا فیون هر یک درم شقال اسرب محرق مغسول
 طین شاموس مادخانه که در آن سخاس اصاف میکنند کثیرا هر یک شست شقال نشاسته کحل هر یک دوزده شقال
 اقلیمیای محرق مغسول سفیداج رصاص مغسول هر یک شازده شقال باب باران شیاف سازند **شیاف لادن**
 جهت سلاق شدید غلیم الکامیه بعد استقراعات بکار آید حصص و ثلث یک درم صمغ عربی لادن یک کلس با
 غیر یک کلس با هر یک یک درم شادنج عدسی کحل صفهانی مغسول هر یک یک درم و نیم حجر از منی دو درم توتیا سکه درم کوفته
 و بخت با آب شیرین شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف لیلین** نافع به نقایای ارد و غلط اجناس و خشونت
 اذن و جرب و شراباق و غده و در دنج و کمنه و سلاق و غله و جبا و عارض و ملتحمه و عارض در عین و سبل قروح و ام لادن
 زعفران هر دو واحد نصف درم سفید زردا و یک درم با اسرچ هر دو واحد دو درم سخاس محرق چهار درم صمغ عربی کثیرا هر دو واحد نیم
 شادنج مغسول شش درم آب شیاف سازند و یک **شیاف لیلین** ایون شش درم اسرب محرق مغسول شست
 درم طین شاموس نروده درم صمغ سی درم کند چهل و چهار درم آب ورق زیتون شیاف سازند **شیاف فاحور**
 لقع عین و لعل عتیقه نافع شادنج ده شقال زعفران هر یک شازده شقال سخاس محرق شست و دو شقال توتیا سی
 و دو شقال صمغ عربی چهل شقال قلع طفره بیضی چهل صبه کوفته و بخت با آب شیرین شیاف سازند **شیاف ماهی شاد**
 نسخه جنین بن اسحاق فیون مصری نیم درم زعفران انزروت بر دو و نیم هر یک یک درم مایه شاد شست درم بگلان با آب

دهان نخاس تو بال نخاس هر واحد ششم حصه مرارت و خمر میکنند آب از بانه و قدری خمر است و بعضی از اطباء این را
 خمر میکنند و عمل منزه از الخوه و در حق علاج یا نخاس نگاه میدارند و الکحل پس میفرمایند شیا ف مراره منجمه
 و دیگر که جهت نزول آب و قروح و غشاه و در طوبت مفید است و از رنده نفوذ در طبقات زود تاثیر میکند و قوت
 این تا در سال باقی میماند اقلیمای محرق با نروده درم صمغ عربی هشت درم زهره ماهی شش درم زهره کبک
 هر یک هفت درم مدا و هندی فلفل سیاه هر یک یک درم سبزه قلعی چهار درم اسحق سبیلج درم روغن بلبل
 جادو شیر هر یک و درم زهره کفتار افیون هر یک یک درم زهره بانه زهره عقاب زهره گاو
 زهره خروس زهره گرگ زهره غراب زهره باز هر یک یک درم و اگر روغن بلبل نباشد روغن
 آجودان او کنند **شیا ف مسطوطو مسطوط** یعنی تجرد میکنند قشور نخاس محرق زجاج صند
 محرق هر واحد شش و قیه صمغ چهار و قیه و نیم نخاس محرق چهار و قیه انهدا قاقیا هر واحد یک و نیم
 سفیداج رصاص ده درم اقلیمای افیون قلع قطار محرق زعفران صبر سقراطی چند بدتر ساق
 هندی هر واحد یک درم سبیل یک درم و نیم آب باران و بعضی باب مغزج لبشر اب خمر کرده شیان
 سازند **شیا ف منجم** تسکین و جمع در یک و زود تجلیل درم در یک ساعت کند چند بدتر صبر افیون
 قلع قطار محرق هر یک در مثقال سبیل حصص هر واحد چهار مثقال اقلیمای شش مثقال سفیداج رصاص
 مثقال نخاس محرق مغسول چهارده مثقال انهدا قاقیا صمغ هر واحد سبیل مثقال آبی که در آن و در او جوشانیده باشد
 جگر کند و به باض سفید استماند **شیا ف موقالیا** بضم میم و سکون و او فرخ قاف با الف و لام متان
 با الف لفظ یونانی است بمعنی محلل این شیا ف به طبع و مواد تجلیه و اوجاع و قروح و زهره و در طویل و جرب
 با کثر امراض عین نافع است اقلیمای ذی تو بال نخاس صمغ عربی هر یک و درم مرصا افیون سبیل زعفران ساق
 هر یک یک درم فلفل سفید شش قیرا طبله لبشر **شیا ف ناروین** اقلیمای زعفران صمغ هر واحد
 و شش درم افیون هر واحد شش نروده درم ناروین شامی دوازده درم نخاس محرق ده درم انهدا قاقیا هر واحد
 یک درم با شیا ف سازند **شیا ف ناروین** نافع جمیع انواع شیر از مورسج و غیر آن جمعه و مثقال
 کحل محرق مغسول چهار مثقال سفیداج محرق مغسول چند بدتر صبر هر یک شش مثقال سبیل قلیه قریه مغسول
 هر یک شش مثقال انهدا قاقیا صمغ عربی هر یک شش مثقال حصص هندی شش مثقال مثقال آبیان شیان
 سازند **شیا ف نارنج** جهت منع نوازل و جرب حک و در معده و در دوا و اخر ملک و حفظ صیحه چشم
 محرب است تو با آب نارنج برورده ده درم سفید آب قلی بلبل زود باخته هر یک و درم کثیر انشاسته از زود
 کلینج صبر زود حصص یکی هر یک یک درم افیون پنج درم **شیا ف و دقه** که جهت و دقه حاره بعد استغراق و قی استغیر

فلعل سید هر گشت نش او قیبه صمغ دوازده و قیبه اقلیمیا محرق شانزده و قیبه مراره صمغ یک مراره قح چهار مراره
مراره سعار زخم کرده اند که آن ششوط است هفت مراره کوفته و بختی لعصاره را زیاده نشیند **شیاف**
یاسمین نافع است به تحلیق و عصاره یاسمین قاقیا هر یک صمغ و هشت مثقال صمغ چهل مثقال رمانه خانه که
تخاسن ادران خانه حاصل میکنند زعفران هر یک صمغ و چهار مثقال انیون عصاره یخ تخاسن محرق محمول هر یک
چهار مثقال و نسخ دیگر انیون شش مثقال است نیز این بر شند دیگر **شیاف یاسمین** با خود از نسخ مجرب و الی جنبه کریز
علیه رحمة رب العالمین الی دوم الدین نافع با کثر امراض عین خواه در طبقات و رطوبات باشد خواه
در اقلین غنچه گل یاسمین که اینجا بگل حبلی معروف است بر سه سنگ لصری تو تیار و روی رخ زعفران شوره قلی مغز
تخم سرسک در خق هندی مشهور است همه مساوی کوفته از بار صمغ بافته گذرانیده در سنگ سماق آبشیره لیمو تا یک
هفته سخی کرده شیاها ساخته نگاه دارند و آب شبنم بر سنگی که ساییده نشود و ساییده بامیل جسد و چشم کشند و
اگر در چشم کل با برده باشد یا موی مژه ریخته باشد آب من ساییده صبح از خواب برخیزد بکشد **شیاف**
که صنف لصر را قلع دهنه بکینج جاوشیر ملح اندرانی رنگار قلع سفید روغن لبان زهره گاو زرد و قلع زنجبیل
مساوی روغن لبان را باب را زیاده نزل نمایند و اوید دیگر کوفته و بختی آن کشند و در بعضی نسخ عطش درین
شیاف داخل است **شیافی** که تقویت چشم و جلای بصر باشد از قبول افات و حمرة الجفان مانع آید
و درم شاسته تو تیار هندی محمول از ردت هر یک چار درم و نیم گل سرخ صمغ عربی صمغ آلو هر یک سه درم
حصص درم قلمیای نفرة یک درم با **شیاف** سازند **شیافی** که در ابتدا ای رمد و حرارت چشم
بکار آید سعیداج صبا صمغ کثیر از ردت هر یک نصف جزو مباحض صمغ **شیاف** سازند **شیافی** دیگر که در
ابتدای رمد نافع بود و وجع شدید اساکن کند و خواب آرد و **شیاف** با مینا هفت درم کثیر از ردت کثیر خور و رده هر یک
یهار درم زعفران انیون حصص صمغ عربی هر یک درم چند بدتر یک درم **شیافی** که جهت مجروح عجب البقع دم الاخرین
صمغ قاقیا شیا فاینا زعفران انیون صمغ عربی کوفته و بختی آب هندای طب **شیاف** سازند **شیافی** که در شدید
که از غلبه حرارت باشد بنشاند و درم زرد گشتم را سود دارد انیون کثیر اقلیم بروج سعیداج هر یک شش درم صمغ عربی
دوازده درم بزمه ابار یک اندک کثیر شیا شش درم تازه و یک طل آب باران به نرند که ثلث رسد پس آب وی صمغ
ساخته بادویه مسخوفه آمیزند و بعد رنجد **شیاف** سازند و وقت حاجه آب سر یا بشیر زبان یا سبیده بقیه یا آب طبع مطبوخ
بر قطعه صندف یا بر لب سبید و هفت میل یا زده میل وقت صبح و همین قدر وقت شام در چشم کشند **شیافی** که زرد جا
و دمه دارد اکثر امراض چشم را نافع است محرق یا دکارا خوی عبد الباقی سلمه به شست بماند را در طرفه ای انداخته بر آن کشند
که بر این و مالیده و منتفخ شود پس بر همان گشت بر سر آن آب نامز نش در آن طرف انداخته راندند که شبانی را بشیر

پس آبش ملائم بچشاند که خود بخود آب شود بگاہ آب بخوب آید و قابل سبقت شود زود در آورده و طرف چینی بکار آید و
 شافها سازند و وقت حاجت با سبب سبب کشند ششیا فی نافع بزمی که اندر هوازدگی و سیر باشد و در وقت
 شیر را نیز ابل کنند بآن ذکرده دم اشق انزروت هر کی بخیزم زعفران و درم بر شتم ششیا سازند ششیا فی که نالینا
 کمال است نفع میکند بر علق و سکین میدارد و جمع شدید دارد و حال نحاس محرق مغشول افیون صمغ عربی هر دو اشدند
 شغال مرد و ازده شغال زعفران صبر هر واحد شت مثقال اقلیمیا چهار مثقال کند شت مثقال شتراب بخر کند ششیا
 سازند و سفیدی بعضی حکم کرده بر قنق کرده در اوقات متفرقه بعد از عده چهار ساعه اکتالی نمایند و بعد از آن
 سکون امر بدو حال حمام فرمایند ششیا فی که موی زاید را نفع بخشد زاج صداد و حدید هر یک یکچون زنگار نوشاد و توانا
 سوخته هر یک نصف جزو از سه طبلو هر چه باشد ششیا سازند ششیا فی نافع بحرب که از ماده حاده حریقه و نجاشا
 بهر سه فلفل سفید نیکو صمغ عربی منیع یا لبه محرقه اقلیمیا فلفل اقلیمیا طلا هر واحد و دو انگشت نصف درم صمغ
 محرق یکدرم روغن یکدرم و نیم شادنج عدسی دو درم بآب باران یا آب مطبوخ مصفی ششیا سازند ششیا فی که بحرب
 و غلظت احقان مفید بود و بسبب گفته که بآن حده و حمزه باشد نافع آید و با فلفل آتار قمر و ششیا سازند و از افیون
 اقلیمیا فلفل هر یک یکدرم سفید زاج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم اشق را در آب بکشند و او را کوفته بخند
 بآن ترشند و ششیا سازند ششیا فی که بحرب راه برود و سبب گوشت زاید را برود شادنج ششیا فی که بحرب
 مس سوخته فلفل سوخته هر یک دو درم افیون مر هر یک یکدرم زعفران بندم ششیا فی که سلاق سرخی طرف چهار درم
 بود و خیرگی ختم و کند اقلیمیا یا زرافا قیاس هر یک یکدرم زنگار صمغ عربی هر یک چهار درم روغن یکدرم افیون دو درم
 سر هر یک یکدرم بشرا کشته بشند ششیا فی که حرث طفره را نافع بود صمغ عربی بیست درم مس سوخته شادنج دو درم
 فلفل شت درم زنگار بخیزم اقلیمیا چهار درم مر زعفران هر یکی دو درم بآب باران بشند ششیا فی که در سوانع
 است و نیاید پوست بلیک زرد صبر سقوطی هر یک خردی فلفل گرد نیم خرد ششیا فی که در سیلان دهنه کار
 یکی گوشت باق باشد مفید است و گوشت هم بر ویاند ششیا فی که در سوانع است و گوشت هم بر ویاند ششیا فی که در سوانع
 ششیا با ششیا کدرم کوفته بشرا کشته بشند ششیا سازند و وقت حاجت هم بشرا کشته بشند ششیا سازند این
 ششیا را حصار گشتای نافع بقصان نیم باق نوشته اما بجای کند و دهان کند و گشت ششیا فی که چون در غده روزه
 سه بار این ششیا را بکشد زرد آب نیم را که از بنجول ختم بر می آید در کند صبر سقوطی کند هر کی در می اندزودت خون سازند
 کلنا سر به ششیا فی هر کی بخیزم زنگار دانی نیم خرد نیم ششیا سازند و وقت حاجت پس از افشون بخورد و ختم
 چکاند ششیا فی نافع حضرت و موت دم و طفره بدخ امر حمر فلفل رخ اندرانی مردانج کوفته و بختی آب که بر ششیا
 سازند ششیا فی که طفره زایل کند زنجار سرخ کند مر زعفران مسادی کوفته و بختی ششیا ساخته آب کشند

به نزل طلیعت بکیرم را در خرقة بنه در زهره گاو بکودد مالند تا مغل شود پس بکیرم به عن لبان ضافه کرده
 کنند و شافند شیا می دیگر محرب به نزل مرشش اسوخه دار فضل افلیسای در بنه دس که در بنه دس
 جمع می آید حله را بر آب بادیان شافند از کلمه دو از دم حرف صاد مهله و صبیغ کنی دو با لفظ دو و یک
 یا صر از انگ کند و دوم در شیا فاقات لفظ شیا می که صبیغ آثار عارضه بنم کند که کوشده صبیغی که چشم را سیاه کند
 سفیدی اثر فرجه بر شد سر مه صفهانی سه درم دو در جراح زیت دو درم مروارید زعفران هر یک یک درم مشک کافور
 و انگلی عدد و یک شش است بار یک سیاه بکشد صبیغی دیگر علف اقا قیاس هر یک دو درم قلع پس بکیرم صبیغی دیگر
 گلن خود که از خود ساقط شده باشد و اگر نباشد پوست انار و اجماع و غشا نهمی که در میان و انهای آن باشد
 بکند و اقا قیاس و قلع پس صبیغ علی هر یک یک کوبیده اند علف صبر و واحد سه درم بابا صبیغی دیگر لفظ از نوزی
 هر واحد چهار مثقال آب جل کنند و اگر سه درم آید صبیغی دیگر زبال نجاس منول نصف مثقال صابون منول
 زعفران صبیغ علی را در بیوت سنگ نجاس منول آب باران هر یک و مثقال سیاه به استعمال کند کلمه صبر و لفظ
 لفظ اول منسوب و هم ادویه اعراف عین رو کرد و انی است که اول حرف آنها ضافه به است تمام
 قمر سطلیون که نافع به در چشم است در لفظ سوم ادویه سه گشته ضماد و جسته کوفت چشم
 خطمی چشم خبازی در شیر و زعفران و روغن تخم کدو و جسته بر شست چشم ضاد بکشد شیا فاقات لبان ضافه
 سبز نیز نافع است ضماد و که ضربه و جراحه عین نافع است زردی بیهوده و آب چشمه زهر و روغن گل با هم لست کرده بیهوده
 بان فر کرده بر چشم گذارند ضماد و جسته اتساع خاطر که از ضربه باشد و ضیق با قلی با بونه خطمی با نر شراب زده در
 چشم ضاد بکشد ضماد و که در اوایل در چشم بسیار نافع است و مجرب است بزور در اوایل و انی مناسبه مثل ضماد زعفران
 حفضض و شیا فاقات اگر کوفت و گلاب حل کرده بر اجفان ضاد بکشد به در بر رخ هم نفع میرساند و وقتیکه بکیرد اوراق
 کوزه تر مقدار او فری آنکه کوفت باشد و بچین چشم بپزند و بر فاده به بندند بستنی غیر حکم و روزی او بسیار بکشد
 نفع میکند در اوایل مدافع بسیار ضماد و غیره خطمی چشم بکشد و جسته عین کند بچین ضماد و شسته تسکین
 اوجاع عین بکشد ضماد و که جمع شد و چشم را بنشانند طندل برنج شیا فاقات صبر و قلع صبیغ علی از قیاس حله
 برابر آب عین بکشد یا آب چشمه سبز و آنجا که در جرح ضربانی باشد باشد با طبع کوکرا یا آب کاه برشته بر ملک ضاد بکشد
 با در جرح با انتراب جویشی بچینه ضاد کردن بر تسکین ضربان عین کند و جویش خربزه است که در آن جا شربت
 علف حار نسبت به لطافت آب بر هم میرسد ضماد و جسته هم تسکین چشم می کند و در برده حار نفع میرساند
 ضماد و در آن گل سرخ تازه هم خصوصاً با حله تسکین و جمع کند ضماد و زردی بیهوده باز زعفران روغن گل نافع است
 به ضربان عین ضماد و که در چشم خنده بنشانند و در طوطیهای گرم باز دارد کاسنی تازه را با آب بپزند و بر گل بنویسند

بنفشه باین بگویند و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند ضماد که درم و در جوشم بنشانند آرد بوده درم با قلی بچند
 اقا قلی یک درم سبیده تخم مرغ یک عدد و آب کشیده بنزد آب کاسنی آمیخته ضماد کنند ضماد که درم و در جوشم بنشانند آرد بوده درم با قلی بچند
 نفع میبخشد کزبزه یا لبه اکلیل الملک زعفران تخم گزنه کنکاش شراب بر جفن ضماد کند ضماد که درم و در جوشم بنشانند آرد بوده درم با قلی بچند
 کند سبب بگویند و ضماد کنند تجربت ضماد و دیگر که در معار و اورام عین نافع است کاسنی بنزد آب سوسن و قلی
 ضماد کنند ضماد و بقدر ضماد سوسن نفع میکند و اورام عین ضماد و عین اکلیل الملک سوسن و در غنچه
 نیز ابرام میکند اورام حاشیه را ضماد و اکلیل الملک نردی بضمه نفع میکند بر معار و اکلیل الملک مطبوخ به سفیج
 یا شراب نفع میکند و اورام عین و نسکین می بخشد و جاع آنها همچنین اگر بگذارد سکه را در طاسی با و در جوشم بنشانند
 کرده جوشم و اورام نهند در عین شدت و در نفع کند نفع عجیب ضماد که در نفع کند و در جوشم بنشانند بنزد آب
 و گوشت تازه و زرده صندل و مسکین هر یک ازین بروغن گل کشیده نافع است ضماد که در آخر در صندل و مسکین
 آید اکلیل الملک تازه صندل درم کشیده بنزد آب زرده درم زعفران چهار درم همه را بگویند تا مثل موم شود و بکار برند و اگر
 در دباقی باشد اندکی پوست خنثی آن اضافه کنند ضماد می که در مسکین و نافع است و در مراح و زوغل هر
 واحد و در آنک کوفته و بنجته با دقین سبیده و درم بآبی که صندل را آن جوشانیده باشد خمیر کنند و بگذارد تا منجم شود
 پس بر جوشم بنشانند بر جوشم ضماد کنند ضماد می که درم حار و شریانی قوی را سود دارد و در گل سرخ خشک است
 انار شیرین عدس مقشر برشته را در آب سخته بگویند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند ضماد می که در جوشم بنشانند
 نفع بخشد بضمه را با بروغن گل و تخم و جاع مصفی با هم لک کرده وقت خواب ضماد کنند ضماد می که در جوشم بنشانند
 لب خیر را در آب سخته بنشانند تا با مثل خمیر شود ضماد کنند و در اجلیون هم محلش شیره است ضماد که در درج و سلطان نافع
 است پوست انار عدس مقشر کوفته ضماد کنند ضماد می که در تحلیل استخراجه کند با نوبه بنفشه نیلوفر اکلیل حاشیه بنفشه
 آن دارند و قلی آنرا ضماد کنند یا عین یا سفیج باین آب تر کرده بر جوشم گذارند ضماد و اقا قلی نفع میکند و توده در
 تطیف این نماید ضماد با قلی با کند و در دوسفیدی بضمه نفع میکند و حوطه و در عین ضماد می که در طایع
 نافع است و قلی بنفشه خشک نیلوفر قلی اکلیل الملک به آب کاسنی و آب غنچه دیگر بزرگ خطی بر گزنی نافع است
 و درون بروغن بنفشه بنشانند ضماد است ضماد که در نزل مواد و در جوشم بنشانند آرد بوده درم با قلی بچند
 منع سیلان مواد بچشم کند و سفیدی بضمه و قلی بنفشه ضماد کردن نیز همین عمل کند و اوراق کرم یعنی یعنی درخت انگور را بچشم
 ضماد کردن بر چشم نفع میکند و ازل با در عین و ضماد کردن بورق کزبره همین عمل کند و عین ضماد بورق و در ناله نافع می
 از نزل مواد پوست خربزه بر جبهه ضماد کردن همین عمل دارد ضماد می دیگر که منع ریش مواد حار و تقویت مجاری
 نوزل و اجقان کند صندل و خولان زرد و هر واحد جزوی زعفران نصف جزو ضماد می که بر جبهه گذارن منفع نفع و

مواد را سمحاق کند سبیل مرد و افاقیا و خلیلی زعفران را با شیر ضما کند و دیگر دق قند سبیل سبیل شیر سرد را
 بگلک آب آن خم کرده ضما کند و دیگر شیا فانیضا حوض ضما زروت زرد و دیگر خردی زعفران نصف
 ضما دمی و دیگر که زردی مواد را از خشم باز دارد و بعد از دق و شقیقه عاریت نافع و خربست هم تقویت
 کند صندل سفید بر سنگ ساییده بکشد و از زروت نیز با یک ساییده و نصف جزو سفیده تخم مرغ بپزند و در صندل
 طلا کنند ضما دمی که طرفه زایل کند باقی و حذر را با قلع ضما کنند و این بکوبده عین هم نافع است ضما و دیگر
 جهته از آن طرفه نویری از دانه برگ غلب الشعل صبر شک ساییده با سرکه ضما کنند و دیگر اکلیل ملک هم الا فون
 همک زعفران عدس مقشر با روغن گل و زرد و تخم مرغ ضما کنند ضما دمی که اگر ادرام صلب از فواحی چشم شقایق
 یعنی گل لاله را دق و جوش داده بر دم ضما کنند ضما دمی که حلقه افاق چشم را نافع بود تخم کاسنی سبیل را ساییده بر دق
 گذاشته بر روی آن قدری روغن گل مالیده ضما کنند ضما دمی دیگر جهته که گوشه چشم عدس مقشر سمحاق طلا کنند
 تخم برمان همه را حصص ساخته ضما سازند ضما دمی که غریب تب را نرم کند و کتباید تخم مرو کوفته ارد کندم بشیر خمیر
 و قدری زعفران حل کنند و در شیر و خمران یا شیر خرب بپزند و بر غریب ضما کنند و بقیه دانش مصنف نیز از مخرجات
 ضما دمی دیگر درین باب بگندم تخم مرو بر یک خردی تخم حله نصف جزو همه را با آب بپزند که هر انوشد بشیر
 از شیر بر شیری که باشد داخل کرده است که کند که مثل مرهم شود بر صلابه گذاشت ضما دمی که غریب منقرض رافع سازد
 بر سیاوشان را مضغ کرده ضما کنند غلب الشعل حب ساییده ضما کردن نیز از غریب منقرض کند و اگر با این لب خمر
 کند نافع تر باشد ضما و خمر غلبت یعنی گردکان کهنه مضغ ارا می کند قروح حمزه و فو صیر نواحی عین روغن آن نفع
 میکند با کله و طرق ساختن روغن این مثل روغن بادام است ضما و بر خرس بر جهه نافع می آید و صید و سیلان آب را که
 از توران حاره بود ضما و دیگر درین باب شاسته در گلاب گذاشته و سفیدی بقیه با هم مخرج کرده بر ماق گذاشت
 کلمه چهارم از موقوفه اول مکتوب در هم ادویه امراض عین در دواهای طای است طلا است
 از نیاسیلوکس که جهته بوده و سبیره در قانون مرقوم است لادن ربع بزر شمع شربعه از منی هر دو نصف
 جزو کند مرمر و احد خردی هم را بر روی روغن سکس جمع کرده طلا نماید طلای که طلیه بصیر نافع است پس طلا کند
 باز خا کرده با عسل برشته طلا کند طلای که تسکین و صج مدعا و درم آن کند امون را در شیر زنان ساییده
 طلا کند اکثری از قدما استعمال نمیکردند فیون را در مدجه فیون بسبب غلیظت ریح با صره ضرر است بعضی از اطباء
 اصلاح این را با این قسم میکردند که فیون را بر خرقه گذاشته با قش خربش میدادند تا آنکه نرم میشد و رنگ آن کمره میل
 بهر حال دوا است مخرج آلام اما امان آن مضرت بصیر بکوفتی که حاجه تبخیر روح باطلای حدود اربعه است
 چشم تسکین و صج مکتوب نقل از جهان کند طلای دیگر همین باب سفیدی بقیه با شیر جاریه مخلوط کرده

لعجیفه فضه یا سخته یا منحل آن خوب حرکت دهند و کفی که از این طایفه شود چشم طلاء کنند طلاء سی که در اسهال
 حاصصه و بکار آید عصاره برگ کاه و عصاره برگ آب غلبه که در بزرگواران سفید تخم مرغ طلاء کنند
 طلاء سی که در بلغمی بکار آید چند سیر زعفران زفت را پنج مساوی آب از مائه تر طلاء کنند طلاء سی که
 بریدی که ماده آن خون و بلغم آمیخته باشد را بعد از عمل از آن که در سیاه کرد زعفران کوفته بسفید تخم مرغ سسته
 بریشانی طلاء کنند طلاء سی که چون بریشانی در پشت چشم مالند اندامی را در اسود دارد و ماده را دفع کند شیش
 مائیتا در حوض گلشن صندل پنج برگ یک دوم فلفل زعفران و آب سیاه که آب کاسنی طلاء کنند
 طلاء سی که در چشم بنشاند و درده ساکن کند عدس غش گلشن صندل پنج برگ یک دوم کافور و آب گلی و نیم آب کاسنی
 رجه یک طلاء کنند طلاء سی که همین عمل کند شفاف امینا حوض یک زعفران اقاقیا کل از منی صندل پنج
 مساوی آب غلبه یا کاه طلاء کنند طلاء سی که دفع میکند در و سید و ماده کثیر و در طبری زعفران هر یک و
 متقال مراقیون عصاره بر موی هر یک و متقال کند شش متقال بزرگ پنج شش متقال شوقی شیر برده دوم از
 سفید شوی کعبه و ثمرات بعض قدر کفایت شسته طلاء کنند و اگر قرص ساخته نگاه دارند وقت حاجت بکار آورند بهتر
 است و این دو تا لطف فلیو کانس است طلاء سی و دیگر هم درین ماده فلفل بعضی مراقیون هر دو احدی چهار متقال
 زعفران شش متقال نخاس محرق منحل صمغ عربی هر یک و از دره متقال شراب خمیر کرده بدستور عمل از آن طلاء سی
 که منع نوازی این کند سفیدی بپزند و با کندر بر وجه طلاء کنند طلاء سی و دیگر مانع نوازی صبر اقاقیا شفاف مائیتا
 حوض گل از منی صمغ عربی سیاه بعضی بر وجه طلاء کنند طلاء سی که بر درد در پنج اطفال بسیار نافع است و در
 بنشاند و درده ساکن کند اقاقیا کات بندی که بندی گفته گویند حوض سهند که رسو است هر یک جزوی شب بانی
 چهار جزو آب لیموی کاغذی هشت جزو شب بانی بریان کرده با دیگر دوا کوفته در ظرف استنی انداخته آب لیمو
 بر آتش نرم گذاشته بسته استی بسته بسته بپزند تا خوب را بکشد و طلاء سی که حوض چشم را سود دهد حوض اقاقیا
 عصاره لیمو که آب غلبه یا کاه طلاء کنند و بعضی قید آب غلبه یا کاه اندازد و طلاء سی که این طلاء بصورت کوی از صفوی ساخته و نفا
 گذاشته چشم به بندد بر قفای خوابند و از عطسه و حرکات و شراب علی طعام بپزند و در دهان خیزی بدارند
 که جذب بلغم کند طلاء که به پنج دوم اجفان سودمند بود گلشن شفاف مائیتا حوض گل از منی زعفران
 از دره صبر یا آب کشیز تر و آب کاسنی طلاء کنند طلاء که منع ریختن خرگان کند کس سر کنده را خشک کنند و در
 بسوزانند و با سیاه جزو سیاه طلاء کنند طلاء دیگر که در چشم را بپزد که با تار شش سرخی و سوختن باشد
 قطع دهد بکشد اندامی درست و در که نیز نماند تا مهر شود پس بپزند و حوض بپزند طلاء که جهت رویانیدن موی ابرو
 که از سبب جذام ریخته باشد موی از سیاه آله هر یکی جزوی در روغن زیت بپزند و اول موضع را بطح عویج

عو سج و جلا رشتنه ایچ و امانت طلا و دیگر هر دین باب بگیرند شبیه و عطفن بسوزانند و با سر که آمیخته با لند موی
 نوشته اند طلا که ترکان را از سفید شدن نگاهدارد و بعد تنقیه کار آید شقایق السمان بار و عن زیت بایه نریا
 بیه خرس بکدام که بدست آید بسازند و برین ترکان نهند و دیگر حلزون را بسوزند و بایه نریا بیه خرس بسازند
 طلا نمایند طلا و جهته شعرا و اشتق را بر سر که هکله ده بر جفن طلا کنند و نیم نفع رساند بجمع زیادات غلظ طلائی
 و دیگر جهته شعرا و بعد از قلع بر یک طلا میکنند منع رویدن کند زعفران یک مثقال کا فور نیم دانگ طلائی
 و دیگر از جالینوس که منع انبات شعرا و بعد از تنقیه بماند صدف کوچک سوخته سایده بقطران
 رسته طلا کنند و دیگر درین باب خون صفیخ سبزه خون کهنه سگ خاکستر از یون و دریم آمیخته طلا کنند
 و دیگر خون خارشیت زهره کرکس زهره خارشیت طلا کنند و دیگر زهره کرکس زهره خارشیت طلا کنند و دیگر
 زهره کرکس زهره خارشیت هر یک مثقالی خند بیدستر و مثقال سایده در خون کبوتر بجه رسته شست
 سازند و وقت حاجت آب بن حل نموده طلا کنند و نیم ساعت صبر کنند و دیگر از صند نوشته اند از طلا
 محرق جمله برابر بگیرند و سخن نفیض آمیزند و بعد تنقیه طلا نمایند طلا و نافع بقل احقان شب میانی که در روز
 نیم جزو کوفته در روغن حل کرده برین ترکان طلا کنند طلا که مقام و قد و بعد از تنقیه بدن و پاک کردن چنان
 نافع است مقام قل بزرگ و قد قل بای دارا گویند شب میانی مویزج هر یک حرفی صبر بوره اینی هر یک
 نیم جزو کوفته بر سر که عطفن شسته طلا کنند طلا جهته سترهای جفن بعد از تنقیه بدن و غار و غار
 معطیات بکار آید زعفران دو دانگ صبر بکدرم اتفاقا دو دم شاف امینا انبون هر یک چهار دم تا مویزج
 شسته طلا کنند و اگر گرمی باشد آب کاسنی سبز بشیند طلا جهته سلاق خرس بعد حجامت ساقین و فصد
 جهته دو دم استعمال نافع است زنج سده دم زعفران فلفل هر یک بکدرم خاس محرق نصف دم و در سر عطفن
 تا مثل عمل شود و در خارج جفان کالند طلا جهته صلابه جفون و خشونت آن زنج خصوصاً قلع طلائی است
 جهته این کار همچنین اشتق نیم طلا نافع است تلخ خشونت جفان از خارج و تحلیل غلظ و صلا آن بجریم طلا
 جهته شریان زعفران نیم بکدرم شایف امینا اتفاقا هر یک دو دم کوفته و بجهت آب میاب کاسنی
 طلا کنند طلا جهته برده و غیره و فوایل جفن اشتق را در سر که حل کرده طلا نمایند بچین جلالت و بکینج نیم تنها
 که نافع است طلائی و دیگر محل برد اندر دوت عکالک بطم خانه مگر س با نیم شسته طلا کنند طلائی و دیگر
 موم زرد و عن گل عکالک بطم خانه مگر س اشتق حل کرده بر سر که شسته طلا کنند طلائی و دیگر که برده و شعیره را
 تحلیل برده کند و بر هر یکی دو دم موم بکدرم لادن شب میانی هر یکی سده دم کوفته بروغن بکس آب بکدری زیت
 شسته طلا کنند طلا نیک در غرب بعد از تنقیه بدن و سقبل از اتفان بیدار باشد زعفران هر چند سوخته صبر

حمله با سرجه حاضر باشد آب کاسنی صحرایی طلا کنند و دوا نیک بعد از بخار بکار آید در حرف ال در ضمن ادویه گذشته
 طلا نیکه از کبودی را که از ضرب چشم باقی مانده باشد پس از نه شدن و دور شدن سرخی را ابل کند که زرد فو تیج
 حر الفلفل زرنج حمله بر ابر کلاب یا آب کلاب طلا نمایند و حر الفلفل عبارت است از سنگی که در خرطه فلفل یافته می شود
 طلا نیکه با قنای ابر و شاخ گوزن در شیره برگ لیمو کتیس بپزند و بر چشم طلا نمایند و چشم طلا نمایند و چشم طلا نمایند و چشم طلا نمایند
 هندی دخت سرس تحقیق کرده و اندک طلا با الصوب طلا نیکه زرنج چشم طفل بسیار میابد کند و موراهم سیاه کند
 بندق را بر با فوخ طلا کنند و شمع نوشته بندق را بنویسند و بروغن زیت میخچه عمر سنج یا فوخ صبی از زرق کنند طلا نیکه
 در استای نرول با فوخ است گوشت باز را در روغن بوسن بپزند و بر چشم طلا کنند طلا های هندی طلا نیکه در چشم
 که با بوسنست که هر چه بر چشم بپزند زرد خشک کند و با فوخش و سرخی بود و آب چشم روان شود و باد و سرد باشد
 سودا در جفن برگ نیم ملهتی دیو دار نمک سحر و آب گرم کرده بر چشم طلا کنند طلا نیکه در چشم و
 سوختگی و سرخی آنرا با فوخ بودرکت جفن کبر و بر نمک سحر و سوت برابر با یک بپزند و آب شنبه سحر کرده
 که چشم طلا کنند طلا نیکه در هر قسم زرد معمول است هر طبعی افیم یعنی افیون هر یک طلا کنند و دوا هندی
 هر یک طلا کنند کوفته و میخچه و آب جمل کرده بر چشم طلا کنند کلمه یا نیز دهم در ادویه یعنی است عمر نیز
 بضم عین مهله و برای میخچه مفتوحه و برای مشتاقه ششانی و برای میخچه ثانی شش است و در قرابادینات زیادتی
 یابی دیگر به لفظ غریزی مسطور است و شمع آن بدین تفصیل در دم و منظور است عمر نیز می خالیست بوسن
 حفظ صحت و قطع دمه و امراض دیگر که از زرد بپیمسد و در سایر علل عین منافع آن مثل منافع با سلیقون کبریت
 مشک و گلی اقلیمیای ذهبی تو بال رخاس تو یا هندی صبر قرقل برگ فرخنگ هر یک یکدم بلع هندی زرد آبل
 نوشاد هر یک یکدم و نیم عمر نیزی فو عدل یک که بصیر را نیز کند و تاریکی چشم میرود و دمه و سبیل را ناخ
 سرشته صفهائی سوخته بچندم اقلیمیای طلا و لقره شادنج عدسی مغسول تو یا هندی مس سوخته هر یک یکدم
 پوست بلبل زرد ساج هندی فلفل دار فلفل نوشاد صبر سقوطی حفض کی زعفران سرطان بجری هر یک یکدم
 زنجبیل نیدرم قرقل دودانگ کافور نیدانگ شکست جبه عمر نیزی و دیگر قوت با صبر بفراید و دوی
 مره بر داند و سبب را نیک کند و ماده آن از چشم دور کند سرشته صفهائی سوخته مغسول ده درم با قشیش ذهبی
 اقلیمیای قضی هر یک و درم مرورید ناسفته بسد که با تو یا بصیری هر یک یکدم و نیم شایف امینا رسانی سفید
 رصاصی هر یک یک شقال شادنج عدسی تو یا هندی پوست بلبل زرد و طباشیر قاقیا حفض کی سربلجی یکدم شادنج
 هندی نیم شقال صمغ کثیر اخسته فرما سوخته حسته بلبل زرد سوخته حسته بلبل سوخته سنگ لاجورد هر یک یکدم صبر
 اسقوطی سبب زعفران هر یک دودانگ سرطان بجری و اگی و نیم مشک یکدم کافور حبه عمر نیزی یا در

بار و چشم را قوت بخشد و روشنی بفرماید و از نزول آب و دمه مانع آید و خیالات را دور کند سرکه صهبانی سوخته
 و شسته میت درم سنگ لیمویی شسته بچیزم مارشیش از سی قلمیای مضی هر یکی چهار درم و نیم مروارید هفت
 بسد کهر با هر یکی سه درم شاد و نه عددی تویتا سندی پوست طبله زرد حصص یکی آقا قشایف با تیار سبک
 اسفندج در خاص شسته هر یکی دو درم ساج سندی روخته هر یکی یک درم و نیم صمغ عربی بکشتای صبر سقوطی
 مرسل زعفران طباشیر سلطان نحوی شکر ف روی باب بوده هر یکی یک درم و پنج تویتا هر یکی چهار درم کاغذ رود
 و انگ منک دلی و نیم عثری اچار بصرا حاد و ظلمه از ازل کند و رطوبه را نشف کند و کدورت را بزداید
 و دمه را باز دارد و سبیل را مانع آید سرکه صهبانی سوخته بچیزم قلمیای مضی و صمغ شاد و نه عددی تویتا سندی
 مس سوخته هر یکی دو درم پوست طبله زرد شاد و پنج سندی خلط از رنقلش تو شاد و صبر سقوطی حصص سندی
 زعفران سلطان نحوی هر یکی یک درم بچینل بچیزم کاغذ انگ منک قنقل هر یکی سه جبه عطوسی که با دسب سبک
 بعد از بصد و استفراغ با یارچ خفرا و جب قوفا یا غرعه با کاه و یا یارچ خفرا و اجتناب از اغذیه غلیظه سخته سودده
 کندش یک درم صبر چهار انگ هر یکی دو انگ حصص که یک انگ و نیم کوفته باب مرز بچش سرشته بقدر
 عددی حب بندد و هر صبح یک حب بشیر و ختران در روغن بادام حل کرده در بینی بچکاند عطوسی و دیگر که مواد
 سبیل را دفع کند کندش مقبب الذریه کلسرخ مسادی مقدار اندک در بینی دمنند عطوسی که جهت جوی عین
 رطوبی بعد استفراغات بدنی بکار آید بکیرند و مر و شویند را هر دو در اریان کنند و باز زعفران بسایند و در خرقه ششیم
 کنند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل با هم محزوج کرده استنشاق فرمایند و اگر این
 بکم تسکین نشود بمقنع شنی مرسل صبر با فرمایند و اگر حاجت نبزایدی فطیلس کندش هم در سوطه نکور بفرمایند
 و صبح خیز درین قمر صق از فطیلس شست کلمه شاد و نیم در لایه عین مجبه است غذای که در حال اولی
 چشم آن احتیاج می افتد بدین تفصیل است اغذیه بر بدیم در رد عارما ششیر نافع است بسیار و اگر آن محال باشد
 باشک و شربت برفنه دهند و اگر این نر که هم باشد بشربت ششخاش دهند و است اگر احتیاج می افتد نزدیک حده ماده ما
 ششیر مزه مثل بر ششخاش و بز قرح و بز رحله و بز قفا و یا غلیان خون بشربت غاب دهند بچین نافع است
 درین قسم رد جنبانی که از لب خیزد با دام و شک ساخته باشند اما شدید الحلاوه نباشد بچین مزوره اجاج قریحا
 که ترشی غالب نباشد باشد و در رد یعنی و بار غذا فروج و کوم مقلیه است و جهت رد ایس لحم جدی بطبع ششیر است
 که در ترخ بخت باشد و فرایح رطوبه است از بقول خس دهند با قطف و بقله مبارک مناسب است و جهت ردی حادث از
 کثرت لغیباب فضولی بطبقه ملحه مرق ماش ما باقی بر روغن بادام کافیهست و از بقول لائعه دهند باور آن ششیر
 بقله یا نه بقله مبارک اسفنا نافع است و جهت ردی که از رسیدن لیم و استحقاق بخار بهر سیده باشد

سلفه مطبوخ است بطعم حمل که مقدار صالح از سیرم داخل کرده باشد و در او ایل قروح طبقة قرینه تغذیه بخوره قروح
و اسفناخ و عدس و ماش و نزدیک فاکل طبقة و غلبه حرارت بپاوشد و شیر باید کرد و در خشونت سطح قرینه غذا از سر طباط
و مغزیات مثل سفید باجات و شوربای اکارج و حشا و شحوم و حج باید ساخت و در سرطان عین اکثار از ما و سیر
بشکر و ما و لجن سگری و شیر باشد مناسب است و در عکله و معده که وقت سردی هوا میداند و اغذیه اخذ از غذای
مثل ما و تین و فانیذ و امراق و سیمه و از لحنیم و لحم و حج و فرائج و طباطباج و عید از بره بلج کرده باید کرد و در عجب و عین
تخفیف غذا و اختیار غذای که مواد از آن کم پیدا شود و بخار از آن کم خیزد و لازم است و در غرور عین اغذیه
باغذیه لغنه و سیمه مثل سفید یا با قروح و بیض نیم برشت و شیر باید کرد و جهت تقیه دماغ و حلقه عین و معالجه چشم حلاج
به عذروت هم می خورد طبیب با شکر علاج از این احتیاج هم با خبر باید باشد عسولی بفتح در لغته آب و هر خری را گویند
که غسل آن داده شود و در طباطباج و دوائی است که غسل داده شود و بدان اعضا و ایدان مرضی را عسولی
که شستن مفرگان بآن بعد از تقیه بدن و سرو رفتن حمام و پوشیدن خشت و پاکیزه محل اعضاء را نافع است و در
عاقره ها بپوره ارسی از سر کدام که حاضر باشد بچونتا ند و مفرگان را بآن بشویند عسولی که جهت منع باردگی
در معار و برای حکم و دمه ها مجرب است بکار است پوست بلبله زرد پوست بلبله آله مسادی بپخته شربت آب
کرده در هوا گذاشته صبح از خواب بپاشد این آب در کف گرفته چند دفعه بزور چشم بزنند باز بهین آب چشم
بشوند حکم به دفعه هم دراد و به نای است فیتله که در سوراخ غروب بعد از نشستن و از نیم بایک کردن
باید و شست برگ سداب آب انار ترش ساییده فیتله کرده در سوراخ فرو برند کلمه شتر و سیم دراد و به نای
است قرا و اورو لفظ ترکی است و آن دوائی است مرکب چندین سبل استعمال میکنند نوشاد و س
سوخته هر یک در دم تو یاد و از ده درم کوفته و بجهت زرد و تخم مرغ بشیند و در پوست تخم مرغ اندازند و در گل
حکمت گیرند و در کوزه نوهند و در کوزه فخاری گذارند تا بجسته شود و بعد از صلیب بار یک کرده در چشم استعمال نمایند
قرص منقشه که تاریکی چشم را نفع است و قرص منقشه دیگر که در چشم را مفید است در ادویه صدای
گذشته قرص زعفران جهت دمه که از قطع طفره یا تا کل دو حادث شده باشد نافع است کافور
سند انک و از غلغل غلغل سفید پرو احد یک انگ نیم نشت در نصف درم زعفران سبل طبیب پرو احد دو درم
عقصر سه درم اکتال بر باق کنند قطور در لغته زعفران مانع و بخور آنرا گویند و در صطلح طبایر ایلی است
که چکانیده شود در سجاوین اعضا از روغن و ما و غیر آنها از دو قطور سلی که بر دانه نافع است سفیداج را
در شیر و خمران یا در سفید می بپزند یا در آب غلبه خشک کرده تقطیر کنند و تقطیر لعاب بن صام با نفع است
خون چشم نافع است و همچنین نافع است با و ایل بگذرد و در اگر امر را کند صاحب آن بر حضان خود مکرر و تقطیر سفید

سفیدی بیهوده در عین رنده تیر بر آن میکنند و تقطیر جمیع البان بر دافع است خصوص اگر بضرع دوشده شود
و لیس نافع است با وجع عین و شیر الان جلا دوم عین کند و تقطیر عصاره کشتیر خصوص شیر زنان تسکین
ضربان عین کند و تقطیر تخمیز خشک منقوع در گلاب نافع است بدین مسلوب حار قطوری که در اورد و در
حضض کبیر شب یانی قدر بخورد هر دو را در شیر زنان حل کنند و انداختن چنانکه قطوری که در اول بکار آمد
است تسکین اید و وجه کندی احتمال این در انتها ممنوع است چنانچه مرضی جبهه شیرین مرضی تخم خیار
نقد ق هر یکی ده جبهه نشاسته میزد و محض یکی دو دانگ میزد و همراه آب شیرین و شیشه کنند و با شش ملایم بخورند
تا بخشن شود کثیر از نقل صفا کرده و شیشه دیگر انداخته قدری سفید مخرج نموده تخم خشن کند و روزی دو سه بار
تقطیر کنند و این قطور بقطور مسکن معروف است قطوری که در وقت تیزید بکار آید چنانکه جبهه فحل مرضی
بر کشتی جبهه انزروت یکدم و نیم در شیشه کرده بالای آن آب عصبی الراعی و شیر فخران بخت با شش ملایم بخورند
و صفا کرده تقطیر نمایند و این قطور بقطور تحلل مشهور است هم تحلل هم اطفاء الفضل نماید قطوری که در وقت
اختطاط عله متسقل میشود دیگر در صاف اسر بر سرد و را خوب بر کف دست مالند تا کف سیاه شود پس در
قلیل گلاب کف ریزند تا تر شود و بستر این صدفی را بکار برد و ازین صدفی جمع می کنند تا مقدار صاف بهر سد
بستر قدری از ریشان زن بالای آن بدوشند تا رقیق داغ شود پس روزی چند بار قطور سازند و این قطور
هم تخلیل و تسکین میکند عاجل النفع است و از حدوت شیره و قرصه مانون میدارد قطوری که بعد کون لنع
رمد بکار آید لعاب بهدانه شیر دختر سفید بیهوده آب کشتیر تر گلاب خوب با هم مخرج کرده قطور سازند و قطور
که در ابتدا ای قروح عین و خروق قرینه بکار آید لعاب بز قطور تا لعاب سفر حل لعاب مروا نهیم لعاب بهاد شیشه کنند
بر زنند بالای آن شیر دختر و چند جات شویر مقرر مرضی و چند جبهه چشمه ج مرضی و اصل کرده تخم خشن کرده روز
چند بار تقطیر کنند قطوری که هت قروح اکاله متولده از خلط حریف بعد استعمال انزروت مری نشفت کردن
انزروت نده را متسقل میشود و مع الاخیر جفص انزروت مری اتفاقا یا مای مرغ سوخته زغال کرده باز جوار یک
هر و احجرو گرفته ساییده درست کرده قدری از آن در قدر آب عصبی الراعی لعاب سبغول شیر و سر حلا کرده و نیم
کرده قطور سازند و بعد ساعتی پاک کنند قطوری که تلبس شست سطح قرینه کند اسر نفی با در دست با مرس مالند
که ران جمع شود و گرفته قدری روغن بنفشه حل کرده تقطیر کنند دیگر کثیر اراد لعاب سفر حل دوسه روز تر کرده بکار آید
تا حل شود باز قدری روغن بنفشه داخل کرده تقطیر کنند قطوری که ظرفه راناف باشد گل از مری را در حل خمر حل کنند
و بخرقه صاف کرده قدری گلاب و قدری آب عصبی الراعی در آن بخت تقطیر کنند قطوری که دانه صغیر
مشق قمل که در چشم افتد اخراج کند و ازیت آن دفع کند و در وقت سفر حل و قشورهای درخت سفر حل که در

و بطریق طبیعت بچشانند و از آن تقطیر کنند قطوری که بقیه رمد غریب بود و در کوزه چشمتراشک نشاند
 زرشک را در کلاب تر کرده بقیع آنرا در چشم چکانند و تقطیر صند و از آن نافع است بوجع عین و نفی قطوری که بجمع
 انعام و دافع است بحسب سفر حل شیرین و منقشر تخم کشنیز هر یک بمسبت آنه حلیه بیج حیات از زوت سفید
 در دو بشک نصف درم مایه آن دو دانگ کثیر الیکدانگ زعفران پند الیک صند و آب صند در زجا و صند
 تا متوی شود پس صاف کرده صبح و شام تقطیر کنند و طریق چوشانیدن در شیت نیست که این خبر را در
 کنند و آن شیشه را در دلی بر آب نصب کنند و آتش در زیر دیگر سفید و زرد و پسته منقشر مضغ کرده و در پسته که
 مشمول گذشته بالای چشم گذارند و اینها ضعیف است اما در شتالصله را منقوب کرده قلیقنه در آن بر کرد
 بپزند و عصاره آنرا در چشم کشند و باقی را با لای چشم بپزند قطوری که از آن بیاض کند بگزند شیر آله و درم و یکون
 کرده و آب و ساقه بچشانند و بقیع سفید اند و درین عصاره شیر آله دیگر تر کرده و فشرده و دوبار با سست باز کرد
 کرده و چشم چکانند و دیگر که از آن بیاض حادث از الحام قروح کند بوق را با چند حبه گون بجاوند و در
 چشم چکانند و تقطیر آب محل تجلیس میکنند که کامنه که زیر قری باشد قطوری که نظره و کویه دم از نافع باشد
 گون را مضغ کرده زیت تقطیر کنند و تقطیر رقیق گون مضغ با ملح بر جرب و سبیل کشت و نظره کشت و با ملح تقطیر
 میشود و وقتی که مضغ کرده شود گون را با سرکه و چکانند و شود بر جرب نفع بخشد قطوری که شب کوری را
 بر آب سداب آب کشنیز مسوی بچشانند تا به نیمه آید و دست نوبت در چشم کشند قطور عصاره فصل با گول
 نافع است مانند ای مار نازل قیر و طی جهته سبیل که وصف کرده آنرا نابت و گفته که مجرب است پوست بلیک کالی
 خوب بایند که مثل عصاره پس با پند مذکور سفید مصغی مذاب بروغن گل و گرم گرم در دهان ریخته قدری از مار
 مصغی مصغی بایند تا جمع شود پس بعل آن قیر و طی جهته حساده اخیان از شخم دجاج و عاب بزر
 قطونا و شمع و روغن گل ساخته بعل آنرا و اکثر بایند قیر و طی که جهته برده و شیر نافع است جاوشه شوق
 فنه را تیغ صغی لطم همه را در عکس زیت و سرکه حل کنند و سوم و روغن گل داخل کرده مثل مرهم ساخته بعل آنرا و کله
 نو زده در ادویه کافی است محل بضم ترجمه آن بپاری سرده است و هر چیز را گویند که جهته است استفاد چشم
 انداخته شود و اطلاق کرده میشود این را بر مفرد و گاهی مقید کرده میشود با صغیانی و آن انداخته و گاهی
 بپاری و مراد از آن از زوت است و گاهی لبودان و سگو مذکحل السوادان و آن چشم بزر است و گاهی بخون
 و آن جنف است و اطلاق کرده میشود بر رکیات یا سبه معدوم که بمیل در چشم کشیده شود و گاهی بطریق مذکور
 بر لقط محل بچشمتراشک غیر وی از مایات نیز کنند و نسخ آن از رطبه و یا سبه خبر که در ترابا مایات مشهوره متعارف
 و سداول است درین مجموع مذکور میشود و هر چه سوای اکتالی از آنها و عصاره و غیر آنها که آنرا بسیل چشم اکتالی میبایند

میبایست مفتیم خبر یار احمد بن بابک بنظر اذکر کرده خواهد شد استعمال کرده میشود احوال را در احوال صفتی هم
 و چنین مقام بصفتی تمام وقتی که نباشد ماده مگر در عن فقط عمل آرند پس اگر باشد احوال چهاره و مزاج محرو
 و جنبه استعمال آن شب و در بکورد اگر باشد و فقط چهار پس در آخر چهار و اگر باشد هر دو بار و پس در سطر و
 و اگر باشد یکی بار و نیز در آخر چهار و طریقی خاص استعمال احوال برای هر مرض خاص انشاء الله تعالی در موقوفه
 خواهد آمد کحل سطح طیفیون بفتح میکند بابتدای نزلات و قشقه احوال کرده شود بان و نفع میکند تفکر
 عین احوال آن وقتی که تقطیر کرده شود در آن سبیل مرخص هر یکی خمس جزو زعفران اینون هر یکی نیم جزو
 اقلیمیا خاص محرق صبر هر یکی جزو اقلیمیا صغری هر یکی چهار جزو صغری در آب حل کنند و ادویه دیگر گفته
 و نحوه آینه استعمال آرند کحل الاشفار که انشاء الله ابوالعباس بنصفیه خلط موجب صحت است استخوان
 خرماسوخته سه درم سبیل و می و دو درم نرم بسایند و بکشند و دیگر سرگین خرماسوخته سرگین بزرگ و یک
 سه درم نرم بسایند و بکشند و دیگر که هم بچین نافع است سرگین بوش سرگین برفا کستری هر سه مسادی نرم
 گفته بکشند و دیگر استخوان خرماسوخته سبیل سندی مسک لاجورد و کذر و این نسخه در بعضی قرا با دنیات
 برای دانی یک جزو این اوزان نوشته اند و خرماسوخته بجز درم دهان کذر چهار درم سبیل لطیف سه درم جلا جود
 حب لبان هر یکی یک درم بامیل بر پشت فرغ بکشند چته رویان مود و انبه شدن آن بسیار موثر است
 و در بعضی دیگر حب لبان سه درم و جلا جود درم و درم مرقوم است دیگر معین باقشاری که سبب آن مواد غلیظ
 باشد سرکه اصفهانی قلع طار زنج مسادی گفته بعمل سرشته باز سوخته پس نرم ساید بکشند و دیگر
 مناسب این از سر سوخته مغشول زعفران هر یکی یکد انگست نیم فلفل سرمه بریان کرده هر یکی یک درم سبیل سندی
 سه درم نرم گفته بکار دارند این همه نسخه از منتهاج است کحل اقرطین منسوب بمولف است اشیاء شفا
 و قطع و موم و تحفیف عین و حفظ صحت آن غاید اقلیمیا یزر گفته بعمل سرشته در کوزه سفالین نهند و با
 سفالی که میان او بقدر حوال و دسوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و بگل گیرند بخوی که سوراخ کشاده باشد
 و بر آتش آگشت نهند مادامی که دود سیاه از آن راه بر می آید بر آتش باشد و هر گاه دود سفید بر آید اقلیمیا
 بر آورده شراب قدری که سرد کند به باشند و در مایون ساید خشک کنند و یک جزو ازین اقلیمیا و یک جزو
 از سرکه مغشول و از سر سوخته و جلا جود هر یکی نیم جزو گرفته بسایند و استعمال نمایند کحل اکبر حفظ صحت عین
 و از املبه آن کند کحل توپا قرشیت اقلیمیا هر واحد بجز درم در آن حالی که مغشول باشد بگیرند و در مایون ساید
 سندی زعفران سبیل هر واحد یک درم کاغذ یکد انگست درین کحل و برود یار سه که گذشته سهل فرقی است
 کحل با سلیقون بفتح سلیقون در کوزه دوم حرف باند کور شد کحل لطیفوس بعد بصبر وضع تا قاطع مذهب کن

نوشتای هندی دو مثال اقلیمیا طلا سادج هندی کحل اضغمانی هر واحد سه مثقال سرطان
 بحری و اقلصل هر یک گشتقال کوفته و بجخته باب رازانه و گلاب هر دو مجموع هفتست روز در گلاب و غوره
 و یکروز بایند و در فصل صیف پیدا گلاب غوره و درشتا یک حبث مشک اضافه کرده بعمل آید کحل قهراطی جهت
 زرع بیاض بعدیل است و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول و درم نوره ازنی زیدالجهر هر یک
 یکدرم کحل سازند کحل بنفشه خج طلمت شیم و عاشرش آب رقتن آنرا نافع بود دم الاخرین فاقه مشک نرخی
 دانگی سادج هندی و دوانک سنبل الطیب از فلفل هر یکی نیمدرم مس سوخته ماز و سبز هر یکی یکدرم شادانه
 عسری دو درم کوفته و بجزر بنجیه اکتال نمایند کحل سیاحین که بیاصل را در شتی روز البته با مراد سحانه
 قطع کند هر چند که صاحب غله یا لوس از علاج باشد مغسول از نصایح زیدالجهر نوره ازنی سوسمار شکسته سفید
 مسحقو یا با السویه با یکدرم طل آبی که مایه آن روح هر یک درم را جو شاییده باشد و تا برنج رسیده باشد
 مکرر بایند و در آفتاب گذارند و خشک کرده از حریر پیرون کرده استعمال نمایند و در نسخه این کحل
 شیان بیاض سهل فرق است کحل سیاحین بنسخه دیگر که هم آثار قروح و شعله را ببرد اقلیمیا ی لقره
 سفید آب از زیر مس سوخته هر یک چهار درم سنبل هر یک درم صمغ عربی کثیر از زردت بجزر
 نشاسته مسحقو یا هر یک یکدرم خوب ساییده و صلا کرده بعمل آید و اکتال بوزق بادجان محقق سوختیم
 قطع بیاض کند و حکیم علی نوشته که اسجحه از آن تجربه ظاهر شده تخمدید بصرو اعداد مجموع و حکایه یک میکند پیرون
 اکتال بتخم سیاه زعفران با عسل در قطع بیاض مفید است کحل سیاحین بنسخه دیگر که بیاصل جدری را هم البته قطع
 کند زیدالجهر سر گین صفت حصیه کلنگ حله و محقق و سکرالسویه بایند و اکتال نمایند و دیگر مغسول از زردت
 شامی نوره احمر استخوی نموده با روغن زیت مربی ساخته صمغ و شام نمایند کحل قوتیا که بیاصل از زردت
 فلفل و از فلفل قرقل سنبل الطیب هر یکی دانگی و نیم مایه آن صینی نمک هندی هر یکی دو دانگ شادانه
 مغسول مروارید ناسفته هر یکی یکدرم زیدالجهر اقلیمیا ی ذهبی سر گین سوسمار زیدالکینه مرجان هر یک
 بحری قریشی ذهبی هر یکی چهار دانگ شیار زنگار تو یا هندی پوست بیهضه شتر مرغ هر یکی یکدرم سر هشتها
 بجزر حله را کوفته و بجزر بنجیه نامداد و شباه نگاه اکتال نمایند کحل خلا که معروف است بجای بصر و طبری
 در معالجات قهراطی جهت کدوره که جذروال را میماند نقل کرده و گفته که در امر جالبین است اگر طبیب هر چه
 استعمال کند وقتی که مزاج معتدل باشد و لقیه صداع و در طبقات عین الم و در حقن غلط باشد از فلفل
 که بوسیده نباشد و دلت یکدرم برگ فلخن خشک سنگ بحری از هر یک یکدرم مروارید ناسفته یکدرم نیم
 شادخ عدسی که از عبارت است باشد و سحیق بلبله زرد هر یک دو درم همه را علیقه علیقه ساییده و در آن کدوره

کرده بگیرند بعد از آن یکجا نموده در سنگ سماق انداخته سحق کنند که کیدات شود پس بکوبند و در آب غوره بپزند
 شکر کنند یا بکوبند و در آب میخوش سائیده خشک کردن بخارند هفت جلا همین قدر کافیت است
 بتره قدری کافور هفت تخمیز قدری مشک خالص صافه کنند و طریق گرفتن سحقی باید نیست بگیرند
 نند کلان الماس که بی شکر باشد و باب او این بر سنگ حک کنند چون نزدیک خسته رسد ببلند بگیرند
 چنان شود که خسته سائیده شود که خسته بختیم مضرت پس زن کرده بگیرند و در دوام داخل کنند محل
 خواهر از اختراع متاخرین است و از جمله نسخ آن که در تقویت باصره نظیر ندارد است کافور و جمل بر یک
 ذراکی شاد و آقا یا خض شایف ماینا سلطان بوری اقلیمیا هر یک یکدم توپا طباشیر و پنج بر یک شغلی
 فیروزه مارشیتا اسفنداج نشاسته هر یک دو درم مر و اید بسید پوست بلیله زرد هر یک سه درم ارزوت
 چهار درم آب غوره چیدم سرکه شست درم گچ خواهر بنفشه دیگر از مرکبات شای که صاحب آن از جوبات
 نوشته کثیر المنافع خصوص صفت لصر اذ نع است مشک یکدانگ قشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه زرد و پنج
 حو لاور و مر و اید با سفته بسید ساج هندی دار فلفل هر یک دو درم بامیان یا قوت لعل سلطان بوری
 هر یک سه درم توپا کرمانی چیدم کحل صفهانی ده درم علی الرسم مر سبب زنده کحل خواهر دیگر هم از مرکبات
 مذکور کحل صفهانی شش درم توپا کرمانی قرشیشا زهری اقلیمیا یاضنه زعفران لاور و مضمون بر دو درم
 چهار درم بسید مر و اید با سفته یا قوت ساج هر دو درم دیگر از قادی مر و اید درم سرکه شست
 توپا چهار درم بسید قرشیشا هر یک دو درم ساج هندی یکدم مشک یک طسوک کحل سازند کحل خواهر
 صغیر که مقوی بصیر بود و روشنی چشم بفراید اشد هفت درم قرشیشا چیدم اقلیمیا زهری مضمون
 بسید مر و اید با سفته هر یک سه درم شاد و درم زعفران نیم درم کحل خواهر جگر کحل صفهانی توپا شست
 هر یک چیدم سلطان بوری مر و اید با سفته شاد و عدسی مضمون هر یک سه درم شغال قرشیشا زهری اند فرنگی
 عقیق سرخ مرجان از سرخ مکلس نقره مکلس بامیان یعنی فلفل سفید و فلفل اقلیمیا زهری اقلیمیا فلفل و سرخ هر یک دو
 شغال یا قوت رمانی لاجوردی زعفران توپا شغال خواهر بنفشه است بسازند و دیگر حافظ صحت چشم و
 مقوی باصره طبقات و احقان در رفع غشاه و سبل قیق و جود و معده انتشار مرده صفهانی ده درم سلطان بوری
 شش درم توپای هند که غرقم عا و است قرشیشا زهری مرجان لاجوردی مضمون ساج هندی فیروزه و در غوره
 بامیان فلفل سفید اقلیمیا زهری توپا شغال و اگر شاد و مضاف طمس سرخ مضمون بگیرند هر یک چهار درم
 زعفران سه درم یا قوت بسید لعل مر و زرد و درق طلا مر و اید عقیق مینی دار فلفل هر یک دو درم و در بعضی نسخ
 سرکه ساج جز است و صمغ عربی و کیز او مغز تخمیز و صمغ آلو هر یک چیدم و افیون سه درم افرو دست و

طریق دخل کردن ورق طلا و ورق نقره نیست که با صمغ عربی یا کبر افرشته بر سنگ سماق جزدان بسایند
که منحل شود دیگر روشنائی چشم باز یاده و قوت باصره دهد و از دموع و الضباب مواد مانع آید و غایتش جلا
تسکین درد و غیرگی و در کنگرته سلطان کریم انار است بر بانه حکمای عصر او متفق شده ساخته اند سر
اصفهان یانزده درم توتیا بصری باب غوره و آب انارین و آب بادبان پرورده شانه عدسی هر یکی سه درم
پوست بلبله زرد و درم و نیم مارشیا اقلیمیای زهری و فنی مر و ایدنا مسفته بند کهر با توتیا هندی نبات امینا
رسانا نبات استه سلطان سجری هر یکی دو درم روغن صندل و صمغ عربی کثیرا هر یکی درم و نیم مایه انار چینی
فیروزه نیشاپوری توتیا کرانی معنول طباشری هر یکی یک درم لعل سنبل صبر سقوطی هر یکی یک درم قمر فلز و دو انگ
کا نور ریاحی نیکانگه بنج رس است سخی و صلا کرده میل درم چشم کشند محل حوا میر مستعمل که چشمت در یک
نواب تربیت لسانیکم تیا میشد کا فور نیکانگه مشک یکد انگ نبات زنی قمر فلز دو انگ هر یک یک درم نبات
ساج بند سفید آب از زیر خلخل سیاه سنبل الطیب سه درم صفهانی سرکه سرخ زعفران بسا درم هر یک دو درم
مس سوخته مایه انار چینی مرصاف نوشادر زرد و جوهر هر یک سه درم پوست بلبله زرد و ایدنا مسفته هر یک چهار
درم صبر سقوطی عصا مایه یا قوت فیروزه هر یک یک درم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک دو درم
گلایه دنیا کحل حول که درازا این مرض مجرب است سندر و سنبل لکون بسایند و در خرقة برانگنده کرده
قنابل سازند و در چراغ گذاشته روغن گل شیرجی انداخته قنابل سفید و زرد و جالای آن تاس لطیف نحاس
و از کون داند تا دغان در آن آویزد و باز بر مرغ دوده را جمع کند و قدری غنیم و مشک در آن آمیزند و بکشند کحل
واقع احتیاج عینک توتیا یعنی سنگ بصری را در خرقی گرم کرده مسیت بار در آب غلبت بکشد سرد
کنند و بگلایه بسایند پس هم وزن سرکه صفهانی آمیخته مکرر بگلایه بسایند و بشویند بعد شستن باز بگلایه بسایند
خاطر جمع گردد پس سخی و انگ توتیا و سرکه عطر گل داخل کرده بسایند و بر دارند و بعضی توتیا را با آب سماق و رازیانه
سرد میکنند و بنفشه دیگر باین ترتیب بنظر آمده توتیا کرانی بیض را در آب غلبت با سخی مرتبه سرد کنند
و سرکه صفهانی هم وزن آن بگلایه صلا کرده هر دو را یکجا در سنگ سماق بسایند و قدری قنابل عطر
گل اعلی داخل نموده بسایند و بگلایه بدارند و وقت خواب میل طلا بکشند کحل و معده که این مرض امتحان نماید بلبله را در
خمیر گیرند و در تنور خشت گذاشته بسیند تا که خمیر سرخ شود پس بلبله را بر دارند و پوست آن بگیرند و اندکی زعفران
آمیخته با یک ساخته بکار بند و بعضی نقد بر وزن زعفران یکد انگ کرده اند نو عدلیگر توتیا معدنی را
در میان خمر مایند و بسوزانند پس پاک کنند و چند بار بشویند و خشک کنند و بگیرند ازین توتیا چن درم
و از مغز قاقله گرانید درم و با هم بسایند و استعمال نمایند نو عدلیگر بلبله زرد و بریان بسا صبر هر یک جزوی

خردی و از فلفل سفید و زعفران کثرت نو عدل گیر تو تیا منقول ده درم بسد پوست بلیله زرد صبر هر یک چهار درم
 و از فلفل بکیرم فلفل بنیدرم نو عدل گیر در دمو که سبک حرارت باشد بکار آید شادنج عدس منقول تو تیا
 منقول از قشیشا هر یک بکیرم مروراید بسد هر یک بنیدرم شیانف ما یثنا صبر هر یک بکیرم انک و نیم نو عدل گیر
 در دمو بار در طب بکار آید ترمه سه وزن ادویه که مرقوم می شود و از فلفل در دمو فلفل و در دمو
 لاج سندس هر یکی بکیرم کف در ما بنیدرم کحل سازند و این کحل حکم هم نافع است نو عدل گیر که در دمو که
 سبک آن ضعف عضلات چشم باشد بکار آید تو تیا بنیدرم شادنج منقول بکیرم و نیم سرمد بکیرم قلیبیای
 چهار دانگ نرم کوفته با بلیله زرد و زرد جو به و دوز و آب غوره و آب سماق هر یک یک بکیرم سرور و زرد بکار برند
 نو عدل گیر سرمد بنیدرم ما قشیشا بنیدرم صدف سوخته سه درم تو تیا انکه هر یکی دو درم فلفل بکیرم و نیم
 نو عدل گیر که طب لرا بجه و مجرب است سادج هندی ما میران بلیله زرد بسد هر واحد در می مشک انگلی کحل چشم
 که از متلا و ضعف طبقه لخته حادث شده باشد گلزار و کسختج تو تیا هندی کحل اسلودی هر واحد بکیرم
 طباشیر حلال محص پوست بلیله بکس هر واحد بنیدرم بار یک کرده بکار برند کحل رطب صالح است جراحات
 لینه را و گوشت را بیدر که در باق یا در جای دیگر از اجزای چشم باشد قلع لیس چهار درم زاج شش درم بسل
 بسند و استعمال نماید کحل رطب بنیدرم دیگر نافع بچشم و مستعمل در نوزدین انشین و اذانی که جاری باشد
 از آن مده زعفران بکیرم و نیم زاج محرق مرصاف هر واحد بنیدرم نخاس محرق شش درم شراب سیفنج هر واحد بنیدرم
 اجزای یا سه در شراب بنید تا خشک شود پس سیفنج ریخته بچوشانند تا بقوام سل آید کحل را و سه
 نسخه این کحل بعینه نسخه ذر و رمادی است کحل الرما بین تخمدید بصیر کند و دمو و سلاق و عشاوه
 و استرخاراد و در کند خسته بلیله کالی محرق یک مثقال حصص صبر ما یثنا هر واحد و مثقال کحل صفهانی تو تیا
 هندی تو بال نخاس هر واحد سه مثقال پوست بلیله کالی منقوع در آب نازین و محققه مثقال کحل
 روشنائی در کلمه را و گذشته کحل زعفرانی بعضی نسخ آن که مانا بعض نسخ شیانف از زعفران سه
 بود آنرا نوشن لا طایل بود یک نسخه از شرح لائق مقام که واجب الاقام است نیست عصاره و در و کثیر هر
 سه درم زعفران از زردت خون فرخ حمام صمغ هر یک نیم اوقیه شیانف ما یثنا یک اوقیه کحل سادج از تالیفات
 قدما عمل الفل است در زرع بیاض و غناوه و دمو و حکم و شترخای حصن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت
 دست و گویند چون زفر شنبه و چهار شنبه با سیل طلا در چشم کشند از کوری مامون باشند شرمه صفهانی هر یک شش
 فنی هر یک چهار درم اقلیمیای فنی بسد هر یک دو درم سادج هندی بکیرم مروراید زعفران هر یک بنیدرم مشک
 چهار تیرا ط در بعضی اند شش درم است و در بعضی دیگر نیم چهار درم افزوده اند کحل بسجیل شادنه منقول ده درم

پوست بلیکه زنده زنجیر هر یکی بجز دم فلفل سفید و درم نوشاد و یکدرم و الکحال با میسون نیز نافع است بمسکین
 از جهته تسخیل داده آن کحل سداق از بعضی مجربین منقولست جرم دلو کهنه را بر آن گشت بنویسند که زغال
 شود ساینده در بنیه مذوف بجدیه فیلده ساخته در چراغ بر دهن تلخ یعنی روغن ششپوش روشن کنند و دو
 آن بر کاردی بگیرند و در چشم کشند و بر یک مالند کحل سهیل الوی جو و که جهته نزول را مجرب معول این خادم فقرا
 است درخت بادیان را که بار آورده باشد و هنوز تخم آن خوب بچته نشده باشد از بیخ بر کنده از خاک و فاشاک
 پاک کرده در سایه خشک گشتند هر گاه خوشه کشیده قابل ساندن شود باخ در گشت شاخ و بار عمده را کوفته در
 سناک ساق بسایند و هر روز الکحال فرمایند و اگر تازه نهال بادیان را کوفته بشیر و گریز و شیر و راد و ظرف
 چینی در سایه خشک کنند باز ساینده الکحال نمایند هم تهر است و در اشای استعمال از برگ ستره تازه یا خشک گشتند
 ساخته بقدر تحمل تناول نمایند کحل شاخ جهان باد شاه منقول از بیاض قبله گاه غفران پناه که حضرت علی
 خود استعمال میفرموده اند کافور یکدانه غفران ساج بندی مشک خالص هر یک یکمقال مروارید ناسفته دو
 مقال قلیبیای نجسی اقلیمیای قضی هر واحد شش مقال مار قشیشا ذبی قوتیا کرمانی هر یک شش مقال
 صیفهائی دو دانه مقال باین طریق بسازند که سره و مروارید و هر دو قلیبی و مار قشیشا هر یک یکمقال علیحد و علیحد و سنگ
 ساق باین صلیه کنند و دوائی دیگر نیز باین شکل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آئینه نگا هارند کحل عجیب
 محرابه شکر باقی و دموه جالی غشاه و هر غلط جفن و محد بصر بر مروارید خورد قشور سخا سحر و حسد
 و دود انگ سراج مرغوی مار قطر الزنجار هر واحد نیمدرم اقلیمیا طلا اقلیمیا فقه شادنج هر واحد یکدرم و شش
 سنگ مار قشیشا هر واحد دو درم و نیم سخا حق شمع هر واحد دو درم و دو نعلت درم سره صیفهائی
 چهار درم همه را کوفته بآب بادان بسایند هر گاه خوب نشود مشک سبب یک قیر اطا کا و مرغوب
 که آنگاه با جها ساخته در سایه خشک کنند و بآب در صد ذخل کرده الکحال نمایند کحل عجیب دیگر
 نافع - باین بلیکه براده ابر بنی سوزنها و درم زین یکدرم هر دو را سحق کرده در انبوب قصب اندازند
 و درین انبوب به عین بند کنند و تمام انبوب را نیز در خمیر گیرند بالای آن به گل حکمت که بود دست کرده باشند
 علاف کنند و به نار این به بچید و بالای آن یکعلاف از گل حکمت بگرداده در جهر بنزد تا متحرک شود و بشیر و
 بر آورده با اقلیمیای سفید مسح شده درم مخلوط کرده در انبوب دیگر بر کرده همین قسم بنزد پس با دراق کتان که
 پیش از رسیدن سطر چیده باشند وزن یکدرم و مروارید ناسفته نیمدرم که هر دو مسح باشند یکجا کرده همه را بسایند
 که مثل غبار شود و هر گاه خواهند که ازین دوا در چشم کشند اولی سه روز متوالی بصباره سوسن الکحال کرده بگردان
 و در هر روز از صباره سوسن الکحال نمایند و باید دانست که در بعضی کتب به فارسی را هم باین عجیب تعبیر کرده اند

کرده اند و نسخه آن گذشته کحل غریزی در حرف عین گذشته کحل عشا در از آن که آن محراب است
 دار فلفل فلفل قبیل جمله برابر بار یک سائیده اکتال کنند و اکتالی پنج کلنگ تخمین اکتال هر باره نقلی نیم
 عشا کحل عشا بنسخه دیگر مشک یک سائید و پنج سندی بامیران بلیله زرد و سبزه هر دو احد در می گرفته و بنجته فعل
 آرد کحل عشا بنسخه دیگر محراب بگیرند بگرند و بر اجری گذشته یک بارچه از آن بریده جدا کنند و چند عدد
 دار فلفل بر آن فرشت کنند و یک بارچه دیگر از باغ بالای آن نهند و این اجرا در تنوری که آن در آن بنجته نهند
 بگذارند تا بکشد بر آن شود و خشک نشود پس از فلفل از آن گرفته با قدری قلیل مشک سائید و آبی که از کبد و قوت
 کون آن سایل شود بآن آب خیمه کنند پس خشک کرده سحق کرده اکتال نمایند کحل عشا بنسخه دیگر مر نصف درم
 کبد باغ سوخته دار فلفل حصف صبر قوطی هر دو احد یک درم شادنج دو درم کوفته و بنجته بخر عتیق خمر کرده بر قوطی
 طلا کرده بگذارند تا خشک شود پس از وی جدا کرده خوب بار یک سائید و باز آب را از آن خمر کرده بر طرف کمال
 مالیده خشک کرده از آن جدا کرده خوب سائیده فعل آرد و چند دای عشا که نقلی به کبد باغ و قلیل دارد و بچند
 طریق در حرف ال در ادویه گذشته کحل فانیطون جهته حک و رطوبه عین تا کل فانیطون در حرف ال در ادویه
 اقلیمیای محرق سخا محرق انند هر دو احدیت متقال صبح و شام اکتالی نمایند فانیطون کحل اطافی کند
 نفخ می بخشد بجه و غلط اصفان اقلیمیای قبری بسیت چهار متقال شادنج شش متقال در نسخه دیگر سائیده متقال
 بگویند تا بنزد که سوخت شود و قلیل خمر کرده بسوزند و شراب قطیف بر آن پاشند و در سایه خشک کرده مثل خیار
 کحل ماز و بصیرا قوت دهد و دمه باز دارد و حک جعفر را بسود دارد شادنج عددی سادنج سبزه
 هر یکی دو درم روی سوخته ماز و هر یکی یک درم دار فلفل دم الا فین هر یکی نیم درم قاقله مشک یک دانی کانو
 طسوجی کحل مبارک حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه و گرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم
 توتیا کرمانی ملح اندانی هر یکی یک درم بامیران حبشی ربع متقال کافور یکو طریق ساختن تخمین است که پنج عدد بلیله
 زرد را خسته دور کرده بگویند و با شیرین یا و شیر بچوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب استخی کنند تا
 مثل عصار شود از بارچه از آن استخی گذرانیده بکار آرد کحل مبر و بگیرند توتیا را و استخی کنند در آب مرز بخوش با یکله هفت
 خشک کرده با استعمال آرد کحل مقوی توتیا بچند درم انند دو درم سخا محرق شادنج مر و اید با سفته هر دو احد
 یک درم هر یکی را علی حده استخی کنند پس در آن از جاج یا شیرین بکار کرده تخصص کرده و حرکت اده بگذارند تا دو اوت
 نشیند آب آنرا رخته دیگر آب انداخته هفت بار اینچنین کنند پس بگیرند زعفران هفت درم سبیل در چینی هر دو
 یک درم مر منوض کرده شست در چهار وقیه گلاب تر کرده صلیح صا کرده بهین آب دو استخی کنند کم کم بپزند از آن
 کحل مقوی بنسخه دیگر بنجته ضعف با صبر و غلط روح و نزول آب و خیالات مفید و در جمیع آثار قویتر

از شیاف مرارات است و بحدت او نیست قوتیا کرمانی مغسول است در آب مردق مرزنجوش برتر که در خشک
 کنند و بسایند و برنجیل فلفل و زعفران صبی هر یک در دم نوشادر یکدم مخموج را کوبیده باب ازبانه تر
 بسایند و خشک کنند پس با قوتیای بد برند کور از خری سیرون کرده با استعمال آرد و تر و لایق اینچنین است که آب
 مرزنجوش یکیش در ظرف گذارند تا در دهنه نشیند و صاف بالا آید کحل ملک یا معرب از مقلایا است که
 بهرانی عبارت از ملائکه باشد و در کتب یونان مسطور است که بقراط در خواب ملهم ما و شده محل و ملطف و جالی است
 و جهت او اخرا اراض صعبه اقسام مردناغ است از زوت مربی شیر الاغ نشاسته شکریه سبید هر یک یکدم مغر نشیند
 یکدم کحل و دقه که هرگاه نتواند دقه از بسین رخاده و غیر آن فرو نشسته باشد جهت و تقویت طبقه و دفعه دهنه
 و منع و دقه بکار آید قوتیا هندی کحل اقلیمیای فوسب را مد طرفه کوفته مکرر بجزیه کحل و رودی
 از تالیف جالینوس حافظ صحت عین در دفع ظلمت بصیر و قرحه و حله و غشاه است سفید آب قلی شست درم اقلیمیای
 صمغ عربی شادنج اگر نباشد مقنا طلیس سرق مغسول هر یک چهار درم افیون نشاسته نخاس محسرق مغسول زعفران
 هر یک یکدرم کا فو یک قیراط کحل بالیس بقیه میکند با حفا ان مشکله و می روید شحر اقلیمیای محرق مطفی شتر آب است
 درم نخاس محرق چهار درم آرد و درم محلی که حفظ صحت چشم کند قوتیا ده درم شیاف مایثا سه درم صبر حصص هر یک
 یکدرم کا فور دالکی باب حصص یا آب سماق سخی کرده صبح و شام بر حفا ان امرار کنند و صرف قوتیا را باب مرزنجوش
 برود و صبح و شام استعمال نمایند نیز حافظ صحت و جالی بصیرت دیگر حافظ صحت عین و مانع قبول نوازل است و در
 مایون جدید بار آب غسل دهند پسته بپخته در آب باران سخی کنند اینچنین قوتیا را هم پس بگیرند ازین استعد است درم و
 ازین قوتیا و از اقلیمیای مغسول هر واحد و از ده درم و مار شیشا مغسول شست درم و از مر و از صیغار و بسبب و از
 دو درم و از سادج هندی و زعفران هر واحد یکدرم و از کا فور ثلث درم و از مشک دانگی اسحجار اصلایه کرده بمه اخواب
 بار یک سخی کنند و صبح و شام بمحل آرد کحل که اجزای چشم را قوه دهد و بک چشم و حدقه را صاف کند و ماده سبیل و
 ناخن بر دارد و بلیله کا قلی مقشر صبر امیران زرد چوبه هر یک دو درم نمک بلر زرد مر و ازیدنا سفته کف دریا مشک طبرزد
 زعفران سبیل هندی شادنج عدسی رازبانه سرطان بگری قوتیای هندی شیاف مایثا کا فور سفید آب
 قلی اقلیمیای از کحل سخی حصص بلیله زرد هر یک در می کوفته و بجزیه هر ساعت آب رازبانه تر داخل کرده بایند
 و در سایه خشک کنند دیگر باره بسایند و بکار دارند کحل که سودا غرا ج بار و سادج موجب ظلمت را دور کند منقول از
 طبری جدید پسته و صمغ زعفران و دودانگ قشور عکرون سوخته نیم درم سنگ بگری مر و ازید و ر ق
 غلبه مشک هر یک یکدرم صلیایه کنند کحل که بصیرت را بکشد و ضعف آنرا که از رطوبت بود دور کند قوتیا سه کرات
 باب مرزنجوش بایند و خشک کنند پس بگیرند فلفل و زعفران صبی هر یک یکدرم قوتیا و باب رازبانه

رازمانه سخی کنند و با قوتیای مذکور آمیزند و بکشند و اکتحال باب رازمانه و شکر هم همین نفع دارد و اکتحال
 و قوتیای که هر دو را در آب بادیان و مرزنجوش بدر کرده باشند بچین است و اگر شکر خوب باریک تر شود
 با مر و ارید و کهر با و بسد سخی کرده مقوی قوی و دفع رطوبت است و اکتحال لضمخ آکو مقوی و لیسیت است
 در شکر کشیدن همین فعل کند بوست فندق سوخته و از آن سرکه ساخته همین کار کند اینون نیز مقوی است
 و محلول منقول و محقق بله آن بود کحلی که حفظ صحت چشم و تقویت نظر و تشنگی آن کند و این کحلی است
 بدو و الکاتب کافور یکد انگلیس زرد نیم درم شیاو یا نیتازد الود و عصاره حصص هر یکی یکدرم کحل مرئی باب
 باران و درم همیا سازند **کحلی** که صحت چشم نگهدارد و اساک سیلان و منع رنگند قوتیای هندی حکاک
 بلبله مساک و آب حصص با ساق ساییده خشک کرده بکار برند کحلی که تقویت چشم و تحفیف رطوبت و تصفیه
 طنقات کند و نذات نماید از همین بخشش نافع آید قوتیای هندی کحل صفهانی زما و ورق اسب و جدار
 کحل سازند و اکتحال بدخان روغن بنفشه هم بخشش نافع عظیم دارد کحلی که غور عین را بعد از آنکه سبب اعاده
 آن بحاله اصلی جهت تقویت و البقای آن بران حال اکتحال باین نافع است و رخ اسب با قدری کحل صفهانی
 صبح و شام بکشد همین قسم و رخ اسب را با شادنج عدسی محرق منقول بخور کتان کردن نافع است و طریق
 کوفتن و رخ اسب بنهیت که بکشد اسب صاف و بچکانند بروی قدری روغن بنفشه و د لک کنند با بهام
 و لکی قوی یا خارج شود از آن و سخی بسیار بشود به صدید کحلی جدید دیگر درین باب شیاو یا نیتازد درم قوتیای
 نشاسته اقلیمیای فضا هر یک درمی مر و ارید نیم درم صبر و عفران هر یکی دانی کوفته بگلایا بایند کحلی که جهت
 قتل اجفان بعد تنقیه بدن با ستفادات و تنقیه راسی به ایاریجات و غدرات و تحفیل اجفان بفضولات
 استعمال باین کحل با مران با شفا نفع می بخشد بسیار قوتیای مقلوب روغن نارین و روغن هر یک یکدرم سرکه بنفشه
 بید انجیر بران کرده نیم درم و زق غار یکد انگلیس بوست دانید بید انجیر نوره ارمنی و زق خیازی هر یک انگلیس
 محرق قیر اطلی کوفته با یک ساخته بجر بخیته با بنظر استعمال نمایند که اول میل حدید یا نیتازد و در زیرق معمر سازند
 تا بوی زریق بگیرد و اگر نفس زریق تلقین گیرد پاک کنند تا غیر از بو چیزی نباشد پس این میل را باین سرکه
 آغشته امرار کنند چنانچه بحدقه رسد کحلی که حیاه و صلااته اجفان نفع آن متجاوز البیان است اگر صمغ عربی
 ما میران چینی شادنج عدسی نشاسته که از گندم سر گرفته باشند هر یک برابر گرفته سخی بلنج کرده بکار آزند کحلی
 که نافع است جمیع اوجاع عین که از نزلات باشد بکشد عصاره و زق علق و صاف کنند و در صلااته سخی
 کنند تا قدری غلظت بهر سازد پس بگیرد بر او آن صمغ عربی را و در اندک آب تر کنند تا گدازند و شل عمل شود
 هر دو را یکی کرده غمیر کرده بداند تا خشک شود و علق باشد که حباب به شود و پس سایه خشک کرده بکار آزند و با قوتیای

بمسالفة سخت کرده اکتال کردن بآن منق اصابت لالت و مواد معدن کند شلخ گوزن سوخته مغسول بعضی مصلح
 کند کحلی که بر دمار نافع است مفید لاج را که مغسول کرده بگلاری آفتاب گرم به بر و رند و اکتال نمایند و افاقیا
 اکتال بآن تسکین بر دوازده سحر می آید و اکتال به بقیع است که بر شجر بلوط ملشت باشد نافع است به حرارت
 عین حمزه آن و اکتال آب گل کدومی بر دمار و اسفنج حرق صالح است چینه رمد یا لبر و طلا میکند جلای عین
 کحلی که چینه رمد حادث از غلبه سیوست بسیار نافع است مروارید صغائر است صغی عوی صغی فارسی هر یکی یکدم
 سرطان نهری خشک باشد شیر هر یکی یکدم و نیم گرفته و بچینه وقت حاجت در شیر دختر حل کرده اکتال نمایند
 کحلی که نزدیک غن حدوث بنور و چینه حفظ از نور سرج مستقل میشود سر سراج هر یک ده درم صبر یکدم
 بطریق اکتال یا دوز و باستمال آرد و بر فاده رسته بخوابد و حرکت نکند کحلی که به حبوب عین نافع است
 بگیرد شیر زین و لموزند و صبح کنند با شیا فایضی که در آن اقلیم باشد و حل کنند هر دو را به بیاض بعین
 اول روز و آخر روز هر دو وقت اکتال کنند و بعد اکتال دور فاده بگلایب تر کرده موب بر هر دو چشم به بندند
 کحلی که صالح است بیس عین و خراجات و عفونات و لحم زاید را بسنن روی یکدم افاقیا ده درم قلع قطار
 مسمیت درم قلع با نرزه حب اقلیم یا قلع قطار را بشیر آب بپزند و خشک کرده باده و دای دیگر خوب بپزند
 که مثل عیار شود اکتال بابریشیم حرق مغسول نافع است به قروح عیون و حیون و مخفف بغیر لغت است و با سفید
 رصاص مفید است به بشور و قروح عین و هم گوشت زاید بخورد و هم لحم صالح بر داند و صفر عیون را بر کند و تجلیب
 اشون که صاف باشد تنقیه قروح غایره قرنی کند و بصبر بصل متخرج بعسل نفع میرساند به قرحه عین برنجی
 که دیده میشود در بیاض عین و بصیرا غلب نافع است به تا کل باق و جرب رطوبه عین و اکتال خون حمام
 یعنی کتور نافع است بخراجه عین و کشته دم و غشاده و ظرفه خصوص خون ریش جناح فرج حمام میبرد ظرفه را و
 طریق گرفتن خون جناح آن است که نقص کنند عرق غلیظی را که ممتد است بر عطی که قائم مقام عظیم عضد است
 جناح و کلک نهند آنرا با ستره و خونی که جاری شود از آن گرم گرم در چشم کشند کحلی که آنرا قروح را دور کند
 ذیل اکتال بیاض مرقوم شده و اکتال به تحقیق اسارون نفع میرساند لعل طفره کحلی که از قرحه چشم را دور کند
 انحد صفتیانی سکه درم دمان چراغ زیت یا زینق و درم مروارید زعفران هر یک یکدم مشک کاغذ بر کافور و مشک
 و قفس زعفران در روغن انهم مسود حذوقه است همچنین عصا در غلبه قلب سمن قسم میل از خطله رطبه خلا سیده اکتال کردن
 مسود حذوقه میکند تا اینکه گفته اند که سیاه میکند حدقه سیور را هم کحلی که چینه غشاده و عیار و اکثر اراض چشم غیر
 نافع است و از تجربه کار منقول سرب سوهان کرده ربع رطل فلفل دراز من رطل هر دو را خوب صلیای کرده بکار آید و غیر
 منقول است اما اگر فلفل دراز از اینهم کم اندازند غالب که نافع تر و بی اذیت باشد و اکتال بآن سننیم هم مزید غشاده است

غشاده است و با نیون فزید پس در وقتی که گرفته شود جو یعنی چهار متر را در اول ظهور آن رسانیده خلط
 کرده شود پس اکتحال باین نیز جلای غشاده بصیر کند و اکتحال بر عفران از آن غشاده و تقویت روح با صبر و
 عین کند و تحلیل و فنون عین نماید و نیز بخوبی مخلوط بشی از رطوبه که در مغز و مخفف و مسحق نیز غشاده و خلط
 دور کند و اکتحال به خاکستر که بر تر که با بر سوخته سخت کرده باشد نیز لفع میکند به غشاده و طلایه بصیرت کلی که با کرم
 چشم نافع است منقول از میر عبد الله شارح منظوم معنوی بوده است معمول ایشان در استخراج کافور و ریاحی و مشک
 ما میران صینی گفت در بار قشیشا تو تپای سبز سنگ صی مساوی کوفته و بختی اول در سنگ صلاصه کشید
 باز در ظرف مسی که فی قلعی باشد خوب ساینده که مثل غبار شود و کجای که استعمال کرده میشود در دندان
 پیش از قلع از جربات طبری رحمة الله ما قشیشا قبی سکل که خاکستر شده باشد و خان کوره نحاسی قلیا
 ذنب هر یک جزوی فلفل نصف جزو محمد سخت کرده تسقیه بخم عقیق داده خشک کرده باریک در آرد و با
 تسقیه داده خشک کرده باریک کرده از حریر گذرانیده بعد از آن که کجای که چته ابتدای نزول طلایه عقیق
 است منقول از قانون اقلیدس یکدم روغن زیت که نه روغن با سان بخیصیر را از آن تر هر دو اهد و در دم
 جاوشیر فلفل هر دو اهد و در دم مراره ذنب چهار دم کوفتنی کوفته همه را با هم مزوج نموده در شب
 خطین انداخته نه روز در آفتاب بگذارد باز بکارند و اکتحال همراه کلب خصوص خلط با اصل نافع
 است با ابتدای آب کجلی که به نزول مایه مفید است یکسج نیمدم فرمون نوشا در هر یک نیم اکتحال
 ششم خنفل یک اکتحال زیره زبر کوبی دو دم کوفته و بختی باب را از آن یا با سداب بپزند و خشک کرده
 دیگر با صلاصه نمایند و در چشم کشند کجای پندی خیر را که اکتحال کرده شود آنرا به سداب بپزند گویند کجلی
 سکه است سخن با کثر امر اخش چشم نافع بود تفصیل بعضی از آن در آخر ترکیب معلوم شد و بعد از آنکه گویند
 در چینی میل با زنگ سندی مرغ ناگرم و تهیج کافور هر یکی یک جزو برگ نیم سح انکه نیم زهر منسل هر یکی دو جزو
 سیاه کند یک سحر یکی سحر جزو اول سیاه کند یک با شیره کنوار و شیره ساتی سینه و سحر از کهر کند بعد آن
 هر دو ای را از او دینه مذکوره علیحدہ علیحدہ نموده با سیاه کند یک گان یگان همراه شیره زیره مفید کهر کرد
 نگارند بعد آن سحره صفهانی بقدر دوازده جزو در شیره تربله است یکبار بر دکنند و سنگ صبری سحره سحره که گرفته
 هر دو را با هم در شیره پانوی کهر کند یک با سحره یکجا کرده سحره روز در شیره دار مله کهر کرده خشک ساخته نگارند و
 هر دو روز و سحره میل کشند و بعضی چنین عمل می آید که این ادویه را در شیره زخمیه کرده بقدر فلفل جهالت در سایه خشک
 کرده هر روز یک سحره با شیزن پس در از سنگ مرمر صوره در چشم میکشند و اگر این ترکیب را اختصار کنند و از اول
 در او یعنی لحد تابج آنکه برابر گرفته با یک اس کرده و مثل سحره جامه پیر نموده با شیره آله خمیر ساخته گویند لسته

خشک کرده بگذارند و وقت حاجت چند گل چشم با شیر عورت در جهت دفع شب کوری با شیر سنگره جهت دفع
 یکس با کینزاده گاو و جهت دیده سفید شده باشد خالص چشم کشند و اگر جهت دفع یرقان با بول بچه گاو در چشم
 کشند بشود و جهت مارگزیده بهشت غلظه و جهت موش گزیده ده غلظه و جهت زهر دانه چهارده غلظه بخورند کحل
 جهت لقوت بصر عجیب الاثر و نافع با مرصع چشم بالا سرت سرت سی قوله موتی یعنی مروراید و قوله مونگه یعنی
 مرجان کیتکه و سه مائه سنگ بصری کیتکه با میران نیم توله ورق طلا چهار مائه غیر از اوراق طلا با بارانک حاشه
 با آب بلبله تا چهار روز کهرل کنند باز چهار روز بگللاب کهرل نموده روز پنجم اوراق هم بفرمایند و با گللاب باند
 در ظرف آئینه یا صینی با طلایی بدارند و کهرل از سنگ سماق باشد یا حقیق محمل دیگر روشنی چشم زنا کنند
 و حمله اعراف چشم زایل کند مرغ شانه زده عدد پنجه چینی سیاه عدد پیل یعنی غلض در از شصت عدد گل کف دست و
 هر دو را علیحده علیحده بمالند و از آن سرش گرد و غبار را خطه فرمایند باز یکجا کرده و میل فوخت چشم در آن
 کشند کحل جهت خارش اجنان و آشوب چشم که از بوی بغل بهر سداز مجربات و الدما حد است زهره با می خشک کرده
 یکدیری وزن شوره قلمی یا دوسیر بهر دو راعب بارانک صلیایه کرده اکتال کنند و محمل چشمه غریبی یا باری و حیاط که پیش
 چشم نمودار میشود باندیدم سرت تکریم ج کافور اعلی سرتی یکدم بهر بارانک صلیایه کحل دیگر جهت ترمیم شکری نیز از صلیایه
 غلط باشد و ورق گل نیلوفر و انهای مشک که کی جدید پیل یعنی غلظه را از سرتی صد عدد شمار کرده گرفته و هم چنان سرتی
 گرفته علیحد علیحد ساید باز یکجا صلیایه کرده بهر روز مسیل و چشم کشند محمل چشمه شب کوری و سبیل و عیار از
 مجربات و الدما زگوار و در قطع رمد که نه و یا فو نافع بسیار ج کپاسه در زهره بر قدر که بشود و برورده باز خشک کرده
 بلدی در هم وزن آن آب لیو برورده خشک کرده مغز تخم کهرل سنگ بصری و آب لیو چهار بار داغ کرده پنجه چینی که تمام
 باشد هر یک بندام گرفته و بخته و سنگ سماق مثل غبار باند کماوی که غلط اجنان را بشود و یا شفع و طوطه را
 غلیظ شفع است و به نزلات عین هم نافع است بهترین را کوفته و خرقة کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده باند و کافور
 قطع غلظه و تحلیل خون که تحتیس میباشد در آن نقطه اثرش با این حد نوشته اند که آن خون در فشردن صره از آن
 کماوی که در تنفخ ملتهج بکار آید با بونه بنفشه نیلوفر اکلیل الملک در آب جوشانیده سفنج یا بینه را با آن تر کرده بنفشه
 چشم گذارند کلمه بیستم در ادویه لای است لزوق مثل صبور و لازوق مثل قانوس اصل دوائی
 جرح را گویند که سجد و یا شدن لازم گیرد و اوراد از روی مجاز اطلاق کرده بشود بر سرد و چپیده که خرقة کاغذ
 مالیده بپا خنده شود بر عضو مستالم جهت استشفای از مرض الم مثل بعضی دوا که جهت الم چشم و صداع و جوشن لاله گذاشته
 میشود و لازوق از دوائی مفروده بر سرش هم اطلاق میکنند و لازوق کلمات بلیق به است لزوقی که منع نزاع
 از چشم و از روی دفع الم کند طین شاموس رفاق کند و هر ساسا ساید به باض من مخلوط کرده بر خرقة مسطحه نموده

نموده بر صبه چسبانند و دیگر نیز البیخ افیون زعفران هر واحد در می مردود درم و دقیق خشک چهار درم زردی و بیه
 لازم سازند و از لعوقات در ادویه امراض چشم بعضی لعوقات هندی یافته آنرا نگاشته می شود
 لعوق هندی که آنرا تربیلا و امت اولیه نوشته اند جمله انواع زحمت چشم را دفع رسانند و بوی شیرین و
 و راج او که از اج و بهکند و ذوق معقد و بست دفع سازد بهلاده یکصد و صبت و هشت درم بلبله یا دیر بلبله آله
 شند هر یک نیم سیر روغن گاو و نیم سیر شکر تری و نبات با الما نصفه نیم سیر شیر گاو شش سیر ورم او از سیر
 سیر چیا گیر است اول شیر را در ظرف وسیع بچوش آرد و بچوق بهلاده و کسجق و تربیلا را انداخته باقی نیم سیر
 تا همه شیر در خورد و باز در روغن بریان کنند و شکر تری و نبات را جلاب کرده بیا میرند و مثل حلوا سازند باز
 شند بیا میرند تا مثل لعوق شود و قدر خود را که شست درم نوشته اند چون این مرکب ظاهر در دوار طبعی یا سیر طبعیت
 قاهر نباشد و مناسب مزاج و حال و حال ملاخط کرده بمقدار کفایت استعمال آید لعوق هندی دیگر
 سمی به ستادری اولیه جبهه در چشم و کبری گوش و کنگی زبان و دوران سر و مول باد که به وقوه با صند
 سیر و ک و الویات و سنپات و در دند بند و شکن اندام و دفع صنف سیری و تا دیر سیاه ماندن و دفع عقم
 نافع سولف دیو دار هر که خندان کوته که تری را ششها سنگنده بهنگه مرغ پنج پوستیخ اندک نمک است نه
 کچور کا نهل موته اجو این دار چینی حبه هر یکی با دیر گرفته کوفته و بخته و شیر هندی سه بیت اده خاک
 ساخته بنگا براند باز روغن کجندیک نیم سیر شیر شاد و پنج سیر شیر گاو و دوازده سیر این هر سه را بچوشانند چون
 قدری غلیظ گردد و آید و نه کوره داخل کرده باقی نیم سیر بزد بعد آن دمول که بیت و دویل باشد جو کوب کرده
 کاه ساخته نیز انداخته بپزند و بقوام اولیه آرد و هر روز مقدار بخورم و کف دست گذشتند بلبله کلیمه کلیم
 در دوا است که ابتدای حرف آن میم است ما را الجبین که جبهه طمه بصر و الصباب و لبو حیثیم و باک نافع است برای
 املا و هر بای بلبله که با صو نیز کند شش این هر سه در مفوظ دوم ادویه امراض اس گذشته مر می که گذشتن
 آن بر چشم تسکین آید و اطفای شدت حر و قطع سیلان رطوبت و تقویت چشم بخند گلشن خشک است اما
 شیرین رطب عدس هر واحد بخورم در یک طاب بچوشانند تا تمام منجذب شود پس بگویند و قدری روغن گل
 کرده مثل موم ساخته بر عین گذارند مر می و دیگر که بود و پنج دفع عظیم بخند حنظل نیم درم جوز سرد و پوست درخت سرد
 پوست لپته تر عدس است هر واحد بخورم شش رمان دو درم همه ابار یک کوفته و از اطرین تری هندی گرفته
 جد ابار یک سیاه باز یکجا کرده قدری روغن گل آغشته مثل موم سازند و بر چشم بپزند و تحقیق لعوق موم و حکام
 کلی آن در ادویه ازین انشا الله تعالی باید مطبوخ قشور لیون نزول الی از چشم باز و ادویه منظور
 دقیق تر بر مضمون هر یک است درم بسفاج مضمون سفید درم موم سفید سفید درم حبه و در حد و چهار درم شکر

هرگاه سوم حصه بماند صفا کرده با کمی شال ایاج فقیرا هر سفته بکیار بعل آرد مطبوعی که در رمد عارض وقت بلین
 در زمان صیف یا ربیع احتیاج باین می افتد اجاص عناب هر واحد شش دانه ترشتری شش دانه درم برنج پخته با نرزه
 درم بلبله نرزه هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد چنبرم تخم کشنیر سه درم در آب جوشانیده صفا نموده سی درم
 درم ازان آب درون کرده گرفته منقرض شود درم دران مالیده صفا نموده بدو قیسه شربت بنفشه نوشتانند
 مطبوع دیگر حبه رمد مرکب بلبله یعنی منقح تخم کثوث بخندادی تخم کاسنی کزبره یا لبه ورق عنب الثعلب
 هر یکی کفی پوست بلبله نرزه هفت درم تخم کاهو پوست بلبله نیم کوفته ترشندی پاک کرده ترنجبین هر یکی بیت درم
 با نرزه دانه آلو سی دانه همه را جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم ازان گرفته یا هلد درم نیمه بنفشه بنوشند منقذ
 خوراک تجویز است و در حق صفا طیب الکرم و کاست دوست مطبوعی که در رمد مرکب از صفر اوغون نافع است
 بلبله نرزه نیم منقح هر یکی با نرزه درم هر دو را در وقت طلوع آب جوشانیده صفا نموده فلو س جیا شنبه درم حل
 کرده صاف کرده اول بدو ساعت غاریقون یک درم تا یک مثقال رسانیده در جلاب معجون کرده خورده بالای آن این
 جوشانیده بخورند و اگر خواهند بر همان جوشانده ترید و شاستره و بلبله سیاه بقدر حاجت بنفشه و در معالج اراض چشم
 احتیاج مطبوعات دیگر هم می افتد جیا بنج یعنی ازان و رادویه صداعیه گذشته و بعضی در معالج اراض جزوی در
 کتب مطبوعات جیا بنج تنقیه سبل انطبوع افیتون و غاریقون با حب ایاج و در مرض جیوط عین که از غده صفر بود
 تنقیه مطبوع و در دو بنفشه و اجاص عناب ترشندی و ترنجبین و اکثوث و زهر سبزا و اکشبا که آن در جیوط عین که تخم
 سرطوبت زجاجیه باشد تنقیه مطبوع فیمون نوشته اند غرض مطبوعات دیگر در برابر از معالجات جزوی باید است
 مطبوعات هندی بعضی ازان با ساد کاره است که چته صنف بصرف نافع است و رادویه صداعیه
 گذشته مطبوع هندی دیگر چته سرخی چشم و دفع تلخه و بلغم باله پیرا پیره آله پوست دخت نیم موته
 این پرشش از رواج کوب کرده شست درم ازان با شست چندان آب جوشانند هرگاه یقین بماند صفا
 کرده بنوشانند معجون داود الطالکی نافع برده معجون غیاثی مانع تحلب فضول چشم این هر دو نیز درادویه
 صداعیه گذشته معجون و ج در ابتدای نزول مانع تضایب میشود و ج حلیت را زانیه زنجبیل مساوی بصل معجون
 سازند معجون هندی مسمی اسجوت ترنجبین بصارت بجدی قوی سازد که در روز ستارگان به بند وقت
 بدن و قوه باه چندان بخورد که در تحریر نماید و رحمت هر کی سوداوی و تبس و بذر و کوب و پیر و قان و در شکم و جمع
 امراض که او هر سفته غلط باشد دفع کند و این را کلب هر نیک نیز نامند منقول از کرکته سرت منجمه میراثه که به توتلی
 سرت با به برگ نیم سترهی پاره جاب میل چنانکه کاهنه و دودار سرفه خیره بهار زکی باله که و ال جراثمه ککی که در ری
 کلوی رنجند و در ابله دار بله اندز این کتابی بر یار ایگان کلین سار با تر ایمان که بر سار بارنگ آتش

و غبار مرعی دارند امیون را با پاره‌های خورد کرده و صفتی نحاس که آشفته بر آتش نرم پاخا کستر گرم گذارند بخوی که نشود
تا فصل قوه آن باطل نشود پس از آب حل کنند و ادویه بدان بهر شد اما بزور و شمار و اوراق و از ماز در پاک
کردن اینها از گرد و غبار مسالغ بکار دارند و از سنابل سنبل الطیب را اول بمقراض یا رب یک ببرد پس در ماز
بگویند که کو فتنی بلخ که از شدت کوفتن نزد یک بسوختن رسد پس با دانه پیر کنند که مثل غبار حاصل شود آشفته را
از جوب جدا سازند و سخت در باره بمانند تا که پوست سیاه آن در و شود پس قدری آب بر آن بجانند
بگویند که همچون مخ شود پس خشک ساخته باز با رب یک کوفته و بخیه بکار برند اما معنیات پس پاک کردن اینها
هم اجزای تریابی بفکر برانیدن در هوا از واجبات است و بعضی از معنیات مثل رصاص و نحاس نیز احراق
بکار نیاید و بعضی را با وصف حرق عمل هم باید و بعضی را با وجود این برود و قبول هم می‌باشد و بعضی این
اعمال بجز این در استعمال در بعضی کلمه عنقریب بیان می‌آید هم بر طبیب لازم است که مقصود از استعمال و در شفقت
اصلاح هر چه باشد رعایت همان ملحوظ دارد مثلاً چیزی که جهت منفعت بکار آید مقدار آن بشود و چیزی که جهت
اصلاح داخل کنند بقدر صلاح اندازند گاهی که در بسیار عوارض و حاد چون زهرخ و زنگار باشد و دای مصحح
آن مثل سفیداج زیاد تر در مقدار اندازند تا تیزی و مضرت آن شکسته شود و از جمله تدابیر ترکیب در این است که هر چه در
علیه سختی کرده و وزن کنند پس با هم بمانند و بعضی اجزا تخفیف و بعضی زدن است و بعضی سبک قابل بهاد رسوا
و بعضی سنگین است پس نوزن پیش از دقیق و تخمین بدو از تخمین است و بعد مترج ساختن باز خوب سخت باید کرد تا با هم
بر وجه یک محکم شود و ادویه چشم یا اعتباری و افعال هم بهر قسم است بعضی از آن مسکن قه و مسدود جگر مثل نشاسته و
اسر و طبعش شایسته تعلیم است استعمال کرده شود این قسم چیزها را بعد عمل به باض صین و بعد تنفیه راس و دستفراغ
فضول چه با وجود امثال اگر مستعمل شود احتمال اشتقاق آشفته چشم است از امتداد و بعضی از آن صفح مجاری و مخرج شای
مستکنه مزمنه مثل حبش و کینج و انزومون است و بعضی منق و جالی خروج مثل شور نحاس و نحاس قلعاً و زنجار و کله
محق است و بعضی کاویست و بعضی از آن فایض بعضی فلیس ورق گل در هر گل عصاره آن و سنبل و سادج صندی
در غفران و شیاف پاشا و طریقت است و استعمال کرده میشود این را در انواع رمد و نثر و قروح و نزلات و بعضی فاض
بعضی کثیر مثل حصص و اقا و گلخانه و بعضی در مان صفا است این قسم در ارا مخلوط کرده میشود و دای که بخدیده کنند
بعضی از آن صفح و محلول مثل آب مطبوخ حله کنند و در بعضی از آن و جزیبید تر است پس در امتزاج این اجزا در وقت حیات
اجتماع و در مرض یا پیش از مرض تخمین اطباء بحسب غرض باید تا موافق با مرض آید و اعمال موعود و موعوده این کلمه است طریقت
احراق یا با بعضی است بلید از اسر و کینج ساخته با جبار که کند و در ظرف آینه انداخته گوگرد و جزیبید مکنده و
بخیه بر دی اندازند و یک قطعه جوهر اندازند و بر آتش گذارند و بدشته آهن حرکت میداده باشند تا سوخته شود طریقت

طریق دیگر نیست سرب در مقلاة حدید انداخته بر آتش نرم گذارند تا بگذارد و بالای آن یک پوست فقی بر آید
پوست را بمغز در یکجا منقلبه کنند تا بالای آن پوستی دیگر بر آید و این را هم بکینند و با شش اول یکجا کنند
همچنین بعمل می آورده باشند تا تمام سرب مفعود شده مثل ماد گرو و پس این را در انقراضه این حرکت
تا بر این شده سفید گردد و پس بصغره اردو مثل سیا گردد و طریق دیگر نیست که سرب تصفیه فقی ساخته و
کبریت را بر آتش انداخته هرگاه مشتعل شود صغیر را در لپک کبریت گذارند که این اوراق حاصل شده در آتش سفید
هرگاه آتش مسطحی شود سرب را که مثل زغال شده مانده باشد بر آورده آنچه قابل سایندن باشد بسا و آنچه
باشد بگذارند طریق دیگر همچنین است که آبار را اوراق بار یک کرده در شیشه مطین بچکمت خشک شده باشد کنند
درین شیشه را هم گل حکمت گیرند و یک مستودی مستدیر که یکدوم داشته باشد بسازند و درین مستود قطعات کبریت بگذارند
پس هرگاه بسا شود در آتش آن باقی ماند شیشه را بشکست و پس مستود گذارند و آب مستود را هم بکینند
و در دای آن روز شیشه را از مستود بر آورند پس اگر سرب سوخته مثل زغال شده باشد بهتر و الا بدستور در
مستود گذارند تا بسوزد کم است که حاجت بسیار سوم افتد و سرب را که مابین قسم سوخته شود احتیاج نیست
چه سوختگی آن از بوی کبریت می باشد و آنچه کبریت بسوزند پس آن نیست که آنرا مفسول سازند و طریق عمل آن
باید طریق احراق استغنی همین است که مسخ را با آتش مشتعل ساخته خاکستر کنند و این را ما صلاح است
برای ردیاس و حلا مید و حلا ی بین و وقتی که غسل داده شود نافع است بچشم و سایر امراض چشم و اگر مسخ را
زفت منوس کرده بسوزند و لوق کنند لقع گیرساند هفت دم و سل طریق احراق قلیما اینچنین است
که در کوزه مطین انداخته یکشب در تویز یا در لوق بگذارند کذا فی التحفه اما شایع این طریق را به بعضی نسبت کرده
اول اینچنین نوشته که ذوق کرده شود آنرا در مغیر یا آتش صنعت طاها بر شود در آن نقاشات بهتر مذکور شده
در خمر و اگر احتیاج بود اگر برب عین باشد سر و کنند در سر که طریق تو بال سخاس همان طریق سوزن سخاس
است و نشاء الله تعالی باید طریق احراق زرخ اینچنین است که زرخ را مثل باقلا و نخود قطعه سازند و در کوزه
مطینه بطین حکمت اندازند و بر سر آن کوزه فته بگذارند تا دو برابر آید پس این کوزه در آتش بپزند و باید
برمی آید در آتش باشد هرگاه دو سفید بر آید بر آید طریق احراق زرخ را مثل طریق احراق قلیما است
که در آخر مکتوب اول گذشته و علامه بلوغ حرق آن نیست که مشابه توتیا شود و منافع مرکباتی که زرخا حرق
است بالسخ آن گذشته و منافع جزی آن نیست که می برد در جراح عفان و سلاق آنرا و تخفیف رطوبت
کند و با شش های عفان بالعضی از وید و لعابیه لظفه و سبل نافع آید و استعمال کرده شود و مابین قسم بکینند
ازین و با چند قطره شیر زن و یک قطره غسل در صلابه سخاس با دسته خالص بپزند و بکار برند طریق احراق

خج که آنرا بپزند و سنگ که گویند بچین است که بگزیند شعله بصیال مسارا و در کل حکمت گیرند و در شعله که در آن جگر
 اندازند تا بسوزد و اگر سفید بر آید باید دانست که سوخته شده و الا باز اعاده کنند و شمع محرق صلیح است بر اکثر
 رویه جلا ده را خصوص قتی که سخی کرده و غسل داده شود آنرا چنانچه در نسخ گذشته و گاهی این در قدر انداخته
 زعفران مطین کرده و در تنور خجاری گذارند و بعد سر شدن تنور بر می آردند در سفیدت تقویت بصیرت شریف و طوبه
 بالوع کنند و چاکبایض قرینه نماید طریق احراق صد هم همین است طریق احراق محقق و بسدد با قوت
 شیب و دیگر احجاص صلبه را سه طریق نوشته اند یکی مثل احراق مرغان است که در مکتوب اول گذشته دوم است که بجز
 اینهار آنها ده شود و در نار تا سیخ شود پس بدست بپا گرفته در آب اندخته شود و کمر این قسم بکنند تا قابل لغت و
 استعاق گردد و سوم اگر ریزه کرده در سفال نو یا در نوبه گذارند و روی سفال دیالونه دیگر گوشانده سوراخ جهت اخراج بخار
 در آن دارند و در کشتن بعد سرخ شدن گذشته بیرون آردند و در آب انداخته و کمر همین عمل کنند تا بپزد
 که از هم بریزد طریق احراق قلع طار و دیگر زجاجات در موقوف چهارم مکتوب اول توجیه یافته طریق احراق شیشا
 صاحب کار دری ختین نوشته که در بار کوزه یا شیشه کنند و سر و بگل حکمت گرفته در تنور آتش گذارند که خاکستر شود و حکمتی در
 شمع این نوشته که غرض بپزد این و غسل بپزند بر آتش جگر و آتش را به باد کفش می آفرینند تا سیخ شود و بعضی سفال را که گشته
 طریق احراق نحاس سه قسم نظر آمده در شفته المونین بچین است بلکه و بلکه و آذر را با السویم بچینانند و آب آنرا
 در ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی گذارند و پس از صفتها تنگ بار یک ساخته و در آتش میخ نموده درین آب فرو برند تا
 مسیت و یکبار هر چه بقیل آن به آب نشیند بر آتش بپزد و حکمت علی شایع قانون و در طریق این قسم نوشته که بگزیند
 از کبریت و یکبار از بلای آن و به باشند این هر دو را در ده دیگهای و بالای آن برابری قطعه های صغیر مثل اظفار خرگوش
 از مس گذارند بالای آن دیگر از کبریت و بلای اندرانی باشند و یک صفت دیگر از قطعات مس گذارند و کبریت
 و بلای باشند و پس در یک بطین گرفته در تنور خجاری گذارند و در طبقه دوم را بنحو نسبت کرده و نوشته که سوخته ایم ما
 نحاس ابار با این ترتیب که انداختیم کبریت مخصوص را نیم وزن نحاس در ظرفی از فخا صلب و نبایدیم ظرف را در
 حفره از زمین پس گذاریم نحاس را و انداختیم کبریت تمام درین ظرف باید که باشد حاضر در وقت یک مرتبه عظیم
 ضمیم از طین و طب پس هر گاه ریخته شود این نحاس در آب غور ایونیده شود و پس ظرف را بنظر ص از هر طرف
 به تراب کثیر فخطیه که ده شود و عالمان بکار باید که محبت تمام در ریختن و توطیه بکار برند و یک طرف شده خود محفوظ
 داشته بخیل بکنند و الا احتمال دارد که نحاس با آینه بعفت خروج کند و ضربت سیاه و گاهی منقطع شده هر قطعه بجایی
 می رسند و هر جا رسد باره باره میکنند و حکیم مذکور نوشته که روخت با میقیم نبات جوده بر می آید و اینهم دانستی است
 که نحاس محرق را با پارسای روی سوخته گویند و معرب این روخت است و روخت و سخت نیز میگویند پس این را بفاظ

الفاظ اطلاق باید مراد همین است طریق تدبیر انزروت است که بشیر خرباشیر و خرباشیر و رجب است
 طرفه پناهده و توتوری که بشیر شدن قریب باشد بگذارد تا که انزروت خشک شود و یا بشیر شسته از غبار
 کرده در آفتاب بنشیند و چون خشک شود باز تر کنند و بدستور در آفتاب گذارند تا سه گشت تکرار نمایند طریق
 تدبیر پوست بقیه است که آنرا در شراب شیرین تر نمایند و در آفتاب از غبار مستور نگذارند و در
 آب یقین گیر و متبدل سازند و با پیشگی می شویند و پوست بار که از اندرون قشور جدا گردد و در کنند و دیگر
 آب ریخته و درین ظرف سه تا غبار نرسد بدستور اول گذارند تا آب گدازه شود پس بشویند و بدیج و درین آب تکرار
 می کنند تا که آب از گدازدن و پوست رقیق از قشور جدا شدن باز ماند پس خشک ساخته بخار بند طریق تدبیر
 توتیا در حرارت با لفظ توتیای تدبیر و قسم ذکر یافته طریق قشور یا غبار است که سرکه و سرخه و سرخه و سرخه و سرخه
 اندازند تا شش مذهب سه سرکه بماند از جرم برداشته در شیر زنی که بشیر زائیده باشد یا در خر عین سرکه کنند و گاهی
 سوخته میشود آغدار با بنظر طریق که باره آغدار با بنظر در جرم اندازند و نفخ کنند تا مذهب شود این سر و طرفین
 از قلاسی مستفاد شده و صاحب تحفه المومنین نوشته سنگ سر مرصه اصلایه نموده با سینه تازه نموده
 بر روی آغدار چندان گذارند که شعله و دود آن بر طرف شود انتهی و گاهی بطبخ کرده میشود این را بشیر و سرخه
 میشود و تا نقطه سیاهی که بر روی است زایل شود و واکم و عوم این تخفیف امر میکردند بطبخ این را بر درغن زرد و سرخه
 آنرا بصره و گدازتن سره و جرم مذهب پس حفره صره مذهب شده و محترق میشد با اعتدال و اگر آغدار زیاد سوخته
 شود از آن حدیت برمی آید و در حد صاف داخل میشود طریق تکلیس طلا بطریق حکما پسند که گفته تا اول مجلس
 کنند مذهب که چند بار مرصه را گدازخته در آب نوشاد در ریخته صاف نمایند و طلا بنفش چند فعه گذارند این آب
 نوشاد در ریخته صغهای بار یک کوزه مزاج سیاه و بر که خسته در آتش گدازشته با نمک آب بشویند و بار یک بار
 سرب سوهان زده در بوت مرد سنگ آلوده بگذارند پس با ملث اوزین در ظرف چینی یا مخرج بسیار
 بپایند و بر روی آتش گدازشته بهم زنند تا زینق از و مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجای بپایند
 که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی در ته آب نرود و حد سایدن جمیع احجار و فلزات همه متاثر
 نموند و این مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جائز نیست به نفعی مقصود سخا و بد بود و بلکه ضرر مطلق است طریق
 تکلیس فضه بطریق حکمای مذهب است که چند بار با صفا رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بنابند و سر کنند
 و چند بار دیگر در بوت سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آبی با نمک آب بسیار بپاشند تا
 سنگ آب تخلیل رود پس قدری گوگرد بپاشند و بر هم زنند تا مکلس گردد و طریق غسل آب است که از آب اصلایه
 سازند و آب انداخته بپایند تا آب سیاه و تخمین شود پس این آب را بحفره صاف کرده بگذارند تا آب بارسته

نشینند آب بالا در کرده آب دیگر انداخته حرکت شدید دهند تا این آب هم سیاه شود و مکرر این عمل کنند
تا آنکه در آب سیاه ظاهر نشود طریق غسل شد نیست که سختی کنند این ادوات آنها را تبدیل کنند
تا حدی که بر آب سیاه ظاهر نشود طریق غسل سفید را هم همین است و حد کمال غسل سفید اینست که
تری در وی نماید طریق غسل تو بال سخا سخته استعمال در ادویه عین نیست که اولش از سختی خیزد باری
با آب بنشیند پس سخت نکند و تصویل نمایند و بعضی غسل میدهند این را از اول مثل غسل انداخته و قلیما و لطیف
میکنند و گاهی غسل داده میشود و این قسم که یک طبل ازین گرفته در صلابه کرده آب باران مقداری که بپوشد و کما
شود ریخته سخت میکنند و صاف میکنند از آن آب دیگر آب باران ریخته خوب بپاشند پس جمع میکنند تو بال را
بناحیه صلابه جدا میکنند آب در غایت لطافت طریق غسل شاد رخ بلکه جمیع اجزاء و ادویه جری مثل عقیق و
غیر آن خصوص جهت استعمال چنین طریق تصویل است که در آخر مکتوبال در بیان عمل لا جورد که نشسته فایده بایست که غسل
عبادت از تنفیه جسم است از ناپوشیدنی جسم بپایان رطوبه مای بر روی و لب است که استخوانه که میشود درین تنفیه حرکت
غایزه بجهت مستفاد است از قول شایخ در فصل حکامی که عارض میشود ادویه را از خارج ادویه و تصویل را در قیاس
چنین نوشته تصویل اخراجک الشیء بالما یعنی تسلیل اجزای شیء با عانت اساله آب را تصویل گویند پس در اصل قریق
در میان این هر دو لفظ ظاهر است اما باعتبار موارد استعمال این الفاظ از اقوال اطباء چنین مفهوم میشود که در میان این هر دو
لفظ عموم و خصوص است غسل عام است و تصویل خاص غسل ادویه مجرید را بطریق خاص در غسل لا جورد ذکر کرده تصویل
میگویند و گاهی برین قسم خاص لفظ عام غسل را نیز اطلاق میکنند و غسل را با سخا می گویند که ذکر کرده اگر چه صریح عبارت گائی
که دلالت بر عموم و خصوص این دو لفظ نکند بنظر نیاید بلکه صاحب تحفه مطلق غسل ادویه را نوشته که تصویل عبارت
از همین است اما آنچه از فواید کلام جمهور مومستفاد شده نگاشته شاید قرین بصواب باشد طریق غسل قلیما و
طریق غسل قریشیها بطریق غسل انداخته که انفا گذشته کلمه دوم در کیفیت استعمال ادوات
اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی و ابل بهترین اوقات جهت اتخاذ شیافات که جامع جمیع عناصر ادویه
حتم باشد ابتدای ربیع است و جهت اتخاذ در و ربیع آخر ربیع و اول صیف و شیافاتی را که ساخته میشود و بعضا در
وقت استعمال باید ساخت و شیافات معدیه بطول بکشد فاسد شود اما اوقات استعمال و این ادویه های حالیه قویه
که مستعمل میشود در امر جحره جایز نیست استعمال آن مگر بعد استفراغ تام و تنفیه و جهت استعمال و اعاده و فراغ حار و
نفس که بکوبد است سرد ادویه استعمال و دای باره در فراغ بارد و وسط روز اختیار و حکم اختلاف و با مفرق بدن در
اکمال کرده شده بآن اشخاص و نیز لایق نیست استعمال دوائی که اجزای معدنی دارد و شب و بچنین رو نیست خواب
کردن بر استعمال وی چه نقل دوا و سکون چشم موجب میشود و تیرسین در طبقات الکلیف استعمال و ابل اینچنین است

است وقت کشیدن در چشم باید که چشم را با بستگی بکشد میزد چشم رست بدست چپ بانگشت سیم و ایهام
 کت و میل بدست رست بانگشت وسطی و ایهام گرفته مرسل از گوشه که جانب بینی است نهند و بستگی تا
 بگوشه دیگر رسانند و میل ملایمت بگردانند تا هوا بر چشم رسد و چشم از حرکت میل بجا نشود و میل خاصه بر میل بسیار
 بار یک باشد و چشم بدست رست بانگشت خضر و ایهام باید کشد و چون میل از چشم بردارند یکبار انگشت بردارند
 تا با انگشتی چپ بهم آید و اگر خواهند که چپ برگردانند نیزه را بانگشت ایهام در سبابه باید گرفت و با انگشتی قدری کشند
 کفچه میل بر پشت چشم نهاد و فرو برد تا برفق باز گردد و چون فارغ شود یکبار دست بر افرازد و چشمی که بسیار درد
 کند میل به این نباید رسانند و او سوده حل کرده باید چکانند یا میل بر بده باید داشت تا گوی آن چشم نرسد و اگر
 داروی تند میکشد تا از کشیدن اول آسوده نشود و سوزش ساکن نشود میل دوم نباید کشند و از موضعی که ساقش با
 اثری دیگر بر خواهند داشت موضع اثر را ایدار و باید زد و خارید چنانچه کمالی آن هیچ رسد و او دلتاکی گفته
 و چسبست در انداختن و دای چشم رعایت جو است چنانچه در حقنه رعایت کرده میشود و چون آب را بر انداختن
 با لی جن اعلی باید باشد اکتحال جهت نزول و احسبست استسقا ذکر اندین مرابیل و اگر با سبیل پس جلوس
 اگر باشد مرض در حجاب چشم نوم بر وجه و طبق عین تا حدی که شعور سر کل حاصل شود مگر اینکه سوزد و مع
 چشم را درین صورت چشم باید کشاد و اختلاف کرده اند در اکتحال جهت قطع و معضض نزدیک است که اکتحال
 کنند نشسته چشم بوشند و با نخچه احمد علی ذک مکتوب سووم در ذکر تدبیر و ادویه که تعلق با مرض اذن
 و الف دارد و این مکتوب مشتمل است بر چهار موقوف موقوف اول که در تدبیر و ادویه و بعضی اغذیه مستعمله
 با مرض اذن است مشتمل است بر تمهیدی و نوزده کلمه تمهید در یابند که فاضل ترین خواص ظاهری خامه
 سمع است زیرا که قلم علوم و قدرت نطق که صفت کامل انسانیت موقوف بر وی است تا نشوند یا موزند
 از اینجا که کرما در او گنگ میباشد پس محاطت گوش که آله سمع است ضرور تر است و اقیما آن چنین است که دیر از
 هوا گرم و سرد و در آمدن آب تراب و سوام و سایر افات و آلام خارجی و داخلی محفوظ دارند و حرکات احیانا آردی
 پاک میگردد باشند و در هفت یکبار روزی با دایم تلخ میچکانیده باشند که در حفظ صیحت اثر تمام دارد و همچنین در هفت
 یکبار قطره شایف میباید از نزول نوازل بر وی و آنجا که خوف حدوث نور بود در گوش شایف میباید
 حل کرده بچکانند و هر چه بچکانند و او سرد بود یا گرم و چسبست که نیگرم کرده قطره سازند زیرا که بار دال فعل گوش را ضرر
 دارد اگر چه سود خراج فار بود و کثرت کلام و سماع و از قوی بقراءت بهر وقتی و حرکت عینیه و حمام و تخمه و استلا خصوصا
 نوم بر امتلا و سکر متولی و تنادل منجات و امثال آن حاسه سمع و جمیع خواص را ضرر دارد و یوحنا بن ماسویه گفته که
 هر که خواهد که گوش ادبی افتد باشد باید که وقت خواب سینه در آن بپزند و در اراض مادی تا سخت تنگی نشود و اگر

گوش در استعمال نکند و هرگاه هبته تشکین اوجاع شدیده افیون قطره سازند باید که در شیر حل کرده بلند از اند
و با دامن استعمال نمایند که سبب غلط دهن خوف نیست که افیون در محلی سید و موجب زیادتى در دوش و نجات
بنا بر اینست که جالی در سال است مانع الصفاق افیون میشود و مع ذلک در ارخاد تشکین نافع تر از ادا آن است
و اینها باید که استعمال محذرت بشیر نکنند تا و قریب در خاکستر افیون در تخمیر و تخفیف قویتر است پس هرگاه
در جع شدید بود افیون سوخته بکار برند و جهت اصلاح افیون قدری جید بیاورند و امراضی گوش را عارض نشود
و اما ای آن درین مجموعہ مذکور میشود باین تفصیل است صمم طرش و قر کفنه صمم غیر طرش است صمم عمارت از نیست
که صمم از تخفیف باطنی عارضی و بی سوراخ مخلوق فحده باشد و قر کناست از لطیفان سمع است با وجود سوراخ و
طرش مکنی از نقصان سمع است و گاهی و قریب عام تر میداند که شامل صمم و لطیفان سمع باشد با وجود سوراخ و
گاهی خاص کرده میشود و قریب بجزیکه طویل العهد و مزمن باشد و طرش را بقرب العهد و حدیث است این تفرقه را باید
اختلاف اصطلاحات است و اکثر اوقات هر واحد را مکان دیگر در کتب الطلاق کرده اند و دیگر از امرض گوش
این امرض است و صمم اذن سمع اذن ثقل آن در دوی و طنین و سخ اذن سده اذن حله اذن بنور و قروح اذن
اذن قبح و مد گوش الفجا و خون از گوش و عارض گوش و غل آب در گوش و دخول حیوانات در گوش و کد و در آن
سخ گوش و انواع اذنان و انواع اذن هر ب اذن از صوت و خطمه کلمه اول در ادویه اذنیه مصدره بالف است طریف
کشیری یک نسخه آن که در گوش نافع است در ادویه صدغیه گذشته اطر فیل کشیری بنسخه دیگر که در ثقل اذن و صفراوی
بجهت منع صعود بخار بعد از تنفیه و تبدیل مزاج می آید بکار بلبله کالی بلبله هر یک درم گل سفید کشیری خشک هر یک یک درم
کوفته و بخت بر وزن بنفشه بادام حریب کرده در غسل پسند غریبی که متعال و در بعضی نسخ گفته خشک مثل اجزا
در معالجه امراض گوش اطر فیلات دیگر هم کار می آید طبیب الج را ملاحظه احوال شخص و نوع و دوا مناسب حال
می باید ایام جبالینوس که بهت صمم و در گوش نافع است در ادویه صدغیه گذشته ایام جبالینوس که نافع است
بصمم و امراض اذن مفید است در موقوف سوم امراض اسنگاشته و در احتیاج بعضی ایام جبالینوس که در غل سوراخ و بانیس
در معالجه این امراض نافع است کلمه دوم در ادویه اذنیه مصدره سیاه سحوری که در غل سوراخ و بانیس
ساج گوش بکار آید بنفشه گل نیلوفر که گفته تخم تولد برگ کلم ساوی جو شاییده و شیر گاو و قدر و غل بنفشه
بادام داخل کرده باز قدری جویش داده گوش به بخار آن دارند سحر طنج با لونه که در شراب شاییده باشند
حکند باندای طرش و بصر که نافع است بطرش هم تحلیل سید در باغ غلظه گوش را سحور زوفای خشک
سکند ریخ گوش را و بخار طنج آن را بخیر نافع است به دوی سحور طنج و سستین و می دفع میکند به طرش و
سحوری و دیگر که بهت گران گوش بخاری و ریخی بعد تنفیه نافع است با لونه اللیل الملک صوم هر یک ده درم بود بنفشه

سیسبز مرزنگوش از خردیو سیسبز بخ بادیان بخ کرفس گلشن هر یکی چندیم همه را با ده من آب بخوشانند تا آب به بدن
 گوش به بخاران دارند بخوری دیگر درین باب و هم ریختن آن بر دست و پای که از رطوبت بود و این است
 با بونه اکلیل الملک قیصوم هر یکی ده درم از خردیو سیسبز بخ بادیان بخ کرفس سبز یکی چندیم تخم بادیان بخ
 ترنج هر یکی سه درم سیسبز مرزنگوش خشک هر یکی یک درم بزرگ شامه فرم یک کف همه را در پنج من آب بخوشانند تا آب
 من آید وقت جو شیدن گوش به بخاران دارند و آب مطبوخ را بر دست و پای علین تطیل کنند بخوری که اگرانی گوش
 که پس از مهن بسبب صعود بخارات بهم برسد و در کند تمام مرزنگوش از خردیو سیسبز بخ بادیان بخ کرفس
 بخ کرفس هر یکی چندیم با بونه اکلیل الملک قیصوم هر یکی ده درم در ده من آب بخوشانند تا آب به بدن آید و
 گوش به بخاران دارند بخوری که در جاذبه اذن و گریختن آن را نافع است با بونه اکلیل الملک تخم شنبلیله
 مرزنگوش فستقین خا خشک شکوفه سقتر در مننه پودنه نرگس به بخاشف بر سیاوشان خطمی سفید و در بعضی نسخ
 مرزنگوش در مننه پودنه این هر سه خردیو است اجزای دیگر متروک است بخور منخ فستقین چته شایرین گوش به
 نافست بخوری دیگر که در گوش را تسکین دهد و دوی وطنین نفخ رساند مرزنگوش جادوی هر دو را بخوشانند و
 گوش را بپزد که نشسته کنند با آب بخوری که در گوش را که سیسبز بخ سرد غلیظ که بسبب طایقات سرد و انقباض
 شده باشد سود دارد شنبلیله با بونه اکلیل الملک و در تمام مرزنگوش تمام مقصودم بخوشانند و آب با آب بخوری
 که چته در گوش که از راه فتن و هوای سرد و رسیدن باد سرد و هم سرد نافع است سنگین را با خردل و زعفران مطبوخ
 منقح بخوشانند گوش را بنقیطه طبق رسانند بخوری که دوی وطنین را که با نخل راس منصف من بود و نفخ رساند
 مرزنگوش شیخ فستقین دوی و دنج سقتر بخوری که نقصان بطلان سمع را که بسبب غلظت غلیظ خام بود بعد
 تنقیه نفخ بخشد سداج حشر فستقین با سر که در نیت و آب بپزد و بخیزد مانند بخوری که چته قلع صمغ و طریق
 و هم برای اخراج غشوه مفید است مرزنگوش تمام در مننه بخاشف اکلیل الملک با بونه فستقین دوی را از زبان شمع و دوا
 خشک تخم شنبلیله سقتر کربن همه را بپزد و آب را بکشد بروی الکباب فایده نقیض رسانند که اگر فتن بخار دوی گوش
 همچنین است که از دوی را در بر روی بپزد و سر آنرا محکم بپزند تا بخارش سرد شود بعد از آن جادوی بر سر انداخته و این
 ابرق را در جادو گذارند انبویه را در سر ابرق داشته و سرد دوی انبویه را در گوش انداخته تا بخار آن در گوش سرد شود
 بخار که شود انبویه را بر دارند و گوش را سرد بپزد که در سر ابرق بر دارند تا بقیه بخار هم گوش سرد شود و هم
 در ادویه از نینبیه مصدوره تباوت تریاق الاولون ترکی است از فلاسفه قدیم ساخته اند و جمع کرده اند و این
 از دوائی نافع در امراض حاره و امراض بارده و اورام و قروح و طرش سیلان سدید و کرم راس سمع از دوائی نافع
 و جالبه بودند استعمال میکردند و در او جلاء اذن تقطیر در صلیح حل کرده به بعضی انشیای متعالیه و طلا میکردند و در او رام

علوه به بعضی چیزهای مناسبه امر میگرداند در طریقه دوی و طنین جلوت کرده گدازش فیتله با آن طریقی گفته این تریتا
 حقیقت تریاق است و من تجربه کرده ام سالها و یافته ام نیک تاثیر کثیر المنفعه و دیدم آیامهر را که تحقیق امر کرده و طبع
 کردن این معجون برخاسته که قریب آن رسیده بود پس تحلیلی یافت مگر کمی از آن عصاره صمغ ساد او را در عصاره قشای الحما
 ج نسوز آماگون سنبل الطیب یمانی محرق شبکائی غیر محرق زیرخ احمد ورق القاصص الحارشم خنظل و فو خشک
 ستر فارسی تخم زرا یا نه زنگار سخاس که با منظرین گرفته باشند بکیرند قطعات سخاس صغلیج کرده و بروی شراب
 و در جای نمناک بگذرانند تا زنگار بندد و زنگار از روی صغلیج حاک کرده بگیرند از هر یک سه درم زعفران خالص چهار
 درم استورویون بوزق پهن کنندش از او نذ طویل زرا و نذ حرج خربق سیاه و ارجینی سیلیج خاکستر عرق کبی حجر الهود
 و نظرون طح اندرانی سقمونیادرق العلیق ورق اراده و حنت خشک برگ سداب خشک برگ فرخشک تخم فخشک است
 مارا اگر انمی باشد بهتر است مگر بزرگ الگوری شسته و خشک کرده تخم ترب نول شتر اعرالی و بول شتر خشک کرده بیکه عصاره آن
 صغ لطم مغزه و آن گلی است سرخ رنگ گلکان میبرم که بجای آن گل ارمنی کفایت کند گل حنا خاکستر حنا از هر یک نیم
 فلس سفید قشای الحما راجده هر یک سه درم فصل عضل در روغن زیت بخته مهر کرده و تنفر پیاز در شراب کهنه
 مهر کرده بوزق احمد شیا فایض معجون با نوزوت عربی بلین اتق کند و تنفر با دام تلخ مانوسید و شراب بخته مهر کرده
 تر مس خاکستر علزون قلعندروس الخطایات که در سر که و نمک خسیانیده خشک کرده باشند دو سه با که در جای
 نمناک و دیر سبوی آب یافته میشود و سفید رنگ کثیر لاجل وقتی که مساس کرده شود و ستر میگردد و برگ سوز که
 کوفته در روغن غا جو شانیده باشند شند باج مهری سیاه بید که عبارت از حب خنظل است در سر که جو شانیده و تنفر کرده
 شکار ما در جل شامی که زجاج را در قطران نفید رسوخته باشند که زجاج با قطران خاکستر شده باشند از هر یک
 درم غیر چند بدیتروافون و دوازه درم طریق خمیره ساختن اینها اینست بگیرند چند بدیتروافون و دوازه درم و افون بیفت درم
 و با عقیده غنبت معجون کرده گاه دارند تا مثل خمیر شود و نه با توده درم به بطیبه قلب هر دو را که خسته مزج نموده
 گوشت این عرس خشک کرده و متغاف مایه خبث الحیدر خولادی که کوفته و با سر که آمیخته چند روز در آفتاب بپاشند
 باشند مراره گاو عصاره کرات خشک کرده و خنظل سخاس محرق خاکستر که در جای که خنظل سخاس یافته میشود
 با ترش بار شیرین که با پوست و تخم نذ و یک کرده و قطعه سخاس اغل کرده هر را که باشند فستق دوی و آب بر جوشانند
 تا لیده بر یک است درم قلو نیای رومیه سی درم بسیل قدر کفایت تریاق سازند تنبیه و بعضی تریاقات دیگر خصوص
 تریاق فاروق و بعضی امراض گوشت مثل طرش و قریب تنبیه بدن و سرشاده شده که اکلا و فقیه نفع تا تر بخشد
 اطباء صفاق از استعمال این تریاق هم وقت خنظل غافل نمیشد ناظر برین اوراق هم تنبیه باین مذاق بوده
 عاقل نباشد و الله اعلم و اما تفرقی بودیم الیشاق کلمه چهارم در ادویه از دینه معده به جای جهالت حب

حسب این چهارم که تحلیل هر قسم صم کند و نفق میکند بمعدده منقی اوست و نفق میکند مبد و متو اوست و تنقیه
 میکند فضول بدن و سر را از ملغم و مره صمرا و سود او نفق میکند بعلیه و حمی عقیقه و تسکین خون و دیگر احوال و اوج
 انواع قروح و حکات کند و اگر ضایع باشد سیر اراده خوردن این صم کند بسیار ایهام خود را بر و غن با دام شمرین
 جرب کرده مساس این صمها کند تا قدری نرم و متدم شود پس بخورد تا ضرر رسد بکیرند یا باره فقیر ابسیط
 درم بلیله سیاه بلیله زرد هر یک شش درم گل سرخ چهار درم مطهری انیسون عصاره غافث عصاره سنبلین سرد
 و درم کوفته و بخیته آب جها مثل فلفل ساخته از یک درم تا یک و نیم درم بعد دو ساقه از اول شب بخورد و بخوابد
 عمل آن در روز خواهد شد و مابین دو مجلس تا چهار مجلس ششم خواهد آورد و شش شسته چته در گوش و در چشم و
 شش تنقیه و شش فاع از فضول صفاوی و بلغمی مستعمل است بخیته خشک و درم ترید سفید بخور خمر شیده بود
 با دام جرب کرده یک درم رطله سوس کثیر اوست بلیله زرد انیسون هر یکی نیم درم سفوفیا مشوی بنده انگ کوفته و
 بخیته آب جها مثل فلفل ساخته از یک درم تا یک و نیم درم بعد دو ساقه از اول شب بخورد و بخوابد
 گذشته حتی بخر جسته فلفل گوش که از رسده و از غلط غلط و باد باشد زایل کند ترید سفید شیده کوفته و بخیته
 بلیت درم انزروت ده درم نیم شحم حنظل بلیله زرد هر یکی ده درم کثیر اسفند درم جها سازند و یک درم بطریق
 شنبلیله بکار آید حتی مسهل که در درم اذن حادث از سرد و ملغم مستعمل است فقیر یک درم ترید غار بقون
 هر یکی دو درم انیسون یک درم سفوفیا بنده انگ آب جها سازند یک شربت نامت جمی مسهل و فلفل تنقیه
 راست معده و سایر اعضا کند و طری در حال درد شدیدا اذن که از رسد غلط و باد که از رسد غلط معده و شش
 باشد ذکر کرده سفوفیا الطاقی که باز غفران یا با قرض یا با سنبل در شتر حله مشوی کرده باشد یک درم نامت
 یعنی زنجبیل فلفل سفید هر یک دو درم انگ از یانه شحم کرفس رب السوس هر یک نصف درم یا باره فقیر انیسون
 هر یک دو درم شربت درم کوفته و بخیته آب جها سازند و درم کوفته کچله را بعد بر هر یک درم
 مای که در آن نخود و قدری بپزند نه ری جوش داده باشد بخور آید و جند روز توقف کرده نصف باقی
 باز بخوراند حتی که دشمن آن در گوش در آوردن آن روز سوم حرکت از گوش یا که میکند و شش دیگر
 همراه خود بری آرد بکیرند بوق را با انجیر نرغ لچب منحنه جها که زو ساخته بکار برند دیگر جها هم بسیار که بعضی
 اراض گوش مناسب فاع است در ادویه امراض اس گذشته اما چون تصریح نفق آن با مرض نمود این
 جانها گاشته و موقوف بر قیاس طبعی است در اینجا هم نظر کرده مناسب وقت را اختیار فرماید حرمه طین
 گوش را که از خشکی مانع باشد دفع کند زنجبیل سه درم منتر با دام نیم درم شش شش شش شش شش شش شش
 هفت درم نشاسته ده درم شیر گا و انقدر که ادویه در آن بخیته شود و دو هفته بنوشند کلمه پنجم در ادویه

مصدر به بخای مجله شجاعت کشتجات هم گویند گفته اند که کشتج لفظ فارسی معرب است معنای وی
 مدقوق است و در اصطلاح شجاعت عبارت از حیوانی است که مثل حیوان صلیح و حیوان وحش است چون این حیوان
 گرفته بعد از مدتی باین اسم شده غرض در محالیه امر اخلاص از احتیاج باین قسم حیوان بسیار می افتد بنا برین
 بر اصطلاح این لفظ و احتیاج طبیبان این قسم حیوان را آورده و اکثر نسخ آن که منقح تر است گذارده
 بفارسی سر که نامند از خرم و نوین و شکری و غل و قند سیاه و آب شکر و زنجبیل و اشتال آن و از حبوب
 مثل برنج و غیر آن بسیارند و مراد از مطلق سر که سر که الگوریست و خل خرم عبارت از همین است چه عصاره
 الگوریست که خمر نشود و یک سر که می خورند بخلاف سایر عصارات که اول ترش میشود و مولا ناقطه الدین فرمود
 که خل خرم عبارت از آن است که در ده من آب الگوریست و من سر که الگوری خالص اضافه کرده زخم زنگین بسته در
 آفتاب بگذارند تا ترش شود و خل اگر چه در ادویه مفیده نوشته اند اما اعتبار آنکه در ساخت این انزوی دیگر
 مثل شک و عمل صناعی را هم دخل است میتوان در مرکبات نوشت و منافخ این بسیار است نفع خاص هر چه در ادویه
 همان عضو آثار الهی نوشته خواهند شد و نفع آنیکه تعلق گوش دارد نیست که بخور سر که گرم نافه است بگانی گوشت
 و نیز میکنند سمیع را اگر بخواهند بر آن و تحلیل میکنند دوی را و قطره آن جهت گرم گوش مفید است خل غل اگر چه
 شود در اذن تسکین میکند و حج آنرا نیز طبعی نیست در اقل و قرحه کل ششم در ادویه از نیت مصدر به بدل جمله
 است و دوائی از سطر اچیس نفع میکند از نیت که سایل است از آن قح و اقروچی را که دشوار است اندمال
 آن اکل را که واقعه است در دهن و نفع میکند بحرب براد و عقیق نفیث ثلث شقال غفران نصف شقال برنج
 سر یک شقال نحاس محرق و و شقال عقید غنیم و قیه و دانه های یالبر که گفته اول شراب کم که به شستند
 و سحق کنند هر گاه شراب تمام شود با عقیده ساییده باقیش که ایم طبع داده و در ظرف نحاس بر دارند و و اشخی
 جنبش الحیدر دوائی قوی است در ذیل دانه های که جهت وجع گوش بکار آید شارب نوشته و جهت قرحه فرستند که
 هم پاک کند و هم خشک کند و مرست بگیرد جنبش الحیدر در مضمون کرده سر که بشویند و بر تابه گرم بنیدارند تا خشک
 شود و همچنین موقت بار بشویند و خشک کنند و نیز در سر که شقیف طبع شد بدیند تا مثل عمل شود و وقت جهت تقطیر کنند
 دوائی که نفیث گوش کودکان را نفع دهد هر صبح مادر کودک ستر و نمک یا هم بجای آب من یک قطره در گوش
 چکاند و دوائی که درم باطن گوش ایند و به رو باه بیکرم در گوش اندازند و دیگر مرهم با سلیقون روغن گل به بلط
 به مرع خاکلی درم امیخته بکار دارند روغن گل تنها هم منفع درم است و دوائی دیگر نفع دهنده مواد اذن
 ششم بط و ششم جاج را در روغن گل بگذارند و در گوش بچکانند و ارویی که قرحه گوش تازه را نفع دهد بکافی
 در کفچه آهن کرده بر آتش نهند تا خشک شود بعد از آن بگویند و با مثل آن مر ساییده بیا میرند و در عسل حل کرده بچکانند

بچکانند و اروی که ریم قرصه را بان نشویند بر گمر و گلسنج در آب بختی عمل در آن عمل کرده سفید یا تدریج
 تر نموده موضع قرصه را بان نشویند و وایستی که در قروح فرمونه که منقذ ملح شده باشد و بعضی اوقات که
 استخوان برهنه شده باشد بفتح دهد قطران با عسل آمیخته زهره کار یا زهره کلان یا شیر زبان آمیخته در زهره سنگ
 یا شیر زبان و تو بال من و زینج و عسل و سرکه نیز دارای قویست و وایستی نافع چمنه او را ام اذن مده و قح و اوج
 غیثقه اذن بگیرند چند بیدستر یک مثقال جوین با قلی مصری که مرا الطعم میباشد شب بانی خلط سیاه فلفل سفید
 زعفران اینون کشور زبان مرکب در سبیل هر واحد دو مثقال خل عسل مقدار یکی که بان خمیر توان کرد و بخی عسل
 مثقال میکنند و وایستی دیگر دینا حبیب بیدستر ثلث مثقال امیون زعفران مر سبیل هر واحد نصف مثقال
 سماجس حرق نصف ثلث مثقال شب بانی مدور یک مثقال اگر در گوش صدید باشد این دوا را با مطبوخ شیشا اگر
 وجع باشد روغن گل پس آرد و اگر در گوش درد باشد خرق سیاه و دو مثقال مابن دوا اصفانه کنند و وایستی نافع
 چمنه سیلان خون از گوش و مجرب این باب بگیرند کلیه نور قدری از تخم آن و صلیح کرده نیم بریان کنند و فشرود
 آب آن بگیرند و در گوش چکانند و بقل اذن نیز این دوا نافع است اودیه سندی و و واجبه در گوش که از
 سردی و تری بود و این در رسات بیشتر هم سرد روغن تلخ روغن کنجد روغن کرچ گلاب یکجا بچکانند و در
 آرد و قدری نمک سنگ در خنیل و فلفل و نمک ذریه یا کوفته در آن روغنها آمیخته قدری گرم کرده در گوش چکانند
 و واجبه در گوش که سبب آن تو لدا و درد است بود و برگ اک تازه بر آتش گرم کنند و مانند روغن گاو حرب
 سازند پس کالیند و بخیزند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سبب کوفته در برگ اک بچند نس گرم کنند و فشرود
 بچکانند و تری باشد و وایستی که در گوش سرد و صغیر سازد و برگ مله که بناتی در سبب و فست بکوبند و چند قطره
 چند حبه چمن کنند و نیم نیز آید و آب یا ز سفید بختی بالاب میته یا الی یا اسفنج آمیخته بین عمل در و واجبه
 حرکت گوش بها که بریان کرده بسایند و در گوش اندازند و بالای آن قطره چند از آب لیمو چکانند و مداومت بکنند
 باز آید و بوی بد در شود و وایستی که چمنه کوی گوش معمول و لدا ماحد بوده مغرانه ام مغرانه تلخ هر یک یک گرم
 نیم با واد که با و سیرجه را بچکوب کرده در آب بچکانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بچکانند تا
 جذب شود و روغن بماند چند قطره گرم کرده بچکانند و کلمه ششم در اودیه اذینه مصدره بدال آمیخته در روغن
 که ششهای تازه گوش را بریزند و پاک کنند و خشک نمایند الا خون لکنت دریا را از زودت بوره از منی گذشت
 یا منی کوفته و بخیته فیتله زینج سجد در عسل فرو برده اودیه خشک بران پاشیده در گوش بچکانند و زوری
 که ریش سیرونی و اندرونی گوش را بعد تنقیه بدن از اخلاط غلیظه و تنقیه گوش از حرکت نافع است صبر از زودت
 کذر دم الا خون جنبش لدا و زنگار مساوی کوفته و بخیته اگر سیرون است بچمین بپاشند و اگر اندرون باشد

در سر که حل کنند و لخته بعل آلوده کنند و درین آدویه بگویند و نیکرم کرده گوش فرو برند و روری که تنقیه
 قروح و تجعیف رطبه آن و اینات تخم و منع قروح جراحت هر موضع که باشد کند راز و روت بیت دم گلنا کند
 هر یک درم زراوند بخیزم مثل سیاه سبزه و زرد و سبزه کلمه هشتم در آدویه اذینه مصلحه بر آید که روعن
 احر که قطره آن در گوش نافع است بعل باره آذان و قاتل است گرمی را که متولد شده باشد در آن ملاحظه
 سوم آدویه بر سر گذشته روعن انجوان در تسکین وجع آذن مخصوص وقتی که از برودت بود نافع است
 روعن بالونه با ششم نقره مراره گاو مفید است نافه سمع که از برودت بود بعد تنقیه بخلط باید و روعن با دهم
 تلخ نافع است به سردی آذن که پیدا شده باشد از ریج غلیظه و بقل سمع که کاین است از دوی وطنین قاتل
 است درد آذنا و نیز یک مجرب تمام الفنج عجیب الفایده است در آزاله طرس و ثقل سمع که از مقایسه اراضین
 خصوص گوش هم رسیده باشد منبت که دواست بکنند در انصباب روعن با دهم تلخی که خوشنایده باشد و آن چند
 که سیر خام را بخیزد که سرخ شده میل شود که در آدویه هفتم یا سیم هفتم یا زون الله سبحانه این عوارض را ببرد
 طریق استخراج روعن از باوام بر دو وجه در آدویه صداعیه گذشته در وجه سوم صاحب فطاسی چنین نوشته بگویند
 با دهم تلخ را و خمیره کرده در آب مغلی بنند از آن که روعن خالص طافی شده بالای آب برمی آید از آب برشته بکار
 آورند تا قطره روعن با دهم تسکین هم منع خربان و وطنین و صغیر گوش کند روعن با دهم تلخ
 آن نافع است جهت تسکین وجع آذن بگرد یا کجانه را که با آنها بچنگلی رسیده رزده شده باشد و جوفیان خانه
 کرده بر روعن تخم کدو بر کرده در تنور یا فرن فاقه تمام روز یا بعض بگرد ز گذشته بر آند و روعن را صاف کرده
 بر آند و روعن با آن که موافق است وجع آذن و دوی وطنین آنرا وقتی که غلط کرده بشم حطل قطره کرد
 شود در آن و روعن بلسان که حل کرده باشد در آن چند بیدستر نافع است نقصان سمع که از برودت
 بود بعد تنقیه و موقوف سوم آدویه بر سر گذشته روعن ریج که قطره آن جهت درد گوش نافع است در موقوف
 آدویه راس گذشته روعن بنفشه با دهم که جهت وجع آذنی که بسبب انصباب اکرم و سیاه حماه کما
 آید و آدویه صداعیه گذشته روعن بنفشه در تخمیل رباح باره غلیظه گوش خصوصاً وقتی که آب نیاز
 با آب سداب بچخته باشد قطره نافع است و تنخ آن در موقوف سوم آدویه راس گذشته روعن تخم اترج
 تنفع شد گوش و سیرع نفوذ در عضا و محلل قوی و لطیف است وجه بوسه طلا و شراب نافع و چون کسی بآن
 تدبیر کند عرق نزدیک آن نیاید روعن ترب گویند گرم تر از روعن بنفشه و مشابه بر روعن زیت عقیق است در
 گوش تسکین باد های گوش را تخمیل و در شارب در منافع وی نوشته لطیف و جالی خوشنونه وجه محلل قوی است و آدویه
 آن نافع ببلعج و واضح قیل بدن که بعد من پیدا میشود و هم نافع بر برص هلق است و باز در عرق ترب که در طلا

طلاء و شتر با قدر شربت این دو در هم است آب ترب سه خور و روغن کنجد یک خور و بجز شانه تا آب است شود و
 روغن باند روغن منطل نفع میکند بدوی و طنین و درم گوش و در ادویه اعراض راس در مفلوظ سوم خور و
 روغن خردل گرم است در تازه و مسخن و مقطع نفع میکند صمغ مریم را و تحلیل میکند او را م اذن اقلو
 او تفتیح میکند سد را خصوصاً که در مخرج و داغ باشد و زایل میکند لسان فساد ذکر را طلاء و روغن تفتیح میکند
 سد و فقا طهر و اعصاب حس حرکت را زایل میکند قدر را اگر مالیده شود در حمام متواتر باشد تیخ در آن و داغ بشیر و الحاح
 کند در المیدن و هم نجاصته نافع است بجمع اوجاع غریبه شرباد و مفرار و روغن خسته تر و زایل میکند وجع اذن
 باقی فواید این نشاناء الله تعالی در ادویه بوسیله سیری خواهد آمد و روغن خسته شفا لک و عار و حادث است نفع
 میکند بدوی اذن و تفتیح میکند سد را و بیاوست این منزل است طریق و وجع اذن با روغن و طریق استخراج
 به نظریه اخراج روغن با دم است روغن خشتی شش قطره آن در گوش دوم آنرا دفع است و در ادویه صداعیه
 گذشته روغن خل که جهت وجع سخت با در گرم از صمود انجیره عاره معدی بهر سد بعد فصد و تفتیح و قطیفه مسکه
 بادویه و اغذیه بارده و خوردن شش طب که آب سیات است درین امر طبری نوشته روغن گل ده درم سرکه که کطل
 بهر دور اسجور شانه که سرکه جذب شده روغن بماند این او شیشی کرده و شیشی را در رخ پرورده چند قطره از روغن
 سر در گوش چکاند روغن زیت لفظی آن اخراج میکند آبی را که در گوش در آمده باشد و جهت تحلیل راجع با
 غلیظ گوش نافع است و اگر آب باز یا آب سداب جو شایده مقوی کرده باشد و وقتی که تسخین و تحلیل افزونی تر
 بهر مطلوب باشد بقدری چند فرغون تقویت داده باشد نفع است طریق استخراج این روغن با فواید دیگر نشاناء
 الله تعالی در ادویه مفاصل مرقوم خواهد شد روغن سداب جهت تحلیل راجع و تسکین درد گوش مفید است
 در ادویه صداعیه گذشته روغن سورجیان لفظی آن در گوش تسکین دوی میکند و نسخه آن در ادویه
 وجع مفاصل باید ان شاء الله تعالی روغن سوسن که در علاج سود فرج بار و مساجع گوش مستعمل است نسخه
 مناجی است که در مفلوظ سوم ادویه راس گذشته روغن شبت بهرین باب منقول از مناجی تخم شبت تخم خشک
 هر یک یکوفیه در شیشه کنند و روغن کنجد بر سر آن ریزند و چهل روز در آفتاب بپزند و روغن دیگر این روغن
 در مفلوظ دوم ادویه راس گذشته روغن شبت یعنی بزرق عاریا بر شبت نفع میکند بوجع آن قوی و طی
 تحلیل میکند او را م جاسیه و نفع میکند بوجع عصمت شرباب این قطع میکند راجع بجات و بوجع خود و حق می است
 روغن عرق غریب قطوری است جهت صمغ نسخ آتش نشاناء الله تعالی در ادویه کرده و مشابه باید روغن خشتی فصل نفع می کند
 به فصل صمغ و تحلیل میکند سد اذن روغن عار که سمع را مقوی و اوجاع بارده اذن طنین را مفید است در
 مفلوظ سوم ادویه راس گذشته روغن قسط که در سود فرج بار و گوش نافع است نسخه مناجی آن نیز در مفلوظ

گفته روغن کدو در گوش را که سبب سختی آب گرم و میاه حماة بهر سدان است و روغن گل قطره
 جهت در گوش مفید است آن بهر دو روغن را در دوی صد اعده گذشته و اگر روغن گل را در خله مقوره گرم کرده
 در گوش چکانند از این روغن که چند حل میکند سده گوش را و جرم کند نیز ساییده بهین کار
 کند روغن کدو در گوش که از سرکه بود زایل کند صبر قوطی مری مصطلکی چند در جهت
 زهره گاو هر یک یکدم کند بهر دو روغن با دام تلخ بنیت درم شراب کهنه چهل درم ادویه را کوفته با
 شراب روغن با دام بخوشانند تا روغن بماند پس با لایند در گوش چکانند روغن که در گوش که سبب
 از طبع او با حقیق او باشد شقیه میکند اذن را قوی بر ریح و اد جاع را و نمیکند و در آن روغن که سبب
 جهت وجع اذن سوداوی نافست در موطوط دوم ادویه را س گذشت روغن خمر سرخوش با شراب بهر گوش
 نهادن در گوش و انداد آن سودمند بود و بادای غلیظ را شکند روغن نار وین که قطره آن در گوش مانع
 است این بهر دو روغن در موطوط سوم ادویه را س مرقوم است روغن نیلوفر که جهت در گوش گرم و دردی که از آن
 آب گرم و میاه حماة بهر سده باشد و باقیه سبب که از قبل بر سده باشد باقیه است در ادویه صد اعده گذشته روغن
 یا نسجین جهت سوداوی با روغن بنیت روغن که در گوش از گرمی بود زایل کند روغن با دام سیرین
 بهر دو روغن گل درم سرکه کهنه سبی یکدم که خمر جرم نموده بخوشانند تا سرکه برود و روغن بماند روغن که
 جهت در گوش که از ردت بود معمول به از نهجهای و الله ما جده رحمه الله مقول است چندید ستره حفاة جرم و ادویه
 مری دانی زینم تخم تر بنیتین هر واحد و منقار روغن با دام تلخ سه منقار تخم تر بنیتین
 در آب بخوشانند و صاف نموده روغن با دام تلخ داخل کرده باز با نش ملائم سیرین که آب جذب شود از آنی که
 سائده داخل کرده نگاهدارند روغن که جهت در گوش و کری آن مجرب است بز آن تلخ حطل سیرین درم و کوفته
 شب یک قطره آب تر کنند و بخوشانند هر گاه نصف بماند صاف نموده روغن که نصف بطل داخل کرده باز بخوشانند تا روغن بماند
 روغن که جهت در دشت دیدن که از ریح غلیظ بخاری جدی تسکون شده باشد نفع عظیمه خند فلفل این فلفل سیرین
 یکدانه که مقوره و یون تخم سداب هر یک در دانه شتر یا ز مشوی با بونه هر یک نصف درم گل کفوحان یکدم همه در
 روغن خیری و روغن یا سیمین خوب بخوشانند که روغن ها قوت و دایم در روغن شود پس صاف کرده بخور از این روغن که بجز
 روغن نار دین مخمر جرم نموده فقله محده الرا اس بدینها تر کرده تمام روز در گوش در اند و باز شب فقله تازه دیگر گذارد
 روغن که تسکیر وجع و از آله دی کند و هیچ عمل حاره را نافع آید و گسانی که از استعمال سرکه متضرر شوند یا خنجه
 روی ایشان از حالتی شبیه یا خنجه یا خنجان را عسر تحریک نماید از این روغن متضرر نشود بگردانیون بکعبه
 یا در وجه روغن گل خالص درم آب عصبی الراعی یکدانه و نیم سرکه یک قطره و نیم روغن درم جدید اندازند و باقی

شیامی که قرصه صدید گوش را فغ رساند از روت یکد انگ مر کند ر بطرون زعفران هر واحد نیم درم
یکدرم و نیم کوفته و بخته شیا ف سازند و وقت حاجت بروغن گل و شحم بطر حله کرده قنه تر کرده در گوش اند
و اگر صدید تنق و بخته باشد بوقیر طنه بچکانند و به پنبه گوش را بند کنند شیا ف دیگر چته قرصه که نزدیک
تحلیل بکار آید مایشا شیا ف بعضی از روتی که از روت او را بشیر خر برورده باشند هر یک یکدرم مرصا ف
کند هر یک یکدرم و نیم کوفته و بخته بخل شیا ف سازند و وقت استعمال نیم بسره سائیده قطو نمایند حکمه
باز و هم در او و به اذینه مصدره و صند و بخته است صماد طین معمول بدلق فغ میکند بجر احوال و این
سایر حرکات عظیمه شهید و تحلیل میکند سلع را و حاسی را که عارض میشود با صفا لقیس خصوص حاسی و حسی
زیت مردان سنگ قیر و طی هر واحد طل و سنج گوارد و وقیه و نصف و بی سحر بطوط هشت درم صماد که در وجع گوش
که سبب شئی در افات سبب سوب ریح سمایم هر سیده باشد فغ رساند سر که تذاز سه درم ماده درم یک
و کمی حرارت روغن گل کلاب هر یک درم برگ برگ سبب برگ به برگ خرفه برگ غنث الثعلب و اگر کوفته
با مالکند کوره و بخته بر عقب سر جای میدار اعصاب و در صماد و کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و چون
علته با سخطا ط آید و به بارده کم کنند روغن بابونه و گل بابونه و فقه بد فقه بفرایند صمادی که درم گوش
که ماده آن بسیار گرم نباشد و اندکی وجع و شروع در دوسر هر سائیده باشد و در بحالت بکار آید نیم گمان
سفنند بابونه کوفته با مار فغسل با آب حلیه صماد کنند صمادی که درم حار گوش را بید فقه مفید است
برگرفته گل خطمی کوفته با آب حلیه با مار فغسل شده صماد کنند صمادی که درم من گوش نباشد به بطیه مرغ
هر یک یکدرم بکند از د و فلک گو سفند کهنه کوفته و بخته بجز درم بان بیامیزند و بختها تمام محلت صمادی
که درم بار دوزن را سودا و آب حلیه با و نه را با سنج ماموم و زیت سرشته صماد نمایند صمادی که درم بار دوزن
تحلیل و تحلیل قوی و مقوم حلیه بزرگ گمان هر یک نیم خرفه شکب کونب رطبه بابونه اکلیل الملک سوسن و رقی غار
مرزنجوش تمام هر یک حلیه می همه را کوفته با آب تمام و مرزنجوش و روغن زرد گس و روغن سوسن و روغن بار دوزن صماد
کنند صمادی که درم صد گوش را بر است که انتعالی باشد یا ابتدای نافع است شحم بط شحم و حاج
هر دورا بکند از د و قدری فغ غنم خوب بار یک سائیده بند از د و در نیم کرده از خارج صماد سازند صمادی
و مگر که درم اذین و وجع آنرا ساکن اکلیل الملک و قتی حلیه و بزرگ گمان با سنج صماد کنند صمادی که درم
زخوار نافع است شحم بط روغن سوسن هر دورا طلا کنند طلائسی شخین و بعد سه روز تجدید کنند اگر از این تحلیل
بهرتر الا این صماد لعل از د صمادی دیگر قوی جهت ورم و خوروق اتحوان اکلیل الملک و خوب بار یک
ساخته خطمی سفند صبر هر دورا سائیده را ماد گرم از هر یک حلیه گرفته بسره که شقیف سرشته صماد کنند و اگر در

درم اندرون صلح باشد فیتکه نرم بآن غشته برغن اندرون بگذارند ضمادی که اورام گوش را ببرد و آرد با قلی
 آب کلمه آب سبب هبک نیزند تا سطر شود اندک و غن گل صافه کرده بران موضع نهند و ذکر و امانی که سخته غن
 اورام گوش که غرن شده باشد بکار می آید نیست عاقر قرحا مویخ قد و اما زهره فلفل سبب هبک عاقلان نظم بازند
 میقتل زفت روی انگبین بیه گو سفند بیه تراپی بیه زکوی مغز قلم گاد کوی مغز قلم کیم مغز قلم مرغ خانگی ضمادی
 که درم بیرونی گوش را سود دهد آرد جو با قلی با بونه بنفشه خطمی کللی الملک برون بنفشه و آب گرم صفا دکنند ضمادی
 که درم گوش و بنای گوش را نفع رساند و تسکین و جع آن کند با قلی شعیب هر واحد خرووی و زرق نیلوفر با بونه بنفشه
 هر واحد و جزو بنفشه سبب خطمی هر واحد و جبهه بر وجهه راجوب باز با کوفته باب غنث الشبک آب کشیز سینه و طحال و غن
 بنفشه صفا دکنند ضمادی که درم گوش که از آب فتن بهر سیده باشد استعمال کرده میشود و نیست پوست خنثی
 اکلیل الملک با بونه بنفشه خطمی تخم گمان آرد و جبهه بنفشه زبان شسته صفا دکنند ضمادی نافع با کمره ادباج اذن
 وقتی که باشد از سبب نرم خارج و قین شعیب با قلی با بونه کللی الملک بنفشه خطمی کوفته و بخته بروغن بنفشه و آب شتر
 صفا دکنند ضمادی که درم خارج گوش را از ایل و تحلیل صلابه و تسکین و دکنند ششمان سفید و قوق اباقدره
 و قین شعیب در شراب بپزند و با قلی معمول از شمع بطرز نهند و مخرج ساخته صفا دکنند ضمادی که بهر درد گوش که از
 وضع ادریه حاره بهر سیده باشد نافع است شعیب را با آب غوره تازه یا آب انار منجمد سازند و بر سر صفا دکنند بر گاه
 روند و بان آرد و در کنند ضماد که انکسار یعنی کوفته شدن اذن را نفع است صبر مرغانه قاقیا را با لبن
 بهم شسته بران جانب که متعقر شده بر نهند و عضور بر بنیه اصلی برینند ضمادی که فطاع غضروف گوش را
 بعد روان بوضعش و بشن آن بر فایده و بعد قصد و سهال بکار آید و ازین ضماد تسکین و جع کما شفع و نایب بپزند
 نان جو خشک و در آب ترکند بر گاه مثل شود قدری از سر که در و غن گل بران به باشد و مثل ضماد حستانه بپزند و عضور
 شعیب کعبه ابرامیکند قطعی را که عارض اذن گردد و صفا دکنند و درم بیرونی گوش را بعد قصد و زکوه که شستن
 سود دارد و جع شکوت بلدی نمک اندر این دیو دار کوفته و بخته باب سیده صفا دکنند کلیمه و از و هم دارد
 طایفه است طلیح عصاره غنث که بطایع منقذ کرده باشند موافق است اذانی را که قیج از این عامل باشد طلیح
 عضل بختان در گوش نقل گوش آرد و کند طلالی که درم پس گوش اناج بود و عضل سرخ و فلفل شیا یا نیا صبر
 زعفران مر حله برابر بگلایط طلالی نماید و سن یعنی روغن زرد و نفع میدهد و درم خلف اذین را نفع میکند بر جع هم طلالی
 جسته روغن اورام طهیه سفید لاج رصاص دانگ یک یکدم فلفل مضطرب قاقیا هر یک و درم عضل سفید شیا
 بر یک است و درم قیر یا پنجه نرم گل از مینی ده درم کوفته و بخته باب کاسنی که بمالند طلالی عصاره در و شکر
 صاف است درم گوش و در و شیم و در و کسر طلالی که در کوفته شدن گوش که از زخم یا صدمه کوفتی بهر سیده

استعمال کرده میشود صبر قافیا کند رسیده و سفیده تخم مرغ شسته طلا کنند و مغز نان غسل شسته نافع است
 و کند ترنها هم از ادویه نافع رغن اذن است طلا جهه شش اذن کسرت را باخل و غسل طلا کنند و عصاره
 کرنب غسل فطر طلا کردن همین فعل دارد طلای کند مخلوط نرب یا زفت یا شیر نفخ میکند شش مجاور اذن
 از کلمه سیر دهم ادویه اذینه عینیه عطوسی است که سده گوش را که از طلا غلیظ بلغمی باشد بکشد اما بکشد
 بکار آید کند صبر حبه السودا جدا بکشد با یک ساخته و برینی بپزند که عطسه آید کلمه چهار دهم در ادویه اذینه مصلح
 بلغمی مخمر غذای که جهه صاحب وجع گوش ما را سبب فراخ مطبوع بما جهرم و خش سلق و مطبوع بخل
 قطف و ما شش و لب خیار رسیده و ما قرع است و جهه وجع بار و سفید ما از عصاره فریه و اطمیه رست کرده باز بخورد
 انداخته و مطبوع مصلح کرده شود آب ساخته بپزند و غذای که جهه و دی و طنین بی بکار آید از ادویه مبرده طهر
 مثل اسفنا خیه و قرعیه زیر بلخ و فالوده و روغن بادام سیاه و خرخره که گرانی گوش اگر از رطوبت سردی بود
 سودمند باشد آب گامه بپزند سیمنه برنجی شده در هم مصطکه تخم کرفس برنجی دو درم یکستور بپزند و سیاه
 فیم گرم غشیره کنند خرخره جهه وجع بلغمی گوش ابرج فیه را در سکجین بخورند حله کرده تغیر نمایند
 تخم خرخره جهه وجع بخاری رنجی بار و نافع است که مانع عاقر قرحا هر واحد نصف درم سقر فارسی سقر تالی
 هر واحد یک درم خوب با یک کوفته در میخیزد یا مری بنطی حل کرده خرخره کنند و گاهی جهه اما که ماده از گوش
 بفرم و الف در بعضی امراض دیگر مثل قروح و جروح احتیاج بغذا خردیاد دیگر هم می افتد مد نظر طبیب است
 غشولائی که جهه پاک کردن قروح اذن که بحسن نظر مدرک میشود بکار می آید غشول هر که دست یا بکفین و آب
 غسل آب یا بخر یا طبع ذرات غسل است اگر قروح غایر باشد هم تنقیه مده باین قسم دو دهم بعضی قش که مذکور
 میشود میتوان کرد کلمه یازدهم در ادویه اذینه مصدده نه است فیتله که گرانی گوش را سیر و اخیر سفید
 قره بنگا فند و تخم غسل از و جدا کنند و بوره و خردل و قردانا کوفته بدان بشنزد فیتله ساخته در گوش نهاند
 و خردل و اخیر هر دو را کوفته فیتله ساخته بهم کافیت فیتله میسایله نفخ میکند بوجع اذن پاک میکند
 قش آنرا فیتله که قرصه تازه و کهنه را سفید است لته را فیتله که در لوله در گوش نهاند و اگر قدری انزوت
 یا یک ساییده در لوله انداخته شود و ده از گوش پاک است در زور تر بر و حاصل آید فیتله دیگر لته را فیتله کرد
 غسل آغشته قلقط را ساییده بران باشد در گوش نهاند نفخ میکند قروح و ده گوش فیتله که جهه درد
 و درم گوش نافع است تخم خردل و انزوت کوفته و بجهت غسل شسته فیتله بدان تر کرده در گوش نهاند فیتله بلونه با دو
 حبه که معروف درین باب است غسل شسته غسل میکند گوش از زده و تسکین میدهد در ادویه اذینه حبه
 انزوت صبر کند درم الاغون فیتله خرقة کتان بلونه غسل باین دو این درین باب نفع الاشیاء انزوت

از زردت دم الاغون کند ترسیا مایشا با السوبه فیتله ملوئه باین دوا هم نافه ترن شیاست غسل خل خمر بر کمر
 درم بر دورا نالش بچوشانند و غوه بپاشانند و زنگار جید سائیده بیندازند و مخلوط کنند و فیتله باین ملوئه کرده
 در گوش نهند فیتله که قرصه کنه را سوودار و غسل بخور و زهره گاود و جزو هم آمیزند و لته کنه شسته فیتله بپاشانند
 بالا اند و صبح و شام در گوش نهند فیتله به تو بال سخاس و زرخ و غسل و سرکه کشانند و آرد کوی شاد در کتاب
 فیتله جهنه اکله گوش که علامه آن حج شدید و بر آندن قشوریش قشور قرصه از گوش است بیکر مذخل غفلت عصاره
 برابر و قدری از زرخ و شب بانی و صبر قوطری و اقل قلیل از زنگار و تو بال سخاس صافه کرده بالا آن شراب بخورند
 بچوشانند که غلیظ شود و قدری ازین دوا بر بیند که نشسته در گوش نهند و دیگر شب بانی تو بال سخاس از هر یک خردی
 چند بیدتر قفل هر یک چهار حصه از یک جزو دوا ای اول قشور رمان قلعه نصف اجزای ثانیه همه را در شراب عصاره
 حصه بچوشانند و دوسه روز پس بچوشانند و چوشانندی تحت و قدری زعفران انداخته بچاشند و فیتله از کاغذ
 حفاظی یا نینه ساخته باین دوا نشسته بی هم در گوش نهند فیتله که گرم از گوش بر آرد و کیش شکان کوفته برین
 خیزی هم کرده در گوش نهند فیتله که گوشت زاید گوش را بخورد و جزو خوب بار یک سائیده با آن بخورند فیتله
 ساخته در گوش نهند فیتله که دیگر که گوشت زاید و ثولول که ساو گوش شده باشد قشور حمار سیدانگ خربق ساء
 حصه هر یک بیکر بچاشند کوفته و خخته در روغن عترت و درم که انداخته فیتله سازند و در گوش نهند کچم زاید و ثولول
 تجلیل مید و کل شانه و هم در دوا ای اذن بعد ریافت قرص کوکب که نسخ آن در ادویه
 صداعه گذشته اگر آب مرزخوش گسائیده و گوش و جع ناک بریزند تسکین و جع آن کند قرصی که در نقل سمع بلخی
 بعد نقیه بکار آید چند بیدتر درم نظرون خرفق سفید هر یک یکدیم و نیم و بعضی خرفق چهار دانه نیم نظرون و دوا ای
 میکند کوفته با سداب سرشته قرصها سازند و وقت حاجت سائیده بچکانند قرصی و دیگر در بنیا صبر چند بیدتر و فیتله
 کوفته زهره گاود و سرشته قرص سازند و با سداب بپزند از آن قرصی دیگر بیدرین باب کنند زعفران چند بیدتر و فیتله
 شمع خظل مساوی کوفته زهره گاود سرشته قرص سازند و با سداب بچکانند قرصی که نقیه گوش از زرخ
 کند و سده و سخی را نافع باشد زاج ربع و قیه صبر کند زهره گاود نصف و قیه قرصها سازند و وقت حاجت کچم زاید و ثولول
 حل کرده بچکانند قرصی که در دوی و عینین که بعد از زهره ساء هم رسد ساقبل مسنود و خرفق سفید درم زعفران
 نظرون ده درم و نیم قرصها سازند و وقت حاجت سائیده بچکانند و این قرص اصحاب مهناج تفاوت وزن ادویه
 نقل سمع که سداب جمع شدن چرک گوش باشد جهنه جلای عصب اس از غلط غلیظ نافع باین وزن نوشته
 خرفق سفید و منقالب زعفران شمع منقالب نظرون شاد زده منقالب کوفته سیر که سائیده قرص سازند و وقت حاجت
 هم بیکر حل کرده در گوش اندازند قرصی که جهنه تسکین د که بعد از زهره دوی عینین بهر سید باشد بکار آید چند بیدتر

زینج احمر هر يك طبع شيب يانی صبر قوی هر يك نصف دایک زینج زعفران و در وقت صبح الفار را کشت
 افیون بکشد آنکس نیم همه را کوفته بسره که خمیر کرده قرضها سازند و وقت حاجت بسره که ساییده تقطیر کنند و اگر احتمال کرد
 نباشد بر شکل شیر زمان تقطیر کنند و اما امکان از چنین مخدرات اجتناب لازم است قرضی که سیاه قیچ در
 ملح است هر کس تقطیر نشوی شب یانی هر دو اهل نصف مثقال افیون و مان نشو زبان زراوند قطعه از زنج قبری
 تو بال نخاس هر یک مثقال بسره که سخت کرده قرضها سازند قرضی که جمیع اوجاع اذن و جمیع قسام قروح اذن نافع
 هر یک مثقال عصاره جاشمش مار و در هر یکی دو مثقال کند قطرون هر یکی مثقال زعفران چهار مثقال مغز بادام مقشر
 بسره که کوفته بسره که مار و در قرضها سازند و جهت درد و بخور گل و جهت نقل در سر که حلقه بچکانند قطره جهت
 سود مزاج حار ساج بگیرند اما ترش و قمع آن بردارند دانه او بر آورده بنفشه از آب آن بگیرند و در آن پوست
 حالی داخل کنند و قدری روغن بسره که اصافه کنند و با نش نرم چندان بخوشانند که بقوام آید پس بچکانند بخوبی
 و در علاج و در شرح اسباب قدری کند هم داخل کردن فرموده و این پوست اما مخلو از آب نار و کند و سر که در شکل را
 در گل حکمت گرفته بختن نوشته و در فواید آن نگاشته که تبرید عضو و جمیع خرای آن میکند تا قبول مواد کند و تسکین
 صفرا و قمع عادت آن کند و بگری گوشت که از صغیر و صغیر باداغ و انقباض البصبع گوشت بهر سیده با شیب نفع بسیار
 میکند قطره جهت درد گوشت که از گرمی باشد سر که در روغن گل ششدرم روغن بادام شیرین بچکانند با نش نرم
 بچکانند که سر که برود و روغن بماند نیگم بچکانند دیگر جهت درد و حار افیون بکشد شبات ایض سر که آینه بری
 سر که در روغن گل چهار درم با هم عرق ساخته در گوشت بچکانند دیگر جهت وجع شدید که از حرارت بود کافور افیون
 هر یک طبعی در روغن خلاف حلقه در بینی و گوش بچکانند و دیگر جهت درد گرم عصیری العالم در زیت
 خوشایند تقطیر کنند و دیگر عیال فعل روغن گل را در سر چندان سر که کند که آینه بخوشانند که سر که جذب
 و روغن بماند گرم یا نیگم بچکانند و سینه بهینه نیگم بچکانند که از شیر زمان نیگم و کذا اعصاره و درق بارنگ بختن
 عصاره و در بشک نفع میکند بوجع گرم و شتاب یقرا و در شراب روغن بادام تلخ ساییده تقطیر کردن تسکین و در
 درمی اذن میکند و مار تعلق الحما و در روغن گل نیز نافع است بوجع حار اذن قطره جهت درد گوشت که از سردی باشد
 افیون جذب سرد تر از هر یک و درم کوفته در ده من سفیج بچکانند تا بقوام آید وقت حاجت روغن بسره که حلقه بچکانند
 قطره در درد گوشت که از سردی بود سودمند است روغن فرفیون دو درم آب سداب آب مغز کنویش هر یکی نصف درم
 روغن با بویه یا زده درم سداب کهنه بسره که همه را بچکانند تا در روغن بماند قطره زنی که جهت درد گوشت که از وضع
 ادویه باره مثل افیون بهر سده نافع است صندل یا با قدری فرفیون تقطیر کنند و اگر از وضع کافور بهر سده سدل
 با قدری زیاده تقطیر نمایند و دیگر جهت وجع بار و روغن خیزی دو درم زهره گاد تازه و مثقال خوشه اتاری بهر سده

برود و روغن باند قطره قطره در گوش چکانند دیگر فرغون تازه جندید سر یکی درمی در روغن سوسن حله کرده چکانند
 دیگر آب ترب آب باز چوشانند و در گوش چکانند و دیگر سداب را با پیاز در روغن چوشانند و چکانند
 و دیگر سیر نمکوفته با زهره گو سفید چوشانند و چکانند و در گوش اندازند قطور جهته در گوش که از سرود
 و باد باشد فرغون و دوم برگ سداب تر بخیزم روغن زیت با نروده دوم سراب کهنه بلیت درم سیرا چوشانند
 تا شراب برود و روغن بماند و دیگر درین باب برگ سداب انگبین هر یکی دو درم برنجاسف مرز گوش خنجر
 هر یکی سه درم روغن سوسن بخیزم و دواهای خشک بکوبند و با عمل آب سداب و روغن بزنند تا آب برود و قطره
 کنند تا فیتله تر کرده در گوش بزنند قطور جهته در و صعب است دیدن شب بمانی شش هر واحد نیم ادویه مرزوش
 هر واحد یکو قیه زعفران قفل روغن سوسن با قفل زیت بتانی هر واحد دو دقیقه بعضی زعفران یکو قیه می اندازند
 و در شراب میل یا شراب حلوا اینقدر بسایند که غلیظ عمل شد پس قطره فرمایند قطور جهته در گوش که نه بلیس
 مغز بادام تلخ هر یک دو درم جندید سر سه درم خرمن سفید کند زعفران مراقیون عصاره غوره شب بمانی هر یک چهار درم
 قلع سبز بخیزم کوفته و بجهت بخیزم بویست اما را در ده ستار خل خمر بزنند تا مهربی شود و چکانند مرز و افیون و جند
 درین هر که حل کنند با زهره را یکی کرده بنمایند تا نرم شود و وقت چهارم روغن نار دین ملکه در گوش چکانند قطور کهنه
 در شراب و قطور لادن یا روغن گل و قطور مراره یا مغز آب کران و قطور عصاره الکل الکل و قطور تلخ
 و قطور ششی سیر که در حوض باقی مصری یافته میشود و در الطعم می باشد سخت کرده و حل کرده در روغن و قطور عصاره
 مغز خسته از دانه کوکب باشد و قطور مصطکی که آنرا در روغن بر سر آنش گذاشته باشند و قطور تلخ محلول نخل
 و قطور سقر با شیر و قطور آب سلق فاتر اینهمه قطور است مسکن جاع اذن است قطور عصاره روغن از
 بهترین دواها جهت تسکین حج اذن بخنجر عصاره روغن بعد از مخصوص قتی که ضم کرده شود با عصاره بصل حل کرده شود
 در آن قدر زعفران فایز و گرم کرده در گوش انداخته و بچین گوش ملور اسپیده بر جنب صحیح خوابیده شود قطور سداب
 که در قفل سمع صغیر و کبد از تنقیه مستقل میشود همان قطور است که جهته سور مزاج حار ساخن مذکور شد قطور راتی که در گرا
 گوش بعضی و قفل که از اخلاط غلیظه باشد بکار می آید بعضی اقراض است که در ذیل فرصه گذارده شده قطور دیگر جهته
 قفل سمع که بسبب اخلاط غلیظه و ریاخ باشد بکار آید روغن بادام تلخ نیم دقیقه ملک البطم یکو قیه روغن خیری دو دقیقه
 سیرا چوشانند و سه قطره صبح و سه قطره شام چکانند قطور زبل زخمه بازیت نیز از آنکه قفل گوش که قطور سداب
 بر روغن گل نیم نافع است گرانی ساق قطور اهل که در روغن کخیز بریان کرده سیاه شده را قطره کرده باشند نیم نافع است
 گرانی سمع که از روغن بود قطور جهته گرانی گوش که از روغن غلیظه و زردت بود خل خمر روغن گل هر یک نصف جز
 بوزه نان کخیز آب سبب است دو جز و گلاب سه جز با هم بزنند که کذات شود پس چکانند قطور جهته طرش نظردن انگلی

و چکانند قطوری که در گوش که با سیلان بیم باشد نافع است زنگار و دم خل خمر صفت دوم این است
 سرکه ذائقین یا بوجشانند و کف بردارند و بوقام آرند و زنگار ساینده در آن اندازند و لکها در آن در وقت
 بسر که حل کرده در گوش چکانند قطوری که آماش گوش را بیم را سود دارد و جید سرکه گرم شب یا صبح
 فلفل سفید فطرون زعفران اینون کند و در سنبلیلی است اما از هر یک در دم خل خمر و بکنج و بکنج و دم
 دارد و کوفته و بخته با انگبین سرکه یا میزند و گرم کنند و بوقت حاجت در گوش چکانند قطوری که آماش گوش
 و جگر کشتن آن نافع است از زردت صبر زرد لیمو لویه اترشی دم الاخون کند و زنگار شب یا صبح بکوفته و بخته
 سرکه حل کرده در گوش چکانند بعد از آنکه چند نوبت با لیس را چکانند با کوه باشند و فیتا بعل شسته و با
 ملوث کرده در گوش و شستن بیم نافع است و تقطیر بیم اربعین بر روغن گل حل کرده بعد تطهیر قرحه یا با لیس
 نیز نافع است زوفای رطوبت هم او ز خلط کرده فایده معجش قروح اذن را قطوری که بقروح اذن
 حبه تنقیه قروح ازده نافع است آب یا ز با سفیدی بصبه و بول میان تقطیر کنند و دیگر بوسه با آب
 شرب قیق کرده چکانند و دیگر بنیز ضرب ضرب بر روغن گل فائز چکانند قطوری که قرحه گوش را خشک کند و با
 ما فی آب غوره غسل مصفی در بیم بخته تیگرم چکانند و تقطیر با آب سماق منع میکند قح اذن را قطور
 که اصلاح قروح و تخفیف قروح و تسکین و خج او کند و میگردم و بیم کند و برق سرکه بخورم زعفران شدم
 مغز بادام قشر سمیت عددی کوفته بسرکه تقطیر کنند و اگر در بسیار باشد بر روغن گل قطور سازند قطور زرا و در
 با غسل نافع آید از تولد مده و پاک میکنند و اساخ اذن را و قوت می بخشد سم را قطور ز رخت یا لیس مخلوط دارد
 با دام قطع میکند سیلان رطوبت اذن را قطور عصاره درق زیتون غرض مثل آن عمل تیگرم اصلاح میکند قروح
 اذن و سیلان قح را و صمد و وی نیز نافع است قطور بکعد و حاجب که طایری است مثل گلستان و قتی که در
 شب طیران میکند مثل اخگر آتش می نماید بهند آرزو بکنو گویند این را در روغن گل ساینده چکانند خشک میکنند
 قح اذن را قطور است که خون آمدن از گوش باز دارد زمانی که افراط شود و جیس لازم شود و عمل از ندامت را با اما پیش
 درست با پوست بسرکه بپزند و عصاره آن چکانند و شافا مینا و حصص نیز مفید است و بنمایه خرگوش بسرکه حل
 نموده و آب برگ یا رنگ یا قاقیا ساینده و آب چکیده گوشت گاو که حلوج کرده بر آن کنند قطوری که انحراف
 نافع است از هر چه که باشد بگیرند عصاره کرات بنظری بچاه درم و سرکه تند صدوم هر دو را بوجشانند تا دوشنبه و در
 قدری از این گرفته قلیلی کافور داخل کرده در گوش چکانند و ثقبه گوش بقطعه بند کنند و دیگر قوی الله اثر خدای تعالی
 از خمر و سقطه و دفع طبیعت لیس بجران باشد زعفران و دو نام حصص کند عصاره با درج هر یکی بکیرم بعد از آنکه
 خوب حل کنند که کیدات مثل آب شود قطوری که خون ته گوش را نرم کند و بکیرم از دوشنبه کربت با سرکه تیگرم چکانند

لفظ را در لغت بر چیزی اطلاق میکنند که بر جراحه تهاوده شود و در اصطلاح عبارت از اودیه مسحوقه نامیده است که تغییر طبیعت یا جاری بجای آن تختلط کرده جهت اصلاح قروح و جراحات و اورام و تسکین اللام بکار برده شود و این از ترکیب قیدیه است بعضی منسوب به قیاط کرده اند و الله اعلم بالصواب و در ادعای که داخل میشود در مرایم مختلفه العاظمه الطلیحیه بعضی از آن ارضی است چنانچه معنیات و جراحات اقسام طلین و مرادیه و بعضی دهنی است مثل روغنهای و بعضی طبوبات سیاه و بعضی جاذب قابل افراشته مثل موم است و بعضی صمغ و عصارات است اما بر روز و ختالین و اصول پس کمی فستق در مرایم با غلبه ترشح افحال و آثار منقسم میشود با انواع بسیار بعضی از آن مصلح جراحات است و نامیده میشود از آنرا بطله و غیره پس بعضی از اینها که مصلح است انواع که را ترکیب اینها از شبای محفقه قلیله التحفیف میاید چنانچه شجر خلاف و شجر بلوط و شجر سرور و صیر و زراوند و ریا و حطب که کم و اسفیداج و مرادیه و شبای معدینه که در آن باشت طبع داده شود آنها را تربیت تا قوام حاصل کنند و متصنّف بعضی گردد و بعضی از اینها که محض بدل جراحات باشد ترکیب داده شود آنها را باشتبای محفقه قویه مثل شمس محرق و قشور نحاس و شنبه و بعضی فتنه و اقلیمیک فتنه و شیار صدفیه و بعضی مرایم غیر نیست که ترکیب داده میشود آنها را از شبای مسخه محفقه کم تحفیف مثل زراوند و تربیت عقیق و روغن تربیت و عمل فتنه و بعضی از مرایم بلینه است اینها هم کثرت و در اصل مرایم و شحم و غلیظ و در تربیت عقیق و مقل و شحم حطی و بعضی از مرایم تحفقه است مرکب است از کبریت و نظرون و ملح و مراد و بعضی از مرایم جاذبه است و این ترکیب میاید از مثل نظرون و شحم کوایرخل و غیره که عکال الطلیم بعضی از اینها که منصفه است مراد است ترکیب آنها از مثل زعفران و لادن و تربیت و حما که در مصطلک بعضی از اینها که منصفه است ترکیب شبای مثل خشکار و خیر حنطه و خند روغن و سمن و شحم خنزیر و شحم غل است و باید دانست که در مرایم جراحات که مرایم مدله گویند اگر حرج و کسر نازه باشد سبب آن بر فایده ضرر نیست و گاهی جهت روح ماده اسفنجیه سبب آن بخل بر باطل می بندند و بعد از آن روز بر فایده و رباط را باید که آن را و باز بر فایده تنها باید گذاشت و اما مرایم بلینه جدا به را و منصفه و منصفه را استعمال کرده شود بعد استعمال اخضره و علاج قروحیات و مرایم مغریه استعمال کرده شود در ابتدا و بر داشته شود روز و در باقی میماند و قوت مرایم نافش ماه پس صغیف میشود و مرایمی که در امر اضغان استعمال میشود نیست مرایم ابریش جراحات نازه گوش را نفع رساند و سوزش بنشانند پسیده از زیر موم هر یک جزوی روغن گل بار و روغن کنجد و جزو موم را در روغن بگذازند پسیده در مانهند و از موم گداخته بر پسیده ریزند و سبی گویند تا پسیده این قیاط خوب بیامیزد پس پسیده بر نهند مرایم ابریش منصفه دیگر که قروح گوش و اعضای مختلفه که با گرمی باشد و سوزش بسیار و حرق ناله نافع است اسفیداج رصاص مراد و شحم سغیف هر یک خشمدم موم یکو قیه روغن گل ششم ششم استار مرایم ساند و اگر گرمی بسیار باشد قدری کاغذ خشمدم و بعضی جهت حرق ناله و قروح معارضه فوات سموم یکدم مرایم سنج و خند اسفیداج رصاص ششم و سبب روغن گل مرایم بسیار از روغن سغیفی و روغنیه بعد سرد شدن می اندازند و خوب می نهند

که مستوی شود مرهم احمر قرصه گوش که نه دستور زان است سرکه ده جزو مرده اسج زیت سرکی دو جزو با هم منجیه بر سر
تا منقذ شود و اگر تابش نبرد زود غلظت شود بعد غلیظ شدن به روش که باشد یکدم عروق لصبانین بار یک ساخته
بیا میرند مرهم با سیلیقول صغیر و کبیر که چند قرصه عقیقه گوش که گرمی نداشته باشد نافع است هر دو در ادویه حلیه
بیاید مرهم با سیلیقول منجیه شاپور بن سهل بار ز چهاردم رایتج زفت موم هر یک یک استار روغن
تبدیل مرهم با سیلیقول دیگر که مرکب از چهار دوا است منقول از شرح شیخ زیت علفکویه نیم تقریب مرهم
سازند مرهم منسل که نسخه آئینه انشاء الله تعالی در مرهم غوام آید تنقیه میکند قروح را در هم احام میکند
جروح را اگر حاقیه تنقیه بسیار است بخلو ط مرهم زنگار الفخ درین کار است و اگر حاقیه بالفام امس شد سلطان برغن
دیو دارین باشد مرهم زنگار بهجت ناصو گوش زنگار قبال مس هر یک چهاردم عصاره گندنا عسل فی هر یک
یکوبه در هم منشته افعال مایند مرهم مصری جهت جراحت اندرون گوش سرکه بهجت در هم عسل شست در هم
بجوشانند تا بقوام آید و در زنگار سوده بر آن نشاند و مرهم سازند مرهم مصری نوید دیگر زنگار
عسل سرکه کدر حله برابر نیزند تا بقوام عسل آید پس موم در روغن گل قدر حاجت آمیزند مرهم مصری منجیه دیگر
منقول از شرح زنگار سه درم بورق چغندر منقش کند هر یک شش درم غل غل بیت درم عسل بیت خدر منقش
مرهم سازند مرهم بوجو مر فنی شنگا بهجت قرصه گوش سیلان عود و تسکین و ج سمول الدوا بعد از تنقیف
است انزوت سفید آب هر یک یکیم بوجو ده درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم شنگا قند خطای
کرده در گوش بند مرهم بوجو منجیه دیگر جهت تسکین درد گوش گرم و با حریان صدید و غیر حریان
است بگیرند شنگار و پاک کنند از چهای آن و بنهند از اجزای نرم آن و بچوشانند در روغن گل خالص تا
روغن سرخ شود پس منشا کرده موم صافی و اسل کرده مرهم سازند خرمی که در انصاف او رام اذن قوی است
مرکز سفیداج هر واحد یکوبه کند رعیا رخی رایتج هر واحد سه قیه زیت یکطل ششم خمر یا ششم غر غار و دوطل عصا
تخم گتان مقدار کفایت مرهم سازند مرهمی که در رص اذن بعد فصد تنقیه نافع است بارز و نصف جزو صمغ اطم
زفت هر یک یک جزو قروطی از ششم لطو است کرده هنوز بر سر گوش باشد که این دوا با بیا میرند و از آتش فرود آید و
بماند و مرهم سازند خرمی که اصلاح قروح حاره کند زرد و خوب بکشد و مرده اسج زرد و جوهر دورا که در گوش گشاید
که مثل مرهم شود مرهمی که قیج اذن زان است شب محرق هر یک یک درم هر دو در عسل بیا میرند مثل مرهم سازند
مطبوخی که مرجع اذن حار را نفی بسیار سازد و بعد فصد جهت تنقیه بکاری آید بلبله ز زیت درم رادر
یکطل آب بچوشانند هر گاه بملت آید صاف کرده سقونیا یکد انگ صبر یکدم برب به چهار است اول خورده بعد دو
این مطبوخ بیا میرند مطبوخ دیگر در محال و امراض گوش اکثر بکاری آید چنانچه مطبوخ بلبله که در قوی نقصان

در نقصان و بطلان سم مراری و اورام عارضه اذنی و مطبوخ غاریقون مقوی بجهای که از یابرج فقیر و تریدر
اینسون و مثل اینها ساخته باشند در اورام بارده و غیر ذلک بکار می آید منظر طبعی باشد همچون سحر طبع که گران گران
ناخ است و همچون از فصلی و همان که بقطر کردن بعضی ادمان مثل بلبان نفع میرساند به صمم و اوجاج
آوان برود و ادویه صداعیه گذشته کلمه نوزدهم ادویه اذنیه نویسه است نوزدهم طای است که ترکیب ادویه ترا
حنین بن اسحق و ساخته آنرا مانند بادق مستطیده دقیقه الرطوب غلیظه الاصول مسدوده الاصلع و شکل نزد ما کنگ
بر صلا سیاهل باشد تطلیق آن درم و داخلی گوش اسود دارد و میرد و مسکن و جمع است و بعد قصد بکار نرند و مندرکین با مشا
گل از منی خضض اسفیداج پوشن تخم کاسنی طباشیر کافور حماده و دوسه است از هر یک قدری مناسب بگردد و بعضی
شیرهای سرد چون عصاره کشمش تر و آب غلب الثعلب کاسنی سبز بشیند قطولی که تحلیل شود و بارده
و تقویت عضو کند خواه آن ماده در نوای گوش بود خواه در اعضای دیگر بر سخا سف کل بالونه فستقین و مرغی و زنجیر
اسطوخودوس مشکط امشع حصفه حاشا حده خشک اسهل فطر اسالیکن تخم حنظل خور الزهر کما فی طویل از شیشون شود و بوی
هر چه زیاده باشد بوی شانه و جوالی گوش را بر عضو مایه گیریزند و جهت در ریجی و بلنجی گوش انقباض بر بخار آن نمایند و در
قرابادینات دیگر بعضی قطره دیگر که بطریق کوبیده و تبخیر میشود اینجا ذکر کرده اند و بنده در سحر و تبخیر و قطره و طم
مکتوب سوم ادویه و تدابیر معالجات اذنیه و الفقه ثابت است در مانی تدابیر معالجه گوش جانچه تدبیر برودن آب
و دانه سیاه که بگوشت فته باشد و تدبیر اخراج گرم گوش و تدبیر تنقیه گوش از موم و تدبیر فحش و زرم باطنی گوش اما
طریق بر آوردن آب نیست همان ساعت که آب رفته باشد قدری آب بکف که نزد گوش بماند
و کف بر گوش فشارند تا ازین آب قدری بگوشت رود و با آب دل بویند و بیک پای بر جلد پس یکبارگی دست از گوش
بردارند تا تمامی آب بیرون آید و اگر باین طریق بیرون نیاید این تدبیر پیش کنند بگردد و بوی یا شربت
یا بادیان که تکرار نموده بیکر متخلل باشد بکوب و یکطرف او بمقدار ثلث وی که چهار انگشت میضموم میشود و بنیه به پیچند
در روغن زیت یاروغنی دیگر یا لایند و طرف ثانی بوی تدبیر که در گوش خواهند داشت هموار کنند و هیچ که اندر
گوش بندانم در آید و چنان بود تا هموار و اصل نباشد و اگر طرخی حالی بماند یا رچه خوش سازند پس انظار که بنیه است
بسیروزند و هرگاه حرارت وی در گوش کما یمنی محسوس گردد و بوی دفعه بیرون کشند تا با بر ضرورت خلایق آب بنجید
شود و آشنای این عمل باید که در لیسین همان مضطرب باشد تا آب سیاهلیت بر آید و هرگاه آب اندک بود بسیار باشد که نابار
حرارت خود بخود منجذب شود و تحلیل باید و حاجت بکشیدن بوی دفعه میقتد و بوی تدبیر اخراج آب گوش خضین
نوشته که اگر آب بسیار باشد پس سرد است که مص که ده شود با بنویس بچید و من و اگر آب قلیل باشد شش که ده شود
بصوفی که طرف میل حمیده باشد بعد تنقیف تعطیر کنند بر روغن گل یا روغن زیت و دیگر از روغنهای لطیفه یا سفید

و صبح آن حکام رفته گوش را بر طاق گذارند تا سایل شود چنانکه قابل سیلان است و پاک کنند بستی که نذکرند و بعد
 تقحیر و رم باطنی آذان بخیریکه منفرد است در آن حکیم علی شراح قانون معلوم میشود در ضمن حکایتی که
 شرح است بیان آن و آن حکایت اینست که زن پسر پادشاه عظیم الشان درمی داشت در گوش و در بی تنگی
 و جمع بود و روح سرخ بیرون از امکان بود و اگر چه ادویه مسکنه و جمع و مرصیه عضو مرجع و مضجعه ماده قابل دفع
 بعل حی اندوخته و تنگی ماده بظهور میبویست و درم هنوز شکست بود اما شدت درد قریب بهلاک میساخت
 و از شدت درد و ضعف طبیعت از مقاسات مرض عرق بردن سایل گردیده بود و لهذا آن زن از جا کوفت
 از آن ملطف و نهفته بودند و این زیاده بر درد و عرق اعانت می نمود پس سید در آن وقت نام برده مذکور متفهم
 شد از مضمین این درمان تا امر کرد یک جاریه را به پاشیدن آب سرد نیکبارگی بی اطلاع مرصیه باطراف آن
 در گیرد و جاریه بعل آورد و ماور آنرا پس به آن زمان عطسه زد و مدینه جاری شد و خلاص یافت از آن درد و آلامی
 ابواب متفرقه ذکر یافته حاجت نیست با عاده آن ملاحظه شود سوم از کتب سوم که در تیسر و حال کلی این
 الف ذکر کرده و بعضی اغذیه الفیه قرار یافته مشتمل است بر تمهیدی و تیسر و یکم تمهید باید نیست
 که مزاج بلینی اربط از اذن و اعلی این است پس چنانچه ادویه گوش مخصوص در معالجه قروح مایل تر تنگی و ادویه
 حشمت مایل تر به تری میباید و ادویه بینی مستعمل در میان هر دو میباید و دوائی که در معالجه الف بکار برده میشود مثل
 دوائی اذنی و عینی بعضی مخصوص بعضی موقت است که از همان طریق مستعمل شود چنانکه بخور و سوط و غنوم نشستن
 و نفخ و بعضی غیر مخصوص است چنانکه غراغر و اعلیه بر سر اینجا هر دو قسم ادویه بعون الله سبحانه بکار بسته چنانچه سابق
 امراض اذن عین هم همین طریق مسلک داشته و دوائی را که بطریق اسقاط لعل آرد اصوب نیست که درین باب از آب
 کرده لعل آرد تا نازل شود چیزی از سوط جانب فم و ریه و قضیه آن و امر کنند مرصیه را با استسقاء و انکاس سر
 بخلف تا این بنیه معاون شود و اصول و ابواب علی معنی و خندق که در میان حیدر مقدم و ام حاتمیه است و بعضی چنانچه
 این است سهولت باشد و هر چه در بینی بکامینه شود تنفسش تمام و کشند بسیار است که عقیده ویه مقطره و منقوله
 حاده حرقه و ازیت در داغ پیدا میشود اگر حاجت باشد بدار آن کشند و احوط نیست که نزدیک تشعیر بخیر
 حریف بر سر خرق مبلوله باب گرم که اول سر را بشیر بار و غن که دوا را در غن کل عرق کرده باشند بگذارند و گاهی استنشاق
 کرده میشود عقب آن شیر را با بعضی ادویه بارده و امراضی که عارض بینی میشود و دوائی آن درین مجامع وارد میشود
 نیست ختم فم و چشم که الالف چنانچه الالف یعنی بوی بد که از بینی آید رض الالف عطاس درمی
 که معروف بکثیر الارجل است این درمی است که پیدا میشود در مخزن تا اینکه علیظ میشود سر بلینی و ظاهر
 میشود از داخل آن رخا راج آن عروق سبز و سرخ ممتدله گاهی متفرق میشود و این رسم میگرد و ناخورد بسیار است

که متفرج نمیشود و این درم تقسم بدو قسم میشود یکی آنکه باشد صلبت اید بر صورت او درام رخوه و مویه و نباشد
 بآن در محسوس بدن باشد عروق ظاهره حفره منتهه و محسوس شود با این مقدار در حمالیق جسم مریض درم تقسم
 سرسبز بر صورت یافتن میشود که سرطانات است تدبیری که در سرطانات این موضع بکار برده میشود امنیت که تعرض
 به تفریح آن نکند و مسجدهم نکند و استفراغ غلیظ استفراغ عامه بدن و استفراغ خاصه سر بادیه که باشد
 در آن صبر و مصطک باشد آن کند و اگر احتمال باشد استفراغ راس بعضی ایاریات مثل جب قویا یا هم کرده
 و بعضی اوقات تغیر با شای خفیفه مثل سبکجین بزوری و مری بطنی نیز نکند و بعضی طبای قدم هنر نیز
 اند و طلاء کرده میشود و منخرین بعضی اوقات شمع و روغن تا نرم شود حداثت آن و قسم دوم آن است که باشد عروق
 منشع از آن سرخ مثل با پای سکه که آنرا اربیان گویند و باشد ورم رخیلین الملس مثل ملس سکه که شرا المرحل که
 نام آن مذکور شده جهت این هر دو مناسبت جالینوس این ورم را بلفظ اربیان تعبیر کرده پس تدبیری است که استفراغ
 بدن بطنی فقیون و استفراغ راس بعضی ایاریات و تغیر بجا قرقره و مویزج در رخوه حرو و در غلبه
 امثال آنها کنند و غلیظ را از اطعمه غلیظه منجمه و محبت اند این بود تدبیر کلی این ورم و دوائی جزئی اینمراض
 انشاء الله تعالی در ابواب متفرقه خواهد آمد دیگر از مراض الف ثوری است که خارج میشود در بی و متخرج میشود فصل
 در آن ثورات و صورت نایل میگردد و دیگر بوسیر الالف و قروح الالف و وقوع ششی در الف و سده است که باشد
 میشود در الف از خلط غلیظه و سده که حادث شود از نبات لحم یا ثولول در مینی و راعاف و دیگر علتی است که سبب
 آن رو میید بدن انسان یا از صلبه آن حالت است که هرگاه اشتقاق کنند هوای سرد و احرقتی و لذی می شود در داغ و بی
 در می یابد آب از جنمها جاری میشود و گاهی بغیر اشتقاق هوای بار دهم اینجا است رو میید و سبب این امنیت
 مکر سجات حاده لذاعه که جدا میشود از اخلاط حریقه لذاعه مجتمعه در بطون داغ و وقتی که زیاده میشود این بخارا
 محقق میشود در الف هم پس میسوزد و سوختنی شدید و گاهی که در زکام هم اینجا است رو میید و سبب این هم همین است
 که از اندام مسام سر از بر و غیر آن منعکس میشود بخارات جانب منخرین و می آمیزد خلط حریق با سجات آن که در
 منخرین است و موجب اینجا میگردد و در تدبیر کلی اینمراض طبری چنین تقریر کرده که تعدیل مزاج بدن با کول و مشرب
 و قصد و اخراج غلط استفراغ کنند و اگر مانعی از استفراغ مانع باشد بقیع شمش که با خرای متقابل اخلاط ترتیب
 داده باشند اکتفا نمایند که بهر است استفراغ اخلاط و تبدیل مزاج اعضا میکند و بعضی دیگر هم انشاء الله تعالی بیاید
 دیگر از امراض مینی زکام است اگر بعضی این را و نزله را نظر بر سده ماده کرده و امراض داغ آورده اما زکام را
 با مراض الف مناسبتی است تمام چه در اصطلاح جمهور فرق در میان نزله و زکام همین میکنند که ماده نازل از داغ
 اگر مینی سایل شود از زکام و اگر بخلی نازل گردد نزله نامند و در اصطلاح بعضی سیلان مطلق را نزله گویند و زکام

و زکام خاص بخیری است که باشد نازل رقیق بالجم متواتر بطریق الفتن مانع از شتم و منصب بشم و جلد و وجه و آنچه از
 اعضا جدا است در مقدم پس آوردن ادویه زکامیه درین باب التنبیه است و الوهم و چون نزله باز کام در سلیمان ماده
 از دماغ مشترک است و دودانی هر دو قریب یکدیگر گوید ذکر ادویه و اغذیه نزلیه هم همین جا مناسب است و تنقیه
 نزله را بر چند جای دیگر هم اطلاق میکنند انتقال ماده را از عضو بیجا تحت خود و سیلان ماده را
 از سر جانب تحت حتی اطراف و مفاصل و امثال سیلان ماده را از سر جانب حلق یا بینی یا بخیری که قریب است
 و دوری را که از نزله و سقطه باشد بلکه از سبب بی که متضمن انتقال ماده از عضو جانب تحت باشد اینها هم
 نزله میگویند و دیگر از اعراض الفتن خفان بضم خای عجمه و دودون در میان آن الفتن است و آن مرضی است که سبب
 آن ظاهر میشود و خفته در صورت انسان پسین نشود کلام آن و این درای غنیه معروقه است بعضی ادویه بخیر هم نشانند
 البزیر هم قوم خواهد شد از کلمه اول ادویه الغنیه الفیه اطریفل کبیر است که جهت شتم که از خلط علیطه بلبلان
 باشد بر شتب که انتقال و صبح آن بلبه بری قابل انتقال است و اطریفل کبیر را صاف و قشقی جهت حکمینی لازم
 بخار جاد باشد بعد از تنقیه جهت حبس بخار نافع نوشته و دیگر از این کلمه بعضی ایاریات است بخار جاد ایاری که طبری
 ایاری خج نام کرده و در علاج درم کثیر الاصل آن اعلام فرموده و در سرد الفتن تنقیه با ایاری نیز ارقام فرموده و
 است که در شتم و مناسبت و نزله شتم تنقیه با ایاریات معمول بوده از کلمه دوم ادویه الغنیه با شتم بخار است و
 بر شتم است بخوری که جهت نقصان و بطلان شامه که از سو و خراج حار باشد نافع است سنگی گرم کنند و سرکه
 بر آن باشد و بخار آن به بینی رسانند از تعدادی و تکرار فیه نمایان ظاهر میشود و دیگر جهت شتم حار شتب با بونه
 گلشن بزرگ بنیلوفر برگ میدرخم نو که برگ خرفه جو شامیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیگرم نطول کنند بخوری
 بخوری که جهت نقصان و بطلان شتم که از سرد و نافع است سقر سداب بودند لبه که جو شامیده بخار گیرند
 و دیگر با بونه کلیل الملک صقر خام در منه نری حوز بخورن بخوری که جهت شتم از سده مصفاه باشد نافع است
 نیز بخور احمد شنبه فومج جلی فردی و مجموعا بر آتش انداخته دو بگیرند و دیگر درین باب نیز بخور بوده و شتی هم
 بسایند و ببول شراعی ترکند و با قلاب بنهند و هر روز دو بار بخوبی بزنند و بگذارند که خشک شود و اگر بول دوبار
 یا سه بار تازہ کنند قویتر شود پس بوقت حاجت بگیرم از آن بول شتر شسته بر آتش افکنند قوی بر سر آن نهند
 و سوراخ بینی بر نامه قوی که شسته دو بگیرند و خشک شده آنرا بر انگارند خسته دو و گرفتار هم الفتن است بخوری که
 سده بینی بکشاید با قلی مسکه ترکند و بر آتش انداخته دو بگیرند و شراب تر کرده هم همین حکم دارد بخیر صندلی سفید
 و خان در دیالین و خان و ورق آس نیز اثر واحد معند است و دیگر سنگ یار که از شش جدا میشود و آتش
 گرم کنند و در سرکه اندازند و سرکه بخار آن دارند و دیگر سیوس در سرکه بخور شامند و بخار بگیرند و دیگر بنات

کمان را بر آتش اندازند و دود بگیرند دیگر که سده بینی بکشد لادن خوب گزشتن بچشاند و سر بخار آن
 دارند دیگر گلسنج شکو طیز و برگ مور و بنوزند و بخار بگیرند بخوری که گرفتگی بینی زکامی و نری را
 نافع است یا لونه بنفشه جو مقشر تخم خشخاش نمکوفته در آب بچشاند و سر بخار آن دارند و لطلول این هم
 نافع است بخوری که سده نری باره را مفید است خود مشک قط کند لادن شونیز خوب که لونه نند و دود بگیرند
 و اکباب بر طبع زیتون با قدری دوق آن و در اوست بدان انجیر مسکین از منجرین طوبیت سرد و نفع میکند
 بلخ بخوری که زکام را باز دارد بگیرند کند میسب یا سب سرد و من قسط لادن شونیز خوب که هر یک را بر کوفته و تخم
 سازند و بخار بگیرند در حال زکام باز دارد و بخوری نافع بسلان الف زکامی که از گرمی با سب کافور بر دم
 بخاله و قیق جوی دوق شعیب با قلی صندل سفید و رو بنفشه خشک شمر طرفا هر یک سبدم کوفته بخمیه و در خل شفت
 بخشایند و خشک که به بگلایند قها سازند و وقت حاجت بخار بگیرند بخور کبریت حبس میکنند زکام را و تخم لادن
 هم نافع است زکام و بخار را چینی هم نافع است زکام و طبخ تخم لادن مسکین زکام را و تخم لادن مسکین زکام را
 استنشاق دکان زوفای طب یا بنویس نفع میکند زکات عظیمه بخور است جهت زکام عارض همان بخور است
 که جهت سده بینی با قلی و غیره گذشته و در سخن با طراف طرفاهم مفید است بخور است جهت زکام و باره یا
 اکلیل الملک مرز بخور در آب چوشانیده بخار بگیرند دکان قسط و شونیز و بزرگتان و بزرگشیت و لیسون
 حمل نیز بر واحد جهت زکام و نزله سرد نافع است و اکباب بر بخار شراب که سرد کرده باشند در آن حجاره حقا
 هم مفید است بخوری که جهت اعلاال حاره بینی نافع است در ادویه صدایه گذشته بر شفا دوائی است
 در حق نزله زکام نافع سنان تمام و دوشاخ آن در لفظ دوم ادویه راس گذشته و دوشاخ آن در لفظ سوم
 تخم ریافته بر شفا بخمیه دیگر نافع زکام و نزله جهت امراض قلبی و در دوحده و سرد مراری و سودا
 و سواس و اینخولیا و استسقا و یخالی نیز مفید چند بیدستر فرقیون هر یکی یکدم عاقرمه قاسنل الطیب نارون
 هر یکی دو درم زعفران زراوند طویل جنطیانا رومی بصل الفار شوی قطران معمول خشک کرده عدد و هر یکی
 چهار درم حب الفار قیون هر یکی هفت درم فلفل سفید فاشرا فر بخشک فیه بزر الیج هر یکی ده درم هم
 زفته و بخمیه ماده و چندان غسل گرفته و بعضی سه چندان میکنند یا میزنند و در باون بکوبند که یکدات شود
 پس در ظرف آئینه یا چینی بر دارند بر شفا بخمیه دیگر فریون یکدم تخم خشخاش نمکوفته عاقرمه
 سندی سبیل الطیب لیخ زربا و پهنین هر یکی یکدم خود بلان زعفران هر یک دو درم قیون یکدم چند بیدستر
 هشت درم بزر الیج سفید فلفل هر یک دو درم کوفته و بخمیه بروغن بلان و اگر باشد بروغن ریت هر یک کرده بصل
 بسبند از کلهم سوم ادویه الفیه تاسیه زریاق کبیر را طبری نوشته که مقدار گفتار تا یک نیم مثقال

در دفعه اول و مخزن و دل را طلاء کردن و بعد بکاست به تجع دفع ترش کاوی امر کردن و در آب سرکه
 نجات می بخشد از عاف شرابی که از سبب مار و دیگر سوا هم پهن شده باشد ترش که نام لغوی است
 که در منع رخیق مواد نزل در دفع سرفه از مجربات است اسطوخودوس بخیزم گل گاوزبان تخم مورد کشنیر خشک
 هر یک ده درم تخم کاهو مسیت درم بزرالنج کوکبا هر یک سی درم تخم خشتخاش سفید جمل درم خیار سینه
 بچوشاند و قند سفید سه صد درم اضافه نموده بقوام آرد و گلیسرخ کشنیر رب السوسن شسته
 صمغ عربی کثیرا صاف هر یک بخیزم نرم ساخته در آن ریزند شربت سی متقال فوشته اندامان فدیرون
 سفوف بر برای طبیب مناسب حال غرض است از کلمه چهارم ادویه الفینه حایه بعضی خوب و حقنه است
 حب الیاره منقول از جلالی بوی ناخوش را که از بینی آید و در می کنند در ادویه صداعیه گذشته خوب یا در
 دیگر هم در بعضی امراض بینی مثل سده خلطی الف و بعضی هتاهم چشم بکاری آید صمغ آن نیز در ادویه ام
 سرگشته حب جد و ار که نرگام و نزل و سرفه صداع نافع بسیار در صمغی کند رب السوسن
 صمغ عربی از هر یک ده درم جد و از زعفران ایون از هر یکی هفت درم کوفته و بخته بگلایه سرشته و چهار شل
 سازند دیگر نافع بناغ مذکور و چند زحیر و اسهال و تسکین جمیع الام نیز مشکور است فلفل سفید یک درم دارچینی
 و فلفل هر یک دو درم قرفل سه درم جد و از جوز بوا از زعفران کبابه مصطکی خصیئه لثقل هر یک بخیزم ایون
 و از ده درم کوفته و بخته باب صمغ عربی شسته چهار مقدار تخموی سازند و در سایه خشک کنند و وقت خواب
 از کب یا چهار حب استعمال نمایند دیگر نافع نرگام و نزل و مقوی اعصاب و ریه و شرفیه و مسک و مبی و منشط
 مسک و انگ عسبر نیم مثقال فاد زهر از موده قرفل فرنیون قسط مجری یا قوت کبریا هر یک یک مثقال فلفل
 خصیئه لثقل صمغ انگیز زعفران مصطکی قرص منی هر یک و مثقال جد و از خطائی سه مثقال ایون فروان
 پنج مثقال کوفته و بخته بروغن بلبان چهار سازند و در ورق لقره و طلا به بچند دیگر منقول از مرزا محمد سر
 متقه شاهزاده مسک نیم توله سبیل الطیب فرج مشک طبا نیز هر یک یک توله عود و از صمغی مصطکی فلفل بزرالنج ربون جینی
 گلنرخ زعفران هر یک دو توله ایون مصری دو نیم توله جد و از صمغ عربی هر یک سه توله نبات هفت توله فرق طلا بخا
 عدد ورق لقره صد عدد حب صمغ جبهه تنقیه دماغ و بعضی امراض الف مثل سده خلطی البی بکاری آید صمغ آن
 در ادویه امراض اس و حب قدرت که بد بوی مخزن را نافع است در ادویه صداعیه حب قوت یا که در
 سده خلطی بینی و بجز الف جبهه تنقیه در نزل بکاری آید نیز در ادویه صداعیه گذشته حب مقل اسطوخودوس
 بوا سیر الف که بار عاف نباشد بعد تنقیه تجویز کرده نسخ آن را الله تعالی در ادویه بوا سیر خواهد آمد
 حب مویانی جبهه دفع نزلات و تقویت دماغ و اعصاب از مویانی و از جبهه باب است مسک

خالص خورسرو اندخته خوب بچشانند تا اثر و قوت جوز در روغن آید و حقیقه کینه که در مری سرطان مری
طبری تجویز کرده و همیشه اما له ماده نزل نیز معمول است نسخ آن بعضی گذشته و بعضی نشاء الله تعالی خواهد آمد
خلوای سندی که آنرا است پاک گویند جهت زکام و بنفش نافع است نشاء الله تعالی در ادویه خاصه زمان
بیاید از کلمه پنجم ادویه الفیه غایه خمیره بنفشه است که نفخ میکند زکام نزل را بصدر و سینه که از
حرارت بود و خشونت خلط سینه را دفع کند و ترطیب دماغ و آلات تنفس نماید و پنهانی حاره و حرقه قول اثر نافع
آید برگ بنفشه جدید باد و جدید قد بالیده مثل گلخانه سازند و در صفحه المومنین نوشته که بنفش تازه از اقلخ
و مایه پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده چند روز در آفتاب بنهند و هر روز بر سر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
امضا نمایند و اگر بنفش تازه نباشد بنفش خشک را در آبی که بنفش را خند جوش داده باشد یک روز خیسانده باشد و
شکر خلوط نموده در آفتاب بگذرانند قدرش از پنجه قالی تاده مثقال است و چند نسخه خمیره خشک است که هشت زکام
و نزل مشهور است بعضی نسخ آن در لفظ دوم ادویه را سبک کرده و بعضی از آن در کله نشینی در زیل اثر نشاء الله تعالی
مسطور خواهد شد و معلوم شده هر کبی را که بقوام نرم گذارند بنام شربت و بعضی را که بقوام سخت مانند بنجون
رسانند بنام خمیره و عرف اینها موسوم شده پس ادویه خشک نشیه که در باب نزل دوا می است عظیم المنفعت و معروف
خشکانش که سابق گذشته در سر بهای خشکانش و لوتوهای خشکانش که در بن مجت و در مباحث آید مثل ادویه
در لفظ دیا قودا که خواهد آمد خواهند صفت از کلمه ششم ادویه الفیه دالیه چند دوا می متفرق و دیا قودا
که نوشته میشود دوا می که بطلان شرم رافع است شونیز را مثل غبار بایند و بنیت علقین بایالید و علیل را
لغو نمایند که بن بر آب کرده و سر را جانب خلف مکنوس داشته ازین دوا در مری بنفش مجامعت در سه روز
یا سه بار بنفش کند اگر نوع بهر سبب روغن گل یا روغن کدو سوط کند دوا می دیگر جهت نقصان و بطلان شرم
بول شرا عرابی در آفتاب خشک کنند و وقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ خفیه حل نموده بچکانند
دوا می دیگر خرق میاه بوره شونیز ساییده بر سره گاو آمیخته به مینی چکانند دوا می که متن مینی را نافع
است سیلخه حماما هر یکی یک گرم و سه گرم چهار گرم و دو و نشت درم لعسل لیرشند و اندرون مینی را مان تلخ نمایند
و این دوا بود که قراطن مشهور است دوا می دیگر جهت متن مینی قشار کند ریح جزو قشور سخاس شبانی و عطران
هر یکی جزوی مار یک ساییده قدری ازین دوا بمغز میل در مینی غلیل که او را مستحق خوا مانده باشد سر دهند
دوا می دیگر که مفرد و مرکب در متن الف که بسبب نقص خلط مجتمع در مصفاق باشد بکاری آید بهت سعد
سندل کل نترن قصب لذیره حماما قرض برک مورد برگ گلرنگ صبر افاقا تیا ماز مشک کافور سبک و سحر طاش
و دیگر مرکبات نافع باین مرض و بهر باب نشاء الله تعالی خواهد آمد دوا می که از راه تبخیر مری رطبت

لیکن در مصطلک اینین غولجان هر یکی دو خرد و قرضل دار چینی کیا به حسن لبع صغ عربی خود هندی رب السوس هر یک
 خرد و بر ششم قرضل چهار خرد و مویای کافی میجه سیاه هر یک شش خرد و کوفته و بخته بروغن بادام حرب کرده با کوبه کنایه
 ساخته بر آب رن خود و نهان سازند حسب تر که بند جزوا یک عدد صغ عربی هینون مصری عاقره حارثی از کوبه کنایه
 کف دریا سید ستر از هر یک خردن جزو کوفته و بخته با سفیده تخم مرغ همای گلان بسته بگلان در انداخته وقت حیات
 بگلان سیاه بریشانی و بر غیر موضع درد طلا کنند حی نافع بکسی که اکثر بده از زکام و نزله شود کثیرا معتبر شود
 در سفید محله کرب السوس برابر گرفته کوفته و بخته چهار ساخته وقت خوانی درم بخورند حی دیگر جهت نزله
 زکام از حویات است چند سید ستر زعفران هر یک یک مثقال رب السوس و مثقال دار چینی افیون هر یک سه مثقال
 صغ عربی کثیرا است هر یک تخم مثال بقدر قرضل چهار سازند مقدار شربت و حسب است حی دیگر جهت نزله
 زعفران بر اینج افیون صغ عربی تخم کاسبوخ لفاح رب السوس شش ساخته همه را بر آب چهار سازند حی که در نزله
 زکام بارد بجهت طبع نرم و دشمن بعد از آنکه از زن گرم کرده بر سر او نهاده باشند و تقیل نوم و غذا و صبر بر تشنگی
 نموده باشند مفید است جد بکدرم مصطلک ندرم رب السوس تخم زازمانه فایند هر یکی دو دانه مقبل از زکام و نزله
 کوفته بآبی که تخم کرفس را آن جوشانیده باشد بکنند حسب جهت استقراخ ماده بتورث الی الف طبری نوشته
 ایارج فقرا نصف درم و در مصطلک ناخواه تخم کرفس هر یک و ثلث درم عاریقون ترید سفید هر یک یک درم الطایر
 منشی بکدرم و یک دانه افینین برومی بکدرم و نیم صبر اسقوطی سوای چیزی که در ایارج باشند و درم همه را
 کوفته و بخته آب و درق ترنج یا درق با در بجهت چهار سازند و در مثقال باب فادر بدهند و شربت درده روز
 بدهند و صدهای بطریق تسعیط بکار می آید انشا الله تعالی در سوطات خواهد آمد همه های است که بدوی
 بینی در کد جای بهل جویری لونگ دار چینی هر یک یک درم کوفته و بخته با شهد غلوه کرده بخوراند و بول شتر در
 بینی بچکانند حی که جهت بند شدن بینی و زکام نافع است ترنج دانه الایچی خورد هر یک یک دانه کف حله
 تنتر کاتالین بر چای با بل سدر زیره سید هر یک یک درم قند سیاه کهنه بمیت و چهار دانه غلوه سازند و هر روز بخورند
 که ده باشد و نیم بشود و بخوراند حی دیگر جهت زکام و نزله و تشنگی آواز نافع است مال تبر الایچی دار چینی هر یک
 با و کم صفت باشد حقیق کوچک ترش تر کاتالین بر زیره سفید جبر الایچی بکدرم مال کبریت کوفته و بخته
 یا قند سیاه کهنه دو چند ادویه کشته چهار سازند از بچ باشد تا صفت باشد بخوراند حقیقه که جهت رطوبت
 بعد تصدقیق الیون ترید و تعدیل مزاج و استعمال قیل اگر این تدابیر ممتنع نشود طبری بخورند که بکدرم از حله لبتین و درق
 بر قطن و اوقی لسان الجمل هر یکی یک رطل پس بخوراند در آب تا ماهر شود آب صاف کرده بکدرم مقدار کطل صغ
 این آب دو دم تا بمیت درم روغن سرو اندازند و حقه کنند و روغن سرو این قسم سازند که در روغن گل خاص

خالص خورسرو اندخته خوب بستانند تا اثر و قوت جوز در روغن آید و حقیقت لکیت که در مرض سرطان بینی
طبری تجویز کرده و همیشه اماله نازله نیز معمول است نسخ آن بعضی گذشته و بعضی نشانار الله تعالی خواهد آمد
خلوای سندی که آنرا ابن پاک گویند جهت زکام و بنس نافع است نشانار الله تعالی در ادویه خاصه زبان
بیاید از کلمه پنجم ادویه الفیه غایبه حمیره بنفشه است که نفخ میکند زکام و نازله بصدر و سینه که از
حرارت بود و خشونت خلط سینه را دفع کند و ترطیب دماغ و آلات تنفس نماید و پتهای حاره و حرقه قول را نیز نافع
آید برگ بنفشه جدید نماید و چند قطره بالیده مثل گلشنه سازند و در نسخه المومنین نوشته که بنفشه تازه اذا قلع
و صاق پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده چند روز در آفتاب بنهند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
اصافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک در آبی که بنفشه را چند جوش داده باشند بکوبند و در سیاه بنده با مثل او
شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند قدری بشویند از بچه بمالند تا ده مثقال است و چند نسخه حمیره خشن است که بنفشه زکام
و نازله مشهور است بعضی نسخ آن در مرقه دوم ادویه را سبک کرده و بعضی از آن در کلمه ششمی در ذیل اثر نشانار الله تعالی
مسطور خواهد شد و معلوم شده هر کبکی را که بقوام نرم گذارند بنام شربت و بعضی را که بقوام سخت مانند بجنون
رسانند بنام حمیره و در عرق اینها موسوم شده پس ادویه خشنه که در باب نازله دوا می است عظیم الفیه حمیره
خشنه که سابق گفته در سر نهایی خشنه و لگوتهای خشنه که در بن منجبت و در مباحث آید مثل او بصدر
و در لفظ دیاقودا که خواهد آمد خواهند جست نازله کلمه ششمی ادویه الفیه دالمیه چند دوا می متفرق و دیاقودا
که نوشته میشود دوا می که بطلان شرم را نافع است شونیز را مثل بخار بایند و بنیت عین بایند و علیل را
بفرماید که در بن بر آب کرده و سر را جانب خلف بکوبد و شسته ازین دوا در بینی بنفشه بجا بکشد در سه روز
یا شش بار بخیل کند اگر لذیع بهر سبب روغن گل یا روغن کدو سوط کند دوا می دیگر جهت نقصان و بطلان شرم
بول شرع را بی در آفتاب خشک کنند و بوقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ خضد حل نموده بچکانند
دوا می دیگر خرقه سیاه بوره شونیز ساییده بر نه گاو آمیخته در بینی چکانند دوا می که متن بینی را نافع
است سیلخه حما هر کی یک گرم و سدس هر چهار گرم و دو مثقال درم بعمل گیرند و اندرون بینی را با آن تلخ نمایند
و این دوا بعد از قراطن مشهور است دوا می دیگر جهت متن بینی قشار کند ربع جزو قشور سخا شنبلیله زعفران
هر کی جزوی مار یک ساییده قدری ازین دوا بمغز میل در بینی غلیل که او را مستلقی خوانند یا بنده باشند سرد بدهند
دوا می دیگر که مفر دوا می که در متن الف که بسبب نقص خلط مجتمع در مصداق باشد بکاری آید جهت سعد
سبب کل شترن قصبه لذیره حما با قرفل برگ مرور برگ گلشن صبر حفاق یا نازله و مشک کافور سبک و سوطا شسته
و دیگر مرکبات نافع باین مرض در هر باب نشانار الله تعالی خواهد آمد دوا می که از راه قیض صبر حرقان رحمت

کند عصاره لخته افسانگه را گلشن عدس با نو عصاره برگ عصاره برگ امرو عصاره عصی الرامی
 و دواهای که از جهت تیرید قطع خون رعانی کند افیون کا قورنیز البیج تخم کاهو عصاره برگ عصاره شکوفه
 خرما عصاره برگ کافور برگ انجلی که از بسبب تخریب منع خون رعانی کند که در بسیارها کسندر
 صمغ عربی دواهای که از بسبب دفع رعاف کند مثل قطعه قطعه انواع زاجات است دواهای
 رعافه که بعضی از آنهاست که در کتب خیر آب بار و ج آب قنار آب با قلی مدقوق عصاره کرات آب در حار آب
 روس فرس لعاب بزرگان آب بودند و مشک که یافته میشود در قاضیه حباب اگر تعلیق کند صاحب رعاف همان زبان
 رعاف بر شود و دواهای که معلق باشد و کند و تعلیق عصاره صمغ صندل دیگر مرکبات انشا الله تعالی
 در هر آب خیر اهداند و دواهای که در نزله زکام فرس بجهت تخریب سرد دفع رطوبات از راه جلد احتیاج بان
 می افتد مثل خردل شیر تخم زرد و دوشی و نفس است و دواهای که در مرض عطاس جهت منع عطسه بکار
 می آید و بعضی تدابیر مانع عطسه قطعات از اینها که کور میشود و از جمله مالغات عطسه قطعه بر و غن مل است و روغن پند
 شد به تکیه است و تریخ عضل خصوص عضل مجلین با دمان مرطبه و اشیا حاره بالفعل مثل خنایط و خنایط و خنایط
 در بینی بر کردن و روغن گرم در اذین ریختن و تخم راس مار حار و شتام فلاح و شتام سفنج بحری و شتام
 ازان بسبب افتادن در غم و هم یا نوم غرق و شدت صبر رصص کردن این هر واحد از قاطعات عطسه است و از جمله
 موانع که در نظر فروق و دلک اذن و عین اطراف و شکم مل و ثقل و خور از دغان و بنابر است دواهای
 که عطسه آرد و عطسه است بعضی ازان جفیف مثل شتام و درد در حق خوردن و شتام افیون و قضبان با درج
 و زراوند است و بعضی شدید مثل خرق آهن و جند بیدتر و کندش و فلفل و خردل و عاقر قرقا و سنبل و سبب
 بری و صبر است و نظایر دواهای مسطین باطن لطف اصوب از نفخ است دواهای هندی در اعراض بینی
 بکار آید و دواهای که رعاف را بسبب غلبه حرارت و گرمی اقیاب باشند بید کند چیدن سفید موته پاپ
 باشد بر یک یک گرم جوشانیده یا تر کرده صفت نموده بپوشند و دیگر آله نه درم در دوسیر آب ترکند
 چون نرم شود آب بستانند و شکر سبید نه درم انداخته بپوشانند و آله را بر تاراک گذارند و مراد از سیر
 بسبب چهار توکله است و یا قو و اینها نیز شربت خنثاشی را گویند که از پوست و تخم خنثاشی شربت کرده
 باشند و بعضی بر شربت شنایط مطلق لفظ یا تو و اطلاق کرده اند هر طور چند نسخه این که متداول و قریب این
 اینها را متداول است مرقوم میشود و یا قو و که در نزله زکام بسیار حار که ماده این رقیق و عا باشد مستعمل
 میشود که گویند بر صده عدد و با پوست و تخم شکوفه در صفت من آب باران یکشنبه زرد بپوشانند و زرد و اگر این قدر
 بپوشانند که نصف بماند است و یا قو و که در نزله زکام بسیار حار که ماده این رقیق و عا باشد مستعمل

هفت درم یا کشتک یا بیهود یا قوداد یک اصل السوس است درم بنفشه صمغ عربی هر یک شش خشتا شش سفید با شش
 خشتا شش سیاه با پوست هر یک و متقال آب انار شیرین بیست شش قند سفید صندرم شربت سازند و یا قوداد
 و کبر تخم خنجر صمغ عربی تخم بنجاری بهدانه شیرین هر یک یک درم بزر قوطا ده درم اصل السوس است
 درم کونار که تخم از وی گرفته باشند بیست عدد جله دوشبهار روز در شش طل آب باران بخیانند پس
 با قش غم بیز تا به نیمه آید صاف کنند و بکین قند سفید بقوام آرند ازین دوشبه از شغای و نسخه اول از
 منهای منقول است و یا قوداد موافق نسخه شاهی اصل السوس بنفشه صمغ عربی هر یک شش خشتا شش سفید
 سفید تخم خشتا شش سیاه پوست خشتا شش هر یک و متقال آب انار شیرین بیست شش قند سفید نصف من یا قوداد
 موافق نسخه علایی به نزله زکام و سرفه و سعالی و نفث دم نافع است بیکر ز صندرم کونار تازه که هنوز نیم خشک باشد
 و در خوردی و بزرگی میانه بود و از آن با تخم نیمکوب کنند و در هفت من آب بچوشانند و چوبستانندنی سبک
 فرو آورده در همان آب دوشبانه روز در آورند و اگر نرم شده باشد باز با قش که به پخته بیز تا بهر شود پس
 بقت اند و آب صاف کرده سر به درون آب غسل بکنند و هر یک سی استار صاف کرده بقوام آرند پس بکیند و آفاقا
 زعفران گلزار عصاره لخته لیس از هر یکی یک درم و سائیده باین شربت بیامیزند و اگر در سینه خلط غلیظ بود و چاک
 میخیزد هم انگبین و حل کنند از کلمه هشتم ادویه الفیه ذالیه و زور و زعفران آمده و زوری که طبری در
 معالج ورم کثیر الارجل که از سنفراغ بدن و استقراغ خاص راس گذشتن چند و طلیه بنفشه باشد و بکین
 بعضی طلاهای ملین نرمی هم پذیرفته باشد و بر ساد و غلط خود ماتی بود اول اندرون بینی بسره که تر کرده آن
 بپاشند حصص بیزم خرق و نعلت یک درم عروق عطینا یک درم خرق سفید و دوم کوفته و بخیه زور سازند
 و زوری که بوسیر لاف بعد کل کردن بر بوسیر باید پاشند قلع پس قلع طار شکار زنگار زنجار مسداده
 شب بانی مساکو کوفته و بخیه بکار آرند و اگر از تنگی و اینی ورم کند جذر و زهره لبت دهند و بوم و عن که از بوم
 بر وزن گل غسل ساخته باشد شعل ج کنند از کلمه هشتم ادویه الفیه زائده رختا شش خشتا شش سیاه
 رختا شش از نالیغات قدماست جهت نزلات حار که بغایت نافع است گوشت را صمغ تخم و پوست عدد
 بکوبند و بکیند و روز در صمغ متقال آب ترکند و بچوشانند تا بصف آید پس صاف سازند و با صندرم و سبک
 یا غسل یا شربت بقوام آرند که مثل لعوق غلیظ شود بعد آفاقا زعفران از لخته لیس هر یک درم کوفته و بخیه
 بسزند و گاهی بغیر از این دوا با ساد بکار میبرند و عن آخر الفتاح خیانت مصرع کند و نسخه آن
 در ملفوظ سوم ادویه کس گذشته روغن ابر ساسا سوطا آن روغن منجرین را و دفع میرساند زکام و
 نافع بسره و حاقط صمغ بسره باشد و غرغره بدان همراه با غسل نافع است بچشمت قصبه ریه و مالیدن آن

شود آن افواه بوسه و اسامیدن آن جهت دفع سمه فطری و کشنده سمه و یکویه او سهل قوی و بدل آن روغن
 غار است روغن باو ام تلخ چلی شعیط بان جهت چشم سدی ریخی مدوح است روغن یان
 طلا بان مقدم سر را منغ نزلات و تسخین و تخفیف دماغ کند و شعیط بان مقوی دماغ و منفعه دهان باشد روغن
 آن در موقوف سوم ادویه راس گذشته روغن سفید اسعاط بان نافع است بچشی که بعد بیمار بهای حاد و حار و
 تحلیل بسیار از غلبه سود مزاج یا پس برسد روغن خشخاش که به نزل و سرفه گرم مفید است این هر دو روغن
 در ادویه صد اعیه گذشته روغن سورخا آن که می بردن مخزن را خواهد آمد روغن غار اگر بعلیه
 مشک و غیر مخلوط کرده بر مقدم سر مالند نفع میکند به نوالی نزلات و تسخین سر و آزاره برودت آن کند و نسخه
 این در موقوف سوم ادویه راس گذشته روغن کدو نافع است بچشم طبعی و در ادویه صد اعیه تحریر
 یافته روغن کشمش شعیط بان است تمام بدان نفع میکند بچشم از کلمه هشتم ادویه الفینه زائیه منقوطه
 قمر به لغیر است که آنرا بفارسی مسکه گویند این اگر چه از ادویه مفیده است اما ترکیب طبعی دارد از بعضی اجزای
 دومی و اکثر اجزای سیمی مرکب است و چون شغل فرایده عذیه و نافع با مرص چلی بوده درین مجموع آورده و فرایده
 این در هر باب و امتودن مناسب نموده و فایده آن که مناسب این باب است نیست که تدبیر بان شیر و اخی
 الف را میری و شافی است و دیگر از ادویه زائیه نیست است یعنی روغن زیتون و قوی که پنبه بان ترک کرد
 فرکرم بردارد و حوصل سازد و شب بر آن بخوابد نفعی عجیب از آزار که در یابد از کلمه نهم ادویه الفینه سینه
 سحوطی که متن را بجه الف زایل کند مراد آب قلع حل کرده در لبنی بچکانند و دیگر عصاره قوچ تهری بچکانند
 بشیر غلبه قباض جدی و سرخ جزو لبشند و همیشه شعیط کنند تا اثر آن بجز مقدم دماغ که سدا قوت شتم است برسد
 و طوبیت غفنه اغسل کند و دیگر روغن شیشیان با شرب سجنه صاف کرده بچکانند و دیگر شعیط شراب کالی تنه
 مرات از آنکه بوی بدی بکند و دیگر سفید الطیب مشک قرطفل هر یک یکویه در سراب کالی بچکانند و صاف کرده شش
 کنند و فیل بان شراب ترک کرده و شستن و غرغره بان شراب کدن نیز مفید است و دیگر سمنشاق بول خر میگذارد و شستن
 البینه و دیگر ورق عناب بکوبند و بخیارند و بچکانند و صاف کرده بر روغن سفید یا سیاه فریاسفیدی بچینه
 یا شیر عاریه بچکانند سحوطی که بطلان شتم را نافع است شونیز را بار یک مثل غبار باند و زیت عتیق حل کنند
 و چند قطره را بر تیب علوم سحوط نمایند و دیگر خرین سیاه پوره شونیز ساییده زهره گاو بچکانند و دیگر شونیز
 مراره کرکی شخم حنظل خرین سفید و بعضی نسخ سیاه هم منظر آمده کوفته و بچینه بول حل اعرابی ترک کرده در افتات
 بگذارد که خشک شده قابل بستر چ گرد و جها مثل عدس ساخته وقت حاجه بکند و در ادویه قطره روغن مرزنجوش
 خشک کرده سحوط نمایند و دیگر بچینه شخم حنظل عطنیا شونیز بوق با السویه سر را بر لبه کربا باند و خشک کرده

کرده بمراوه گاو جهابته وقت حاجه بعد حمام و انکباب آب گرم بقوت تمام اشتقاق نمایند اگر از تسعيط اين قسم
 جیره لایق و حرقه بهر سداک سحری که در دایره کلي ذکر شده بعمل آید فایده تسعيط مشک محلول در روغن بن
 مفتوح سد و مقوی دماغ است سعو طي نافع بکسی که بوی نیک احساس کند و بوی بد نه در یابد نیست که مشک را
 همیشه تسعيط کند اما میکه اين را بیل شود سعو طي نافع بکسی که بوی بد را اگر کند و بوی نیک نیست که همیشه
 جذب بوی تر تسعيط کند تا هنگامیکه بوی تر را بیل کرد سعو طي که تلبه تسعيط منخرب فرو نشاند و غلغل باب
 حی العالم زده اشتقاق کنند دیگر روغن نیلوفر را با قدری گلاب هم زده در بینی کنند سعو طي چنه جفا
 بینی که از خشک شده ماندن غلط لایق در بینی بهر سداول یا آب گرم سعو طي کنند باز روغن بقیه بادام یا روغن گل
 بادام نیلوفر یا بادام تسعيط کرده طعام تمام کند و اطعام با مراقب می است و چنه جفا که از گرمی خشکی باشد مدت و در طب
 است اکلا و شراب و سعو طي سعو طي چنه بوی اسیر الف تعلق لیس الب که حل کرده سعو طي نماید سعو طي دیگر چنه بوی اسیر
 الف روغن سرکه و گلاب لعاب جلبه با هم مفرج نموده مرآت تسعيط کنند سعو طي دیگر چنه بوی اسیر الف که بیدار
 زایل کند بگزید انار ترش بگویند با پوست و با نقل نیم تخمه کنند و یک روز در طاس سین بپزند و روز دیگر نقل بپزند
 و نرم بگویند و شایف سازند و آب آنرا که در طاس مانده باشد هر روز بهمان آب شایف بسایند و بچکانند و اگر
 در چین بچکن قدری نوشادر داخل کنند قوی تر شود و بعضی قلفطار و زنگار هم داخل میکنند و اگر انار ترش تازه
 حاضر نباشد پوست انار و آب انار و آنه بپزند بچکن است در منهلج و شش رئیس رحمة الله این نسخه را که مختار
 جالینوس است چنین نوشته بگزید آب انارین که هر دو را با تخم پوست نشوده باشند و طبع دهند طبع لیس بر داند در
 انار و سر بپزند بگزید نقل را بگویند که مثل بچکن شود و در حوض اندازند این نقل را از آب انارین مذکور قدشی که نرم شود
 پس ازین شیا فهای طویل بسازند و در بینی بپزند و بگزید و بعضی اوقات بر آورده چنه دهند و در حاله جهت بینی
 خشک بهمان عصاره با طلا کنند و مو طلب برین تدبیر کنند و این نافع است و هم به بوی اسیر هم تقوی و از نافع وی است
 که انار بپزاید شایف میکند و گاهی ساخته میشود این دوا را از سه قسم انار حامض و حلو و عصف اگر ناسو صلب باشد از
 حامض زیاده انداخته میشود و اگر کثیر الرطوبه باشد از عصف افزوده میشود سعو طي قوی تر تهه بوی اسیر شایف است
 سوخته و بال مس سوخته قلفطار بچ نسوس عید زاج سیاه لظرون اجراماوی کوفته و خنه با آب انار
 ترش یا شراب انگوری با مثل آن تسعيط کنند و اگر فیتله آب انار ترش با سرکه انگوری یا شراب انگوری یا بقیه
 تر کنند و این دوا را بران پاشیده در بینی بدهیم مفید افتد سعو طي که بر من خنان نافع است مازو را سینه
 در آب انار ترش بپزید یا بچ شایف تا آب در حوض خشک کرده نصف آن انار ترش و کند یا بپزید یا دیگر آب
 اناری که مازو را دران جوشانیده باشد خمر کرده سعو طي کند و خرخره کردن باین دوا هم باین مرض نافع است

سعو ط و دیگر همه خنک تیار را در مردم و روغن حل کرده همیشه سعو ط کنند تا مرض کلی زایل شود سعو ط با سلق
 موم همراه گری نفع میکند به قروح الف سعو ط عصاره جوز سر و قارنه نافع است به قولوس که عصاره را با صورتی
 الف است سعو ط که بر زین با صورتی نافع است نوشادر استنق از هر یکی مودم قلعند سوخته زاج سوخته را
 سر قبال نخاس هر یکی بچندم همه را بهم کوفته با کین خرد آفتاب ماه خربران یا تموز نهند و هر روز یک پیچ مسکین صند
 تا خشک شود بوقت حاجت بمالنی مناسب است و در بطنی چکانند یا فیتله را با آن الوده در بطنی نهند و دیگر
 که زین بطنی کنده شده را سودمند بود زاج قلع طار شنب نمایی باز و تو بال مس هر یکی بچندم زراوند سرخ شندرم
 گذر و از ده درم همه را بگویند و در نیم من آب بپزند با قوام بکین آید سعو ط کنند یا فیتله کرده در بطنی نهند و دیگر
 سعو طات که هسته رعان بکار آید کافور محلول در سرکه یا عصیر لیس یا آب اس یا آب بادروج یا آب عصی الراعی و دیگر
 کافور بچندم عصیر کزبره حل کرده و دیگر آب سرد مومج سرکه و دیگر عصاره لسان الحمل یا کافور و گل مخموم
 و دیگر عصاره عصی الراعی با گل مخموم کافور و رعان کف و دیگر زنگار لیسر که سائیده از حله کادیات است
 و دیگر سعو ط بدم صابونین بدم حمام نفع میکند رعان حجابی را سعو طی و دیگر نافع بجمع تمام صعبه رعان خصوص
 بر عانی که از حدت و مرارتی دم باشد از مخمومات و مجربات حکیم علی شایخ قانون روغن بنفشه با دهم و سکه هر دور
 موزج نموده استنشاق فرمایند سعو طی و دیگر که رعان را صلب کند کافور ربع جزو کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته
 باز و در سرکه سوخته آفاقا پوست انار ترش گذر در صدف سوخته شایخ مسئول هر یک جزوی کوفته و بخیته باب
 بادروج در بطنی چکانند و دیگر قوی تر که خون آمدن را از بطنی باز دارد کافور چهار دانگ فیون گذر در صدف
 سوخته شایخ هر یکی سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب میالی بریان باز و در سرکه سوخته عصاره لحیه التیر گلکار
 دم الاخوین هر یکی چهار درم بگویند و بنزد و با عصاره بادروج و عصاره لسان الحمل بپزند و خشک کنند سه بار بکارین
 عصاره تا شسته و خشک کرده قرضها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بخیری مناسب است و در بطنی چکانند و
 سعو طات هندی سعو طی که خشم را سود دهد یا زنجار حجب نار مقلی نمک زک همه را برابر گرفته در روغن تلخ
 یعنی روغن سرخه که بوزن مجین باشد بچکانند و صاف نموده بچکانند و دیگر گلوخی با بول خرسائیده هر مایه
 بچکانند و دیگر بول شتر بر روز بچکانند و دیگر بول نرناز آئیده سعو ط نمایند و این را و بخورند زیره سبید همیشه
 اجوان نمک سنگ با شمرج بیل چتر که هر یک یک درم تنتری اجمود گل داده کیمیل با بیل هر یک سه درم منزه که شش درم
 کوفته و بخیته هر روز در دم بخورند از کل مایه و هم ادویه الفیه ششینه شربت ها و شویات و بعضی شایات است شربت
 آلو موزج به شربت بنفشه یا شربت بیلوفر و قروح حاره بطنی بکاری آید شربت شحم خشکی است که در اول کام و
 نزه حاجت به تعذیل قوام خلط رقیق و منع الصنایات بخلق بعد قصد اگر وقت و قوه تعاضد کند بکاری آید از تخم خشک شمس

ششاش شیر غلیظ بگزید و بداند و قدر جدا قوام دهند و از آتش فرود آورند چون بسوزند آن شیر تخم
 در قوام قند آمیزند و بر هم زنند و باز آتش بر هم گذارند تا القوام عوض کند و اگر خواهند که سوزاند قوام سخت کنند و بعضی
 نیم تخم تخم ششاش را چهارمین آب یک شایه نوزدی چسباند پس در آن یکوفته کرده در آن آب می برند تا نصف باشد
 صاف میکنند و یک من شکر داخل کرده اخترا می آرند شربت ششاش نافع برای گام نزل که با حارزه مغرطه باشد و نیم
 اسهال یا پس سوسن و قند سفید بگزید و کنگار سفید غریزه و صندل و زهره و چهارطل آب شیرین بگزید و شربت کرده بگذارد پس
 خوب جوشانده فرود آورده بگذارد تا سوسن و قند پس بپزد تا لایه صاف کنند و سرش یک شکر طر زده و خل کرده و قوام
 آرند شربت زوفا که در گام نزل که باره سفید و از مصلح مستفید است اینخیز زده و خشک باز زده عدد و میر منقی است
 حلیه تخم کرفس تخم رازیانه سفید بر سیاهوشان زوفا خشک یک یک بچیزم بخم بپزد و درم جوشانده صاف کنند و صبح
 چهار درم باد و شغال تخم زوفا بدهند و بعضی اطباء درین شربت سه درم زراوند و حرج و بچیزم فراموش آفرینند
 و نسخه همچون زوفا در ادویه محیه خواهد آمد شربت نزل که جهت نزل عار و بار و حرج معمول این تخم و الی است
 جهت محدودین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال کشته بکار برده شود و شربت
 و زعفران و قند سفید بپزد و درم کنگار و درم فراموش آفرین و درم سیاهوشان اصل السوسن زوفا خشک یک یک بپزد
 و شربت تخم خطمی تخم خناری تخم کتان کافور بان هر یک یک سفید درم اینخیز زده و سیست دانه عناب سی دانه نمون منقی چهل دانه
 سبستان پنجاه دانه اینخیز کوفتی است جو کوب کرده در سه طل آب شب چسباند و صبح جوشانده هر گاه نصف باشد لایه
 صاف نموده و ترنجبین خمر اسانی بگزید و درم داخل کرده قوام شربت آرند و شربت این بچیزم تا هفت درم است
 شربت نزل که دیگر از مخرجات قبله گاه که جهت نزل عار و دفع قبض سفید است اینخیز زده و سیست دانه عناب سیست دانه
 سبستان پنجاه دانه بر سیاهوشان سه درم حب لاس کثیرا بر یک بچیزم تخم خطمی سفید درم اصل السوسن تخم ششاش سفید
 بر کیده درم جو شمشیر پزده درم بنفشه برلی سی درم ترنجبین یک نیم پاد شربت سازند و قدر خوراک درم اگر تلخ مطلوب
 باشد بآب به حل کرده بدهند شربت نافع برای گام نزل و اسهال کثیرا یک درم کنگار شربت خطمی مهدانه ششاش شربت یک
 بچیزم زیت منقی اصل السوسن هر یک یک نوزده درم عناب سیست دانه سبستان پنجاه دانه جوشانده و شربت سازند و شربت
 عار و بچیزم بنفشه برلی را با سه و قد این شربت بدهند اگر ماده غلیظ باشد این اجزا وقت لطیف زیاده کنند زوفا خشک
 بر سیاهوشان هر یک یک درم بر سیست تخم رازیانه چهار درم اینخیز زده عدد و شربت که نزل عار و عطش نشد و نزل بسیار نافع
 است لعاب بهدانه و لعاب بزقطه نار با آب انار شیرین یا با جلاب شربت سازند سمومی که سده ضعیف را خواهد از گام
 باشد خواهد از قلیل بلغم خام بکشد و شربت را در سرکه کشیده روز بخشد باز خشک کرده بریان کنند و کوبیده و در سه
 بکشد بعضی چسباندن یک شایه نوزدی و سوسن در حرقه کوبیده و قند نموده اند تخم خام و در نوزد تخم منحن فانه و ارد

فانه دانه اجاص بسیت دانه سپستان سی دانه اصل السوس نمکوفته نمکوفته هر یک سی دم بهر بوجوشانده
 صا کرده تر بخین هفت دم بنوشانند و در زکام حار که با بخارات دم باشد بعضی اجزای مناسب مثل شانه قیر
 طبعی که در زکام تلبد این مناسب است اصل السوس محلوک بخوردم بنفشه عربی یا زرده در دم خنجبین فایزده
 بسیت دم تر بخین سی دم آتشیزین انجیر سیاه هر یک بسیت عدد غلاب سی عدد نیمه بدستور شاف بوجوشانند
 صاف کرده بقدر تحمل عسل گرفته هفت دم خلوس خیار شیر تلک در صاف کرده بنوشانند اگر چه تقدیرین عسل با دم
 با مثل این مطلقا نپوشند اندام القدر بکدم و نیم باد و دم افروند احوط و اسهال است بطبعی که طبع کند و صاب
 نزله را سود و در بنفشه خشک بخوردم اصل السوس محلوک کرده ده دم در کوئل آب تر نماید پس با شین لایم بوجوشانند
 که نصف بماند تر بخین بسیت دم در آن حل کرده صاف کرده یا شامند طلای که بر جوشیدن مینی مالکند فتح دارد
 ماز و ملکیه زرد و روغن گل یا روغن بنفشه بادام ساینده طلا کنند طلای که جهت نبور که تر مینی در و میداشند و کافور و زعفران
 هر یک بخوردم گل مخوم بکدم گل مینی دو دم بگلای سر که انگوری طلا کنند و طلای و غنک که در آن گوری نیز بنفشه
 مرد استنگ تناسم کافیت طلای که جهت قرصه باطنی مینی که مواد در و در حقیقه بآن می ریزد و بعد تصدق و خراطلای
 مینی و در مینی بفتح می بخشد ششانیام در و صندل بوش زرنبدی حنظل بگلای آب بقدر احتیاج آب می الساطلای کینند
 طلای که در دم غیر منقرض مینی را که از قصده و خراطلای و السرام بر بنیزد و شش و طلای کردن این خلط و خراطلای می بخشد و کافور
 مرصه اسقل هر یک نصف دم رو خا طرب مرد سنج از زوت هر یک بکدم همه را بار یک ساینده کجا بسین لایم حنظل و کافور
 زیت بوجوشانند تا غلیظ شود پس این دو را ساینده بر آن باشند و زیت تا غلیظ شود روز و شب طلا کنند یا شام طلای
 که قشره های مینی خشک کند سرب سوخته شراب کهنه روغن نمور و در دم امیخته بر آتش لایم خندان بوجوشانند که سطره شود و در طلای
 مسین بکا بدارند و بکار آرد اگر طوب در شیر یا بیاورد سفید آب مرد استنگ اضافه کنند طلای جهت مینی که در قشره
 باطنی مینی بهر سید بگزیند خرق خرق از هر یک جزوی و بار یک ساینده در قشره طلا نمایند تا عفونت آن بخورد و قشره خرد و طلا
 بر آید پس این طلا غلیظ فرمایند بگزیند یک یا زینترین و بگویند آنرا با پوست تخم آن و عصاره گرفته باد و دم بایک از آن
 شش و سراس کجا کرده بوجوشانند تا غلیظ شود پس هر روز قدری از این عقیده در جوف مینی طلا کنند اگر از این هم به نشود
 مری که قلع لیس و قلع طار دارد و در مری باید بکار برند طلای جهت مینی که از رطوبه عفنه مستکنه عظم مشاشی باشد قلع
 ربع جز و ساج سندی نصف جز و منبل الطیب بچیز همه را کوفته شراب عتیق در خوراند و خشک کنند و سیراب تا که از تمام
 با پوست تخم گرفته باشند و خوراند و خشک کنند و تخمین چند دفعه شقیه کنند تا طعم دو اراضی بایل مراره حاصل شود پس
 دوادر هر سه روز یکبار در مینی طلا کنند و اگر از استعمال این دو اجزای شش هم بهرسد این دو اثر کنند و جوع بجا آید
 نمایند طلای که در صفت را سودمند بود ما ش زعفران مر را استنگ گل مینی خطی لادن کوفته و بخینه با طبع فاشنه

خست همتی یعنی بدست برست کنند و انبوه بینه بجهه درستی گذارند و بالای آن این طلا نمایند **طلای** که خون رسانی
بند کند آب برگزیده آب اطراف زر آب برگزیده آب برگزیده آب عصی الراعی آب برگزیده رود دریم آمیخته گلات داخل کند
خزقه گاتان باین آلوده بر پیشانی و سر نهند و دیگر آرد و جو خلی گل از منی افاقا عصاره نخته پنهان کنند اندکی کاغذ
و انبوه لبه که برشته بر سر و پیشانی طلا کنند و این نسخه را در جلای بغیر آرد و باین اوزان نوشته اند افاقا گلات رافینون
عصاره لجنه لجنه صندل سفید هر یک درم کافور دانه گی همه را بگویند و به پزند و لعرق گل بسپارند و طلا نمایند
و دیگر از جلای افاقا لث است که از منی گلات سه سنجی خروزی کوفته و بینه باب برق مورد و شاخهای زرد بر طلا کنند
و دیگر کچکشته لبه که حل کرده بر سر و پیشانی طلا نمایند و بجهت است و دیگر سر گین خرتنها و لبه که حل کرده طلا کردن و دیگر آن نسخه
مطلقا مخصوص نسخه ارباب خیمه که در مخزن را باین طلا کردن قطع میکنند و عاف را و دیگر عصاره کوزه و طلا کنند و عاف را
اقاقیا بخزقه طلا کرده بر چین گذاشتن میکنند و عاف را و دیگر اشهر از چین نصف است و مقدم طلا کردن منع میکنند و عاف را و دیگر
و باغ باشد از کلیمه چهار درم ادویه الفیه عینیه بعضی عطوس است که بجهت سده مصفاة بعضی قشام چشم بکاری آید آنرا از عطوس است و عاف را
انتخاب نمایند و گذشتن از خاص می بدست می است و تحلیل ریح مخوین و قتیق سده مصفاة کند و بجهت است
و اگر از استعمال آن عطسه بسیار آید و ساکن نشود و برون بقیه تنشق کنند و گلاب به سر که برف بر سر گذارند از کلیمه چهار درم
اغذیه و ادویه الفیه عینیه منقوطة بعضی اغذیه و غراغره و غلوات است اما غذا یا باین غذای خشم که سبک گرمی باشد
اقتصاد و فرایح است که این معتدل ترین طعامها است برای خمر غرض یا طیب و ج یا کبک یا دراج باشد و اگر میسر نیاید
بمزرات ماسخ اسفناخ و گاهی بمزوره محل مشک و روغن بادام کنند و اگر زمان ربیع باشد ما را الجبن روغن
بادام و طباب و گاهی بکبجین مناسب است **غذای** صاحب بهسیر الف فرایح و طیب و ج و کبک مقرر
کرده اند و اگر این چیزها ممکن نباشد گوشت حلوان بریان بزیست و زردی بهینه نیم برشت نوشته اند و منع از این
سوک و نکسو و تاکید فرموده اند و غذا بهمنه راف جبرانی چیزی لطیف و قلیل باید و راعانی را که از زرقه و حدث
دم باشد غذای مغلطه دم جناح بهضیه معمول از دقوق و نشت است و مثل شیرین بهضیه بریان می شاید و کسی که عارض
شود و از راعاف اکثر و حدت غذای آن هم همین ششم غذا و شیر تازه و گوشت حلوان شیر تازه و هر سه طبع شیر و طبع
است و از اغذیه ملایمه و عوفین گاهوی سبز و عدسیه سابق و سرکه و صمغ و منابه است و گاهی جو محض از راه قطع
ملطیف فر میکنند و از دونه و جاج بهترین غذا است برای ایشان بلکه بعضی ده است برای راعاف سقلی و ضرر آید
کنند این و ذکر کنند و در خوردن این و غذای صاحب نکام عاصم راوی در ابتدا ما را شمع است که دوسه روز
بر بیان اقتضا کنند و از قریه اسفناخ و اسفید با جوداش بشیر روغن بادام یا مسکه اختیار نمایند و بعد از
شفیه حذر ال نکام اگر دوی دریا بند زردی سفید یا قدری سفیدی کنند و در قدر برام لطیف بید بر بیان

شحم و جلیج بریزند و در سیم زده بپزند پس فرود آورده بخار آنرا استنشاق کنند و شکر بخورند و تقویم طعام جهت دوی نماید
 بعد استغراق قوی مجرب است و غذا جهت زکام حار و دوی التزام با شیرین بیا و شراب خشی اش و خمر که کین
 قوت دم کند ضرر و غذا جهت زکامی که باشد بآن بخارات و طبعه لطیفه حسوی است متخذ از امحاله و نشاسته
 خشکاش مدقوق و حسوی از خطه است که چوشانیده باشند بآن انجیر و زیت بریزد و زایانه و برسیا و شال اصل
 با عسل دیگر فسخ حمام و عصافیر مقلوبه است و غذای ارباب زکام سودا و در ابتدا ما نشسته مطبوخ خشکاش و جیره
 متخذ از شل نشاسته و روغن بادام و در انتها بعد استغراقات و طبعه جفاف بر سر او شل لوم جدا و فزایج مضمغه قوی
 و روغن بادام باشد و اگر کبیر بنیاید حسوی از نشاسته و دقیق با قلی و روغن بادام و شکر سفید باید و نیز حاصل از آب سبزه
 خشکاش ساخته و دوی مدقوق و لوزیدان ساییده بر آن باشند اما بعضی غائر مناسب است قیام است غرغره
 جهت منق الف زمانی که سبب آن ماده متعفن در مصفاة باشند فاضل آید خردل کوفته با سکنجبین بر روی سرشته غرغره کنند
 و دیگر که بعد از غرغره اول بکار آید سبیل سعد و قفل سکر در شراب بجهت تغیر نماید غرغره که ماده نزل را از غلظت لطاف
 خلق باز دارد آب عدس و آب انار غرغره کنند و اگر نفخ نکند باین غرغره رجوع نمایند تخم خشکاش پوست خشکاش
 در آب عدس بجهت غرغره کنند غرغره که منع نزله کند عدس اصل السوس هر دو را کوفته در آب چوشانند و قدری
 زعفران حل کرده تغیر نماید غرغره دیگر که همین نفخ دارد گلنار حب لاس نیم کوفته گلبرخ پوست خشکاش اندکی
 کشنده شکر در گلاب بپزند و سه کده غرغره کنند غرغره که زکام نزل را دارد و تدریج و قوت فسخ کند و ماده را
 غلیظ کند تا از ریحین باز ماند اول کشنده و شکر و در کنند پس بکین افاقا قلیا گلنار صندل سرخ نیم کوفته هر یکی دو درم عدس
 مقشر سه درم گلبرخ چهار درم خشکاش ده درم با کین آب چوشانند تا صد درم بماند بیا لایند و سبب درم گلاب بیا لایند
 و هر روز در باد و مقدار پنج استار غرغره کنند غرغره دیگر همدین باب گلنار یک درم و نیم افاقا تخم خرفه هر یک مثقال
 نیم صندلین نیم کوفته هر یک دو درم گلبرخ چند درم پوست خشکاش هفت درم همدین باب گلنار نیم آب چوشانند تا صد درم
 بماند بیا لایند و کافور یک نیم دانگ آب کشنده درم گلاب بمانده درم آب سیب سبزین آب آبله و در هر یکی
 بصیت درم آنها اضافه نموده و دو سه جوش دهند و کافور حل کرده برنج استار غرغره کنند غرغره دیگر همدین
 اغراض صندلین هر یک دو مثقال افاقا قلیا گلنار تخم خرفه هر یک سه درم عدس سماق تخم خشکاش هر یک چهار درم پوست
 خشکاش سبب درم آب چوشانند تا بمانده آنرا بماند بیا لایند و سبب درم گلاب بر دوی اندازند و نیز در مقدار
 پنج استار غرغره نمایند اما از عنولات غشوی است که سر بدان منبشام بکناید و زکام را تیراند و تحلیل کند
 لک یک کوفته فطران سرخ پنج و قیبه هر دو را بپزند و در غرغره بپزند بر شکل صره و بگل حکمت گیرند و یکشمار زرد را نش
 نهند باز بر آورده بپایند و شراب انگوری در حمام سرد بان بشویند کلمه شامرو هم ادویه لطیفه فایده قلیا

و فله ضیون است فقیله که ختم را سود دارد سعد بنیل صبر کلین قرغل کوفته و بخته تاب بودینه برشند و کل
 ساخته در بنی هندی بعد از آنکه بنی را بگلایه سر که بپزند و سبب باشند فقیله که فتن بنی دور کند و ترک غور
 هر یک چهار جزء اقلیمیا اقلیمیا ملح اندازانی هر یک چهار قیر اطهر را زهر را بکندیم بوره قصبه زیر گل نشین قرغل سر یکدم
 کوفته فقیله بپزند کرده او به بران پاشیده در بنی هندی فقیله دیگر جهت بتن بنی فلقطار قرغل سر یکدم بپزند
 انار ترش سر یکدم و نیم قصبه اندزیره سبک سر یکدم کوفته و بخته بلینه شراب ترکند و بان آلوده در بنی هندی
 دیگر در حماما افاقا سر واحد یکدم غسل فقیله سازند فقیله در ششمان نهاده برین باب عجیب دیگر حماما
 گلین بر وزن نارین فقیله کنند فقیله جهت شور باطنی الف فقیله که در سر که کهنه که در آن داخل کرده باشد غوطه
 داده در بنی اگر نهاده در خشک میکند بنور او نمیکند و او که طول بکشد فقیله جهت بوسه بر آنف جز هر که و انجیر سبک
 کوفته فقیله کرده در بنی هندی دیگر و آب بودینه یا شراب یا سر که ترکند و بودینه کوی خشک بایند و بران باشد در
 بنی هندی دیگر اشکان بر مشام در مسادی گرفته نرم بایند و فقیله که آن در سر که آلوده در ایران باشد
 در بنی هندی فقیله سبک که بر و قطع بوسه بکند پوست انار کوفته و بخته تاب فقیله ساخته اکثر در بنی هندی
 بختی این قدری رنگاراضافه کرده بعد از آورده و قطع بن مشامه نموده و شراح این نسخه را چنین نقل کرده
 که پوست انار ترش را بکوبند و بپزند و بپزند با آب یا سر بایند بحدیکه قابل فقیله ساختن شود فقیله ای طویل ساخته اگر اوقات
 لیل در بنی دارند فقیله که بوسه بر آنف بپزند یکدم شب عفش قشور نحاس هر واحد چهار درم فلقین شش درم
 زجاج فلقطار هر واحد سه درم غل یک قطعه همه را در قدر نحاس بپزند تا بختن عمل آید یا فقیله عمل آید فقیله
 جهت بوسه بر آنف که از درم بر خور باشد بعد از شال مرهم رنگاراضافه نموده بکار می آید درم الاخوین انزروت ترک
 بگلایه قدری سر که فقیله ساخته هندی فقیله که براحت جگر ناک بنی را نافع است آب انار ترش در یک سین بپزند
 تا نصف بماند پس له بان آلوده در بنی گذارند فقیله دیگر که ریش بنی را فغ رسا در زج سیاه شب یامانی بازو
 مرزوبال مس سوخته هر یک یک درم زراوند طویل شش درم کند و از زده درم جله را کوفته در و من آب بپزند و با لایه
 و تاب بپوشانند تا بقوام عمل آید و فقیله بدان آلوده در بنی هندی و مکرر همین کنند فقیله دیگر که ریش بنی پاک کند
 خون باز دارد بازو یکدم روی سوخته نوزده هر یک یکدم و نیم زراوند صرح اقلیمای لغوه هر یک درم کزنار زج
 گلنار سر سوخته کند هر یک درم شب یامانی مرزوخ هر یک یک درم زجاج سیاه فلقطار فلقین سر یکدم درم کوفته
 بختی با سر که تند خندان بپزند که بقوام عمل آید پس بنی باب برگ حقیقه ریش و لته درین دوا تر کرده در بنی کنند فقیله
 که عاف باز دارد از خرقه که آن فقیله سازند و در خرقه بنی مدافعه بر بند و زجاج مصری بار یک ساییده بران نهانند و
 بنی هندی دیگر که بر آنف که سخت کنند و فقیله بدان آلوده در بنی هندی دیگر حبالبان را ساییده فقیله ساخته در بنی کنند

درینی کنند دیگر غبار سیاه خون سیاه نشان شبکائی را ساییده بر فئید با شسته درینی دهند دیگر سرشیم های را
 بسوزانند و با هموزن کافور ساییده پنجه بر فئید با شسته درینی دهند دیگر فئید مغروس تاب با درج و نصف
 هندی سوخته درینی دهند دیگر جهته رعاف کرد سیاه خاک گندر صبر سر که در سفید تخم مرغ سرشته فئید کنند
 درینی دهند دیگر قلع طرازاج سساک و قدری قلیل زنگار بخانه عکسوت فئید کرده دیگر قلع طرازاقیا
 موسی خرگوش خاک گندر سرگین خرمنه را با کنند تا برشته و فئید ساخته درینی دهند دیگر کافور دانگی بازو سر که
 سوخته و در دم نزاج سیاه چهار دم شبکائی بشد دم کوفته و دیگر برجهت بصاره سرگین خراگوده و درین و اگر دهنده
 به دهند و دیگر افیون دانگی گلنار کرد سیاه مار و هر یک بنیز دم و دیگر برجهت بصاره سرگین خراگوده و بخانه عکسوت
 بگردانند بعد از آنکه مینی را بگلنار و سر که شسته باشند درینی دهند دیگر کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقا قیاسوت از
 ترش شبکائی هر یک در دم کوفته و پنجه تاب با درج یا آب انجلی یا آب صلیح سرشته فئید در این آگود به دهند و دیگر
 فئید بیدار تر کنند و بازو شب گلنار نشاسته صمغ عربی سخی کرده بیا لایند و درینی دهند و دیگر فئید بیدار تر کرد
 که با کاغذ فئید بیدار شود کوی پوست بجهت مجموع سوخته ساییده بران باشند پسند فئید فئید استعمال آن قطع
 بوی سر الف کند و فئید بدان تر کرده درینی گذشتن بنفرا که از ماده سوخته فایده که با شسته است کرده باشد و کند
 اما پیش از برداشتن این فئید اول قلیلی روغن گل سحوط کنند و بعد بر دشتن رعاف مزاج دماغ کنند اگر کسی بداند فئید و فخر و
 روغن بنفشه و آب که و و اسید مشک و اسباب آنها اطفا کنند و نسخه این نشاء الله تعالی در او بسیار است او مان خواهد آمد
 در کلمه فقه هم ادویه الفیه قافیه بعضی قرصها بود که در ضمن سحوطات گذشت قرص **قرص از خون خورده** که بخور و ترش
 است و در شراب حل کرده درینی بجانیدن جهته ابرائی بنن الفی شیخ رئیس حقه الله محراب نوشته عمر صبی که
 جهته ترکه بارده طلا بان بسیار نافع است جز بواسفیت رومی هر یکی سده دم که سیت صفر هم و قیه قرصها سازند و در همه
 طلا نمایند و دیگر از ادویه قافیه قوی و دیر و طب است اما قوی اسم یونانی است که معنی آن بخور است استعمال کرده شود
 لفظ را بخور از طبه الراجیه و جهته عطریه اطلاق کرده اند از مغرور بر صنوبر و از مرکبات بر تخم می معروف که استعمال آن بخور
 است و هم استعمال کرده میشود این لفظ را بر سحومات که لفضج و دهنز کام و زلزله الفیج و شفیه دماغ و شفیه سعال و الفیج
 مانی اصدور و دفع بعلل بارده کبد و دفع امراض عارضه از با و فساد هوا می نماید و هم قوی را فخلو ط کرده میشود و باد و دیگر که
 خصوص اضده و معالجین هم نسبت کرده اند به یک قسم این بهر واحد از سبع سیاره و اسام این را با حروف خواجه فندله
 این مجموعیت کرده آورده **قوی زحل** اهل شیخ از مینی جزو سحوطات هم منقذ از سحوطات هم و واحد پنج و قیه ترش
 قدر کفایه **قوی زهری** اشن صط که بهر واحد پنج و قیه ترش کند که صط که بهر واحد دو و قیه نیم ساج بهر واحد
 حمالین سوسن بهر واحد یک و قیه نیم ساج بهر واحد قوی شمشیری که از قوی کبر گیند می خورند و این شش نوع ادویه نیمه ترش

[illegible]

کرده مالیدن یا قلم کردن می بود انفراد الطوطمهای که بر گردن اطراف مذکور مقعد و ناف بدان نافع است بزکام
 بار و این روغنها است روغن با لونه روغن حب الفار روغن سداب روغن سوسن روغن مرزنجوش و همت زکام و
 نزله حار طوطم مثل روغن بنفشه باید لطوحی مجرب جدا مجده و والد ماجد که زکام مدام نزله قدیمه را علی الدوام نافع
 است لادن لیمان مصطکی کند زلفت رومی گل مانویه سدن الطیب هر یکی جزوی موم سفید روغن گل یا زکس خضری هر یکی
 چهار جزو موم زرد روغن کند ازند و دوا گرفته و بختی بان لیسند و بر بار جد مالیده بر سر به بندند و در دست دارند
 لطوحی که نزله قیق حار را که از لعوقات و استعمال خلطات باز نه است و دوا باشد از این لطوح بسبب تقویت این دماغ را و
 تسکین و تعظیم این مواد را باز است بکیر و تخم ششاشن با پوست آن بکوبند و با اوق اس در روغن جلاب بپزند و بپزند
 را اس لطوح نماید و اگر این لطوح گل از منی و گل مخوم باب بازنگر چه طلا نماید اتوی باشد و لطوح جبهه اطفال
 بقلقلین عین هم نزله حار را نافع است و لطوح بقلقلین تنها باب نفع است و بعضی باین تمام روز لطوح میکنند و بعضی
 لطوحی که نزله حار که بغیر دم بود و دانه زرد و یک حله باشد نافع است آن بعد از آنجا با عصاره سفرجل یا سوسن لطوح کنند و دیگر
 غصص حوق و سوسن یا سداب و دیگر بزقطه یا باب لعوق بر رختشاشن جهت نزله رقیقه غایب بعد از پخت عسل و تخم ششاشن
 با پوست نیم تخم ششاشن با پوست کوفته در دهن آب بنزد تا برنج باز آید صاف نموده با نیم شکر نیم سفوف بپزایند و در صبح و شب و
 هر یک نیم کوفته بان یا نیم زرد لعوق ششاشن نفع میکند به نزله رقیقه حار و مغز تخم که در شیرین مغز بهانه هر یک نیم دم
 که در صبح نشسته هر یک چهار دم تخم ششاشن سفیده درم کوفته جلاب بپزایند و درم کوفته این لعوق در دوا و در صبح و شب و
 انشاء الله تعالی خواهد آمد لعوق نزله خمر و معول و اکثر نف و مجرب از موده این صیف و مجرب دو اجهت نزله و
 زکام و سعال حار باین جلالت مقدار و سیر الاثر نیست دیوست مطلق ندارد و ملغمه بحدت برمی آرد که این عوی
 نشانه مغز تخم که در شیرین مغز با دم مقشر هر یک کوفته نبات سفید با دسیر عا لکیری عرق بید مشک یک و نیم سیر نبات را با
 بید مشک بپزایند و در دوا گرفته و بختی داخل کرده لعوق سازند و اگر بید مشک کم باشد قدری آب داخل کرده معلق
 در نزد یک عدم یافت تنها باب قوام کردن هم محل منفع این میگردد اگر ترطیب سینه و تسبیل اخراج مواد ویریزد یا به طلب
 باشد در توله روغن بادام شیرین تازه هم بفرمایند قدر خوراک بکنند معول است لعوق جهت نزله حار که طبری و حاجی
 بقراطی آورده نیست مغز بادام مقشر سه درم کثیر اسید چهار دم تخم ششاشن سفید بحدت صنف فاری ده درم همه کوفته و بختی با
 اسفند فایند و برابر فایند تخم خرفه مقشر کوفته بختی مجوز منقعی لعوق سازند از کلان است و در الفیه میباید هر یکی
 اگر تخمیل است که نزله باره نافع است و دیگر نیم بعضی بجا بین مغزات است هر هم اسفند که نیم گار است میخورد و زاید
 یعنی را در رقیقه قروح و خفه میکند که قیه زنجار را با مثل آن عسل یا میزند و مثل مرهم سازند و بختی عمل کرده میشود باز در دست پس
 حاصل میشود و مزجی مصاص صنف منقعی قروح ترهم اسفند است نفع میکند بقروح نف و نفاط لا از قروح نار و آب گرم

در روغن گرم افتاده باشد بگزیند روغن گل چهار جزو و سوم صمغ صوماد و روغن بگذرانند و بنشیند از اندر وی سفیداج قدر
 که بردارد و سوم و روغن آنرا و سفیدی بپزیند در هم کرده و ترکیب کنند و گاهی داخل کرده میشود و قدری کافور هم در هم منحل
 جهت قروح الف مخصوص قروحی که میل میبوست داشته باشد و جهت و جهت قروح شقیقه و اکثر قروح بطول لاندال که ماده آن
 خالی از شست در دهان نباشد از حله عجایب است و بمنزله خوارق عادات است منقول از شرح شمع سفید نصف مثقال بنفشه خشک
 حب غبر حل روغن گل هر یک یک مثقال بنفشه را در آب خوب مهربانند و بدست بمالند که آب لعلی در شود و حب غبر حل را هم کجا
 گرفته با سوم و روغن مثل مرم سازند و هر یکی که بثور میانی غریز را که تر باشد نافع است سداب ترود و درم مرداسنگ سیایانی
 هر یک چهار درم و روغن مورد ساینده مرم سازند و هر یکی که در لیش میانی پاک کند کند و یک درم سبب میانی از او اندر جرح مانده
 تو بال مس هر یک چهار درم قلع کیش شش درم زاج سیاه قلع طار مهربان یک سبب درم کوفته و بنشیند در دهان استار
 سر که برزد تا بقوام عمل آید پس لته بآن آلوده کنند و در بینی نهند و هر یکی که بر لیش میانی نفع رساند و منی که از لیش
 بهر سبب بکلی زایل کند منقول از طبیبی قلع کیش قلع طار سبب میانی مرداسنگ کوفته و بار یک سبب مرم و روغن کاذ
 روغن زیت ساخته باشند لک کنند و قدری سر که در غرغانند و بنشیند بر در اندر محلول زوقا که با شربت زوقا و بنشیند
 زوقا جهت زکام و نزله بار و بکاری آید و در دهان قلع هر یک سه درم مغز بادام تلخ از او اندر جرح تخم انجبه هر یک
 بچند درم زوقا خشک رب السوس بر سیاوشان هر یک ده درم کوفته و بنشیند و بعضی بنشیند و بعضی ساجون سازند و نفع از هر وی
 جهت نزلات حاره و دیگر امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و معده و لیش بغایت نسیج است مشک کافور
 هر یک نیم مثقال عنبر شنب کشیفال عصاره زرشک تخم کاسر و مقشر نشاسته گلشن کجند نیلوفر کبود و درق نقره هر یک نیم مثقال
 مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار گل مغز تخم باطل و پستانی ابریشم همین پوست نارنج گل کاذ و زبان فاذر بعدی
 طباشیر هر یک بنشیند و آلوده بگلآب پرورده و ختمش سپید تخم خرفه تخم کشنیز هر یک سبب مثقال با شیره برنجین شربت
 و شربت سیدب مثال آن چهار صد مثقال بنشیند و بعضی از صبه غیر از وزن سابق بنشیند و زیاد درق طلا و مثقال
 مردارید که با مریجان هر یک سبب مثقال اضافه میشود از کلمه بلبلیت و یکم ادویه الفیه لویه بعضی لطلو و نفوفات است
 لطلو و صمن بخارات تحریر یافته و نفوفات اینجا مذکور میشود و نفوخی که کند میانی به برد سنگ ج قرفل مسک کوفته و
 بنی در بینی دهند و دیگر قصد آن بر سه بر زدن بر رو در قرفل هر یک یک درم عفش هر یک یک درم مشک یک صبه
 بار یک سبب ساینده نفوخ سازند نفوخ صدف سوخته مسخوق و نفوخ سید مسخوق هم نافع است نفوخ و دیگر جهت شستن میانی
 که از رطوبه متعفن مضافه پیدا شده باشد و اگر باشد از این بنیاه مقدار یک طبل صغیر اضافه کنند و در آن قرفل و زیت درم کبریت
 در آفتاب بنشیند تا خشک شود پس سخن کرده نفوخ سازند و اگر در نفوخ نکلند چه بسا که موثر نماند و اگر عارضه جاری

شود و ادویه که خون سیاه و غلیظ است بنزد کنند اگر زیادتی کند بمعالجه عاف بردارند نفوخی نافع بین بینی که از ریه
 باشد ساج ششک نصف جزو ششک سبیل بلخ سبز هر یکی جزوی بار یک ساینده دایم نفوخ سازند نفوخی نافع چشمی
 مصفاقی نیز ابوال اسل ششک کرده هر دو بار بار یک ساینده بدمند و دیگر درین باب دست بندق بندی ششک
 کرده بار یک ساینده و همچنین اگر در بینی و منده نفوخی که پیش بینی گفته را سود دارد و باز سوخته یکدم مرشکانی بر یک دم
 زینخ سنج چهار دم کوفته و سخته قدری در بینی و منده بعد از آنکه از آنجا خوشبسته و یا که ده منده نفوخی که گوشه فرونی را
 بیرون است اما ترش چهار دم قلع لیس سه دم زینخ زرد و خرمن سیاه قلع طاهر یکی در دم کوفته و سخته و بکار آید و دیگر قشور
 سخاس کوفته قلع لیس ششک دم زینخ اخر نصف و قیه خرمن سیاه ربع و قیه کوفته و سخته نفوخ سازند این را بحدی که ظاهر شود
 اثر آن درده او و دیگر خرمن سیاه یکدم است اما ششک زعفران هر یک در دم زهره گاو حامان نفوخ زهره گاو هر یک در دم
 قلع طاهر ششک دم قلع لیس سه دم کوفته و سخته ششک استقال کنند نفوخی خانی که عاف از احسن کند ششک ششک زهره گاو
 محرق زاج مشوی بار یک ساینده بدمند و دیگر و طاس سوخته صدف سوخته هر یک صدف قلع طاهر نیم جزوی بار یک ساینده
 در بینی و منده و دیگر حصص بگرد و خرمن کتان بسته بسوزند و خاکتری در بینی و منده و دیگر آبک سبیل بار یک ساینده مره
 بعد از آن در بینی و منده پس یک سبیل سبیل تر کرده در آبک مسحق گردانیده اندر بینی و منده و دیگر اجمال ششک کرده بار یک
 ساینده نفوخ سازند و دیگر دم دیوک و جاج ششک کرده ساینده نفخ کردن و تازه اینهار خوردن قطع میکند ریه را و دیگر
 سبیل دست را بسوزند تا سبیل آن سیاه گردد و سبیل بار یک ساینده و با منویه در بینی و منده و دیگر دم نفوخ ششک کرده
 سوخته را در آن در بینی و منده و دیگر زاج خصوصاً قلع طاهر ساینده بدمند و دیگر کند را نفخ کردن قطع میکند و آن
 که مخدر از جوجع باشد دیگر که با ساینده نفخ کنند و دیگر سقیق حصص خصوصاً خرمن مسحق در سر که با قطع میکند ریه را و
 نفوخ و دیگر که عاف شدید را سبیل کنند شب عالی قلع طاهر سوخته قلع لیس زاج شلخ گاو کوهی سوخته و دوج سوخته مغبول
 باز سوخته مسطقی در خل خرمانو کاغذ سوخته بار یک ساینده در بینی و منده طفق طاهر چهار دم از مکتوب سوخته است
 است و بقیه تدابیر بعضی امراض الفی و ذکر بعضی امراض الفی و ذکر بعضی اعمال دیگر که تعلق باین امراض دارد و چنانچه تدبیر
 اخراج شی غریب که در بینی رود و تدبیر فزع و خرمن کرم زاید و تدبیر حبس عاف اما تدبیر اخراج شی غریب
 از بینی نیست که از مسطحات مناسب چیزی فعل آنرا تا عطر آید وقت عطای بدن پس منخر صبح بنزد کنند تا در دهان مسخر
 مسدود رسد و آن چیز بهیده بر آید اما تدبیر دفع و خرمن کرم زاید نیست که کرم زاید بینی را بخورند و عاف آن که
 به بینی اگر از قبیل سرطان باشد و رنگ آن کدو سیاه و صلب الجس بود هرگز در بی قطع و دست کاری آن نشود و اگر از
 قبیل ثلول یا کوبه سرخ رنگ لب الجس باشد دست کاری روا باشد و دست کاری قطع کردن کار و بار یک ساینده
 بخورند و بخور ط است و گاهی بعد قطع هم اگر بقیه چیزی با مداحات بخورند و بخور طای فند و طایق خرط و جود و جود

چنین نوشته که گیرند که خط و قیاس پس به بندند در طرف آن خطی از شعری قوی لفظ و گفتار کنند خط و قیاس تا خارج
 شود سران از عقبه که در خشک است و راه بدین دارد بیکر کشیده شود بر فرق تا بر آید طرف خط مقبول از شعری پس بر سر
 یک سر که از منفرین فاضل مانده و یک سر که از راه دین بر آمده این هر دو سر اگر فته بکشند گاهی به طرف گاهی آن طرف فاضل
 که ساقط شود و خط ثابت زاید و منوط گردد موضع پس خط شعری را هم کشیده فقیه مثل سنج و قفل باشد شدن خون در بینی بپزند پس
 مداوای جرح بر می که از سر که و گندار و کدر و مردانگی باشد بکشند و بپزند و از هفتشاق آب سرد و خوردن طعم آب که بپزند
 مسخ کنند و قفا به بعضی قیاس باشد شدن و خشک نشسته بپزند فریاد و طوق جرد و شمع بپس چیده بپزند خطی چنین
 فرموده بگیرد خطی غلیظ از گتان یا ابریشم یا شمع و چند گره دهند و در با فاصله تا مثل منشای سیاهی بگردانند و در قفل
 کنند این خط را در سوزن مهری که معتقد باشد و در او دند در منخر تا بر آید جانب چپ پس هر دو سر از اجناسی که کشیده باشند
 بعد از آن یک سنج از اسرب یا رجا نور گرفته بالای آن خرقة به چند و بر آن خرقة دو لای بوسیری مثل دای انزروت و
 دای قهر طاس به باشند و در بینی در آن زمان راه نفس کشون باشد فایده بعد استعمال آلات قطع و دوا کاکا عطسه
 باید آورد تا به غفونت و نشانه که باقی مانده یا بر آید اما بدین سر بند کردن رخا ضرع با عمل به چنین است فصل فیال اجاب
 شواقی میکنند در کتک کشیدن و حجامه و خراش شرب و خفیف و گدازند شلخ بر تری طرف موافق با شرب و تری درین امر و
 است و قصد عرق کشی از جانب پس این است و بعد قصد کافی بدین تر به فلفل و دم و ضیعت و کافی وقت منظر از خارج خون
 به مقدار میکنند که بعضی لغزش شود و در ضیعت رخا همان مان بند میشود و از خارج خون بجا مانده تقطیع خون بعضی باید کرد
 و الا حجامه متعادله بر جان خون را بکشند و وضع حجامه بر کبد در رخا متحر است بر طحال در رخا متحر است بر دود در رخا
 بر دوجانب از بهترین معالجات است و از تدابیر اجید این مرض لک کلین لک صلیب شده و قوه است که موجب اطلاع و توجه خون
 با سافل و افاد هم گردد و بعد از کار فخر گرفته تا ساقها به بندند تا خون منجمد بچسبند و بند خون و دیگر اسباب الم توجه به امان
 حاصل آید و تطیل باب بر بسیار و جالوس در آب سرد و شلخ و هفتشاق آب سرد و شلخ آمیدن آب سرد و از اجناسی که باعث ملکوت
 چهار هم در زکرا و دیر بعضی اندیشه است که تعلق با مرض شفته یعنی لسان یعنی زبان و لثه و لثه یعنی گوشت یا بین
 دندان انسان غم و لثه و لوزین و حنجره و حلق دارد و در بیان بعضی تدابیر کلی است که متعلق بعضی ازین امراض است
 و این مکتوب مشتمل است بر دو موقوفه موقوفه اول در تفریق بعضی تدابیر و تغذیه اسامی امراض متعلقه با اعضا و بطور تحریر
 ادویه در هر باب بعضی تغذیه مناسب این امراض این موقوفه مشتمل است بر مهدی و سیت کله مهدی امراضی که شفته
 تعلق دارد برین تفصیل در کتابهای قصیر طویل مرقوم است بیاصل شفته شفته شفته شفته شفته شفته شفته شفته
 تفصیل شفته اورام شفته الشو و القروح فی شفته اکل شفته و امراضی که بلسان تعلق دارد بعضی از آن امراضی است
 که افه در آن زبان است و بعضی سرگی است که بشارکت دماغ یا مثلاً که معده یا مثلاً که ریه و صد به هم میرسد معالجاتی سرگی

شکر و در معالجات و ادویه هر عضو در هر باب الشاء الله تعالی نوشته خواهد شد و ادویه دماغی گذشته و معالجه فاصله بدو
 تساوی مستغرقه با سهال است و این نافع تر از تنقیه است و مبدله مزاج و فاعله و محله مصدغه موقظه مطلقه است که اثر
 موت آن بزبان رسد و تنار این خبر را در معالجه زبان مناسب است که بعد طعام محل آید و در آن مضمض و در دهان
 و غوره هم بپاشد و بعضی اوقات و خوب مسکه بپاشد نیز مستقل میشود و همای نمسکه بپاشد که مفرط باشد تا مافات آن
 بزبان بمقدار آنکه باشد و اثر آن قویتر گردد و در صهای که تعلق بزبان دارد و در زبانه آن دین مجموع ترخوم مسکه و بدین
 است بطلان لذوق فساد لذوق لعل اللسان قصر اللسان عظم اللسان ورم اللسان تقعر اللسان شقاق اللسان حرقه
 اللسان حکه اللسان استرخا اللسان تشنج اللسان و تلح اللسان الصفد و امر اضی که تعلق بلته و محمود دارد
 باین تفصیل است استرخا اللغه استرخا اللعور و درهما و درم اللغه الدمه اللحم الزایدی الله نقصان لحم اللغه قروح اللغه
 و تا کلها اما امر اضی استخوان تدبیر کلی آن و هم البلیان است بر حافظ طبعیت دندان بر تاجی جزیریم هم
 است کلی از آن تخرد از تو اثر قسط طعام بر است که فساد از طرف جوهر طعام باشد که قولی سازد و میکند مثل غروانی
 یا از سو تدبیر تناول باشد دوم آنکه الحاح برقی نکند خصوص که با ده مستحوی جافش باشد و قوی در حق وی باریست
 که فساد انسان بسبب طبعه و سجا آن باشد در مضورت هم با امکان با سهال که شوند و زرقی کردن شرم باشند و هم
 آنکه اعتبار از مضغ هر چه بر عکس خاصه و قوی که آن چیز شیرین مثل مایط باشد لازم دانند چهارم احتیاج از شکنج خنجر
 مثل جوز و لوز و دندان پنجم بر سیر از مضرات ششم بعد از آنکه شد بدین خصوص بر استعمال حار و از هر چه در خصوص استعمال
 بار و ضروری شمارند هفتم پاکیزه داشتن دندان است از چیزی که متعلق شود در سنان بحال و غیر آن است تقصای و بجا است
 مضر بلته و محمود است از جاست که استعمال مسواک هم باعث است تا شیری دندان و آب زان بر و قابل قبول بر است
 دماغی و سجا است که کند و مختار جهت مسواک خوب اراک است و اگر از خوب دیگر کنند تا از حقیقت آن حرج اطلاع باشد
 استعمال نباید اگر چه دیده شده که بعضی جوهرها بعد رسیدن دندان از اساقط میگردانند و پاک میکنند و این چهارم
 کردن دندان و لثه را محکم کند و باعث آن دهد و یقین از آن کند و از تا کل حصول دارد هشتم دوری از آفتابی که سجا است
 با سنان مثل کرات باشد ضروری بنده اند پنجم از آن تهدید بدین سنان است وقت خواب اگر حاجت برید یا شد برود
 و اگر حاجت تشنج بود بروغن باری و نارین همین قرین صواب است گاهی وقت دندان از زهر کرب میزد و قسم میباید
 اولی نیست که پیش از تهمین اگر سردی باشد بعل و اگر میل برود و قدر باشد سکر اول دندان را در کاست کنند
 بعد آن روغن بمالند و اگر طبعه در آب بایند و در غسل بپایند و استعمال فرمایند تنقیه و حلا و تشدید لثه کند و اما در آن
 که جهت سنان مستعمل است بعضی از آن حافظ صحت و بعضی از آن عرض لب و دو آنک صالحه جهت برود عرض ادویه
 محیفه است چه سنان به بطریقه پانزده و صده و سجا است و طبعه صالحه اولی که بر سنان محفوظ است اگر مضر میشود و ادویه

ترسل پس ضعیف میشود و قلیل میگردد و جمیع این خبرها مقتضی تخفیف است لیکن در حرارت و برودت باید معتدل باشد و اگر برودت
 عودش کیفیت ازین هر دو کیفیت در مضورت خارج نماید یا برودت بهترین دوا برای انسان خیریت که با تخفیف ملا و محل
 فضلات باشد و دواهای مستعمله در امراض دندان چندین است بعضی سنونات بعضی مضونغا و بعضی لطونا و بعضی نفس
 بعضی مخفف فک و بعضی مضونغا و بعضی لوتکا و بعضی ککادت و بعضی کجور است و بعضی سحرطاد و بعضی قطرات اذن و الف و بعضی
 مشون است و نیز بعضی از آن کادیات و بعضی فالتا و بعضی مستفرغات داده و بعضی محذرت است و محذری که بعد از خطر
 استعمال کنند و اگر نفع در مغز هر چه است و امراض لاحق انسان برین تفصیل است ضعف انسان دوا یا را انسان
 النفس مفتوح صادر کند و کند شدن دندان است و طبری در علاج صرس گفته است که دواوات کرده شود و یکی از خبر
 یا متعین تا زایل شود خبر که حادث شده است در عصب از بر و پس منبسط شود عصب یا بخیری که تخلیس نمیشد تا زایل شود
 قبضی که عارض شده بعضی با خبر که تسخین میکنند مثل غسل و سقر است که در لگن شود و غسل امر کرده شود و بعضی سقر دوا
 کردن بروغن ناردرین و مسح کردن بر تریاق و مصفوفه کردن بآب جوی یا مصفوفه کردن با لگن پس از آن در لگن کش
 از همین قبیل است اما خبر که تخلیس و تخلین کنند مثل لعاب بز قطونا و صمغ فارسی و بقعه حمقاء و روغن بنفشه است و اگر در
 متعلقه نشان حکم انسان صرر انسان را در خبر حریر که گنایت از ساییدن آید است و خوب است که تنقیه با آب است
 عراغ کنند و تقویت دماغ و عصاب بکیدن روغن قسط و خلوق بر سر کردن که مبداء عصاب فیکس است نمایند و اگر در
 اینست بطوبیات انسان نقشه انسان نفقت انسان تامل انسان تغییر لون انسان الحفره و اطرافه
 و لطیفه و الحفیه و دال انسان حرکت انسان رج انسان تنید پس نفقان پس و امراضی که بقلم لاقح میشود
 بخورد پس است و قلع که عبارت از قرصه جلد نرم و لسان است یا نشاء و شاع و تدبیر کلی در قلع است اول سقر
 خط غاکسند و قلع مایع تر است را اکثر اقسام اگر مبارکت تمام بدن بود سفت اندام و اگر از سر بود اول قلع
 بزرگ زیر ذوق و چهار رگ کشاید پس قلع قوی کثیر الرطوبه و صددیده بدوای بشریه قویه و ضعیفه بعضی درین
 دواهای معتدل نتایج کنند و مبداء از بدوای ضعیف و شبان بدوای قوی تهلیل نمایند و قلع احمد و میراد و ادویه
 قالیق سیر و میرود و بعد آن محلل و مشق و سودر ادوای زاید التبرید و بعضی در اول محقق و جالی معتدل و در آخر محقق
 محلل که میباید چنانچه در هر باب نشاء الله تعالی بیاید و در جمیع قسام اعتنا بکمال اودان حتی روغن زیت هم ضرورت دارد
 امراض پس اکثره و نرق الدم من الغم و کثرة اللعاب سحر است و نیز چهار نوع است تدبیر کلی در چهار نوع بدین تفصیل است یکی
 است که ماده عفنه موجب بخوردان و همان محصور بود فقط تدبیرش سحر است و سحر حراج لثه و دنان است و پیوسته مصفوفه کردن
 با دویه مناسبه که در کوزه خورده شود و در سحالت مصفوفه روغن کعبه مکر کردن و بهای مطبوعه در دهن دشتن و دنان و دندان
 سحر است سنونات ایم بامکیدن نافع است دوم آنکه ماده عفنه در معده بود اگر حاره باشد بعد تنقیه بر صمغ فقیع زرد الو

انفسیه است آبکامه غرغره بآن جهت درم لهاته و لوزرتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذالقیه مفید است و نیز در
 درم ملاذه که از بلغم باشد بعد از استفراغ یا یابرج فمیرا و حب قو قایا و مانند آن غرغره با کجامه و سکنجبین متوال است
 و جهت استرخاز زبان که بشکرت دماغ باشد بعد از تنقیه دماغ تفرغ با کجامه مخلوط بعضی اجزای دیگر نوشته اند بحسب الیهین
 خاق بارد بعد تنقیه بقو قایا و حقنه و بعد تفرغ عبا غسل با سکنجبین علی غرغره بمیری بطبی بخور کرده و بعد آن با ششمال
 بعضی منقحات امر کرده اند از انسداد کلسنج آبکامه در ادویه صمدیه خواهد نمود
 مرکبی است که مدیده میشود و ملق اشیر الصبیاال جهت امراض خلق و دهان اطفال نافع است غیر نوا کافور سیرا کلسنج
 زعفران یکدرم طباشیر دو درم نرالور کوسه درم شکر طبرزد و زبرالبلکه عدس قشر هر یک یک درم نشاسته یکدرم کوفته و نیمه
 وقت حاضه در حلق بدین اشیر الصبیه جهت سقوط لهاته اهل السوس نصف جو سوسن فارسی صغیر بطبی عاقر فرغانه
 عاشا هر یک نیمه کشته خشک و جو کوفته و نیمه در حلق مندا اشیر الملک نافع است و درم خلق سقوط لهاته و قطع غرغره
 و بخور دهان کافور و دانه کافور زعفران هر یک یکدرم طباشیر غرض سماق هر یک یکدرم نرالور کوسه درم شکر طبرزد و عدس قشر
 تخم خرفه هر یک یکدرم عاشا یکدرم کوفته و نیمه درم اندا طریقل بزرگ و اطر فیقل خور و را که بعضی این امر من
 مثل بخور معدی نافع است در مفلوطه درم ادویه راس باید ویدا طریقل غدوی صاحب خوانق و خوار خیرا میمند
 است امینون مصطکی قرقر قرفه هر یکی دو درم نوشادر شیطرج زرباد و غار یقون لبغایک سطلو خور و س
 که در گردن گو سبند میباشد خشک کرده هر یکی یکدرم بلبله آله تربد هر یکی هفت درم افیتون ده درم بصل کف گرفته و نیمه
 قافون است بر شد خمر بنی یکدرم اطر فیقل غدوی بنسخته دیگر سنابکی افیتون لبغایک سطلو خور و سطلو
 خیرا و اجزای سطلو قرقر قرفه هر یکی دو درم زرباد و شیطرج غار یقون نوشادر هر یکی سه درم هذو یک درم رقبه غنم میباشد
 خشک کرده کوفته و نیمه یکدرم بلبله آله تربد هر یکی هفت درم بلبله سیاه پانزده درم با عمل میجون سازند شتری از چهار درم
 تا یکدرم الوش و اگر و کوبی دهان خوش نمیکند در مفلوطه درم ادویه امراض راس گذشته ایابرج ارکا غا طلیس
 نافع است به سخته صوت که از رطوبت بود با و باج خلق کل درم از ادویه عصای فمیه و اعصای حلقیه مرکب بانه است
 پخته چوش که بوی دهان خوش نمیکند در مفلوطه درم ادویه امراض راس گذشته بخوری که گرم دندان را بسیار نافع است
 بکیرند چوب زنجبیل و در انبویه تصفیه کنند و یک از چوب سیون گذارند و در آتش در آوند و سر انبویه نصب که طرف
 درم است بر خوس مدود و آوند و برسد بخوری که در دندان بکشد و بر آوند تخم گذارند کوفته لقطان غیر کرده بر آتش
 اندازند و بطریق معلوم دود بگیرند بخور و دیگر درین باب است تخم کدنا تخم سیاه میسوی بر آتش انداخته دود بگیرند بخور
 و دیگر درین باب تخم کدنا بزرالنج مسای کوفته با موم بپزند و بر آتش افکندند و دود بگیرند و در بعضی نسخ تخم سیاه میسوی نصف
 است و بوم موم بپزد و موم است و هر دفعه یکدرم بپزند و در بعضی نسخا بزرکاتان و زبرالنج با موم بنظر انداخته و دود بگیرند

گفته حب المسک نافع به بخاری که از فساد و محو سببها باشد و لذت را قوت دهد و سوسه در دهن انداختن
 از شرح سباب علامت مشک که فور بر یکی که انگ طباشیر سفید نیدم فوغل قرفل خولجان عاقره هاربی که در گلیم
 صندل طبله بر یکی زرد که کوفته و بخینه تاب به و گلاب به شسته چهار سازند حب قادر ی این نسخه نافع به جمیع قسام بخار نوشته
 حب المسک نوع دیگر نافع به بخار غشی در شوی ز بعد تنقیه صبح و شام در دهان دارند و آب آنرا فرو ببرد مشک سه دانگ
 کباب سبیل پوست ترنج خولجان از هر یک یک مثقال زنجبیل یک مثقال نیم قرفل اسعد قرفله از هر یک دو مثقال همه کوفته و بخینه
 دو مثقال صمغ عربی را در جفتال گلاب سفت مثقال آب بهی حل کرده دوا را بسر کنند و چهار ساعت بخورند و ساقه در دهان
 خشک کرده بکار آرد حب المسک سنج و دیگر نزدیک اعتدال مختصر و موجب سبب طیب حمة الله تعالی مشک از قیر تم مثقال
 روی و جفتال نبات مهری بمقدار مثقال همه را جدا جدا کوفته و بخینه بهم آمیزند و در گلابی که گشته اسفند یا صمغ عربی بقدر تم
 شسته گشته صبح صندل کوفته و بخینه در دهان بکار آرد حب المسک سنج و دیگر مشک و دیگر استرچ
 برگ ترنج تر قلف خشک قرفل جوز و نار مشک ملین زنجبیل کباب به سوسه بر یکدو درم کوفته و بخینه بر سبب یارب به یا نبویه سرشته
 حب سازند حب سهیل جهت بخاری که از شرکت معده باشد بعد از شام بخار الاصول که ده روز اول خورده باشند بکار آید یا نبویه سرشته
 ساقه از هر یک یکدو درم رب انیسون یکدو درم صمغ صمغی و درم سقمونیامشوی سدر و گلیم سفید روی از هر یک یکدو درم صمغ قوی
 بانزده درم نیم کوفته و بخینه باب برگ ترنج چهار مثقال قلف سوسه درم یکدو درم اگر قوت طاعت کند در دهانی شده دفعه بخورند
 بندی معمول بر مشک نفوذ از قانون بخور فاره شرات دور کند و در معده سوز و بطو به معده انقباض کند و اگر کسی در حد
 که طبل سوزد و در موضع ساقه تابست بهی طبل آب بخور سازند یا بخور طبل آب بخور خاصه بخور باز و قدر لطیف است بخور سازند
 و بطو به حرکت میدهد و باشد تا مخترق و متفرق بقدر نگر و چون منعقد شود و در ظرف نیز یا چینی انداخته خشک کنند یا به صبر
 مغبول را خشک میکنند پس هرگاه خواهند که حب سازند نسبت مثقال ازین دوا گرفته سخی کنند و از پارچه بگذرانند و کافور
 مثقال مشک خجستهال سبل قرفل جوز و الباسا و سبک سادج قلع طار صندل سفید خیر لوبان کباب به هر واحد یک مثقال هر یک را بخور
 علیحد کوفته و زن کرده باین دوا یا نبویه سرشته را که دیگر خجستهال گرفته در شراب قه آب بخور سازند و دوا و قه انداخته صندل
 دوا یا باین آب یا نبویه سرشته و چهار بر بخور و سازند باید دانست که شراح این نسخه را در معالجات جروزی در معالجه بخار غشی نیز آورده
 بجای را که بخار را که منظر آمده و این مناسب تر است چه اگر آنکه عبارت از خشک یا قشور و خست یا فانی خوشبو باشد بخور
 جهت تطبیق و تشدید و دفع با مراض فم و دای مقری است چیزی که بخور که از فساد و محو باشد بعد از ضد و تنقیه دفع عظیم
 سنجند سوسه کوفنی نصف جزو نار مشک قافله صفا قرفل هر یک یکدو درم کوفته و بخینه قدری بخینه باب بهی این
 مثل حدس به یکدو درم دارند و زبان بر بخور بگردانند و اگر آن جب گرمی کنند کافور و زرن میفرمایند و تخم خرفه طبله
 سفید و نشاسته و آرد حدس اضافه نمایند چیزی که در شستن آن در دهان به بخور معده یکدو درم کافور قسام کن معده است سحر صمغ

معجون کنند و قیق حنظل یا شعیرانزیست یا شترج یا قدری لکین طامض یعنی باست و بگذرانند کیش پس ترش میشود و خمیر
 میکنند دیگر را و اگر قلیلی ازین باز آورند کثیر دیگر بیاورند و همین سازند و همچنین است در شرح و بگوید حقیر طریقی سناضن خمیر چینه خورد
 نان خمیری به این نسبت که بادیان و نخود و مقشر را در آب بپوشانند و همان آب آن را در انجین سازند بهر ای معتدل در یک
 شب در گداز نیم شب درست میشود و خمیر خشک است جهت کجای صوت نزلی و یسبی هم نافع است و نسخ آن در زلزله و ادویه
 صداعیه گند شده طبیبین سب مزاج استخراج کند کلمه هشتم از ادویه فیه حلقیه در رکبات و الیه حشر ثابته
 استخراج زبان مستعمل است لیکن فایده آن بکبد مثل است باین هم بجا آورده و لوک ددای است که باید شود از
 بدن یا بعضوی از اعضا بدن و لوک جهت نقل لسان که از بطن عارض شده باشد یا بچ فقرا عاقره خا خردا
 بالسویه کوفته و بچینه بر زبان مالند و لوک جهت نقل استرخای زبان نوشادر را با چنین مایصل مالند تا لایسار از وی جاری
 و اگر این غرض شد یا باشد که مانع کلام شود و فروین و کندش بمالند و لوک جهت نقل لسان که از بطن عارض شده باشد یا بچ فقرا
 عاقره خا خردا و السویه کوفته و بچینه بر زبان مالند و لوک شفا لوی تر بودم عاقره زبان نفع می بخشد نفع بین و لوک زبان
 بهلیل زرد ساینده نفع می بخشد بهر قه آن و دشمن یک طبله زرد و در آن بردام مگر وقت طعام و فرو بردن آن از این قیل است
 و هرگاه از خوردن طعام فارغ شوند باز همان طبله در دهان بپزند اما بعد طعام تا حصول انقباض بزاق بیرون اندازند تا فاسد
 کنند طعام را و بعد بضم از بلع نمایند و لوک که ضعف انسان و تکرر آنرا که بسبب طبعه و استرخا داشته باشد نافع است و لوک
 که ناز از هر یک کج و کلنج در جزد و بارک ساخته بمالند و لوک نافع بسقوط انسان متحرک گندار شب ساقا قبا عصاره
 لیمو لیس برابر کوفته بستر کحتی کرده بر رخ دندان بمالند و لوک جهت استحکام دندان تکرر توشا نشسته شب ساینده بجا
 و لوک جهت تامل انسان جزمه و کمانج سخی کرده و لک نمایند و لوکی که در حال از آله ضرر یعنی کندی دندان کنند
 صغ و ورق سداسی سخی کرده بر انسان و لک نمایند و لوک انسان بسیار معضل شوی و الحیه بکاره گا و ازین قیل است
 و لوک سم گا و سوخته و در سخی کرده و جع انسان نافع است و لوک با و شیر شکین میکنند و جع انسان ابر کردن آن
 گا و لکی دندان نفع میکند با کال انسان و لوک در انشیان سخی بمون بسیر که شکین بچینه و جع انسان و لوک
 جزیغنی چهار نفر نفع میکند و جع انسان و لوک سیحقی بخ لمون قلع میکند دندان فاسد را بطا و جع و ساکن میکند در
 آنرا و لوک بدر که که ذاب باشد بر رخ دندان و دندان قلع میکند آنرا بی درد و ایت و او اقدر و شمس جهت جیح
 انواع اوجاع انسان و جمیع علل آن و جهت ترس فلفل عاقره خا بلین قلع بار زود و واحد جزوی سخی کرده با سینه ساید امخته
 بر انسان مافوقه و ماکوله بپزند و آء الحمر مل خنق طبعی و سودا ویرا سودمند بود چون با ماء فسل در آن غوطه کنند
 یا بز خارج حلق طلاء کنند یا بچینه خشک در حلق مندر آید سبب تریب طبعیت مرکبی بوده ازین نوشاد و ساری کوفته و
 بچینه استعمال نمایند و او را الحلیت که در کجای صوت بار و بکار آید فلفل طبعیت خردل زعفران بالسویه کوفته و مل

رشته و بعد از تنقیه برابر بخود بخورند و دوا را خلطیت در شرح این قسم بنظر آمده ورق سدری کلمی
 فوئج خلط عاقرها هم برابر خلطیت مثل ریح محجج غسل قدر کفایت بپوشند و قدر بند قه ماخوره بدیند و او را خلطیت
 بنشیند و اگر مرض مذکور را دافع و تبسیر و گردیدن عقرت بپوشانند و از این زمان است از جهت تب با یکبختین بعد از آنکه
 چهل روز گذشته باشد و از جهت گردیدن جانوران زهر دارد در شراب آمیزند و بخورند و خلطیت سداب مرئی
 خلط سیاه مسکوک گرفته و بخیته غسل بپوشند و مقدار بخودی بدیند و دوا را کلب که هفت خاق صوفی بجه
 بعد از قصد و تنقیه و استعمال غرورات از راه منظر اربکا را بید سگ یکدور بپوشند و نان دهند و نشستن نگاه دارند پس آنکه
 با آن دهند تا شکم پاک شود و سه روز استخوان پاچه دهند و سرگین آن بپوشند پس از آنکه دوزخ و سرگین مذکور بپوشند و بپوشند
 بگویند و بپوشند و در نسخه دیگر سرگین زعفران گلشن مسکوک نوشته و در نسخه دیگر سرگین غصن شوره را بخورند و مسکوک
 است و دوا را الخطا طیف صغیر خاق بلخی و سودا که دافع است چون بدان غرغره کنند و یا خارج حلق طلا نمایند و نشستن
 سنبل الطیب بر یکبختین هم تخم کرفس اینگونه ناخواه هر اراده در این عملی هر یک از او و طولی زعفران هر یک درم گلشن
 بسیت درم قطار ماد الخطا طیف هر یک سنی درم ماز و تازه ده عدد کوفته بخیته با غسل سرشته بکار برند و دوا را الخطا طیف
 بخیته در درم گلو و درم گلو و درم گلو و درم خاق و درم سینه و درم شکر از طوبت باشد که است که سنبل الطیب هر یک نیم اوقیه
 اینگونه تخم کرفس ناخواه از خوار یا شب یالی تخم خرمال اصل السوس سلیخه و این مرض را از او و طولی زعفران هر یک کوفته قه
 اقرو و قه و دریا بر سر خاق الا قاع از هر یک کوفته قه و درم خطا طیف هر یک اوقیه ماز و تازه ده عدد کوفته بخیته با غسل
 بپوشند و قدر شربت بقدر ماز و با العمل یا با شیر یا آب که در آن عدس گلشن و اصل السوس بخیته باشند و با سرخ از داخل گلو
 از روی سکه مرتبه یا چهار مرتبه طلا نمایند و بدستور سه چهار بار غرغره با یکی از اینها یا مذکوره باید کرد و اقراض تر و قه و یک نسخه آن
 دوا و در صداعیه گذشته و نسخه آن که در نیمه کلبه می آید نیست گلشن حماما قه تلخ از هر یک کفشقال زعفران و این نسخه است
 اسما گونی ساج از هر یک کوفته قه و درم خاق الا قاع از هر یک کوفته قه و درم خطا طیف هر یک اوقیه ماز و تازه ده عدد کوفته بخیته با غسل
 حطاف را که بزوزن رمانت داین دوا منسوب می است بفارسی برستو گویند و آن طایریت صغیر معروف سیاه رنگ
 که شکم او سفید و منقار او بصفرة میل دارد و در سقوط مسافه خانه ایشانه بسیار دو وقت طیاران او از میکند که در خشک است و جایز
 گفته درم میکند قومی که فراج خطا طیف طایه باشد یا مقدور ملوحه در حال تسکین جوانی میکند و جهت صبیان و شایخ مخلوط
 به پنج سوس داده میشود و قدر ثور اکم صدف علی آن یکدور خنی نوشته اند و حطاف سوخته طلای آن بالای حلق نیز نافع است و نسخه
 دوا را المسک هم که بوی خوش و خرقه نافع است در ادویه صداعیه گذشته و دای جفاف زبان که از گرمی و خشکی و خشکی و جفاف
 و مالیدن لسان بگو و به دانه آب نوا که باره است و هر چه بود و در طوبت و مضطرب این چیزها نیز مفید است و مضطرب آب نوا که باره
 هم مجرب است و مالیدن روغن با دانه هم نافع نوشته اند و اگر بسبب خلطی لزج باشد یکبختین تقوی کنند و چوب بید و در کفین تر کنند

ترکند و بر زبان بمانند و دشمن گناید در دهان بهترین شایست و گاه باشد که بسبب بخرات خرقه زبان خشک
 متغیر شود و چنانچه اگر خرقه بر وی مالند بوسی سفتی مثل پوست نیاز از آن جدا شود و آن هیچ الم نباشد علاج آن منهد
 تلین طبع بطنیخ پلید بود و مضمضه بیکر کنند که در آن بود و گلرخی و گلنا جو شایسته باشد و دوا می که حرقت زبان مانع
 است مضمضه طبعیات و مبروت و مرطبات است مضمضه یک شیر سبز زایل میکند حرقت زبان و دهان بخور سرد و اگر سبب
 زبان حرارت فم معده بود و تشرب این چیزها نفع است و جوی که حرقت لسان بگامی آید و در جوی گذشته دوا می که البته
 شقاق لسان معینه است اسفیل با قدری شکر در دهان گیرند لعاب بنکود در دهان دارند و سیستان در دهان دشمن
 کف باد رنگ بریده بر زبان مالیدن و قیر و طی و هر چه مرطوب و مالیدن نیز نفع دارد و اگر سبب شقاق پوست دماغ باشد
 روغن بادام دروغن مغز تخم کدو در بینی چکانند و اگر موجب شقاق اجتماع اخلاط و معده بود و تفتیه معده مقدم دارند
 دوا می که عظم لسان نافع است اگر سبب مرض طوبه و توتیه باشد که گزند بعد از آن حاصل اترج و انار ترش و
 مانند آن هر چه مقطع و سیل لعاب بود بر زبان مالند و اگر طوبه و توتیه بود تفتیه با باریج نموده نمک و سرکه در بخیل با نوشاد
 سرکه با جین آمیخته بر زبان مالند و دوا می که ضعیف لسان را سودمند است نوشاد و دوا با یک سخته خوب مالند و
 برین مداومت نمایند تا فانی شود و اگر کفایت نکند دوا می حاد که در اکله الغم و لثه و امیسه متصل است بکار برده میر که با
 نمک مفرج نموده در دهان دارند و اگر غلبه خون باشد بعد از خروج خون اسفیل لعل آرد و اسکا که دوا کفایت نکند این
 قطع نمایند و حین قطع احتیاط کنند که رگهای زیر زبان بریده نشود و دوا می دیگر مجرب مضمضه مزاج محرق و سوزناک
 هر دو را با بایض بعضی جمع کرده بر زبان بگذارند و دیگر جهت ضعیف ستر عظیم ترش که یکدم نوزه ضد خوری و دوم همه ترش
 کرده با هم مثل شکر طرز و مجزش آمیخته بر موضع ضعیف مالند تا منسلخ شود پس از آن مضمضه بیکر که در آن قدام بن گل و فشا کندر
 چوشانده باشد بکنند بعد از آن در وقت باده بکار برند و دوا می که زتاب آب دهان نافع است خوردن طحال حل کلب
 بر ناره و طلا کردن از آن برهمنان ماده بخا صدف می بخشد و دیگر اگر این عله از سردی بود استعمال حب الفار و شست
 زرا و زطویل و تکمید و ام بزدی بهینه است و اگر کفایت نکند و لک با باریج ضعیف با تریاق کنند و دم نمیش و خون خضاش تر نافع
 دیگر اگر این عله از گرمی بود و ترش بر روغن گل که در آن صندل قدری کافور حل کرده باشند بکنند و استعمال بجا تر و قطونا
 بکباب مضمضه بکباب همقا و بر زبان نیز مضمضه است دوا می که تقویت اسنان و عمو و ثبات کند دوا می که تقویت
 اسنان و اضراس کند و دفع ضعیف اینها نماید بیکر از نموم و عمل سرد و خردی و در اقیاب بگذارند که بگذارد دوا می که خرف
 زفت بیا میرزد و در صلا میزیم انداخته لسانید و بصاحب ضعیف است آن بدینند که مضمضه کند و اگر دوا خشک شود
 آن زیت و مصطکی هم بیا میرزد و بدینند که سجاد و نفع ششم می بخشد و دیگر حرق اس کس کردن آن بر ثبات توت
 می بخشد و قوی میکند آنها را و دیگر اسفیل و شکر با تقوی و مشدولته است دیگر پوست ترنج در زیت زفت آن

مردانه یعنی حب کل آن منفعت بر واحد سخت میکند لکن اما پوست قویست و دیگر شش گوزن سوخته و بازغال و حویط
 سختی کرده تقویت میکند نشان را و جلای میدهد و یک دیگر منفعت با درج وقت تحویل شش محل منفعت منافع سالم میزد
 دندان تمام سال و هم منفعت با درج بی قید وقت میبرد کندی دندان را و دیگر با قلازاده میکند لکن را و دیگر منفعت
 حشاک حکم میکند لکن را و دیگر در و برز الود حکم میکند لکن را و منفعت بطبع آن هم این نفع دارد و دیگر منفعت بخار
 اکلید که بعل خیره کرده و در سر که خوشایند باشد نفع میکند با سترغای لثات و مصلح می کند آزار و دیگر منفعت
 زیت زیتون بری حکم میکند دندان متحرک را و نفع میکند لکن را و دیگر استخوان بسنگ مرمر حکم میکند
 لکن را و دیگر منفعت با بوق بازنگ حکم میکند لکن را و منفعت با بوق میکند لکن را و دیگر منفعت بر و حکم میکند
 لکن را و قادر دیگر از ابرو نفع آفات و منفعت بطبع لثه حکم میکند لکن را و قوت میدهد آزار و دیگر منفعت با بوق
 و ادا نه بران محافظت میکند اسنان را و دیگر حکم میکند دندان و لکن را و دیگر منفعت بصاره و در چنین بطبع آن
 همچنین منفعت بکتاب نفع را و در و حکم کند و دیگر منفعت و رقی طافوت می بخشد لکن را و دیگر منفعت پوست
 درخت انگور بری تقویت می بخشد لکن را و منفعت پوست درخت انگور بری بعل نفع میکند لکن را و دیگر منفعت شیر میکند
 حکم میکند اسنان را و دیگر منفعت بر کی که محلول در شراب است نفع میکند دندان او قوت میدهد و از او نفع می آید از ماکل
 و مخلوط بعل منسل شفا میدهد از لکن را و در و محلول نا شیب و حل فصل یا محلول در آب که در آن سیخ بلیون خوشایند و منفعت آن بر در
 حکم میکند دندان متحرک را که از طوبه بود و سونوات و دیگر مرکبات کثیر الاخر اجتهت تقویت این اعضا نشاء الله تعالی میزند
 خواهد آمد و اوامی که جهت تسکین ریح اسنان که بسبب از سردی یا گرمی متاخر شده در ناک نشاء الله تعالی و اوامی
 که بجا صیت تسکین ریح دندان و دفع فساد آن کند و درین باب منافع کثیر را مشمول است اگر دندان بسبب سیدن جبری سرد
 و در و بر حسب آن از روی بینه مشویه را اگر ما گرم و نان گرم مرآت زیروندان گیر و کمید بر و غن گرم و در و بوق بلسان
 سوسن و دیان نیز مفید است و یا با ریح خفرا مسواک کردن در و غن خردل در و غن دهنن و تریاق بزرگ و صابون غار و زو
 طویل و شب یانی مالیدن هم نافع است و اگر دندان از رسیدن گرمی در و گیر و روغن گل در و غن نگار دارند و صندل و صندل
 کافور بر دندان مالند و در و ریح و تخم آن بجاوند و دیگر منفعت بطبع او و خردل و لک سبب آن ساکن میکند در و غن
 بار در و دیگر منفعت بطبع ایرسا تسکین میکند ریح اسنای باری و دیگر منفعت بطبع شش گوزن در سر که ساکن میکند ریح و غن
 و دیگر منفعت با قلازاده و دیگر ریح اسنان در و غن میکند و دیگر منفعت با در و غن باریا زائل میکند فساد اسنان او و دیگر منفعت
 ریح درخت بان نفع می بخشد ریح اسنان و دیگر منفعت بطبع زوفای خشک در سر که خوشایند باشد تسکین میکند و ریح و غن
 در سر که خوشایند و منفعت کنند همچنین منفعت با ریح که زیتون در و غن باشد در و دندان نفع میکند و دیگر منفعت بصاره و در و غن
 و همچنین ریح آن تسکین میدهد ریح اسنان و دیگر منفعت بطبع ریح خفرا تسکین میدهد در و دندان را و دیگر منفعت شریخ کبر خفرا زنه آن

آن تسکین می بخشد در دندانها و مصفیه بطبخ بنج که در سرکه مطبوخ باشد بچین است و دیگر مصفیه پوست در
 و ایکه مطبوخ بستر که باشد نافع است بوجع اسنان و بچرخیدن دندان را در سرکه جو شاییده مصفیه کردن باین بچین مصفیه
 بطبخ آن بشراب قلع میکند بوجع اسنان مصفیه بنج و بزرگایون نیز مفید است و دیگر مصفیه بوجع بچین مصفیه باین
 نافع است بوجع اسنان و دیگر اسماک از باد در دهن تادیری دور میکند و جع تها را و دیگر شکرتیال زیر دندان اسلام
 ساکن میکند و جع تها را اگر مقدار یک قیراط کوفته در پنبه پیچیده بر روی دندان در دندانک نهند و زمان تسکین کند و دیگر گیزر و ج
 یا سه جبهه بوج و در پنبه یا به پیچیده و باندک آب ترکند و در میان دو سنگ گذارند و در دندان ماف بپزند و حال
 در دماکن کنند و دیگر شیطرج بندی کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد گذارند و تکیه بآن جهت کند و بجهت مال
 داده با لایحه تسکین دهد و دیگر قلیق بنج کرفس در کون نفع میکند بخاصیت و جع سن الیکین بقتیت انهم میکند و دیگر برای قلع
 درد دندان گاه بچین دندان از گوش از طرف رست برای درد دندان رست و از لب برای چپ بچین دندان بچین
 جهت در دماکن دندان جهت دندان فوس جهت فوس نیز نافع است و دیگر و وای که تسکین درد اسنان سنگه و بجهت
 و بنج کند عاقر قرقا پوست بنج که مساوی کوفته در شیر جو شاییده غلیظ کرده بر دندان گذارند و اگر این تسکین نشود با وجود
 استعمال این دو این مصفیه هم عمل آرد و رقیق خاقشور و بنج و بزرگایون در سرکه جو شاییده صاف کرده
 مصفیه کنند و دیگر و وای که درد اسنان را که بستر کسر و شقیب و قیر محسوس بود بلکه محض از سوزن و ج
 باشد نافع است اما در مادی بعد از تنقیه و تبدیل مزاج نافع است گلبنج سعد بوستین که بزرگایون و قوق بنج قلع کلان
 تخم کشمش و بنج یا بعضی را جع مزاج در سرکه که نه تر کرده گاه باند بعد چند روز بچین دهند و صاف کرده سرکه علیحه آرد و
 و واک خشک کرده ساییده علیحه و بوقت حاجت بستر که مصفیه کنند و واک خشک بر دندان مالند و پنبه بر دندان گذارند که در و
 سلاخی مشود و بجلن فروزند و دهن کشاده دارند تا هر چه از واک بابت بن جمع شود و بیرون افتد و اگر این دو تسکین نیست
 بهتر و الا بجزی از این سرکه گرفته با یک جز نظران و قلیق بنج را قلع الحار حوش داده چند قوه استعمال کنند و اگر این هم تسکین
 نیابد دندان را قلع یا به بقتیت و رکنند و وای که تسکین دندان کند هر گاه ظاهر شود که درد در بنج دندان یا
 در عصبه محیطه است بعد از قصد و استفراغ و حینه بکار آید برگ مورد و اصل عضل را در سرکه که نه جو شاییده قلع کرده
 مصفیه کنند و اگر اکتفا کرد بهتر و الا مناسبه مزاج ملاحظه کرده مصفیه بشراب قابض محض نموده این دو استعمال نمایند
 تخم خرفه یا شیر و قیق عمل نشسته کزبه محرقه گلبنج کلان را بر سر کوفته و بجهت قدری کافور امیخته بر دندان و بر عجز مالند
 که این دو بالقویه اصول اسنان و تنقیه عموماً میکند و جع را از آن نماید و واکهای که قلع و بقتیت اسنان متاخر و
 غیر متاخر نماید و وای که قلع اسنان کند شب بانی هر سه در برابر یکدیگر بکوبند و بر دندان که قلع آن مطلوب است مالند
 و دندان دیگر نرساوند و زمانی بران صبر کنند تا دندان از بنج بر آید و دیگر عاقر قرقا در سرکه که نه جو شاییده بپزند

حوالی دندان دوسه جانش زده این دو را بر آنجا نهند زود بر کند زین رخ سرخ سرکه برورده پس کار کنند و دیگر صنفی بری
 در زیت پزند که هر شود و دوا الی سن شتر طرند و زیت مذکوب چدرکت بالند با سانی بر آید و دیگر دردی سرکه کهنه در زیت
 چند روز بالند پس بکشند و دیگر صناد و زرا بجه آسان میکند قلع آسان و هم نافع است باورام حلفا ذین و دیگر درق
 زیتون آب غوره انگور بچشاند تا قوام عسل آید بر دندان بالند قلع نماید و دیگر قطره بن سوج قلع میکند سن مشک را و
 سنان یک در سوج از آگاهی با قطران خم کرده لفظیر میکنند پس خورند بیا شد بهتر است که موضع را بموم پوشیده بقیطیر نمایند
 پوست دخت لوت عاقر قروانم کوفته لیکه در آفتاب گذاشته تا قوام عسل آید بر دندان سرخ دندان شتر زده نهند و دندان
 دیگر بموم بپوشند و دیگر دوا که بان قلع نماند میشود پوست دخت لوت پوست سوج کبر زینخ از عاقر قروان و جو به شمر سوج قلع نماید
 مساوی کوفته بجهت لیکه سرشته سه روز بپوشند پس طلا کنند و دیگر دوا که قلع نماند دندان کینه پوست سوج لوت
 سوج عاقر قروان شمر تخم مازنون زینخ از پوست حنظل سرکه کهنه تا نخل خمیر شود هر روز سرکه دیگر انداخته تا لیکه سفته پس تخم
 بشایند سوج الی سن مشک کلک زده طلا نمایند روزی چند بار دوا که کفایت نماند کند آرد را بلین سوج خمیر کرده
 بر دندان چند ساعت بپوشند و دیگر تخم مازنون و شیر شمر کوفته و بجهت لفظال سرشته از سوراخهای دندان مشک بپوشند
 که شفقت یسازد و دیگر شمر صنفی شوی مفت و قلع سن است و آن صنفی است سبز رنگ که بر دهنها بپاشند و از دوشی
 بر دوشی جفت میکند دوا که منع شکستن زین دندان کند لجه بری سوج جبار که شراب بجهت در دندان دارند دیگر شوی
 که بان کار آید در کجای گذشته دوا که سنی که دندان کو دکان با سانی بر آرد و به بط پیرمخ و منقر ساق گاو و منقر سر
 بجهت و سکه بر واحد از بهار موضع رستن دندانها مالیدن سبیل نبات اینها میکند و دلوک محمود صبیان بدماغ ارب بری
 زود بری آرد دندان ایشان را بغیر و سوج بجا صیتی که در شست بچین محلول لبین با مسکه با عسل و پیوسته افقه ارب مالیدن هم همین
 اغوار و قلع نبات کلب صبی بری آرد سنان او را بغیر الم و مشقه و گویند که شیر سگ بر سنان گاه دندان مالیدن بستر
 مجرب است و اگر وقت رستن دندان در در ماهه شود عصاره حبث الحلب و روغن گل بهم نهند و بیکم کنند و آنگاه دندان را بپوشند
 و آب شکی بر آن موضع مالند چون دندان بر در کنند سر کردن و بنا گوشت فک سوم و روغن چرب دارند و اگر قطره روغن بیکم
 در گوش بچکانند بهتر باشد و طفل را از مضع باز دارند تا ماده دندان تجلیل زود و عسل بر دندان بالند و دوا که سنی که آنگاه
 و سیر و نیاز و گندنا از دندان بر دست نه با با کبابه مضع کنند و دیگر شلغم محلول و فصل محلول بخورد و قدری از سرکه کهنه
 و کشنیر بچکانند تخم کشنیر را بریان کنند شل ربان کردن بر دوس بالند که پوست آن جدا شود پس بچکانند سفته خواهد بود
 بسیار نافع است و دیگر سداب بچکانند و بخورند و دیگر زربا و بچکانند و قدری از آن بلع نمایند و دیگر اطراف علق بچکانند
 و بالای آن قدری شراب بچکانی بپاشانند و دیگر لفظع بچکانند و علق قدری سرکه بپوشند و دیگر مضع با دانه سوراخ ترا
 لکه کز را هم و از سعد و ابرو سواد و سداب بپوشانند و نافع تر است و دیگر با فنی عدس بر دو ربان کرده بخورند و دیگر بپاشانند بر دندان

زیت بچشد و قرفل را یک ساینده بر آن باشند و بخورند بالای آن کشیزه و خوشکس را بخامد و از این میوه های کهن
 بکامی آید در حوبت نشسته دوائی که بخورند نیز را آنچه دهان که از عفونت و فساد و عمو و لثات که بسبب غلبه خون باشد بسیار نافع است
 بگزید یک خیار را یک قشاره او در سرکه تر کنند یا بگزید از خیار عتیق که در سرکه گذاشته باشند و سخت باشد پس بر زبان بگزید و بجای آن یک
 ساعت زمانی پس خلل نکند بستر از خیار را بدستور بخورند تا اگر طاهر شود خون تازه بستر باین مضمضه متعوض کنند ششانی
 طح حقوق اقا قیصر مسادی در سرکه یا پوست کبر بچشاند و صفا کرده باین سرکه جید و خه مضمضه بکنند تا حدی که لوم و عروق طاهر شود
 این مضمضه گذاشته متعوض و غلغل کنند و در دهان دارند دوائی که جهت قلع ابراجری و لینی است گلخ ساق طباشیر شسته
 تخم خرفه عدس متعوض حنظل سفید تخم کشیزه هر واحد جزو قلیلی کافور متخیه در دهن دارند بستر گلاب و سرکه فرو چین بشویند بستر گلاب
 صرف مضمضه کنند دوائی که جهت قلع صرغ و سیاه نافع است خیر و بادیان نبات مسادی کوفته و بخیه اندک اندک در
 دهن بگزید و آب فرو برد همچنین بخ سوسن یا نبات لخته لخته در دهان انداختن و بدستور صندلین و طباشیر متخین لخته در دهان
 دوائی که سیلان لعاب دهان را بخواد از گرمی بود خواه از سردی بسیار نافع است طح جیش بگزیدم آب کاسنی سبزه بر دوزخ بزنند
 دوائی که لهایه مستخرجه اطفال را بر دوزخ و مازوس که ساینده بانگشت سیاه گرفته یا بر بستر کفج خورند و انداخته ملاذه را بآن
 بر دارند و اگر این دوا را بر تار کهنه چین عمل کنند و اگر گل سرشوی سوخته و سرکه سرشته بر بستر چین کار کنند دوائی که لهایه
 مستخرجه را که با حرارت و سوزنی باشد بعد فصد و غرغره بقول بعضی نافع است حنظل صرغ گلنا گلخ قدری کافور شربت
 غروب سرشته ملاذه را بآن بر دارند دوائی که لهایه مستخرجه را که با حرارت نباشد سود و دونه نشاد را مازو کوفته ملاذه بآن بزنند
 دوائی که ملاذه اعتقاد به مایه روشن بآن دوا معمول قاده گل و گدیان که آتش رسیده صرغ شده باشد بسیار دیدگ
 فلفل ساینده متخیه ملاذه بآن بر دارند دوائی قریب اعتدال که ماده را سجا او بازو کافور و انگلی و عفران و شادور
 بر یک یک بچیدم را یک بچیدم شب بمانی دو درم گلنا چهار درم کوفته و بخیه قدری در مغرغه میل کنند و در زیر ملاذه بر دوزخ بزنند
 بر کفج کشید و بر دارند و بکرمان همچنان بر دارند پس کفج برون آرند و لعاب خطی در زیر قطن نادمانند آن مضمضه فرمایند و بعضی
 لزوقات و همه لغوقات که بانیکار آید انشاء الله تعالی در آن آب خود بیاید دوائی که جهت فرجه حلق معمول از مجربا و الیه نافع است
 منقوش تخم کل بگزیدم موم کافوری بگزیدم و نیم انزروت دو درم روغن گل شکر درم و نیم موم روغن ساخته جهای خور و کوزه
 بیک را بزرده تخم مرغ آوده فرو برند و اگر بطور لوق لقی کنند نافع تر باشد و در غذا هم زده تخم مرغ نیم سرشته تناول کنند
 دوائی که سترهای خجوه و الطباق مری را نفع دارد ایسین سینل کند بهمین مصطلک بچشاند و دیگر مخرج کنند
 ریزخ مجیه نهند یا شتر طازه چند بیدتر و بکینج و امثال آن طلائع نمایند و باید که سخت جهت لشف طوطه که موجب شسته قار
 الطباق است یا بر جاده بند و غرغره شسته بکار برند بعد آن جهت تقویت این دوا بعل آرد و دوائی تهندی ششانی
 باین ابوب دوائی که در دندان را که از تری و سردی باشد بعد از شقیه نافع میسر است متقی به تعبط شیر بهار کنای

باقی چند از آن برود پس بگللاب بنویزد و در وی که چته اکلانه و بعد از بر شیر از شیرینی ها و گردگان میزد و دفعه و قضا
 غدا با طبع غوره و سماق و زرشک و ناروان مستعمل میشود شب یاقانی را بر کفجه آهنی بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در
 سرکه افکنند و خشک کنند و بپایند و در مثل آن یک طعام داخل کرده بر موضع عکریزند و دیگر درین باب مایه طرح
 نمک سه ده با کش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس بکوبند و در مثل آن گلشن خشک کوفته اضافه کرده بکار دارند و در وی
 که در خطاط مضمون آله بکار آید گللاب سفید آب قلعی هر یک یکدم و نیم تو یا آب غوره پر در ده ده درم و نیم ساییده
 بپاشند و باید که ازین دوز را چیزی بکلی نزود و بعضی اقرا ص غلغلیون که نیز چته این کار بر بست است این است
 خواهد آمد و در و را در وی نافع است با کله دهن و در وی که بزرگ دندان را نافع است و غوره را بپاشند
 است پوست انار ترش ده درم شب یاقانی عاقر قرحا هر یک هشت درم غمره الطرافه یک هندی هر یک یک درم و نیم کوفته
 و بخته در و سازند و در وی که گوشت زاید لثه را بعد بقیه غلغلیون لفع کمال بخشد کا فور بعد از گلشن کبابه فوشا
 زید البحر هر یک نصف درم زعفران گللاب امیران هر یک یکدم و نیم بلبله زرد و درم که نازج عاقر قرحا هر یک ده درم کوفته و بخته
 به باشند بعد از آن استنان با باریج فیهر کنند و در وی که درم کام را بعد از فصد و بقیه نافع است طباشیر خرفه گلشن
 نشاسته کثیر اصمغ ارد عدس کوفته و بخته با قدری کا فور آمیخته بپاشند و در و رجه قلع ابر لعنی جوشن دهن بسیار
 گوم گلشن منروع الا قلع طباشیر نشاسته تخم خرفه عدس شش صندل سفید تخم کشنیر هر یک حوی کا فور قلیبی سخت کرده
 در دهن بپاشند و دهن را بگللاب سرکه بام آمیخته بشویند پس از آن بروغن گل مضمضه کنند و در و کا فور نه نام چته
 قلع ابر مفید است و در و دیگر که چته قلع ابر مجرب است طباشیر جو سوخته شیر خشک مساوی ساییده به باشند و در و
 چته قلع حار شفاف مایه طباشیر لسان المحل بزرگ و در و بلبله زرد و گللاب بزرگ سن کرانج شب یاقانی را بر کوبند و در و نه باشند
 و شب یاقانی دارند و در و رجه قلع سرخ مضمضه یکدم و نیم گلشن طباشیر سماق عدس شش هر یک ده درم تخم خرفه چهار درم
 سوده بر زبان بر کنند و یک ساعت بگذارند و در و طباشیر تنها بعد از آن بپاشند و در و دیگر که چته قلع دوی سوهند
 که نازج خا آرد عدس گللاب طباشیر سماق سوده باشد و دیگر چته قلع و بنور دوی گلشن سماق عدس خرفه طباشیر بر و اجد
 کا فور نیم جزو ساییده به باشند و دیگر عدس شش شکله زرد هر و اجد چهار درم گلشن نشاسته بزرگله هر یک ده درم قلع غوره
 هر یک ده درم کا فور و دانگ دیگر کا فور زعفران هر یک یکدم و نیم بلبله طباشیر هر یک ده درم صندل سفید گلشن عدس شش تخم خرفه
 هر یک ده درم سماق تخم کشنیر بران هر یک یکدم و نیم به را با یک ساییده به باشند بعد از آن مضمضه بگللابی که در آن تخم کشنیر
 و سماق جوشانیده باشند بکنند و دیگر گلشن عدس کا فور ساییده به باشند و در و رجه قلع سرخ حیان مضمضه گلشن هر
 سخت کرده باشند و در و دیگر چته قلع سرخ اطفال تخم کشنیر گلشن سماق هر یک حوی زعفران نیم جزو کوفته و بخته
 به باشند یا در موم روغن خسته طلا نمایند و در و رجه قلع دوی اطفال گلشن گللاب طباشیر ارد عدس سماق منقی ساییده به باشند

در ویدیه قلع صفراوی طباشیر گلشن صندل سفید آرد عدس مساوی گرفته قدری کافور داخل کرده ساییده به باشد
 در ویدیه قلع صفراوی صندل تخم کشنیز نشاسته تخم خرفه کافور ساییده به باشد در ویدیه قلع سفید قلع طلا
 طباشیر زواق قلع کنگار کزناج در ویدیه طباشیر در ویدیه کباب هم باین امر نافع است در ویدیه قلع
 قلع سفید بلغمی عاقر قرحا کباب به سعد فلفل مسکو کوفته و بخیه به باشد در ویدیه کباب به کزناج کافور بونافع است در ویدیه
 قلع کزناج به راسخی کرده به باشد یا بصل خلط نماید و در ویدیه بماند در ویدیه قلع بلغمی اطفال فلفل مسکو
 چهار درم زرد جوهر پوست انار گلنار سماق هر یکی شش درم شب بانی ده درم بعضی دوازده درم نوشته اند همه کوفته و بخیه اول
 در ویدیه را بیا بیا به باشد در ویدیه قلع بلغمی اطفال بعد از تغذیه و تغذیه بقالا یا بخود آب یا صفت در ویدیه
 و کربا و دماست بگل قلع و آب کباب مستعمل میشود یا میران سعد خاشب میانی ساییده به باشد در ویدیه شاخ گوزن سوخته
 قلع صندل را بیا بیا به باشد در ویدیه قلع بلغمی تازه که بعد از استفراغ بچوب صندل و قلع یا دایره فلفل کبابی آید یا بیا
 برگ بون کزناج سعد فلفل شب بانی طباشیر زرد مساوی کوفته و بخیه به باشد در ویدیه قلع سفید کهنه و سودا کافور تازه به باشد
 است زعفران کباب به هر یک چهار دانگ ایرسا سعد هر یک ده درم شب بانی قلع طار هر یک ده درم و نیم برگ زیتون اقا قیاه هر یک
 ده درم ساییده به باشد در ویدیه قلع سودا کزناج سوخته است زرخ مسخ عاقر قرحا شب بانی ایرسا نوشادر
 مساوی ساییده لقیطان کشیده در صر بنزند و در کل گیرند و با قش بنهند تا بسوزد پس ساییده به باشد در ویدیه دیگر
 قلع سیاه زعفران یک درم سعد شب بانی قلع طار هر یک یک درم برگ زیتون برگ علق اقا قیاه هر یک ده درم سوخته در ویدیه
 همه کوفته و بخیه در ویدیه دارند در ویدیه دیگر قلع این در ویدیه زعفران ده درم شب بانی ده درم برگ زیتون برگ فلفل
 اقا قیاه هر یک ده درم در ویدیه نافع قلع سودا طباشیر زرد سوخته خشه تخم کشنیز سوخته طباشیر گلنار مسکو
 کوفته و بخیه به باشد در ویدیه قلع سودا کزناج استغفران سودا از صندل خرفه از آغذیه مولده بود استعمال شود
 پوست ناریشترن یا میران سعد خاشب میانی ساییده به باشد در ویدیه قلع سیاه و سفید طباشیر گلشن کشنیز نشاسته پوست
 تشری سناکی زعفران عاقر قرحا هر یکی یک درم شب بانی ده درم در ویدیه قلع سفید بود و کنگار سخت کند کافور
 دایره و نیم شب بانی را کاقیا کزناج هر یک ده درم گلشن تخم کل کنگار پوست تشری هر یک ده درم بکوبند و در ویدیه به باشد
 در ویدیه زرد زیتون در ویدیه لبنان افروزم مشترک المنفع بجمع قلعها در ویدیه به شدی در ویدیه که به جوشن
 در ویدیه کزناج بونافع است گل کلاب گل انار تو اکبر کپه سفید که با بآن میخزند سر به سفید تخم کل هر یک ده درم کافور
 یک سوخته کوفته و بخیه به باشد دیگر گل کلاب گل انار سنگ لاهی سوخته کیلا کپه سفید مساوی ساییده به باشد
 و دیگر دانه الاهی کپه سفید دینه الاهی سوخته کوفته و بخیه ساعت ساعت در ویدیه به باشد اما بآن بن بیدازند و فرو
 بنهند که بهتری یعنی شب بانی موثر است و بهتری تنها هم قلع کافیت دیگر فنان و بهینه تخم لوبیا یعنی خرفه

خردن تو اکبر که و گل انا گل کلاب استخوان نمایند دیگر تخم گل سرمه سفید لهنی گل انا تخم دهنبر یک خردی گل بن بول و دوزخ
دیگر کافور کسینج گل بن بول سرمه سفید تخم دهنبر الاخی خور و کا که استینا گل کلاب گل انا تخم کابو لهنی هر یک یک نشانه کنند
سینه باشد در زوری که چته خوشن این بلخی ناختر آید و دوسه بر ج هر یک چهار باشد پشکری شده باشد سینه نبوده دو باشد یا یک
بار یک سینه در دانه بنیلا صبح و شام مالند اغلب که در یک روز قطع نشود در زوری که در قطع شده که مثل خار بار
زبان بهم میرسد و با صطلح این کهن خورشید است معمول و مجرب حقیر و والد ما حدیث خصوص بعد فرا نشیدن خوشن شیرین
انجیر مازی با نشیدن و مالیدن این قطع عجیب بخشد منسلوچن که در کتاب صنی سنا جرات الاخی طکان تو اکبر شود
قلبی برابر کوفته و بخته بکار برند در زوری که چته قلل هر قسم خصوص چته اطفال صبیحه مر و والد ما حدیث این عاجات
که بر ج منسلوچن سوت لهنی کهن دانه کوفته بخته بکار آزند در زوری که چته هر قسم قلل معمولست کل کلاب
گل انا تو اکبر دانه الاخی خور و کته سفید کباب صنی لهنی کوفته و بخته باشد و اگر سرد تر خورند قدری کافور هم
بنفرازند حکمه تر اتم از ادویه اعصاره قویه حلقیه در مرکبات رائیه مهله است رب قوت گلای سست شود از قوت
سرخ پیش از بخته شدن شیرین گشتن پس میباشد بار و یا در گای از سنی شیرین رسیده پس میباشد عار متدل گای از زرش
پس میباشد بار و مطفی حرات و آب مسک صغرا و عطش رب شامی بخور مر را نافع و آب راقا منبت و رب سنی غرغره آن مفید است
با وجع خلق و خوانق و معمول از سنج غیر صغیر منع میکنند و زرد دم را و بند میکنند سطلای را و سخت میکنند عصاره صغیره
است بنفشه اندوت را و بخور ساند عصاره آنرا و دولت یارب بماند رب قوت هر کب بعضی دو آگه دیگر نافع به
خونین و وجع خلق و او را دم بخور آن که از گرمی بود منقول از تنبای بگرند آب قوت تر و بخور ساند نصف بماند و از آن
فرد او آورده صا کنند و سنج طل گیرند و باز با نش لایم بخور ساند تا ثلث بماند پس صا کرده مرش زعفران هر واحد
نصف متعال بار یک سینه جل کنند و بکار برند رب جوز ساد غرغره آن چته خاق و در دگل و بلخی و عار نافع است
و خوردن آن بلخی بلخی مفید بگرند پوست خارج جوز را که رطاب باشد و بگویند و بنفشه اند و بخور ساند تا ثلث بماند همچنین است
و شرح مفردات ادویه و در شرح قرا با دین عصاره این را با بام جندان عسل خوشن اوان در شسته
و این قسم رب بنز نفع میکند جمع بکار بکاردن و سنجره از او رام و بخور غرغره و صا کردن از خارج رب جوز صیر کب دیگر گای
آب پوست جوز تر و بخور ساند تا ثلث بماند بخور طل از بن آب طلیح و بخور طل عسل و یک طل ثلث با هم مزوج کرده با نش لایم
بخور ساند تا ثلث بماند پس صا کرده مرش زعفران شب هر یک سفت درم کوفته و بخته سیاه نیزند و لب کرده بردارند رب
عشبه غرغره آن منع نمیکند و وجع خلق و لوز بن را در موطوسوم ادویه امراض راس لفظه را با کور گشته در آب
مصری صالح است چته امراض نم گیرند زعفران نصف و قویه عکالط و دو قویه زیت بهشت و قویه عسل کطل خوشن و
در قریضه صاعف الکا از شود روغن انجیر تقطیر آن در دوزن دفع میکنند و جمع بنار از روغن انجیر که علاجی صالح است

جهت در دندان که از سردی بود بطلای کردن و روغن اذ حشر که علاجی نیک است جهت بخورم که در دهن دارند
روغن بنفشه با ورم و گدازان ناف است به قصر لسان که از تشنج خفیف رباط زیر زبان حادث شده باشد بکوب
سخت زبان بماند و روغن خنظل که بینه بآن تر کرده و کوم نموده پس آنگذاشتن تسکین دهن آن میکند روغن
خردل ناف است و لک آن بزباب و اسنان که عبارت از زرقن رونق دهند است روغن مخلوق که روغن
زعفران است تدبیر علق بدان بعد تنقیه تا نافع است بصبر بر الا انسان این همه و عنها در ملفوظ سوم ادویه امراض
گذشته روغن شکوفه انکور نافع است به بخورم روغن قسط که تدبیر علق بان بعد تنقیه صرف میکند بصبر
اسنان در ملفوظ سوم ادویه امراض اس گذشته روغن گل که مصغه بان مسکن درد دندان است
و روغن جرز سنجش که صاحب میناج درد و آبی تشنج لسان ذکر کرده و روغن نار دین که تخفیف بان
نفع میکند بوج ضرب نار دین روغن نام در ملفوظ سوم ادویه امراض اس گذشته و از جمله روغنهای هندی نار دین
که با دندان و ملاذه دفع کند و گلور که کف گرفته باشد قطع کند نیز در ملفوظ سوم گذشته کلمه و بهم
از ادویه اعصای قویه و حلقیه در مرکبات زائده فطویه است زرد خوردن این همه را بعضی ادویه جرجی فایده
میدهد بجهت تم در مکنه و قلع و اگر زرد را گذارده بقدری دقیق حظه مخلوط کرده غرغره کنند نفع میبخشد
با ورم باطنه حلق همچنین علق زرد لعل متوالی تا مقدار سه وقیه نفع میکند با ورم علق نفی عجیب زرعولی نامیده
است که بعضی در جوهرات و بعضی در معاجین آورده و حسب شفای در حکمات زائی شمرده و پنج آن متعدد و مختلف است اما اکثر
ان که نافع بوده و آلات مناسب بعد آوردن آن ها بجا مناسب و یک نسخه شفای که لایق بقیام است و احیای تمام
از رعولی بوی دهن خوش کند و آب دهن رفیق باز دارد و معده را قوه دهد و علم نفع کند با ورم تشنج است و اگر محکم
کند و در یک از مینا پاک کند و منی بقیارید عشر اشوب یک مثقال بسا به قنفل کبابه یعنی فلفلینه از هر یک سه درم عاقر قضا
قره زعفران صطکی خود خام از هر یک چند تخم کز تخم شلغم شنبه ناخواه از زبانه منقرخ خربزه منقرخ بادرنج از هر
از هر یک مثقال عسل سه وزن ادویه عشر اشوب در عسل کف گرفته بکشد از ادویه کوفه و حبه بان بپزند و بعد از واداه استحال
کنند شترتی و مثقال شربت میکند لکه و اسنان متحرک را قوی میگرداند اینها را اگر در دهن دارند و قطع میکنند خون را
کلمه یازدهم از ادویه اعصای قویه و حلقیه در مرکبات سینه غیر منقوط است سحر دنیا بوج سنان بارد و تامل آن نافع
اما چون اکثر مضع وی با ورم معده و جگر قلعی شربت انشاء الله تعالی تهیه خوانم نگاشت سعو طی که بعضی او را مضاف
زبان که باشد علقی و آن نفع می بخشد کافور مشک یک نلت جزو زعفران یا باج فیفا هر یک جوی شکر طبرزد و کچر و نیم از جمله
این دو دانگ گشته و شیر و خمر حل کرده سوط کنند سعو طی که در او را مضاف و روح اللسان بعد تنقیه قصد استحال حلق و اعانت
بجایل ورم و نقص زبان کند شیر و خمر آب طبع حل کرده سوط نمایند سعو ط عصاره بخ اذرونه که آنرا بکاه اذرونه گویند

گویند نفع میکند بوجع سنان بارد سحوی که وجع سنان را منقذ است نیز فتر را با قدری آب صغی الرامی و سفیدی
بریند و روغن بنفشه شیط کند صفوف ابلج مقوی و منده است صفوف ارسطاطالیس جهت نوشید کردن
و دهان معده است و در ادویه ای در مطبوخ دوم کتول گذشت صفوف انیسون در است آن نفع
میکند بخوبی را که از عفونت لثه و دهان باشد سفوفی که سستی را باز می رسد و سبکی آید که نوازه را از او طول
تخم که نفس تنگ است مصطکی سیاه لیس و قوی انیسون از هر یکی یک درم و در اوید که باز از هر یکی دو درم و در صغی حمانا
هر یک است درم شربتی یک درم یا یک درم یا شرباب کنند سبکی این صغی که که تفرغیان و درم حلق و توفیق بنفشه و مطبوخ
سوم ادویه امراض را س گذشت سسلا قه آبی را گویند که گرفته باشند از دوا بعد علی ان سسلا قه آبی تی طبعه
سسلا قه که درم لثه شربای آتزاناف است طریقت فرط است بانی پوست از ترش سماق چهار برابری و آن که معض
کنند سسلا قه و دیگر که همین عمل کنند بزرگ سر و سر و گنگار مار و گنگار مار برابر در سر که سر و معضنه بآن کنند صفوف
بفتح داروی گویند که بر دندان مالند و این نزد بعضی چنانچه صاب تحفه گفته اعم از است که ساییده به پاشید سحر
و یا قوی کنند و نزد یک بعضی چنانچه بولف بحر الجواهر نوشته دوا می شود خشک است که مالیده شود و دندان را بر تقدیر این
از ادویه مخصوص با راض دندان است و چون درین مجموعه ادویه سنی در هر باب مذکور شده اقواصل لطوفا مثل آن که مایعات
سرسره بکاری آرد اکثر آن در مواقع دیگر نگاشته و این باب بیشتر با دویه یا سیه نباشد و تحلیل جهت اتباع نقایح این بخر
دوا و دواهای گویند که سنون از فحشاءات چندی که شش است اما صاحب تحفه نوشته طایه این کلام هلی نوشته باشد از دوا
بودن ظاهر است و در استعمال سنون شرط است که معده مثلی نباشد و قبل از استعمال از دواهای آبهای ادویه یا سیه نباشد
میسواک امثال آن یا کنند سنون این هلی جهت دندان متحرک که سبب فتن گوشت لثه بجای ناخت خود
سوزنه شب بانی کلنا سباق افاقا یا مسویه استعمال کنند سنون این هلی لثه ستر خیه اسخک و از لثه هلی و دم کند و قوی
اسنان و عموماً که مانع عبور و انقباض اطوار اساید بوی دهان بخر قطع و حفظ دندان از اصاب ضرر قوی قطع کنند
سنون از عاقلان بقراط قرن اول سوزنه نابض ضنه بلبله یا شیر تخم حرقه نشاسته کثیرا که بر حرقه و قوی عذس هر یکی معض درم
عاقه قه حاج کرانج سعدی هر یکی شش درم و رادفیلکوش پیچیدم اگر نیم زردیخ سنون چهار درم داخل کنند پوست را بازوی نیز
قشاز کنند کلنا گشخ حورارید صغار بسد حرف جلی هر یکی سه درم زردا الجرج الممدن شب بانی را و دوا علزول هر یکی یک درم نیم
حلق سفید مصطکی حور و لسان هر یکی یک درم کا حور قدری در تحفه المومنین گذر را بنفشه بقیه کرده و بجای در نیم فیل
نوشته و کا حور را بدو انگ تقدیر نموده همه را سوای کا حور کوفته و بجزیر بخیته باز بسایند و بجزیر صفت نیز بخیچین کر
بسایند و هر بار از هر صفتی ترا از بار اول گذرانند و کا حور بسایند و بیا نیز زد و نگا بداند و بطریق سنون بعل آرد و
بجهت تحریک وجع سنان و کستره خای لثه آن تربیت و قطران خمیر کرده گذاشتن و بر که حل کرده معضنه کردن

زود خانه می بخشد سنون احمر را محکم کند منقول از قلاسنی و در جینی دو درم لکست درم لقم چهار درم صندلی
 سرخ و فلفل و روقه کباب گلهار هر یک بخیزد و کوفته به نشاسته عصفور خیمه کنند و خشک نمایند لستر کوفته و بخیته استعمال فرمایند
 سنون اسهول که قوتی از این قبیل است بپارند و اما ای که در سنون بعضی مذکور شده با تمام باجیها و اوزان با و
 بنظر ایند در آن شح و ترس و برنگ مرده و بوی که با هر یک بر آب خردی از اجزای متوسطه اوزان سنون مذکور بجهت
 کوفته و بخیته لفظان عمل و عمل خیمه کرده مثل قرص سازند و بپارند بخیل که آنرا بخیل و بخیله نیز گویند و آن خیمه است سرد
 پس محمد و مستطین و بر زمین بپاشند از آن عقدهای بسیار و بسیار است که محمد میشود و شاخهای آن مثل خطوط معتد
 و در قهای آن مستطین و بار یک باشد و هر قدر عضان آن متد میشود در خشک میشود و اوراقی که زیر بعضیها میباشد این
 خشک است بکیر قدری و او در دیکند از آن در دست کسر کرده دو خیمه کرده و قرص سته در میان گذاشته بالای آن دیگر از چنان خشک
 و یک کیده و درین و یک محکم بسته در تنور گرم بگذارند و درین تنور سیم بپوشند و تمام شب بگذارند صبح بر آورده بگذارند که خوب
 سرد شود پس زغال و خاکستر سخته را بر آرد و با رنگ ساینده جهته و قدری مشک ساینده بخیته بگذارند این نسخه هم از معالجات است
 است سنون بار و جهته امراض حار منقول از تذکره گلشن ماز و گرانج سماق هر دو اجد و عاقر قراغون هر دو اجد نصف خرد
 کوفته و بخیته بطریق مذکور و بپاشند که با خشک کرده باز خشک کرده ساینده بکار بند سنون بار و منبوه دیگر جهته امراض حار معمول و از آن
 و عادی کیر کاغذ شامل منقول جهته رویانیدن گوشت لند و نقیق آن و حرکت دندان بخره رسیده طباشیر گلشن از هر یک
 سه درم حرد لایه گل ایمنی برشته دم الاغون از هر یک دو درم مر جان سوخته صندل سرخ مرصاف جب کاغذ گرانج مایه
 از هر یک یک درم سنون جالینوس عاقر قراغون یک درم سبیل و ثلث یک و قیه شب بیانی شب و در ساج فلفل
 هر دو اجد یک قیه بر سیاوشان نصف رطل کوفته و بخیته سنون سازند سنون خمر میل جالی و منقی میشود و لستر است
 عاقر قراغون چهار درم از خمر بخیزد سنون حار جهته امراض بارده عاقر قراغون فلفل شیطون خردل زنجبیل پوره بالسویه کوفته
 و بخیته بکار آرد یا با قطران یا طبع دیره بپوشند و میل آرد سنون و بمیقراطینس فلفل ساج هر یک یک قیه و دو قیه
 اشق خشک که خره آن تلخ باشد قطاع کباب آن گرفته بکیر رطل و وزن رطل بغداد و دوازده قیه است شاخ گوزن چهار بار خسته
 شاتر و قیه مصطک سه رطل قسط از خره هر یک سه رطل با قیدی زیاده گرفته کوفته و با یک بخیته سنون سازند سنون
 سورنجان ضعف سنان را نافع است سورنجان قرقر سجد گرانج پوست بلبله از صندل سفید گلشن مسک و کوفته
 و بخیته سنون سازند سنون قاقبض تقویت سنان تطبیق بجان نماید و از اسهال خون مانع آید بلبله آمله گلشن
 گلهار قاقبض بیانی قرطی باشد عاقر قراغون مسک و سنون مامون تخلیه سنان و تقویت عموآن کند جالب طوبه
 و ملطف قسط طاره باد باشد بلبله بندگی یک رطل سیمین نصف رطل شیخ یک قیه رز از دند حرج نصف و قیه کوفته و بخیته
 با عسل و فلفل سیمون قطران خیمه کرده قرصهای دقان سازند بسوزند و باز کوفته و بخیته زنجبیل نصف و قیه زبادی بخیله هر یک

هر يك بک و قیاضاده کرده همیا ساخته بکار آرد سنون معتدل از دی و تیرگی دندان تیرداید و به خون فتن بن دندان
 و به سحر دمان که از سحر کریم محدوده رو نماید نافع آید کرنازج عدس سرخ سماق گلنار شب میانی هر یک چهار درم طباشیر سبز درم
 فلفل کف دریا پوست بلبله زر در هر یک دو درم سافرخ هندی سعد هر یک یک درم کوفته و بخیته اول سرکه و نمک بر دندان مالند
 سنون بر دی را کنند و کیساعت نگا دارند و بشویند و بعد ستن بگلار که کرنازج دران جو شاشنده باشند منصفه کنند
 سنون ملوک در دندان نافع باشد و بوی دمان خوش کند مر جوز السهر و اهل عاقر قرقا مساکو کوفته و بخیته
 استعمال آرد سنون ملوک منجه دیگر جهت استحکام اصول دندان و بند کردن خون رویانیدن گوشت آن خوشبو و بوی
 و دافع بوی بدان موجب است صندل سفید پوست نرج از خر قاقله که با سبب سیر نقل عود گلاب و صیقل مساکو و بخیله
 در کلسج زر دو او بلبله زر و در اجینی گل نار فلفل سفید عاقر قرقا زر بناد کلان سماق زر او دندرج عود صیقل سبز زعفران برگ سید
 انجاشامی رخ زهر جان جزو سافرخ هندی بلبله زرنگی هر یک جزوی نمک لاسوری کات هندی پوست تخم مرغ سوخته هر یک جزو
 سنون سازند سنون مارون رشید اگر چه مولف این سنون اطباء دیگر بوده اند اما بسبب کثرت استعمال
 سلطان منسوب بوی شده جلایمید برهنان را و خوش میکند بوی دمان را و لته را مستحکم و سیلان را خام را کم و بخیله
 نماید کرنازج بخیله و فلفل زبد الجوقا قله هر واحد دو درم سکه متقال ملح مقول چهار درم عود محرق پنج درم خنجر شنبلیله بخیله
 عتیق ریحانی محرق در تنور سفت درم کوفته استعمال نمایند این نسخه موافق شرح سنون مارون رشید موافق
 نسخه که از مذکره نقل کرده است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود دهنک شش جزو سکه جزو کرنازج فلفل قاقله
 زنجبیل زبد الجوقا قله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک میکنند و بخیله شیخ ارمنی و زر او دندرج از هر یک نصف جزو
 اصناف کرده جزو بلبله زر عاقر قرقا از خر از هر یک دو جزو الحاق عوده و با عمل سرشته و بعضی این ادویه را اصناف نموده اند
 صندل سفید سعد کلسج فلفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو و بقیه عوده اند که بهترین
 چیزها از برای شستن ادویه دندان سرکه است که دران زیره کرمانی سرشته باشند و بخیله منصفه او بهتر است سنون
 پوچها که در کاش آورده جهت ماده دومی که از عود اصول اسنان خارج میشود و شب میانی محرق بخورد نمک بران و در خر سماق
 منفی از جو سکه جزو سنونی که حفظ صیحت بهمان نماید شاخ گوزن سوخته کرنازج سعد بلبله زر درم نمک لاسوری یک درم
 سنونی که به صنف دندان نافع و سفید است در اجینی دو درم لقم چهار درم صندل سرخ کبابه قر نقل هر یک یک درم بنفشه
 عمکرده استعمال آرد سنونی که تقویت و تشدید اسنان کند فلفل کرنازج علف گلنار کلسج سماق صفت بلوط حب الاس بوی
 دیگر درین باب صندل سفید را که سعد کلسج هر یک چهار درم سماق بزرگ و در هر یک سه درم نمک کرنازج صفت بلوط نمک
 هر یک درم سنونی که حرم دندان محکم کند و از زردین محفوظ دارد و جو بقیه نمک کوفته با نیک عمل و قطران آلوده در کاشند
 پیچیده بر خشت بخیته در تنور گرم نهند تا سیاه شود یک جزوی از دی گرفته با عود خام گلنار سعد پوست اما نمک هر یک جزوی

ساینده بکار بند ستونی دیگر که جرم دندان محکم کند و مانع از زیدین او گردد و نوشادر در افلفل سبک یک یک فرم میانی
 عطران بنام هر یک درم سعد گرانج هر یک درم قاقله گلنار هر یک چهار درم بلبله زرد نمک هر یک چند درم عاقره قاق
 افسه درم قرقه اچینی هر یک پانزده درم زرباد شازنده درم کوفته و سیخته سنون سازند ستونی که تقویت انسان منج
 خون از غلیان و دفع بوی دمان کند بلبله بلبله آله گلشن گلنار افاقا شب میانی عاقره قاق مساوی سنون سازند
 ستونی دیگر که تقویت نهان و تطبیجی دمان و دفع بخران کند عطران قرقه قرقه اچینی قاقله هر واحد در
 کافور ریح درم مشک انگلی کوفته و سیخته سنون سازند یا بلبله حله کرده استعمال نمایند ستونی که دندان ه سخت کند بوی
 دمان را خوش گرداند قصبه ای سوخته تخم کرده زرد الجوز گرانج نمک سوخته سبک فال چینی گلنار عاقره قاق قرقه قاق ریح درم
 سما سعد سوخته گلشن سماق مساوی کوزن گرفته لبانند ستونی که دندان متحرک محکم کند و بوی دمان خوش گرداند
 گلنار هر یک درم مرز عطران سبیل مصطکی سداب هر یک درم قرن ابل محرق طح منور عسل محرق هر یک درم کوفته و سیخته
 سنون سازند ستونی که دندان متحرک را محکم سازد گلنار شب میانی آله افاقا مساوی کوفته و سیخته سنون سازند
 دیگر که همین خاصیت دارد شب میانی گرانج گلنار مساوی کوفته و سیخته بزرگ بشیرند و در سابه خشک کنند و دیگر باره بپزند
 سنون سازند ستونی که اخرا س متحرک را نفع بخشد کافور انگلی قلی نوشادر کبابه زرد الجوز هر یک نیم درم گلشن هر یک نیم درم بلبله
 بلبله زرد هر یک درم عاقره قاق گرانج هر یک درم درم کوفته و سیخته سنون کنند و دیگر جفت بلوط حلاط الاس منسل سفید
 و درم گرانج را با بلبله زرد هر یک درم گلنار گلشن سماق هر یک چند درم صبح و شام استعمال کنند ستونی که انسان را
 متحرک کند و بر توپا شب میانی نشاسته سماق گلشن پوست انداز منقش نمک سیاه بلبله زرد گلنار و زرد گرانج اخرا مساوی
 سنون را بعضی بلفظ سورنجان هم تغییر کرده اند ستونی که دندان متحرک را قوی کند و در سوخته سرچ با سنون
 کنند ستونی که دندان متحرک را که سبب آن زیادتی طوطیه باشد فایده کند بعد از استغراق بکار بند گلنار پوست انداز من
 استخوان بلبله زرد گلشن سداب زرد گرانج شب میانی مساوی کوفته بزرگ دندان بلند ستونی که دندان متحرک را
 منظر را محکم کند شب میانی بریان کرده چهار درم نمک اندازی گلنار ورق گلشن جفت بلوط گرانج سوخته هر یک چند درم حلاط
 شش درم خسته بلبله زرد و ما زو سنیر هر یک شش درم اقاق رمان حلاط رمان حامض گرانج هر یک درم ستونی که حفظ
 سن و اسباب لحم لثه و تقویت آن کند دقیق که سنه در بونوی تر محرق مصطکی سعد هر واحد یک درم زرد اندر جرم دم الامون
 سبیل گلنار هر واحد درم گلشن اصل السوس هر واحد درم ستونی که تقویت نهان لثه و شفاف طوطیه آن که بعضی
 یک درم نوشادر و درم میوزن درم گلنار و تیغ جلی محرق بلبله جلی هر واحد درم ستونی که نافع است بجز
 که از طوطیه بر فیه شب متحرک شده باشد منقول از قلاصی و شبای سعد گلشن سبیل الطیب بلبله اندازی گرانج شام گوزن
 سوخته برابر ستونی که انسان را محکم کند گلنار نصف جود بلبله زرد گلشن شام گوزن سوخته بلبله اندازی محرق سبیل هر واحد

هر واحد خردی همه را با یک سائیده بر دندان و سنج آن به باشند سفوفی که دندان متحرک که بسبب نقصان نخ
 باشد نافع است شبیهی خود محرق سعد ساق گلزار کوفته و بخیه سنون سازند سفوفی که نقصان تخم عمو نافع
 است می رویاند و از سوده شده پوست کبر عاقر ققاس نسون کرسنه آرد و جو بالسویه سفوفی که جسته رویانیدن گوشت
 بن دندان مجرب است و اکثر اطباء برین اتفاق دارند و مثقال آرد کرسنه را با غسل مرشته بر روی اجری در تیز بگذارد
 نزدیک سیو حق رسد و از کندر دم الاخون هر یک پنج مثقال و از ایرما و زراوند و جرج هر یک دو مثقال آنها گرده سنون
 سفوفی که جسته رویانیدن گوشت بن دندان دفع بدبوی دهان بفايت نافع است از مولفات یدر صبا تحفه دم الاخون
 که از پنج انزروت خواهر و کندر برنج نی سوخته طباشیر اقا قیاس گل سرخ گلزار جفت بلوط پوست انار ترش هر یک خردی
 نصف جز در وقت خواب استعمال نمایند سفوفی که کندر و امیر انافع است شبیهی سوخته کندر نمک ریاض و دم ساقی
 کوفته و بخیه سنون سازند سفوفی که قطع خون کند سکنج هر یک سه گرم عصاره لیمو لیس کل مختوم اهل هر یک یک گرم
 نیدرم سفوفی که سیلان خون از بن دندان باز دارد کات هندوی فلفل گلزار گل سرخ دم الاخون ساق مساوی کوفته و جسته
 شبت باشند و صبح بگلزار آب مضغه کنند سفوفی که خون باز دارد و رخ دندان سخت کند شاخ گون سوخته بکندر
 سوخته پوست بلبله زرد گل سرخ هر یک دو گرم گلزار یک گرم کوفته و بخیه بکار برند سفوفی که نافع است در انفعال دم از لثه و
 خم و هم شکنج میکند و جرح سنان را شبت میانی ده دم بودینه جلی مسیت درم کوفته و بخیه بمسول سنان نمایند
 سفوفی که خون رفتن باز دارد و بدبوی دهن خوش کند و دندان هم محکم میکند بلبله بلبله آله مقشر گل سرخ اقا قیاس
 قوط طباشیر عاقر ققاس و سفوفی که خون از بن دندان کم کند و بدبوی دهن خوش گرداند گل سرخ سه گرم گلزار شبت نیم
 که از پنج اصل سرخ پوست کندر ساق طباشیر هر یک دو گرم سعد ساق پنج گرم هر یک یک گرم و اگر خواهند حوضه یعنی اکل را هم نافع
 باشد برگ شقایق خشک و دم نمک کالی مقشر یک گرم و نیم خود خام سوخته بیدرم در آن زیاد کنند و اول دندان را با آن
 سرکه بمالند پس از وی این سنون به باشند و بگلار بشویند سفوفی که جسته تا کل بدبوی دهان و جرج بن دندان نافع است
 مازوی بستر نی سوراخ و جرج و مرصا یک گرم و بار و عن گل سرخ بالند و لیسر که عقل مضغه کنند سفوفی که جسته اکل از بهرین
 دوا است برگ سداب خشک و دم اشخار ایک زربنج هر یک یک گرم حبله را سوده در سرکه قوی ترکند و در کوزه نهند
 در گل حکمت گرفته در آتش نهند که گل سرخ شود و دو دان بچته گرد پس بر آرد و مقدار انگلی یاد و دو انگل اکل افکنند از
 دو بار زیاد و حاجه نیفتد سفوفی که اکل و حفر انافع است بگزیند بوره از بنی زربنج سرخ کربت هر یک خردی کوفته
 در خرقه جمع کرده بقط سفید طلا کرده بسوزند پس سائید و با کله و حفر طلا نمایند سفوفی که اکل و جوی دندان سودا
 و خون رفتن باز دارد و نموشاد درج نسون زربنج سرخ عاقر ققاس کوفته و بخیه استعمال نمایند سفوفی که بکندر که بهین
 خاصیت دارد و رخ نسون عاقر ققاس هر یک یک گرم شب میانی گلزار از ساق هر یک دو گرم کوفته و بخیه بکار برند سفوفی که جسته

در دندان که سببیم لته باشد مفید است تخم خرفه کشیده شک ساق عدس مقشر صندل سبید عاقر قرحا کافور ساو
 کوفته و جینه بر لته دندان باشد بعد از آن که گلاب بر که را یک ساعت در دهن نگا داشته باشند سنوفی که جینه
 در دندان که سبب است رطوبه بود و سود و فلفل و غیره بورد از می بکند و نیم عاقر قرحا زنجبیل میوینج بر که بکند و جینه
 بکار برند سنوفی که در دندان را سودمند بود و فلفل ده درم بورد از می کشند عاقر قرحا زنجبیل میوینج بر که بکند و این
 سنوفی از شر جینه و جودای باین وزن نوشته فلفل میوینج بورد از می کشند عاقر قرحا میوینج زنجبیل بر که بکند و درم
 سنوفی دیگر که هم در دندان مفید است میوینج پنج شنبه قسط مساوی کوفته و جینه
 سنوفی که جینه در دندان نجاسات آزموده است هو جبه زرد جو به تخم ریحان سرش پوست
 پنج دخت زرشک کثیر بادام مقشر منج عربی از هر یک دانه کی فلفل پنج عدد بسیار نرم ساییده استغما نماید سنوفی
 که در شکم الام و ریح خون در دهن بیدن گوشت منج ریحین بود آزموده است و اکثر از فربه موافق طبایع شیراز بر که بکند و درم
 گلزار فلفل کات هندی کرناج اقا قیاز هر یک جزوی ساق سه جزو این دو نسخه از تخم سنوفی است حب تخم این
 نسخه را نسبت بخود نسخه اول ابوالد خود کرده سنوفی که از جینه در دندان و حکم شدن گوشت بن دندان جینه
 عاقر قرحا درم انجبار بکند و نیم گلزار شب میانی کرناج طبایع از هر یک بکند و نیم رابا یک ساییده و بکرباس حکم فرو کنند
 در دندان که در دوا در این است باشد باشد در دینا از درج حکم کند سنوفی که جینه در دندان و حکم
 اصول این و دفع اکثر اعراض هر دو همیشه معمول است قویای سبز لثی بنده تهره بریان کرده تخم کشیده بریان زرد مفید برین
 قسط شیرین فلفل کات هندی نمک سبایه نمک سحر زنجبیل زرد یعنی کبیر مصطکی اوی همه بر که سنوفی سازند
 سنوفی که دفع وجع دندان تقویت هوای آن کند جزو سرد و فلفل شاخ گوزن سوخته شب میانی هر یک جزوی ساق سبوی
 بر که بکند و جزو سنوفی که تسکین وجع دندان و تطبیق آن کند اهل مرخو السود عاقر قرحا بر که کوفته و جینه بکند و سنوفی
 که بوی دهن خوش کند ساق شکر ساق کدو خوشبو مرصا مصطکی پوست ترنج بکند و سنوفی سازند سنوفی
 که بوی دهن خوش کند و ساق دندان حکم کند و هم به در دندان مفید است صندل مقید پوست ترنج خشک از هر یک سبکی
 سه درم قافله کباب ساق فلفل عود هبک مصطکی سبک بر که دو درم سنوفی که بوی دهن خوش کند و ساق دندان حکم
 و قوی گرداند شاخ زرد کوبی سوخته نمک مسیحون کرده سوخته بر که ده درم سفیر سوخته سه درم زعفران سبک الطیب
 خشک بر که دو درم گلزار ساق هر یک بکند و کوفته و جینه برینچه سنوفی سازند سنوفی که بوی دهن خوش کند و دندان
 گرداند از لثه بکرباس بر که دو درم زرد و نطویل مسکات الاس بر که سه درم عود سوخته سوخته سفال حبی کرناج گلزار
 عاقر قرحا فلفل ساق هندی گلشن سعد ساق بر که بکند و کوفته و جینه در دندان بکند و بوی دهن خوش کند و دندان از لثه
 و سفید کننده الطر قازند البودا فلفل اقا قیاز هر یک دو درم عود سوخته جیدم سوخته سه درم نمک باین ده درم سنوفی تطبیق

عموره نالت محفوظ دارند و دیگر زراوند مدح زردالجوز هر یک یک درم سرطان بوی محرق سیخ و در قرن ایل محرق هر یک یک
درم بلخ اندرانی بوجون بعل و محرق نظرون محرق بورد یا بلخ محرق سنبله هر یک یک درم و دیگر سیوق شنبلیله بعل عقیق خمیر
کرده خشتی گذاشته در تنور انداخته قریب حراق رسد بلخ اندرانی بوجون بعل هر یک یک درم انجیر خشک محرق فودج محرق هر یک یک درم
زراوند مدح زردالجوز جاج محرق هر یک چهار درم قبیل سکه درم سنبله درم سنبله ساند و دیگر منقول از جاج
قطرانی و ایلاتی جهته حلاوت دندان و پاک کردن آن از او ساج و سفید کردن بسیار مؤثر است زردالجوز که سوخته با السویه بعل
سنبله کند و دیگر قوی تر از آن و سیرع الاثر نمک ساج سوخته زراوند مدح سیخ فی سوخته جو سوخته سفال صلیبی
بالسویه سنبله ساند سنبله می که نافع است از تغییر انسان که بوده باشد ماده منطوق سنبله فلفل فودج قسط زراوند مدح
خلیفت نامخواه سیخ زراوند هر یک جوی شلخ گوزن سوخته و در جزو مصطلک است جزو روغن کل سیخ جو سوخته کرده استخوان
سنبله می که نافع است جهت تغییر انسان که زردی برایش باشد زردالجوز محرق یا دهنده شنبلیله محرق یا بوجون فی بلخ اندرانی
زراوند مدح برابر سنبله می که زردی و دیگر رنگهای قوی شده را زایل کند زنگار بعل بشیرند و بردن آنها با ناله و اگر مستحق
و آنگین نرم ساینده بآن بیاورند مؤثر شود سنبله می که زردی و سبایی دندان بزاید که مزاج بخشیل زردالجوز فلفل فودج
هر یک یک درم جو سوخته هفت درم نمک بایان ده درم سنبله می که دندان بسیار سفید کند ساج هندی درم چهار
سکه درم فلفل چهار درم بازو سوخته هشت درم پوست بلبله زرد درم منسجحه و دیگر قبیل ده درم فلفل چهار درم حلاوت ساج
هر یک یک درم و در بعضی نسخ ساج او درم بنظر آمده بازو سوخته دو درم سنبله ساند و بعضی بدل بازو حشفت سوخته میکنند
سنبله می که جهت جو شیدن دندان سفید است فلفل اقاقیا سماق بیدانه طباشیر گلنار ورق گلشن اردو جو مجموع مسک و الاخر کوفته
و بخیته اول قدری سرکه و دندان گلاب بخیته بهم کرده بارجه گمان را باین ترک کرده و با ناله بشویند بعد از آن این سنبله
سنبله می که جهت جو شیدن دندان از مجرمات قبله گاه علیه الرحمة و الفقران است بلبله بلبله آله گلشن گلنار هر یک یک درم
بلخ اندرانی ده درم آرد جو دوازده درم نمک آرد جو مزج نموده بعل بشیرند بازو صلابه کرده با دونه بخیته سنبله
سازند سنبله می که جهت قسام قلع نافع است شب بعضی بالسویه ساینده سنبله کنند سنبله می که جهت قلع سودا
سودمند است برگ سیخ رگزیتون اقاقیا از هر یک جوی سیخ سوسن نلت جزو زعفران ربع جزو قلع ستر شنبلیله
سفید از هر یک خمس جزو دیگر جهت قلع سودا و مویز بیدانه امینون بالسویه بعل سنبله کنند سنبله می که خوش از ناله
که برین دندان در دندان از تناول بعضی ادویه مخصوصه بدیدی آید دفع میکند زراوند مدح هر یک یک درم ساج گلنار
سوسن دم الاغون بازو ساجی کوفته و بخیته بکار برند سنبله می که هندی سنبله می که هندی باب سنبله می که
جهته که از امراض دندان معلولست بسلوچن بنده بهتر است بر این مزج هر یک یک مکیوله مصطلک و دانه سکه سفید بسیار
چهارم نمک ساینده با هر یک دو توکه کوفته و بخیته سنبله ساند و با آب سرد منضمه کنند سنبله می که دیگر که همیشه معمول و جهت

وجهه در دندان جریان خون و استحکام اصول اکثر امراض سنجان مجربست نیکه تهوره سوخته پهنکری سوخته نمک
 لاهوری کتبه پاره باز سوخته دانه الایچی کلان همه مسادی کوفته و بجنه و ستمالمانند اگر دندان متحرک باشد سیراب
 هم سیراب سوخته چنان لفظ یونانی است بعضی سنومات را تغییر این کرده اند یک نسخه آن که دندان متحرک را محکم کند در
 ضمن سنومات گذشته سوخته چنان که استخوان دوم لش را نافع بود و دندان را از حرکت پاک کند پوست انار و درم
 گلزار و جو به ساق شب یانی باز و هر یک یکدم کوفته و بجنه با انگشت بر دندان بن دندان بالند پسته بجنه کتان قدری
 برشته بران اند سوخته چنان مبنه و دیگر جهته اکلله و دهن پوست انار ترش پوست انار شیرین هر یک سی درم
 ساق باز و درم باز و گلزار شب یانی کاغذ سوخته عاقر قره هر یک درم نمک سندی نوشادر هر یک پنج درم کوفته و بجنه
 پسته که میرشد و گلوها سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت دیگر بار بکوبند و استعمال نمایند و یک نسخه سوخته چنان مطابقت
 قول طبری در قرقه باید سوسو طیر که فخلص کبر است نافع است به درد دندان و لفظ طبع صوت و در ادویه صمدیه
 میمیه کور شده کلمه دوازدهم از ادویه عنهای غصیه حلقیه در مرکبات شینیه فقطه است شراب
 اس که جهته استرقای کند و درم لقاغ مفید است و در ادویه شینیه ذنیه خمر ریافته و شربت اس که از ورق بایک
 یا ششاش و پوست آن ساخته باشند بفتح میکنند بقلع و زلال شربت او خمر که با وجع بار و سنجان نافع است
 در موطوع سوم ادویه امراض اس گذشته شربت ششستین که در مجامع دی بکاری آید انشاء الله تعالی در ادویه
 بیاید شراب قوت یونانیان این را دایم بر خوانند نافع است در جميع حالات بخاق و بجنه و هم نفع میرساند و درم
 حار و دانه کبریز عصبوت سرخ پنج رطل طلا دو رطل و رطل مصفی بکریل و همه را با شش ملایم بچوشانند تا بقوام شش
 آید و عفران و عصاره بنیس بر یک درم شش یکدم نیم ساینده بران باشند و حل کرده بر داند شربت قوت
 ساده موافق نسخه شای نیست بکریل آب قوت سیاه و دو رطل و بچوشانند تا نصف بماند پس با سه رطل شکر سفید
 بقوام آید شربت جوز منافع این مثل منافع شراب قوت است دوی با وجود قبض خود ذنب فضول و محمل
 او را است بکریل عصاره مشهور جوز طرب بچوشانند و کف بردارند تا نصف بماند پس بچوشانند ازین عصاره طرب و یک رطل
 مصفی با هم آمیخته با بچوشانند تا بقوام شش قوی برسد صاف کرده مرز عفران شب هر یک یک رطل و نیم کوفته و بجنه
 و حل کرده بر داند وقت حاجت غرغره بدان کنند شربت سبستان جهته در حلق و تنجه و شش و حلق نافع
 است و انشاء الله تعالی در ادویه صمدیه بیاید شراب غشب نفع میکند بوجع حلق و درم آن فقره می گویند
 باشد بکریل سلقه غشب بعضی قبالش شش رطل و بچوشانند تا آب بماند پس بچوشانند و ساق اصل و سوسو غشس گلزار
 فقلح او خمر هر یک یک ستار و عفران و درم و در شش یانی هر یک یکدم داخل کرده بچوشانند و صاف کرده بچوشانند
 شراب خود که تطیب نموده اند کند در ادویه صمدیه انشاء الله تعالی بیاید شراب گور موافق نسخه که به کبریز

بوی و مان بجا میوز است نشاء الله مسکن در دویید و در خورید و شراب لیمو که لعلی ناصحت دارد و دویید و در خورید
شکلی که نافع است با شترخای زبان و نکست آن در غلظت سوم ادویه امراض اس که گذشته ششایی که طلاء آن بر آن
تسکین دهنده نهادن آن بر دندان مشکله منع از تا کل کند و هم سببه نافع است فلفل بعضی باز در هر کشکی از فلفل
عسل هر که در شغال بر العقیقه عنب مقدار کفایت متخیه خوب بگویند و شیان سازند شیان و دیگر جهت دفع خرس
و شیان تا کل آن زریخ فقه مرافقون میوه هر یک حی و فلفل طلیت خوش بو هر یک نصف جزو بار یک ساییده بعضی خمر
کرده شیان سازند و بر اسنان طلا کنند یا در خرس متماثل نهند کلمه سیر در هم از ادویه بعضی فیه و حلقه مرکت
ضاد و قطعی است ضماوی که آماش گرم است را مفید است از هر جفتض با بونه کوفته و جینه غلظت ساییده مالاک
بعد فصد و اسهال ضما و نماید و در انتها قیر طی که از روغن بادام و موس ساخته باشد بر نهند و آب گرم بکشند و باقی
که آماش بلخی را نافع است شربت با بونه اکلیل الملک و مانند اینها است ضماوی که آماش سودا و کجاری آید که شربت
که در سرطان مشغول شود ضماوی که آماش گرم است را مفید است عسل با بونه اکلیل الملک خطمی اندازد آب بنزد و بگویند پنج بصد
سید مکیان مخرج سازند و بعد فصد فعال چهار روز که در مخرج فیتون و اگر رنگ او سیاه باشد بر آب بنزد و فصد
یا از لوسیا بنزد و بعد فطر که با لند تا خون بند شود و اگر بوسیر مخرج باشد از شرط زدن و ز لوان کنند بر بنزد و فصد
عام این ضما و بر نهند ضماوی که جینه شقاق غرض لب هر عضو نشان بلکه جمیع حیوانات مفید است روغن زیتون
درم قهقهه درم مرغانسک جیدم مرده اسنگ را ساییده با روغن سحوشانند تا شل قطران شود و قهقهه صافه شود و طبع
تا غلیظ گردد و بقوام خف سید شقاق را با آب گرم گرم کرده و دکاند و گرم گرم کرده و در شگان شقاق چکاند ضماوی که
گوشت لخته شکله بر و اند که سینه را زدن در جرح عسل خمر کوزه بر کشته بگذارند و دیگر ایر سازند و در جرح گندم دم الاغ
سکین عسل خمر کوزه مکرر لخته بگذارند ضماوی که جینه تخلیل اده یا رده و رجهه موجهه نشان از میرون گذارند
نفع میکند با بونه خطمی شربت جلیه خمر کوزه کوفته با شراب بنجه تمام کنند و دیگر متفرقه زرد آلو و بلخ هر دو را کسر
کرده بر نفس خمر بنزد و در سها کنند و دیگر زنجبیل در سکر که حاصل طبع داده در خرس استن و این صمغ را مان و لک در آن عسل
و ضما و قطران یون که در دندان مفید است در غلظت سوم ادویه امراض اس که گذشته ضماوی که جینه ترید نشان که از سبب دوم عبور
سازند بلکه از روغن اسنان بود کجاری آید خطمی نصف جزو گلشن و قهقهه باقی هر یک جزوی و قهقهه و در خورید و در سها که بسیار
نوشانند که غلیظ شود و قدری برین دو روغن کل اندازند تا نام روز و شب وقت خواب از دندان ملصق دارند و مالین
از ماد گرم یعنی انگور را کوزه یا لیس که چون کرده بر دندان بگذارند و در دندان بگذارند ضماوی که بر طلقه و طفره
عسل خمر خورده طاسیر مساوی که کوفته و جینه لیس که چون کرده بر دندان بگذارند و در دندان بگذارند ضماوی که بر طلقه و طفره
و جینه نشان نافع است که بر زخم و جراح شحم از شحم جاری مساوی و روغن خمری قدر کفایت شحم را در روغن بگذارند و در

و قدری موم در زوفای طب و طب خطه داخل کند مثل قیر و طی ساخته طلای بخین کنند و به بیمار بدهند که دندان از او بیرون
 میآید اگر طفل مادرش ترسید باشد روز این صناد کفایت میکند و طریق بر آوردن طب خطه نیست که گندم را در آب
 بخینانند تا مالیده و متعفن شود پس تسلیمه شیر و آن مثل شیر غلیظ کشند و داخل از وی اندک کنند و به هر طفل که مادرش ترسید
 خفاش و مرغ خینه مثل آب نیم نافع است و ابل بصره به هر مرضی که در دل میجوشد که در نیمه استعمال کنند صمادی که اگر در شش مثلای با
 بعد از استفراغ بر عقب گردن نهاده نفع بخشد با بونه کلل البکاسیت حلیه مرزنجوش خشک حشاشه صماد کنند صمادی که
 که آتش آن بر قفا است و خا و نعل در آن نافع است جندبید سرد دوم خردل عاقر قرقاش و شیر بر آب است دوم با بونه اکلیل الحاک
 مرزنجوش تمام از هر یک یک پیمانه را با یک ساعته در موم روغن که از روغن زیتون ساخته باشند انداخته صماد کنند صمادی
 که ماده درم حلق و خاق را از باطن بظاهر آورد زفت لظرون حردل سداب برگ کوفته و بخیته با آب سرشته بیرون حلق صماد کنند و
 نیکوترین حل به حلقه صماد و وضع حجام زیر دهن است و بدانند که هر گاه درم و عضله های اندرونی بود و در ظاهر هیچ اثری پیدا
 میآید خاصه که از شدت غم و در حلق نیز علامتی از درم نماید در مصیبت بعد بقیه بهتر تدابیر حذب ماده پسوی فایده است
 بمخالقه صماد آشنیت با نطرون و عمل داخل خشک نفع میکند خاق باطنی را و او را م خلف از این و در جاذب از این صمادی
 که در خاق مزاج بعد از مضد و تبرید و حقیقه معتد که بکار آید لسان الحمل کاسنی آرد و بعد منقشر خطی با بونه بنفشه کوفته
 بروغن گل چرب کرده بگلای حسن نماید و بر قفا و گرداگرد گردن و حلقوم صماد کنند صمادی که جهت خاق صفراوی
 مفید است آرد و لسان الحمل غلبه کثیف نیز ناز و گلاب و روغن گل در هم کوفته صماد کنند صمادی که جهت خاق و هر
 درم گرم از حجابات است و غده و خا و زیر اهرام نافع است آرد و آب کشیده تر و سرکه صماد کنند و هر گاه ماده مرکب بلغم و
 صفرا بود آرد و گندم آب کشیده نیز منفع است صمادی که در خاق سوداوی بکاری آید نیست اما اگر قوت باطل و
 مضد باسلین و استفراغ با یارح و مبلوغ افیتون و حقن حاده و استعمال غراغر شرط است تخم کتان تخم حلیه شبت با بونه
 کرب تخم کرب مرزنجوش کوفته و بخیته بروغن زکس و به طب گداخته سرشته از بیرون صماد کنند صمادی که در حلق و هر
 فیه حلقه در مرکبات طایفه مهله است طلای که جهت شقاق لیس نافع است غیر از روغن بلبلان یا روغن بان بدانند و طلای
 نایند طلای که شقاق مزمن لب مفید است مصططک عاک النظم زوفای طب کوفته با عمل سرشته طلا که طلای که شقاق
 لب و اکلا نافع بخشد نیست روغن گل دوم و نیم موم یکدم مرداسک شاد رخ عدسی رز و جو به و سنج قره گیس یک پیمانه
 سیم بر سوخته زعفران هر یک دو انگار یکدست و معمول بهم سازند و طلا نمایند و هر طلای که مالند بالای آن
 اندرونی تخم مرغ بگذرانند و خشک نشود طلای دیگر جهت شقاق شفته روغن گل با سفیدی بخیته و قوت کرسنه طلا کنند
 دیگر تخم عاجیل و آذر و ماعل و روغن جبهه خضرا هم کثیر المنفعه است دیگر کف با زعفران به هم مالیده جهت شقاق و هر
 مفید طلای آب پستان طلای با شیر طلای لایب قطونا طلای زبدی سکه هم از این قبیل است

طلما جهت قروح لثه حفض کلی سختی کرده بعسل مصفی سرشته بمالند طلما جهت لثه متعنه اهل سائیده بعسل مختصرا
طلما جهت قروح لثه و زبان صیدیان سبک مالج را سوخته خاکستر کنند و بمالعی طلا کنند یا بچین پاشند طلای سرج
باینون عسل چند بیدتر و عاقر قرحا می بخشد از در آن طلای صبر و ارقد ریکعین بر دندان و نهادن آن در شیان
میکند در درانی الحال طلای که صج میباید دندان را نافع است مالیدن دایمی بزرگ و شحم است و طلای که بوج رطوبی
طلما بصل و خل است و اگر ماده غلیظه بود بصل و شحم غلظ و عاقر قرحا طلا کنند طلای که نفع می بخشد بکاسان پوست انداز
و شحم انار کوفته بر روغن گل و سفیدی بپینه بر ورده ماصول دندان طلا کنند طلای که زردی دندان دور کند زفت را در کمر
چون اوده بمالند و دیگر پوست کبر را سائیده نامصطک در روغن گل چون اوده بمالند و دیگر دق عدس دقین شعله بر سر
سرکه آب غلبه بچین اوده بمالند طلای که سیاهی دندان رخ کند بچ کبر سفید آفتیون شسته مصطکی همه در روغن گل
تا غلیظ شود پس عایت عمور لثه کرده بر دندان بمالند و اگر عمور لثه متا ذی شده متورم شود مالیدن ترک کنند طلای
که سیاهی و لون حصی سفید لاج را که بر دندان ظاهر شود قطع کند بکبر خنجره تخم از آن دور کنند و در سر که بچین شانه بجا آید
سرکه مصفیه کنند هم پوست طلای دیگر وین با کبریت نفع کمال بخشد تو بال خاص بر صبر هر یک نیم جز غار بقون
را در کرم و در مصطکی هر یک حنفی همه را کوفته در سر که بچین شانه که غلیظ شود و در سر که منجذب گردد و بیشتر در روغن نار در روغن
مصطک بچین شانه تا تخین گردد پس چهار بر انسان بمالند و آبیکه در بدن جمع شود بیدازند و خلق هر روز طلای که نفع
میکند لقلع نفع بین انار دانه سختی کرده بعسل است افاقا نفع میکند بقرح فم طلای که قلاع بلغمی سفید را میفکند
نمک سائیده بعسل سرشته طلا کنند طلای که قلاع افسر افسر و قلع طرا سائیده با کبریت میخند طلا کنند طلای که در
ابتدا جهت نفع و تلین قلاع سود نفع میکند منور ساق گاو است که اول المیده باز مصفیه پاک خواهد آمد بکار بزرگ طلای
که جهت قلاع سود صیدیان میفکند آب غلبه و آب کشنده تر موم روغن و عک کرده بمالند طلای که بوم
ملازه بعد تنقیه بکار آید ملازه و سبز زاج سبز سماق هر یک سه جزو نمک نسبت جزو شیراب خروب سرشته طلا کنند
طلای که در ورم بلغمی ملازه نفع و قوی است عصا رة قنار الحمار فطرون کسح قنطور یون کوفته و بخیه بعسل سرشته
طلا کنند طلای که در ورم صلب من ملازه بکار آید خلقت است بعسل سرشته طلای دیگر که درین باب اقوی است
شب یانی اگر دوشاد و ساسا و سائیده بچین سبک بر گیرند و بدان در آرد و بر ملازه بهنند و اگر این دوار با سبک بچین
آمیخته غرغره کنند صواب است طلای که در خنق صفرائی بکار آید گل ارشی صندل سفید فلفل شیان مایه ساسا
کوفته و بخیه آب غلبه و تلین اب لسان الحل و گلابتری سرکه سرشته از سیرون طلا کنند و اگر ازین طلا فایده ظاهر نشود
ضمادی که در ضادات مذکور شده بمال آرد طلای که صحنای بلغمی را سود دهد سرگین سبک عاقر قرحا سائیده بعسل
سرشته به سیرون و اندرون طلا کنند طلای که در حالت صوت نفعیم بکار می آید زهره گاو زهر عصا رة حصی از عی

عصی الامرای عصاره قنار الحار قنطاریون قیق را و خطاطیف در سر که سرشته از سیردن طلا کنند طلای که در خنای با صوب
اگر حاجت تر آید ن ماده بخار فست این طلا بکاری آید غسل با در را بر خارج حلق بماند تا ریش شود و زرد آب جاری
گردد طلای که وقت آنها و اسخطاط خنای نفع میدهد موم سفید بروغن سوسن آمیزند و از خارج طلا کنند کلانتر و نرم
ازاد و عضای غصیه حلقیه در مرکبات غنیه است غذای بعضی امراض که درین مکتوب مذکور است تبیه بر آن نیز
ضرورت غذای بایض شفته و نقش آن غذای محمود مثل لحوم حلمان و جگه است غذا به شقاق شفته و لسان
الکاح یعنی با یک روز روزی بضعه مایان نیم برشت و گوشت حلوان شیر خوار سرد است غذای تامل لب و لبه صغیر
سماقیه و زرشکیه و رمانیه و فیتوقیه قرار داده اند غذای تامل و لغت اسنان که از بیست بود مرطبات مثل آب انیسون
و عصاره اسفناخیه است غذای افقار و قشر اسنان بی سبطا بر هم از همین قبل است خبر مژده در آب باد و نوان باب
ما قلی در روغن گل نیز سفید است غذای دلع لسان مزوره زیر بلج و حسوی از خاله و شیر خوار و غذای صاف و فضا
ذوق غذای حریف مثل صلب خردل و قوم و حل فوشته اند غذای قلاع عارض مثل باد شیر و طیفیل از عدس مفر و همان و هم
وزان و قلاع و سفرجل غذای قلاع بار در زره بلج و قلاع بود حریره از دق عدس و مرغ ساق ابل و مرغ ساق بقر
غذای سیلان لعاب بن که از گرمی بود سبک و لحوم حقیقه مثل لحم جدی و طیر محض یا حصرم و ماران ساق و سبک
لعاب از برده بود قلا یا کباب لحوم مشوی بنوم و لوان چاره و کلسه میری نسبی غذای حبس بخار از حار و شط
غم یا حار است حده باشد حصرمیه سماقیه و سوبق شغیر باب سرد و نگر غذای بجز طوی یعنی غذا که سیلان لعاب طوی است
غذای صاحب خنای در ابتدای غذای است که از آب خوا که حامضه قالیضه مثل حصرم و ریاس و توت شامی و غرور
و سفرجل و قلاع حامض ساخته باشند و فرایج یکی از این آنها و تغییر و عدس مفر نیز سفید است در وقت اسخطاط احای
است که از آب نخاله او و دویه حمله ساخته باشند و کشکب روغن بادام و بقول لینه مثل اسفناخ نیم نافع است در انتها
احار منضجه است که با غسل و فایند درست کرده باشند و بعد صلاح سفید با جات است غرغره که اکثر خای اکثر است
ساق برگ و دگل سرخ زیتون هر یک یکوفیه در آب بچشانند و صاف کرده آبوت ساده یکوفیه و خلکده تغرغره بناید
اگر حای دو نظر نافع بودن این به ثبات فوشتن این در موضعی لاتی میبندد اما چون سفید قلاع و دجیم هم
دارد و دیگر ثقات هم در غرور است آورده اند این جا نگاشتن علیق و استهیلین جا آورد غرغره که به تغرغره و نقصان
و بطلان ذوق که ماه و لغت زبان باشد نافع است اول با گرم که چند قطره روغن بلسان یا روغن خرموع یا روغن پاستین
بروی رخته باشند و چهار بار غرغره کرده این اجزاء را پس نصف درم عاقر قاسم هر یک و تلیت یک درم خردل و سونج
را یک یک درم بمزاکوفیه و بجنیه و حل امخته در می برنطی خلکده غرغره کنند سه روز فاصله داده باز همین دستور غرغره کنند تا
انظره شود غرغره جهت نقل زبان که از بیست باشد و العسل مخلوط بلین این تغرغره کنند همچنین غرغره کردن لطیفه

و آنچه نیم مفید است و اگر قفل از رطوبت باشد تغیر بمیری سودمند است غرغره جهت نقل زبان که سبب آن بدم باشد
 نوشتار در سه درم بوزنه ارمنی صبح هر یک چند درم زنجبیل نمک سندی شونیز عاقر قمار میوزنج صغیر یاره فیقر ایر سار یک گشت
 درم زو فاد از قفل هر یک است درم کوفته و بنجینه با عسل میزنند و با سکنجبین غرغره کنند و در جلالی چنین نوشته بر خصل نوشتار
 شونیز مکات قرع میوزنج فرنگوش خردل از هر یک جزوی بگویند و با انگلیس میزنند یا در آب گامه حل کنند و بدان غرغره
 نمایند و اگر این دارو را در آب پیزند و صاف کرده با سکنجبین عصبلی آمیخته بعل آوند صواب بود و دیگر بسره که در خردل تغیر
 کردن چند روز در اومت نمایند و بعد فراغ غرغره این دو را بر زبان و در زیر زبان داک کنند نوشتار عاقر قمار قفل
 خردل با سیور یا یک ساسیده ببالند و غرورات دیگر که بتقل زبان فاجی بفع میکنند در موط سوم ادویه امراض راس
 گذشته غرغره که دماس گرم زبان را بداند بعد قصد قیال تلین کفنه یا آب فواکه مفید است یا آب نار معصور
 بشم یا رب فلاح حامض یا رب لوت شامی یا فنع سماق در گلاب غرغره کنند و این غرورات بخوانق حاره هم نافع
 است غرغره که دماس گرم زبان را سودمند باشد آب درق غنبل الغلب یا آب کشنیر سبز یا آب گامه بوی تازه بگلاب یا طبع
 پوست انار شیرین غرغره کنند و دیگر درین باب آب عصی الراعی یا آب کاسنی بگلاب یا طبع عدس یا طبع پوست انار شیرین
 غرغره کنند غرغره که در استه اوجرم دمای زبان نافع است تغیر بعباده کاهو و کاسنی و عنب الثعلب است بعد زبان
 ابتدا با آب کچ و آب کرب مالاب تخم گمان تغیر نماید و در انتها طبع با بونه و اکلیل الملک منقشه و بشمار شنبه غرغره دیگر
 جهت درم دمای زبان عدس گلشن کشنیر هر یک کفی در آب بچوشانند و بسره که غرغره نمایند غرغره که درم صفراوی زبان
 سودمند است همان غرور دمای است با صافه بعضی مغزات دیگر غرغره که درم بلغی زبان را مناسبت است تغیر یاره فیقر
 است غرغره که در ریح لسان حار بعد قصد توقفه کامله نافع است بسیار گلشن عدس کزبره یا عنب هر یک کفی گرفته و آب با
 پیزند و صاف کرده بر سر که داخل کرده روز و شب فعات غرغره کنند و اگر این آب خرقه تر کرده و سرد کرده بر زبان بچینند
 هم نافع گمان کشند غرغره که درم سودا و زبان نافع است بعد توقفه مطبوخ انقیون بکار بند یا خیر حلب تخم گمان بوشانیده
 با روغن منقشه و عسل و لب خیار شنبه غرغره کنند غرغره که دماس صلب زبان را بخیل بر بخرای سندی بسبت درم تخم حلبی درم
 انجیر خشک سی عدد و همه را در کین و نیم آب پیزند که به نیمه آید بیالایند و بکار دارند غرغره که جهت قلاع سودا و بکاری آید
 دیگر آن در غرور دمای نوشتار اندمده انشا الله تعالی در مضوضات خواهد آورد غرغره که بعد بر نشستن ملاذه بدوائی
 که در او گذشته است فعال میشود حب لاس بلوط کرم نازج سماق در گلاب بچنه غرغره کنند غرغره که کام فرو آمده را سودمند
 اند و اند ترش سماق هر یک جزوی و بعضی نسخ ما زوم کچو بنظر آمده هر سه را کوفته و بنجینه و شرب تازه یکش از روز تر کرده صاف
 کرده غرغره نمایند غرغره جهت لهاته مسته خرقه کفی که بیخ آن بارک سر آن غلیظ شود و بیخ دوا سودمند بکار آید بکند
 زلف را در آب گرم بگذارند و گرم گرم غرغره کنند تا که درم نرم شود و تحلیل گردد بعد آن بصاره خیمه کفنی که سرک ما زور دوی منجینه

امتیحه باشند تغیر کنند تا ماده دیگر بر آن نریزد غرغره که کام فرو داده را که از تری واقع شده باشد زایل کند گلنج
 گل بر یکی دو دم شب یانی بریان کرده نمک طبرزد هر کی سردم سماق سجدرم همه را کوفته و بختیه درسی دم شرباب و
 قدری گلاب حل کرده غرغره نمایند غرغره جهنم درم لپاته قار آب غلب آب اما ترش آب لسان حمل آب خرقه الی که در آن
 سماق اجوشانیده باشند آبی که در آن پوست انار را طبع داده باشند آب طبع در آب طبع کرنازج یا گلنار یا قاقیا هر کدام را
 آنها که خواهند غرغره کنند غرغره جهنم درم لپاته دوزن تین که از خون گرم بهر سدابغ آید بکند عدس مقشیر کف گمر تخم کشمش تخم کاسنی
 هر یک کفی تخم کاهو در آب جوشانیده صاف کرده شربت عذاب قدری صالح بختیه غرغره کنند غرغره جهنم درم لپاته سرد بکند قطار
 کوفته در آب غسل گذاشته یا بغیر کوفتن در آب غسل جوشانیده بدان غرغره کنند غرغره که بعد از استمال قویض اگر بیوشی در اطباء بهر
 نفع دهد آب برگ کاهو آب برگ خرفه شربت قوت درم امتیحه غرغره کنند غرغره که اندازند درم و درشتی گلو جهت تسکین و
 برای جمیع شام خنای ممول است و قبل از شقیه هم بکار میتوان بست مغز فوس خیار شبنم را در شیر گاو یا در کشکاب حل کنند و صاف نمایند
 و بدان غرغره فرمایند غرغره که جهنم درم حلق در ابتدا موجب غایت من غلب آب اما ترش آب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند
 غرغره که منع خنای حار در اول امرو درع ماده آن کند گلنار اما ترش اما شیرین همه را در آب جوشانیده صاف کرده غرغره
 سبکترین با سیر که داخل کرده غرغره کنند تبلیه پیش از قصد و تنقیه زهرا غرغره دری روح بکار نریزد که خوف بر جمع ماده بر قلب
 است و دیگر موافق نسخه منهای بعد قصد و تنقیه سود دهد اما ترش اما شیرین هر یک کفی گرفته با پوست باره کنند و در آب
 آنقدر بریزند که بهر شود پس بپزد بالند و بپزند و صاف کنند و بپوشانند که بقوام آید پس شب یانی در آن و گلنار هر یک
 پیچزد کوفته و بختیه در آن نریزند و وقت حاجت بهر که حل کرده غرغره نمایند غرغره های دیگر که در تدرای خنای و درم و در
 صفراوی بعد از قصد و تنقیه بکار می آید از جمله آن غرغره که گلاب است و دیگر رب قوت با سیر که دیگر عصاره غلب
 عصاره کشمش تر عصاره خرفه و دیگر پوست گردگان ترکوبند و بپزند و صاف کنند و بوزن آن شکر اضافه کنند و بقوام آرد و
 کف بردارند و با استمال آرد و دیگر عدس مقشیر گلنار سماق در آب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و دیگر گلنار
 سرخ صندل سفید فلفل کوفته در آب غلب آب کشمش تر بختیه صاف کرده شربت خرقه صاف کرده بکار نریزد و دیگر تخم شرباب را آنکه
 یا آب برگ خرفه یا آب کشمش تر حل کنند تغیر نماید و بعضی خیم را در آب صاف کرده از عصاره تخم کشمش و در آب شرباب
 کیدرم اقا قیاض شلال شب یانی دوزانگی افزایند و دیگر عدس کفی غناس عدد و دوا به ترکیب درم همه در آب جوشانیده
 نمایند و طوس خیار شبنم درم و رب قوت و آب کشمش تر هر یک است درم در آن حل نمایند و بکار آرد و دیگر آب شرباب تر درم و
 ده درم آب غلب آب طبع درم با تم امتیحه غرغره کنند و دیگر آغشی لراعی آب غلب آب هر یک کفی قیاض نیم لسان حمل
 و قیاض امتیحه غرغره کنند و دیگر آب لسان حمل سه وقیاع غلب آب و قیاض روغن کشمش نصف قیاض درم زده غرغره نمایند و
 تخم کاهو تخم کاسنی تخم کشمش عدس کفی در آب جوشانیده صاف کرده شربت غلب آب بختیه غرغره کنند غرغره جهنم درم و درم و خنای و استمال

بکار آید مغز خیار شیرین و شیر تازه حل نموده و دیگر مسکه در روغن گاو که انداخته عصاره برگ کلم اندخته و دیگر بجزر و صندل و بجزر
 خیار شیرین حل کرده و دیگر کبریا میفنج و دیگر تخم کتان تخم خرفه کوفته با شیر ترا میخندد و دیگر بجزر و صندل و بجزر و صندل و بجزر و صندل
 مثلث چندان جو شایند که گلی با باده بس بپازد که کس کوفته اضافه کرده غرغره کنند غرغره و دیگر منصف درم خاق حلاله
 بجزر درم صندل و بزرگ کتان هر یک درم نصف و طاب جو شایند و صاف کرده غرغره کنند غرغره که در وقت نصف قرص بجا
 بکار آید و زرشک نیم تخم زرشک درم هر دو در شیر تازه سه دقیقه بپزد و غرغره کنند غرغره که بعد از نصف نافع است
 زرد عسله تر سندی اصل السوس جو شایند و فلوس خیار شیرین غرغره کنند و اگر صندل در گلو تر داشته باشد عدس تر سندی تخم مرو
 گلشن جو شایند و بارب سوس غرغره نمایند غرغره که درم را منصف سازد و نظرون بپزد و اگر در گلو تر سندی تخم مرو
 حیدر ستر و شاد و عاقر قرحا هر دو درم هر یک درم تخم بزرگ کتان که حاضر باشد کوفته و در شیر بپزد و اگر در گلو تر سندی تخم مرو
 و اگر گلو تر سندی که کشته و شیر خیار شیرین را در آب خیار شیرین با طبع آب خیار شیرین غرغره کنند و درم غرغره کنند غرغره
 که از راه قضی شدت جمع اخرا درم را منصف سازد و از راه کلتا رشتنی بپزد و اگر در گلو تر سندی تخم مرو
 غرغره کنند غرغره که بعد از آنجا بکار آید و روغن گاو و بارب سوس غرغره نمایند غرغره که درم غرغره کنند غرغره
 که بعد از آنکه شدن از درم بکار آید که از راه حیدر ستر و شاد و عاقر قرحا هر دو درم هر یک درم تخم بزرگ کتان که حاضر باشد کوفته و در شیر بپزد و اگر در گلو تر سندی تخم مرو
 همچنین خانم باب و روغن بادام شیرین با قدری نشاسته و کثیر از درم زده غرغره کنند غرغره که قروح حلقی نافع است اصل السوس
 کوفته و بخیته بسکه غرغره کنند و دیگر زاج سیاه زاج سفید باز و کافور سوخته کند حنا زعفران از هر یک مثقالی نکسخته و شاد و
 هر یک نیم مثقال کوفته و بخیته بسکه غرغره کنند و دیگر کند یک درم زنجار عذیم زعفران و انگی باز و سوخته یکد و کافور فکی سوخته و
 کوفته و بخیته و سرکه و عسل حل کرده یک درم غرغره کنند غرغره که غلق متعلق حلق را بکشد نکالند و شاد و درم که درم غرغره
 نمایند و دیگر غل عقیق نیم درم بجزر غرغره کنند و دیگر سیرج تر سنی با سرکه بخیته و دیگر بپزد و درم سیری و درم که کوفته
 باد و وقیه سرکه و دیگر خردل بپزد و درم که کوفته بپزد و دیگر هفتین بپزد و سوخته و درم که کوفته بپزد و دیگر بپزد و دیگر بپزد
 از فاشک حلیت در آب جو شایند غرغره کنند و اگر غلق معده رو و مطبوعی که در مطبوعا بپزد و بکار بپزد غرغره که کشته است
 حاره و بارب حلق مفید است عدس گلتا گلشن که از راه جو شایند صندل کرده بارب بپزد و غرغره کنند غرغره که کشته است
 از ادویه خصای فمیه حلقیه در مرکبات فایده است فلک فیون نام مرکبی است که بطور قرص میبازد یا سائیده بسکه سرکه بر حلق
 فوطا کرده خشاک که نگاه میدارند جهت اکل دهان و لثه و در هر عضو که باشد بسیار بکار می آید و نسخ این متفاوت نظر انداخته بعضی
 از آن از کتب معتبره آورده فلک فیون مطابق نسخه بجزر و طحله زرخ سنج زرخ زرد شب هر یک درم
 درم اقا قیاد و زده درم کوفته و بخیته بسکه قرصها سازند و خشاک کنند و وقت حاجت بمچین خشاک باشد یا بسکه سرکه بر حلق
 علقه طلا کنند تا خون از آن عضو بر آید و اگر در دهان باشد دهان را بشویند و روغن گل طلا کنند تا شوش نشاند بعد از آن

مصفیه بطبخ خیرای قاضی مثل عدس و گندار و کرنازج و گلبرخ کنند و نفیس در نسخه مذکوره نوزده را یک وقت نوشته و از آن
 دو ادا دیگر موافق بهین نگاشته **قلندریون** موافق نسخه سیه است نوشاد چهار دانگ شب یمانی آقا قیاد زینجین
 دو دم و نیم ادا گشته سه دم ساینده بسر که سرشته بر سفال نوظلا کنند تا خشک شود باز از سفال جدا کرده بکار اندازند **قلندریون**
 موافق نسخه بخدی آقا قیاد نوزده دم نوزده زنده هشت دم شب زینجین هر یک شش دم هر چهار دم قرص سازند و استعمال آید
قلندریون منقول از شرح که حکیم علی حقه اکلته مصفیه و سقوط استکان و غیر آن نافع نوشته آقا قیاد نوزده دم نوزده و نیم
 ده دم شب یمانی زینجین هر یک شش دم زینجین زرد شش دم کوفته و بخته بسر که قرصها سازند **قلندریون** را حسب حال
 چنین نوشته بگیرند نوشاد چهار دانگ سهی نمک زالی سوخته یکدم و نیم شب یمانی قاضی دو دم آقا قیاد زینجین هر یک
 دو دم و نیم نوزده آن سیده مرفا هر یک شش دم سه انیکو سخی کنند و خلط کنند بخال اس عتیق خلطی زینجین و غلیظه و برشت نوزده
 و در سایه بکار انداخته شود پس از اجزای در اندازد یاره یاره کرده نگاه دارند و وقت حاجت بخن ببالند که انگشت را بخرقه کنند
 در سر که فرو بردند باز و قدری از آن دو کاس ساینده بگردانند چنانکه بسیار بخرقه بخشد پس ببالند آن گشت را بر عمود چنان
 مالیدنی است تا زمانی که از عمود لخته خلل روان گردد بعد از آن مصفیه کنند بسر که دلی که در آن اطراف مورد را چاشمده باشند
 و قدری روغن گلبرخ هم داخل کرده باشند باز سینه در بگذارند اگر چیزی حاجت باقی ماند سینه در باز اعاده کنند **قلندریون**
 که نهادن آن بر انسان و بجهاد ساکن کنند و خوردن آن دافع درد موجب تجویبی گردد و خواستش آرد و آرد و جدا گشته
 کلمه هفتم از ادویه عضای فیه و حلقیه در مرکبات قاضیه است **قرص راز یاخ** جهت فساد لثه صبر محرق و زینجین
 عصف نوزده آن سیده هر یک شش دم **اقیون** دو دم کوفته و بخته باب راز یاخ نیم کرده قرص سازند و در آفتاب خشک کنند **قرص**
 زینجین جهت بخرا از بنیم سطح دندان باشد خواه با جرئت باشد خواه بی جرئت قرطاس سوخته سه دم زینجین دو دم و نیم سکن
 زینجین غلظ سوخته **قلندریون** هر یک دو دم کوفته و بخته قرص سازند **قرص زینجین** بخته دیگر اکلته دهن و لثه را نافع باشد و غلظ
 دفع کند و هم احتقان بدان بقرصه معاد و زرد آن ماکله دیگر اعضا میفشد زینجین زرد زینجین سرخ ادا زنده مار و هر یک
 در گکار قلعط هر یک شش دم آقا قیاد شب یمانی گندار هر یک شش دم کوفته و بخته در سر که خیسانیده یک هفته در آفتاب بگذارند بعد
 از آن قرص ساخته در سایه خشک کنند و وقت حاجت دانه از آن بگیرند و بسایند در لثه دهن نیک مالند و ساعتی بگذارند ستر
 روغن گل در دهن گیرند و زمانی بدارند فایده عجیب **قرص عفران** جهت زخم غلیظی که در سطح دهن لثه باشد بعد از تنقیه
 از بنیم و مصفیه و غلظت با سبکباری آید زینجین سوخته سهی زعفران هر یک زینجین کوفته و بخته قرص سازند
 و بسر که یا آبی که در آن اهل بخته باشد حلقه مصفیه کنند **قرص کب** که چون بآب از زینجین و دانه کرم حوزده بپزند
 ساکن کنند و ادویه صد اجماعه نخر یافته **قرص** نشادر که در ماکله لثه حکم شده بکار آید نوشاد قلعط و قلعطیس که
 هر یکی یکدم قرطاس سوخته دو دم نرم ساینده بسر که سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و هر صبح یکقرص بسر که ساینده

بآن مضمضه کنند تا خون جگر شود پس آب بخوره یا آب سماق یا بگلایه ترا بشویند و اگر طاقت گزاف نیستیم خبر بمانند
 مضمضه بروغن گل گرم کرده کنند و ساقی در دهان دارند و چند مرتبه باین قرص مضمضه کنند تا خون فاسد تمام دفع شود
 نشان دفع وی است که خونی که بعد از آن بر آید تکرنگ و خوشبو باشد در سحالت مضمضه مثل برگ مورد و گلنا و گزنجان
 و مار و باید کرد قرص صندل و جبهه تا کل نشسته مستحکم شده و صمغ الحیات ایلانی چنین نوشته زعفران محرق کند و هر یک
 یکدم قطعه قطعه پس ملح محرق هر یک در دم و نیم لیس قرصها سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت بپسیرد مضمضه
 کنند قرصی که با کله ساعینه منع است بازوی مدبر کاغذ مصری سوخته ایک زنده هر یک یکجور و نیم شب بایلی یکجور زعفران
 کند برگ خیار هر یک نصف جز و درج جز و قطعه قطعه پس نک سوخته نونشاد و هر یک نصف جز و کوفته و بجهت اقراض سازند و در
 سر که حکم کرده مضمضه کنند و در دهن بدارند تا که اجزای مستعفه اکله و در شود و صمغ الحیات بقرا علی این قرصها را بلفظ تویجان
 خوانده باین اوزان آورده قطعه قطعه پس ملح محرق نونشاد و هر یک نیم جز و شب بایلی زعفران محرق کند و در وقت حاجت
 جزوی عقیق محرق مسطقی بجن قرطاس محرق نوزده غیر مسطفاة هر یک یکجور و نیم کوفته و بجهت لیس که گفته قرصها سازند و هر یک گاه خشک
 وقت حاجت یکجور صد و سر که حکم کرده مضمضه کنند و نیز طبری نوشته که اگر این سوره تویجان اثر نکند و در خورد از زنگنه سفیر اند قرصی
 که دندان بیخ محکم کند و در طبو بهای نشسته قطع نماید نمک سندی ده و درم سحر جز درم شش سوخته چهار درم زرد و نطویل و درم نان
 یکدم و دوا کوفته و بجهت لبطران و سس سرشته اقراض سازند قرصهای تنک و بسوزند و وقت حاجت بسایند و بمانند قطعه
 که باض لب را بجهت تنقیه لیس مضمضه است قطره روغن نار درین خبری و خلوق و یا سمن است و در انشای استعمال از قبول و هر سیر
 اشغال آن احتیاط و دری قطره حراره شتر آدمی با روغن گل تسکین میدهد و در دندان را قطره ای که بچکاندن در بینی
 در دهنان راسا کن کند و ماده تجلیل بر آبش را الحاح عصاره اصل حقیقه آب جز و خوش اگر این بهار انگه من جانب دندان از مال
 بچکاندن همین عمل کند و دیگر ضرابان همان آب را بقیع بخش بگیرند شمع خطل و صبر هر واحد جزوی و زیت و فصل و در بر به جویا مضمضه
 حدید بچکاندن جوشانند و نشاید پس فرو داده و فائز کرده در گوش جانب و در چند قطره بچکانند و دیگر بچکانند و بچکانند
 اما که پنج عدد و بار یک یک بنده و با روغن گل در پوست اندازد گرم کنند و در اذن مخالف سن و حج بچکانند و دیگر روغن بنفشه
 در گوش جانب سن و حج بچکانند اگر فایده نبخشند و گوش جانب مخالف بچکانند اگر این هم انجلی نبخشند باید دست که ماده بیخ
 و در اذن عصبه قرار گرفته پس از قطع دندان فرماید قطره ای که بچکاندن آن در معنی علقی را که از راه کام بچکانند بینی براده
 دفع کنند و نیز عصاره قشال الحاح خرق در سر که بجهت بینی بچکانند یا بآن تهنت شاق کنند و دوا که غرغره های علقی بزرگوار
 شده نیز تهنت شاق بآن مفید است قیر و طی که شقاق لب مفید است و شقاق دست و پا نیز نافع موم زرد و قشال کتر سیر بچکانند
 کتر لایب بپا نه روغن گل بیخ موم را در روغن سب که خسته زوفا و غرآن اخل کرده در دهان بهم زنند تا یکسان گردد و بچکانند و قیر و طی
 و دیگر که شقاق چهار اندام و سبوسه سر و قیام غش را استیصال نماید و از خمرغات و الداجه است آب سفید آب شبنم آب برگ گزنجان

لعاب گل خلی آب گل بنفشه هر یک در دام سوم سه دام روغن گل ده دام قیر و طی سازند فایده در دفع شقاق و حبس
 چرب کردن ناف و مقعد و روغن بنفشه در روغن نیلوفر خلی و خلی است ازین عمل هم غافل نباشند قیر و طی که فروغ لب
 بسیار نافع است از ازان و مرد تنگ و موم در روغن خسته زردا کو میسازند قیر و طی که در سیراب بعد تنفیه حاصل عام نفع نام
 نیست مگر در کج سفیداج و عفرا ن شب بار یک ساخته بار و روغن بادام سمع که خسته بشنند و بر نهند و بعضی میگویند که در امر جن
 بکار می آید انشاء الله تعالی و در این باب هم باید تنبیهی جهت وجع سنجان شدیدا که حاجت شکم می خورد بنده بنامه علی و عباد
 یا زیت سخن بایشم دین کما در نیک از خارج کرده میشود و گاهی یکید بر یکید جهت خنده عیت بخار برده میشود و در گاهی طی
 متوم میشود و در ساکن میگرد و اما چون این قلیل بود یا بی عیجه در کما دینت نه نگاشته و کلمه کافی نه قوت داشته و در کما
 از دوی عصای نمیه حلقه در مرکبات لامیه است لزومی که سقوط لهارا نافع است متعاقبا قیاسا کل دوی سیده که انرا
 طین متدینه گویند سفیل سریش حله بکنند و غیر از سفیل همه را بگویند و مجموع را بر سر که در دوی برگ و در کشته خشک و بنفشه
 یا شند آینه و بر تارک سر بعد خلق بوی آنجا گذارند این دوا هم بزرگان را نافع است و هم کودکان را لزومی که ملازه طفلان
 بردارد و از و بر سر که ساییده بر تارک بچسبند یا کل سرشوی سوخته سرکه شسته بر نهند لزومی که چسبیدن آن بر
 گردن فقره کردن را که بجا شده موجب شقاق گشته باشد سحاحی آورد و محکم میسازد در بزرگان بعد فقره دستکاری دور
 کودکان غیر باری و دستکاری نافع آید و دست باره در آفتاب افکنند تا نرم شود پس قیر گداخته بر آن مالند و بر عقب گردن گذارند
 طیزی از قیام حاذقه نقل میکنند که گرفت بقطعه را از آن مقید نهاد از آن آفتاب قیر گذارند پس چسبند از آن فقره طفل هرگاه خشک
 بروج کرد فقره بوضع خود لزومی دیگر فقره را بجا آورد صبر متعاقبا سحر همه طبایع بچون سبزند و بر باره گذارند بر گردن بچسبند
 لصوق را در اصل اطلاق بر دوا میکند و آنکه ملاصق جرح و کسر کنند باز عام شده اطلاق آن چنانچه بعضی لغات بجا نگویند و بعضی
 که گفته اند از آن حکم و سحر آنرا که گندگنا طباشیر گسرخ گزنج با السویه بار یک ساخته رسته بچسبند لصوفی مصالح جهت سحر قی
 لته و بعد استعمال مضمتنه بسیار دفع میرساند حفت بلوط گندگنا رجا لاس احصر بر کاهها جزو خربوط بطی سماق منقی از آن که هر یک
 پنج جزو در دما قلع هر یک سفت جزو و اگر ادا گنا شد اس شبت جزو و خلی کنند لصوفی که در دندان از اجزای است که بکین کند
 کافور عاقر قرحا بار یک ساییده مالند اگر منحل شده باز عود کنند قطعه را بر روغن گل حرب کرده بالا آن گذارند و دیگر قوت را فیون فقره
 در روغن گل گذارند و قطعه مان آورده بهند لصوفی جهت سحری که از فساد عیرو لثات باشد سحاحی بخیل قلع محرق فقره
 فلد فیون هر یک در دم زرنج و دم و نیم قرطاس سحر دم کوفه و بخته لصوق سازند و بالا آن خرقه کتان گذارند لطلوخی
 که دندان از آنی حس کند و در دندان که از گیتی بود بنفشه فلفل اکرو شامی هر یک یکدم بزرالنج فیون میوه بارز و هر یک و دم و دم
 بدو شتاب نگوری شسته بر دندان بهند لطلوخی که روح ماده باره از دندان کند شبانی بریان کرده در سیر که گذارند و در دندان
 آن نمک سنی صفافه کرده بسایند و برین دندان بهند عبادان بر روغن گل و سرکه با شنبه انگری مضمتنه کنند لطلوخی که داده باره

باره و درج را تحلیل بر سبکینج هر اسفند را زمانه ششم خطی عاقر قرقا اگر خردل زربا و خ قنار الحار کندش سیر زبون
 ستر هر کدای ازینها که باشد بر دندان بکشد و از آن نامک که کرده کسی کنند و از برون کما نمایند لطوخی که در دندان
 که از بیست باشد نافع اندید به بطی بر ج مسکه لطوخی که گفتن آن را که از بیست بود نافع است سفیدی صفتی که است
 بر دهن تنفشه همه را با هم فروز کرده در هم کنند که بکشد شود لطوخی که قلع احمر را بعد فصل نفع تمام سازد کافور اندکی هم
 بر گل سرخ طباشیر نشسته عدس قشر نیم حوز کشته خشک ساق ضاعه قرع مسکه کوفته با هم چند شکر آمیخته در دهن بکشد گلاب
 بخوردی سر که گلاب دهن گیرند لطوخی که قلع بقیض امفیدت نمک با عسل آمیزند و بکشد آن سبکینج با آب گلاب دهن گیرند
 لطخ نمک و عسل را صاحب مناجا حقه استرهای زبان هم نافع نوشته لطوخی که قلع سرخ و سبزه را مفید است از وجوه بلبلنج
 سوسن بر گدخت چینه که در خنک گلاب در دهن است همه کوفته یا شیدا آمیخته لطخ سازند لطوخی که درم لاهه و نعل و فزی را
 نافع است بکشد بر زهره انخاس بر عسل حله که بخاک کند لطوخی که در دهن نوز من لاهه نافع است انار را با پوست و صابون
 و باختران عسل بتمام آرد و بکشد دیگر عفتض خام و دولت کچر و شنبه شاد در هر یک یکچ و نصف نافع است جزو دیگر هر گاه درم
 بپختی یا قریب یا نهارد گلاب آید مرز عفوان سعد و ارشیتان فلق اخ و جوب لبان آینه بجرم کل بالعوض ازینها لطخ و با آب
 غوره کردن مفید است دیگر که در جمیع احوال اوقات صبح است شب سه خرد در زرد و در جزو قسط کچر و کوفته و بجهت ریش
 یا شست ملوکه لطخ سازند لطوخی هندی که جمیع قسم قلع و خوردن روت را با آب یوسر که سباده بکشد و اگر
 در آرد بر دهن کل بکشد مفید است فرامید لعوق انجیر که سبزه الهوت رطوبی را نفع بخشید انجیر خشک بود و نه تر یا خشک سادی
 صاف نمایند و صحن عربی قدر مناسب آید داخل کنند و بشنند و لعوق فرامید و شنبه لعوق تن بکشد و راد و نه معاله صدف را در آن
 انشاء الله تعالی لعوق با و ام خشونه حلق و سبزه و سرفه را سود دارد و مغز تخم که در مغز بادام هر یک بچردم صحن عربی که کثیر است
 را با لوس هر یک در درم قند سفید بکشد درم کوفته بر دهن بادام جرب آید و بکشد و لعوق سازند و در بعضی
 نسخ مغز بادام هم بچردم داخل است و در وزن بعضی اخرا سهل فرق لعوق الزور که بخشونه و حرارت نفیدت لعوق
 الکبطل که بخورده صوت را نافع است در آرد و صد ریش را الله تعالی باید لعوق خب قطن که بخورده و رطوبت بخورده
 بیا تیه نافع و صاحب تحفه از عجایب بد خود نوشته حله تخم گمان هر یک در درم مغز بادام نیمه حلیوزنه هر یک بکشد درم عسل
 افتاد و بچردم باد و شال لعوق سازند و دیگر و شنبه این لعوق در آرد و صد ریش را الله تعالی حله بخورده و غلظ
 صوت را نرم کند و نفث را با سانی بر آرد کثیر اصل السوس مغز حلیوزنه شسته صحن عربی هر یک در درم مغز بادام مقشر حله
 چهار درم تخم گمان ده درم و در بعضی نسخا بچردم هم بنظر آید لوس بشنند و لعوق سازند و بعضی بثلث معقود و شستن فرموده اند
 و بعضی نسخ این لعوق دیگر فرامید لعوق حلیویت که سبزه الهوت لعوق را نافع است فلفل زعفران حلیویت خردل مسکه
 کوفته و بجهت با عسل منقذ سازند و در مصل قدر سبزه بخورند همچنین است در قادری و در مناجا ابن جنین است اگر در درم

زعفران بپست درم انگبین بپزی درم درم سسته بر آتش بپزند تا چون ملک شود قدری از آن در دهان نگاهدارند لعوق
 خشخاش چته تصفیه صوت و سعال طبخ نرف دم و سل معرق اسما سو و سدر السوس مغزا و امقشر مغز تخم کدو و هر دو
 سجدیم پوست خشخاش سفید پنجاه درم شکر طرز دیگر طبل پوست خشخاش ادر و طبل آب تر کرده بخوبی بپزند تا نصف بماند
 شکر داخل کرده بقیام آرند و دوا می دیگر گفته بیا نیزند لعوق خشخاش که مقدار اول البکست و هته خشونت خلق و زلات
 حاره رقیقه نافع همان نسخه است که در ادویه الفینه گذشته و دیگر در ادویه صدریه هم خواهد آمد انشاء الله تعالی لعوق بخیل
 چته بخت بصوت بلغمی در طولی بکار آید زعفران بپست درم دار فلفل پنجاه درم زنجبیل صدر درم نشاسته بکفید و بمقادیر
 زنجبیل را در شیر تازه ترکند و هر روز شیر تازه نمایند تا که نرم شود پس با بار یک بپزند و دوا می دیگر هم مثل سیریه با بار یک
 ساخته با عمل با قوام شکر لعوق سازند و هر روز یک کوبه بخورند لعوق سپستان خشخاش خلق و سرفه را نافع بود و سینه را نرم
 کند و نفث را آسان گرداند و طبع را نرم کند فلوکس خیار شیر با ترده درم سوزنی چهل درم سپستان دویست عدد و سینه
 کی طبل همه را ساسای قند در شش طبل آب بپوشانند تا بد و در طبل آید بپست بالمیده صاف کرده قند داخل کرده بقیام آرند
 و اگر اصل السوس محکوم منقض سجدیم وقت بپوشانیدن اضافه کنند تو سیر باشد و بعضی اصل السوس را سیاهی چهل درم هم نو
 لعوق سپستان دیگر نافع بمنافع مذکوره فلوکس خیار شیر با قلا سفید هر یک است درم سوزنی چهل درم غلاب جرجانی
 پنجاه دانه سپستان بکفید و پنجاه همه را سوک با قلا در سه من آب بپوشانند تا بکین بماند صاف نموده شکر سفید بکین اضافه
 کرده بقیام آرند و با قلا ساییده بیا نیزند لعوق صنوبر چته گرفتگی آواز و سرفه کینه و ضیق نفس و ریه و خفقان و طولی
 بنایت آزموده و سجدیم از مجربات صاحب تحفه است حلیه را خیسایند و بپزند و بعد از آن کوبیده شیر گرفته
 با دوشاب الگوری یا عمل بپوشانند تا غلیظ شود و مساک و مکله مغز قلیوزه متقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش
 داده استعمال نمایند و دوشاخه لعوق صنوبر دیگر در ادویه سعالیه خواهد آمد لعوق طباشیر چته خشخاش خلق عجیب التاثير
 است اما اور دوش در ادویه سعالیه صدریه جدیر است لعوق علك انباط نافع خشخاش خلق و انقطاع صوت نفث
 دم و قبح و بلغم و مفتاح صد و مر زعفران لبان هر واحد نصف و قبه طفل سفید با قلا مطون حصص مطون را در دوشینی نشاسته بپزند
 تا خواص فلفلی یعنی میوه ساییده هر واحد یک قبه فندقی مشوی علك انباط عروق سوسن صمغ عربی هر واحد سه و قبه مملو بر گبار
 با دام شیرین متقشر را دوش هر واحد شش و قبه بزرگ کتان مقلوب ز صمغ صنوبر و عالجیم هر واحد یک طبل همه را با بار یک ساییده با عمل
 باطلای حلیه بپزند و بقدر زمانه صبح و شام بخورند و وقت خواب از زمانه دارند و در اکثر نسخ ترتیب با خلق و استعمال کردن
 سخن نوشته که دوا گرفته و بجهت سیر خور بپزند و در ص سازه در سایه خشک کنند و وقت حاجت کوفته با عمل یعنی بپزند
 لعوق کربن تصفیه صوت و تنفیه خلط غلیظ کند و به ضیق نفس نافع آید بکربن آب کربن مطبوخ مخصوصه جزو دوش عمل میگوید
 و آتش را هم بخورند و در کربن سینه دیگر چته خشخاش خلق و ریه و گرفتگی آواز و سرفه و طولی و برای تنفیه دماغ

دماغ از لقم غلیظ قدر شربش بکشد تعالی و قوتش تا چهار سال باقی است آب کرن افشوده بچو نشانند تا سنف رسد
 باد و خندان شکر لقوام آرد و مانند هر طفل شکر از مصطکی و کند و صمغ عربی و کثیرا در آب پیچ هر یکی بجز در دهن گشتند
 و دیگر نسخه این لعوق در مکتوب آئینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد لعوق مادر از یا سنج بچو صفت وصال این
 نفع میرساند رب السوس کدیرم بادام شیرین مقشر با دام تلخ مقشر سیاه تخم کتان اینون کثیرا صمغ هر یک چهار درم فایده
 شکر یک بجز درم بصباره از یا نه نمجون سازند این نسخه موافق شرح است و در جلای رب السوس سه درم نوشته و منفر
 جلعوز در ادویه چهار درمی افزوده و فایده استار و وزن آب بادیان نیم من نگاشته و نسخه لعوق تخم بادیان
 ان شاء الله تعالی خواهد آمد لعوق میخته جهت گرفتگی آواز که از رطوبه باشد رب السوس کدیرم یک می رود درم
 سه درم و دو دانگ کوفته با میخته بپزند و لعوق سازند لعوق سحی این ماسویه درم حلق و خشونت زبان و تب و
 تشنگی را نافع است منفر حیا ربغیر بجز درم تخم طلی ده درم بنفشه اصل السوس خراشیده نیم کوفته هر یک بازده درم کثیرا
 شازده درم نر قوطو نامیت درم نوز منقی مسیت و بجز درم غلاب بجا به عدد و سبتان صد عدد و نمون غراسو مقفوس
 در سبت طلی آب بچو نشانند تا بلی آید صفا کنند و منفر قوطوس حلاکه دوباره صفا کرده فایده سی درم بنفشه کابل افشوده
 بقوام آرد و باروغن بادام بنفشه بلبانند کلمه نوز درم از ادویه اعضای فیه حلقیه در کباب مسیت مخلص کثیرا
 به در و دندان و در ادویه صداغیه گذشته مرو حی که اعتلاج لب که از رخ باشد نافع است بجز بوداد و روغن بابونه سائیده
 سالکند و ترنج دیگر مفتحات نیز مفید است فایده اعتلاج لب اگر مشار که تم معده بود و مقدسه می باشد و باغیان فوای بود
 و اگر مشار که عصب دماغی بود و مقدسه لقوه و صرع بود و به افت دماغ باشد درین دو قسم تقسیم عصب مشار کنند و اگر از رخ
 باشد مفتحات بکار برند و اگر از سبغین باشد که در گهای بارک است امتلا آرد و سبیل ریاح شود و بعد نقد تعالی چهار
 جهت تقطیع مسام مفتحات و محملات مناسبه استعمال کنند و تقطیل غذا اختیار نمایند مرو حی که درم حار بازو وقت تقطیع بکار آید
 عدس مقشر کلینج هر دو را سائیده بصباره غلب الشکر در روغن گل سرشته مالند هر چه سفید ارج که جهت شقاق است و روغن آن
 اصلاح نشسته تا کلید پاک شود از روغن بکاری آید و هر چه سفید جل که جهت شقاق سفید است هر دو را ادویه الفیه
 گذشته مرو حی و دیگر جهت شقاق لب سفید ارج بازو نشسته کثیرا بار یک سخته در پیه پاکیان گذشته مرو حی سازند مرو حی که
 به سینه شفته بکار آید خشت الحید مرد است که سفید ارج زعفران شب ساری بموم روغن که از روغن جوز سندی یا بادام است
 مرو حی سازند یک نسخه قیوطی قریب این نسخه در قیوطیا گذشته مرو حی که شیخ رئیس در محالیه قلع سودا و کباب درم باشد
 نوشته است آب باد روغن گل هر یک یک سکر به عدس نیم سکر بجز زعفران و در شقال هم سازند مصطفی و لعوب
 در دهن جنانیدن است و در صمغ عصاره از گرد ایندن آتشی است در دماغ که بر من نفع داشته باشد و لفظ صوفی نیز
 اطلاق میکنند صمغ صوفی آتیه صمغ صمغ که قبل از استعمال سومات در روغن باید کرد تا با شیر ادویه سیر تر ظاهر گردد

اگر چه قلع بر صفت نباشد فضل از آن تنفع باید اول به عاقر قوا و نیز مطبخ مضغه کرده باین مضمون عمل نماید عاقر قوا
 فلفل زنجبیل هر یک نیم سوس و نیم هر یک یک سوس سماگون دودم همه را بر سر که و عمل جوینداده صاف کرده مضغه کنند
 که قلع سیاه را مفید است باز پوست انار گلنار سماق کشنیز در سر که جوینداده و دیگر سماق گلشن کشنیز گلنار آب خروب
 در آب جوینداده و دیگر قوتیر کف دریا یکدم و نیم اقا قیاد دودم زرخ نخ زرخ زرد پوره سبب بمانی زاج کشنیز گلنار قلع
 هر یک یک دودم باز پوست انار هر یک چهار دودم ساینده لقیطان سرشته در صره به بندند و در گل گیرند و باقی بپزند تا بسوزد پس سبب
 قدری در سر که در آن آب لاس کز نازج جوینداده باشد عکله مضغه کنند مضغه لطیف دار ششعلان نفث میکنند
 بقلع و سائر قروح فم مضغه که قروح فم و سوراخ نافع است بکیر نازک کار حدید و لبس خمیر کرده در سر که جوینداده مضغه کنند
 مضغه آب قی با رنگ نفث میکنند قروح فم مضغه بلین حلیب نفث میکنند قروح فم و اوجاع فم مضغه که سیاه
 لعاب یا زرد اگر سبب جرات معده بود کاسنی تازه با قدری نمک نیکو فته خورائیده و دیگر مبردات یا سبب استحال معده بکار برند
 سماق عدس گلشن اطراف آس اطراف نوزت گلنار آب جوینداده مضغه کنند مضغه جبهه بخوراک از فساد عمو حاش
 بشود بعد از فصد و تنقیه بکار آید بکیر نازک لاس قلع آس پوست بچ کبر زوفای یا لبس قناری پوست دخت نوت کرباج
 عاقر قوا فلفل سفید همه برابر کوفته بیک عره سر که کشته غلیظا شده در آفتاب اگر صیف باشد ده روز در آفتاب بپزند
 بکار آید تا سر که در خوردن خشک کرده خوب با آب ساینده قدری ششانی و قلیلی نوشاد و صافه کرده در سر که افروخته کنند و بجا
 بکار آید و هر روز مضغه کنند یا بعد مضغه بکروخه ازین دو آشک که فته در سر که عکله مضغه میکردند بپزند و اگر ازین مضغه
 گرمی در معده بهم رسد مضغه آب سره در روغن گل کنند مضغه جبهه بخوراک معده که ازاده بلین بود بعد از تنقیه کامل نفث
 حاصل بخشد عود خام مضغه فلفل سیاه جو زو اب هر یک دودم همه را نیکو فته در خرقه گمان بسته همراه شراب بمانی و بکار آید
 هر یک غیر حل در ظرف تنگ دهن جوینداده تا شراب و گلاب نصف بماند صاف کرده سرد کرده صبح و شام با آن مضغه کنند مضغه
 جبهه خرقه زبان که بعد تنقیه احتیاطا اثر نمایان بخشد نسبت هر روز سه بار مضغه کنند دفع اول با یکدم باز دوم بیشتر تازه و قدر
 شکر مرتبه سوم سر که در روغن گل مضغه باید کرد مضغه لایم که قوتیر سره و گلنار گلشن در سر که جوینداده با آن مضغه کنند
 مضغه جبهه خرقه زبان که اگر از خاریدن بدندان کجایا از وی روان گردد در آن زمان بکار آید عاقر قوا و نیز قیاد
 از هر واحد قدر گرفته با قلع آس یک با فم و حب لاس یک حفته در سر که جوینداده صاف کرده بدان سر که مضغه فرمایند مضغه
 که ابطالان دوق و فساد آنرا نافع است و اگر از بروزت بود بعد از نفث و تنقیه دملخ با بایر خضر اخرو دل عاقر قوا و نیز در آب
 جوینداده بدان مضغه کنند و اگر از حرارت بود در بیا س گلشن و سماق جوینداده و در مطبخ وی سکنجین یا زنجبیل یا عری میخه
 تنهض نماید مضغه سندی که جنبش دندان را که از گرمی و عفونت بود و سود دهر برگ گل عانی بر نازک و نه جوینداده مضغه
 کنند مضغه جبهه گرم دندان در آغاز که به نوزخ دندان ضایع کرده باشد نافع است بسیار نفع و برگ گل عانی و برگ گل عانی

مضغه که سیاه را مفید است باز پوست انار گلنار سماق کشنیز در سر که جوینداده و دیگر سماق گلشن کشنیز گلنار آب خروب

و بارگانی ناز و آنرا کوفته بشیره بگیرند و چند روز نتواند ترا نشاند مضمضه کنند مضمضه چنه خوش دمان یعنی قلع
 یعنی پنج هیکل اسری که در در کن بنین نام مشهور است هر یکی بندهام بر لب بخیر و دو عدد آب بپزند و مکرر مضمضه
 نمایند و سر از آن نام اینجا نیست و نگاشته است و دیگر تر بهله خوب و زیت چنبیلی مع بزگ شاخ همه را
 بچوشانند و مضمضه نمایند مضمضه کنند باز صبیح و سحر از آن میکنند نقل و اعتقال تر باز جذب میکند
 بلفم را مضمضه که خرس یعنی کندهی دندان را سودمند است اگر از خوردن ترشی بهر سده باشد و صبح
 عله عار مزاج باشد برگ ساق خرفه و اگر حاضر نباشد تخم خرفه کوفته و دیگر بادروج و دیگر منزادام نهند
 و دیگر تخم خشخاش و دیگر طحال باغ منسوی بخاید و اگر بار مزاج باشد منور گردگان و دیگر نازنین و دیگر قند
 و دیگر بادام تلخ و دیگر دردی روغن زیت که در ظرف مسین بر آتش یا در آفتاب نگاه داشته باشد و سطر شده
 باشد و دیگر حب محلب و دیگر علك البطم با موم زرد خاشیدن مناسب است و اگر کندهی دندان بهر صبح بلفم منسوی
 بود بعد از تنقیه یعنی در مایع فقیر او خوردن چون غذا و لقیون این مصنوعات مفید است حیات منور بادام تلخ از او نهند
 از او نهند طویل حلیت نمک طعام دردی شراب بخایند مضمضه عالی که ماده بارده موجب سهان تحلیل بر دهنیت بودند که فلفل
 سفید عاقر قرحا کوفته با مویزدانه سرشته بخاوند مضمضه با بونه نقل و نافع است مضمضه طرفین اساکان در دندان
 نفع میکند قلع مضمضه اوراق خار نیم مدخلی نام است در باب قلع خار مطبوخ فقیهون که اسهال آبان حبه بهر لب
 خرد است و در آب یاغ شفته و قشر آن بشه طاصلاح مزاج و باغ و صد و یکد و بجا آوردن بر سینه و احتیاج کردن غذا که در غده
 گذشته نیز مفید است و بسیاری دندان هم نافع مطبوخ هر سندی که در غده دندان که از صفر باشد و در تنک دندان
 اصفر باشد مستعمل است ترنجبین سفید از شوک خنجریم پوست بلبله زرد منور هفتی هر یک تازه درم هر سندی سی درم لو
 غاب هر یک است دانه همه را در چهار طل منور آب بچوشانند تا یک طل بماند صاف کرده درم فلوئن خیار شتر صاف کرده صاف کرده
 یا شامه و اگر روغن بادام هم بپذیرند بهتر است اما در اصل منور مطبوخ که هسته عک دندان که از غلط حریف
 لذاع بهر تنقیه بآن مفید است استخوان قندریون یک صفت منقین رن مسفرم هر یک یک کف کبیرا بهر باقه کبیر
 ایر سا خنجریم منقین هفت درم بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد و زید طالی منور هفتی هر یک تازه درم
 همه را در چهار طل آب بچوشانند تا بر طلی آید صاف کرده هفت درم شکو داخل کرده بنوشند بعد از این مطبوخ اسطرع نجب صبر
 ایاره یکدفعه و دو دفعه بکنند تا خاطر جمع شود و مطبوخ را دیگر دزی اسامی که هسته تنقیه باغ و صده و بعضی اراض شرکی این
 مکتوب یکرمی آید بعضی از آن گذشته و بعضی بواضع بنده انشا الله تعالی خواهد آمد در اراض همان عضو مشارک یا بنده حقی
 اگر اینجا نیست بنا بر تنقیه نوشته مطبوخ که بطلان نقصان ضد ذوق که ماده آن در نفس بآن باشد هسته تنقیه یکرمی
 تخم فلوئن منقین راز زایانه هر یک درم سطر خود من شیت غافث موفو هر یک درم شکامی باد آورده صده هر یک درم شکامی

افتون قطره لون غصص مستوی هر یک نیم بلبله سیاه بلبله کابی هر یک نیم درم بدستور معمول بخوشاوند و صا کرده صد
 درم ازین مطبوخ گرفته مجرای منی نصف درم ایارج خیقرا و ثلث یکدرم غار یقون یکدرم و نیم بار یک ساییده با سبب
 کرده درین مطبوخ حل کرده نیم گرم بنوشانند مطبوخی که اخراج علی که از خلق محبده گرفته باشد کند شیخ فیضیه و فشنین
 ترمس قسطی بزرگ کابی منقش کل دارد هر یک درم در سر که فروج باب بنزد و صا کرده بخورند همچون لوقم که فیضاد آواز
 مانع است در مطبوخ سوم ادویه اعراض اس معجون حبیطیا تا که گران زبان امفید است در مطبوخ دوم ادویه داسی
 معجون استقرط که هم گران زبان سودمند است در ادویه صد اینه گذشته معجون خرخره معجون است که شارب
 در سبب شیخ لسان بعد تنقیه تحف و جواب مره لغز غران فرموده چنانچه مسین میشود که عاقره خاوردی هر یک درم
 سه درم میوزج چهار درم صبر سقوطی خالص سجدیم عصا سه درم سوس صد درم همه را سخی کرده به میخج خمیر سخت کنند چنان
 لقاوم آرد و کف بردارند و این خمیر را در مقداری غسل که این دوا با را بپوشند بیدارند و بغیر حرکت بردارند و وقت
 حاجت بقطعه ازین معجون گرفته در آبی که ورق مجسم و شاک تمام خوشاینده باشند حل کرده خرخره نمایند همچون
 عیانی از شفای کوبی دهن خوش کند معجون ماده الحیوة که مطبوعان و مطلق لسان و مضمر لثه و مسدود
 انسان است این هر دو معجون هم در مطبوخ دوم گذشته معجون فصیح زبسان که طلا کردن بآن تسکین میکنند
 و صج انسان استعمال کردن همراه سمن و محقق خوشاینده باشند نسبت در آن لفع میخندند که در ادویه صد اینه گذشته
 معجون که جهت اشترای زبان صاحب منبج آورده قرصه بلغ فطی هر یک یکدرم زیره گرمی دو مثقال داخل صد عدد
 فلفل و دیت دانه شکر هشت هتا کوفته با عمل بشنزد شربتی چهار درم معجون که در خمیر صدی لوقه تنقیه معده ای و هشت
 کرات و اعتنا شود تا و لوز و شایب ناراف است سکه نعل جوز با کباب میل زنجبیل هر یک نصف جزو قرصه اطراف اس طب
 آله سعد سبب پوست ترنج فحل از خمیر مطبوخ هر یک یکدرم و نیم منعی و چند معجون سازند و هر روز بقدر جوز با شرب
 ریجانی یا گلاب بخورند و صاحب شرب درین منبج هم یکدرم و نیم را معیند و منبج و منبج معجون دیگر درین باب
 مذکور و مشروط بشرطهای مسطور که تحلیل نماید و هم قوت معده بنفرازد و غران یک بندم قافله صد اینه سبب الطیب
 سر یکدرم و درم سعد کوفی مطبوخ عود از هر یک است درم گلبرج ستر فارسی برگ و دانه برگ بادرنجبویه برگ ترنج از هر یک یکدرم و نیم
 سفید کند و هر یک نیم بلبله سیاه بلبله کابی آله شیر آله هر یک درم کوفته و حنیفه با میوز منعی معجون سازند بعضی زنجار
 بزرگ و بزرگ منبری افزایند و معقیات بعضی از آن در بعضی امراض این کتب غل اخراج لب و شقاق لب و خرمیدی و
 سیلان لغات و بعضی طلاعات نیز کبابی آید اما چون باب این وسیع است و ذکر کردن اکثر آن در امراض معده ای لایقی نشاء
 الله تعالی بالا استیفا اینجا خواهد آمد کلمه طبیعت از ادویه عضای حمیه و حلیقه در کباب نوبه است تقوی که سقوط
 الهاء را نافع است را کوفت در هر دو را سخی کرده در پیوه کرده بپزند که الهاء برسد نفوخی که در ابتدا درم الهاء و میدان بآن نفخ

دارد گلشن گلزار و کرمانج صندل سفید سماق شیان ماینا عدس معشر زرد چوبه برگ مکه مسادی کوفته و بختیة بید نهی
 که در دم ملاقه بلغمی بعد از استفراغ با یارج فیفا و جب قویا و مانند آن و پس از غرغره با کاهمه و سبکجین و مثل آن
 نفخ میرساند شیان ماینا گلشن سماق رب السوس زعفران نوشادر معرقا قرقا قفل و افلفل که تاراج گلزار چوبه
 بلبله زرد شیبانی مانده حنا حنظل فکله قصبه اندیزه زریخ سرخ رما و خطا طیف سرکین سرکه شربطه که گرفته باشند و
 کوفته و بختیة قدری بدمند نفوحی دیگر که در بنفسم بکار آید شیب بمانی کچر و نوشادر کچر و دو نیم ماز و بنبر و جز و زاج سرخ
 و چون وقت انتهائرسد زعفران سعد و ارشد شیان فلفل از خر و دبلان شنه اصناف کنند نفوحی که علی شعل
 حلق را ساقط کنند شوخ زرد کوفته و بختیة در حلق بدمند نفوحی که شرح دم که از حلق هم رسد قطع کند گلزار که نشانه دم است و
 سائده بدمند نفوحی که خنق صعب العبد کنند شبنم محام غریق و استعمال الطلیه منقطه بر حلق و استعمال غرغره با کاهمه یا زرد و نوشادر
 عاقر قرحا طلیت نظرون فلفل فوچ کوفته و بختیة بدمند نفقح حمض فلفل میکند و جمع فلفل و اورام شنه حاره و صله و اورام
 ازین با نفقح زرد آلو هر صبح خوردن آن نفقح بلغمی بخشد به جز شری معدی موقوف دوم از مکتوب چهارم
 ثابت است و طریق شست زنجار بعد از شست زهره الحامس که در بعضی مرکبات موقوف اول بکار آید و در تدریس قطع صنفج
 در تدریس کی کن صبح و در حله بر آوردن دوسن بدستکاری و در طریق سدد ثقبه دندان که اذیت میرساند بدخل خیر غریبان
 و در طریق بر شستن جسم غریب بر دندان پیدا میشود و در تدریس قلع اضراس بعمل و در تدریس ترید پنهان در مقدار و در تدریس
 نقصان مقدار پنهان و در تدریس قطع لپاه و در تدریس قطع لوزیت و در تدریس شگافتن ورم خنق و در تدریس خنق نقاری
 و در حلق بر آوردن شوک ناشی غظم و مثابه اینها از حلق و خوردن راه فرو رفتن شی ذی حجم که در حلق سبز شده باشد و در حلق
 اخراج حلق شست بجل و در تدریس غریقی آب و محلول بوجن یعنی خفه کرده شده بکند راه زبان اما طریق اتحاذ زنجار
 صله که آنرا زعفران الحدید نیز گویند و عبارت از رنگ صید است نیست که باز از اجدید صیفیج را و در موضع خنک
 حفره کنده در آن حفره صیفیج را پهلوی یکدیگر بکند و اده پنهان کند و به پوشند این صیفیج را بخوابهای صیفیقه بسطوبه که بخل نقصان
 بر سر و زخمها را تبدیل کنند تا رنگ سبز و پس از صیفیج جدا کرده بدارن طبع آن سرد و قابض است و چون کهنه شود گرم و خشک گردد
 در نایب شد بدانه میکند بختیة جهان و میر و باید مورا بر دانه ثقبه نفقح میکند بدخس و بعد که مخلوط کرده بر جگر و مثانه و مثانه
 میرساند و صمدان نفقح نیز مفید است و اگر زن بجز و بر دارد قطع سیلان دم کند و اگر ناستا بجز و بار دارد شود و به بوی
 نافع است و طریق اتحاذ زهره الحامس نیست که شانس بکند از دواب را بر روی شانس فایب باشد
 با جمع شود آب بر شستن بعضی آن بعضی مثل زید جاها بهر سدر پس متصعد میشود بران مانند زهره الحامس عبارت از این
 است و از کان مس هم بنفسم هم میرد طبیعت این گرم و خشک است قوه این قریب قوت زنگار است غرغره اوبال
 چشمه دم لپاه و لغنه و مری و قطره و در گوش بار و غنها جته کوی کهنه و بار و غنها و مریها جته بردن گوشت زاید و تحلیل اورام

علیک بیدار و نگار و کما تراد بعضی بودند که میگفتند ملک عظم و غیره میگردد و با محرق میگردد و ایندند و با گرم میگردد و زدن و می تخمیه انداختن
 مثل آن نوره مطافه و میگردند و تقیه این هر دو طریق اگر چه بودی این موجب نفخ میگردد و اما با آب است که از وی آن می شود بسیار سیراب
 طریقی ملاحظه این بود که در یک طریقی دیگر کرده و خیار و آن نهیت بگردد تخم خرفه طباشیر گلزار عصفور محرق حدس حرق همه مساوی و قدری کنند
 و بیایند و در سر که گشته بچوستانند که غلیظ شود پس مینیم تر و فستکه ساخته و فستکه را درین دو انداخته به برودند و در این میان به برودند و بپزند
 این طریقی قوتیست که محافظت آن از فستکه بود و تسکین در آن میکند و مانع مضمض طعام هم میگردد و اما هر روز فستکه یا زده باید گذاشت و
 مضمضه میکرد که گلاب و روغن گل باید کرد اما طریقی بود استنحسبیم غریب که بر دندان بپاشد و این پدید می شود و این عمل طلقیه
 طغیره و حصیه معروف است اینست که اگر این جسم غریب نفخ و دندان باشد و سرایت داخل کرده باشد به جاج یا بالتی و دردی
 که به جهت ملک عظم متغیر کاری آید آن جسم را کشته بچینی که از دست میجور و آنست که در سر است کرده باشد و بکپورین بود و بپزند
 محقق لایسان براده کرده آن قدرین دور کنند تا باقی محفوظ ماند و اگر تمام آن را محوطه شده باشد و کما که در باب صندره گذشت عمل آن
 اما تدبیر قلع اخضر اسل معجل بیدار چینی است که اول نعل کرده به بپزند که ماده در دهنش است یا در لثه و حصیه طبعی اگر
 در نفس است باید قلع باید کرد و الا خوشبخت که باز دور میگرداند اگر با بغض میبختد این قلع ماده مرج را در سیدان اندود و بفرغ
 تخفیفی در سیدان اما باز دور میگرداند و دندان منخرک شده باشد قلع نباید کرد که موجب فساد میگردد و اگر قلع و شوار باشد و بیمار محل جمع
 آن نهیت باشد قلع بکار کشیده نباید کرد که موجب فساد میگرداند و اگر قلع و شوار باشد و بیمار محل جمع
 رخ ضرر را که از دندان منخرک کنند یا چیزی از گوشت منقش به پنج نماد بپزند و دندان را بکشد و قلع کنند و بعد از آن قلع شد و در سیدان
 بسیار کرده بقوه باشند که منقش می شود اما تدبیر ترید پنهان در مقدار است که اگر با جمع باشد فصد استقران و علاج دندان
 کنند و تغذیه عذروت که سر که ساخته باشند و با تسیری که در آن قدر خفشی ش سفید جو شانیده باشند فرمایند و مخفف باقی بود
 عسل الشبلیه که مزوج بگلزار و روغن گل نمایند و به پنهان زایده این را گذارند خطی نصف جزو گلرخی دقیق باقی هر یک بخورند و قلع
 دو خود گرفته همه را در سر که بچوستانند که مثل غصص شود پس قدری روغن گل آمیخته تمام روز وقت خواب سازا با من و او پوشیده دارند
 یا بیک نذر را در گرم و را در کوزه یا به غیره بپزند که طلا نمایند و بهتر از همه اینست که خا و سماق و دقیق و عدس و بزر نقه و طباشیر را
 سحق کرده و سر که بچوستانند که در نقطه دندان نهاند و اگر حد و شایان علی بنوید و بهند پس این استفراغ عیدان بمطبخ فستون بپزند
 یا با روغن فستق یا استر قیای است الزام عسل و عسل کرمی است و در غرضه با قرق را و مویج و خروار و صفت و موی و شاه است
 و طلا کس بقطران یا بقدر کسک تخم آسیدات بهتر ازین دکان تر باقی است و تغذیه با شایان یا شفه یا خنجره قلیا و لوم
 است که بران شراب عین صغری می پاشیده باشند فی الجمله تدبیر لطیف لایق است و اگر این چیزه فایده نبخشند دندان را بر و بر سر
 مقدار دندان دیگر سازند و طریق براده کردن نهیت که دندان را بزدانست یا با لکه یا لثه خوب محکم بگردانند و وقت براده کردن
 حرکت کنند پس طریقی معلوم با که معلوم تر باشد و عمل در اول روز بپزند و در آن روز عسل را صایم دارند و از آب و طعام و شراب هیچ

تخلیل یافته باشد و تنگ کشیده باشد بر حسب آن تقسیر و بلع و دیده شود و لوز قن که متدیر شده و بر یا استاده و رخ بارگاه
 شده و میج دو از غرغره و غیره فایده نه بخشنده در خیال قطع را محال است پس نشانند علیل را مقابل شمس امر کند که درین
 کشاید و امر کند یک خادم را که سر آنرا جاذب بگیرد و امر کند یک خادم را که زبان آنرا بگیرد و جاذب اسفل کس کند و بگوید صافه را و
 غرغره کند و یکی ازین هر دو و او کشاید آنرا جاذب براج بقدر امکان بغیر اینکه منجذب شود بآن شی از غشیه اجسامی که اجسام است
 بیشتر قطع کند آنرا براج آن بکشی که صلاح آنکار است فیصلح کی دیگر بر آنهم چنین قطع کنند و خون را بگذارند که بند شود و بیمار را
 بر دروازه انداختن بخلی از نزد وین بگلان سر که سر کرده غرغره کنند و اگر خضری اندرون فته باشد سعال قوی دفع کنند و هرگاه
 قد صلاح فته باشد و خواهند که بند کنند مثل براج و شرب قلع طار بر آن باشد و بطبع علق و درق اسنگرم غرغره کنند اما بپس
 شکافتن و غم خفاق چنین است که اگر دم خفاق سرخی بگذارد و بزرگی و عیندی بکراید و مسترخ شود و دلیل بفضا و
 و حصول مده باشد اگر خود بخود شکافد بهتر و الا غرغره مفرغ مذکوره بکار برند اگر غرغره بکار نماند اگر ممکن باشد یا مایل به
 که آلتی مخصوص است باینکار مفرغ سازند تا مفرغ شود اما تدریس خفاق فقاری که سبب بجا شدن فقره عنق خفاق بهر سبب
 باشد نیست که اول ضد کنند تا قطع مواد فتنه کند و اول طبعیه بحقیقت مناسبه نیز باید کرد و سبب فقره زایل را با نماند
 یا آلتی که مشابه لبان لحام میباشد یا بحسب تقسیر تا موضع لزوقاتی که گذشته رد کنند و اگر نخواهد کرد این غده چهار روز را و در حلق
 راه و دخول شی بپیدا آمد و دست دمای علیل خدر و جبین نشسته باشد امید خلاص است اما کردن آن کج خواهد ماند که التماس است
 بدواری خواهد کرد در حاله تخار و از چهار روز غرغره برب تفاح در حصرم در قشور جوز طرب توت باید کرد و اگر قوت
 مساعد کند ضد را معات و نمایند و حقنه های لینه بکار برند و از غذا تا بر ما بشود و حصول طعام فقصد فرمایند تا دامادی که
 موضع قوه گردد و علامه قوه موضع زوال الم تخضع است اما حیل بر آوردن شوکت و عظم و مشابه اینها از حلق و حل خراج
 علق تشبیه بخلی که بکار آوردن دفع کردن تا شست است که اگر خسر آنرا جوی باید بانی مثل زنبور یا تو تر قوس کشنی باشد
 بگیرند و بر آن دگای ساخته میشود و از حدیالتی بر مینماید متقاضی طرف داخل نیز و از طرف خارج غیر حاد باشد پس ساینده میشود
 حیل که باشد باین تا شست و قطع کرده میشود آنرا و سر آورده میشود و یا بلع کرده میشود و لغه های کلان بعد قطع آن پس خلاص میشود
 و اگر خطری آید پس واجبست که تحسینی ده شود بر آن چهار لغه را و اگر فلاح نه بخشد فواق قوی یا باکشت بپرس غیاب و اگر انگه و یا عینا
 که بعد بری معده فعل آید و از بجزای جری شسته اند که هر روز یکدم خرف ساینده با گرم خورده قوی کنند که ناشت بری آرد و گاهی غرغره کرده
 میشود و بر عینت دوران بخیر خوشناییده باشند پس نرم شده دفع میشود و گاهی بخیر خشک برشته بشود قوی جاویده فرو میرند و گاهی
 مشروح بخلی قسم فرو برده باز می کشند باین حیل هم بری آید بهتر از اینها نیست که بقطعه اسفنج بخیط قوی بر بندند و بخلی فرو برند هرگاه از آن
 در گذر آن بالای آن باشند اسفنج بالیده شود پس زبور بکارگی بر کشند و گاهی صناد که شده شود از خارج حلق تصفای که در آن بخلی
 باشد مثل قین شیرین است اگر کم در شست و مفرغ خارج میشود تا شست اما اگر خضری آید و حلق بند شود و تدریس فقره فتنه است

سرشته بدن دو کشتند بخوری دیگر که هم بسعال یعنی نافع است تر مسط سلخه زعفران برابر کوفته و بشربا سرشته او را
 سازند و بسوزند و دو دیگرند بخوری که ماده کوبه سحر را که در سینه و آسمان قصیه به بعد از تنفیه و استعمال حقوقات معالج
 جالیه باقی مانده باشد دفع کند و بر بویغ رساند منقول از حلاجیات تقرطیه زوقای یا اس کبریت آتش زنده زریخ احمد علی
 رایتخ بر سیاوشان مصطک بر برگرفته آنچه قابل کوفتن است کوفته باقی را در شخم کلی ماعز گرداخته و دو کاه کوفته انداخته و در
 ساخته وقت حاجه بخور سازند بخور که بر بوسعال بار در من نفث منق نافع است و نفس سیه غوراکشاید در مسجیه قینه
 برابر زریخ هم چند همه بار و غن گاو شترند و جهانبندند و بسوزند و بواسطه قح و دود آن ناست تا بکشند بخور دیگر
 مهرین باب زراوند میوه سایله قند بالسیه زریخ پیچیده بروغن گاو شترته دود آن بکشند بخور قصبه لذریره
 تنها و با صمغ لطیف نافع است بسعال بخوری که جسته سعال عجیب بکشد رایتخ دو برابوب و زریخ سرخ و تخم هر یک یک
 همه را بر آتش نرم بگذارند و در صها سازند بر قصه نصف مثقال الصمغ بخار بکشد هر روز سه بار بخار بکشد حکمه سوم
 از امراض صدریه در ادویه تائیه است تریاق و ادویه لطیف که نافع است بسعال و نفث دم و نفث ریه و بذات الجنه
 مطلق دوم ادویه امراض اس گشته تریاق فاروق که بفتح نفث و سعال و نفث دم و نفث ریه و بذات الجنه
 ذات الریه زمانی که انفجار نوزدیک باشد جهته انخاف حرارت غریزی داده میشود و شیخ ریس جهته نفث الدم قهر الیه لطیف
 خل مزج و جهته بعید الیه مزج در طبع یعنی اجرای مناسبه نیز بخور کرده شیخ آن در ادویه صداعیه گذشته حکمه چهارم از امراض
 صدریه در ادویه تائیه است تریاق و ادویه لطیف که بر بوسعال نفث و نفث دم و نفث ریه و بذات الجنه گذشته حکمه پنجم از امراض صدریه
 در ادویه صمیمیه است جلا سیه که عبات از مار سکه است سینه ملام کند و مطلق سوم ادویه امراض سر گشته جلا سیه صمیمیه تحقیق الیه
 در مطلق دوم ادویه امراض اس گشته و اکثر نافع این در ترکیب ساخت این در ادویه صداعیه انشاء الله تعالی انشاء الله تعالی
 در حاله تمام است کثیر در مرض اس در شان چنین فرموده از جنینهای که من بسیار کس از موده ام و موده و موده و موده و موده و موده
 هر روز بخور کند که تواند بخور حتی تا بخورش هم از این سازد و نیز فرشته زنی را دیدم که از دقای سلول موده و قهر سیه رسیده بود و گفتند
 او را نفث داد و فرزند گوشت تازه در بدن او پیدا شد و میگوید مفتو ام گفت که چه مقدار گلقتند و دوم که مبادا قبول نکنند ما خدا
 می باید که درین بابم تر و و طیه بود که کشتنک و قهر بریان و ماهی بریان و باجه باشند اگر سخن باشد بجای آب انجس دهند اگر
 شد او کند کتاب است و مدهند جلا سیه که نافع است بخور تریاق است کاشن آن در ادویه قلبیه جو اس
 جالینوس سفید است بسوزن بلخی انشاء الله تعالی در ادویه صداعیه خواهد داد و ای سفید میصد به سیه جیه مکه رس
 جهته سرفه و انواع دمه نافع و ضعف معده و آج و سوزن و کمر درد و نفث است و در کینه و اگر یک مندل بخورند قوه بسیار حاصل
 آید که زطلای کشته یکا کشته نقره کشته نیم توله اس کشته اهر کشته هرنال سیه سر کشته قلی کشته سیه صاف کده کشته یک
 صاف کده هر یکی که تیره بهر در شیر کوه اریک پاس بچین در جوش بکشد و جوش تر پهلوه جوش تر کته و جوش سواد و جوش

در هر واحد یک کپاس که کشتن غلظت در برگ است و بخیر به چیدن و در جامه صفت کرده و در ظرفی که شالی در آن است بپاشد
 بعد از آن روزی که از آن بکشد و بپاشد و تر باشد بخوراند بخشد بر سر بها گو کل جنبه سرفه غنی و کوی روک مفید
 است و در او به حد عبیه گذشته **کلمه ششم** از امراض صدریه بعضی اغذیه در او به حد عبیه است احکام غلط از این
 یا کثرت و ربو و ضیق نفس انفع و در صفرا براندن غشیه و در دم ترید یا شقیال ربه السوس بخورم محموده دانگی و نیم تا حب سبب سازند یک
 شربت کامل است حب با و شیر هفت ربو و ضیق نفس برای اعانت دفع ماده موجب این امراض خواهد و قصبه به بود خواه در ریه
 یا تیرالین داخل گشت آن باشد جاو شیر بخورم در آب ازبانه حل کنند و بخورم شحم حنظل ساییده اضافه کنند و با ماء الحسل به بند و چون
 نفع جاو شیر درین علت بسیار است و در اختیار آن خطرات پس دفع ضرر این دو اگر با عصبه دارد به بدن عصبه بر و غنی گرم خوشبو
 باید کرد حب حب القطن تلین شخته صد کینه دانه مغز بادام قشر هر یک چهار درم اصل السوس بخورم زردی چهار بر صیفیه شویه
 باهم تخمیه اصل کف گرفته و روغن بادام چهار سازند حب ارطیشی سینه را از بلغم پاک کند و قوت باه افزاید غسل غلظت
 سیرا حنی بکسیر قرض لبانیه بخیل فلفلین از هر یک درم زعفران دو درم دو اما کوفته و بخیته اصل خمیر کرده چهار سازند
 و چون خشک شود بالای آن از شیر نبات علف کنند حب سبب تالیفین شخم پیش نافع بعضی در موقوفه سوم او به
 راس گذشته حب رلو اسق بکدرم در آب ازبانه حل کنند و بخورم جند بید ستر بدان بپاشند و با ماء الحسل به بند و دیگر
 شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورم شحم انجیر بکدرم با اصل ستره بخورند بعد از سه ساعه و دقیقه با ماء الحسل بپاشند این دو حب سبب
 حب جاو شیر است حب بود و دیگر که است آن رهن بر ربو و ضیق نفس مفید است میوه سایه کند برابر چهار سازد و درین دارند
 ربه السوس بخورم غلظت قرومانا مغز بادام تلخ هر دو یک درم حکایت بکدرم کوفته و بخیته چهار ساخته و درین دارند و بعضی شخم
 هم دو درم داخل است دیگر که در ربو و ضیق نفس کار آید بزر بلنج دو درم حمانا فلفل بودینه کوی هر یک چهار درم شش رو باشد
 کرده بخورم شخم کرفس سبب هر یک یک درم کوفته بشیر بتوی برشته حب سازند دیگر دین باب ازبانه ربه السوس بسایند
 هر یکی دوی مغز بادام تلخ فایند هر یکی سته درم بلعاب حلیه و لعاب بزرگان چهار سازند و گاهی زیاده کرده میشود و درین حب خفته
 سعال شدید و غلط غلیظ غایقون نصف درم غافق و شخم کرفس هر یک درم حب سعال که سعال بارد مفید است
 شخم کرفس بوستین رخ ازبانه ربه السوس مغز بادام تلخ بر سیاوشان هر واحد جزوی باب چهار سازند و دیگر غلظت نبات مصری وای
 کوفته و بخیته حب سازند دیگر که سرفه را بشاند و سینه را نرم دارد و ماده را میزدان آرد زعفران بخورم شفته ربه السوس بر سیاوشان
 کثیرا صبح علی صبح با و نام نباته شخم بادام هر یکی یک درم شخم شمشاد دو درم مغز بادام شیرین آرد با قلع هر یکی چهار درم شکو ازده درم
 بلعاب سفیل خنجره رسم است حب سازند **حب سعال** سرفه را که ربه سبب قرار دارد و در کینه و سینه را از غلط غلظت پاک گرداند افیون
 دانگی و نیم هر یکی ربه السوس هر یکی یک درم میوه سایه و لبان از هر یکی دو درم بطریق مرسوم چهار سازند هر یکی دانگی شخم و دانگی دارند
 و دیگر سرفه را که سبب سعال را دارد بر و نبات نافع بود ربه السوس بخورم غلظت قرومانا حکایت مغز بادام هر یکی دو درم با ماء الحسل به

سرشته جهاسازند این جب باذنی فرق در روم بکار می آید نوشته شده و دیگر سرفه که در پیشش را سود دارد و عطش
 نرم کند و بر آرد و آواز صفا کند اندک صمغ آلوچه سوسن سماگون رب السوس هر یکی بکدرم و با دانه تلخ و شیرین بریان کرد تخم کتان
 مغز حلیفه فایند شکر برکی دو دم بایان جهاسازند حب سعال دیگر که جهاسازند حب سعال با دانه سادج فایند نوشته است رب السوس
 نشاسته کثیرا هر یک نیم افیون بکدرم و در بعضی نسخها اندک نوشته اند بلعاب بیدانه بپزند و بعضی نسخ بدل افیون با صبار
 برگ خشخاش سرشته نوشته اند دیگر از منهای حب سعال اردادی و پاک کردن ماده غلیظه رب السوس کثیرا بار و مغز بادام شیرین
 مسکه کوفته بلعاب طبعه سرشته جهاسازند و در دهن اندازند و چهار روم درین با سفید است دیگر حب سعال با دانه بیدانه سرشته و در کوفه
 رب السوس بلعاب الفصح زعفران کثیرا حب صندربخت حب الماش تخم خشخاش اندک بنبت مر فایند از هر یک یک ربع یک درجه جهاسازند
 و در دمان دارند انقباضه در اکثر نسخ قانون جردول این جب تمر بکدرم قوم است و اضرا ترشیدی سفید و سفید و حجاب عصب
 به که سوسن مخصوص سرفه بار و منزه استوم لهذا حکیم علی شافعی قانون نوشته که سرد است که مراد از سرد شد حکم نوشته اند
 و بعضی ترسیده فی شایسته و همین است که کجا کبرونی بپزدی نوشتن از خطا کتابت میرود نوعی از خراش و جنس خاص است
 شش و جایزه فایند برود و عضو بعضی میرود قش که نندوان عبارت از خرمای خشک است که کمال رسیده با و از خواص آن
 تحلیل مواد رسیده است و الله اعلم بحقیقه الحال حب سعال دیگر حب سعال زردی خشک اصل السوس بلعاب کتان و تخم خشخاش
 نشاسته تخم کتان تخم رازیانه گل و زبان صمغ عربی هر یکی یک مثقال مغز بادام متقشره کثیرا سفید هر یکی دو مثقال آرد با قلا نشاسته مثقال حب
 سعال که در حال عارضه آید نشاسته کثیرا رب السوس صبار که با جهاسازند دیگر که سعال عارضه فایند بود مغز بادام مغز تخم کتان
 نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک یک درم رب السوس دو درم با قلا نشاسته دم بلعاب بیدانه دیگر جهاسازند و دیگر مغز بیدانه مغز تخم کتان مغز
 تخم خیار برکی دو درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یکی سه درم مغز بادام متقشره تخم خشخاش سفید هر یکی چهار درم فایند شکر طبرزد هر یک
 بهفت درم کوفته و بخیه بلعاب بزد و قطونا حب سعال و اگر سرفه بلغمی باشد زعفران بکدرم رب السوس مغز بیدانه هر یکی چهار درم صبار
 نماید و دیگر کثیرا صمغ آلوچه تخم کتان سفید تخم خرد متقشره نشاسته جهاسازند حب سعال حب سرفه عارضه کثیرا خشخاش
 آرد با قلا نشاسته بنفشه کثیرا رب السوس هر یک یک درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام شیرین مغز تخم خشخاش
 هر یک دو درم شکر بهفت درم کوفته و بلعاب بیدانه سرشته حب سعال دیگر حب سعال و تلین و تسکین عطش و دمان دارند و در
 نیم درم طباطبائی اصل السوس صمغ عربی کثیرا مغز تخم خیار برکی دو درم حب قطن با قلا هر یکی سه درم جهاسازند و دیگر حب سعال
 و تلین و تسکین است نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار از هر یک یک مثقال رب السوس گوشت بویژه کثیرا از هر یک یک درم فایند خشخاش
 سفید از هر یک چهار درم و دیگر سعال و نزله عارضه با قلا متقشره کثیرا از خراش شیرین متقشره خشخاش سفید مغز تخم کتان و مغز تخم خیار
 مغز تخم خیار نشاسته همه اینها شکر طبرزد مثل بلعاب بیدانه جهاسازند و در دهن دارند و دیگر حب سعال عارضه کثیرا از هر یک یک درم فایند
 و سفید را درم کند و شکر را بر او بریزد تخم کتان صمغ عربی کثیرا نشاسته آرد و جوهر نخیه هر یکی بهفت درم مغز خرد

سفیر جل شست درم رب السوس تخم خرفه مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه شکو طبرزد هر یکی ده درم تخم خنار یک که کرده پانزده درم
 بلعاب بپول حب سازند و دیگر جهت سرفه و تنگی نفس و سینه را نرم کنند و پتہا توان خورد رب السوس یک درم نشاسته دو درم
 تخم خرفه تخم خنشا شسپید صمغ عربی صمغ آلوکینرا هر یکی شش درم مغز بادام ربان کرده چهار درم تخم خیارین تخم کدو پاک کرده هر
 بجز درم و شکو طبرزد و جل درم کوفته و بخیه بلعاب بپول چهار سازند حب سعال جهت سرفه یا بلعاب یا تب و حرارت باشد نشاسته
 کینرا مغز بادام قشر صمغ عربی بنفشه هر یکی بجز درم رب السوس هر یکی ده درم کوفته و بخیه بلعاب بپول چهار سازند حب
 سعال و دیگر جهت سرفه و تنگی نفس صمغ عربی رب السوس مغز تخم خیارین تخم خنشا شسپید کینرا بلعاب بپول چهار سازند و دیگر که
 سعال نشسته پس صد مفید است رب السوس یا اصل السوس یک درم بادام شیرین با دوام تلخ تخم کتان ربان حب صغیر انیسون کینرا صمغ عربی
 شکو طبرزد هر کدام دو درم کوفته و بخیه یا آب یا نه سبزه شسته چهار شش و دو درم حب کینرا و حب درون دارند حب سعال و دیگر که سرفه حار و این نافع
 است نشاسته صمغ عربی کینرا مغز بادام شیرین مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مساوی و تخمین سی قی بوزن گل بلعاب بپول چهار سازند حب
 حب سعال و دیگر که سعال یا این نافع است صمغ آلوکینرا هر یک شش درم نوشته مغز صغیر مغز بلبله ده درم تخم خربزه هر یک یک درم بار یک سبزه
 برابر شکو طبرزد و افروده بلعاب تر کتان حب سازند و پیوسته در درم دارند حب سعال و دیگر جهت سرفه گرم و خشک سرفه مسکون و فوق
 صمغ کینرا مغز بپول ده درم تخم خلطی رب السوس شش تخم خرفه قند سفید هر یک شش درم مغز بادام مغز بادام مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر یک یک درم
 آب سیاق چهار سازند حب سعال نشستن آن در دمان جهت سرفه صفت تخم از ذکره نقل کرده در اجزای آن نوشته نشاسته صمغ عربی
 کینرا رب السوس عرقان تخم خرفه بادام شیرین با دوام تلخ فستق حب صغیر انیسون تخم کتان هر یکی نصف جود تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین
 تخم خنشا شسپید هر یکی جودی حب سازند اگر در شش و سینه قوی باشد این اجزا اضافه کنند بر سیاه شان دو جز و زعفران و جود تخم
 حله که جود و زعفران و اگر با و بی باشد گل ارمنی گل مخموم هر یکی یک جز و پیوسته اند همه را با هم بچند شکو بلعاب تخم خربزه و زعفران و دیگر
 در روغن بنفشه چهار سازند و اگر کمصافه کوب مجون سازند و تلین طبع و صفا کردن او از بلعاب باشد حب سعال که سرفه بلعابی
 صفراوی نافع است و تلین صد میکند نشاسته صمغ عربی کینرا مغز تخم کدو هر یکی یک درم رب السوس مغز بادام بیرون کرده هر یکی
 شش درم قند سفید نصف حله اجزا بلعاب بپول چهار سازند حب سعال نافع سعال اطفال که از شدت سرفه نمی میکنند و
 بد حال شوند و هم کسوفه تنگ خردان و بزرگان که بلعاب از خواب باشد و هم صمغ فوارا حار مفید است نشاسته صمغ عربی
 رب السوس شش تخم سفید انیسون مساوی کوفته و بخیه بلعاب بپول چهار سازند هر صحرای بر سر خودی حب صغیر و سرفه
 که نه در بلو و حقیق النفس و امراض سینه نافع است ترید سفید غار لقیون هر یکی شش درم اصل السوس شش تخم خطی انار و فیر انیسون
 هر یکی دو درم با حب سازند و شربتی کمیتعال با اصل بدین حب عطاسی حب است منسوب به میر عطار الله حب صغیر حب
 سرفه و بلو و صمغ النفس نافع و مجرب است از او اند و حرج انیسون از هر یک یک شغال عسلک البطم سیاه که گذر و صفا از هر یک
 شش شغال چهار شش از او یکی تا نیم شغال تناول نمایند و با شربتی مناسبه قوی الاثر است حب غار لقیون که جهت

که جهت علاج باره سینه و ریبه نافع است رب السوس بکیرم ایاره فیه شحم حظل انزروت هر یکی دو درم غار یقون سه درم نریخیم
 کوفته و بخیه آب خالص یا بطنج شحم کتان حب سازد شربتی یک شقال تا دو درم حب غار یقون بخیه دیگر رب السوس
 فراسیون شحم حظل انزروت هر یکی هر یکی بکیرم غار یقون سه درم ایارج فیه چهار درم تربید چدرم کوفته با بخیه شرب
 حب کنند شربتی دو درم تا سه درم و در بعضی نسخ بدل مرصیر میکنند حب غار یقون بخیه دیگر سینه را از احاطه پاک
 کند عصاره قشال الحار را یکی شحم حظل را یکی و نیم رب السوس بنیدیم غار یقون چهار دانگ نیم انجلیه یک شربت حب
 غار یقون دیگر شحم حظل پوره هر یکی دو دانگ غار یقون رب السوس نیم انجوره ایر سا هر یکی نیم درم حب کنند شربت
 حب غار یقون دیگر شحم حظل یک دانگ نیم غار یقون چهار دانگ نیم رب السوس بکیرم و در بعضی نسخها بنیدیم نظر کرده
 حب غار یقون دیگر بخیه کسی که بار بوجزات داشته باشد کثیر انجیدانگ غار یقون یک دانگ نیم بنفشه رب السوس
 هر یکی بکیرم یک شربت حب کثیر النفع از عثمان اقای روی منقول است جهت سرفه و ترکه محول خواهد کثیره را از قوه
 معده و اعصاب کثیره و تقویت باه و امساک مشمول مشک یک نیم باشد غصبر شربت باشد که با بسید هر یک شش باشد بنیادیم
 منقشر نشاسته خود غرق می در اید یا قوت هر یک بکیرم رب السوس صمغ عربی نبات صغیر بنفشه افیون سه درم هر یک دو درم
 جواهر رابر سنگ ساق با گلاب صلیب کرده دو دانگ دیگر کوفته و بخیه یکی کرده و بگلاب خمیر کرده چهار مقدار بخورند حب لیان
 نافع بسعال شدید که معضی اقی گردد و تنقیه از بهر فاعل غلیظ کند اینیون شحم را زانیه با دایم پنج قفه هر یکی دو درم نریخیم چهار درم
 منقرا دایم منقشر منقرا بنفشه هر یکی چهار درم و نیم رب السوس کثیر بنفشه تربخین هر یکی بنیدیم شحم خشخاش بیدانه لیان در کثرت
 کند با قشال از هر یکی هشت کوفته و بخیه بلعاب بزوطونا چهار ساخته یک پس دیگر در دانه دارد حب مالغ سه سال
 حب است که جهت سرفه اطفال نوشته شده و بعضی قرا با دیات باین نام موسوم گردیده بنا بر اطلاع تهیه نموده حب
 مسهل که اسهال آن با صحاح اسهال که از ماده با بخیه لویه باشد سزاوار است شحم حظل شحم کوس هر یک یک درم با فلفل
 درم غار یقون دو شلت بکیرم تربید بکیرم این کثرت کامل است باب چهار ساخته فرو برد حب مسهل که از باب بوباره
 اسهال آن لایق است شحم حظل لوبق هر یکی شلت درم غار یقون ایر سا رب السوس بزر انجوره هر یکی نصف درم حب
 مسهل دیگر درین باب محموده دایم مغل اوزق دو دانگ بنفشه ایر سا هر یکی بنیدیم ایاره فیه غار یقون نریخیم هر یکی
 بکیرم تا حب سازند و مگر که دادن آن بعد استعمال حقه سادجه که از مثل اسلق و پوره و روغن کبجی ساخته باشد
 نه فاصله بکیرد ز لایق است اینیون سدس شقال شحم حظل نصف شقال کوفته و بخیه باب چهار ساخته بدیند و دیگر شحم
 شیخ پوره هر یک نصف جزو اصل السوس حاد شیر بر یک جزوی حب بند شربت از بکیرم و نیم تا دو درم یک شاقه تظار کرد
 نصف قوطولی با غسل بنوشند حب مسهل دیگر که صاحبان روبرو که با جمعی باشد بکار آید غار یقون رب السوس
 بنفشه خشک هر یکی بکیرم بخورند و بعد از این می هم بکنند حب منجیه که نافع است بسعال مزمن نافع خوابش بخیه شرب

میوه ساید مرافون بر سه برابر بقدر تن من جها سید کجی با دو جی میزند و عقب شربش میاش لبساند حبیب
 و دیگر که سعال کهنه روی را لغو دهد میوه چند بند شربش را سارون افیون جلد برابر جها سید زود در دهان اند حبیب و دیگر
 منقول از تحفه المؤمنین از او اندد حج علک البطم افیون هر یک یک شقال میوه ساید و مثقال کند و مرصا هر یک شقال
 جها سازد حبیب میوه دیگر معمول الداج و کبکبه و عمل این قاجوست افیون نیم درم صمغ عربی یک درم میوه ساید
 کند رب السوس هر یک دو درم جها برابر بر سر سازد و وقت حاجت بی بلع نمایند حبیب نشاط که چته سرفه خار
 و سل مفید است و لفظ دوم ادویه اعراض را سنگ گشته حبیب که دشمن آن درد مان دفع می بخشد و خشونت قصیه
 و انقطاع صوت و سایر علل قصیه کثیره اصنع بهر واحد سه مثقال مر کند بهر واحد یک مثقال نیم زعفران یک مثقال
 رب السوس نصف مثقال تخم سه تره یعنی سه تره حاشنه دور کرده کوفته و بخیه شرب آب حلوقد کفایه برشته حساند و
 بقدر باطله در دهن دارند و آب فرو برند حبیب که بخور قصیه ریه و مری و هلق را نافع است بقیه کثیره رب السوس مغر
 تخم خیار شسته بلع آب سخیل جها سازند و دایم در دهن دارند حبیب که در مرض خنجر و وارتاش قصیه ریه
 شفته حجاج آن می فند میت خونی سیاه پیدا کند سید ستر حبیب الدیل جها هر یک یک درم ایرسا یا و شیر هر یک یک نیم
 سبکینج منقل بزرگ زلف افیون بلع لفظی هر یک دو دانگ قرقره نیم درم غار فون یک درم نیم ابرج فقیرا و درم منقل و سبکینج جها
 و شفته و شربت کامله است آب بخور بر میریزد بر بند حبیب که تقویت شش کند و سعال را نافع باشد زفت یک درم مغر با دام شکر
 سفید هر یک دو درم کوفته جها سازند و در دهان دارند حبیب که شش را پاک کند تره سفید مثقالی صبر یا باران سته رب السوس
 هر یک یک می کوفته و بخیه جها سازند کبکبه حبیب که دشمن آن درد مان اخلاط غلیظه را بقیه بیرون آورد و السوس غلظ
 سکر بر سه سادی جها سازند و بعضی نسخ را زیاده هم افزوده اند حبیب که تنقه صدر را بلب و فطیق و تنقه مجاری نفس کند
 روفای خشک سفت و دم شمشیر آن که کوفته شرب بی سی و دم کوفته با عسل شربه حساند یا لوقو کند و مقدار یک کفایت بخورد حبیب
 که در سینه و ریه و سرفه بلغمی را نافع است مغر با دام صمغ عربی و ستر سکه شقال با قلاز بخیل جها سازند حبیب که زفت الدم کار
 انتفاع عرق بهر سد بکار آید کل مخوم صمغ عربی اندکی کافور جها سازند حبیب که مسلول شرب دهان گاه دارد و صمغ عربی گرا
 هر یک یک درم مغر بهدانه رب السوس هر یک یک درم مغر تخم خیار و مغر تخم کدو هر یک یک مثقال درم کوفته بلع بهدانه شربه جها سازند حبیب
 که رطوبت دهن مسلول کم کند و جرح خشک کند کبکبه یک دانگ رب السوس نیم درم صمغ عربی یا باران شسته و بید ترانیده
 هر یک چهار دانگ و شربت و صمغ ادویه زیاد و کم میتوان کرد جهای شکر حبیب که آنرا بهند جو کران کما گویند جته کاس
 یعنی سرفه و دمه و شکر کاهان جزو راج روک مفید است در ادویه صمغ گدشته حبیب که هر گونه سرفه را نافع است کاکا اینگی کوفته و
 و بخیه آب جها مقدار غلظ بندد و دیگر درین آب منقول از باطن و الدجبه آب صمغ عربی هر یک یک درم تخم کاسی لونه بی هر یک دو درم
 کوفته و بخیه آبانی جها مقدار کسار بندد یک صبح و یک شام بر بندد و دیگر جته سرفه و صمغ عربی تخم کاسی بلبل دراز مال سوری برابر

در آب شرب بی و شربت جها کما در کتابی که در این کتاب است

برابر کوفته و بخته برگ تهو برادر آب بچوشانند و بشیره آن گرفته همان آب دوا را با تخم جها مقدار کناروشی بسته و
 و یکی شام بدینند و دیگر که صلیق النفس سرفه بلغمی را نافع است ریوند صینی ایلوا سها که حله برابر کوفته و بخته با بشیره کسود
 جها برابر بخود ساخته کی صبح و یکی شام بدینند و غذا گوشت کبوتر و مثل آن باشد و دیگر معمول حکیم شاه محمد
 مرحوم مال کنگنی باد و ام منق بری جوک ترش هر یک یکدغم ساییده برابر مریج جها بسته هر روز و جب باب بدینند
 و دیگر که صلیق النفس و سرفه بلغمی را نافع است عاقر قرحا پوست انار را جوید و برگ با نشه سیخ کتانی پوست بول کنگنه
 کت تانهر سر یکدغم و ام افیون دو ماشه کوفته و بخته بشیره ادرک برابر بخود بپزند و در دایان از دیگر که سرفه بلغمی
 نصیبت جو که مریج برگ آن کوفته مقدار بخود بپزند و اگر گنجای جو که از نمک سانهز کنند و پوست حب معمول ابل بند قطعی باد
 سرفه و صلیق النفس کنگنه و ترش و قی یکدغم فلفل نه و ام هر دو را با آب است و پنج هر که ل کند و جها بسته از چهار سیخ شروع کنند و تا کما نشه
 و در بخته همراه با آن بچوشند و غذا گوشت بز بر روغن نان میدهند و متصل و اندینند جسی که دشمن آن در دایان سرفه بلغمی و کوفته
 دمی نافع است و نمیشه معمول است و اچینی فلفل پوست بلیله قرصن هر یک یکدغم و کته سفید جها خبر و کوفته با آب است میخلان و پوست
 میخلان را جوشانیده ایش گرفته باشند جها سازند و دیگر دشمن آن از دایان سرفه سخت و در نصیبت و این جها و کنگنه
 است جو که یکدغم و نیم فلفل گرد و دو دم نلقد از چهار دم نار و دانه دوازده دم قند سیاه است و چهار دم هر که را علییه سود
 با قند سیاه کوفته جها بندند و در دهن اند حمر مرده که بنور قصبه ریه را قبل از تغذ تسکین دهن و خرد میکنند و هم نور خلق و مری نافع
 است بشیره جوشانده و در دهن حیره سازند و بعد بعد بعل آزند و آب میوه طبع نرم دارند و شایگاه لبا سیغل بنیگم سیخ نمایان
 حویلی که نسخه آن در جها گذشته در دهن دارند و اگر بنور متع شود قیر و طی که خواهد آمد استعمال نمایند حساسی که خسته و قصبه و ملو
 صدر و در کنند و بسعال نافع باشد نشانه را به مثل آب طبع دهند و قند و روغن بادام صاف کرده تخم ناید حساسی که در سوزن
 باره که در دهن مستعمل شود و متعیه نماید مغول از محالجات بقا علی بگیرند و بپزند و غرض العجم و در حیدر انور جوشانند و بشیره اند و در
 نخاله یکا کرده باز جوشانیده تا مثل حسا شود قدر خایند و داخل کرده بکار بند حساسی دیگر جهت پاک کردن ریه بگیرند و آب طبع صاف
 که سینه آب نخاله حسا سازند و بقدر عمل شیرین کرده بنوشند حساسی که چون ورم ریه و سینه بکشاید میدهند یا پاک شود و آرد
 آرد که سینه آرد بخود و در دهن اصل خیمه بنوشانند حساسی که بمسکول نافع است حب فلفل درست با پوست بچیزم شیرین ترش
 متعیه که شیرین خشکاش سفید هر که در دهن و اینهمه ادرکیال کل کنند و بریزند و روی آب شیرین که قطعا زیر خوری دران بالیده صاف
 کرده باشند و یکال و شیر خرمیکال و شیر ز یکال و همه را با شش ملایم بچوشانند تا خوب بخته شود و پس صاف کرده قدری صبح
 و کثیر و در دهن بادام و روغن تخم که داخل کرده بنیگم تخم کنند و دیگر در دهن باب بگیرند خشکاش سفید و باره یکال سینه در آب
 شیر کشیده صاف کنند و در دهن آب شور و روغن و باقی سفید ترش هر که در دهن را بچوشانند با قوام باد شیرین آید و بران این صفت
 قدر حاجت و کفایت متعیه و سرفه و در دهن بازه بار و روغن تخم که در انداخته بخوش دیگر داده از آتش فرود آورده و ترش

منزه که در شیرین بر یک سینه هم سائیده صغری کثیرا بر یک کیمیم کوفته بخفته داخل کرده نیکم غشی کند حصوی که صالح است
 بهمه سل حرارت کثیره و منهن است بادام مقشر ششانه سهندانه هر یک سنج کیکه خود مقشر و بیا سنج مقشر کاک مجر سید جرش
 خطه بر دسه مخصوصه با شش مقشر شیرین مقشر مخصوص از هر یک کیکه شکر بقدر حاجت همه را سخی کنند و یک کف از آن گرفته نهند
 بر گاه بخفته شود و غش بادام شیرین داخل کرده غشی نمایند باید که در سحر بخوابد حصوی که سعال را بخفته کند و سعال خشک را نافع است
 کیمیکه در غش نشسته فایده هر یک یک قویه شکو سفید و دوقیه ارد با قلا شکو و دوقیه باب سوس گندم که سبوس را لعنف و غش کرده آب
 آن گرفته باشند نیز در حصوسا نند حصوی نافع سعال که بالین طبیعت بود صغری سکه درم بادام مقشر مستحق یک قویه که یک کف حق
 سده قویه غش ششانه و کف میرا آب خرویشامی نیز در حرکت و سنده تا دوام حساید و اگر عدیل ضعیف باشد در پنج نیز اضافه کنند
 حصوی که نیز در ذات الحشیش ششانه صدر و حوضه نافع است ارد با قلا شکو و دغن بادام با وزن مناسب گرفته حصوسا نند
 حقیقه که بسوزن جاع عا کما و در درم آن نافع است بستان نخاله در خرقه بسته هر یک کف مقشر مخصوص عذاب جرجا
 هر یک کف کف کبر در رقی عذاب و رقی بنفشه و رقی زرقطونا و رقی لسان الحمل و رقی خبازی هر یک یک با قیه کیره همه با جوشانند
 که مهر شود و مثل حصود در مقدار صد درم از آب این صفا کرده بهفت درم شکر سفید است درم روغن بنفشه فالحصل حلو و شکر
 و دما به شقان کنند حقیقه که بر صدد درم بر باید است بهل خوج طوب است با قیه بر بونیز نافع آید و صلا عقیق فرمون قطع
 نماید جا و شیر کیمیم بار و در درم سبکینج سده درم بر گسب اب نظو یون غلیظ قنطاریون و قیق هر یک یک کف کیره قنطاریون
 نیز کتان بز جلیه بر یک کف خطی نخاله هر یک سینه کف انجیر سفید چل عدد همه را جوشانند که مهر شود پس صاف کرده وزن
 درم از آن گرفته قدری روغن سداب و دغن خروع داخل کرده نیکم حقیقه کنند حقیقه که سبکینج سل بلکه دافع و رقی
 لفع کامل بخشد و بدن را بان ترتیب تهی حاصل آید کیمیکه ششانه مقشر مخصوص صدد درم نخاله خطی هر یک سینه با درم نیمه او در خرقه
 صره بندند و همراه سم رقی پنجاه درم و رقی خبازی و رقی بنفشه و رقی عصی هر یک یک با قیه کیره بستان یک کف و عذاب
 بمیست و انبه طبع داده صفا کرده بگیرند لیسر الکاح حلا و با با پوست آن و کله حل بر صبع و کله جدیرا شکسته خوب مهر پس در دغ و در
 سر و کنند روغنی که بالای آن آمده باشد بگیرند و در ششانه درم از حقیقه مطبوخه آمیخته در دغن در غش و بنفشه درم روغن بنفشه
 اضافه کرده در هر خرقه یکبار زانها شسته کنند حقیقه که در عرض فوات الیه بعد قصد و اخراج خون بقدر تحمل و تلین و کما آید
 نخاله در خرقه بسته عذاب بستان هر یک یک کف کیمیکه ششانه مقشر مخصوص و کف کیره و رقی عذاب و رقی بنفشه و رقی زرقطونا
 و رقی لسان الحمل و رقی خبازی هر یک یک با قیه کیره همه را جوشانند که مهر شود صاف کرده صدد درم از وی بگیرند و بهفت
 درم شکر سفید و بمیست درم روغن بنفشه فالحصل بریزند و هر روز در دما حقیقه کنند حقیقه ترطیب بن سلول کنند و رقی
 شیخونه نیز نافع است سر و گوسفند و با جیج آن کوفته در دیگر لطیف با ده رطل آب و ده دانه عذاب و حصی و خطه محروسه هر یک یک
 جفت و روغن گاو و روغن کبوتر و دغن بلبان که در آن شمع مصفی گذاشته باشند و شبست هر یک یک قویه نیز در دما روز حقیقه کنند و بنفشه

میخ روفرصل داده اعاده نمایند تا بدن فریب شدن مگر بهین قسم یعنی آید جلوی اثر که سر علو مشهور است اینها را نشانه
 ترتیب هندو افی سینه و حلق و سبل و دق و سرفه است و بهینه قرضه معاد و ترطیب اعضا عقیده نشاسته را با یک چوبشاند
 تا غلیظ شود و طبع تمام یابد و شکر صا کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بقصد شود قدری روغن بادام شیرین منفرجه کند
 و ششها را شل سفید مخلوط کنند و آنچه از خرقة ترتیب هندو است اعراض مذکوره بدستور نافع و در ترازو قسم ساین است تخم خرفه
 شیرین غلیظه گرفته با آب سته با آب صغبه چوبشاند و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند و بعد از آن که چوبشاند که روغن مذکوره را
 شروع بدفع کنند و آنچه از سرفه ترتیب هندو قاصص و نفوی و مولد خون صالح است بجای نشاسته شسته و به سبب کشاید با سبب را
 چوبشاند که اصل گردد و بدستور شکر و روغن چنانچه نمایند و طبع دهند تا مسفقد گردد و قدری زعفران داخل کنند اگر در آن دود
 نشاسته و اجنبی مخلوط نمایند گرم تر خواهد بود ترتیب ساختن جلوار اجزاء تحفه همچنین نوشته که مرقوم شده با فعل و در حیا انقسم
 میانه اند که نشاسته یا آرد برنج را در روغن بریان میکنند بر گاه بوی بریان شدن ظاهر شود و اندکی سرخ میگردد و شیر شکر
 آورده اندک اندک بر سرش میریزند و بر هم میزنند تا همه شیر در خورد و روغن جدا شدن گیرد و در وقت فرو دم آید
 وزن نشاسته یا آرد و روغن شکر را بر میگیرند جلوی شکر باریکه منقول از تحفه المومنین بهین سینه مولد خون متعین است
 سودا و که از ملغمه مشکین شده باشد و مسکین و در هر جگر خوردن آرد کند بسیار نرم بیاورد و روغن آبش نرم بیاورد
 کرده شکر را بقیام آورده اندک اندک ران ریزند و بر هم زنند تا مسفقد شود جلوی که از آبکین سینه منقول از
 تحفه المومنین با اعتبار لطیف ترین جلوی تا بهینه سرفه و خشونت حلق و بیست طبع نافع و سبب الی انهم است سینه خرد که
 مثا کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب چوبشاند و کف سفیدی تخم مرغ بر آورده چون با نهایی قوام رسیده شد
 از کف مذکور بران زنند و دلت کنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از وی سرد کرده باشند با اندک حرکت
 شود در وقت منفرجه بوده و داخل امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند کلمه هفتم از ادویه امراض صدریه و الفاظها هفتم
 خل سختی بان که محلی بسبب نفع میکند بسعال مزمن غیر بالکس محتاج به تقیه و قطع باشد و هم نافع است نفس از تنقل
 غصص که بر روی ضیق نفس مفید است در بلغم سوسمادویه امراض اس که نشسته خیمه به نقشه که بستره حاره و خشونت سینه
 است در ادویه الفیه گذشته خیمه خشخاش که صلاح برین سینه و شش سینه و شش دفع در سینه نماید و بلغم دوم
 ادویه امراض اس گذشته کلمه هشتم از ادویه امراض صدریه در الفاظ الیه جمله است و حشر تا که نافع است بسعال
 و طبع ضیق نفس که آن در ادویه امراض کبد مناسب است و سمولا و ارشت دوا میسر است و بهینه امیر و کس سفید نشانه
 الله در ادویه معده باید و اربلا و سطر که کرده جالینوس که معالج میگردد کوبان و در اقرصه ریه را دای
 نافع و نیک است از خوردن متغال کند رب السوس مصطکی هر یکی سه متغال سبیل قلیطی و قسط خلط سافج هر یک چهار
 متغال عصاره سیرین و پنج متغال و در بعضی پنجاه متغال بنظر آمده زعفران شش متغال سیخه شش متغال دار چینی

ده مثقال دوا بگویند و نیز در دیگر نسخه ها را و طبع دهند با عسل یا شربت شیرین و صفا کرده شیره آن و بعد از آن در دین
 شیره و غر جلیخوزه مسحوق نسبت دانه و صم کنند با آن از دوا ای مذکور مقدار یک سبزه و بدیند علیل را همین و سبزه و نیز
 پس از آن بدیند از دوا ای مذکور هتهداد و روزی سه بار و روزی یک بار و در وقت خلط کنند با آن خیر را و بدیند بعد از آن ایامی که از صبر باشد
 یک مثقال کبر و در علاج میکنند به این روش شخصی را که غلظت قصبه ریه داشته باشد یا شیر الاغ و امر میکنند به لغو غریبان شیرین
 میکنند روزی چند و اعاده میکنند علاج مذکور را با دوا مسکن و اگر سیلان مواد قوی باشد خلط میکنند با این دوا
 افیون چند بدین شد و او را بر جالیوس نفع میکند لعل قصبه ریه و قروح ریه و نفث قح و دم با ده منجلیه بسین و عشر نفس
 و دوا ای قوی است باز در وقت یک مثقال سیلخه سودا و دو مثقال سبیل شامی و دو مثقال نصف حماما کبیرا
 لحم ترشامی هر یک سه مثقال صمغ البطم زعفران کندر مراد جینی منفر جلیخوزه اصل لیسوس مقش طین شاموس
 قسط هر یک چهار مثقال در بعضی نسخه ها قسط یک مثقال است عسل چهار قوطول غسل با صمغ بطور در آن و نفع عسل و طبع
 سرگاه غلظت شود باز در آن باین نیز در طبع دهند بحدی که اگر قطره از آن گرفته جای بسید از آن غلظت نشود دوا ای
 دیگر سخی کرده باین نیز دوا ای حلقوی علاج میکند با این جالیوس چنه بود و سرفه بلغمی نافع است کندر زعفران
 هر یک یک مثقال و در بعضی نسخ هر یک چهار مثقال است عضل و دو مثقال شربت شیرین سه قسط عضل و در شربت نیز در گاه غلظت
 گرد و صفا کرده سایر ادویه مخلوط ساخته بعل آن دوا را الکا پس دوا ای نفیس است جهت سعال حالمه میکند با این دوا جالیوس
 زعفران هفت مثقال افیون و دو مثقال سداب شامی شنگ هر یک چهارده مثقال تخم کتان شازده مثقال چند بدین شد و مثقال
 تخم کاهو بیت مثقال پنج جالیوس شش مثقال با عسل مخون کندر یک مثقال شرب بخور کوی که داشته بآب اگر تبا شد یا شربت
 بخورد و او را الکسیت و در بیت نافع سعال خصوص سعال که نه و نفث دم و دمه و منق نفث و کبر و هشتاد و طحال و او را میکند بول
 و خارج میناید حصه را و دم مفید است بجهت دایره باره و می رنج و می بلغمی و مصلحا میکند بلس قارب حیاده اوده و متاله و قوام مقام
 ترا قافا افیون زعفران هر یک و درم کبریت زرد و بزر النج سفید قردا نامیه سایه مرکبی هر یک شست درم سداب قسط هر یک درم
 دوا و ده درم غلظت سفید نسبت در دم دوا مذکور با عسل خم میکنند و بعد شش ماه بدیند و محم را پیش از دوا و در هر نفس بترند و شرب آن
 نیم درم تا یک مثقال بدیند و در سرب متوسط آن یک درم است بچین است در قانون اما حکیم علی شراح قانون نوشته که مقدار سرب است این که
 معین کرده شخ بسیار است چنان که استعمال این دوا و منافع جلید در سرب قلیل این ظاهر شده چنانکه اکثر استعمال کرده
 یکد اما بیک نصف داکا این دوا و خصوص اگر باشد که نه ظاهر میشود از آن فواید کثیره در امراض سبطه و هر گاه بودم من که خواهد مطلوب را
 از اقل مقدار مشاهده کرده ام استعمال نکرده ام زیاد از دوا نیک سبب این را در نمی یابم اگر چه از صمغ نسبت به نافع قد صمغ
 گشته اما تجویز این مقدار در مدته قلیل که در میان زمان ما و شیخ است بعد میناید و طهارت از آن و قوی این زبان قلیل استعمال اند این
 شاید که ایشان داده باشد و قد شربت همین مقدار که در سبب است و نیافته باشد فایده بلکه ضرر کرده باشد و اگر فوق طوق نفع دارد

علیه باشد مضرب است از برای همین که شده عقدا و ایشان در کم میکنند استعمال آن دو الکسیریت منسجه و دیگر داخل قطعه از آن
 طویل پوست سنج فلاح قرضون هر یک نیم درم فلفل سفید گوگرد هر یک شش درم زعفران اینون هر یک درم برزنج کدو و نان
 مرصا هر یک درم و نیم درم و یک نخود و الکسیریت صاحب نخفه المومنین آورده و آنرا بخود منسجه کدو و نان مرصا
 نام نهاده انتشار الله در او و یه مخدیه خواهد آمد و وادامسک حلوه چته ضیق نفس نافع است و در موطوط سوم آورده اند و این سرگشته
 و وادامسک که بوجع صدر نافع و باد حشا و غشیه را طار د است هم در موطوط سوم آورده و وادای که خشونت مزمنه
 قصبه را دفع میکند خوردن کوفته با ماهی و حل کردن آن را با عسل بخورند و اگر خوردن را با عسل بخورند و بوسعال نفیغ میرساند و وادای
 که چته بشوشره قصبه ریه و معری و علق برای تسکین و جع نافع است از روغن بادام یا گل بادام و سوم سفید قیر و طی ساند و تنها
 یا با زردی سفید شسته بیکرم تجع کنند و در هر صغیراج بدستور و هر گاه بپزایند بشو حاتبه آید علق بپزایند خاق کنند و چون
 بخته شود به تنخج ریم آید بخود در خاق منقذ گشت بکار برزد و اندازند آنها اندکی سرکه باب بیکرم تجع کنند و قرضون را بپزایند
 تا آن موقع را از ریم بشویند و اگر از تیزی سرکه المی رسد روغن گل یا روغن منقذ بلعاب تخم کتان آمیخته تجع کنند و قرضون نیز
 نمایند و وادای که در ابتدای و انتهای ریه بکار آید اما اول تنفیه بیاید هر صبح چهار دانگ از او بزد و حرج کوفته با می بخته
 با بیکرم بخورند بعد از آن بکینج از چهار دانگ تا یک مثقال در آب سداب حل نموده بخورند بعد از آن اسفیل منوی سبایند و عسل
 سرشته بخورند و قطور وین غلیظ در آب جوشانیده با عسل سرشته در آب اگر اول علق باشد و اگر درین شده باشد با بیکرم آن قطور
 و قیق میکنند و اگر بر دو کوفته با عسل سرشته لعق کنند هم نافع باشد و وادای که تنفیه ریه و قطع رطوبه میکند و در حرج
 نفیغ می بخشد نفیغ بین قه بکیرم در آبی که با بخیر سفید بکوفته و در آن جوشانیده و صفا کرده باشد حل کنند و بکیرم در روغن
 بادام شیرین حل کرده بخورند و دیگر که بر دو عسل نفیغ نافع باشد و تنفیه ریه و صدر کند اشق را با عسل یا با بخیر لعق کنند
 و دیگر بول صبیان با عسل نفیغ انتصاف نافع است و دیگر با روغن جویه کوفته و بخته با عسل لعوق ساخته با عسل نفیغ انتصافی در
 سعال مزمن نافع است و دیگر طبع قیوم نافع است با عسل نفیغ انتصاف و فلفل طبع فلاح او است و اگر سعالی که در غیر مطبوع
 تا بکیرم در روغن بپزند همین فایده بخشد و دیگر نمونیز کشتال چته انتصاف نفیغ ضیق نفس مفید است وادان آن او را بکین
 میکند و دیگر غلیظ از آنها سه هفته قدری از آن گرفته با قدری مشک و گلاب بپزند و بر دو ضیق بسیار نافع است و دیگر عسل
 سفید حل نافع است با عسل نفیغ و اگر از غلیظ خون و در مزاج غلیظ هم رسد دیگر چته بر دو پهل نفیغ را با سکنج در روغن زردی و فلفل
 و عسل نمیکند و هر صبح و شام بعد از یک با علق و طریق گرفتن با دو کینج است که سلفا نهی را بخورند و بخته و شکم سوزی است
 دو کنند و بپزایند تا خاکستر شود و دیگر وادای که تجلیر با فی را بکشد بکیرم و عسل و در خشک کمال رسیده با آب و عسل
 که دکان بخورند و دیگر وادای که تجلیر و جلای با ده غلیظ کند بکیرم زنده بپزند را و در حین آن عسل بصف آن روغن زردی و عسل
 فلفل سبایند یا خیر نهی دیگر در هم کرده بعد از این صبح و شام لعق کنند و وادای که سینه و مجاری نفس پاک کند و بوزنه کوپنی

حاشا ایسا اینسون مساه ای طفل نیم وزن یک خف با عمل سرشته هر صبح و شام مقدار اندکی بخورند و طفل بحاجت
 برآورد و کم میتوان کرد و دیگر جبهه شیخ ازین کما فیطوس جذبید سر کن در زوای خشک هر یک گنقیال کوفته بوسل سر
 جبهه و شربت کنند و دیگر منفی سینه جذبید سر زرا و در جرح را تیغ هر یک گنقیال طفل سینه عصاره انجا
 از هر یک نیم مثقال شربتی نیدم در بار بوسل حل نموده بدهند و دیگر خردل پوره هر یک درم بودنه نهی عصاره
 هر یک یک درم کوفته بوسل سرشته شربتی بقدر سخودی کوکباک العسل بدهند و اگر حرارتی در زرا باشد بکجنین
 و دیگر قوی العسل که بعضی اوقات بکار آید زرا بخ کوفته در تیغ سرشته بقدر طفل کیند و بوقت حاجت با بوسل باز زده تخم
 مرغ بدهند و دیگر که قیغ سینه را ضعیف کند و زرد را در کبریت با بقدر شربت طبیعت در سینه غیر شربت بدهند و بر بوسل بکیند
 و وای که بفرسش تصفیه می باشد بر زهره را با آب خمر و کبر که بخورند و جانوس گفته که بفرسش تصفیه از بوسل نافع است و وای که بفرسش
 کمانه صدقنه میسند با اصل لیسوس هر یک و قیغ فیون ربع و قیغ و اما کوفتی بکیند و با سینه قیغ قدری حل شویخ لونه یا نیر لونی
 کند و وای که بسعال صدقنه است و سخن لبان یکد انگ نیم در مطبوخی مناسب یک اسکو جملاده نوشند و مالیدن آن بگرد
 صدر نیز نافع است و وای که اعانت برفت صدر در کند و سعال مزمن را نافع باشد مغر فندق کوی قیغ کوفته با با اصل
 و وای که تحلیل کند بدم سینه را و اخراج کند آنرا برفت و بفتح کند با وجاع سینه کبر با دویه عطه مثل سنبلی و اسطوخودوس و اسفند
 مخلوط کرده و بوسل سرشته لقی کنند و کبر مطبوخ بفتح میکنند و وای که نافع بسعالی که محتاج بفت غلیظ داده باشد و ماخر
 سینه و حرارت شدید و دلیل طبع بود بر سیاوشان ده درم تخم خربزه تخم خیار هر یک درم شربتی سه درم و وای که خنده
 سعال گرم بسیار مفید است شیره تخم خربزه درم با نبات یا جلا بخورند و وای که بسعال گرم نافع است شربت زرا
 در دهن گذارند و آن فرو برند اگر در حال کرده یا شامند هم مفید است و دیگر که برای سعال حار که تخم خیار با بکیند
 لعاب بکیند و با نبات یا شکر شیرین کرده بنوشند و وای که بسعال گرم که نه در دهن که از دم حار هر سینه با شکر شسته حلق
 حنجره نافع است شیره مغر تخم خربزه از دو درم ماده درم بدستور با نبات یا جلاب بدهند حکیم علی در شرح کتاب نانی قانون
 که جاریه از سبب رول و وای گرم بفت الدم دشت و وای دیگر حاضر بود با شیره تخم خربزه همراه شربت انار شیرین علاج
 گرم شفتای و وای که بسعال ایس مزمن نافع است دو درم میوه سیاه را هر روز یک هفته بدهند و خوردن میوه بخار گرفتن
 طلا از خارج کردن بوج صدر هم مفید است و وای که در میکند سعال ایس مزمن و بفتح میسند بوی تلین میخند صدر را در
 مید بخنول آنرا بکیند میکا رغن زرد و خالص یا شکر و با دانه تلخ و عسل نشتا بلیند و دیگر که سعال ایس حار و بار نافع است تخم
 بختونه در بوی حلق سینه میفید و طوبه مولده در عضای مذکوره تصبب کافنی یا شکر سو کرده بخورند و وای که بسعال در بوسل
 بخورند و نافع است یک مثقال را تیغ را ساییده در دهن بوضغ بخورند و اگر درم را تیغ را سختی کرده جو شکر یا شکر
 بخورند بفتح میکند بسعال مزمن بقیغ میکند صد درم را اگر لقی کند آنرا تنها یا با شکر و وای که بفتح سعال هر ماده شکر را بکیند

و دیگر باطنه نافع است بکینج حطیا نامرضا جاویر غفلت سفید بر واحد و متعال حب متعالی چهار متعالی سخن کرده است بخیر کنند
 و وانی دیگر درین باب میباید یک طسوج آب عنب سبتان شیر ناستا سه روز بهم دهند و وانی دیگر که جمیع صفت
 سعال و القطاع صوت را نافع است بهیچ یک درم و نیم دار چینی و دو درم سفیان متقی و یونجه چینی گلشن اصل السوس گلار هر
 سه و نیمه کر فس حبی مسوق سه رطل خشاشه با پوست یکصد و پنجاه عدد و هر امر صوفی ساخته در آب باران پنج قطره کرده
 بگذارند و بر آتش بنهند و بپوشانند تا نشت نماید پس مالیده صفا کرده آب آن بگیرند بستر مصطفی زعفران هر یک یک درم در صفا
 نیم رطل آب السوس صمغ عربی کثیرا هر یک یک رطل اینچیزه بار یک سائیده در سحقه ازین آب تسقیده داده بمشقل باندند تا
 آب جذب شود بعد آن بسبت چهار رطل میفحج داخل کرده با آتش نرم بپوشانند تا منعقد شود پس در آن از جاج بر دارد
 و وانی که جهت درد سینیه و سرفه مجرب است و ماده سینه را ببول بر می آرد بگیرند انار شیرین و سر آن بعد یکدم ترشند و
 کرده بذقلا قدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته بروی آتش نرم گذارند تا روغن را جذب کنند و بعد
 رسد که دیگر جذب نتواند کرد و یکیدن بنقیم انار فواید مذکوره می بخشد بدستور شامیعدن آب انار شیرین با مشک و فاسه صمغ عربی
 روغن بادام که نیکویم باشد همین اثر دارد و وانی که در نفث الدم علیانی که از غلبه خون سر کی خفته باشد و نفث الدم
 بهر سیده باشد بکار آید گل ارغنی گل ختم طین شاموس که با شنبلیلی بر این عصاره فحیه لبتیس گلار مار و سماق بر این
 اتفاقا حفت بلوط شاخ گوزن شادنج تخم کسان الحل بعضی یا اکثری یا کل این دو اما میخند اگر تدریج درم ریخته باشد با شرب
 انگوری حامض دهند تا زود موضع رساند الا شرب به یا شرب مورد یا آب طراف زود بپزند و دیگر با و آرد و نفث الدم
 صدری نافع است خصوص یکدم ازین آن و دیگر صمغ عربی یکدا نگیند خرق سه دانگ با سفیده بضمیه سرشته باب سرخود
 و دیگر عصاره وردانه و عصاره شاخ های آن نفث الدم نافع است دیگر طلق آلسان الحل صفت الدم میکند و دیگر
 طین ختم از راه تحجیف نفث میکند نفث الدم و هم نافع است پس و دیگر آب کران بستانی مخلوط با حنظل و فاق کند قطع میکند نفث
 و آن مخلوط با عسل نفث میکند جمیع بیماری سینه که از نفث است مفید است با وجاع صد و قرحه و بضمیه میکند قصه بر او دیگر
 دو درم کشته خشک آلسان الحل خردن حبس میکند نفث دم را و دیگر که با سائیده نصف متعال با یکدم خردن حبس میکند
 نفث دم را خصوص که از سینه باشد و دیگر مویای بوزن سه جو در بنید جوی حل کرده و آدن بند میکند نفث دم را که از
 باشد و دیگر آب عسی الرامی بکوفیه قطع میکند نفث دم صدر را و دیگر صمغ عربی و روغن گل بر این کرده خوردن قطع میکند
 که از صدر ریخته شود و دیگر قن ایل حرق مشول نافع نفث الدم همچنین قرن تعجر حرق اگر خورده شود آب سفید نفث دم را
 و دیگر حیان را در آب با آدن زرده خوردن منع نفث الدم میکند و اگر پوست انار را بسوزانند و با عسل یا سفید صفا
 کنند صحن عمل کند و دیگر شادنج از نیم درم تا یک متعال با آب انارین جهت نفث دم مفید است همچنین با سرکه اگر کمتعال آرد
 متعال کند بر راه آلسان الحل بسبت درم و جلایان زده دم بخورد قطع میکند نفث دم را که از سینه و غیر آن بهر سیده باشد

در سنگه بر کنند و به آتش کج پت پاچک شتی بدهند بخدازان چنانک سج کثیر هر یک سید ام باشد که خمیر ساخته بالای سنگه نذر
 طلا نمایند و در سنگه گهری آتش بدهند و بر آرد و سنگه را باد و دام فلفل سخت نموده بکاهد آرد و نیم سرخ بخوردن بخار دهند و بالا
 آن قدری که کافور بخوراند تمام شد و دامای هندی درین باب الحال تخته دو دامای والیه بویاسه ادر باب دفع لفظ
 فارسی است بعربی محض و تبرکی ایران و بهند که چهارم گویند چون بسطو لیلین فایده بسیاری بخشد آردن و اینجا ضرور دید ترتیب
 وزن خوردن آن نشاء الله تعالی در لفظ اخیرین مکتوبه خوب آید بالفعل جودیت و طبیعت فواید دیگر آن اینجا نوشته میشود اما
 اعراض بعضی عصبانیه که آنها مفید است مذکره باشد بهترین آن تازه است که دهنیه او را تمام گرفته باشند در دهم در دهم در دهم
 در و غالب بیست و مسکن علیان خون محرک به محورین و شقی و سمن و مطنی حدت سموت عاره و جهت تی ق و تشنگی حاره
 و التهاب جگر و یا خست الحدید و اطریض جهت تقویت معده و داغ کوه سنگه آسن تافته جهت اسهال و کوه صفر و کوه صفا با طریقت
 قوایض و مطبوع او بار سرخ و آرد و چو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره جهت تسهیل و دریت ق با بان خشک از ربع طلای
 باید داد و در دق نان از ایاده ازده متقال جان ندرشته اند چون تخم خرفه را کوبیده با دوق نشقیه تاسه مرته که در خشک نموده
 شراب نذکی از آن رفع تشنگی و خوش طبع است و از اسهال مر تا ضیق است و دوق درینهای عطشی متعفن میکند و صلاح
 آن قوی و شراب کبچین سفید است و چون در معده بار و ترش شود و مورت و دوا و غشی کرده و صلاح و با قلابا و اورا شست و در با قلابا
 چند نسخ این در آرد و بهی گدشته و کت شنه آن بخورند و کیکه سرفه خون بر آرد و به سرفه صعب کیش سیرا و آرد و خوب
 نفعی گذارد و نافع است منقول از جلالی تخم کوبیده بالینج سفید هر یک سی در تخم شش سفید شش سیاه هر یک سیاه در تخم کوفته
 با صند درم آصاف پزند تا دو صبت درم بماند صفا کنند بخانه درم لعاب این صند درم منبج آن میانیزه بقیام آرد و با قلابا
 منبج تریب بگردشاهی چنین بنظر آید کونک زاده را با تخم در آب بچشاند و هر ساخته صفا کنند و بشک بقیام آرد و اگر تازه
 باشد تخم شش شش کوفته یک شبانه روز در آب ترکند پس بچشاند و اگر قوی تر خواهند بود است آنرا از شش شش سیاه بگیرند و قدری
 بزرالینج هم بان بچشاند و قلی فیون هم در آن حل کنند و بقیام آرد کلمه ششم از ادویه امراض صدریه در الفاظ ادویه هله است
 رب لاس سرد و خشک است و نافع است بجهت سرفه و سینه را نرم کند و فاعل دم و مکنوی معده و دفع فی و اسهال کبدی بود و بکیر
 شیر و مورو که آنرا حب لاس گویند از تازه آن کوفته بشیر گرفته بچشاند تا بقیام آید و بعضی بچشاندن این آرد و دیگر سنگین
 نادن آب این را چهارم حصه بعد بطبخ قید کرده اند رب انار ایلیمی که جارت از انار شیرین بیدانه است بلین و از سینه و
 حلا و ملطف و دفع آلام صدر و سعال حاره و صنفی صوت و سمن بدن و منقذ طعام و مقوی جگر و داغ ششهای لمبی و فنی و سورا لقتیه
 و یزقان و سیر تره خفقان و دفع جرب و جک و نیکو کننده رنگ رخساره است و اگر آنرا در معده غذا و مرغی معده مصلحتی است و
 ترتیب ساختن آن در لفظ دوم ادویه امراض را کت شنه رب انگور خوردن آن با انجور و حلبه نشقیه تقویه و از انار و سیر
 مرغی و اوجاع صدر کند و در لفظ سوم ادویه امراض را کت شنه رب خمر با سعال لفع دارد و نیز در لفظ سوم کت شنه رب خمر

کثیر المنافع است جهت در وسعال و علل ری و صدر و در ادویه نزلیه گذشته رب السوس گرم و خشک است در آخر ادوی حالی فسیله
 و نافع وسعال و قاطع عطش مله و کاه سر قوت ادویه عار و طریق ساقن آن نیست بیخ منقش سوس را که در حریر آن گرفته باشد
 کوبیده بآب طبع دهند تا قوت خود را باز بدین صاف کرده بیخ منقش دیگر انداخته باز بچوبشانند بچین مکر تا شش سفت بار عمل
 کنند تا غلیظ شود و بعضی عصیر بیخ آن گرفته در آفتاب می دارند تا خشک شود و در شسته آنرا اگر انهم میگویند و تنازی اطریه
 بکینه خزه و سکون طلاء کسر اوقه یا تخمانی خوانند طعمی است که از عین طبع مثل خبوط بار یک میسازند و با یک قطا لطیف و بزرگ را
 شامست و گاهی با گوشت و گاهی بغیر گوشت می پزند و در عرف اینها با شمشیر است و آنچه از آن گذندم و دروغن با دام
 خرفه و سمانخ و امثال آن ترتیب میدهند و باری ادماج نامند جهت سرفه و نفث الدم و خشونه خلق و سینه و قرحه و معا و مثانه ناش
 و مرضی سنده بارده است و آنچه با کشکول است و ترشی با استعمال نمایند بطی الهضم و مسدود موافق ابدان قویه و مولد غلیظ و
 مصلحش نیز ادویه عار است و آنچه از آن در جوهر ترتیب جهت سل و تنها حاره و با ترشی جهت اعلا طار و کشکین حده خون آنچه با گوشت
 باشد کثیر غذا و در طبین و مسمن و ناشیرینی کثیر غذا و مولد غلیظ غلیظ است و آنچه از آن در جوهر ترتیب جهت الهضم تر از آنچه با گوشت
 و ناشسته سازند و قافض و سکر است از آن گذندم کثیر غذا و از ناشسته بد و اینه اقرب و هندیان رشته های عینی را سبویان دنیا میسازند
 بغیر گوشت میخورند اول این در خرفی بر آتش میگذارند و میگویند تا اندکی سرخ شود و از تخمانی بر آید پس آب جوش میدهند و آنچه
 پس با شمشیر و شکر میخورند و این تقوی قوی است و روغن آنچه که بشربت زود خافوردن دفع فضول غلیظه بیه کند و سوس و تقض نفث
 دارد و در مطلق دوم روغن با دام خلط خوردن آن جهت وسعال مزمن و برود ذات جنب نافع است در مطلق اول روغن
 ششخا پس خوردن آن و مالیدن آن صدر و نواحی آنرا و سر و سر قرحه گرم و تر که را مفید است نیز در مطلق اول ادویه امراض اس
 گذشته روغن خیری که گل شیب را گویند و بیخ قه میباشند سرخ و سفید و زرد و سفید و سیاه و از مطلق امراض اس و زرد است
 و مراد از بری آن شمس سرخ و سیاه آنرا خیری خطای نامند با لجه روغن خیری که بطریق گل گیرند و در دم گرم و تر است
 مالیدن آن و وسعال مایه سافج سفید بنایه محمل و سوسو آن مفتوح سده دماغی و سودمند بزرگام و شربا و جمول و حین و مخزج
 حین طلای او جهت وزم رحم و مفاصل و تقویه مود و با قرق و قوا و تخم آنچه چون بر کمر طلا کنند جهت تقویه باه و خوردن آن این تخم
 چنان برای صفا نافع است و قدر شربش تا چهار درم است روغن سوسو نافع است بسینه و ریه و امراض اینها روغن غلیظ
 که انشاء الله تعالی در ادویه ایهالیه خواهد آمد نافع است نفث الدم و روغن سوسن که مالیدن آن بسعال باک مفید است
 روغن چار که جهت تحلیل راج و صیق و در بوی می آید بکار این برود و روغن در مطلق سوم ادویه امراض اس گذشته روغن
 قرحه سخی دوم آن بعد تعریق در حمام صیق النفس نافع است خامه داومت آن در بقیه بکار روغن در سر که جهت
 مسلول بکار آید اگر تب باشد و با شش جو و شیر خرد دهند و در طعم و نیز همین کنند موثر متقی اصل السوس منقش متفرق است چنانچه
 سر است دوم آنچه در عدو عیسی عدد پستان مسدود بیخ زلال آب نیز ناکه ملت با بدین صفت کنند و که روغن گاو و روغن

در روغن کدو هر یک یک قف و نیم و مسکه بزر و روغن بادام شیرین هر یک دو قف و روغن کنجد خالص که در وی نمک نبات برده و قف بهایر
 و سبزند تا که آب برود و روغن بماند و روغن سرگس بالیدن این بسعال باره سادج و قفویه عصبه صند و تحلیل راج آن تحلی
 او را مصلحه باره حجاب مجرب است و چون هند سحانه در ادویه امراض رحم باید روغن شیرین که آن گل سفید کثیر الاوراق
 مشابه تمام با گل سرخ است و در براری خیالی ادویه هم پیدا میشود و این روغن چینی هم میگویند و هندی سوتی معروف است
 حار و بسیار است حرارت این کم از حرارت یاسمین زیاد از حرارت سرگس جمیع اقسام این منفی و ملطف است و روغن این که بیشتر
 روغن گل در سرگس گرفته میشود و مسخن با عدال و مقوی دماغ و بالی حیدر دافع ذات الحجب و شوخه طبعی و سودا که شراب و مر و خاشر است
 اما نه این که قفیه است روغن یاسمین که آنرا یاسمین هم میگویند و بهر که جنبی مشهور است و قفیم میباشد سفید و در روغن
 گفته که اروغانی هم میباشد ترنج روغن این بسعال باره سادج و فالج و عرق لسان و امراض باره عصاب نافع است و ماب
 است برین و شتم خالص آن عرق محروم کلمه و نیم از ادویه صدریه در الفاظ سفینه جمله است سحر نیا در صنف نفیس
 و ربوی که سبب یخ غلیظه باشد بکار آید و الله تعالی در ادویه معده باید مسقوف این بسیار استعمال میگردد
 این را در اصحاب ربو و سعال غلیظ و خنثی معتقدیه و انقباض نفیس و ریخ احمد و دانه فضا که بریت خام بکیرم و فلف و دم فای
 یاس بر سیاوشان زراوند در ج هر یک درم خردارین سه درم ریشتر ماده غیر ملج در افتاب خشک کرده کوفته و حینه با خجندر
 طبرزد آمیخته هر روز درم با کوفیه شراب عسل یا شراب خجندر مسقوف سرطان مسلول البغایت نافع است
 سرطان نهی سوخته و درم طین قبری صمغ عربی ششخاش سیاه مخمر تخم خربزه هر یک یک درم کوفته و حینه نشی که کمال با نثر
 انار شیرین یا شراب ششخاش این سوخته مطابق اکثر و بادناست و حینه سوخته سرطان را که مسلول در خرد و سوخته بهر
 گاشته مگر اینکه تخم خربزه را از آن ساقط کرده و بجای آن کثیرا سد درم گاشته مسقوف طین سول ازمانی که طبع زیاده
 نرم باشد میدهند کندر بر سیاوشان هر یک یک درم صمغ عربی طباشیر گل منی حب الاس هر یک درم شربتی است درم بعضی چنان
 کندر بر سیاوشان پنج خرد و دیگر از کچر و علی السویه نوشته اند و بعضی خرد و شامی و نقل می افزوده اند و قد مرثبت است درم
 بار الاس اگر سوخته شد یا شد با شربت ششخاش گاشته اند و دیگر سوخته مسقوف طین بعضی در ادویه قلبیه و بعضی در ادویه بهیالیه
 بخون الله تعالی خواهد آمد مسقوف نفث الدم که با صمغ عربی نشاسته هر یک درم گل مخنوم بسد احمد گل سرخ بری
 و درم شربتی است درم و دیگر جهت نفث الدم که سبب که عینف و بر جستن و با گزین یا بر سینه افتادن بهر سبب با سفید
 و دیگر تا سیر کبار آید گل ارم و درم شب میانی زعفران بری و درم و نیم گل مخنوم که با هر یک سده درم شربت و درم نیم صمغ
 شام بخورند و دیگر گلنار و درم بسد که با هر یک است درم کندر گل مخنوم هر یک یک درم صمغ عربی هفت درم کوفته و حینه نشی
 و درم تارک بار تنک و دیگر اقا قیاد و نذیبی تخم خاص که با طباشیر بر یک چهار درم تخم خرفه صمغ عربی کثیرا کشید
 بران شخ گوزن سوخته نشاسته بزقطونابرایان صمغ عربی هر یک شش درم گل قیر سده درم همه اسهول بر قطن مالید

با تخم آمیخته با شربت ششاس و شربت عذاب یعنی میاه مناسبه دهند و دیگر جهت نفث الدم که از تیزی خون باشد بعد از قصد
 و تغذیه یک شکار کدوی تازه و سرطان و تنفراخ خلط موجب دفع است رب السوس سه درم سبک با اقا قیاصاره لخته این
 نشاسته هر کی پیچیدم صمغ عربی کثیرا هر یک شش درم تخم ششاس سبید تخم خرفه تخم خیار شل کوزن سوخته برگ انجلی خشک
 هر یک سفت درم طباشیر گلشن گل ارمنی گل محتوم شادنج هر یک درم کوفته و بخیته هر صبح سه درم آب ازانه بدیند مسقوف
 نفث الدم مطا بق کثرت را بادیثا فیون دو درم سبک با مام و اید با سفید ششاس سبید رب السوس اقا قیاصاره لخته این
 هر یک سفت درم طباشیر گلشن گل ارمنی گل محتوم تخم خرفه شادنج عدسی محلول هر یک پیچیدم بز قوطا مایست درم و از قوطا ناله بکوبند
 و نیزه و از قوطا مسقوف ازند شربتی دو درم باب باران آب برگ خرفه یا آب اطراف زرد اگر حرارت قوی نبود گذرد
 سه درم وزن نسخه بفرایند مسقوف نفث الدم که سبب ترکیدن سردگیا از برای مغرط بهر سیده باشد بکار آید گلاب
 عصاره لخته القیس حفت لوط سلیمه سبک کوفته و بخیته شربتی سه درم باب باران و دیگر درین قسم چندید ترکیدم و غم
 سبیل اقا قیاصاره سه درم که با سبک درم و نیم عک شادنج کوزن تخم گمان سبک گلشن هر یک پیچیدم شربتی یک درم و نیم در آب
 باران یا در گلشن تازه مسقوف فی که سرفه را که با نفث الدم باشد مفید است منقول از شفاء الاسقام دم الاخوان
 یک مثقال نبات پیچیدم مسقوف ازند مسقوف فی که به نفث الدم و قروح سینه و مسلول و مدقوق نافع است
 زعفران یک درم صندل سفید دو درم سبک الشربطیا شربطیا سه درم مغر تخم خیارین مغر تخم کدو عصاره لسان الصافیر
 و در کامل سجایی این عصاره لسان الحبل بنظر آید گل محتوم گل قریبی سر کجیا درم و درق گلخ شحم خمازی تخم خرفه هر یک
 پیچیدم صمغ عربی نشاسته کثیرا مغر بیدانه ششاس سیاه تخم کاهو تخم غطفی هر یک شش درم کوفته و بخیته شربتی دو درم یا بنده انگ
 کافور دو دانگ سرطان لخته ششاس و شیره تخم خرفه مسقوف فی که سرفه و سعال و تب و ق و غطفی و اسهال را نافع
 است جهت منع نزلات حاره موجب تخم غطفی گلنا اقا قیاصاره یک درم سرفه ادم سه درم کثیرا نشاسته صمغ عربی مغر تخم کدو
 مغر تخم بزوز مغر بیدانه رب السوس طباشیر مغر تخم خیار گل ارمنی عصاره لخته القیس سر کجیا درم با قلا متفشره سفت درم
 ششاس سفید سرطان سوخته هر یک درم کوفته و بخیته شربتی دو مثقال یا سه مثقال مسقوف فی نافع بسعال باره و ربوز
 بکیرد گوشت جرج که طایری معروف است مخلوط کرده خشک کنند و کوفته و بخیته ماسه روز بروز درم آب سیر بخورند همچنان کنند
 مخلوط او بعد ازین آب مدوح است مسقوف فی که بر و بسا بفضیلت بزر النج و جز و فوج حبلی حامل غفلت هر یک چهار ریة ثلث خشک
 کرده پنج تخم کرفس سادج هر یک شش مسقوف فی نافع بسعال و قرحه ریة صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر رب السوس هر یک
 درم تخم خرفه تخم غطفی تخم خمازی هر یک پیچیدم مغر تخم خیارین مغر تخم کدو و مغر حب غفلت هر یک سفت درم ششاس سفید درم کوفته و
 هر روز دو درم یا سه درم بخورند و مالاکان شربت ششاس یا شربت عذاب یا شربت نیلوفر بنوشند و دیگر درین باب صمغ عربی
 در روغن سفید بکوشانند تا روغن جدا کنند پس کوفته باشکرت بر وزن صمغ آمیخته مسقوف سازند مسقوف فی نافع

زیره کرمانی قودمانا هر که بخیل از زبانه انیسون جلیقت عاقر قرقا فودند دشتی هر یک ده درم هم در انیم کوفته در عسل
 صبا که هر یک که عسل بخین غیا سینه یک سفته در آفتاب سینه بعد از ان بیا لایند و نگاهدارند پیش از طعام می درم سینه
 نمایند همچنین است در شفای درد جلانی در او نیم ده درمی سداب خشک و فلفل سیاه هم نظر آمده و ترشیت ساقین همچنین فرشته
 بگیرند مثلث صافی در عسل مصفی است من هر که عسل ده من همه ایجا کرده کن از ان گرفته مادونه مذکوره نیم کوفته با هم کرده
 یک سفته در آفتاب سینه بعد از ان صبا کرده در ظرف چینی یا آئینه نگاهدارند سبک بخین عسل منتهی دیگر حبه ضیق منتهی
 که نه که از رطوبه باشد هر قطع اخلاط علیظه و قنطیر سده و صلابه سپهر بپار عسل بکریل و نیم با کار و چون بریزد کند با باز
 رطل سر که آتش نایم بچشانند تا مهر است و پس صفا نموده باز در هر رطلی بکریل نیم صفا اضافه نموده بپاوم آرد و جوی ما این
 زیاده کرده اند قودمانا و درم تخم جز بری کاشتم هر یک درم و نیم ساج سینه سده درم زنجبیل زیره کرمانی عاقر قرقا ساج بجز
 روه فاخته کوبیده نفع هر یک بخیرم سداب سینه درم فلفل ده درم با عسل بوزن مذکور در سر که بخین سینه بچشانند در طبیعت جبهه
 جمیع عسل عصبانی و امراض بارده زنده نایه نافع است سبک بخین عسل نو عید که جبهه ضیق و سرفه کهنه و سواد بطنی و سودای
 و تقویه دماغ و حده و قنطیر سده خشاک بجز بپایه سیده فلفل از زبانه ساج سوسن کوبه قودمانا هر یک ده درم و نایم صابون سوسن
 کل گل در زبان بر سیاه و شان اطو خود و غار بقون سپید هر یک بخیرم بپار عسل ده درم حله را اندود و بخواه درم هر که چهار صده
 بخواه درم آرد و سبب از ترماند پس بچشانند تا نصف سده صاف نموده با سید درم قند سید بپاوم آرد و هر روز از بخیر
 ناده درم با طنج بر سیاه و شان مانند آن بچشانند سبک بخین عسل نو عید که طبری در معالجات متوسط و نوشته
 بگیرند سقیل کبار تازه و طعمها خورد بریده در میان مثل قلا و ساخته در ظرف چینی کلان که نصف ظرف از سر که انگوری
 حاذق بر باشد بیاورند خیارچه قلا در سر که تخموس باشد و ظرف امیطن کرده در آفتاب بچزد بپزند پس و اگرده مالیده صفا
 کرده در قدر انداخته سر هر رطل از من هر که بکیرم جاوشیر و زوای خشک و سیاه و شان هر یک بخیرم صفا کرده بپوش قوی بپزند
 پس کاه کرده چهارم حصه از عسل حل کرده بقوام غریب آرد و هر روز درم این شربت را با بکیرم این خوف بخورند بوزن نصف
 عاقر قرقا بکیرم بر سیاه و شان بکیرم مثلث درم تخم کرفس و درم و نیم زوای خشک بخیرم کوفته و بچینه با هم و درن همه
 امیخته بکار برند اگر این دواء در روفلج دیده شود و محکات قویه قلع ماده این باید کرد و فنی که طبری درین آرد و کاشان
 در کلمه سیخی خواهد آمد سواش کاساری اس که دوا می بند صیت جبهه سرفه و ضیق طبعی از دوا که از موده اسپل سینه
 بر تال بکیرم عسل چهارم هر دو بکیرم و در آب گوگرد و دیگر در با بلبله کهرل کرده در با لوجستر و دیگر قش سنده و برابر دوا
 سونهت مریج بپیل که مجموع بخیرم باشند و برابر جمیع نکند و موصلی سیاه کوفته و بچینه جدا دارند و یکسخت از من را دای فی
 مقدار حاکم ترخص مخرج کرده بچشانند و اگر گلی کنند مقدار اختیار نمایند که یکسخت رس داشته باشد سوطیکه ادوای
 نونانی است و مکرر ذکر آن شده نافع است با و جاع ریه و حشر جنب شرب سفا اگر خورده باشد با عسل و نافع است بقدر

دم اگر مستعمل شود آب عسل و آب انار و آب لیمو و آب سیب و آب گلاب و آب زردآلود و آب زعفران و آب
 نیم نافع است بسعال گرم قدر خوراک اندوزند و در دم است کلمه یار و هم از ادویه صدریه در الفاظ شنبه نیم است شرب آب
 نافع با مراض صدریه و در طبع نرف دم هر عضو بگردد حبس آب ناز و بکوبند و مثلث و عصفور و کبک و نصف نیم کرده
 هفت روز بگذارد و شربت صاف کرده در آن روز جاج بدارند شربت اسب جهت سرفه و در طبع اسهال و قشام و سرفه و سعال
 خون تقویه معده و امعاء تخم نمود و با چهار مثل آن آب بچینانند بعد از خیساییدن و بکوب کردن تا ربع رسد و با زرد
 شکو بقوام آرد و بچین است در تخف و جلانی سر هر من آب جو شانه حبس آب نیم من شکو نوشته و هم نگاشته که اگر شیرین تر شود
 بکوبند و شربت اسب موافق شغای که سرفه یا اسهال را نافع نوشته حبس آب بکوبند و بچینانند تا هفت روز بگذارد
 و بعد از آن ده جزو از آن ده جزو قند سفید صاف کنند و بقوام آرد و اگر قدری طباشیر سفید سوده بپزدانند تا شربت شراب
 اسرار و کجهت و معجیه بنفیسیت و انشاء الله تعالی در ادویه کبیده باید شربت صراط که صمغ ذبذبت و زیتون است
 سعال و امراض صدریه و عفوان و در دم صمغ و در وقت صمغ که حدیثش و قیه عمل است و طبع شربت صراط
 نفع میکند بسعال نفع قوی باد و تخم اشتاد عدد و در مالو یا صطک هر یک ششند دم ناردین زعفران هر یک دانه در دم صمغ
 قه هر یک ششند دم عسلک الطبع است در عمل نصف قطره شربت قدر با قلابی مصری شربت اصل السوس سادده
 که جهت سرفه و سجه الصوت نافع است اصل السوس متشتر مروض کبک بکوبند و یک یا نه روز بدارند پس آبش نرم بچینانند و صاف
 سازند و عمل بر طبع قند سفید کبک بر عنب و در طبع اضاف کرده بقوام آرد شربت اصل السوس مدبر که سرفه کینه و جمع عمل
 سیند و در جفین و زلات و در و صمغ و هر از نافع است و سده بکشاید و در آن را خاید و مزاج این شربت معتدل است و با صمغ
 غیر مناسب زعفران خشک نیم خطی تخم از آن بپزند و در دم بر بسیار و شان و شامش سپید هر یک است در دم اصل السوس شربت
 شربت درم عسلک پستان هر یک صمغ دانه حله را در چهارده و طبع آب گرم نماند بعد بکشانند و در آبش نرم بچینانند و صاف
 کنند با دانه صاف ساخته قند سفید کبک رب انکود و طبع انکود بقوام آرد شربت اسب از آن بکشانند و در آنی حبس مکانی
 جهت سرفه و سجه الصوت و سبک است ذوق معیند کثیر صمغ عربی هر یک است در دم بعد از آن بچینانند و در عمل نیم خطی اصل السوس شربت
 از هر یک هفت درم عسلک لایقی است دانه سبستان کلان شصت دانه برگ آرد و سبک و در طبع نیم خطی اصل السوس شربت
 عسلک بچینانند و در طبع معلوم با قند بقوام آرد بعد از آن صمغ عربی و کثیر را کوفته و بچینه داخل نمایند و آرد و سبک است از آن بکشانند
 کل که در سبک شود و کثیر الوجود است شربت آب فایه نفع میکند در سینه و هله و در دم نیم نافع به صمغ و نفع در آرد و سبک است و طبع
 و نفع میرساند مسافری در سردی و بلغم و کبکی که کمین و غلیظه باشد و صمغ میکند لون را و خواب می آرد و سکین جمع ادویه
 کند فاصه شانه و کلیدین بریا چهار مثقال قصبه لوزیه شش مثقال سلیمه شش مثقال و در بعضی نسخها سبک شش مثقال و در
 هفت مثقال نیز داخل است نیمه را کوفته در خرقه کتان بسته در یک چاه سلاقه عصاره زنده در خم گلاب در آن گلاب بودی فایه و طبع

غلیان ساکن شود و صفا کرده در ظرف دیگر بر دارند شربت **شربت شبنم** منقح صدر و ریست و دافع ربو و تعدد شربت شبنم را
 در ادویه معدیه باید شربت آمار منقول از صلابی نافع است مبلول و از صفا بمعالج دل را قوت دهد و خفقان را ازایل
 کند و شکم به بند و و صنف و قبول و در گرداند آب آمار شربین مست و نیم من آب سبب بکین نیم قند سید سه چهار یک بعضی
 قند سید بکین نیم و آب سبب سه چهار یک میکنند بچوشانند تا بقوام آید شربت آمار برای صفا ذات الحجاب است شبنم
 نیم من آب قصب بکین آب آمار شربین دو من مجموع را بچوشانند تا نصف آید پس بقوام آید شربت استخجار نفث الدم
 اسهال دموی و سیلان طشت نافع است و معده و جگر گرم را سود دارد و منقول از شفا فی افاقا قند و شفا فی صندلین ساییده بکین
 پنج مثقال استخجار نفث مثقال قند سید نیم من شربت بر دارند شربت استخجار جهت تفرق فضالی که در سینه و ریه رسیده و در
 سیلان خون از جمیع اعضا باطنی در هم منقول از تحفه صندل سرخ و صندل سفید سوهان که در تخم نور و از هر یک دو مثقال از روغن
 پنج مثقال روغن استخجار نفث مثقال جو شامیده با یکریطل شکر بقوام آید شربت استخجار نفث الدم و تفرق فضالی که در صدر
 باشد بند کند و جگر خون کند از هر موضع که بود در اسهال دموی نافع تر است و تقویت معده و جگر گرم نماید منقول از شرح
 صندلین سوهان ساییده هر یک چهار مثقال قند شامی پنج مثقال عرق الحیا ریفعت مثقال نیکوفه با قش نرم در آب بچوشانند
 و صفا کنند و در وطل قند بطرز و بقوام آید شربت ازان ده درم ناده مثقال باب سرد یا آب درق با رتیاک در سینه تخم
 تور کرسب متضام عرض دهند و بعضی خروب بخیل و طرثیث هر یک است درم صفا میکنند و عرق استخجاری درم می اندازند
 شربت یک اترج گرم و خشک است بکین نفس را که از بلغم بدیده آمده باشد توسعه بخشد و خفقان را سود دهد و برگ ترنج
 تازه بچاه عدد بگیرند و غبار که بران باشد یا رجه پاک کنند پس در ده وطل مثلث انداز طرف یکره تر نمایند تا یک هفته بعد صفا
 کرد و عمل نصفی بکین نیم وطل اضاف فرمایند و نیک بچوشند و در آن روز حاجی دهند پس از سه روز استعمال کنند شربت یک شرح
 نوعد گیر برگ ترنج بچاه عدد در شراب کهنه صفا یا در جهور علی که شش قطبا باشد هفت روز تر نمایند پس صفا نموده با عدد بچاه مثقال
 کف گرفته بقوام آید و بعضی از پوست ترنج بمرج مسطور تریتید دهند و بعضی بکریطل پوست ترنج را در پوست و بچاه مثقال آب
 خیسایند بچوشانند تا ثبلت برسد و صفا کرده با یکریطل عمل بقوام می آید شربت بنفشه که سرفه ذات الحجاب است و است
 ذات الریه نافع است و سینه را نرم کند و در ادویه صده عید گذشته شربت بنفشه منقول از تحفه که نقل از کامل که در چه شربت
 و تسکین غلیان خون تلطیف و بهای حاره بنفشه تازه سه وطل بکین شربت در دسه دفعه در چهار وطل آب بریزند و بچوشانند تا
 ربع رسد با سه وطل شکر بقوام آید و اگر شکر در وطل کنند تلین زیاده تر خواهد کرد و اگر بنفشه خشک باشد بکریطل او را جوشانیده با دو
 وطل شکر بقوام آید شربت بنفشه بنفشه دیگر که سرفه و سوزحه را سود دارد تخم خطی پهدانه صمغ عربی که بر کاه در دهم بنفشه
 تازه بکریطل حله را در وطل آب تر نمایند کیشانه روز پس بچوشانند تا ثلث رسد یا لایند و قند سید یا نبات بکین اضاف کنند و بقوام
 آید شربت چالینوس جهت برود صفتی لطف من و بر منقح شیرین حله منقول سر یک خطی در آب باران سه جزو بچوشانند تا اهر

مهر شود و صفا کرده غسل قدر کفایتی از کوره بچشانند و کف بر دارند و چند روز به هم بخورند قدر خوراک یک قواوس است شرب
 جواهر شیر جهت عسر نفس و تحلیل کیموس غلیظ و دفع تخمه و تذویض به طحال و برای فتق و شقاق و بواسیر و آن وادار
 بول و طشت و اخراج جنین بهر مرض عضل و وجع مفاصل بگیرند رخ جواهر شیر و ده متعال و کوفته با یک کیال عصاره زرافه و ده
 دوا به گذشته مروق کنند و در ظرف دیگر بپزند و استعمال نمایند شربت حب الاس بلقظ شربت آس گذشته شربت
 حرمل جهت سرفه رطوبی و ضیق نفس در مفلوظ سوم ادویه امراض اس گذشته شربت حلبه در دهن سینه
 و نفث المده و قرصه صدر را نافع است بویژه ترشندی هر یک در دم حلبه سی درم انجیر پخته عدس و چند شربت
 خشخاش که جهت صلاح ریش سینه و شش و دفع درد سینه مفید است در خمیر جات مفلوظ دوم ادویه امراض اس گذشته شربت
 خشخاش جهت سعال خشک و منع نفث و نواز در سرفه که شب بیدار دارد تخم کاهوز البلیج هر یک در دم خشخاش سیصد
 خشخاش سیاه هر یک سیصد درم بهر با صند درم آب طبع دهند تا بد و صید درم باز آید صفا نموده لعاب بز قوطا بجای و دم صند
 دم و خلک کوره بچشانند تا غلیظ شود شربت خشخاش صند بر قطعه میکند نزلات را و ساکن میکند سعال را و منع نفث و بویژه
 مرطوب نماید بگز بزر البلیج سفید قدر کفایت خشخاش با پوست بجای و عدو خشخاش را از کون بر آورده علیحه در یک کیال غره اگر کم تر
 و شربت کرده پوست خشخاش را بچشانند تا لث از آب کاندیس صاف کرده نگا دارند و خشخاش مقوق را با یک سائیده شیر بگیرند
 و سر بره و قیة از خشخاش بزر البلیج چهار درم نیز سائیده شیر گرفته داخل شیر خشخاش کنند و بوش و بند چون خفیف تا غیر
 حلیب بالا آید نیز راجع کرده علیحه دارند و آب لال آن سیصد درم شکر سفید داخل کرده طبع دهند تا سفید شود پس کم
 از آب سائیده پوست درخورد پس نیز خشخاش را غلیظه زده خوب حل کرده نیز داخل کنند و خوش قوی دهند تا مایه مذاب
 شود همچنین است در شفاء الاسقام میگوید خفیف که اگر آب طبعی که کنا رو آب مغلی و مصفی خشخاش را یکجا با شکر قوام بگیرند
 تا سائیده خشخاش داخل کرده مرتب اندازند تا باک نازد و بهر لیت تیار میشود شراب و دوقوع میکند بویژه صند و بویژه
 و سعال و خشا را بگیرد و هم مفید است بویژه رحم و ادرا طشت و بول نافع است به فتق و کله بدخ و قوت شصت متعال در
 نیم کو کیده در یک جبهه عصاره زرافه دوا به گذشته را نواز صاف کرده بعد از آن شربت و نیار موافق نسخه جلالی که بذات لجب
 و ذات لکر مفید است انشاء الله تعالی با نسخه های شربت و نیار دیگر در ادویه کبیده خواهد آمد شراب را پس نفع میکند
 به صدر و ریه و مد بول است بگیرند رخ اس خشخاش متعال در قرصه سینه و ریش یک کیال عصاره زرافه سائیده ماه بگذارد شربت رطوب
 که بزر نفع کالی بخشد تر چنین خراسانی صد درم زربیب طایفی منزع الحیم یک کیال انجیر سفید و در طبل سبه راهفت جذاب
 بچشانند مهر شود و صفا کرده با نیم وزن غسل باز بچشانند تا بقوام شربت آید قدر خوراک درم باشد شراب تیاج ترش
 کسی است که بآن سعال یا نزله ریا هست با شد و مضطرب و قطع رطوبات سبب اراحم نماید و هم نافع است با سهال فزین
 قرصه جواهر قرصه معا احتقان هم شاید و در هم است این شراب چون گفته شود لذت الطعم میکند و اگر اینکه صند و سکه

و اسود این شد بعضی است از این بعضی که بر تریاج با پوست و خشت آن که را تریاج بر آن نصف قوطی و در یک فنجان شراب
 کنند و بعد صبحی عمل آرند و بعضی طبیبان میگویند آرند در شراب آنکه علیان آن ممکن شود پس میگویند از شراب حی اندازند
 و بعضی میگویند آرند در شراب آنکه شراب کهنه گردد شراب زفت نفع میکند بر بوسه و سعال و معده و ترویح که در وقت
 و نیم نافع با وجع کبد طحال رحم که غیر حی بود و هم دافع نفخ و اسهال و اختلاف مزاج مسخ و باضم و جاد و منقی باشد بکثیر
 زفت و طب اول بشویند بجا با آب بلخ بعد با آب صابون بشویند و در وقت ازین زفت در وقت
 فائوس عصاره خسته گذارند تا که علیان این گن شود پس ظرف دیگر بردارند شراب و فقا نافع است جهت عمل صدف چنین دریم
 سعال کهنه و در بوسه و زول و طلت و دافع معض و بعضی و بکثیر و ورق زود فاد بکیند و در خر قه گان با یک سبزه و یک سنگ هم
 بکیند تا فرشتیند بر هر کوفیه از زود فاد یک کطل سلهقه عصاره گرفته در ظرفی انداخته چهل روز بکیند تا قوت زود فاد عصاره بدین
 کرده و در اوانی دیگر بکیند شراب و فقا که جهت سعال با بوسه و فقا صابون با درده عسلک الملم بکیند فقا سالیون با درده
 رخ بهک زود فاد خشک بر یک است درم بر سیاه و شان بچیزم موزین منقی بهفت درم شراب انگوری کهنه و دسیت و نیم او و در
 در شراب بچیند و صفا کنند و هر صبح بچیزم تا بهفت درم با یکدک روغن مصطک بچیند و شراب و فقا که صابون با درده
 در میان رده ایراد و درم زود فاد خشک بر یک است درم بر سیاه و شان بچیزم رخ بهک متفرده درم اخیر از دانه بزرده و موزین منقی
 دانه بچیند و صفا نمایند و با موزین و لطیف و بچیند و بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند رخ بکیند
 با ریان رخ بکیند بر یک است درم زود فاد چهار درم بچیند و با قند بقوام آرند و بعد بکیند که سرفه ناشی از نافع است و سینه و
 ریه را از آن خلط پاک کند و در بوسه و صفت را سود دارد و در گل سینه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک نیم درم بر سیاه و شان اصل
 محلول که تا کباب بر یک است درم اخیر سفید است عدد و غنای سی دانه سیستان موزین بر یک است دانه بچیند و صفا نمایند
 میالاسند و بعد سفید بکیند بقوام آرند و بعضی فراسیدن بچیزم داخل میکنند و بعد بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند
 دفع سرفه و ضیق نفس و بکیند و به سبب و با آوردن تخم از سینه مجرب است اخیر زود فاد غنای سی دانه بچیند و صفا نمایند
 علی تخم صابون بر یک است و سیاه و شان بهفت مثقال موزین منقی زود فاد بهک بر یک است مثقال بچیند و صفا نمایند
 بچیزم سینه آتش کند صبح بچیند و صفا نموده بزرگ بکیند و تخم مرو بر یک است مثقال عصاره بچیند و صفا نمایند و بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند
 ده شکر زری یک غیر لکیری داخل کرده بقوام آرند قدر خوراک سه مثقال تا پنج مثقال با بکرم با عرقهای مناسب با باها بکیند
 باجه عمل آرند و بعد بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند و بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند و بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند
 بچیزم بر سیاه و شان بهفت درم رخ بکیند با ریان زود فاد خشک اصل السوس بر یک است درم قند بکیند و صفا نمایند
 درم و بعضی سینه تخم زرب و درم برین افزوده اند و بعضی دیگر حاشا و پوست بکیند و درم رخ بکیند و صفا نمایند
 از روده مدح بچیزم صفا کرده اند و بعد بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند و بکیند که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند

یک نیم و قیه است ناشناخته دیگر سوال گرم و نزله عارضه را نافع باشد قلیل سینه
 درم اصل السوس سینه درم عذاب و لایقی پوست خشخاش معده تخم هر یک ده عدد و شربت یا آب ترکفت
 باند صاف نموده شکر تیغال بکدام عالمگیری آسیب و لایقی دو دام قند سید زهرت ام و شکله
 بد هر روزه درم نه یا با بعضی هر قه بدهند دیگر که سرفه را بجا نیست نه عید است سخیل بدهند هر یک
 را در قه که بقیه نیلوفر تخم خشخاش هر یک سکه تو که گوگرد و روزه عدد و عمل و نبات قدر حاجت شربت
 الموم بود سود دارد سخیل و تو که تخم کتان بقیه صلبه هر یک سکه تو که سیمه است سخیل بخورند و سینه
 و قند شربت سازند دیگر جهه سوال گرم و خشک تلین سینه قطع عطش کنیز صبح و شب
 به منقر تخم کدو هر یک سینه کل بقیه بدهند تخم خطمی هر یک ده درم عذاب پستان هر یک ده
 شبانه روز پس با شش نرم بخورند تا لثت آب جذب شود یا لایند یا نیلوفر فانیند و کمر طبع
 عذاب سرفه در سینه را نافع است و ما شرا و ابله در غلبه خون را میفید عذاب لایقی که طبع
 بدهد بقوام آرد تو که دیگر ذات لایه را نافع است اصل السوس شربت ضرر نیست درم خلوص خاشاک
 با درم عذاب کرمانی منزع الموم درم قند قدر حاجه تو که دیگر منقول از تذکره و نافع نسخه
 این نسخه را خطا میدارند جهه سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله
 تا قوت یابن دو سال است تخم کشنیز عدس پنج کاسی هر یک ده و قیه عذاب کمر طبل در ده سال
 شام نموده بوزن آن شکر بقوام آرد شربت عینب سوال را نفع دارد و نهش سوام را میفید گوشت
 شسته شیره ری بستانند هر قدر که خواهند بخورند تا که لثت بماند و هم چند آن شیر خام کنند
 بقوام آرد شربت عود و منقول از تذکره که سرب و ذات را نافع است و در مفلوط دوم و سوم
 نرسیدون که صفت سوال که سببش بلغم غلیظ بود نافع است مصطکه در اجنبی از جیبیل هر یک ده
 بادبان این یون هر یک سینه درم اصل السوس زوفا و دونه نهری پر سیا و شان هر یک ده درم
 بهلدم انجیر سفید سیت دانه عذاب پستان هر یک صید دانه خلد را در سیت و چهار طبل گرم
 با شش نرم بخورند تا بصفی آید صفا کنند و با بخور طبل قند سفید بقوام آرد شربت یا آب قیه مادم
 اند که صفت سوال قدیم را نافع است سطوخ و دس انیسون هر یک ده درم فراسیون زوفا هر یک
 درم اصل السوس بر سیا و شان جوب خطمی تخم خطمی بقیه هر یک شش درم تخم خیار تخم خربزه هر یک
 شامند و صفا سازد و رب الموم و نیم طبل قند سفید و در طبل آینه زوفا بقوام آرد و آب سیمه سینه
 بن بیاورد شربت فواکه شیرین جهه سوال و تقویت جفا و صواب فین طبع ناخیز

و نامتین جافق است آب انار شیرین آب به شیرین آب گلاب شیرین آب مرو شیرین آب سیب شیرین همه مساوی گرفته با
 آنها با لنت آنها شکر سفید بقوام آرد و اگر آب انار و علیحده جو شاییده تا لنت رفته نلنان بماند داخل کنند بهتر است
 شربت قصبه سیب که صاحب قری در سی در ادویه معدیه آورده و نافع بسعال و شرب و مقوی معده نوشته همان جزا
 دارد که شربت انار منجبه مالی جهت ذات الحجب نوشته شده مگر اینکه آب سیب خامی و آب شکر در آنجا مساوی نوشته شربت
 قطران مسخن و بلطف است نفق میکند بسعال علق که باشد آن به نافع است بر وجه و اصلاح و جمع ریه و جوار
 مسخن قروح و نفق میکند و در از شکر و در میکند در درم را و میزد نافع او قطیر بان تسکین میبخشد بوج از آن
 که بید نظران را و عمل در بند با شیرین پس بنید از اند سر بر و قیه از آن یکطل از عصیر عنب تا به بگذارد تا باید بلیان
 شربت کر برة البهر عبارت از سیب و شان است نفع می بخشد بسعال و نفق میکند سده محال که بگذرد سیب و شان شربت کر
 در اگر کم بکشد باز و بخشد و با تش ملائم بخشد و صفا کرده با نیم طل غسل و چهار طل شکر بقوام آرد شربت فیمو
 شقوقی که در زمان شتا ساخته میشود و نافع است بسعال ترش و خشن نیست که بگذرد شربت فیمو صنف که کیفیت آن معلوم
 خواهد شد پس بنید از اند اگر در طری کشته درین بنید از اند بروی قلیل نبات ساییده و حرکت دهند و بگذارد بخشن بر فرد
 نفق حال او کرده حرکت میداده نبات در اجزای آن تداخل کند و بگذارد از اند را که باریده یا زرد آسمان پس این
 شربت جامد مثل صنف تازه از روی از گلاب که شربت فیمو صنف نفق میکند بر بود و سعال و ضیق نفس و جاع معده
 اشاره آن در شربت فیمو که در ادویه صده اند که کرده شده و ترش و خشن این از شفا و الاستقام حلی معلوم شده
 که اول شکر را جلاب غلیظ سازند پس بر سر طلی از آن سه و قیه یا چهار و قیه آب فیمو انداخته بکوش داده بردارند و صنف
 شفا و الاستقام نوشته که چون توام این غلیظ تر از سیب میشود و بنابرین مسخی صنف شده شربت فیمو محمول بشربت
 تر بخشن با وجود قلین جامع است ملان مذکوره را که در شربت فیمو صنف ذکر یافته شربت ما البهر نافع است
 کسی که در سینه وی قحح مجتمع میشود و قلین طبعیت میکند و نفق می بخشد کسی که در طبیعت وی عیس باشد و نافع است
 بجای و باید که اجتناب کند کسی که در معده وی و قلین قریه باشد و طریق صنف این بچند وجه است بعضی در او آن عنب
 عصیر عنب را با هم وزن مار بجز خروج کرده میکند از اند بعضی عصیر عنب را در آب گداشته آب بحر می اندازند و بعضی عنب از زیر که
 زیر آب در آب بحر می اندازند پس بدی را بر آورده و پس می اندازد و عصاره آن بر می آرد شربت منغی ریه منقول از
 معالجات بقراطی ایرسامه و صنف کدیم زود فاش است درم فطراسالین و ورق گل منقبه هر یک بچند درم اصل تسکین کننده
 درم همه را در شربت بعضی در روز و شربت کرده مالیده صاف کرده قدری عمل سفید قدری تر بخشن قدری نانین صاف کرده
 با تش نرم بخشد تا بقوام جلاب آید که کم بطریق خروج بخزند که تسهل نفق و ترقیق مایه میکند شربت منغی ریه هم از گلاب
 مذکوره که تفتیه ریه از مود غلیظه کند و از آنکه سود مزاج باروان نماید بکسر و عمل سفید که در آن بکافور است و شربت را بنویزند

بران آبی که در آن روزها و اصل السوس چو شاییده باشند مساوی و اصل میکنند بر آتش و کف از آن بر می دارند و
 در بر دهن کف آن کنند و هر روز ناشتا بعد از غسل طبیعت بر بند شربت بر جوش که صلیق و متصفا نشن از آن فایده است
 زگرش ناز و سال از غنوت برنج و اصل در آب گرم بسیار یکشنبه روز تر کنند و آتش نرم بچو شایند و صفا سازند و یک اصل فندک اصل
 متبخره بقیوم آرد شربت نفث الدم و در خشک برنج و اصل حب الاس بر طبل برود و در آب که در آبخیز آب درنگ و گلاب
 هر یک یک اصل یکشنبه روز بخیا سازند بعد بچو شایند تا بثلث آید پشیمان کنند و باز بچو شایند تا بقیوم آید و از آتش فرو آورند
 و کبر باوش پنج عددی و طباشیر یک پیچیدم سباییده بآن بیا میرند و گلاب آرد شربت نیلو فر که بپزد و آن پنج عدد از آن
 و شوه نافع است در آرد و صد عیه گذشته شربت نهندی منقول از تحفه هبه ربو نفث الدم و برای خفقان فواید
 و در دگر و گرده و مثانه و رحم و معضن و قرصه امعاء و درم سبز و عرق لپسار و در دگر و مفصل و بهای دایره و گردن و هوام
 و حویله انداخته اند و از زبانه از هر یک صدها و بخاه متقال یکشنبه روز در سه وزن آب بخیا سازند پس بچو شایند تا بثلث
 رسد صاف نموده با شیره گل سرخ تازه سیصد متقال قند سیصد متقال شکر سفید متقال بچو شایند تا بقیوم آید و صد و بخاه متقال
 ریونید چینی که در گلاب حر کرده باشند و به باز زده متقال بر وزن کرده گاو چرب کرده باشند در آن حل کنند و از زده متقال
 تا بهیت متقال متقال نمایند شربتی که ذات الجنین بایفید است تخم خطمی بنیکو بهدانه کثیر بر یکده درم طلوس خیار شیرین
 بپخته سی درم غناب مویر بر یک سی و دانه سبتان بخاه عدد سکریم من علی الرسم بقیوم آرد و در وزن و دایره و شربت
 که با متصفا نشن از آن فایده است و درم سبک بر یک سی و درم شیخ قیصوم فرا سیون پوست کبر پوست بچو بادیان و شیخ حبلی
 سید البهر یک پیچیدم و بچو شایند تا بطل همه آرد و بچو شایند تا بطل بچو شایند تا بطل بچو شایند تا بطل بچو شایند تا بطل
 و اصل کرده با آتش ملایم بچو شایند و کف بر و آرد و شربت سازند شربت کوفته و نصف آب سرد کلمه دو از و نیم از آرد و
 صدریه در الفاظ صاف و نیم است ضما و ملین که به شوه و انواع خواص و خوار و خور و قلع و سق و النسا و برای کسی که مضطرب
 نشود و دفع میخند و استعمال کرده شود و چنانکه استعمال میکنند سایر اصفه ملینه امینون کون از هر یک نصف قطار و حله و
 گندم آرد و جوار و لظرون و لاما دل بود از هر یک یک متط کوفته و خجسته با شرباب که در دایره و بایند و موم یک اصل زفت یا پس
 عکاک البطم هر یک یک اصل بر آتش بگذارند و با هم کرده بکار بند ضما و متفنن به نفع است کبریت صفر و شیر یک پیچیدم و نیم
 سداب بر وزن شش و نیم یک شش و نیم صنف صنف بزرگ یک اصل و بعضی نیم و قیقه نیم اندازند ضما و ی که در سوز و خراج بار دایره
 ابدال و متفراغ بچو شایند و متفراغ بچو شایند و متفراغ بچو شایند و متفراغ بچو شایند و متفراغ بچو شایند و متفراغ بچو شایند
 نادرین بار و غنیمت سبک ساخته باشند و نیم ضما و ی که در سوز و خراج بار دایره و درم از آن صفت است آرد و حیدر با ناز و قطار و
 آتش بر سوزد و نیم ضما و ی که در ضیق و بودی بکار آید با بونه و زعفران و تحلیل الماک صنف تخم شربت کوفته و خجسته و غنیمت
 با بونه بکار بند ضما و ی که نکین و نیم ضما و ی که نکین و نیم ضما و ی که نکین و نیم ضما و ی که نکین و نیم ضما و ی که نکین

دیگر که تشکیل الم ذرات الحقیقیه با بونه سبوس گندم آرد گندم تخم گمان همه را در آب پزند تا مهر شود پس سفید اندوختن
 بار و غن میخند با زیر برش گندانه تا غلیظ شود پس صفا کنند و بعضی نسخ تخم خطی آرد حله آرد و چشم افروخته اند و صفا
 که بالغ است ذرات الحقیقیه تسکین پس بعد از مزاج و از آله حمزه و تسهیل نفت کار آید آب محلی الم ذرات الحقیقیه آب بر گمانی
 آب بر گمان آب بر گمان قطونا آب شاخهای بر قطونا آب شاخهای بر قطونا همه ایجا کرده خرقه با بدان ترکیده بی در
 بگذارند ضمادی که تسکین و جاع ذرات الحقیقیه است بعد در موصوفه ذرات المرض نماید گل سفینه با بونه تخم ثبوت سبوس گندم تخم گمان
 گل خطی حله جو کوفته و میخند در آب پزند در غن کنج میخند نیکرم صفا کنند و اگر حرارت بسیار باشد خاکستر دشت انگو قوغم عینق
 نیز سفید ضمادی که تسکین الم حبه تسهیل نفت و الصباغ و تحلیل بکار آید سفینه خشک صندل سفید آرد و خطی بخالد
 هوا را تحلیل الماسک و کوفته با یک میخند و در غن که از غن سفینه ساخته باشند که ده صفا کنند و اگر اصل تخم تحلیل
 زیاده باشد زیاد کرده شود و آرد با قلا آرد حله تخم گمان ضمادی که ماده ذرات الحقیقیه است از آله کریمه پیرو در و ساکنین سفینه خطی
 با بونه هر یک جزوی آرد با قلا آرد و هر یک یک و نیم اصل السوس قشر و جو کوفته و میخند و در غن سفینه یا در غن کج میخند
 برینند و اگر حاجه تحلیل زیاده بود تخم گمان در آن افزایند و میخند صفا نمایند و اگر حرارت بسیار باشد بدل و غن سفینه
 در غن سوسن یا در غن تر گس کنند و اگر حرارت قوی باشد بدل تخم گمان برگ نیلوف و کدوی تازه بکنند ضمادی که در ابتدا
 ذرات الریه بکار آید صندل سفید آرد جو کوفته و میخند آب حی العالم آب غن لثقل آب قلع الحماخ میخند و در غن سفینه
 بسیارند و صفا کنند ضمادی که در ذرات الریه زمانی که ماده خام باشد بکار آید برگ کلم برگ ازبانه کوفته صفا کنند
 ضمادی که در ذرات الریه زمانی که درم نفع یافته باشد و نزدیک الفجا باشد بکار آید و باید که بعد از سایر تدابیر و تقصید برگ
 کریمه ازبانه تر استعمال نمایند آرد جو عکالک طمخ را بخیر شست و شراب بن سقید پزند تا مهر شود پس صفا کنند و اگر حواسند که
 قویتر شود برگ گین کویت و نظرون بعد رجاء صفا کنند ضمادی که تسکین مطبخ در سوره که حبه درم نیم نافع است ضمادی که برگ
 از صباوات الحقیقیه صاحب صفت ایل شود و ماه عسره باقیانده باشد مستعمل میشود و گیرند لطیف سلق و اطاسند یا هر دو کوفته
 در در غن کج میخند و آرد جو خطی و ورق بوز سفینه کوفته و میخند و میخند صفا کنند اگر نفت بر آمدن شروع کنند بهر و الا
 این صفا و بعد از آن بگزیند خردل نیم خرد و با بونه دو جو هر یک علیحه بار یک سائیده در آب پنج خطی که خسته
 جنین ساخته صفا کنند که این صفا و تلین و ترفیق ماده کرده سطح جلد میکشد و در حبه می اندازد و اگر این صفا و انجذاب ده سطح صلب
 نشود و مجامع کبار برینند ضمادی که نفع میدهد ماده غلیظه لطیفه الانضاج و امسل و حرارت که در صدر هم میسد بعد از حال
 تر این ذرات الریه ذرات الحقیقیه بعد از آن بسیار تر گس کوفته با یک ساخته چهار درم عکالک لثا ط بخند درم قیق باقیانده قیق حله کوفته
 با یک کرده هر یک شش درم دقیق حله قیق بزرگمان در غن سفینه در غن سوسن در غن تر گس برگ کدو درم عکالک او و غنها بگذارند و دیگر
 سفید اندوخته و صفا کنند دیگر دین با حله بزرگمان بر یک صنف جزو خیر یا تر گس هر یک جزوی پنج خطی تخم در هر یک جزو

خمیر بسیار نازک خوب باریک بسازند و گرد و آرد کوفته و بختیه همراه طبع آن بجزیرا لایند و بر موضع درد مناد نمایند صمادی نافع
 به نرف دم که از زردیه و صندریا باشد و از ضرب خارج اذیت با نهار سیده باشد اتفاقاً صندل سفید گل ارمنی متا صبر بر کافور
 حاجه گرفته باب برگ کس صماد کنند صمادی که در وقت الدم که سبب قیدن عرق با حرجت سینه و شش بهر سیده باشد و در
 دارد پوست انار در قاق کند و از او آرد جو گلهار که و سیار برگ مورد اطراف زرخای قصب کوفته و بختیه روغن گل یا روغن
 آمیخته بر سینه مال کنند کلمه شیر و هم از آردیه صندریه در الفاظ طایفه مملکت طلمای که بهت در و کوفتی که از زردیه و سقط
 که بر سینه یا بر عضوی دیگر برسد بکار آید با ش لادن گل ارمنی هر یک ده دم صبر سبک زعفران هر یک ده دم گلاب آب برگ
 مورد و شیرند و طلا نمایند و اندر اعضای عصبانی قدری شراب روغن ترگس آمیزند طلمای که در ضیق و ربو بخاری
 دهانی بکار آید بختیه نیلوفر صندلین بهر راسائیده و گلاب آب به آب سید آب امر و حل کرده قدری کافور افزوده
 لا کنند طلمای که باده ذات البریه را بضع و در اول موسم روغن بختیه با دام مالند پس به جرج و لعاب خطمی اضافه کنند و
 ریج با لونه و خطمی مرغ هر که جایز استانی زیاده کنند و بختیه بعد از آن طلمای که نفث الدم را میفکند اتفاقاً
 تطهیر است کنند و بعضی گلهار مرصه صمغ گل ارمنی افیون برابر کوفته و بختیه اقراص اند و وقت حاجت بر سینه طلا کنند و این
 بهت نرف دم دیگر اعضای هم بکاری آید برای نرف بعدی و صده بر این نرف موی بر سر و بختیه نرف شانه بر عانه و بهر
 جسم بر قبل و عانه طلا نمایند و قبل بر ابدان خرقان هم فرمایند طلمای که باغ سرقه باشد و قاطع ریزش نرف چهاره بگیرند گل
 گل ارمنی و آترابا سیان الحبل خمیر کرده بر سر که حلق کرده باشد و بر پیشانی طلا نمایند معین فعل میکند عرج دهن خلوات
 شجاش و پوست انرا عرض ساخته با ورق آس جوینانده باشد از راه تقویه و طبع و فلیط ماده منع نرفلات میکند
 که سرده را که از آس جگر باشد سود دارد و سبب نندرم ریوند یعنی بگیرم صندل سرخ صندل سفید با لونه اکلیل المملک
 تخم کثوت برگ نیلوفر برگ درم گل سرخ چهار دم بختیه گل خطمی آرد جو از هر یک صفت دم کوفته و بختیه آب کاسنی و پید
 می که سرده را که با بختیه آس جگر باشد سود دارد و دفع ترابش کند و فرج گرم را با صلاح آرد و اسارون سبب سعد
 ریوند لکب سنج شون بر یک ده دم صندلین هر یک ده دم و نیم با لونه اکلیل المملک گل سرخ تخم کثوت سنی تخم کثوت هر یک
 زگل خطمی هر یک ده دم کوفته و بختیه آب کاسنی و گلاب طلا کنند کلمه چهار دم از آردیه و نقدیه صندریه در
 غلبه است غذای که در خستونه فتنه ریو و در سعالی که ازین سبب بهر سید بکاری آید بعضی حسوا است که گذشته
 بیست و سه که از هم از همین قبیل است غذای که در سعال آرد و یا پس ضایحه در شام و سبب مال بهر سید بکاری آید
 قول باب نخا آرد و روغن بادام و تخم آرد چه که بر باشد و در معنی و غولجان غذای که در سعال آرد
 به سینه است نان سنگار و گوشت دراج و نهود یکبک مطبخ بهر که و زیت و مری و سقر و کون با نخود آرد و زیت
 غولجان است و سنگار مالج متوال بخود ملق با سرکه و مری و زیت و فردا که ان شامی سببش نرف و صندل

است غذای که در سعال ترشای آید بکار باد شیر مطبوخ بجا و بدینان بکند تا زمان میده بشرشخاش و مغز بادام صوفی
از اطریه و قوت حدس ساخته باشند و مزوره ماش و قوت و مدست غذای سعال گرم که با شنباده یا شیر مطبوخ بدینان بکار
بجای بقیه و مقطر باروغن بادام شیرین و روغن کدو و مزوره سفالنج یا سترق یا جازی و روغن بادام یا شیر بادام و بقیه یا سیلوق بوقن
بادام و در این شیرین صوفی ماش که آنرا بهندی میگویند مانع است سعال نزلات غذای که در ضیق و ربو محتاج الیه است
او ابل آب با قلی و تخم آب یا شکو و ماش جو یا عمل قدری نان است شیر اراق فرایج و شور بای دیگر خفیه صابریم شیر فوج مطبوعه
و میرزه با بارز جاره مثل ارچینی و کدو یا یا فوج حمام و این یا شیر بای عصاره و کبک و راج و قدر و و خرومش و آنرا و ابل و گشت
قنفذ و از بقول شلغ و سدای کفر و شاد و ستر و بادروج و سلق با جزدل و مشابه اینهاست عکسیه که بدل سلق لسان الحمل در
انداخته باشند مفید است بروی که از غله خون و زحمات عرق عظیم ریه را بهم رسیده باشد غذای که در ذات الحجب
دات الیه بکار آید است در اول آتش جو یا شکو بعضی اشربه بناسبه یا مغز نان محروس و آب سرد محلی یا شکو یا شراب بنلو و در حیره
بادام و سفالنج و ملو جیا و جازی و قطف است اگر اشتها ی قوی باشد و حیره نخاله یا شکو طبرزد و روغن بادام و حیره و حیره
از شیر تخم خیار و خیار بادنگد و بادام و روغن بادام و بعد از آنکه مسکه و شکو بدینان اعانت بر نفخ و نفث کنند و خوب
زیاده کنند اگر طبیعت لیست و خسته باشد حیره کک و بادام مقشر منقوع و بعد ساجه اگر قوت ضعیف باشد فرایج یا شیر مقشر و
کثیر سبز و شور بای فرایج و اگر حرارت قویه نباشد قوه ضعیف صوفی بقیه نیمه شربت بدین غذای که بملول و ملول علیها و
مملول است نیست حاصمول از نشانه و شیر خشخاش شکو طبرزد و روغن بادام شیرین طوم جدی و اکله حلال مملول به برنج و ماش
و کدو و سفالنج و قطف و جلاج فرایج و قهوج مملول ماش مقشر و سفالنج و حلال مملول از اطریه و مرق و سفید بلج است و هم
این غذا بعد از تغذیه اگر حاجت بان باشد بسیار مفید است جو مقشر آرد و باقلان نشانه کثیر ابدان سرطان ماه باک که در
بیزه و صفا کنند و روغن مغز کدو شیرین و قدری شکو داخل کرده بخورند و اگر امر سلولین بدلیل کنند اول روز بعضی صوفی که باغ
است بدقوقین و شیران یا ماغز داده و در آئین فائز نشانه و بعد خروج از آئین تدریس بر روغن بقیه و دیلو فر کرده حش
وقت نصف نه از غذا با سفیدان فرایج که با ماش مقشر و قطف و جازی و سفالنج و روغن بادام شیرین ساخته باشند
مکنند و اطریه کوفته در سفید بلج انداخته بدین حیره از مغز نان میده و شکو طبرزد و روغن بادام شیرین و زردی بقیه
نیمه شربت خشخاش تازه کوفته منقوع بگلای یا شکو طبرزد بدینند و اگر امر سلولین با سهال انجامد غذا از فوج و تهوج
با ماش مقشر بران و یا از زردی بقیه سلوق و برنج سرخ و جاورس هر دور کوفته به شیر بادام مقشر بران بچینه میباید و بچینه
اکثر عمل آمده و نفع نمایان بخشنده برنج سرخ است که آنرا اول و قدری روغن مسکه یا روغن بادام بران کرده از آب
قدر کفایت مهر بچینه بارب به یا شربت حب لاس داده باشند غذای که با صفا نفث الدم لایق است غذای که است از
لوزجه بخند چون شور بای اکارج و اکارج مطبوعه و جلوه و کدو و کدو و زردی بقیه نیمه شربت که دم لایقین که را و کدو یا لیمه

از ده کندر را شنج کندر ریوند که با عصاره لخته الیس برابر کوفته و خفته لب که خمر کرده قرص سازند و بقدر حاجت بدینند اگر کنند
بالای آن سر که قدری بخرع نمایند و اگر از سر که باقی باشد بخوری دیگر که مناسب باشد تا دل فرماید قرص انبر را بر سر
سبب و در درج و پخته شنگی که ریوند چینی هر یک یک دم بزر القاه بزر القند مصطکی طبائیر غفران بسل غافث را بر سر
ترنجبین هر یک شش دم انبر را بر سر دوازده دم گلخ شصت دم کوفته و خفته قرص سازند قرص بار و سرفه را سوزند بود
و تب که معادوت کند مقارنت نماید رب السوس نشانه کثیر صمغ عربی از هر یک یک دم در قیو فو کینقال طبائیر تخم خرفه
تخم خشخاش تخم کاهو هر یک دو تخم خیارین تخم که دی قشر هر یکی سه دم کوفته و خفته قرص سازند شری دو دم با کجا کدورت
مغشقه و دیگر سرفه و آس جگر را مفید بود لک مغسول نیم دم ریوند چینی یک دم طبائیر مثقالی تخم کاهو سنی بادیان تخم کدورت
هر یکی یک دم نیم تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوس هر یکی دو تخم خیارین تخم که دی هر یکی سه دم شری دو دم بادیان
شربت خشخاش قرص کاهو هفت لخته دم که عقب مثقال خفته نافع است و قی الدم را مفید که را بسد شنج هر یک یک دم
نیم رب السوس م الاخوین نشانه بادیان هر یک دو تخم صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار دم قرص سازند و ده دم از وی بگردید
دالک بن الیخ سفید مسجون امیخته بخزند و دیگر هفت لخته دم طین شاموس بد کل سوره قیون هر یک دو دم بزر الیخ کندر هر یک یک
درم کوفته عصاره لسان الحمل با در قرص سازند و دیگر هفت بند کردن خون و عسل بعد قصد با سلیق و سکون و صمغ
خاک بعد بخرع سر که اگر خون در ریه جمع شده باشد بکار آید و بهای خون را باز دارد و اگر بچند دم صمغ عربی کثیر اکل مخموم هر یک
سه دم کند اقا قیالک را هر یک چهار دم سده درم شری دو دم و در جگر نوشته که مراضو اب چنین می نماید که در اجنای این
دسته تصویف است سحای آن ریوند چینی باید و دیگر راوند یک دم و نیم و در حرق خشخاش سفید خشخاش گلخ طبائیر کلان
اقا قی عصاره لخته الیس هر یک دو قرن ایل محرق و دو دم نیم که را بسد هر یک سه دم طین ارمنی چهار دم تخم خرفه هفت
درم قرصها بنند بر و صمغ کینقال قرص فیش که جهت خشونت سینه و سرفه و تب بحسب میل عجیب است و در دهان صغیر
ده درم سقونیامشوی کینقال رب السوس کثیر انشانه هر یک یک دم کوفته و خفته بلعاب سخیل که اخو سجلا باشد اقراص سازند
شرفی کینقال فو عید یک کدات الیه نافع است بنفشه تخم حلی تخم خیارین تخم خیار مغز خیزه مغز تخم که در رب السوس
فعلح الحلیل الماکین کوفته بلعاب تخم کتان قرصها بنند و بلعاب خیزه مغز فو عید یک سرفه که باقی باشد بنفشه مغز ادا
نیرین مغز تخم که دی نیرین مغز تخم خیار گلخ کثیر از هر یکی پنج دم رب السوس گل ارمنی نشانه هر یکی سه دم مصطکی کینقال
سدل یک دم خیار نیم است اقراص سازند شری کینقال با جلاب یا کثاب فو عید یک جهت سرفه که باقی باشد قیض طبیعت بود
بنفشه ده درم مغز ادا مغز تخم خیار هر یکی پنج دم کثیر رب السوس هر یکی چهار دم چنانکه رسم است اقراص سازند شری دو درم
با جلاب یا شربت بنفشه فو عید یک جهت سرفه که باقی باشد و قویخ نیز کثاب بنفشه ده درم ترید موصوف پنج دم رب السوس ده
و نیم محمود سه درم مصطکی یک دم و نیم کثیر انیدرم ناکیدم شری دو درم و نیم با جلاب جهت قویخ و طینخ میوز شری و فو عید

و انچه در بند قرص ششاش بهته درش سینه و تنش زعفران بندم رب السوس نشاسته کثیرا هر یک در دوشم ششاش
 ششاش سپاه هر یک در دوشم گل سرخ صمغ عربی هر یک چهار درم طباشیر سفید بیدم آب خالص اراض از ششاش
 کینقال باد و کینقال با شربت ششاش و دیگر جهت سعال خشک صمغ فو ازل و جهت سرفه که بابت نفث زرد قوی
 باشد برای سلسله نشاسته کثیرا صمغ هر یک بانه در دوشم ششاش سفید مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار تخم کاهوز البلیج
 هر یک در دوشم بالاب سفید قرص سازند و هر قرص سه درم شربت یک قرص سه درم شربت ششاش با آبش خوب بچین است
 در غیبی و بنده که این نسخه را تجربه کرده بسیار معنی یافته ابانر البلیج ربع وزن این انداخته و از کافه بخور کثیر
 بیکبار بزر البلیج این وزن نداده قرص و ات بچین که در تبیل نفث و سعال مضاعف مفید است نشاسته تخم صلی کثیرا و ابانر
 هر یک در دوشم رب السوس هر یک در دوشم بلعاب سفید و تخم کتان قرص سازند ششاش سه درم شربت نفثه
 قرص و فس این قرص مختار حکیم مذکور است و عقده دارد که این قرص موده ریه را از دمه و دم باد را از راه مثانه و کلیه
 دفع میکند و طبعی گفته دیدم من جماعتی را که بر یافته اند سبب قرص از نفث الدم بی آنکه دفع شود موده آن بول فطر ایام
 بکدم و نیم رب السوس و فای بالین و رقی گل شیرین خشک هر یک در دوشم کهرابی نعیمی عصا ریحانه لیس کند حصص سندی
 صمغ عربی صمغ فارسی نشاسته سدر هر یک در دوشم بزر الحیا بزر القفا بزر البلیج بزر البلیج الحلو انقشر هر یک بدهم کوفته و بچینه
 بگلایب خیر کرده و صها سازند قرص زخیر به نفث الدم هم معنی است نشاسته شالی در دوشم عاینه خواهد مده قرص
 سلطان که سلسله و نفث الدم و مانع است رب السوس سه درم طباشیر کثیرا شادنج مغز لهر یک بدهم گل مخموم گل ارمنی
 نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم آب رگبار رنگ قرص سازند ششاش دو درم آب انار شیرین در دوشم گل سرخ
 هم درین نسخه افزوده قرص سرطان موافق نسخه دار الشفای شیراز کثیرا دو درم رب السوس سه درم گل ارمنی گل رومی
 و رقی گل سرخ نشاسته هر یک چهار درم شادنج مغز لهر یک بدهم کهرابی نعیمی عصا ریحانه لیس کند حصص سندی
 و بچینه آب قرص سازند ششاش کینقال قرص سرطان مغز لهر یک بدهم کهرابی نعیمی عصا ریحانه لیس کند حصص سندی
 نشاسته ششاش مغز تخم خیار مغز بهانه مادام نفثه گاو زبان کهرابی نعیمی عصا ریحانه لیس کند حصص سندی
 هر یک در دوشم تخم کدوی کبک هر یک شش درم مغز تخم خیار مغز تخم کاهوز البلیج هر یک در دوشم رب السوس هر یک در دوشم سرطان
 سوخته سی درم هم در این نسخه از بزر قطونا کوبند و بزر قطونا بایان بیامیزند و آب انار شیرین بپزند و قرص ساخته بر پشت خوابان
 نهاده خشک کنند ششاش کینقال قرص سرطان موافق نسخه تحفه که صاحب آن نسخه با دوره زعفران بکدم رب السوس
 ششاش سفید ششاش سپاه هر یک در دوشم کثیرا طباشیر شادنج مغز لهر یک بدهم کهرابی نعیمی عصا ریحانه لیس کند حصص سندی
 نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان حرق ده درم آب لسان الحمل قرص سازند ششاش دو درم با شربت انار شیرین شادنج
 و بعضی بدل شادنج ریشه انجاری اندازند و حسب تحفه بدل آن شادنج لاکو کوی اندخته و مانع تر یافته قرص سل مغز تخم خیارین ده درم

ده درم تخم خرفه هل السوس هر یک چهار درم طباشیر سلطان مخم خرفه هر یک دو درم نشاسته کثیر هر یک یک درم کوفته و بجنه بلعاب سفید
 سرشته اقراص سازند شربت می کشند **قرص سسل** جهت مسهلین مانی که یم با خون دفع شود بکار آید گل مخم سد درم گل ارغنی
 نشاسته گلشن هر یک چهار درم کرباج لاس تخم خرفه سلطان نه ری سوخته کثیر السید طباشیر شادنج مسهل بایوس هر یک یک درم
 صمغ عربی هفت درم کوفته و بجنه باغچه تر سرشته قرص سازند هر قرصه یک درم هر صمغ دو قرص باب باران یا انجیر بپزند و بکوبند
 جهت خرفه ریه و نفث المده بکار آید منقول از معالجات بقراطی افیون یکدانه بکوبند بزرالنج هر یک دو درم انکس گل مخم طین شادنج
 طین صفر هر یک نصف درم کندر سید را پنج هر یک یک درم نشاسته کثیر اصمغ عربی خشخاش سفید هر یک یک درم و نیم کوفته و بجنه بلعاب
 سفید که در آب جوشانده صفا کرده لعاب گرفته باشند قرصها یک درم ساخته هر روز یک قرصه اگر خرفه شدید باشد ده روز بکوبند و در آب جوشانده
 روزی دو بار و در شب یک بار سیب یا رب برایش تربت انس بدیند اگر رسال موزی باشد تا شش جو بدیند و اگر حرارت زایل شده باشد
 و قرصه باقی بود تا شش جو که در آن سرطانات اناث مطبوخ باشد بدیند و دیگر که الحام قرصه ریه و صد رکن اقا قیاز غفران هر یک یک
 نیم درم کرباج صفا هر یک یک درم دم الانجور نشاسته لبان هر یک یک درم صمغ عربی کثیر اصمغ گل هر یک یک درم گل گلشن هر یک یک
 چهار درم نارنگ بوجدم باب به بارکس قرص کنند هر قرصه یک مثقال و در سایه خشک کنند و دیگر جهت مسهلین بزرالنج که نیست مطبوخ
 دهنه باشد مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر یک یک درم طباشیر گل ارغنی هر یک یک درم گلشن شش درم قرص سازند و هر
 یک درم و نیم بادون صمغی از زنده درم بدیند و بتدریج دوغ بنفیر ایند تا بسی درم رسانند و اگر رسال هم باشد یک درم صمغ عربی افزوده
 کنند **قرص شادنج** منقول از مخم خرفه جهت سسل و سرخه عاره و سیلان خون از هر عضو باطن برای دفع اسهال جاری و دوائی و دیگر
 دمای بزرالنج افیون صفرا هر یک یک مثقال تخم خرفه کثیر خشخاش سفید شش مثقال طباشیر طین رومی طین شیراز هر یک یک مثقال
 سلطان سوخته دو مثقال کثیر اب السوس صمغ عربی شادنج منقول شادنج گاو کوهی سوخته انجیر هر یک یک مثقال لعاب بزرالنج و قرص
 سازند شربت می کشند **قرص طباشیر** جهت نفث الدم که از ریه و سینه باشد منقول از کامل الصناعت طین قبری گل مخم کرباج صفا
 لجنه لیس اقا قیاز شادنج گوزن طباشیر هر یک یک درم تخم خرفه صمغ عربی کثیر بریان خشخاش هر یک یک درم کوفته و بجنه بلعاب بزرالنج و قرص
 سازند هر روز یک مثقال باب یا تنگ آب خرفه با قدری تربت خشخاش بدیند **قرص طباشیر کافوری** نافع است جهت سرفه
 و حی و حق و حیث خرفه و تشنگی باشد کافور یک درم طباشیر سفید ورق کاسرخ صندل سفید مغز تخم خیاره مغز تخم بادرنگ کاسنی تخم
 کافور تخم نور که از هر یک چهار مثقال کوفته و بجنه بلعاب نیکو سرشته در فرم سازند شربت می کشند **قرص** این اقراص باشد ششاه
 سمانه **قرص طباشیر طین** مستعمل بزرالنج و خشونت سینه و تهیای ملتبه صفراوی و صفید تشنگی باشد ششاه صمغ عربی
 خشخاش سفید کثیر از هر یک یک درم مغز تخم خیاره مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال تربت سفید چهار درم کوفته
 و بجنه بلعاب نیکو سرشته اقراص سازند شربت می کشند **قرص** اینها باشد ششاه باقی می ماند و دیگر از دار الشفا می شیراز کثیر تخم خشخاش
 هر یک یک درم مغز تخم خیاره مغز تخم کدو ششاه صمغ عربی هر یک یک درم طباشیر سفید چهار درم کرباج بزرالنج درم کوفته و بجنه بلعاب

نیکو دیر شد شری کینقال و دیگر موافق نسخه صاحب منهاج الدکان زعفران یکدرم نشانه کثیر صمغ عربی طباشیر سفید یک
 دودرم ورق گل سرخ ترنجبین هر یک یکدانه درم ترنجبین راب حلو کرده باقی ادویه کوفته و بخته و بخته قرص سازند و دیگر کینقال
 میوه طار الله درم صمغ صندل صمغ برای سرفه و ذات الحجاب و حی دق و پنهانی محرقه و حره بول و تشنگی و تسکین التهابات و دهته
 حصه کله زعفران نیم مثقال صندل سبید یک مثقال کثیر ارباب لیسون بنویزد هر یک یک مثقال گل سرخ منقح کدوی شیرین منقح نیم دودرم
 تخم خیارین تخم کشته هر یک یک مثقال طباشیر سبید نشانه تخم خرقه هر یک یک مثقال گل بنفشه ترنجبین هر یک یک مثقال کوفته
 بخته با شیره جو قرص سازند قرص فلفلی نفث اللدم و قروح و خلفه کسی که معده آن ماده ریزد فلفل کینقال مرصه و مثقال
 ریوندانیون هر یک یک مثقال عقیدرمان شکری رمان بری عصاره تخمه انیسون آقا قبا هر یک یک مثقال آبی که در آن حب الاس
 جوشانیده باشند برشته قرص سازند قرص قرن ایل هسته صمغ نفث اللدم و ارباب و سفا یا شاخ گوزن سوخته بازوی
 بریان آقا قبا بریان فیون برشته عصاره طریش هر یک یکدانه شکوفه انکور شش درم پوست انار بریان کرده هفت درم کند
 هشت درم ترنجبین بریان ده درم صدف محرق عصاره یخ لعل کوب الک ص هر یک یکدانه درم انیسون سماق که در مطبوقات
 مستعمل است هر یک یکدانه درم حب الاس سیاه پانزده درم پوست وخت صندل بریان شانزده درم سماق دانه وین قسط شراب
 کفایت سماق باغین و در شراب بچشانند تا شراب سیاه غلیظ گردد و صاف کرده ادویه دیگران سرشته قرص سازند قرص کاغذ
 بهسته سل و دق و صمغ لیسون عطرش و مکرر فی اللدم نیز سودمند است کاغذ یکدرم و نیم زعفران دودرم منقح تخم خیار تخم
 کدوی شیرین تخم کشته کثیر انار دین صمغ عربی راب لیسون محرقه خام فاقه هر یک یکدانه درم طباشیر چهار درم گل سرخ ترنجبین شکری طرز دیگر
 هفت درم بلعاب بزر قوطو قرص سازند قرص کاغذ و نسخه دیگر درسی زبانی که شنه یازده اشده بکار آید کاغذ یکدرم تخم کاسنی
 یکدرم گل سرخ صمغ بادام صندل سبید کثیر انار نشانه راب لیسون طباشیر سفید هر یک یکدانه درم منقح کدوی شیرین منقح تخم خیار منقح
 بادامک منقح هلدانه هر یک یکدانه درم بلعاب نیکو قرص سازند قرص محل خون آمدن بسرفه باز دارو لادن زعفران هر یک یکدانه درم
 شاخ گوزن سوخته آقا قبا هر یک یکدرم پسیا و شان یکدرم و نیم گلنار و زعفران یکدانه درم سرکه صفهانی شاد رخ مغبول دم الاون
 هر یک یکدانه درم آب لادن محل بسپزند و اقراص سازند شری دودرم با رب ان که طباشیر و گل از منی شب فسیانیده باشند پس از آن
 و در صمغ لیسون که با هم سه درم داخل است قرص کلنا جهت نفث دم و نزوف دم و اسهال از عاوی سلیخه طین مخموم مرصه صمغ عربی
 هر یک یکدانه درم کوفته و بخته آب گلنار تر یا بخته بسپزند و قرص سازند در سایه خشک کرده بکینقال استعمال آن در قرص کوب کینقال
 است بسرفه و قروح و نزوف دم و ادویه صمدیه که در شته قرص که با نفث اللدم و نزوف دم و خون زدن از شکم باز دارد و موافق
 نسخه عاوی زعفران دودرم خشان سبید مصطلک که با رب ان ده درم با رب قرص سازند شری کینقال و دیگر موافق نسخه
 منهاج الدکان دق سوخته ترنجبین هر یک یکدانه درم تخم گلنار بزر کوی سوخته پوست تخم مرغ سوخته صمغ عربی هر یک یکدانه درم که با رب ان
 تخم خرقه هر یک یکدانه درم کینقال سبید خشان سبید خشان سیاه هر یک یکدانه درم بلعاب بزر قوطو با شیره شری کینقال و قوت

سایه تخم نارنگ ششم حاض هر یک درم طین قبری طباشیر سفید شادنج هر یک چهار درم کوفته و بخته بلعاب سفید قوی
سازند هر یک درم مایه کشال بصبارت مناسبه بند و دیگر طباشیر افاقا عصاره لخته اکثس هر یک دو درم که با بسبب درواید
قرن ایل حرق و در حرق شادنج مغبول هر یک درم گل سرخ تخم خرفه کزبره بریان سماق نشاسته صمغ عربی گلنار هر یک چند درم
کوفته و بخته آب سماق و آبی منقوع باشد در آن گلنار و اگر سرفه شدید باشد بلعاب بزر قطونا قرصها سازند هر قرصی بمقتضای
باشیره تخم خرفه بخورند و اگر سرفه سخت نباشد آب لسان الحمل و آب سماق تناول نمایند دیگر جهت نفث الدم و قرصه روده
بخته در صدر بزر النعج پیسید پوست لعلج هر یک چند درم مصطکی مسیت درم که با رب السوس زعفران هر یک مثقال زیتونا
شست درم علی الرسم قرص سازند و دیگر جهت نفث الدم و فضول که بسینه ریزد بزر النعج سفید پوست لعلج طلای حید
لبان سفید لینی انون منور بخته جوز سرد هر یک درم مصطکی که با بسبب سی درم استیون را یک شرب آب گرم تر کنند صمغ عرب
آن گرفته و دای دیگر آن سخن کنند بلنج و قرص کنند هر قرصه نصف درم شترتی یک قرصه آب سرد وقت خواب و دیگر در صباب
بزر النعج سفید پوست لعلج هر یک مثقال کنند و اگر فیرین مسیه سایه یا به شتر هر یک مثقال مصطکی مسیت مثقال که با باهل السوس
زعفران هر یک سی مثقال بزر قطونا چهل مثقال آب شیرین سرفه اغلیظ کنند و قرصها سازند و دیگر جهت قطع نفث الدم از
هر موضع که باشد و تقویه صدر رانده کند مثقال از معالجاتی بقراطی درواید نثار کنند رایتنج هر یک یک درم زلسان الحمل بسبب که با رایتنج
خطائی خالص عکالان شاهر یک درم صمغ عربی فارسی کینه انشاسته هر یک دو درم و غیره السوس عصاره لخته لیس و حرق طین
ارمنی طین قبری طین شاموس هر یک درم درم تر بختین منقی چهار درم عکالان شاهر درم سرفه تر کنند که حل شود و دای دیگر کوفته
بخته در لعاب بزر قطونا که جو شاییده لغا بخته باشد با هم شسته قرصها سازند و هر روز یک درم تا دو درم حسبت و حاجت
بار به صمغ یا شرباب من بهند و اگر سرفه شدید باشد با شمشیر بهند و دیگر که اصلاح نفث الدم و زهر موضع که باشد و اصلاح
سج و قرصه معاد و بهال درم کنند طبری گفته نادر و عجیب است دیننی و تجربه کرده ام من بار بار زعفران و درواید که بختید و قرصها
ما تخم آن مازوی سبز هر یک یک درم صمغ عربی که با هر یک یک درم و کشت درم تره رمان بری افاقا هر یک یک درم و نصف درم
و گل سرخ بسبب بحر شادنج هر یک دو درم عصاره لخته لیس طین ارمنی طین شاموس هر یک سه درم نشاسته اندکی بریایه کرده است
درم و نیم که در چهار درم کوفته و بخته بلعاب سفید مطبخ شسته قرصها سازند و بخوری مناسبه بهند و دیگر جهت نفث الدم و سرفه
با اسهال باشد زعفران یک درم که با بسبب هر یک سه درم تخم حاض بریان طباشیر زرشک منقی نشاسته حب الاس شاه بلوط هر یک چند درم
گل حرق صمغ عربی هر یک درم کوفته و بخته آب خالص قرص سازند شترتی دو درم قرص و رو تا لیس تقطیناس که در
ماونست نافع است بر بون انشاء الله تعالی در او پیسید باید قرصی که سرفه و نفث اغلیظ نافع است اگر با وی سی و لیس طنج
بنو تخم بادیان تخم کرس بر سیاوشان رب السوس مترا و نام تلخ بزر بلعاب تخم کتان قرص سازند شترتی سه درم با گرم یا با مطبخ شسته
که جو اند تناول نمایند قرصی که جهت سعال مایه که با سرات و شکلی باشد نافع است تخم خیار تخم خرفه منور تخم کدوی شیرین زرخین هر یک

هر يك چنانچه در رب السوس نبشته هر يك در دم بلعاب سبیل و لبها بعد از آن قرص سازند هر روز سه درم آبش جو و شربت بنفشه بدهند **قرصی**
 که به صنف لطف و قی با فیه است و طبع و انرم کند رب السوس و درم و نیم و نیم و نیم چنانچه بنفشه ده درم بآب خمیر کرده چهار قرص بنفشه شربتی
 دیگر قرص ماده درم شکر **قرصی** که حدود درم صد و اذات کند و بر آرد و سبینه را از آن پاک کند و دای جدید است را و از اصل لطف
 نمک هر یک یک درم حله آرد کرده اینون گلشن هر یک دو درم مرسته درم بآب خمیر کرده قرص سازند هر قرص در می و در سایه خشک کنند و هر روز
 با یک کوبه مطبوخ پنج را زایه پنج کوفش بوزند **قرصی** لطف به نفع دهنده که زیاده باشد و منقطع نشود گل از می گل قهری هر یک است
 درم کثیرا نشاسته طباشیر شادنج هر یک چهار درم گلشن که با سبب صمغ عربی رب السوس و فوع محرق هر یک یک درم سرطان محرق تخم خرفه
 هر یک یک درم بلعاب سبیل قرص سازند هر روز سه مثقال بشرت ششمان بوزند **قرصی** که هفته قروح صدر و سلسه وقت زوال
 و می دم شدن مده بکار می آید افیون دانگی روید بزر السنج هر یک دو دانگ گل مخوم گل مغره هر یک یک درم کند را و تیغ بسید یک
 یک درم نشاسته کثیرا صمغ عربی ششمان سفید هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته قرصها سازند و هر روز آبش جو اگر سرفه باشد به تنهائی آن
 و الا آبش جو محلی بر سبیل و در سفر علی بدهند اگر است هنوز با گل زایل شده باشد آبش جو که سرطانات در آن بخیته باشند بدهند
 قوخی سابق در ادویه الفیه نزلید گذشته که اسهال می بخور است و منقطع میشود بر کوبت طبله الراجیه و بر شومانی که نفع دهنده کام و نزل
 و مانی لصد را با این اعتبار آوردن اینجا هم مناسب بود اما چون اکثر اقسام آن در اینجا خور یاخته اعان نموده جهت عطریه اخرا اطلاق این
 لفظ هر یک بچون هم میکنند و بچون قوی میخوانند نشان الله تعالی در معاین این مکتوب که خواهد شد قیرو طی حرائین که هست
 زان بخت و آن لصد که هر گاه در صدر یا در جبهه یا در غایت و محل حادث شود و بخت خفیف یافته باشد یا زایل شده باشد کافرا
 بقدر الطبری آب جود قرص آب مطبوخ زقی آب تن بنفشه هر یک فی آب و درق خنای ریج خرموم و روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند
 بر آتش گذاشته تقیه ازین آبها دهند گویا بنفشه که قدری ازین آبها سفیده داده باز از آتش فرود آورده سرد کرده باز بر آتش گذاشته
 تقیه دهند و قدر صالح ازین آبها در جود پس سینه و پهلوی که میخورد و طی که در بخور متفرق تقیه به جهت تمکین و صج نافع است روغن بادام یا
 گل بادام و سوم سفید قیرو طی سازند و تنها یا باز ده پیضه سرشته بنگرم خج کند و درم سبب مدح سوس و هر گاه بر خنای نوزاد افتد
 علاج چنین خنای کنند و چون بخیته شود و بخیج ریم آید آنچه در خنای متفرق گذشت بکار برند و در انتها اندکی سرکه بآب بنگرم خج کنند و
 تفرغ در آن نیز نمایند تا آنوقت را از ریم بشویند و اگر از تیزی سرکه آبی رسد روغن گل یا روغن بنفشه بلعاب تخم کتان بخیته خج کنند
 و تفرغ نیز نمایند **قیرو طی** که هفته سوز خراج بارد ریه بکار می آید از موم و روغن نار وین و قدری را تیغ سازند و ازین صمغی آ
 که از تخم اوز و تخم جاری و تخم طبری که معروف به پادشاه و قدری حرا و قدری موم ساخته باشند اول تخمها را بگذازند پس حرا و موم
 داخل کرده بکار بند قیرو طی که در ذات الریه روز چهارم ابتدای وضع بعد استعمال صمغی که صندل و آب جی العالم دارد و در صندل گذشته
 بکار آید با و نه الکلیل الکلب بنفشه قطعی صندل سفید آرد جویمه برابر کوفته و بجزیر بخیته در موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشد با تیغ
 مثل موم خست بسید بگذازند و اگر در وضع تاخیر افتد تخم کتان و علیه آرد با قلاب بر اصفافه نمایند **قیرو طی** که هفته ذات لصد و موم را در روغن

بگذارد و آب برگ سید و آب ترانه که در حقیده داده بدخات متوالی بکشد قیروطی جهت تسهیل نفث تیلین صدر و برای سرفه شکاف
 سل بکار آید نتیجه بخندم سوم در وقت ششم بطهر یک درم روغن خنبری از روسی در قیروطی سازند و بر سینه و پهلو مرون کنند قیروطی جهت
 نفث لانتها عاقر قوا بکند درم و نیم شونیز اصل السوس هر یک درم آرد که سینه آرد و حلیه بر یک بخندم همه را کوفته و حنیفه در موم
 که از روغن بوسن یا روغن بادین ساخته باشند اثیمه مثل سرم ساخته بر سینه بکشد قیروطی جهت ذات الحبیض و البیض
 عجز است کینه اگر کوفته موم سفید هر یک شقیال روغن بنفشه غنغیال قیروطی سازند و اگر آگیم استعمال کنند و اگر آده سرد باشد بدل روغن بنفشه
 روغن ترگس یا روغن بایسن یا روغن بوسن کنند قیروطی نافع ذات الحبیض و سبوس گندم آرد و آرد با قلابا با قلابا کلین الملک کوفته و حنیفه
 در موم روغن که از روغن بنفشه یا شیریج ساخته باشند اثیمه بر حسب علیل کالند اگر آده فلیط بطبی الصغیر باشد روغن بوسن بر کتان
 و حلیه آب کرناضه بکشد قیروطی جهت ذات الحبیض که در بکلیون رج بر آیدن نفث طبعی کلین جهت کلین و مضایج بکار آید بنفشه
 صندل سفید آرد و روغن بوسن گندم کلین الملک کوفته و حنیفه در موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند اثیمه صفا کنند و اگر حاجه
 بنخلیل و مضایج زیاد باشد آرد و با قلابا آرد حلیه تم کسان بقدر حاجه صفا کنند قیروطی جهت نفث الدم که در سینه و قیدین برای
 عروق سینه در بر رسیدن برای سخت باشد بکاری آید آده انگوثری در شراب لیس بر در موم صغنی یا روغن بوسن بکشد آرد
 آب سور در ترنیر بامیزند درم کرده بکشد قیروطی برای نفث که بسعال شد بد باشد از مکار آب با ترنگ و آب
 عصی الراعی و آب خرفه در موم روغن که از روغن گل ساخته باشند بکار باید بود قیروطی سوزش سینه را که با تب
 باشد یا بغیر تب است موم سفید و منقول روغن گل بگذارد و لیس آب بنجار و آب کدو و آب برگ خرفه بر بر بقدر حاجه
 در آن آمیزند و کف مال کنند تا نیکو مخلوط شود پس بار چه بدان فر کرده و بتلیج سرد نموده بگذارد کلمه سفید هم از روغن
 صدیه در الفاظ کافیست کالاس دوا ای بند سبب جهت سرفه و حنیق نافع در با طفال جهت رویه آنها انفع یا نه یک
 خرد کند که در جزوه ها که سه جزوه در چهار جزوه بر سرچ جزوه سونده شش جزوه بیاض نفث جزوه و اصله بکرده بکار دارند
 لطیف کیا جهت پا چهار سال برابر سرخ بدهند و کلان سال را موافق حال باید داد و این سرخ دفع اثر سمها و اثر آتوره
 و انقیون نیز از این میکند یک نانک همراه روغن ترشین بدیند و این را جهت بد صغنی و دفع شکم سه باب گرم
 و جهت گزیدگی سنگ و لوانه بعد از باز کرده روزی یک نانک نیم آه یک نانک آب گرم جهت تب بکرده کیا شد و برای حلیه
 دوا باشد و برای بد صغنی در در شکم سبب نیم نانک برای گاو میش و منیل پنج نانک نیز مفید است کشتکاب
 در عرب لفظ فارسی را شمشیر است و انشاء الله تعالی در الفاظ خواهد آمد اما لفظ کشتکاب در حق آن کلام قوم مضطرب یافته
 صاحب قاموس گفته که کشتکاب شمشیر است و از شجر اطلاق نمیکند مگر برای آنی که جو منقه را در آن هراخته باشند
 و صاحب نسخه تذکره و حکیم علی شیر جو زمشه اند و ظاهر این دلالت میکند بر آب خام که جو در آن عمر و سس باشد
 در کلام صغنی لغزج که مطبوخ باشد مستفاد است بهر حال این لفظ مورد استعمال عذیده دارد و بنا بر اقتضای نوشته نگاشتن

کلکلسن اسهرک دواي پندريت که يك يزدان اسهرک يعني طلق است جهت سرفه که از غلبه تلخه باشد نافع و گهسته اند
 و بزرگ حرارت نيز فوئده اند و هم نافع با فواع بر سر و جله انواع باد و بلغم گفته اند و هم مقوی باه و مشهی است نفعی که فوئده را از
 لوبک عاقل مناسبت بخوراک اسهال اسهال را که گویي با دارد آن همه برابر کوفته و بجنه بار یک ساخته برابر جله سار کشته و در
 جله اسهرک کشته و برابر نیمه نبات سوده انداخته در ششده مقدار کفایت غلظه مقدار دو و مندرم بسند برهند و بعضی از نباتات
 جلاب می سازند و بان غلظه می بندند کلکلسن فیروزنی که جهت سرفه و ضیق بلغمی کلکلسن کچ که برای حال طبع
 که غیر نباتات و مسلولین مفید است این هر دو را دراد و یکدیگر به انشا الله تعالی خواهد آمد که ادالی که در عرض ذات الحجب
 در بعضی کتب معتبره بنظر آمده بدین تفصیل است اسهرک گاه صبح ذات الحجب شدت نباشد بعد بدین مجموع و در غنیمت
 یکدیگر و در غنیمت با یکدیگر مصرف کرده و زمانه برگردانده نافع است و جهت تسکین ریح اگر ماه دوم و قبل باشد غلظه به جاده شکست
 و سوسن گندم مفید است و اگر داده غلظه و ازج باشد که باطلج یا یک سینه مدقوفه مجونه بخل شود و مناسبت است و اگر داده و غلظه
 باشد پس کما دنا و جو و سوسن گندم مطبوخ بسره اگر مناسبت تقویه سواد است که از یکدیگر پس از استقران غلظه
 سهیل از قران کفایت از استقران غلظه از غلظه بکوبیده و در تحت میگرد و در وجه اگر چه کما و تحلیل میکند اما
 جذب زیاده از تحلیل خواهد کرد و کلمه شیر و هم از ادویه صمدیه در الفاظ لایمه است لبن یعنی شیر صالح است و غلظه
 و شیر شتر نفع میکند و بود و هر و ضیق نفس عار که با در بچین شیر گاو و نواج و شیر زمان و شیر خرو شیر زنبکو است و رسال
 و سل و نفث الدم را بچین شیر گاو و شیر خرو شیر خرو جهت غرض عار و نزلات حاره و التهاب فون نافع قدر شیر از روی
 دو و دقیه تا نیمه غل است با شکو کثیر از روغن تخم کدو و رب السوسن صمغ عربی و شیر کوسنجه و فربه ریه و نفث الدم و غرض
 اما موثر است و بار و غن با دام و صمغ عربی جهت سرفه و جرب ترتیب خوردن شیر جهت مسلولین انشا الله تعالی در غلظه
 آخرین مکتوب خواهد آمد لوق ابن ماسویه جهت معالجات رادی و غیر رادی نافع تخم خطمی شیر صمغ عربی و تخم خیار
 منخرم بهر دانه بزرقطون هر یک یک درهم تخم خشخاش سیاه ده درهم تخم خشخاش سفید پنج درهم شیر یک است و درم همه را
 سواي بنکونیم کوفته و تخم خشخاش و تخم خیار و تخم مرکاد در دهن آب باران یا شیار از زنجبیل اند و صاف کرده
 شیر بر آرد و بنکونیم خطمی را جدا لوب بگیرد و نگا دارد که کثیر از صمغ عربی را علیحده در آب حل نمایند باز نیمه را یکجا کرده
 نیمه شکر اضافه کرده بقوام آرد لوق اهل بر بود و ج به نافع است مداومت آن قتل آن کینه است اهل سحوق
 و روغن از در هر یک قیه غسل نصف دقیه لوق سازه لوق سفیل که از لوق غسل لوق غسل لوق هم گویند بچید
 نسخه بنظر آمده موافق نسخه نهج که سینه شش را که از احتلاط غلظه بلغم پاک کند است سفیل تر غسل صفی مساک
 در ایتیل سنگی آتش زرم جندان نیزند که سفیل هم است و درین بوز یک کف بخوراند و دیگر مطابق نسخه شفا و الاسقام
 نافع بر بود و انتصاب نفس بکیر و خضار و غسل و سوسن و فالتش ملائم شجر شاند با بقوام لوق آید و در طبایعی غسل و جله

نوشته فایده اگر آب برگ اسفند بر وجهان غسل بقوام آورده لعوق سازد هم جهت رطوبت نفس نافع است دیگر
 موافق نسخه قادری و شفا فی ریه و سینه منجر را که بار طویله بود نافع است زوفا هر یک یکدرم ایر ساد و دم یا بر عسل شوی
 سده دم کوفته و بخیه غسل بپوشند و اگر بالای آن بلخ حاشا یا بودند کوی یا بر سنجاسف بنوشند بهتر عمل کند لعوق
 یا دهم بر سرفه نافع است و در ادویه حلقیه گذشته و لعق با دهم تلخ مغزج لعقل مقدار جوهره مقدس که می برد محل را لعوق با دهم
 سرفه که در انفع رساند و آواز صافی کند و سینه را از بلغم و خلط غلیظ پاک کند طباشیر چهار درم مغز بادام تلخ رب السوسین یکدرم
 خربوز بخیل هر یک یکدرم تخم خیار مغز بادام شیرین مغز حلغوزه هر یک یکدرم صمغ نشا سته تخم بادیان هر یک یکدرم کوفته و بخیه
 لعقل محون کند و نسخه لعوق مادر از بلخ در ادویه حلقیه گذشته لعوق با دهم سرفه خشک و تر که بر سینه در بریزد
 و برای حرارت تخم ششخاش سته دم صمغ کثیر انشا سته هر یک یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه تخم کاهو هر یک یکدرم مغز
 بادام شیرین ده درم حله اباریک سبزه و تر بخیل سبزه دم در آب طبع هندی حل کنند و صاف کرده بقوام آرد پس ادویه مسحوقه
 با آن بپوشند و روغن بادام شیرین سبب دم آمیخته از سبب دم تایل استار بپوشند و اگر تر که حوی بود ششخاش در روغن باده
 نماید لعوق مادر و نسخه دیگر بر آدن خون را از گلو باز دارد و دیگر را اصلاح آرد و بوسه بر اسود و از تخم خرفه طباشیر هر یک
 دو درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک سته دم لعاب بز قطونا لعاب تخم بارنگ نبات حوی هر یک سبب دم بر ستم ترکیب
 کنند و یک کفچه بخورد لعوق با دهم و خلط غلیظ را از شش بر آرد و سینه را از زهر پاک کند زعفران یکدرم و نیم با زرد حله
 جادو شیر بر یک سبب دم مغز بادام تلخ شش درم با عسل بپوشند لعوق با دهم و بخیه دیگر شفته صدر از زنده کند کثیرا با زرد سبب دم
 بادیان هر یک سته دم اصل السوسین یکدرم قند را در عسل روغن گاو حل کنند و دیگر کوفته و بخیه یا میزند شری سته دم
 تهالیا با طبع زوفا دیگر رب السوسین کثیرا قند بادام شیرین راز یا نه هر یک سته دم روغن بقر بعد از حاجه غسل و بخیه
 ادویه و در حله ای رب السوسین در نسخه سبب دم و بادام را بادام تلخ نوشته دیگر از حله ای زعفران جادو شیر بر یک
 دو درم با زرد حله سبب دم هر یک چهار درم بادام تلخ شش درم جادو شیر را بخیه و سبب دم با زرد روغن گاو و عسل بپوشند
 و بادام صبا که بپوشد را هم بپوشند لعوق بز را کفج جهت تر که بر سینه بریزد و در صفا یکدرم مغز حلغوزه شش درم بز را کفج
 و از زده دم جلاب برشته لعق کنند لعوق بز را ششخاش جهت سرفه و در سینه و شش و دیت گرم و قی الدم
 ورق کلمه صمغ طباشیر زعفران هر یک یکدرم نشا سته گندم کثیرا تخم ششخاش رب السوسین هر یک سته دم و ادویه
 کوفته با مثلث برشته بجا در اند و وقت حاجه بسیار بخیل و طبع زوفا استعمال کنند و دیگر جهت سرفه گرم صمغ
 و قیه کثیرا یک قفه اصل السوسین قشر مرغوض کوفته و نیم ششخاش سفید ششخاش سیاه هر گاه دو و قیه همه اسوای
 و کثیرا در جطل آب صاف بپاشند پس بپاشند تا نصف آب بماند بپوشند و صمغ کثیرا کوفته و بخیه یا میزند و لعاب
 بز قطونا تا نصف لعل شکو در طل نیم اضافه کرده باز بپوشانند تا منعقد شود و دیگر جهت سرفه تر لی معید علی است اصل السوسین

چیزی در تخم خطمی پخته هر یک صفت درم در دویست بنجیه درم آشوب ترکند صبح بخوشانند با نصف سداب صندل
 قند سفید بقوام آرد و مغز بیدانه صمغ عربی هر یک سه درم کبوتر چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک نیم درم
 صلابه کرده بیاورند و دیگر هفت سل و اوجاع سینه و شش و سرفه و زمن کاین از نزلات حاره بزر قطعه تخم خطمی تخم خیار
 هر یک سه درم اصل السون ده درم تخم خشخاش و روقیه سبستان بیت دانه جله سواهی سفید جو گوشت کوبند و در بجز طبل آب
 ترکند و بخوشانند نصف با نه صاف کرده با یک طل قند سفید بقوام آرد و وقت فردا در بدن از آن صمغ عربی کثیر سفید بزر
 چیزی درم با یک صفت بیاورند لعوق بزر گمان ربو و سعال مزمن را نافع است و سینه را از اخلاط پاک گرداند و نفث
 یاری دهد بزرگ باین سی درم فردا ناده درم کوفته و بختی لعول سرشند و اگر بریان تنها کوفته و بختی لعول سرشند همین عمل
 کند و بعضی بزر گمان بریان را کوفته با ده وزن عمل مصفی باشد که مقوم سر شدن نوشته اند و بعضی ده جزو بزر گمان را با
 یک جزو فضل لعول سرشند و معمول و اجداد ما بدیم بسیار باروده بود و نه کوبی با تخم رب نیز گاشته و دیگر قویتر
 از اول فردا نازره هر یک یک جزو کند و نیم جزو بزرگ بریان پاک جزو کوفته و بختی با دو چندان عمل سرشند سرفه صبح
 و شام یک صفت لعوق بزر گمان بنجیه و دیگر که هفت درم به و عده و وجع معانی است لعاب بزر گمان عمل شکر احمد
 هر یک یک طل گرفته مجموع بخوشانند با بقوام آید شرقی ده درم لعوق بزر گمان قروح ریه و صدر و خنثی و حرارت تخم جگر
 تخم خطمی هر یک سه درم طباشیر چهار درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم کدو زنگ مغز تخم خیار هر یک سه درم صمغ عربی شسته خشخاش
 سفید هر یک سه درم با عمل طبرزد و روغن بادام لعوق سازد لعوق بنفشه چته سرفه و قویج و رومی و صفراوی بسیار
 مؤثر است بنفشه ده درم مؤثر منفی غناب هر یک سه درم دانه سبستان خهل دانه خیساییده بخوشانند و صفت سازند
 و با عمل خیار شیرین و روغن بادام هر یک سه درم و قند سفید نیم طل بقوام آرد و بختی با یک صفت سی درم و دیگر اضافه کنند و بختی
 تا هفت مثقال بپسند لعوق تلین یعنی اخیر سینه را از بادامی عظیمه پاک کند و بر رو ضیق نفس و سرفه نافع است مغز بزر گمان
 نفث مغز بزر گمان را زبانه کرسنه حلب هر یک چهار درم مغز حلغوزه پسته مغز بادام تلخ هر یک چهار درم همه را بکوبند و با یک صفت یا
 ده درم روغن بادام تلخ جو کنند و اندر طبع اسجری که در میخچه بختی باشند باین قسم که اسجری از بنجیه عدد و ادویه بنجیه صاف
 با یک طل و سداب انگوری بقوام آورده باشند بپسند و لعوق سازند شرقی ده درم ناسته درم با یک صفت لعوق نفث
 یعنی سیر سرفه یعنی نافع است و ماده را نصف دهد و سینه پاک کند سیر پاک کرده نیم درم من و عن کاه و بپزند تا مهر شود پس بکوبند و
 با مانند و با یک عمل صفت بقوام آرد لعوق حلغوزه که لعوق صنوبر است یک مثقال آن را اخلاط از سینه پاک کند در ادویه فالحیه
 و یک مثقال آنکه چته سرفه کنند و ضیق نفس را بختی از موده و بیدیل است در ادویه بنجیه که لعوق حلغوزه بنجیه و دیگر
 به هفت مثقال نفس که از برودت باشد رب السون است بجز درم صنوبر مقشر حله درم مغز بادام تلخ مقشر هبل و بنجیه درم
 عمل بقدر حاجت و دیگر که سینه را از اخلاط پاک کند مغز حلغوزه پنج سون یا سناگون صمغ عربی کثیر هر یک سی تخم گمان بریان

کرده خراوانه سوزن کرده هر یک سفید خرد و در بعضی نسخه ها بجمعه خراوانه نوشته اند کوفته و بخت بر روغن گاو و بر کوبیده عسل کشیده
 لعوق حاشا حاشا را با عسل لعوق ساخته باشند تنقیه صدر و ریه و اعانت بر نفث و تسکین و جاع سر شیف میکند
 و از راه تجفیف نفث الدم هم نافع است و طبع هاشا نیز این عمل کند لعوق حب الرثا و حبه تنقیه صدر از بلغم
 انیسون را از بانه هر یک سه درم اصل السوس چهار درم تخم تره نیز یک درم حبه نیم کوفته در وطل آب بچوشانند تا بر عسل انداخته
 کنند و با کطل عسل قوام آرد و دیگر زراوند حرج یک مثقال اینسون بادایان هر یک دو درم بودند و شقی سقز هر یک یک درم
 نشو نیز چهار درم تخم تره نیز یک درم کوبند و با عسل بپزند شری یک مثقال باد و درم با سبکچین عسل یا عسل لعوق حبه قطون
 قیون صند گند مغزینده وانه مغز بادام شیرین نقشه هر یک چهار درم اصل السوس خراشیده بخیزد زردی چهار بینه بر روغن بادام
 عسل لعوق بناید و دیگر سینه را از زاده غلیظ پاک کند کر سنه فرا سوزن هر یک سه درم آرد با جلا بخیزد وانه مغز بادام شیرین
 هر یک دو درم فانیله شصت درم شری یک طبعه صبح و یک طبعه شام و یک نسخه لعوق حب قطن در او دویه حلقیه گذارند لعوق حبه
 که از حبه کوفته با عسل لعوق ساخته باشند نفع میکند سعال متوکه از اخلاط غلیظه و نفع میکند با جاع حبین که از سده غلیظه
 بهم رسیده باشند و امون میدارد از زاده مضیه بکین و سینه لعوق حبه حبته صنیق نفس سرفه رطلوی معیدیل است تخم گمان
 حبل بالسویه با عسل لعوق کنند لعوق حبله حبه ریه سعال حبیه حبه خور بیدانه بنفشه بیدانه جو نقشه گاو زبان بچوشانند و
 آب زرا با عسل قوام آرد و مغز تخم کدو و مغز جلیوزه و تخم زرا بانه حب طبعه نرم کوفته اضافه نمایند بمشغال این با شکر بپزند
 و یک نسخه لعوق حبله در او دویه حلقیه گذارند لعوق خشتخاش آنچه از بزر این میسازند آنها را در لعوقهای بزر خشتخاش نوشته و آنچه
 از کونار آنها ساخته میشود و در بجا علیحدگی بگاشته میشود و در بعضی کتب بعضی نسخه های این لعوق با نسخه های شری خشتخاش است
 ظاهر افرو و قوام معتبر داشته باشد لعوق خشتخاش موافق نسخه کامل الصانع نفع بفرج ریه و ثلثات بکینه خشتخاش بزرگ و ریش
 وانه از زان در کنند و در شش قطاب شیرین یک شنباز و زنجبیل بپزند بچوشانند با صفت آید بالیده صفا کرده مهر در و قط
 آب خشتخاش یک قط مثقال و یک قط عسل طبرزد داخل کرده بچوشانند تا قوام آید پس از آنش فرو آورده کثیر اسپیده درم نرم
 ساینده یا بنیزد و بزنند تا درم شود و دیگر حبه سرفه و سل و زیت درم و قرحه ها کوکبا رسیده بچاه درم در وطل آب بچوشانند
 تا بطل آید قند سپید یک طل آمیخته قوام آرد پس با سوسون مغز بادام شیرین مغز تخم کدو هر یک نیم ساینده فرج سازند شری ده
 درم لعوق خیار شریف نافع با مافض صدر و ملین طبع خیار شیرین را در آب حل کنند و صاف نموده با نش نرم نیز تا قوام عسل آید
 اگر قدری تر بکین بپزاید صواب باشد و اگر بنفشه مسحق با آن یار کنند طبعیت بیشتر نرم کند و دیگر که سهل صغرا لغم است
 خصوص انحوالی خلق و سینه برونید یعنی انم مثقال روغن بادام یک درم بنفشه عربی ده درم شیر خشک ده مثقال فلوکس خیار شیرین یک مثقال
 پانزده درم لعوق سازند و اگر حبه تنقیه صغرا و بلغم قوی تر خواهند نمود و در ترید و غار بقون حبه طبعه بنیزانند و دیگر نافع بذات الریه
 و ذات الحجب نرم کردن شکم و شکم جدت مواد و لهیه مغز فلوکس بچاه درم در آب گرم حل کنند و صفا نمایند پس کثیرا صغرا بادام هر یک نیم گرم آرد

نفس را با سانی بر آرد و زوای خشک است و چون از اینج بر سیاه نشان اصل السوس هر یک در صمغ طبقمه قرط حله برین صمغ
 راتنج هر یک سفت انجیرش تریه و زکاتن بر یکسین همه را سوای راتنج بشش مثل آب بچوشانند تا نلک با بدین صمغ کنند و مقود
 سازند و این صمغ حل کنند و بچین است و در ذکره دادوی و اگر با قند بچینه بقوام آرد هم صواب باشد و لوق سبستان در سینه و در
 حلقه گزیده دیگر که سرفه گرم را از این کند سبستان صد و سی دانه عذاب بچاه دانه موز منفی چهل دانه در سینه من آب بچوشانند
 تا کبر آن رین فلوس خارش بر سبب درم فایند صد درم در آن حل کنند پس صفا نمایند و میخنج صد درم اضافه کرده بقوام آرد
 لوق سبستان بچینه دیگر قویتر و بهترین سنجهای لوق سبستان و مسی لوق لعلال نیز است جهت سرفه صفت بچینه
 دارد و از حله تراکیبی است که بخل کرده اند با طهاران پنج بادیان سه درم بهدانه بر سیاه نشان کثیر اسفند تخم قطعی هر یک تخم
 خشخاش صفت درم موز منفی اصل السوس محکوک هر یک با نچه درم جو مقشر مر فروغن سی درم بجز رز دلمچه ده دانه عذاب سبب
 سبستان از افغان اگر که بچاه دانه انچه کوفتی است بکوبند و در چهار طل آب یا داده همه را غیر از کثیر از ترغاب نمایند و یکشنبه از روز
 باقی نیم بچوشانند و بالند و صاف کنند و قند سفید نیم طل انداخته غلیظ سازند و اگر سابل ماند زود ترش گردد و موز منفی شود و لوق
 سعال جهت سرفه گرم و خشک صمغ عربی کثیر افشاسته مغربدهانه هر یک چهار درم رب السوس فایند سبید هر یک چهار درم و تخم قطعی
 تخم جازی مغربدهانه چهار درم مغربدهانه مقشر شش درم کوفته و بچینه بداند و اصل السوس محکوک سبستان موز منفی سبب
 سه جزو را در آب سیریز با غلیظ نشود و با میخنج بقوام آرد و ادویه مذکوره بدان میرشد و لوق سازند و با حله آید و سبید از دانه
 و فایند و روغن بادام شیرین بدین و بعد از آن اس با نشانند و دیگر درین باب السوس مغربدهانه هر یک درم مغربدهانه افشاسته
 کثیر صمغ عربی تخم قطعی مغربدهانه بن مغربدهانه که در مغربدهانه هر یک تخم خربزه درم خشخاش ده درم مغربدهانه موز منفی هر یک سبب درم بجز
 در روغن کثیر از ادویه دیگر کوفته بچینه بآن امینزد و با میخنج میرشد و دیگر جهت سرفه گرم و خشک تخم خشخاش ده درم تخم
 قطعی آب از شیرین آبخار آب با دانه گاب کد آب برگ حظه آب نیکر هر یک سبب درم صمغ عربی کثیر است و بادام شیرین مغربدهانه
 شکو عسکری هر یک پنج انشا شکو طبرزد نیم انچه بتوان کوفت بکوبند و باین جاها و آبها میرشد و در ساعه اندک اندک بخورند
 دیگر جهت سرفه گرم کثیر صمغ عربی افشاسته هر یک یک درم تخم خربزه تخم خشخاش بادام شیرین مقشر هر یک تخم بادام صمغ تلخ
 سرشته از جیزم تا یکات را لوق کنند و دیگر جهت سرفه گرم طباشیر درم مغربدهانه درم تخم کد و تخم بادام کد و تخم خیار بهدانه
 تخم خربزه هر یک سبب درم فایند سبب درم کوفته و بچینه بلعاب بخل یا لعاب بهدانه لوق سازند و قدری روغن بادام شیرین
 بر سر آن ریزند و دیگر جهت سرفه حار زمین کثیر افشاسته رب السوس مغربدهانه هر یک سبب درم مغربدهانه خیار اصل السوس
 هر یک سبب درم تخم قطعی تخم نوک مغربدهانه شیرین هر یک سبب درم فایند سبب درم موز منفی سبب دانه سبستان سی دانه
 سبستان و موز و فایند و اصل السوس از یکین آب میرزد تا صنف آید پس صاف کنند و دره شکر طبرزد داخل کنند تا بقوام
 آید پس ادویه دیگر کوفته بآن میرشد و بعضی در چین بچین بچینه خشک تخم خربزه خشخاش سبید با تخم نیکوفته صفت درم خشخاش

فلوس خیار شیر با زده درم غاب بیت عدد داخل میکنند و در وقت سرشون و دانه های خشک آرد با قلعای ده درم روغن بادام
سی درم اضافه میکنند و دیگر جهت سعال حار مزمن زمانی که آواز گش باشد و حرارت زیاد بود بیکار برند جلا کنند
نیکو هر یک بچاه درم صمغ بادام صمغ درخت به خالص هر یک صد درم با هم نیند تا بقوام عسل آید پس بچاه درم صمغ بادام
صمغ درخت به آب خالص هر یک صد درم با هم نیند تا بقوام عسل آید پس بچاه درم روغن بادام صمغ کنند و بسته
لغی کنند و دیگر جهت سرفه بارد سادج لعاب الریشاد لعاب کشمش گمان هر یک بچاه درم عسل صد درم قلعای آرد
و دیگر جهت سعال بلغمی کثیر صمغ عربی کثیر هر یک صد درم مغز حلغوزه بجز درم صمغ السوس صفت درم مغز بادام منقش درم
باعسل و اگر کم حقوق سازند و دیگر جهت سرفه که از بلغم کثیر باشد کند صمغ بادام عسلک الانا طاعانیقون اصلنی تخم زارا
هر یک بچاه درم سیاه مغز لیمو مغز بادام تلخ هر یک صد درم کشمش صفت درم میوه ابا غل گند آرد و گند و دیگر جهت
و کشمش در میوه بچاه اند و باقی ادویه بگویند و با عسل که میوه در آن حل کرده اند بشنند شربتی یک درم و دیگر جهت
سعال بارد وادی جوش شیر خردل مغز بادام تلخ کوفته بعسل بشنند و دیگر فلفل ده دانه روغن زردین یک درم سیاه و
چهار درم مغز حلغوزه دو و نیم عسل و روغن گاو و فلفل کفایت و دیگر بار و میوه سیاه هر یک چهار درم مغز بادام تلخ شش
درم زعفران جوش شیر یک درم بعسل بشنند و دیگر زعفران یک درم بار و حله هر یک صد درم مغز بادام تلخ هر یک
درم بعسل بشنند و لعوق نسل که مسلولی هر وقت پیش از غذا و بعد از غذا میتوان داد اصل السوس بر سیاه و
بر یک بچاه درم زیتون منوع لعوق خشک سید هر یک صفت درم پستان کفی غاب جرمانی سی دانه همه درم
بجوش طل آب بجوشانند تا نیم طل باقیانده صاف نموده فایده و میوه بچاه درم طلی داخل کرده با قش طایم بجوشانند
تا صغقه شود پس مغز تخم که مغز بهدانه نشاسته کثیر صمغ عربی خشک سید مغز بادام شیرین با السویه فلفل حار سه درم
یا نشسته و یا میزند و دیگر لعوق نسل که سرفه مسلولی نافع و خشکی سینه و سرازاد نافع است نشاسته کثیر صمغ عربی مغز
تخم خیار مغز تخم که و هر یک صد درم السوس خشک سید بهدانه منقش هر یک صد درم آرد با قلعای تخم خطی هر یک یک درم و درم
مغز بادام شیرین منقش مغز شنبلیله هر یک صفت درم ویزر بار و روغن بادام منقش بپزند و مغز را را بگویند و با مغز یا میزند که درم
شود و ادویه خشک نیز کوفته و بخیته آمیخته قدری میوه داخل کرده حقوق سازند و اگر با شکله طبرزد مقوم یا میزند هم
مناسب است و دیگر نافع بمسلولین و قاطع نزله و مسکن حرارت تخم خشک سید طاب شیر تخم گمان مغز لیمو ده درم مغز بادام منقش
زعفران هر یک صد درم تخم خیار منقش بهدانه کثیر نشاسته صمغ عربی هر یک صد درم فایده و درم شربتی دو درم با قش
و دیگر که درین عکله هر گاه و باغ گرم باشد و آده نر که بریزد نافع آید صمغ عربی بچاه درم تخم خشک سید سیاه کثیر هر یک صد درم
مغز بهدانه تخم خطی هر یک یک درم تخم خشک سید صفت درم تخم منقش سید درم یک با برز در آب باران
بجوشانند و با قش نرم بجوشانند تا نصف ماند صاف کرده باده اسیر غاب نیکو نیم من فایده و کین سیاه بقوام آرد و درم

برابر گرفته تقویم آرند و قدری رب السوس در زوفای خشک مسح و روغن بادام روغن بنفشه داخل کرده لعوق سارنه
 لعوق نزل که که جبهه سعال جار جلیل المقدار است بدو سخته در او ویه الفیه گذشته لعوق و رو جبهه سرفه و سعال و سعال
 صفراوی و سودا و در سینه قوی الدم و پنهانی حاده منقول از جامع الامین الدوله زعفران نیم درم نشاسته کثیر اشخاص سید
 هر یک درم کاسنیج با کمره صمغ عربی هر یک درم طباشیر رب السوس گل تخم و گاهی بدل آن گل سید و غمستانی کوه شود
 هر یک چهار درم نرم ساینده و باد و شتاب انگوری لعوق سازند **لعوقی** که بر بوج و صنف نفیس مفید است تخم انجور رازانه
 کرسنه حلیه هر یک درم میندانه خفلفل هر یک چهار درم متفرج طغوزه مغز بته مغز بادام هر یک نیم درم کوفته و جبهه طبع
 با صفت لعوق سازند و قدر روغن بادام تلخ بر سر آن ریزند و یک مثقال رازان باب سبب یا صفت یا سبب غصصی بجز ریزند
لعوقی که سعال افش میکند بگزیند زفت خشک کوفته بادام فایند هر یک دو قیه همه را با آب ساینده شراب مطبوخ و در صندل
 بلبلد قدرت شربت نصف قیه است **لعوقی** که سعال الکرم بر بوج است نافع است بخور حلیه یا سوسیه هر دو در آب و آرد و شنبلیله
 ناهر شود صندل ساینده و برابر هر دو عمل منزع الرغوه سخته باز بجز شاند تا تقویم لعوق آید **لعوقی** جبهه سعال الی و مغز
 جبهه دانه نیم جزو بزرگمان حلیه هر یک جزوی کوفته و بجز بار یک جبهه با عمل فلوکس خیار شیر و لعاب تخم کتان لعوق سازند و قدری صندل
 محلول بخوری لایق تر سقر ایند **لعوقی** که هرگاه ماده سعال قوی لفظ و البر باشد با سعال باید آرد و کند نصف جزو بزرگ
 یک جزو قرد و مانگون هر یک چهار جزو همه را با آب کوفته و جبهه با عمل منزع الرغوه و عمل لبنی مساوی لعوق سازند و یک ملحقه
 هر روز ناستاد بهند و قطع بلغم غلیظ طبع الاثر است **لعوقی** که سرفه را که با حمی عتیقه باشد نافع است از املائی شاد و صندل
 شفا از الاستقام کوش ربع درم خشک غافش مغزی تازه نصف درم روغن صندل سالم از کرم روغن بادام شیرین هر یک درم شاد
 سده درم عمل جبار شنبه سفت درم **لعوقی** دیگر از املائی سناوند که جبهه دفع صدر بلغمی مثل ارزق انبوس رب السوس هر یک
 ربع درم ایر ساینده نبات کدرم غار یقون سیدیش کثیفال بار یک ساینده بارو روغن بادام بکدرم و عمل خیار شنبه سفت درم شاد
 لعوق شود **لعوقات هندی** یک لعوق هندی که آنرا همه با کوه لیه گزیند و سیر و دمه و کوهی روک نافع است و لفظ
 سوم ادویه اطراف اس گذشته و دیگر جبهه دفع کوهی روک نقل از جگورت بگزیند بر فیه و پاک کرده با چهار بریده در روغن بادام
 بچوشاند چون ربع آب با بزرده بر آورده خشک کند و در سبت پنج بل روغن گاو بریان کند که اندکی سرخ شود و پس معونین به
 شکر تریرا جلای ساخته بهته و ران انداخته نیر و بعد از آن این ادویه را کوفته با آب یا سخته داخل کرده با نشایم قدری دیگر سیر و که
 بقوام حلوا آید قدر خوراک دو نیم درم است و آن اجزا داخل کوفتی نیست کاپهل سناوند و صلی سفید تیرج الاپی تخم کرتی و اجلی کتان
 اکیم هر یک نیم درم سندی پیل مریج مزیره بریان کرده کوند در روغن بریان کرده خیره هر یک دو بل و دیگر که آنرا هر تنگی با کوه لیه گزیند
 از خمرات شیخ عبدالکیم بخاری دملوی جبهه سرفه و دوق در کلام و سبب و مریج و سبب و کونل با می و مندکن و افشاک و میو و سبب
 و سبب و کایا کلب است و ازین دارد عقل و عمر و مریج افزون شود بگزیند سبب کلان بکشد و چهل و شست درم و آنرا در شیره

در شیر و سار یا صند دود و دود هم بچو شاند تا تمام شیر و دود پس پخته را در سایه خشک کنند و خسته آن دو کنند و بپزند
 ریزه ریزه کرده در جلابی که از شرک سبید چهارصد و سی و شش درم و شیر بز بقدر کفایت ساخته باشند انداخته متعادل بجا کشی
 آورده این را اندازند سندی بیل برنج مصطکی نو انگار و جینی نالیس بر تریج ناکیل لاجی خورده اندازد نه هر یکی چهار
 زعفران دو دانه درم چندین سبید بنفشه آنکه هر یکی شازده درم اگر تیلیه چندم حیره احوال ریزه سبید کنول سبید
 ناکه موته با محمود بنفشه ببول که نکره والی شتر یک اندوز بنفشه کباب جینی نمک سیخ گشای بزرگ هر یکی دو صد درم بکوشی
 چهارصد درم اول و اما از سوازی آله ناکه کوفته و خسته اندازند پس آله ناکه را نیز کشیده اخل کنند و شهد که دو صد بخورند و چند
 بنفشه بقوام اولیه درده و ظرف جرب نگارند کلمه **نور و نیم از او** و در الفاظ میست اما و کچم بنفشه است
 نوشته که نفع میکند در ابتدا اسهال انتهای آن نفع عظیم است در طریایان ایشان نسخ آن جمیع حکام در طری
 دوم ادویه اعراض است از قاعته **ما را اختلاف** یعنی آب برگید برفه و آلات منفذ نافع است و نفعی سده و است
 معده کند و جهت مواد یعنی و صفراوی و دوی قضا مفید است و اندو بهتر از آب گشای و آب شانه و درم که در جلابی مختلف
 است برگید که نرم و تازه باشد بکوبند و آب بکوبند و شب بگذارند و صبح آن از سبب متعالی ناسی متعال یا خمران شرک
 بنوشند ما را الحیا بر سبب عاره نافع است و انشاء الله تعالی باید ما را الهما و بعضی آب خاکستر بر سبب
 آن بقدر نیم متعال جالی قضیه به و معده است انشاء الله تعالی جمیع احکام در ادویه معده مذکور خواهد شد ما را سبب
 جلابی که در نرم کردن سینه می آید کار در بلفظ سوم ادویه اعراض را گشای ما را سبب بنفشه دیگر حیره سرفه گرم و در جلابی
 معده و در سبب از گشای چهار طری و در ظرف آبگینه کنند و بریزد بر آن الگرم کرده ده جل و سرفه مجسم بگذارد و یک
 شازده بگذارد پس بر آورده بنفشه انداخته کرده با ده جل شرک تراش نرم گذاشته بقوام آرد ما را سبب کبابی
 کشاکش نید بهترین خیره است بمسلین و هنر و لیس خصوص که با سرطان خسته باشند و بخت آن با عرق سوسن سرفه و بخت
 با عرق انجیر و سبستان و بر سیاوشان جهته معال و در سینه مجرب است و هم ما را سبب بنفشه قضیه ریزه و صد و درم
 و یکید گرم شود و بار و طب است با عرق مولد فون صانع معتدل برنج الا خدا را از معده و معاد و مضر معده و خشای بارده
 و بنفشه و مصلح کلنگین سگری و غلی و وقت بختن مثل کرفس با دیان ضم کردن هم مصلح آن میکند و فواید این غذا که بسیار
 باین بابی دندند که رفته و بعضی نسخ حاصل بنظر آمده در ترتیب حضرت آن نگاشته خواهد شد و فواید جلیله و گر که غذا در سینه
 آن نوشته اند معده جان نوشته میشود تا در آب آسیده هم مذکوره باشد پس میگویم که غذا که کتاب را در علاج آنها از بر آن
 اختیار کرده اند که علاج هر مرض بقید آن باید کرد و اندر بیماری محروم و مطبوع و تب غیبه حرارت اخرون ترید باشد و
 ماده بیماری بعضی سوخته و بعضی خام میباشد و تدبیر آنکه سوخته باشد بدفع آنکه خام باشد بدفع باید کرد و قوت ترنگا
 باید داشت آن بتبدیل مزاج و غذا میتوان کرد و آنچه مزاج را بدل کند شرابهای مسکون و آنچه قوت را بکار آرد

و معده بیمار تر است لهذا امتیالی ندارد که درجه اگر چنین گفت طبیعت را بسیار مشغول کرده باشد یکی بهضم شربت دوم بهضم غذا
سوم بهضم ماده و این بر طبیعت مشکل میشود و با اینهمه بدل خیزی که از بدن تخلیص شده با رسم باید رسانید برای این عمل
شرابی هستند که این تغذیه های از یافته شود و آن چیز غیر از کشکاب نیست فخر اطلسیگر بد کشکاب خلالت است در وی از وقتی است
بازنی و از لاق و همواری قوام و تری او معتدل است و در معده بالیده نمیشود و دفع نمیکند برای آنکه وقت بخت بخت افتخار
رسیده و بهضم تری پیون شده و از جهت آنکه تر است تشنگی می نشاند و از جهت آنکه نرم است و قوام آن همواره معتدل میکند
لغج دهد و در سنی مارا نرم میکند و از بهر آنکه سرد و تر است با حرارت تشنگی تب مقاومت میکند و از برای آنکه لغج تمام یافته زود
بهضم میشود و از زود بهضمی قوت را نگاه میدارد و قوت را غذا دهد و از سبب آنکه قوت است زود اندر رگها میگذرد و در رگها میشود
و هیچ فصله از وی در رگها نمی ماند چه بالبر و جت قوت است و زود اید و این خاصیت جز کشکاب نیست چرا که از چیزی جز از آن
و غذا کم می آید یعنی این که از چیزی دیگر قوام کشکاب توان ساخت این خاصیت بوجود نیاید چون آب گندم اگر چه از قوام
کشکاب سازند و از جهت تری و همواری قوام پیدا میکند لیکن زود و در پراپیدن از وی نمی آید و از وی فضولی در
رگها بسیاری ماند و بعضی مرغ نیمه تر است را از جهت و نرمی است لیکن بر فم معده در میماند و فضول ندارد و از معده ناگوار
موز و وجه فعل فم معده جذب غذا است نه بهضم آن و چون بر فم معده و زنگ بسیار میکند غشای می آید و سواي ازین که
گفته آمد کشکاب را و در خاصیت دیگر است کی آنکه قوت او یقوه است و قوی متضاده ندارد و چنانچه در بعضی غذای دیگر چون
مدس که جرم او قایل و آب و سهیل از جهت که قوه او یکسان است غذای که او در بغایت نیک است و قوت بهفراید خاصیت
دوم نیست که تن را غذا دهد و قوت نگا دارد و این خاصیت با خواص مذکور هیچ شربتی بجز کشکاب جمع نمیشود و می بینی که
غرض تسکین حرارت و لطیف کردن ماده در سنجین یافته میشود و ترتیب بدن در حلاب زیاده از کشکاب حاصل است
و غرض تعلیق غلط رقیق و آب سرد موجود لیکن منفعت در غذا دادن و قوت نگا داشتن با دیگر منافع در آنست که زود
معفو و اما از شجر را وقتی باید داد که بیماری ساکن باشد و عرضی خطرناک در وی صعبی و رمی نباشد درین حالات بجا باید خورد
قناعت کنند و هم می باید که نیاز محتاج بعضی و سهال که مهلت ندهد و هرگاه مدتی طبع اجابت نکرده باشد و قوت در امعاء
شده باشد کشکاب را باید و همچنین غذای دیگر چه از گذر یا فتن امتلا زیاده شود و یا در بخار یا زیاده گردد و باعث در عظم
شود و نیز آلات تنفس متواتر گرم شود و تشنگی پیدا کند پس درین حالت صد آن باشد که اول سقینه یا شیا ف
طبع نرم کنند پس کشکاب پسند باید و است که هر چه با کشکاب در معده جمع شود منفعت آن باطل کند و سبب اضطراب گردد و به
هرگاه که چیزی جمع شود قوت های مخالف پیدا یابد و طبیعت از بهضم و تصرف کردن در آن متعیر ماند خاصیت طبیعت بیمار از زود
قوت مختلف جز خطا حاصل نشود و بهضم نیک نمیشود و بدترین چیزی با کشکاب در معده سکنین است از بهر آنکه کشکاب را خاصیت
و استوای قوام او باطل کند و او را بهضم نیافته از معده پیرون بر دین صواب است که چون کشکاب بخورند و قبل از وی در

مارا لقا اطن که بطریق طبع ساخته باشند جهت سعال و درم ای معتبر است و در تلفوظ سوم ادویه امراض ساس تحریر یافته
 جهت سرفه گرم و سستی و پنهانی دوی و مغز دوی و اخلاط محقره و ترطیب لاج و رفع عطش از ادویه جلیله القدر است بگیرند
 که دوی در از نرم و تازه که تلخ بنویس از جو خمیر کرده بران در گیرند بالای او گل یا کیره در چید پس تنوز معتدل بگذارند بر طاق یا
 بر خشت تا نیک بخت شود پس از گل و خمیر بیرون آرند و بر آن سوراخ کنند و برست بقیضارند تا آب لال فرو چکد و از سجا به شغال
 تا فو و شغال توان داد تنها یا با قند و آب از روز بخین شربت فلو س خایشند و گل قند آفتابی و سکنجین تر سندی و بلبله دارانند
 هر چه بر این صفت محتاج الیه بود و در شفا الاستقام گفته سخت کدو را از خیز جانو کاک در نهند بعد آن تلفوظ سیارند تا به وجود گل سنج کرده
 خمیر کبابی شیرین کرده باشند انتهى و جای که آب لطیف گرفتن مقصود میباشد این تخفیف الی که در سایر جمع حصول تلفوظ کرده
 بالای آن تلفوظ آرد جو یا گل یا سر در محفوت کرده در تنوز میگزارد و بر صند آب یا سر صابری آید و اگر تا به نقطه یا لیل فقط اقتضای روز
 نیز رود است با لجه ضخامت علافا القدر باید که در آتش معتدل نیک بخت کرده نه خام مانده سوخته نشود و جهت تخفیفی بری علافا صحت
 یک گشت کافیت در درازی که صفا غالی باشد لازم است که اجنوضات در بند یا سخیل صفا نشود و اگر دادن حرمت است
 بنشیند عارضه سرفه و بر آن باد دیگر چیز که لطافت قوام او کمیف سازند آمیخته دهند و سون جوهر این کار شکو تر است هر بای امکه
 نرف دم ناریه است و در تلفوظ دوم ادویه امراض ساس گذشته هر بای یا داهم جهت سرفه و خشونت صدر و حلق نان گیرند و داهم
 تازه فرفه قشر و دردی کنند و در شب بر سر آن ریزند و چند آنکه بنوشانند و بر سر آن نهند تا دوسه جویش بر سر آن نهند پس زرد آرد
 و سره روز بگذارند بعد از آن در شب بر آورده در دیگی کنند و عمل طبرزد بر سر آن کنند و دوسه جویش بر سر آن بکند و در طری
 کنند و چهل روز بگذارد و بعد هر سه روز با خط کنند هر کار طریقه با داهم جدا شده در عمل ساریت کند باز جویش بر سر آن بکند
 و اگر حاجت افتد عمل طبرزد را تبدیل کنند و با عمل تازه بدستور بچوشانند و بعضی با داهم تازه را در روغن تازه میچوشانند
 و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده و عمل بر آورده میکنند هر بای یا داهم بطریق دیگر که با پوست درست میشود این
 قسم است که بگیرند یا داهم قسم شیرین را که هنوز پوست سخت نشده باشد با پوست و غیر تر کردن و سوراخ کردن بر تنوز
 بچند که در باغ و طبقه بنشیند از هر بای تر سنج بریزد و حلق نافع است و انشا الله تعالی در ادویه میر عیدیه باید هر بای خوب
 با ساس بر روغن عین الفس مفید است و در تلفوظ دوم ادویه امراض ساس گذشته هر بای یا زرد و جهت سرفه و خشونت
 ریه و تلبین صدر و منغ نوازل و تصفیه صوت و ضعف معده و بدی هضم و ضعف فکر و استسقا و ضعف کلیه و ضعف
 باه و در و پشت که زرد رنگ و طرا ابو است بچوشانند و باره باره کنند و میان آنرا بسند از زرد آب القدر که آنرا
 بچوشانند و عمل سه طل آتش نرم بچوشانند تا بخت شود پس بیرون آرند و بخرقه پاک کنند باز بعمل مقداری که از سرش
 بچوشانند جویش بر سر آن بگذارد و عمل آنرا بگردان باشند اگر طریقه پاک شود باز بچوشانند تا طریقه منجذب شود
 بعد از چهل روز استعمال کنند و بعضی سر هر صد شغال نیم نیم شغال ازین دوا افاضه میکنند عود تجاری قرفل را در جوی گلاب

کبابه بخیل جز بواز نماند کوفته و بخیه بید ازند و اگر قدری مشک در زعفران نیز ضم کنند مرغوب تر شود و مرایای که در بعضی گفته اند مابعد و طب است و بعضی گفته اند نه تبرید میکند نه شستن بهر حال نیکوست در سینه راوده که در آن باشد و نافع است شستن و نمنا که اگر باشد در آن صلابت و حرارت فشانند که روی تازه و پوست نازک آن بخوانند و مغز آن بید ازند و باره یازد کنند یا مندر خضر و آب بکوبند تا نیم بخیه شود پس بیرون آرند و عمل قدری آب بر سر آن کنند و بخوانند تا بقوام آید و تعاهد مثل آن کنند و اگر بقیه خواهند همین طریق است و اگر خواهند فادیه داخل کرده خوشبو کنند و روحی که الیون بر سینه بسعال اطعالت قوی الهفت است صمغ سفید را در روغن بنفشه حل کرده بمالند و روحی که سینه را نرم کند و غیره صنفی النفس انشید آید چون آب پیوست بود یا داده غلیظه و برفت یاری بدیده کرده بر نوم زد و هر یک سفید دم روغن بادام روغن کدو یا کجد یا زیت حب مزاج چهل درم در اینجا که تبرید مطلوب باشد روغن کدو یا بادام اختیار نمایند و بعد ترش بهر خود تر یا دیگر ترش را برده مخلوط کنند و بر سینه بمالند و روحی دیگر که جبهه آنها سینه و ذات الصد در ریه های محرقه و اورام ملتبه نافع است موم سفید صمغ عقیق و روغن گل سی متفال گذارند و آب بخار کدو و آب برگ خرفه کف مال کنند و جالند و هر گاه ترش بهر بیشتر مطلوب باشد روغن بنفشه عوض روغن گل کنند و آب برگ کدو و برگ گشازی شقیه دهند و چون این دوا سبزی میریزند و طبعی خضر یا مندر هر هم خلاف الصانع کرده میشود بر سینه پس بفتح میکند بفتح الهم راج سفید و آب قطار نکا ماز و شب مشق و مدحج مداد قلقدس بوبت اندازد هر یک شش و قیه سر که نه شش قسط موم عکک صندوز که زخمت شیر پاک بید لثرم روغن بیت هر یک در روغن برگ کدو و روغن خوب بکوند و در سر که نه روز بخبنا نند پس بخوانند یا بصفیه و بمانند و صاف کنند و ادویه خشک را نرم کوفته بر سر سر که بریزند و سحی کنند و ادویه که اختی را در ظرف دیگر بگذارند و روغن بریزند و بر هم زنند و در آب بکوبند بر سر لثش بپزند و گرم کنند گرم کردنی حقیف بردارند و مرهم هندی سفول از شرج نافع به نفث الهم و ملصق خراجات و مصلح ناکل سفید آب قلع قطار از اکاد شنب هر دو قسم مشق و مدحج ماز بلی سوراخ کت اندازد هر یک شش و قیه موم را شنج مرو قطن ففت خشک شراب هر یک یک روغن سر که قدر کفایته مطبوع اچال که نیز لث از در روغن آب جوتانیده بصف رسانیده باشد با قدری شکر موافق سینه است و مثل سایر برشتی ها مضر بسعال است و خونی بی اذیت است مطبوع اسطوخودوس که جبهه رو و زلات و در مد و صغف با صره و گرانی سامعه در سینه است و بکیرند اسطوخودوس مالند او کشند خشک و سبی او مرز بخونش وضع آن از هر یک مصطکی و بلبله کابلی و کدو و بهر را بچشاند و بر شربت و آب جندی بخورند اگر آن اجرا همچون کرده بخورند هم روست و طبع اسطوخودوس تنها با شربت ارفا و تنال آن صالح است در دینه مطبوع حلیمه که بر رو و صنفی النفس که از سردی بهم رسیده باشد بکار آید حله شسته سوز منقعی بربخ استار در آب باران یک کوزه بخوشاند و صفا نموده هر صبح چهل درم گرم کرده بنوشند و دیگر درین قسم بکار آید حله بختانی بخوشانیده صاف نموده قدری عمل داخل کرده هر صبح یک کف بخورند مطبوع خیال شکر که جبهه سرفه و خشونت سینه

در کام نافع است و نیم گرم میکند و اگر این را با قراح که هفت سرفه و نفث غلیظ گذشته بخارند سرفه را نفع گیرد و هر نفثه
 چهار درم اصل السوس میخورد بر سیاهوشان هر یک بخیزد و مغز فلوس هفت درم ترنجبین و میوه منقعی هر یک یک درم تخم بیدار
 ده دانه غنایت دانه پستان سی دانه همه را سوخته و مغز فلوس ترنجبین در سه رطل آب بنزد تا بر طلی آید صاف کرده
 مغز فلوس ترنجبین حل کرده صاف نموده قدر حاجت بنوشند و هر گاه هفت زکام مستعمل شود بر سیاهوشان محذوف سازند
 مطبوخ زوقا هفت روز و هفت نفس سرفه تخم خلی تخم مجازی از دفا خشک یک سوس حله هر یک یک درم بر سیاهوشان یک درم
 اصل السوس چهار درم میوه منقعی انجیر زرد هر یک یک درم غنایت پستان هر یک یک درم دانه در چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل مانده
 صاف نمایند هر روز سی شتال از وی یا بنفشه عربی یا لعل ششاش یا سوسن قنی یا صافه روغن بادام بنوشند و دیگر نافع
 سرفه نرمی هر گاه نفث با عدل بود و سوسن بر تنه ثانی یا صندل تخم خلی تخم مجازی هر یک یک درم بنفشه زوقا هر یک یک درم
 بنفشه سی سوسن چهار درم میوه منقعی خراسانی سبب درم انجیر سبیده دانه غنایت جرجالی پستان هر یک
 کنی همه را در چهار رطل آب بخوشانند هر گاه بر طلی آید چهار دانه ازین گرفته خمیر و نفث بخیزد روغن بادام شیرین کمی شال
 حل کرده بنوشند و دیگر هفت سرفه که ماده آن باری غلیظ و لزج و عسر النفث باشد زرد آمد و در حوض مصطکی استعمل شود
 هر یک یک درم جاذب افراش از خر زوقای خشک هر یک یک درم بر سیاهوشان اصل السوس هفت تخم خلی تخم مجازی
 قنطاریون غلیظ هر یک یک درم زمبیط ابغی منقعی سبب درم انجیر سبیده دانه غنایت جرجالی سبب دانه پستان
 دانه همه را در چهار رطل آب با شش نرم بخوشانند تا بر طلی آید صاف کرده هر روز چهل درم بادام شیرین یک درم نیلگرم
 بنوشند سه روز پنج روز هر گاه ماده بلغم یا بد بجهای سهل باقی خارج کنند و دیگر سرفه مادامی هر گاه ماده غلیظ باشد
 بدیند تخم خلی کثیر اندازند هر یک یک درم تخم ششاش سبب زوقای خشک هر یک یک درم اصل السوس میوه منقعی هر یک یک درم
 جوقه شکفت انجیر زرد دانه غنایت سبب دانه پستان پنجاه دانه در دوین آب بنزد تا نصف ماند پس صاف کنند
 در صبح مقدار چهل درم گرم کرده با بخیزد و خمیر و نفث بدیند اگر سه درم روغن بنفشه اصافه کنند بهتر باشد و دیگر که سرفه
 حار و سنگی نفس و نفثقان و بر آمدن عطسه با سرفه را سود دارد و خر ج گرم مفید بود نیکو فرود درم پنج مهبک تراشیده
 و نیم کوفته گل خروبو سبب بخ بادیان تخم نیک زوقای ارومی هر یک یک درم تخم خیارین تخم خربزه نیکوفته هر یک یک درم
 بر سیاهوشان هفت درم انجیر ده غنایت سبب عدس پستان سی عدد و یک من نیم آب بخوشانند تا با زده آشام
 بماند بماله و صاف کرده هر روز سی درم یا با بنزد درم جلاب که از ترنجبین بخته باشد بیاض است و دیگر هفت سرفه
 زردی را سودمند بود و ایرسا یک درم بنفشه کمی شال تخم خیارین نیکوفته پنج مهبک خراشیده نیکوفته زوقای ارومی
 هر یک یک درم بر سیاهوشان چهار درم انجیر هفت دانه غنایت پستان سی عدد و همه را با یکین تخم
 آب بخوشانند تا نیم من آید یا لایند و هر روز سبب درم از ان یا با بنزد درم جلاب ترنجبین بخورند و دیگر نافع

نافع بر بوی که از حرارت بود و ضیق النفس و سعال مزمن حار و امراض صدر و جنب و حجاب گل بنفوس گل بنفشه تخم خیار تخم زعفران
بر سیاهوشان اصل السوسن فراسیون زوقا هر یک سه درم خشکانش سید چهار درم سوزنی اوج بنفشه هر یک یک درم
انجیر زرد تخم سیب زرد و رادیه درم آب شیرین بپزند تا بترج آید صاف نموده با شکر طرز زوده درم روغن بادام
شیرین یک ملحقه بچزند و دیگر ذات الحجب و اوج صدر و سعال را معین بود و ضیق النفس و در دیهلو را نافع
بخش هر یک استیده درم بر سیاهوشان تخم خطمی تخم خربزه بنفشه زوقای یا لبس هر یک چهار درم سنبل نامی بچند و بیشتر
بنفشه شش درم سوزنی بپزند درم انجیر سفید ده عدد عنابستان هر یک سه درم عدد رادیه چهار درم رطل آب
بپزند تا بیکر طل باز آید صاف کنند و با زوده درم نبات دران حل کنند و با شامند و دیگر جهت ذات الحجب تخم خطمی تخم خیار
هر یک سه درم اصل السوسن محکوک بر سیاهوشان هر یک چهار درم و بیشتر بچند درم انجیر سفید ده درم زبید طابقی فنزوع انجم
بست درم عنابست دانه سپستان سی دانه در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده چهار دقیقه گرفته با خیار
بچند درم روغن بادام شیرین یک مشتقال بنوشند و اگر نفث غلیظ غرض از خروج باشد و جمی بنویسند سوسن سماگون گون کم
افزافه کنند و دیگر جهت خراجات دم میل صدر تخم خطمی تخم خبازی رخ سوسن سماگون حاشا فراسیون هر یک سه درم
بر سیاهوشان اصل السوسن محکوک بنفشه زوقا رومی هر یک چهار درم حله تخم گنان هر یک بچند درم سوزنی بپزند
بست درم انجیر سفید ده دانه عنابست دانه سپستان سی دانه چهار درم رادیه چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده هر دو رطل
درم ازین گرفته با روغن جلیبوز و روغن بادام شیرین هر یک یک درم بچزند و دیگر نافع بر بوی ضیق النفس سافور هندوی مصطلکی
سنبل الطیب هر یک یک درم تخم خطمی تخم خبازی فراسیون رخ سوسن سماگون زراوند مدح هر یک سه درم قطریون دقیق
قطریون غلیظ پوست بخ که حاشا فونج جلی شمع ازین بر بنجاسف زوقا رومی هر یک چهار درم اصل السوسن خراشیده
پوست بخ بادیان پوست بخ کرفس هر یک بچند درم زبید خراسانی بست درم انجیر سفید با زوده عدد عنابست دانه سپستان
سی دانه چهار درم رادیه چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده هر دو رطل چهار دقیقه با خیار بچند درم سوزنی
در بند و اگر قویتر خواهند تر باقی ازین بنمیدم اضافه کنند مطبوخ زوقا صغیر هند سرفه گرم و خشونه صدر رطل
آن تخم خطمی بپزند تا بقطونا بنفشه هر یک چهار درم زوقا خشک بر سیاهوشان اصل السوسن هر یک سه درم عنابست بچند درم
ده دانه سپستان سی دانه در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند با رطل آید سه دقیقه ازین با خیار بنفشه بچزند مطبوخ زوقا
کبر سه درم سعال بطولی در بود و مده و اخلاط غلیظه صدر پوست بخ رازیانه تخم زراوند تخم کرفس تخم خربزه بودنیه ایر سافور
بخ کرفس بچند درم بر سیاهوشان هفت درم غریب درن مشقی حله اصل السوسن محکوک بنفشه زوقای خشک هر یک سه درم
انجیر زوده دانه بدست مطبوخ زوقای صغیر رطل زرد مطبوخ مسهل که در سعال مادی ماری آید بکار بنفشه خشک
بست درم عنابست سی دانه هر دو رطل کین نیم آب بپزند تا به نیمه آید صاف نمایند و مقدار بقا درم ازین مطبوخ با سوزنی

له البخور سائده وده درم فلوس خیار شیرین و مسیت درم ترنجبین بخورند این مطبوخ منفعه این با سویه است و دیگر که سینه
 مطبوخ صابون سفید و مسال را درم کند بنفشه خشک چهار درم اصل السوسن مغشور چیدم موزیر منقی اده درم انجیر زرده و دهانه قنطاریه
 مسیت دانه سید الان سی دانه درم یک و نیم آب بنزد تا نصف بماند پس صاف کنند جمله و شربت باشد در شربت میفت درم
 فلوس خیار شیرین زده و درم ترنجبین حل کنند و بخورند **مطبوخ مسهل** که بار باب ذات الحجب میفیدست فلوس خیار شیرین
 بازده درم بنفشه مسیت درم ترنجبین سی درم غلاب سی دانه بچشانند و صاف کنند و بنوشند و اگر قویتر خواهند سالان البخور
 از سکه درم تا چیدم نیز اضافه کنند و اگر صفر غالب باشد سکه سه درم ترید بنکوفته و ده درم رخ هکات باشد دران
 بنفشه ساید اولی ترا که ترید و اصل السوسن را در مطبوخ بنفشه بنفشه کنند و دیگر جهت ذات الحجب کل بنفشه سناکی
 هر یک شش درم آلوی کلان بچید و غلاب سیه پتان هر یک است دانه بچشانند برسی درم شربت بنفشه مکر صاف
 کنند و بیاتانند و دیگر که بذات الحجب ذات السدر و نفث الدم و تب گرم میفیدست تخم کاسنی تخم خرفه بنکوفته
 هر یک است درم بنکوفه چهار درم سناکی بنفشه تر هر یک بچید غلاب سیدان هر یک است عدد در سکه رطل آب بنزد تا رطل
 آید شربت ترنجبین ازین با نرزه درم حل کرده صاف کرد و سحرگاه بیاتانند **مطبوخ مسهل سیدان** قوی که
 در بدن او فضول میدهند بنفشه خشک مسیت درم موزیر منقی مسیت درم غلاب ده دانه سیدان سی دانه بادون
 بنزد تا ثلث بماند صاف کنند هفت درم فلوس خیار شیرین سی درم ترنجبین این حل کنند و صاف نمایند و بچشانند تا
 صد درم بماند بکار برند و دیگر درین امر مغشور فلوس خیار شیرین چیدم بنفشه خشک ده درم موزیر منقی مسیت دانه غلاب
 سیدان سی دانه و چهار رطل آب بنزد تا رطل آید صاف کنند و شکر طبرزد روغن ام شیرین هر یک است رطل دران
 کنند و بچشانند تا قریب الغقاد آید پس بنفشه خشک کوفته و بنحیه ثلث رطل بنزدان کنند و حرکت دهند و مستوی
 کرد و بقدر طاققت بدهند مطبوخی که سود فراج بار و غیر مادی ریه را میفیدست زوقای خند و ایک الانباط هر یک یک
 لیان یک درم فیم فطر السالیون السوسن هر یک درم اصل السوسن سه درم برسیاوشان چیدم موزیر منقی مسیت درم موزیر
 شرا صاف بنفشه خشک چیدم و صد درم بچشانند تا مهر انسود پس صاف کرده هر روز چیدم از ان بابک و نیم دار روغن
 مصطکی بنوشند **مطبوخ حقی** که سود فراج خشک ریه و مسال الیس که با تب و لیس طبع نباشند میفیدست بنفشه خشک چهار درم
 اصل السوسن برسیاوشان هر یک چیدم موزیر منقی ده درم غلاب ده دانه سیدان مسیت دانه همه را خوب هر آنچه
 صاف کرده هر روز سه و قیه بنوشند **مطبوخ حقی** که ماده سینه و ریه را ضعیف و در برسیاوشان پوست بخ فطری هر یک است درم
 تخم کتان چهار درم اصل السوسن تخم تر پره هر یک نیم کوفته چیدم تخم و مقشر عرضوض کشکج هر یک درم غلاب ده دانه بوزیر
 مسیت دانه سیدان سی دانه بطریق معلوم بنزد و قدر چیدم باده درم گلکند شکری بدهند **مطبوخ حقی** که صدر را یک
 کند و ریه را قوی کند و درم را زایانه ترید سید هر یک است درم گاز زبان چهار درم بنفشه گلکند فلوس خیار شیرین

هر يك دم غنا يا بخير زرد هر يك دانه سبستان چهل دانه بطریق معلوم میزند و غار بقول با شکر قوام میسرند و دین مطبوخ
 حل کنند و بقدر قوت بدیند و در بعضی نسخ سحای انجیری دانه میوز منزع مرقوم است مطبوخی که بر بودرتدا
 بعد از تنقیه حقیقه های لینه طبری بخور کرده تخم کرفس تخم زازایانه هر یک دم فرود اما حاشا افاده بین هر یک چهار
 دم زرد فای خشک اصل السوس محکوک فطر اسالیون هر یک نیم پیراوشان ده دم میوز منقی است دم به در آب
 بچوشانند که هر استو دین صاف کرده در ظرف زجاج نگاه دارند هر روز بیست دم با بیست و پنج دم این شربت بچوشانند
 تر بخین خراسانی صد دم زربط الیفی منزع لجم کرطل صغیر انجیر سفید جدید لجم کرطل صغیر سه روز بیست و پنج دم بچوشانند که
 مهر است و صاف کرده نقل و در کنند و نصف وزن آب مصفی علی ولایتی داخل کرده قوام شربت آردند اگر این طبع خور
 شربت حاصل نشود و بکچین سبیل بکار بند مطبوخی که بر بود صلیق انفس را که از اهل ط غلیظه که بر پیچیده بهم رسد نفع می بخشد
 و موجب سخا که سمید را در آب گرم بکشد ترکند پس الیده صفا نمایند و بر سر کرطل از آن نیم کرطل فراسیون بند داخل کنند
 و نکشانیانند و صفا کنند و ناستانوشند مطبوخی که هفت دانه الحجب و ذات الریه و در دینه و سرفه نافع است
 تخم خطمی تخم خبازی هر یک و متقال میوز منقی اصل السوس پیراوشان هر یک متقال جو متشر چهار متقال
 انجیره دانه غنا بیست دانه سبستان سی دانه در چهار کرطل اب بچوشانند چون یک کرطل با نده صاف نموده هر روز نیم کرطل
 بار و عن بادام بنوشند مطبوخی که تنقیه صدر و تسکین سعال و تصفیه ضوت و قطع زکام کند اصل السوس
 همدانه زرد قطونا بنفشه هر یک نیم میوز سید منقی تخم خطمی پیراوشان هر یک دم انجیر زرد و خج و غنا و
 سبستان بیست دانه در سه کرطل اب بچوشانند تا یک کرطل با نده صاف کنند و سه وقت از آن با خمر بنفشه بخورند
 مطبوخی که طبع صاحب ذات الریه را نرم دارد بعد از قصد مکرر و سارند اسیر بکار برند فوس خیار شکر میوز منقی
 هر یک استار در چهار سکه آب بنزدای نیمه در صاف کنند و یک سکه آب عنف الکحل اضافه کرده بنوشند اینجیک
 شربت باشد و در شربت بقدر قوت مطبوخی که قروح ریه و سعال مزمن را نافع است بکیز بویست حب صنوبر
 که تازه باشد و در طلاطخ دهند و بدهند هر روز از طبع آن چهار رقیه و مطبوخات هندی مطبوخی که در معده
 ضیق انفس را نافع است در دکر و الویات را بنفع میکند و این المله اهل هند رشنا و کار گویند رشنا کادی که کاه که کوه
 دیو دار بنزدای انجیر بدایخی بجا جله برابر نمکوب کرده قدر شربت دم هر روز کار به کرده بخورند مطبوخا بیم مطبوخا
 مهک و ناه مشکله و لطف فو قیست که هفت سرفه بی لغت نافع است و اخراج از الکری تر بخین خراسانی و منز بادام و ناسته و
 بهمدانه و میوز منقی بی نقیده وزن شمرده اند و بعضی رب السوس همدین افزوده اند و صاحب حرکات شای نوشته مطبوخا لوق
 بادام است و نسخه آن در ادویه حلقیه نوشته و حاجی حلال الدین در نسخه مطبوخا را به این تفصیل نگاشته مطبوخا سرفه کودک
 شیر خواره را سود دارد کثیرا صمغ عربی رب السوس هر یک یک گرم آرد با طلاطخ متقال صمغ عربی هر دو نیمه و صمغ کوه هر یک دو دم

تخم خشخاش دو مثقال کوفته و بنج شترتی یک درم با شربت خشخاش نو عدد یک سرفه و اماس بای کورک اسود دار و تخم
 خیار یک کوزه خشخاش تخم خرفه هر کی سه درم گلشن با قلا هر کی دو درم رب السوس یک درم و نیم کوفته و بنج شترتی
 یک درم تا بجزرم با شربت خشخاش معجون اسطوخودوس معجون بنج شترتی سرفه و نفث الدم و قرحه و درم
 و ده مجتمعه خرق عضل و فی الدم و سینه و حلقه و علت های مثانه و احتقان رحم و حیات نایه قبل از وقت یک ساعت بپزند
 و برای نزال و روده مزاج و سموم مشر و به و بلغم و اچینی باز و مستطاب جذب تراقیون فلفل سیاه و فلفل مسویه هر یک
 یک قوطیه عمل مکیطاد و به یا سینه بگویند و بنزد و باز در آب عسل بر آتش گذارند تا بگذارد و آب می شود به باشد و
 در هر زده در ظرف آگینه یا نقره نگا بدارند و تربت قدر یک قوطی مصری با دو قوس اماس با نال عسل سه قطره روغن کنجد
 نافع است معجون مرکب چینه صلیق انفس که در سرفه و در معج خلق و ریح و بواسیر و اخراج جالیز و نفث و بلغم کالی
 آله به گشت شترتی هر کی جزوی تربت و صوف سه جزو قند سپید برابریه شترتی چهار درم آب میو نیز معجون بکار که با جاع صدر
 نافع است در مفلوظ دوم ادویه امراض اسهال گدشته معجون قوس که بسرفه و طوبی و ضیق النفس مفید است و مفلوظ سوم
 گدشته معجون جالینوس بسرفه و قذف دم و در و جگر و استخفاف آلات بول و نفث سدد و اصلاح بدن تقویت آن
 نافع است امثال اوس یعنی در امشخافان چهار دانگ زعفران و اچینی هر کی یک درم قصبه الزیره سیخه ناردین هر کی دو درم
 از هر سه درم مقل چهار درم صمغ سرو سه شتار عسل سه و قیه نیز منقی شصت درم طلای حیدر کفایت بقدر حاجت باشد
 از معجون حبیطا که بسرفه کهنه سودمند است و مفلوظ دوم ادویه امراض گدشته معجون ابراج المومنین
 نسخه شحمه المومنین معتدل بابل بر طوبیت جهته سوال و سوتفین و نرگه و خفقان نافع و معوی و شستی و مخرج است و مصلحتی
 ندارد و مستک سیده و منقحال جوز و اکبر ابراج سون سماگون هر یک چهار مثقال لسان الثور و خضیه و نعلب هر کی پنج مثقال تخم کنجد
 با زحل و اچینی حب صنوبر کبار هر یک مثقال شقاقل ادویه کوفته و بنج شترتی تخم خشخاش شربت و معجون و بنج شترتی
 که بنج شقاقل پوست اجوشانده مشر گرفته باشند این پروشیر و با عسل و آب سید شیرین هر یک صده مثقال آب زرد کدو
 و بنج شقاقل بجا کرده بقوام آید مشر کوه و با داخل کرده معجون سازند و اگر خواهند بدل خشخاش شرب شکران با بنج شترتی
 شیرازی و امثال آن بقدر لایق داخل کنند معجون روجه صلیق و سرفه یعنی لایق و برای اخراج اخلاط غلیظه و سینه
 معجون فالیق رب السوس بر سیاه شان هر یک دو درم زراوند حرق قرمانا و فلفل کر سه تخم سفیدان خور و دام تلخ انجبه هر یک یک درم
 کوفته و بنج شترتی سینه مثقال طنج زرقا و این نسخه اسهال قندی آهین نوشته ایر ساجم انجبه قرمانا فلفل زراوند و در
 حرف و دام تلخ هر یک یک درم رب السوس و فای بانس بر سیاه شان هر یک دو درم عسل و بنج شترتی کفینان با طنج زرقای کبر و دیگر
 که طبری بعد قطع ماه ربوفتی بعد اوست آن اگر کرده و گفته که مداومت کرده ام باین معجون خلقی را و ابریا فته امانها که اگر کرده
 است با اینها رب و نه سوال این از ترا کی غایت این است انیسون تخم زازانه ستر هر یک دو درم حماما فاشرا فطر اسالیون کافور

کما فیطلس جده فرسبون هر یک است درم رب السوس فریبون هر یک است درم و ثلث درم افیتون مسیه سایه سایه مصطکی عکال الانط
 راتنج هر یک چهار درم کسرت این سیده زراوند مخرج هر یک سیست درم سیکینج زوفای خشک هر یک است درم ایجه کوفتی است کوفته
 جمع در طبع ایجه یا در سر که عضل حل کرده با عمل منوع الرغوه منجون سازند قدر خاک این دو درم نوشته و بالای آن بجمع کران
 بازده درم بنید عقیق صافی بی برات را اهر کرده دیگر قوی و زافع تر درین باب هر گاه گرمی در زجاج باشد هم منقول از طبری
 زراوند مخرج زوفای خشک اصل السوس هر یک است درم سقیل مشوی سی درم باز و پنجاه درم ایجه کوفتی است بکوبند و میازند بخیر
 خشک در آب جوشانیده شیره غلیظ آن و تخم شیره غسل داتی داخل کرده بقوام آرد هر گاه قریب بقصد رسد باز دود و خل کرده
 حرکت دهند که حل کرده شود و مسترد دانی بگرد داخل کرده منجون سازند منجون زراوند منجون ربوت منجون زروفا حبه
 و ضیق النفس و ضیق مواد سینه مجرب قد و مانا فلفل هر یک کفایت منقاد ام تلخ زراوند مخرج تخم ایجه هر یک تخم تقال رب السوس زوفای خشک
 رب سبب و شان هر یک و متقال بعضی بعضی رب سبب و شان خشک آن پنج کنند غسل سه جدا و به شربتی بکفایت و بعضی و متقال نوشته اند منجون
 زروفا منجون دیگر تغلیغ خشک درم قد و مانا فلفل منقاد ام تلخ زراوند مخرج هر یک است درم رب السوس زوفای خشک رب سبب و شان هر یک
 درم تخم کتان منقاد منجون هر یک است درم با عمل منجون کنند شربتی سه درم منجون سرور و تالیف صاحب تحفه حبه سرفه و آلات
 تنفس و قوت حشا و تغیر و تنش طایف و بهی و با ضم و شقی است در اول دوم گرم و بایل بر طوبت و موافق با کثر از حد و مقدار
 قرقل و کلجان بهمنین السوس هر یک کفایت زنجبیل که سیده بروغن با دام جرب کرده و از چینی کثیر الصانع خشک است از دین
 لسان الصافیر هر یک و متقال بروغن با دام هم و متقال باشد جزو با بنفشه هر یک شش متقال حنیثه اشک است و و متقال متقال
 مسیت پنج متقال اگر با باشد بهتر است عمل کف گرفته و شتاب زرد که رب سبب و متقال اگر دو شتاب زرد که باشد عمل واحد
 ده متقال باید گرفت منجون سعال که سرفه رافع با استعمال بخند زعفران مرکبی بروغن بلسان مسیه سایه افیتون هم مسای
 با عمل سینه سه جدا منجون سازند منجون سعال دیگر که سرفه رافع دهد و اخلاط را تحلیل کند منقاد منجون سه درم سرفه
 پنجم منقاد ام تخم کتان هر یک درم فایند هم جدا و به فایند با لهاب تخم کتان جمع کنند و بقوام آرد باقی ادویه در آن
 بنشیند و دیگر حبه سعال باید دای قد و مانا فلفل هر یک است درم منقاد ام تلخ زراوند مخرج تخم ایجه هر یک تخم تقال رب السوس زوفای خشک
 ایرسا و حرف هر یک تخم زراوند داخل میکنند رب السوس زوفای یا لبس رب سبب و شان هر یک است درم کوفته و بخینه با عمل منجون سازند
 شربتی و متقال با سی متقال این مطبوع بپزند حله شسته تخم زانیا تخم کرفس رب سبب و شان رب سبب و شان رب السوس زوفای یا لبس السوس
 هر یک تخم هم مز منقاد ده درم ایجه ده ده از در سه من آب جودین بخوشانه که کثک باشد و دیگر که درین قسم حبه نفعی داده
 غلیظ و با گردن سینه بکار آید زوفای خشک بودنی پنج مهاد خردل قد و مانا فلفل تخم ایجه السوس رب سبب و کوفته با عمل
 سرشته شربتی یک کفیه بکار برند و دیگر حبه سعالی که محتاج بغث خلط غلیظ با خرخره صدر و مده باشد و بناشد آن
 لین طبیعت پوست بنج کبر آرد که سینه تخم کرفس تخم زانیا هر یک است درم ایرسا سه درم منقاد ام تلخ زراوند جطیا با

منفرج خربزه بر سیاوشان هر یک درم با عمل منبرج الرغوه معجون سازند و دیگر که سرفه را طبع نافع است و طبع را نرم کند
 مع ذلک سینه را قوه در مصطک سینه درم ساینده ترد سقید محکوب است درم کوفته با قند سفید مقوم پنج استار و یوز منق کربل
 معجون سازند شربتی جوده را و است سه درم و جهت استفراغ ده درم ماد و اوده درم معجون سقراط که سینه کهنه نافع است
 معجون فایق از آنکه که جهت اوجاع صد سفید است این هر دو معجون در ادویه صد عیه گذشته معجون قواد الملک برای غشای
 و سینه کهنه و در سینه و نار یکی چشم و درد و گلو و وجع مفاصل و نفوس و در و سیر و باد های غلیظه و قوی و پهای کهنه نافع و سده و کفای
 و سنگ گره بر نر اند و صحت بدن را نگاه دارد و قوت این تا سه سال میاید مگر زعفران قسط تلخ فلفل سفید از قفسین الطیبین
 پوست سیخ نفع اشق بودینه کوبی را زبانه دو تو در ق کسریخ نار دین قلیطی حبسبان مصری هر کی شته متعال عصا نه نافع
 کاشتم تخم خند قونی صمغ بادام هر کی چهار متعال خطبای ناروی اسطوخودوس قره دانا جاد شیر کما فیطوس تخم سدای سیون
 میعه سایله هر کی پنج متعال اینون بزرالنج سپید هر کی شش متعال ارجینی و بعضی نسخه قرحه مرقوم است شش متعال سلخیه
 روی شانزده متعال صمغها و عصا را در شش حل کنند و باقی ادویه کوفته و بخیته همه را با سه جذان عمل کف گرفته
 بپزند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند و در قانون مرقوم است که استعمال این معجون پیش از شش ماه
 قابل است شربتی یکدم معجون قسط تلخ میکند با وجاع صدر و در ادویه صد عیه گذشته معجون قونی رود که کتب
 بغیر و اتم مرقوم است و تحقیق لفظ قونی در ادویه الفیه گذشته با محله این معجون بخیله نسخه بنظر آمده نسخه شتارقه که بهر حال
 بلخی و در دینه در و معده و جگر نافع است و آوار صاف کند و بول براند شست زعفران سبیل الطیب سینه و ارجینی و ارجینی
 هر یک یکدم قصبه الذریعه قحاح از خر عک الی علم متعل از آن که بر یک درم و نیم مگر یکی چهار درم و نیم منق است و بخیتم
 این حل کوفنی است و شش حل کنند و آنچه کوفنی است بکوبند و با عمل بپزند شربتی یکدم با شربت زعفران و ارجینی
 سینه و آب گرم در معده و جگر و سیر و جگر بپزند معجون قونی موافق نسخه سمرقندی زعفران سبیل سلخیه و ارجینی قصبه الذریعه
 قحاح از خر عک الی سبط هر یک درم و نیم و نیم هر چهار درم عمل قدر کفایت معجون قونی موافق نسخه حکامی
 خداوند سرفه کهنه در دینه مخصوصه رافع بخشد و التهای درم نر آن پاک کند و آوار را صافی کند و در و معده و جگر و
 سیر زرمود دارد و در ربول آرد زعفران سبیل سلخیه و ارجینی و ارجینی و ارجینی هر یک یکدم و نیم قوه چهار درم و نیم و نیم و نیم
 سیر عک کرده است و بخیتم عمل مصفی شانزده درم عمل شربت صافی یا تحقیق حل کنند و یوز بهدانه را شربت صافی بپزند
 یک شانه زرم و سیر بپزند و با عمل بپزند و در بعضی نسخه دار شش خان است و عک الی علم چهار درم است معجون قونی
 و الا حد سرفه کهنه و ضیق النفس و ربول و ربع و آوار صاف و علم لزج را میبند کند و در دینه و معده و قوی و نفوس
 بخشد کند و منفرج باد اتم از او اند و در جگر و نار سیاوشان ابر سافرا سیون زعفران منفرج جلغوزه هر یک درم میعه سایله کلبه
 صمغ عربی هر یک یکدم و یوز منق از دانه ده درم صمغها را در طبع زعفران حل کنند و با نایند و عمل قوام گیرند و دوا های

رد و دوائی کوفته و بخیته بیاورند **معجون قنبر** که به تنگی نفس نافع است در موقوفه سوم او و به امراض راس گذشته **معجون**
مشک که در قانون بهت عشر نفس مفید نوشته شده آن با ذی فرق فسخه و دوا الک عطو است باین اکتفا بهمان نسخه و دوا الک
کرده که در موقوفه سوم او و به راسی گذشته **معجون هر مس** که بسعال نافع است انشاء الله تعالی و در او به و بیج مفصل بیاید
معجونی که تنقیه ریه کند ایر ساسه درم اصل السوس هفت درم با عسل بپزند **معجونی** که غذا و ذائقه نفس و عطشهای سینه
و شش و ریشها را که باعث نفث الدم بود و بصاحبان سرفه نافع است و باد را از سینه و شش باز دارد و سلیخه و مثقال سنبل
و مثقال و نیم حما کثیر بارز و دیگر هر یک مثقال طبعین شاموس قط صمغ البطم زعفران لبان مرصه و اجینی مغر حلیفه و ایر ساسه
هر یک چهار مثقال خرمای قره سبه عدد بارز در با عسل قدر کفایت در دیکه عصف بگذرانند و بقوام آرد و دوائی دیگر
کوفته و بخیته بدان بپزند شربتی بکدرم آب گرم یا شربت با با عسل **معجونی** که نفث الدم و ذی و صنف بکدر امضیت
گندارم الا خون و رقیق صفت یعنی ورق کبرش یا می هر یک جزوی کوفته و بخیته بپزند و وقت حاجت کفایت از آن گرفته
در آب بپوشانند و صفا کنند و نیکوم بنوشند **معجونی** حلو جهت سرفه که با قلیلی حرارت باشد بادیان بکدرم اصل السوس مثقال نیم
تخم جازی گل تنقیه هر یک درم بر سیاه شان حرره طیفه قره سبه درم گل نیکو قره سبه عدد و غاب سبستان هر یک دانه بطرفی علوم
چون میند و قند سپید پانزده درم حل کرده بپاشانند متقی که چته قطع ماده رو بطری نوشته بگذرد و غلیظ و ترا قطع کنند
و خردل یک کف و آنرا بگویند و ورق شبت بکف کبر سبه را در آب و در روز تر کرده بگذارند پس در دیکه انداخته و قدری بپاشانند
و قدر یک انگشتی در خیطه سیاه اضافه کرده با نش نرم بپوشانند تا ماهر شود و سیر مایده صفا کرده چهار وقت ازین آب مصفی با چهار وقت
سبکچین دوا انگشتک سائیده تجریم کنند و بر بروغن بیدایخیر آلوده حرکت دهند که قی شود هر گاه معده خوب ازین دوا پاک گردد
بگلایه تم تجریم کنند و پنج روز رخت داده روز ششم باز باین دوا قی کنند بچین سبه ثوبت بپاشانند و در ایام رخت سینه را بروغن خیری
و روغن با سمین که درین هر دو قدری مصطکی و قدری زرد فاق قدری مر جوشانیده باشند تجریم کنند و بعد فراغ ازین بر سر **معجونی** را
که در صاحبین نوشته شده مداومت نمایند متقی دیگر درین باب بقول از قانون نظرون یکد انگ لویه ایمنی نیدرم خردل تخ هر یک
بکدرم به پنج استار و اصل که عسل در آن بکوبیده باشند و بپزند **معجونی** معربانی بخیته فارسی است و در ایامه این توان محله یافته بکوبان
صاحب بجا او هر عصر غریب است که آنرا بپوشانند تا دوا ثلث آن جذب شود پیش کرای عسل بر سر آن کنند و حسب شفا را استقام
تعیین وزن شکرا با عسل بدم حصه حصیه کرده و در بعضی اوقات بعضی افاد نیز در اصل کنند و آنرا **معجونی** مقویه میگویند و دم از کلام
صاحب بجا او هر معلوم میشود که **معجونی** و رای مثلث نفثی و مثلث طبعی است چه مثلث طبعی عبارت از عصیر غریب است که بر سبه جزو عصیر کبر
آب داخل کنند و بپوشانند تا ثلث بماند و مثلث نفثی عبارت از عصیر غریب است که بغیر آب جوشانیده ثلث بماند و در این عطف و او در غریب
همین است و در نفس **معجونی** مثلث است و همان گفته که سینه را اگر چون بپوشانند و بپزند **معجونی** نامند و از قول شارح معلوم میشود که
معجونی مترادف به غریب است که آنرا درین عقیده غریب و طلا نیز نامند و در چند قسم است بنا بر این معجون گفته عصیر غریب که بپوشانند هر گاه

باید جمهوری خوانند هرگاه ملت باید ملت و هرگاه روح باید ملحق گویند و حسب شغله نوشته میفرستد آب گز است که در پنج زیاده از دولت
 بسوزد و غلیظ گردد و هر حال می بخند چه سینه دریه نافع است و لغت با سالی بری آرد و حرکات و ملین طبع و موافق آید و مصدود اما الکلیار
 او در هر روز مولد صغیر و مصلح وی آب یوای سرد تر است کلمه مستقیم از او دریه صدریه در الفاظ و نینه است ناطف بسیار می شود
 مقبیده نامند بر سر سینه دریه و سرفه و خلط لطیفی و مسمن بدن کثیر غذا و جهت الضایع و امجد نافع و ضرر خوردن مصلح ترشی است
 و آنرا با سخای شتی بسیار و آنچه از شر محلول حاصل فائز نرم سبز به چشمتی که چون سرد شود متکسر فواید شد آنرا ناطف مفرد خوانند
 و آنچه بعضی ابار نرود اصل کرده از اند سبز نامند و آنچه در وی از لوب مثل بادام و لپت و جوز و کچد و خشخاش مثل آن داخل باد
 ناطف مرکب گویند و آنچه درین بلاد از کوه سفیدی بر سینه و مغز بادام یا مغز پسته یا جوز حلوا ی لطیف سازند و قهرها ساخته و کافور بچید
 بکاه میدادند و حلوا ی مغزی میانند از همین تیل است و ناطف مرکب کبکب آنچه بدان ترتیب بند احکام مختلف دارد و آنچه از بادام سازند
 قلیل الحار و موافق اصحاب سعال رطوبتی بود و از شر سازند موافق تر بود و مراب سعال گرم را و آنچه از پسته و حل و شرب مستقیم
 موافق بود کسی را که دریه و صدر او خلط لطیفی بود و ترشی را که باشد در دریه و صدر آن سده و این گرم بسیار باشد و آنچه از زعفران
 کنند کثیر غذا و بطی الهضم و قلیل مرخی مجده بود لیکن سرفه صدر دریه را نافع باشد و آنچه از عقیقه عسک از کثیر الاشیان بنفوذ و معول
 از مغز حلخوزه کثیر غذا و مولد خون صالح باشد اگر نیک فهم شود و آنچه از سحر مغز و حل سازند بجا تیه گرم و مصدع و مولد صغیر و ضرر جالب
 و صما از جبهه گرم و موافق شلیخ و اخضره سرد و بالجمیع تمام آن سریع الاستحار و حل غذا البته بسیار جلویات بود که از زعفران آرد و نان
 سازند و نیک است بر کسی را که محتاج غذا ی کثیر نباشد و نه سعالی کثیر ناطف موافق شسته شای و شرح برای کسی که سعالی آهسته باشد
 زعفران بکوفه قلع سبید و و قیبه مغز حلخوزه بریان مغز فندق هر یک یک قوطی تخم زان بریان کوفته مونزد و این چون کرده
 هر یک یک قیبه طبعی فائق چهار طبل تخم کتان را با عسل بپزد تا غلیظ شود و پس نانی آردیه ساسیدر یا میز و قدر کفایت دهند بنشیند
 و بخور فانیذ نیک است برای صدر دریه کلمه نیست و کلمه از او دریه صدریه در الفاظ و ادویه است و جوهری بهندی
 که جهت سرفه لطیفی اطفال قلیل الاجزاد و مجرب است الداء الخوا الله تعالی عناءه و انظر آمده موافق پیش نشیند قبل کار اسینگی
 کوفته و جینه در عسل خمیر کرده بکار دارند و وقت حاجت بعد سر طفل در شیر حل کرده و جوهر سازند و دیگر جهت سرفه و ضیق نفس و ترش
 تب اطفال پیش بهاسه و اگر منعی کار اسینگی رخ مساوی کوفته و جینه در عسل شسته بکار دارند و وقت حاجت باشد جوهر سازد و دیگر
 جهت سرفه لطیفی بسیار از موده و از معمولات قبل گاهی نقل بخوده انیس تج هر یک یک پخته بهارنگی کار اسینگی سخته پیا باشد
 منزه که هر یک نیم قوطی کوفته لبسلی میخند از و سرخ نادر باشد بعد سر قوطی انای طفل در شیر دایه باب گرم بدیند و جوهری را که
 جهت سرفه اطفال معتد علیه است منزه بهانه منزه بادام مغز کدوی شیرین رب ملتی گوشت کثیر ابرار کوفته و جینه بشیر یا اگر گرم بدیند
 و جوهری که جمیع اسام سرفه خصوص اطفال بسیار مجرب است بهر مصل که کار اسینگی قبل پست رخ جوهر کوفته و جینه باشد و آنچه
 بعد و وقت سوز بدیند و دیگر سرفه اطفال صغار که بعضی این دیار این مرض می بینند دارد و مانند کرفان اینها را بهاسه بکار دارند

ناردین فستقین بنویس هر کي سدر دم بهت ترنج حطيان نامرطبان بر گاد و بخوبه تخم قرمخنگ زرباد در پنج هر کي چهار دم کوفته بخوبه
 بسل کف گرفته بشنند و بعد از شش ماه بکار بند شری یکشتال دیگر ترکیب شیخ چند بدترین ربع جزو طیبان قطع طبع حطیان
 داچینی فلفل سفید عود شمشیر فطر السایون هر یک جوی باسل کف گرفته بشنند شری یکشتال شریاق عود و جهت خفقان
 در موقوف سوم او و دوا مرض اس تریاق فاروق موافق نسخه جمهر که تقویت قلب و دفع خفقان کند و بعد از تقویت
 قلب نیز دفع سنا و تریاق فاروق موافق نسخه یارسیوس جهت خفقان در ادویه صدامیه گذشته حکم چهارم از ادویه
 قلبیه را الفاظ جمیع است جلالی که از عاب سپره که در عرف میدنشا و گلاب احباب گرفته باشد زوایات جلاباشته
 باشد الطف و الفع بدین معده معین است جلالی که به صفت قلب نافع است عصاره لسان الثور آب کاسنی هر یک جوی است
 سید جلاب و گلاب بر این همه شکر هم چند کل آتش نرم بپزد و قوام جلاب آید و دیگر نافع که کمی ضعف قلب دارد و در بخوبه
 در گلاب بپزد تا قوت آن بگردد و عصاره تر از آب با کلنت باد و کلنت گلاب بپزد و اگر باین گاد زبان هم اضافه کنند نافع تر
 آید و اگر حرارت در مزاج غالب بود عصاره باد بخوبه در مقدار کم کنند و مقدار عصاره لسان الثور بپزد و لایه سردی
 گرفته بایات جلاب بپزد و جلابین قفاحی بجهت تقویت دل و دفع بسیار نافع است و از جمله مفرحات است و بستاندگی
 و مثل گفتند که در ادویه معده خواهد آمد بسیارند جلابین سقر جلی قوت دل و دفع بدو از جمله مفرحات است و معده را بماند
 نافع بود و ترتیب اخذ هم سه است که خواهد آمد جلابین گاد و زبانی از ادویه قلبی است ماده سودای را سودمند بود
 و خفقان و سرفه بلنی را نافع است و موقوف دوم ادویه امراض را بس گذشته جلابین گاد و زبانی و سقر جلی باید که قندی بود و اگر
 خواهند صلی باشد بنی عسل منقی فندکند و در آب بپزند و جوارش مله تالیف مولانا علاء الدین منصوب طیب مقوی است
 قلب مقوی معده و شقی مسکن حرارت و جگ و اسهال معده را مسفت دهد و معده را باز بحال صلاح آورد و است بیرون بپزد و است
 حال اس درق گلسخ هر یک است دم زرشک بیدانه صندل سید هر یک نیم شیر آنکه میست دم جلاب خالص یا شکر یا فندک بپزند
 بکین نیم جلاب هم است جوارش بپزند و دیگر نافع جوارش مله انشا الله تعالی در ادویه معده باید جوارش قفاحی جهت دفع خفقان
 و صاحب سودا و تقویه معده و جگ گلاب عسل سید شکر بر کي رطلی آب سید رطل و نیم بهر القوام آید و این دوا کوفته و نیمه بپزند
 سبیل از چینی قرفل مصطکی تخم باد بخوبه هر یک جوی گاد زبان عود نام هر یک دم قدر خاک این جوارش بپزد و جوارش شری
 که معروف به جوارش غیری است و جهت خفقان معین است و موقوف سوم ادویه امراض را بگذشته جوارش غیری بعضی نسخ این
 مقوی قلب و دفع خفقان است انشا الله تعالی جمیع نسخ آن در ادویه معده باید جوارش عود و دل را و معده را قوی کرد
 و بپزد و اسودمند بود و مقول از جلالی نظیر آن یکدم عود و سندی قرفل و خلیل فاقه سافج سندی زرشک و فلفل هر یک در مقدار
 باسل کف گرفته بشنند شری و خفقان جوارش عود و از اولفات و جوارش شری خفقان و دل تنگی را بپزد و دوا بپزند
 قوت دهد کافور و انگی و نیم شکر نیمه بپزند و زرشک سدر و خنک زرباد هر یک یکشتال و جلابین فلفل و فلفل مصطکی هر یک

دان خوش کند شک جز بوقاقله کبار هر یک این میند الطیب بنفشه نقل باز شک کبابه قرقه بسا به فعل خلیج سعد
هر یک یک دریم بابت و گلاب صمغ عربی حبس اند بوقاقله یکم شک بنفشه هر یک یک دریم سنبل الطیب کبابه پوست ترنج هر یک یک دریم نقل
قرقه سعد کوفی هر یک یک دریم بابت صمغ عربی قدری صمغ عربی سازند بوقاقله یکم سنبل شک ترکی دانی سنبل الطیب بنفشه شک
کبابه جز بوقاقله بنفشه نخان بنفشه فلفل سازند هندی قرقه سعد کوفی باد بنفشه بهتری پوست ترنج هر یک یک دریم بابت و گلاب
قدری صمغ عربی بسازند و در سایه خشک کردن در ظرفی بکینند بکینند و در جبهه خشک که خالی از این مسفت نیست رادویه
سحریه هم گذشته چینی که اخراج سودا و تقویه طبع کند خرق سیاه یک طسوج و نیم سقمونیانیدانگ خود مصطکی نقل هر یک یک دریم گلاب
مفسول کجرا نیمی مفسول شحم حنظل یک کیندی غار بقون هر یک یک دریم ایاب فقرا اسطوخودوس هر یک یک دریم این یک کینست
قوی است دیگر قویه سقمونیانیک فلفل مقل هر یک یک دریم شک شحم حنظل بعد از بسفاج غار بقون اسطوخودوس هر یک یک دریم
ایاب فقرا فستقون هر یک یک دریم چینی که اخراج سودا و تقویه طبع کند و به خفقان نافع آید گل سرخ لا حور و مفسول هر یک یک دریم
یک جز ترید فستقون سناکی شاتره هر یک یک جز و بلبله از یک جز و شک صبر و جز و سیب از شش دریم بابت بسترین چینی
که در سودا و اخراج سودای طبعی که در صفت قلب و خفقان شده باشد بکار آید و هندی نیم جز و فستقون غار بقون اسطوخودوس
بلبله کالی حاشا مقل مصطکی هر یک یک جز و ایاب فقرا یک جز و نیم شتری و دردم ناسته دردم حنظل و دیگر جهت سودا که با بلغم بود
خرق نیدانگ بلغمی مقل هر یک یک دریم شک شحم حنظل غار بقون حنظل هر یک یک دریم اسطوخودوس شک دردم
افستقون هر یک یک دریم چینی که جهت خفقان که از رطوبه طبعی بود خواه در ناحیه قلب خواه در ناحیه نافع آید و خفقان شک
هر یک یک طسوج مقل حنظل شحم حنظل هر یک یک دریم غار بقون سبید خمد درم ترید سبید یک دریم حنظل کینست حنظل
ذره یعنی جاورس که بار از این ساخته باشند از الدن سبید جلوی هندی که از آب یک گونده جهت زخمهای دل مفید است
انشاء الله تعالی در ادویه خاصه بنا خواهد آمد کلمه ششم از ادویه قلبیه در الفاظ خاصه جهت حنظل و قویه طبع
میکند و سودا و خورمی بخشد خیمه ابریشم که تقویه دل و دفع خفقان و از آن که خوش کند بعد از نسخه در لفظ دوم ادویه
امراض پس گزیده و شترهای بار بنیم که آنرا هم بقوام خیمه توان ساخت در انتره این باب بقون الله سبحانه خواهد آمد خیمه
صندل که مقوی دل و شک گری دل و نافع خفقان حار است هم شتره مذکور خواهد شد خیمه های گاو و زایلان که مقوی
دل و نافع اخشی و خفقان است ساده نیم خیمه و نیم خیمه بنفشه در لفظ دوم ادویه امراض سرگزیده و انتره این هم بقوام خیمه خواهد آمد
در شترها شتر خواهد شد خیمه مر و ابر مقوی دل و دفع لی بدل نافع انواع خفقان و فلفل صمغ عربی و سودا و ای و اگر امراض
قلبی است انشاء الله تعالی در ادویه سبیه بناید کلمه هفتم از ادویه قلبیه در الفاظ دالیه همدست و والیسا که جهت
غشی و خفقان و جهت و تویم و در معده و سودا و هم شک مقلی خالص نیدریم مصطکی خود خام و چینی پوست ترنج و نقل سنبل
سکاجه جز بوقاقله هر یک یک دریم سعد از ترنج باد و ترنج نیم و بنفشه نیم و بنفشه نیم و نقل و فلفل و در ادویه که با بر شتر

جام بهین سازج هر یک ده درم با عمل بلبله کالی بری برشته و وار المسک حبه خفقال سودای منقول از مناج مشک و
 شقال مصطکی در جینی و نقل سینل سکنجوز با کباب هر دو قافله سعد پوست تریخ خود خام زعفران ارغفل تخم بالنگو تخم بختک
 تخم زرخوش منجیل که با سید ابرنیم مقرض سازج در پنج زرباد هر یک یک درم پوست بلبله کالی ده تیار پوست بلبله رادرین آب
 کیشیا زور خنیا سندانس بختا نند هر گاه ثلث باشد صاف کنند و کین تخم غسل اضافه کنند و بگوام آردا دویه کوفته و بخت
 برشته شربی بختقال با نژده درم شربت سیب شیرین و وار المسک و دیگر حبه امراض قلب از سودای صفراوی با شکر
 فجاج شفتین با درختبویه افترین هر یک یک درم عود مسک مصطکی زعفران هر یک یک درم و نیم زرباد در پنج هر یک دو درم در و در کباب
 سید ابرنیم هر یک یک درم صبر سبت و چهار درم عمل بقدر کفایت شربت نامرود درم آب یک درم و وار المسک حبه خفقال که از
 شربت قمر هم میرسد بکار آید در ذیل فوائد و مضار در مطبوخ و دویه امراض اس گشته و وار المسک با و حبه غشی
 خفقال حار و تقویت دل و معده و جگر زعفران نیدرم و در جینی مشک هر یک یک درم کیترا سید مرادید صندل سید ابرنیم مقرض
 هر یک یک درم که با طبیبان شیر گلشن گاو زبان تخم قرقه هر یک یک درم آله مقشر صفت درم قند و چند شربی و درم و وار المسک
 بار و دیگر منقول از خط حضرت قبله گاه حل الله الحنه مثواه مشک عین هر یک نیم شقال مرادید اسفند که با مرجان گلشن گل
 گاو زبان گیلانی طبیبان صندل سید کشتن خشک هر یک نیم شقال آب سیب شیرین عرق بید مشک هر یک نیم شقال قند سفید
 شتاد شقال و وار المسک بار و دیگر که بخته معول و به فراید عقیقه مشمول است مشک عین گل گاو زبان هر یک یک درم ابرنیم
 مقرض درق نقره هر یک یک درم طبیبان شیر گلشن تخم کشتن صندل سید هر یک چهار درم شربت سیب لای نیم من نبات و کباب هر یک
 کین مجون سازند و سفیدی شش عدد و بخته وقت حل کردن کم کم انداخته سید کنند و وار المسک بار و دیگر حبه غشی و
 خفقال حار و تقویت دل و معده و جگر گرم و برای ماقهین نفع تمام دارد و درق طلا مشک فاص هر یک یک درم عین شتاد
 درق نقره هر یک یک درم فوغل گل ارمنی سینه هر یک یک درم گلشن طبیبان شیر کشتن خشک ابرنیم مقرض گل گاو زبان مرادید که با زرشک
 سیدانه سید تخم صندل سید هر یک یک درم عرق بید مشک گلاب هر یک یک درم قند سید و چند دویه یا سید آب سبب آب
 از این هر یک یک درم و اگر با قوت و درم اضافه نمایند و تر بود و اگر حرارت غالب شد مشک مطروح سازند و به عین شتاد
 و زرد در صبریت مسمی میشود و در و العنبر و وار المسک بار و دیگر موافق شقالی ابرنیم مقرض و درم طبیبان شیر گلشن کشتن
 خشک مرادید اسفند که با سمنی صندل سید هر یک چهار درم کوفته و بخته با سده وزن ادویه شربت فوا که ترکیب سید و وار المسک
 بار و ترش که در ضعف طحال بسیار بکار آید مشک دالکی طبیبان سید کشتن خشک ابرنیم مقرض گل گاو زبان که با سمنی ترش
 هر یک نیم شقال غنچه گلشن نه شقال سیب شیرین و غسل قند یک مثقال علی الرسم مرتب سازد بعضی اوقات بدل مشک عین میکنند
 و بعضی اوقات که حرارت بسیار باشد که کافوری افزایند و بدل سبب ترش آب سیب شیرین میکنند و وار المسک
 بار و عینری حبه تقویت دل گرم و از الیه جمیع امراض عامه آن نافع است سید که با هر یک یک درم درق طلا درق نقره هر یک یک درم

عنه شبهه مشک هر یک یکیم و ثلث درم یا قوت تخم کاهو هر یک یکیم و نیم کشتیر صندل سفید زرشک خرفه تخم کاسنی بزرگ
دو درم مروارید کل گاوزبان ابریشم طباشیر گلشن هر یک یک درم غنچه سفید دو حبه عرق بید مشک گلاب عرق بید عرق بلوفر
بالسویه الفقد که خنجر ادران بقوام آورده شود و دوا را **المسک حار** که دوا را **المسک حلو** است و جهت صفتان خنجر
بار و کار آید در نسخ این اختلاف بسیار است یکی نسخه معتبر آن در او دویه صناعیه یکی در او دویه مصریه و فالحیه گذشته و دوا را **المسک**
هر یعنی تلخ هم به خنجران نافع است و در نسخ اینهم اختلاف است آنچه معتبر است هر دو را نوشته و دوا را **المسک معتدل**
از مویات حضرت قبله گاه کافور بنده انگ عینه شبهه مشک بعدرم مشک خنجر درم و رقیق نقره و زعفران هر یک یکیم و داریچنی کشتیران
تخم کاهو یکیم و نیم سداب حار ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته کل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید
هر یک یکیم و نیم درم و رقیق گلشن گاوزبان هر یک یک درم که با طباشیر سفید تخم کشتیر مشک هر یک یکیم و نیم آله منقی زرشک
با گلاب شیره گرفته هر یک یکیم و نیم عمل برابر اجزایات سفید و در عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک یکیم و نیم و خنجر
دوا را **المسک معتدل** بنسخه دیگر داریچنی نیم باشد و رقیق نقره یک باشد مروارید ناسفته زیره یا قوت بسبب که با عینه شکر و رقیق
طلا هر یک یکیم و نیم زعفران الایچی خورده هر یک دو باشد ابریشم محرق شده باشد صندل سفید سائیده گلشن گاوزبان کل گاوزبان
سیاسه هر یک چهار باشد کشتیر مقشر طباشیر هر یک شش باشد عقیق سیاه هر یک شش باشد و ربع باشد خرفه باشد رسیب آله
رب هر یک چهار دوام عالمگی گلاب عرق بید مشک هر یک نیم با عمل مجید نباتات و حبه متوجن سازند و دوا را **المی که تنوی**
تذیب مفرج و خاص مدی است کوب گاه سوخته و کوفته با عمل مفرج قلب است و نیم تقویت کبد کند و دیگر در مفرج مقوی قلب
مفرج و دافع خنجران است و اگر خنجران حار باشد و سود مزاج دل گرم با قدری کافور دهند و دیگر مقوی قلب و دافع
خنجران ذاتیت و با حبه و دیگر اطرار با حلهاب یا شربت بپزند و دیگر زینب را خاصیت عظیم است در تفریح قلب و شربین
یکبار در درم است و دیگر زعفران مقوی دل و جبهه روح و مبط النفس است و دیگر حجازی مفرج قلب یا حبه و بالعوض بود
و تنقیه روح از بخار سودا میکند و دیگر طباشیر مقوی قلب و با د و مفرج است و گاهی تعدیل کرده پیش و زعفران همه را
بار و در مضیقه تفریح و تقویت بسیار می بخشد و هم طباشیر نافع است به خنجران حار و بعضی که از انصباب مغز اسهال هم میدهد و زعفران
باب یا با سکینین و بطلان کردن دافع است به فوس و غم و دیگر طین مخوم را به طوی است و در تفریح قلب شربین روح و استعمال کرده میشود
و جهت تقویت قلب گلاب و دیگر یا قوت گفته اند که زرد از یا قوت مجربات است جهت تفریح عظیم و تقویت قلب و بخورن درین است
و او بخنجران مجاذی قلب و تلخ آن به خنجران نافع است و دیگر کرزیه یا دیا خاصیت عظیم است در تقویت و تفریح قلب و تفریح میکند
به خنجران حار و دیگر که تقویت قلب کند و تفریح عظیم بخشد بگیرند که یا سائیده نصف شکران باب سرد بخورند و اگر با هم نفع
میکند به خنجران سردی از راه تعدیل معده و تنقیه روح و دیگر لولاسا که در دمان و تعلیق آن می باشد و نصف قلب عظیم
آخرا آن و جمیع قسام آن بخاصیت نفع میکند به خنجران و دیگر راه شویط یکد آن نیم مقوی قلب است و دیگر مشک را

مفعول قوی و مفعول قلب است و درین خفقان سودا و توخس و حدیث نفس و مصلح فکرت و دیگر مفعول قلب و مفعول دفع
خفقان موسیای یک قیراط میسین و در دهنه خفقان یک قیراط مارگون و ناخواه و گردانتر نوشته اند و دیگر دوام استقامت
مفعول قلب است و دیگر نام مفعول قلب و مفعول ارواح است اگر تعدیل کرده شود و جودس او در بسته و دیگر از خواص روید
است که طلا کردن آن بهره کثرت را از آن کمیند خوف و روح قلب او هم روید نافع است به خفقان و روحیه و وای
که به خفقان عارضه و نافع است و از مجربات و الدماجد مفعول غیر مشک است هر تهره ساسیده خطر صندل هر یک یکسانه مر جان
صلایه کرده درق نفوذ درق طلا هر یک و نیم مانده و روغن بادام بخور نیمه شسته قلع شست دانه بخت همه یکی کرده یک درق
عالی الاتصال ساسیده و از یکسانه شروع کنند و هر روز یک شمشیر بفرایند تا در هفت روز هفت مانده برسانند و وای که خفقان
گرم را مفید است کافور نیم درم تخم فرخ مشک سعد طیار شیر مرگوب درم که با بسدر و اریدا سفته ابریشم خام شب بانی بر یک یک
سکه درم گل زمینی کشنر مشک این هر یک نیم گاو زبان هفت درم کوفته و بخت هر صبح دو درم با ده فحان شربت مقوم قند
سید بخورند و وای که خفقان با لیمو یا توخس و شش مجرب است افتیمون ده درم را در نصف طل شیر تازه چسبانده با
مازده متقال سبکچین یا کهنه بنوشانند و وای که خفقان و قلع و صرع مفید است تخم شبت یک درم دهنم سنبل در هفت
را بر باد در وچ هر یک درم همه را جدا جدا کوفته یا میزند و یک درم از آن با کوبیده شراب که لسان التور در آن تر کرده باشند
در هر راه سه روز متوالی بخورند و وای که بجمیع شام خفقان و جمیع شام صنف قلب نافع است نروده بینه نمیشد
شکر سبید یا قلیلی غیر اشتیاق یا این حسب مزاج سخن کرده باشد تا دل نمایند و وای درین باب شمس تازه هر کوان
چهل عدد لیمو غسل شده در گلاب صرغ یا فروج یا بسدر مشک در بانه خور و عین تر کنند صبح آن شمشیر را بر سوزن پهن است
نرمی یک یک تر دارند تا گلاب بکشد شود و گلاب یا همچنین یا شنگی تمام بردارند تا در دانه یا میزند شمشیر را بخورند و گلاب
بنوشند یا کهنه فعل آردند و وای که خفقان عارضه بار نافع است حاضراتج و آب لیمو را در گلاب حل کرده با نبات
شیرین کرده بنوشانند و وای که برای خفقان سودا و وای مفید است چکار می رنج درم افتیمون نیم درم ملیه سیه ملیه
کالی هر یک یک درم همه را کوفته در دوا المسک یا میزند و دوا المسک را در شراب بخیالی بقدری که حل تواند شد حل کنند
و در بند و وای که خفقان نافع است هم بر بومفید طالیسفر را کوفته بشرب بینه بخورند و دیگر طین مطلق یعنی گل خالص
از هر زمین که باشد بگیرند و بر روی گلاب باشند و بگویند خفقان را بسیار مفید است و دیگر کبابه اساک آن در دهن نفوذ
میکند خفقان و تقویه میکند نفس را و صاف میکند آواز و دفعی بخند بوج خلق و شن میکند زبان را و دیگر استغاف
گا و زبان یک مشتال بر شرب نزدیک آب نفوذ میکند به خفقان نفوذ عظیم و دیگر به خفقان مجرب است قرض و زکریا
یک نوبه در دوا زده متقال شیر بر صبح چهار بخورند و وای که خوردن آن شیر را که در پستان بسته شده باشد نرم کند شیر تخم
را زبانه یا آب را زبانه تر بنوشند و وای که شیر زبانه زیاد کند تخم لیمو را کوفته با شکر آمیخته سفوف سازند قدر شربت این درم

همه اهدا کوفته و بختی یکی کرده عطر مالیده نگاه دارند و وقت خفتن و بانشه بانشه بپزند سفوف مروارید که در دفع مری
 قلبی و خفقان و سر و اس نخع عجیب و بایک نشه دیگر که هسته از آن خوش و ضعیف قلب خفقان و سر و اس نخع عار غالب دل بکار آید
 در موقوفه دوم دو به اراض اس گشته سفوف مروارید بنفشه و دیگر نافع خفقان و جمیع امراض زردی در درج هر یک کشتن
 ابریشم خام محرق سعد کوفی تخم قرچک تخم بادرنجبویه هر یک است درم سرد مروارید ناسفته تخم ریحان که با هر یک است درم گل آرمی
 بجز درم گاوزبان شامی هفت درم بعضی از بناد و درج را ساقط میکنند سفوفی که سر و اس سرد دل با صلاح آورد نفع که با هر یک
 بجز درم بسبیل هر یک است درم قرضل و درم شربی و درم با سبب سفوفی که خفقان باد و نافع است گاوزبان یک درم زردی
 در درج عرقی هر یک چهار درم کوفته و بختی با اصل سه روز و اول سه روز و وسط و سه روز و آخر سه روز بجز درم دیگر گاوزبان بسبیل
 هر یک است با عطر و بختی در درج عرقی کشتن خشک مقشر هر یک یک درم کوفته و بختی با شکر تری و در جنداده آمیخته بکار بند و دیگر
 جسته خفقان سرد زردی در درج زردی در درج هر یک نیم درم مروارید یک درم نفع که با هر یک است درم شربی بریان هر یک است درم قند سفید
 است درم شربی سه درم با طبع اسنتین یا عرق گاوزبان و دیگر پوست ترنج تخم قرچک هر یک یک درم مروارید یک درم شربی هر یک یک درم
 کوفته بسبیل سه درم و درم دیگر قرضل و درم بسبیل و درم شربی درم نفع که با هر یک یک درم شربی و درم با سبب با شرب
 انگوری یا میوه و دیگر جسته منفوق قلب و طبع یک درم از او در درج در درج هر یک نیم درم مروارید هر یک یک درم شربی
 بریان بسبیل بریان شرب میانی بریان نفع سعد هر یک است درم شکر است درم شربی سه درم با شرب اسنتین سفوفی
 که در خفقان سوداوی بکار آید که با سبیل مروارید ابریشم محرق جوارمی مغسول هر یک یک درم و نیم بسبیل گلابی طبلی سیاه اطله تخم قرچک
 تخم انیسون و سر و اس لثون افیتون گل آرمی خود هندی سعد قرضل کشتن خشک هر یک است درم تخم خرفه مقشر منقح که در هر یک
 چهار درم کوفته و بختی شربی یک مثقال بابا در بنجویه یا شرب سبب سفوفی که خفقان حار که شعله و گرمی دل با شرب نافع
 نیندازد گل سرخ طباشیر که با هر یک نیم کشتن خشک درم شربی یک مثقال با سبب دیگر درین بابا که در دو دانگ طباشیر که با
 هر یک است درم گل آرمی کشتن هر یک چهار درم شربی سه درم با درج گاو و دیگر مروارید که با سبب اسنتین شربانی گل محرق هر یک یک مثقال
 و نیم شکر طریقه هفت مثقال شربی و مثقال با شرب سبب دیگر جسته خفقان حار تخم کاسنی تخم خرفه طباشیر سفید گل سرخ کشتن شرب گاوزبان که با
 مروارید بسبیل هر یک کوفته و بختی در درم بکار بند و دیگر تخم خرفه مقشر تخم که کشتن خشک گاوزبان گل محرق کافور تخم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه
 که با سبیل مروارید ابریشم خام طبلی هندی لاجورد و خود نیکار یک سفته سفوفی که دیگر کافور مصطکی و درم مروارید و نیم که با سبیل شربانی
 هر یک است درم تخم خرفه مقشر که در تخم خرفه هر یک یک درم با درم سائیده کشتن کاسنی طباشیر سفید تخم کافور که با سبیل
 مروارید که با هر یک یک درم کشتن خشک درم گل سرخ طباشیر هر یک است درم و دیگر شرب طیفیه تخم کاسنی طباشیر سفید تخم خرفه گاوزبان
 که با سبیل که با مروارید کوفته و بختی در درم اسحاق نایب سفوفی که غشی و خوش را که بی تب و نافع است قرضل یک درم کشتن بریان و درم
 که با مروارید طباشیر گل سرخ هر یک است درم بسبیل درم بادرنجبویه بجز درم خشک گاوزبان هر یک شرب شربی کشتن با سبب سفوفی

سقوطی که در دم ادنی قلب بجهت مرض از ازاله حاله سینه شی و بعد رختن آب غار که در آن قدری الکلی الملک
در قوق معجون لب که در گلاب داخل کرده باشند باید داد است ریوند و دو دانگ حصص و در ثلث یک درم
ورق باد در سینه و ورق گاوزبان هر یک یک درم بزر بقله یک درم و نیم ورق غلبه خشک که بچندیم کوفته و بچند
یک درم با صفت درم رب حاض برهند و غذا مرقه طهیه که با باغش بچند باشند و بچند و بعد غذا هر روز درم شرب الی
عطر بنوشانند سقوطی که شیر را زاده کند و می بفراید تخم شلغم تخم زیتون تخم کنجد تخم بزرگند نام تخم بازارد تخم زایانه تخم حبه حبه
و در بعضی نسخ بجای آرد جو آرد نخود هست کوفته و بچند و صبح و شام با شیر بخورند بعد آن بخورد در شیر تر کرده بخورند و شیر بوشند
سقوطی که در در سینه و می را قطع کند اهل سداب خشک هر یک یک درم تخم باد و روغن حب الفقد هر یک درم شرب الی
سیکین افیتونی که به خفکان خوش سوداوی نافع است در مفلوط و دویه امراض اس سیکین نوری
که از اصابت که اصولی نام کرده و به خفکان نافع در مفلوط اول دویه امراض اس گذشته کلمه پنجم از ادویه
قلبی در الفاظ سینه است شربت ابریشم بعضی نسخ این که نافع بخفکان و امراض قلب است در ذیل غیره و در مفلوط
دوم ادویه امراض اس گذشته شربت ابریشم که در صفت قلب کار آید و احشای را نیز قوت دهد و سده است و استقا
امراض بارده را دفع دهد و باه را زاده کند ابریشم خام بچند درم در آب آشگران خشانند سبب بازو زبیر در دیگر سنگین
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند زعفران یک درم خولجان و ج مصطکی هر یک یک درم صلیب کرده صفا کنند و با
لیکن قد قوام آرد شرب الی چهار درم و بعضی اوقات بکته زیادی قوت غیر یا مشک بزرگ زیاده توان کرد شربت
ابریشم که دل و معده و خجرا قوت دهد و خفکان و غشی و خوش زایل کند و فرج تمام آورد و شکم بندد و ابریشم نام
بچند درم بکشایند و در آبی که طلا و نقره مکرر گرم کرده در وی سرد نموده باشند بچند پس بچند صفت کنند و
گاوزبان نر خشک گل سرخ سبیل کشنه هر یک درم و نیم در گلاب بچند صفا کرده صفا کرده صفا سازند و با
سپید بقدر حاجت آمیخته قوام آرد و مشک غیر از شرب الی مر و اید با صفت که با شرب الی صلیب کرده دو درم
صندل بپسند درم بارک سائید مضطرب سازند و در هم آمیزند شرب الی و شغال با عرق بید مشک عرق گاوزبان و گلاب که در حرات
در مریض غار باشد و فرج شکشته و صندل مطوح سازند نوع دیگر که در منافع مسطور قوتیر است مشک یک درم غیر شرب الی
که با بید گل سرخ صندل بپسند هر یک درم شغال طباشیر مر و اید هر یک یک درم شغال رب سیب رب به هر یک بچند درم
قد مضطرب است درم عرق گاوزبان شغال ابریشم صندل شغال گلاب بید مشک بقدر حاجت بچند گشت شربت
شربت ابریشم که حکیم عماد الدین محمود شیرازی در رساله افیون بکته تفریح و تقویه دل و بدن داه و تبین ذکر کرده
آب پوست ترنج خود در طلا و ورق نقره غیر شرب الی حالص هر یک یک درم شغال صندل مصطکی قرقرنیل سافج هر یک یک
شغال و نیم صندل و شغال عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب سیب شیرین مصطکی آب به شیرین مصطکی آب امر و مصطکی

آب اندیشین مصفی مثل صاف هر یک یکبار یک ابریشم خام یا یک شفاف همته محو و سفید و همته میرود سرخ نبات سفید قند
 سفید هر یک نیم من دوامی کوفتی کوفته در خطبه کتان بسته همراه ابریشم در آب پوست ترنج و عرقها و آب مسج و آب
 بدایع و سن بجز شادان مقدار که آب میوه با ماندن ابریشم و خطبه را فشرده بپزدن آوردند و نبات قند کوفته در آن گذارند
 و بقوام آوردند و اول غبار حل کنند پس قهار که در ظرفی علیحده با عسل حل کرده باشند داخل کنند هرگاه قریب پیغوره رسد شک
 قدری قند ساینده داخل کنند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی که آنرا بعد و کشته دو داده و محط کرده باشند بر دارند و کشته
 ابریشم منسج و دیگر درل و اعضای نیمه و معده را قوت بخشد و از آله خفقان و قسام بالیو لیا و توش و عجم کند و با کثره
 موافق آب سیب شیرین آب اردو شیرین آب انار شیرین آب بزمین هر یک صد مثقال ابریشم حریسه صد مثقال عرق کافور
 عرق بید مشک عرق شانه هره گلاب هر یک شش صد مثقال ابریشم را در آنها و عرقها تر کنند پس بچوبانند و در حین چوبانند
 مصطکی سنبل جوز و البسانه عنفران هر یک یک مثقال سیل قرقل خود سافج هر یک یک مثقال و نیم دارچینی شش مثقال هم
 کوفته در آب چوبه نبات در آن اندازند و بعد از آنکه آبها برنج رسد ابریشم و ادویه را فشرده صاف کرده با عسل و صد مثقال عسل ششصد
 مثقال قند سفید بقوام آورد پس مشک نیم مثقال عنبر اشهب و زرق طلا هر یک یک مثقال و زرق نقره شش مثقال در آن حل کنند
 و اگر قویتر خواهند مصطکی زعفران در پنج عرقی بهین قرقل عجمندی سیل صندل بزرگ هر یک نیم مثقال کوفته و نجیه
 نمایند و بعضی قند را یکبار و دویست مثقال و عسل را صد مثقال میکنند و زعفران نمی چوبانند بلکه بعد از قوام در آن حل کنند
 و این نسبت چه زعفران از چوبیدن صغیر لاثر میشود شربت سیفیل به خفقان صغیر و عجم صغیر و ای و سر و دم
 و خشک نشونه قصبه ری و امثال آن نافع است در قطونا یکمیه را با یکمطل آب زنند و لعاب آن بگیرند و با یکمطل و نیم شکو بلوط
 فاقی بر آتش نرم گذشته بقوام آید و سه مثقال کنند در لعاب بزر قطونا بقدر حاجت خصوص که با بید مشک و گلاب آب
 کوفته باشند شربت فستقین که در ضعف قلب یا در طلب بکار آید ترید سفید نیم کوفته و دوم ششین روی بجز دم
 سنبل و دم گل سرخ با نروده دم در دمن آب بپزند تا به نیمه آید پس صاف کنند و بهر صیغ بیت درم گرم کرده با سفوفی
 که قنطاری و غیره دارد و در سفوفات گذشته بپزند این نسخه اگر طبع است اما صاحب منهای در انتریه نوشته بود قنطاریان کرده
 و بر انتریه بگاشته و سفوف هم از وی است شربت انار که دل را قوه دهد و خفقان را زایل کند و ادویه صدریه گذشته
 شربت باور بجنوبیه دل را قوه دهد و خفقان سرد را سود دارد و توش سود آور ایل کند و نسخه آن در مخطوط دوم
 ادویه امراض گذشته شربت باور بجنوبیه منسج دیگر دل را قوه دهد و توش سود آور کند تخم بادیان سفیاج شقی هر یک
 سهفت درم اصل السوسه درم باور بجنوبیه با نروده درم تخم باور بجنوبیه تخم کاسنی تخم قزنجشک هر یک بیت درم گازبان سی ام
 آب بزمین درم و جبهه گلاب شش حبه و ادویه را در گلاب آسیب نموده چون بپزند تا سوم خضه بماند پس شادانند
 و قند بقدر حاجت مصاف ساخته بقوام آورند اگر ازین دو یکچنین سازند و است شراب برگ سرخ نسخه قدماست جبهه

جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بپایه نافع است برک ترنج بپایه عدد در شراب کهنه صندل و جوی ابله و شکر قند
 روز بخسایند پس صاف نموده با صندل و بپایه مثقال غسل گرفته بقوام آید بعضی از پوست ترنج شکر مسطور ترتیب میدهند بعضی
 بکرطل پوست ترنج را در دست و بپایه مثقال آب خیسایند و بپوشانند تا ببلند رسد پس صاف کرده با کرطل غسل بقوام می آید
 شربت ترنج جهت امراض حاره دل و خفقان گرم بپایه مفید ترشی ترنج را که در آب بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند
 پس مثقال هر یک در ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آید شربت ترنج بترتیب دیگر خفقان را نافع است
 و تقویت قلب و معده کند و نشاط آورد و مضغ را نیکو بود و فی رطل کندر و صندل را بشویند و هم مقوی دماغ بود و طبعیت
 بار در آب است منقول از محمد زکریا که بگوید که کرطل بکند بران آب شیرین قدر کفایت و بپوشانند هرگاه نزد یک نظام
 آید فرو گیرند و داخل کنند در آن محاض ترنج هشتاد و پنج که کفایت کند باز بپوشانند تا بقوام آید شربت محاض خفقان حار را
 نافع بود و تقویت قلب و معده کند و صندل را بشویند و حساب تذکره در تحقیق لفظ محاض شربت این را نافع بسیار است و در غلبه
 حرکت و جلدی نیز نوشته آب محاض بپایه مثقال شکر سبید که بقوام آید قایده محاض بری و بنانی و مای می باشد نوع بتانی قوی
 بزرگ قیون و ترش و نرم و بیخ و ساقش منجم و خوشه او ترکم و خوش سیاه و براق و در غلظت نهایی ریزه مثلث مسخ و تبرکی غازی غلامی
 و پارسای ترش نامند و بهنگام که بپایه قوی را تخمش بدون کل مشکون میشود و هر دو قسم ترش بهترین انواع اند و در تذکره
 که از دوفوع جدید این ساخته میشود شراب که آنرا شراب محاض گویند و در طب کورست شربت و سایر موانع نشویند شایسته
 تبست و انشا الله تعالی در ادویه کبیده باید شراب سحالی که دل آفزه دهد در موقوف دوم ادویه امراض سرگشته
 شربت زرشک جهت خفقان و غشایان و ضعف شهادت در معده سموم قنار و گزیدن فنی آب لیمو نیم جزو آب زرشک آب
 سیب هر یک جزوی باشد بقوام آید و گویند چون آب ترنج و مراد و اضافه کنند در اکثر امراض فایده مقام تریان فایده است
 شراب سلیمون خفقان را دور کند و معده را تقویت و شهنش را بوقور آورد پوست ترنج بکرطل مرا حوز کبوقیه قرص و مثقال
 عود خام یک مثقال کوفته در پنج رطل شراب شبنم و زعفران پخته رطل شکو طبرزد و معطلی که مثقال و نیم زعفران بکند
 در دو انگه داخل کرده با قش طایم بپوشانند تا بقوام آید پس صاف کرده بر آید شراب مسوسن موافق نسخه کامل
 که ضعف قلب نافع و غشی استقرانی را دافع است انشا الله تعالی در ادویه معده بلفظ شراب مسوسن باید شربت
 سیب دل معده را قوت دهد و دفع بود و فی راسا کن کند و اسهال صفراوی باز دارد سیب صفهانی اندرون و پیر و
 پاک کرده در دهن سنگین با جبین بگویند و آب آن بگیرند و در من بپوشانند تا در من آید پس بکین قند اضافه نمایند
 بپوشانند تا بقوام آید نوع دیگر شکر مثل بنافع مذکور به سبب شامی یا صفهانی رسیده از اندرون و پیر و پاک کرده
 پنج رطل بگیرند و بکین شود پس قند سبید کوفته با غسل پنج رطل بپایند و نیکو هم کنند تا بکین شود و شربت
 صاف و دانه رطل داخل کرده بزنند تا مستوی شود و در ظرف آگینه انداخته در آن بسته در آب گدازند و صاف کنند

و اگر خواهند که خوشبو گردد و مشک کند هم سبک مصطکی هر یک دو درم خود مهندی سه درم با یک ساخته در آن مل نمایند و عدد یک
 دل ضعیف سوداوی را سود دارد و معده را قوت دهد و قرح نقل بمشقال عود هندی گلشن هر یک دو درم گاو زبان باور بنجوب هر یک
 سه درم و بعضی گلشن هم سه درم کرده اند همه را نیم کوفته در خرطیه بسته در آب سید شیرین آب سبب ترش شراب بجای آن
 بکین اندازند و با کش نرم بنزد آن که نصف باشد خرطیه بدست مالیده و دو کنند و قد سبید بکین آمیخته بقوام آرد شری از خرطیه
 تا دو دقیقه و در بعضی نسخ بجای آب سید شیرین آب به شیرین بنظر آمده و این معده مناسب تر است و آن بقلب انسب بکین
 و درین نسخه آب به شیرین داخل است آب سید با دوشن نوشته اند طبیب بن امور فخر است شراب الصالحین
 مخفف و معمول کترین که باذن دادار دفع خفقان بار و دوا و سه سیال ماده بخار کنند و بخارات هر قسم را خواه از معده خواه از
 مراقب خواه از رحم تسکین نماید دل عکسین خاطر خیزن را بکشاید از آن که خوش و خجول و زنگ شره گلگون کند معده را و باطن جمع
 قوی طبعی را معاوت و شهنار فخر را معاوت نماید بارید گل که گل است در سبب و شان شهروز در اکثر بلاد هند و قوه صندل
 ازین گلها که با لیده و کمال سرخی رسیده باشد سبزی آن دو کرده در آب لیمو کاغذی با ویر مالیده در بیا که صنی شکر دارد
 و صبح با شربت نبات که یکسیر نبات را با دو سیر آب باران شربت کرده باشند کجا کرده در شیشه ضخیم که نصف شیشه باشد
 شیشه خالی باشد انداخته شش شیشه نیم شیشه را در ظرف بر آب بگذاشته در گوشه نگاه دارند عود سه روز یا چهار روز
 که جوین نور و برآورده صفا کرده نگاه دارند از دو دو ام تا شش ام فعل آرد و در بعضی از اهرام که تخمید و اسکار مطلوب است
 سه چهار شمشه همراه گلها و شربت و شیشه اضافه کرده میشود و جهت اعراضه خاره که تقویت حکم منظور باشد بجای آب باران آب
 فرمودن و برای تقویت دل همراه آب باران گلاب و سید مشک افزودن نیز انست شربت صندل دل را قوت دهد
 خفقان گرم و معده و حکم گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم به بند و صندل سبید سبید و سبب شفق در گلاب یک
 شنباز و بنجیانند و زرد بگردک جوین دهند و شیر آتش بگردند و با کین قند شربت بزند همچنین است در شفق و در
 قادی ترش بنجین نوشته صندل را سودا و آن زده بمیان نمکوب ساخته در یک طس گلاب تر نمایند و شنباز و زرد
 گلاب مذکور صاف کرده بستانند و صندل مذکور را در آب غلیظ شیرین بچشانند تا قوه صندل کما حقه بر آید و آب بقدر
 مناسب با ندیس این آب صفا کرده با گلاب صغی آمیزند و قند سبید و در طس با کیم بحسب موافقت ذایقه حل کرده بقوام آردند
 و بهترین صندل سبید است که مایل بزردی بوده و درین زمانند شربت صندل بنسخه دیگر که در منافع مذکوره اثر کثیر
 در دفع هوائی تاثیر و فزاید معمول دارد ما بعد علی الرحمة طباشیر کتوله صندل سبید سودا و آن زردیخ قوای آب سبب زده و ام
 گلاب نیم سیر نبات یکسیر بقوام شربت یا خیره آرد شربت صندل ترش جهت تسکین سوزش دل و تب و قوه نافع صندل
 سبید سودا و آن کرده بخواه دم بکش یا زرد در آب غوره و سرکه هر یک پنج اشار قدری آب بنجیانند پس بچشانند تا به غیه آید
 صاف کنند و با کین قند شربت صندل ترش بنسخه دیگر که در ضعف قلب کار آید کشید خشک

خشک گرفته بچیزم آب بخورده باز درم سر که قدری صندل سپید ساینده سی درم در آب خالص کین صندل کثیر را
 یک شانه روز در آب بخیا سازد روز دیگر با کشن لایم بچیشاند تا ثلث باشد پس بدست بالند و خرقة گمان حش کشند و کین
 نبات در آن حل کنند و نیم درم زعفران در خرقة بسته در آن کنند و بنیزند و کف بردارند و خرقة زعفران را مالیده بپوشانند
 پس نیم مثقال کاغذ روغن شیر و صندل سپید ساینده هر یک درم در وقتی که نیم گرم باشد داخل کنند شربت بچیزم بپزند
 تخم خرقة شربت صندل هم برود که در تسکین رخش دل و معده و دیگر نافع است و جهت خفقان و غشی و خرقة و دوق معده
 صندل سپید موصوف سی درم سوهان زده در خرقة بپزند و در سرکه و گلاب هر یک نیم مثقال کین با زرد تر نمایند پس رطل آب
 شیرین با مصاف ساخته جویند تا که چهارم صدف یعنی یک رطل بجا دصاف سازند و آب انار برود آب تر سندی هر یک نیم رطل نیم
 نمایند و سوهان رطل قد سپید بر آتش نرم بر قوام آرند و بچینا نهند تا که سرد شود پس کاغذ روغن شیر نیم مثقال طباطبائی صندل سپید
 و بخته هر یک درم بپزند و اگر قدری زعفران هم زیاده کنند بهتر است تا موصول از ترکا فوریدل شود و شربت ده درم با
 شیر و تخم خیارین و خرقة و هر گاه قطع اسهال و قطع خون نیز مطلوب باشد تمر سندی و آب انار مطروح سازند و صندل
 سبز با صندل سپید مناصف ضم نمایند و حسن آنکه غرض هر که آب زرشک و آب انار دانه کنند و یا شیر و خرقة بریان بپزند
 شربت صندل کین که با وجود منافع مذکور در قبض اسهال خاصه که دمای بود دفع کثیر دارد صندل سپید صندل سبز
 مشرق اللؤلؤ هر یک نیم مثقال سوهان زده یا جو کو بساخته در یک رطل گلاب و بپاشد زرد تر نمایند معده بدستور مذکور صندل کین
 در آب بپایند و آب صاف آنرا با گلاب صاف ضم نموده با دو رطل قد سپید بقوام آرند و زرد تر نمایند تا قوام آبی که یک اوقیه انار
 ترش در آن تر کرده باشد صاف نموده منصف سازند و ترتیب بپزند شربت عصاره خفقان با زرد و مقوی دل و
 جوشانده و عصاره نباتات حل و من در آب صاف شیرین دوش بچیشاند و کف بردارند و بقوام آرند و غیره شربت
 یک مثقال زعفران یک درم سوهان در آن حل کنند و بردارند شربت از سه درم بچیزم و در بعضی نسخا زعفران هم یک مثقال است
 شربت فواکه تقویه دل کند و خفقان را نافع باشد جمیع نسخ این انشا الله تعالی در ادویه معده باید شربت کاغذ روغن
 که تقویه و دفع دل بخشد و از آنکه سودا کند نسخ ساده و غیرین آن در خمریات و اشربه بلقوط دوم ادویه امراض هر گشته شربت
 کاغذ روغن بنفشه دیگر که جهت خفقان سوداوی خصوص شربتی معده بسیار نافع است بسنل ساج سندی هر یک درم
 برگ باد بجنوبه بچیزم و در بعضی نسخ ده درم است کاغذ روغن سی درم شربت آله چهل درم و کین آب بنیزند تا ثلث باشد بپزند
 شکو داخل کرده بقوام آرند شربت بیست درم با گلاب بنفشه شربت لیمو مقوی و حامی دل بود و دهم ساده و
 مرکب آن در ادویه صد اخیه گذشته شربت منسک دل و معده و جمیع اعضا را قوه دهد و بدن را
 گرم کند و منشیخ دفع رسا و غسل قد سپید آب شیرین هر یک کین بنیزند تا بقوام آید پس مشک یک مثقال و زعفران
 یک درم با یک ساینده بپایند و در بعضی نسخ زعفران هم هموزن مشک است شربت از سه درم بچیزم شربت آب سکه

که عود هم دارد شراب دوازده قسط مصطکی دو وقیه عود نیم وقیه زعفران دو درم مشکبست قیر طریح اکلیا
 کرده چندی داشته هرگاه مزاج گیر دهنده بکار برند شربت مفرح معتدل و صبح دل را نفع دارد و مصلح اجزیه سودا
 است عود یک مثقال از در و صندل معاصرین بهین در پنج عطر بی تخم زنجان تخم بادرنجبویه هر یک سه درم گزنه شکر
 چهار درم ابریشم خام زرد براق گاوزبان شامی هر یک یکوقیه انجیر کوفته است جو کوب کرده در چهارطل آب ترغابند
 و بعد یکبست با نردوز آتش نرم جوشانند تا که نصف بماند پس بمالند و صاف کنند بتر آب گاوزبان دو وقیه سیب
 رب به رب حماض هر یک نیم طل قند سبید دو طل اضافه کرده بقوام آرد و در ظرفی لطیف چینی که داخل آن زعفران طل مشک
 که در سه درم گلاب حل کرده باشند مسح کرده بگذارند و گاهی جهت تقویه عمل و برق طلا و برق نقوه هر یک سه درم عود زعفران نیم
 لا جورد حرا ریشی مغسولین هر دو درم ناسفته هر یک یک مثقال می افزایند شربت نارنج خفقاں را نافع است و تقویه
 معده کند و تشنگی را بپاشد یک نسخه آن در ادویه صداعیه گذشته نوع دیگر جهت تقویه دل و معده قند سبید هر قدر
 که خواهند بگیرند و بجای آب عرق گاوزبان داخل کرده جوشانند و کف بردارند و بقوام غلیظ آرد پس آب ترشی نارنج چهار درم
 بی یکطل قند صاف سازند و در سه جوش داده فرو آرد زعفران را بعد از فی یکطل قند و گلاب ملکه ده بمانند و بدارند
 شربتی که تشنگی و حرارت قلب بپاشد آب انار ترش آب آلوئی ترش آب سبزه اند آب ترشی نارنج آب غوره مسادی شکر
 بوزن آنها علی السوم بقوام آرد شربتی که تقویه دل کند و خوش سوداوی دور گرداند اصل السوس بچندیم بیضی بوزن آن
 هر یک شربت درم و در بعضی نسخ اصل السوس سه درم داخل است و رقیق بادرنجبویه یا نروده درم بزرگند یا بزرگ بادرنجبویه
 بزرگ فرغ بختک هر یک سبب درم لسان الثوری درم سه درم و چند آب سیب شیرین و شش چند گلاب بپوشانند تا از
 مجموع سبب بماند صاف کرده شکر انداخته بقوام شربت آرد و با نروده است که ازین سبب چندین سازند و بسیار سکنجین افترقی
 کلیمه بهم از ادویه قلبیه و نروده در الفاظ صدایه سبب است ضماد صندل که در صنف قلب عار و خفقاں عار بکار آید
 صندل سفید گلاب سینه قدری سرکه خوشبو و آب سیب ترش آب به و آب انگوران و باره کافور اضافه کرده با ریح کمانی
 در آن تر کرده هوای سرد خشک کرده ضماد کنند ضمادی دیگر که حرارت دل را نافع است صندل در گلاب سینه و قدری
 کافور آینه زده بر سینه دل ضماد کنند ضمادی که لیس در ضعف دل و خفقاں را نافع است کاسنی را با آرد جو ضماد کنند
 ضمادی که سود و مزاج سرد دل را نافع است سبیل سعد در چینی قرقفل گلشن کوفته و بخیته آب ترش بزرگ خوشش آب شامی سبب
 و آب بادرنجبویه سرشته بر سینه ضماد کنند ضمادی که خفقاں سرد را زایل کند قسط سبیل سعد در چینی سبک کوفته و بخیته
 آب بزرگ و در آب بیکانی سرشته بر دل و سینه بپزند ضمادی دیگر که همة سود و مزاج سرد دل را نافع است سبیل قسط اهل
 سعد در چینی قرقفل و رقیق اسس یا شربت آب سبیل و آب به ضماد کنند ضمادی که در سود و مزاج یا لیس قلب بکار آید
 بلفظ قیر و طی لخصر انش الله تعالی می آید ضمادی که احتواء رطوبت قلب را بعد از استعمال ایاریات کبار و صفت

در ریاضت بقدر اقتدار رفع بخند گلیخ سبیل زعفران آب بادرنجوبه شسته ضماد نمایند و دیگر سبیل فوغل می
صبر و خرد و باقی اخرا یکجور گرفته گرفته بار و عن بان دروغن نار وین شسته ضماد کنند و غنضت دین بنوعین هم بپیر
انفوس است ضمادی که تحلیل دم و گوش را کند با بونه اکل الی الملک تمام تخم گتان برگ خطی برگ گزنه زعفران +
ضمادی که بعد قشر قلب نافع است بگیرد ورق جازی ورق عنبت الثعلب با قدری سنج زعفران و بنایند و با شرباب
شسته خشک کنند پس دوباره ساییده با قیر و طی که از روغن گل ساخته باشند سرشته بار چنان که آن غشته کرد بر سینه بگذارند
ضمادی که شیر در پستان زمان زیاد کند تخم بادروج سجدیم آرد با قلا ده دم گرفته و بخته با آب بارج ضماد کنند و دیگر
که بهر عمل کند تخم بادروج آرد با قلا آرد جو نفع فوغل سداب ضماد کنند ضمادی که شیر را کم کند زیره کوفته که ضماد
کنند بعد استعمال محفقات و ادرا طنت تمام در غلوه و در استعمال ریاضه تی و قصد فایده این عین ظاهر شود ضمادی
که شیر غلیظ را با صلاح آرد و بنفسه خطی جو بقره شسته بر سینه و پستان ضماد کنند ضمادی که شیر را که در پستان سبب
و خشکی نباشد شود نرم کند و نه خشک کوفته آب بنزد نامهر شود و روغن قسطا اضافه نموده ضماد کنند و دیگر که نه و بخته
با سر که در روغن جلبه برشند و ضماد کنند و دیگر برگ کرب کوفته زعفران کم کم اضافه کرده ضماد کنند و دیگر آن سبزه
آرد جو بر جرب خطی تخم گتان کوفته و بخته ضماد کنند و دیگر جقد کوفته قدری سونیز داخل کرده بنزد و ضماد کنند
ضمادی که شیر تیز را که سبب گرمی و خشکی میخورد باشد منحل کند با ش که آنرا در سبزی میگویند و بر سنج سرخ که آنرا
بهندی سانی گویند آب سبزه اندکی گرم کرده ضماد کنند ضمادی که شیر میخورد را در آب بخت و شکرین سنج میخورد و نفع
یعنی حرام خرا در شرباب بنزد و ضماد کنند ضمادی که درم پستان را که سبب جو و شیر باشد نفع رساند بودینه با شرباب گوری که
سخته ضماد کنند و دیگر درین باب بعد من در آب و ریای شور بنزد و با ورق کرب کوبند و به بند و عدس مطبوخ با روغن
بنزد و درین امر کافیست بلکه درم ندی را که از احتقان خون بهر سبب شایست و دیگر تخم گتان را که بنزد با سر که سبب
و ضماد کنند و اگر میل بصلابته کرده باشد آرد با قلا و اکل الی الملک بر روغن کبدر شسته ضماد کنند ضمادی که در زمانی
که شیر شسته شده متعفن شده باشد بکار آید جقد بر بنزد نامهر شود و آنرا با مغز نان آرد با قلا کوبند و روغن کبدر داخل کنند
و ضماد کنند و دیگر آرد کبدر روغن گلا و انگبین آرد با قلا نان خشک را بهم شسته ضماد کنند و دیگر تخم گتان جلبه خطی
تخم خطی با بونه هر یک شنی کوفته بنزد و ضماد کنند ضمادی که در گوشکی پستان بکار آید با شانه سونیز کوفته آب سبزه
شسته ضماد کنند ضمادی که در اندای و درم پستان بکار آید با قلا سبکچین و روغن گلا و درم سرشته ضماد کنند
و دیگر برگ عنبت الثعلب کوفته بر روغن گل خرب کرده ضماد کنند و بعد سبزه روزا صده و اطلیه که در علاج درم پستان که از
بعلی شیر بود مذکور شد بعین آن ضمادی که در درم گرم پستان بود در سبکچین و آب بنزد و بر نهند و اگر درم
ملتب باشد لب خبر جواری آب عنبت الثعلب و روغن گل آمیزند و ضماد نمایند و در درم بار و ندی زیره کوفته بر نهند

ضرری که در دم بارد بستان کار آید یا بونه کوفته در آب راز یا نه آب گرم صفا دهند و صفا کوفته شیرین
 دهد دیگر حرم تنها یا با کنگره بسکن او را نه می است صفا دی که در سینه بستان را بنزد و بستان بدیم کتان کخیخ سوسن
 مسحه ساله سرگین سرگین کبوتر نظر درن را بلخ سادی کوفته بر دهن کج و متور ساق گاو و میخج سرشته صفا دهند صفا
 معنه زنی که بستان او نایه خورد باشد یا بر نیاید چون این دو را برهند عظیم بدید آید به بیل به گاو میشن بالویه گیرند و
 گذارند و مخلوط ساخته هر روز ری شیر گرم بمانند صفا و کندی را محافظت کنند و بزرگ شدن فاحش است و متورخی
 کشنق فرزند زیره بپایند و آب بر شند و صفا نمایند و خرقة کبر که ترک کرده بران گذارند و مسینه بند محکم بندند تا روز بکشایند
 بشیر بکشایند دیگر بپاز سوسن سفید بپسند و با سر که و آب بنزد و بر بندند و سه روز بسته دارند و همین سان در بایستی کار
 و اقل آن یکبار عملی آورده باشند و اگر انار هم را در روغن کج خام مسوزانند و از آن روغن هر روز مالند نیز همین عمل
 کند دیگر دفع محرق یک جزو آرد و دو جزو با سر که شسته صفا دهند و سه روز بندند و هر چه در محافظت نیدن مفید است
 حفظ خصین نیز میکند **کلمه یا تو هم** از ادویه نه و در الفاظ طایفه است **طیخ** شسته تقویه روح خیر
 دایما و حفظ آن و از آن خفقان نماید و شیر زنان زیاده کند **طیخ فنیون** که استفرغ بدان بضمه قلبه سفید
 است در مفوظ دوم ادویه امراض رس گزشت **طلای** که جهت فغان حار نافع است طلای صندلی است
 که بعضی در صندره آورده اند و اتفاقا با آنها کرده در صندره گاشته و شسته و ترا بسف طبیب بقید وزن چنین نوشته
 بنابر فایده اعاده نموده کافور و دانا صندل سپید ساییده پنج مثقال با گلاب پنج مثقال و آب سیب ده مثقال
 حل کرده البته کتان که نه در وقتی که معده اطعام خالی باشد بالای دل طلا کنند طلای که به خفقان سرد
 نافع است این عالی است قد مشاکر یک نیم مثقال بپایند و عنبر کیمثال بگذارند و همه باهم مثقال روغن حلوان
 یا روغن نیلوفر آمیخته صلایه کنند طلای که شیر کشته را که در بستان بسبب سردی و خشکی نخورده باشد مصلح کند و طبع
 بنوده طلا کنند طلای که شیر زنان کم کند پاک معشول مرد را سنگ و سنگ طلا کنند طلای که در بستان
 شیر هم رسد سر که و آب نیلوم مغز کوزه خرقة بآن تر کنند و در بستان بپزند و دیگر با قریشهای ساییده با روغن گل و سفید
 تخم مرغ طلا نمایند طلای که در دم ندی را تحلیل دهد عرق مصراع یعنی خوی کشتگی که با روغن حنظل طلا کنند و اگر این
 باغبان طریق خمر کرده طلا کنند همین عمل کند طلای که آناس بستان را سود دارد نام گندم خشک کرده کوفته آرد جو آرد
 با قلا آرد حله خطمی هر یک جزوی از عفران نصف جزو کوفته و بختی بر زده تخم مرغ بر شند و طلا کنند طلای که جسته آناس
 بستان حامله یا بونه اکلیل الملک گل خطمی گل سفید هر یک نیم آرد جو آرد خود هر یک درم کوفته و بختی با کاسنی و طلا
 طلا کنند طلای که اوام حاره ندی را نافع است بگیند کندر و تمبولیا و بر روغن گل ساییده طلا کنند طلای که ابار
 محرق جهت قروح نری نافع است طلای که بستان را نگارد که بزرگ شود گل پاکیزه که آنرا طین بخیر گویند و بسپزم

بسیار درم شوکران و دردم لبر که سرشته سکه از طلا کنند و دیگر طین انجیر بازو کوفته بعسل سرشته طلا کنند و دیگر
شب یانی سوده باروغن زیت در نادن سرب سینه پیوسته طلا کنند و دیگر کندر و سوسن آرد جو کوفته و بخته
سبزه سرشته در سیراب سکه از طلا کنند و دیگر سبید آب قیو لیا هر یک در دم با عصا ماه برگ سید یا طلخ بزرگ سرشته
قدری روغن مصطکی داخل نموده سکه از طلا کنند و پیوسته خرقه گتان باب بازو تر کرده سر کرده بستان را بان پیوسته
و حکام کمتر روند کلمه دوازدهم از ادویه قلبیه در الفاظ عینیه است عرق در لخته خیر بر آلود که از بدن خارج
کند که اگر با باری خوی گویند در مصطکی مناخرین اطباء این لفظ را استعاره کرده بر ما مستفطر ادویه اطلاق میکنند
چنانچه عرق گا و زبان و عرق نیلوفر و متعین لفظ مار را بر عصا رهای است یا هم اطلاق میکردند چنانچه مار الحار و مار
درق الحلاف میگفتند و بر ما مستفطر مثل مار اللحم و مار اللور و هم اطلاق مینمودند و گاهی اینچنین آب القید یا مستفطر میکردند
بر حال بعضی عرقهای مرکبه و مفرد آن مناسب این باب اینجا مذکور میشود و اکثر آنها بلفظ ما دریم انشاء الله تعالی نوشته
خواهند عرق باد و بختیویه مفرج و مقوی دل و دافع خفقان سوداوی و ملغم اختری است عرق بر سیاوشان
از منقط کردن این لقله عرقی قر قلعی الراجه بر می آید و تقویت قلوب و نشاط نفس قوتیر از باد و بختیویه است عرق سید و
سید مشک جمیع قوام آن شرابها مفرج و مقوی قلب است و از آله خفقان حار و غشی میکند و منشط نفس و منبه حواس
چشم بود عرق متبول چینه تقویه دل میرودین و تقوی خاطر محزونین و تقویه حشا و معده و دفع وجع معده
معوی و هم رسانیدن اشتهاهای قوی و طرد براح غلیظه مخترع و معمول قلبه گاه غفران بنه گل گا و زبان
رویند ام عالمگیری و زن گل سرخ و هفت و نیم در قفل برگ متبول بر یک نیم با عالمگیری عرق گا و زبان یک سبک گلاب
سیر عالمگیری عرق کشند و خوراک یکدم تا چهار دام عرق متبول بنسجه و دیگر که در متفرقات مباحثی و لقا
مقوم یافته و از چینی پنجم سبیل الطیب خنجان هر یک شش درم گا و زبان سعد کوفی قنطاریه شکر یک شش درم
گل سرخ قنفل هر یک درم ناخواه از زبان و ج ترکی هر یک سبست درم برگ متبول چهل عدد و زیاده هم جاری است
گلاب سبب اول هفت و نیم سیر عالمگیری عرق خنجر متخرج و معمول و الد ما جدر حتمه الله که در تقویت دل و دافع و عصا
ریش سبیدیل و جهت دفع غشی هر قسم و اعاده قوه بسیار سبب الاثر است چنانچه بعضی آن را از کثرت استنزاع طمغ و بعضی
و بعضی از حال از انراط جریان خون و بهر حاله مخصوص رسیده بودند و آنرا میبدن این عرق بحال آمده و فرایده عجیب
عربی ازین عرق این صفت هم مشاهده کرده مشک حاکم و متقال غیر از سبب مصطکی رومی هر یک در متقال از زیناد و عرق
کبابه خندان آینه سبیل الطیبین شفاقل مصری سادج هندی و از چینی زعفران قنفل و زردان گل سرخ طایفه سبید قنفل
صفار قنقله کبابه علف هندی پوست اترج ابرشیم مقرض صندل سبید برگ کجای نازه سعد کوفی کثرت خشک گل گا و زبان
اینسون در روغن عرقی پوست بیرون پسته هر یک نیم مثقال آب سبب لایق تاز نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق

سند شک عرق گاو زبان عرق بادرنجبویه هر یک در نیم سیر کلاب سم اول پنج سیر دوائی کو فتنی نیم کو فتنه همه را با عرق
یکجا کرده شب بنگاه دارند صبح آب سبب و آب انار هم داخل کرده در دیگ انداخته عنبه و مشک به بیخه بسته
عرق کشند قدر خوراک از یک سنجاق قهوه خوری تا چهار سنجاق میتوان داد و طبیب را حسب مزاج و حاله مرض درین عرق
بعضی تصرفات جائز است چنانچه هفت تقویت معده آب به یک سیر و هفت تسخین و تقویت آن به هزار سنجاق متعالی هفته حسن
طبیعت گل سنجید یا سنجید داخل کنند و همین قسم کم در باد کرده اکثر بعل آورده و فایده ترین ادویه مغویه یا فتنه عرقی که تقویت
و معده کند و بوز دارد و نشاط را آورد و اعراض را و جراح بارده را دفع کند در سرکار حکیم علی بناریشید سعد کوفی تخم اسکنون تخم
بر کیم سیر الکری صندل سید زرناد زرنک کالی هر یک یک سیر در آب جوی فافله صفا هر یک یک سیر کوفته و بیخه چهار شرب عرق قندنی و من
گذاشته عرق کرک کشند و عنبه شنب گیزه و مشک خالص و دوله با نبات صلابه کرده بالای عرق با شیده در شیشه بسته بنگاه دارند اگر شنب
و مشک در وقت عرق کشیدن به بیخه به بند لطیف کرده و کلاب سیر در هم از ادویه و افندیه قلبیه و زردیه و افراط غلبه است عالمیه
که هفته خفقان سرد بکار آید در طلبه گزاشته غذای که در سوره مزاج حار قلب بکار آید مزوره قرع باب انار یا آب غوره
یا آب حاض اترج است و ما شیر باب انار و سویق شیر جاوران نیز بهترین غذا است خصوص در صیف و درین وقت سیر
به بیخه تا فتنه است غذای که در سوره مزاج باره دل مسهل میشود زیر باب شیرین فرغ بر مریا بر گرم چون قرقل و ادویه
و سبب و گوشت قنبر و گوشت اسب و کبوتر بچه و گنجشک و تخم و آب و ادویه در زیره و زردیه و قنایای کثیره القوابل است
غذای که در سوره مزاج یا سبب معمول است اگر تپش دارد شیرین با دانه و شکو و لعابات و طبعه و مزوره کدو و صفراخ و انار
اینها است و اگر تپش شیرین بدهد و حریره کندم در روغن بادام و مشک مفید است غذای که لایق خفقان و کدو و خمر متوج در کلاب
شیرین یا جالی و متوج در آب یا در شراب سید یا در روغن نازه که بسیار ترش باشد و اگر در فیل الموضه باشد و استمال باشد که
شود و موافق ترین غذا است بقدر عاید و قرع محض کحاض اترج و لیو و امثال اینها است غذای که موافق خفقان باد است
نقد و آب گوشت عصاره و جوی کبوتر و قنبر است گوشت کبک را حافیه است درین یا خفقان حار و باره نفع میرساند
غذای که بار عنبه شنبی لایق است اواله و زردی بریده و حالبیات خیر و ما و اللهم و اب اوقات هفته اسراع نفعند صفا
خلط غذا انتر قبیل می افتد و جاسیکه تقویت معده طوطا باشد بر لب و عصارات فواکه عطره که در آن فیهض باشد خلد
سازند غذای که در روغن اذن قلب تجویز کرده اند عرقه طهوج است که با با شنب یعنی مونگ بخته باشد و هر روز بعد طعام
ده درم شراب برین عطر دهند غذا که اصحاب ضغطه قلب محم خفیفه سبتغ بقلیلی شراب عطر نوشته اند غذا که
صاحبان تقشر قلب غذای محمود و موله و محمود است غذای که انیکه قذف قلب و اند غذای صالح بلکه اقتضای
مزاج رطبه و اذنه حلمان رطبه مختار است غذای که شیر زنان گرم مزاج زیاد کند یا شیرین است بکلاب شیرین و در
رضراضی و حرم و جلیج سمن است و حمای که از کثک شیرین و مره و خبازی لبنانی ساخته باشند غذای که شیرین یا جوی در

حافظ را در روغن گل بکشد و در دهن کرده از آب بقله آب که دو آب بخار و کتاب شغیه هند و قدری صندل کافور و خلکده
 قمر طبعی سازند قیر و طی که صلاح سور فرج بارد دل کند از اینها سازند موم روغن زیتون آب نام لب مرگوش کلک به مانند دهم
 در ادویه قلبیه در الفاظ کافیه است کلک کلک کبیر جده غشی نافه است و الله تعالی در ادویه کبیر به بیاید و کما و که چه دوم
 عار سبتان در اتیه امین است مرکب با بکرم در مشانه نویسد کرده نمیکه نمایند از کلک شانه و دهم لامیه به بکیر است
 که تقویت قلب بنماید و الله تعالی در ادویه به بیاید کلک به بکرم از ادویه قلبیه در الفاظ میده ما را بچین خفقا
 سودا و زناخت و در حفظ دوم ادویه بر طبع رسک نشسته ما را بچین زیتونی است که در جبهه تقویت قلب بکین خفقا کبیر و دفع حران کافور
 در در طبع کفشن به کفده به طریق معلول است بطریق دمی است که گذر از پوست و استخوان بن پاک کرده آب بکشد و شب در سبوی خوش باره
 و صبح صاف کرده قدر غشی است یا قند و کتاب عرق بید مشک و جبهه بانشو صابون از اینها در خلکده تناول نماید و فواید دیگر که
 جز مستودع است و در مفردات ادویه مرقوم است نیز از این به جهم بطورنی آید از این مفسر دارند و طریق دوم است که در دیک
 پاک کرده نه با با بعضی چیزهای دیگر که مناسب جبهه باشد عرق بکشد و بکجا برزند و تقیر مقدار استعمال بن هر دو قسم به فوض
 برای طبعیت از نیم پاتر با کسیر متوان داد و یک عرق مرکب بن صاحب جفقه نار و جفقه نام کرده از اینها سه کرده که بسیار فواید
 است و تجربه بران شاہد ما را حیدری مقوی قلب شمع در بن خفقا است ما را بچموة عرق است مخرج صاب
 تخف در جمیع منافع بهتر از غیر است و مسک شست و حرارت و پوسته شراب نذر و تقویت دل و دیگر اعضای ریه سیاه قوی حواس
 و تقصاتی طبیعی نماید و با ضمده و با بقراید و مخرج و مخرج و در دجالی و ملطف و منوم و شستنی بود و در وی تریاقیه مهم است و با بیاضیه
 مسکن طبعش در جمیع از جبهه است و در دفع اکثر علل حسانی عدیل و قوی تاثیر است در دفعان از جبهه مرض و از جبهه ادویه و قدر شناسان
 مقدار شراب از این حسن ترکیب و استخراج ارواح لطیفه عقاقر از حبابا و کثیفه و دانیان مصلحت شریفه ترتیب اندازد که
 این نمونی نخواهد بود و علف هندی از چهل متقال تا سیصد متقال جزو او گویند که دانه گویند نیم کوته هر یک متقال و پنج متقال
 صندل سیصد نه نه کرده کلک سرخ کافور زبان باد و بخوبیه رازیانه دار چینی کبابه سعد بهار نارنج کلک سنجبر یک صد و پنجاه متقال است
 رنج یک تریج اگر نباشد نازک شکر از می الا برک پوست نارنج شش متقال سنجبر زرک شکر یک من ششاه سنجدر زرک را
 خوب جوش داده یا دوا یا دیگر سوزی برگ تریج و علف هندی در غمی اندازند و هر روز نیم زنده تا مانع جوشیدن این گردد در سوا
 گوشت علف روز در سوا سیصد داده روز بکند از دمج و علف است شش من باید و با بچه زرک سنجدر را بکوشانند و هر چند آب
 بکشد شش قوی تر میشود پس از خم بر آوده گریه های تریج یا نارنج کوبیده مخلوط نموده با علف هندی ستر و کتاب عرق بکشد و اگر غیر
 به بچه نباشد بهتر است و چون بعد از عرق کشیدن تغل او را بکین و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار روز اضافه بوی تریج
 یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنگ یک بقدر یک نیم من یا دیگر عرق بکشد همان نارنج بروی نیم شربت شود ما را از دمی نفع میکند
 به خفقا که در خوش بچین ناراضی هم اضعیف از دمی است ما را از هر که او از عرق بکشد او را از ناراضی هم بکیند در

در دوم گرم و خشک جهت تعویج و خفقان و غشی و ضعف دماغ و تقویت اشتها و باده و سده مصفاة مزلات و در سینه و قوی ریحی
و بخشیدند و در وقت روز و روزی و موقیه یا کرب و درم و جهان جهت رفع سوز از مجرای و باب کف و جهت سنگ که ده نشان
و شرب او ناشتا جهت قطع اسهال و طبعی نافع و محول او با ششم جهت اصلاح جسم و بشیره با دیان جهت اعانت بر حمل از مجاری
در شسته اند و اگر بوبیدن و سوزش بخوابی و بهر ضرورت بهار است و مصلح او کلاب به قوتش در ظرف مس تا بهشت سال با قیمت
و در شیشه تا یک سال در طریق عرق گرفتن این طریق که کشیدن است اما عمل که سوزن را با دلدل را با اصلاح کرد
و خفقان با در آنگاه و شرب ریحی نیز طل کلاب که طل عمل منزع الرغوه و در طل آب خالص چهار طل با زایه و چون
قرب بد و طل بد این دو با صرسته در آن بچشاند زعفران بندرم شتر نعل سک سبیل عود و هر یک یک فنجان
و صاف نموده و در آینه شربتی ده درم تا بهشت درم با دلدل یک مار الحکم آب است که گوشت کبوتر
و آن غذا است لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفسانی و طبعی و زیاده کشته خون و دفع ضعیفی که از امر ارض منزه و حذر و
مسئله از زرق دم و فصد و جماع و مثال آن هم سید و در سوره تقوی به پنج چیز باین نیرسد خاصه که با قدری خمر مزوج
باشد و شیخ گفته که گوشت اگر چه غذای است لیکن به علاج ضعف قلب و خلل است و قویترین گوشتها درین امر گوشت
بره یک سال است و در بعضی از گوشت کبک در مع و مثال آن ترتیب میدهند و آنچه از فرایج در قبه جدی سازند لطیف
و قلیل الحرارة است و حسن آنکه گوشت بطور با گوشت بره جمع سازند و طریق غذا می کشوند است یکی آنکه گوشت را
از استخوان و چربی جدا سازند و ورق و ورق نموده در آب شیرین مهر بزنند و یک باب یکسان شود و آب غلیظ گردد پس در قه
و منق عرق بکشند و اگر تقویت زیاد و مراد باشد محوم را در مزاج حار با قدری سیب از به کوبیده با دره مظهره و در بار و مزاج
با مثل پوست ترنج و در شب با حاره لطیفه طبع داده تقویت نمایند و درم آنکه گوشت بزغال با بره یک که بگزید و سیدی از قوی جدا
کنند و سرخی را کباب کنند و اندر باینکه سنگین کنند و اندکی کلاب بر او بپاشند و در باینکه پیشند و بر سرش نرم بگذارند تا آب
از گوشت جدا شود و هنوز گوشت تا بخت باشد آن آب از وی بردارند و گوشت را بپاشند تا بهر تری که دارد در آب ترسیه
گوشت را دیگر باره قدری نمک کشند و خلک ده میخوش دهند تا بخت نزد خوشتر شود حساب و خیره و در تب و در طریق
نوشته و حساب قادی لکاشته که حقر کر این را بر دم نموده و دفع وی بیشتر از قسم اول بشود نموده سیوم
و که گوشت حلوان فرما از جربی پاک کرده یا گوشت سینه در آن فرایج و در حاج سینه بقدر بخورد بریده اگر مانعی نبود اندکی نمک و
مصطکی یا شیده در دو یک که آشته دهن دیگر را بچشمه سنگ گرفته بر شش انگشت نهند و دیگر بر عست حرکت میدهند تا شسته
نگردد پس بپاشند و آب که از گوشت جدا شده باشد بگزید که آن فی شفا را استقام این طریق را با الحکم ساده بود که نکاشته
و شیخ گفته آن که با جزای کرده و باره و او و بعد از مقوی موافق و غرض خلقت با عینا فیه بسیار است بعضی شیخ آن را مناسب
و بقیام بر او بسیار مار الحکم بسیار مقوی دل و مفرج حرکات و تشنگان و بکوبه غریبه و غرض و نقل هر یک دو توله حل

گاه زبان زعفران بر یک چهار توله دار چینی بخورند بایه شتر عرق بپوشین سفید شقاق قلع مصری منسل سید تودری سحر
تودری سفید مغرب الزم مغربه اخضر بر یک ده توله ببله کلان ده عدد مرغ خضی حلوان بر یک ده قطعه قصبه کاه و
جوان بانه ده عدد مین قطعه کشتک زخاکی دوصد قطعه آب انار شیرین اسب بر یک دوسر آب خود کاه کالی سیر
کلاب شیر باد کاه بر یک دوسر آب بشک بانه دوسر آب کد مین عرق بید مشک عرق کاه زبان بر یک چهار شیشه طریق
کشیدن این عرق نیست که خود را بشک بشیر کاه در کرده نکاهد از صبح آن شیر را با خود آب کد را آب بشک کاه کرده بپوشند
دو ادمی کوفتی جو کوب کرده در عرق کاه زبان بید مشک کلاب شب تر کنند و صبح گوشتها را از چربی و استخوان پاک کرده آنها
گوشت بگیرند و نقل در توله زعفران چهار توله دار چینی بخورند لایخی خورد مین توله نیم کشتن نیم پاد این مصالح دیگر سوای
سج گرفته کوفته بر گوشتها مالند و دوسر کاه کاه از این گوشتها را با قصبه کاه تر کشیده در آب خالص بپوشند
که خوب جو شل خورده مهر شد در آب صفا آرد که شور با باشد بگیرند باز هم دو ادمی تر کرده را با عرق شیر آب گوشت در آب انار و
اسب یکجا نموده غلظت بپوشند و اگر خواهند رنگین شود زعفران هم بپوشند ماز الکحم بنفشه دیگر که از خوا
سقول از صد رالین میخیزان بر شستنی بر نفع کثیر زیاد دارد و تقریر غیر شنبه مشک زعفران بر یک مین توله و نقل نیم
فر خشک بود خام نیم باد بخوریم نیم کشت تودری نه تودری سیخ شستنی بوی غ با دیان سینه بر یک نیم سیر شرب مین شرب نیم کون
سفید بپوشین نیم جابین سیخ سفیدی است از سیخ سوده بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین بپوشین
و شطب شتر خازی ناخواه و جود کل پسته دانه و ن دار فضل بیلید سطر خود سطر و قد خوخان با بونه کلیل الملک بپوشین نیم کون
کاه بوزیه سیاه و شتیان فضل سیاه ساکی بر یک دوسر شقاق قلع مصری شقاق سفید کاه باور بخوریم شقاق
خشک زخیل بر یک سیر بر خشک چهار سیر کسرخ صندل سید تر کشیده سکه کوفی با دیان سبل طب بر یک پنج سیر بر کرده
مین توله سیخ رسمی است قطعه راج کوب بر یک پنجاه قطعه کاه گوشت بری کلان ده سیر گوشت حلوان بی توبه
بر یک مین کلاب رایتی پنجاه شیشه که حکمیر باشد طریق کشیدن این عرق چنان است که بعد از امار اسوی مشک و غیر
زعفران و گوشتها کلاب بکوب کرده در آب باد بپوشین بر کنند بعد از آن در یک دیگ یا دوسر دیگ در هر قدر که بپوشین کند
انداخته نصف کلاب و تمام گوشتها داخل نموده بر دیگ با پنجه گذارند مشک زعفران و غیره را در خط بسته بپوشینند تا تمام
عرق کشند از هر دیگی بسیار صندل را بپوشیند تر کشیده و همین عرق بپوشینند و صبح نصف کلاب باقی مانده داخل نموده دوباره عرق کشند
شتر و طبخوس به خفکان بار و نافع است تقویت قلب نماید و در ادویه صدمه نمیکند و کور شده مر با می آملک بر دل
گرم بسیار نافع است و باورق طلا تقویت قلب بقوه کند در مغفوط درم ادویه مضمر که شسته مر با می انشاس که
میوه است سید شمشیر در دوسر سوا ناس میخند تقویت قوی کند دل صیف را قوی نموده از آنرا از خوف دهر اس
در طریق ساختن آن شیشه که ناس از پوست شیشه بالای آن دستخوان درونی آن پاک کنند و مغفوط آنرا در ق ورق

ورق تر کشیده پس استخوان را با چوبی که بیرون بریده یا تیل اول یا چوبی طریقی استخوانی خوش کرده بالای آن در قهای تر کشیده
 کند آتش آساند خسته دهن یا تیل سر و پیش پوشیده بر پوش را بکمر از در قهای پس طایم جوشند که ورقها که از شود پست بر آورده
 و در چهار بگیرند و استخوان را بیند از نزد و بعد از آن قوام نباتات پس سفید درست کرده با قدری گلاب و مشک و عطر موطر کرده
 و در چهار اوران قوام انداخته چند جوشش کنند که در قهای شیر و نباتات و خوردن و پس در ظروف لطیف بردارند اگر خواهند که چاشنی
 و این بیانی خوشش باشد ترشی بموقت قوام نباتات بیند از نزد و شیر و نباتات را بخوشش کنند و در ساعت چاشنی و اگر کارگران اینجا
 چنین عمل میکنند و میگویند که کاتبین موطر که بخاطر فایده چنین خط می کنند که آبی در آن اوراق استخوان ناسخ می کنند و ترشی
 در آن آب می آید اگر در همان آب قوام نباتات درست کنند و اگر ترشی آن کفایت کند قدری ترشی بیرون دخیل کرده و سازند قوی
 در اثر خواهد بود لیکن فاعلت قدری در ذایقه هم میرسد ازین جهت این طریق متروک شده و برای بی تقویته دل
 کنند و سوسونهم و قدرت و نافع باشد و طبیعت فاضل نماید طریق ساختن آن نیست بکینه خوب بزرگ و از قوام و شکر پاک کنند و چهار
 بار کنند و در غسل بکوبند و آب و جود بکوبند و بعضی که شرب آب و جود بکوبند و این در عمل بهتر است پس سر و کت و در دوم
 غسل تنها بکوبند و بر دارند و افادیه که در مریه مستعمل است نیز بعضی دخیل میکنند و برای بی ترتیب دیگر بگیرند
 به رسیده و چهار بار کنند و از تخم پاک کنند و از بیرون بنیدل کنند و کت و پوست کمال دارند و بریزند بر آن غسل
 بکوبند و آب چهار جزو کنند و بپوشانند پس در جوشش یا شسته جوشش بریند پستر می کنند و در یک اندازند و بریزند و غسل شروع
 از غده یک جزو آب بکوبند و در جوشش بکوبند پس شسته و بطریق پاک موطر کنند تا خشک شود باز بنیدل حالت
 کرده در یک اندازند و بریزند و غسل تنها مقداری که چهار انگشت باشد و بکوبند و در ظروف سبزه دارند و افادیه
 دخیل کنند و بعضی اطباء سوسونهم و قدرت و نافع و در غفران و در فلفل خیری و دیگر می اندازند و این ترتیب در تقویته سده و انتقال طبیعت
 موثر است و این بر دو ترتیب است و ترتیبی که درین عهد معروف است و بل فراق بان مشغول است که پس آب است
 میدارند و برست آن دور میکنند و ششم آنرا و جری که تحت در باطن آن نیاید باشد آبانی که شتابانی می باشد بر می آید و خوب
 از خارج و دخیل می کنند و زمانی صلاح در آبی که جوشه در این حال کرده باشند میدارند پس بر آورده و شکر کرده در یک با طبیعت
 دهن و یک بار و بریزند که جوشانند تا که نرم و قابل داشتن باشد پس بر آورده در قوام نباتات یا قوام موطر گلاب و مشک و عطر موطر
 جوش داده بر میزند و بعضی در همان آب که چون در آن محلول است اولی میجوشانند تا جود پس شکر کرده در قوام
 عمل را با تمام میرسانند و برای تریج نافع است به خفان بار و در او به معده پیاده نشاند و الله تعالی هر باسیب
 تقویته دل سده کند و بری خوشش کند بگیرند و سیب شامی صمغ غیر مشقوت از پوست ششم پاک کنند و در دو یک سکن غسل طرز
 چند آنکه بر شانه تا بقوام درست آید پس بر دارند و تا غسل آن کنند تا که آب خشک شود پس قدری زعفران اندازند
 بچین است و برای بعضی اول قطعات سیب پاک کرده در آب جوشانند و پستر با قند طنج و در آن خسته اند و بریزند و این زمان

مروج است و در رمای به بحر یا قه صید می‌کند که اسهال سودا کند و خفقان سوداوی نفع رساند ملیده کابلی بلبله سیاه طمبون
 هر یک یکدرم قرقل یکدرم و نیم و در بعضی نسخ بجای این حجر افسنی مفصول دخل میکنند در امسک تلخ سه درم درم برشته سه روز
 بکند از نه تا خیز شود پس اندر شراب بخیان حل کرده بریند معجون اسرار الاطباء که مقوی قلب و نشاط بود در ادویه
 صد و عیبه معجون ریح المومنین که خفقان نافع است معجون سرور که مفرج و نشاط بود در مخرج در ادویه
 صد و عیبه معجون سقر اط که مقوی دل و دفع امراض سوداوی است نیز در ادویه صد و عیبه که شسته معجون سقنقور
 که مقوی دل است انشاء الله تعالی در ادویه یا بنیه خواهد آمد معجون طلاء مقوی دل و دفع خفقان خوشی و نشاط مقوی ده
 و جمیع اعضا غیر شش و شکم را برید تا سفتی یا قوت نه هر یک یکینقال درق طلاء شقال عمل منت ثقالی است شیرین
 اسب از شیرین نبات هر یک پنج طبل کلاب نیم طبل عرق بید مشک عرق کاذبان هر یک یک طبل معجون سازند معجون فیض
 که جهت خفقان بار و مفید است در مفرط سیوم ادویه امراض سرگزشته معجون خشرخ حکیم سخ الزمان و مولد الداء جلیه
 انغوران در رب تقویه قلب تقیه مستغنی از بیان شاد بر این نسخ نیست قرص غیر نبات هر یک نیم عسل مصفی صفت دام رب سبب
 شیرین و دوام و دوشاب یکدام غیر نبات صلابه کرده کیو که مشک خالص نیم توله درق طلاء کبر اعد و کلاب بقدره و قطری
 ساختن آن نیست که رب سبب عسل و دوشاب با کلاب بقوام آورده و غبر را در آن حل کنند بعد از آن درق طلاء کم کم انداخته و دست
 کنند که غریب منحل شود بعد از آن قرص غیر نبات صلابه کرده دخل سازند و چندان بنده زینند که بطریق خمیره شود و مشک
 در کلاب حل کرده بعد از آن درق طلاء کم کم انداخته و دست سازند و غبر را در آن حل کنند بعد از آن درق طلاء کم کم انداخته و دست
 در جهت خفقان و جمیع امراض سودا و نافع نوشته نسخ آن بادی فرق نسخه دو امسک حلواست درین امر رجوع به امسک
 ادلی است معجون سیحی موافق نسخه جلالی که از علف آورده مقوی دل است انشاء الله تعالی در ادویه یا بنیه
 آمد معجون نحاح تنقیه بدان از مضطرب قلب میبخشد فلاح گذشت در مفرط دوم ادویه اسکی نسخه آن معجون نقره
 خشرخ و الد غفران پناه جهت تقویت قلب باه مستعمل برای دفع خفقان خوشی و تقوی العمل و در امر چهاره مغزی بی بدل است
 مشک یکپاشه غیر شش چهار شش که بر سبب بر دارید تا سفتی طایر سبب هر یک شش باشد بر شش نیم توله درق نقره
 شش توله رب سبب و لایتم نیم پاد نبات یا کوسیر کلاب نیم سیرخشم مع چهار عد و چهار عد و چهار عد و چهار عد و چهار عد و چهار عد
 کنند که سیاه نشود و سوخته نگردد و با کلاب بنید و رب سبب نبات و کلاب بقوام آورده و غبر حل کرده درق نقره یکیک
 انداخته حل می‌کنند که تمام ادواق غریب منحل شود پس بر شش و چهاره و مشک انداخته و بنده زینند و سبب مع و دوه غریب
 حاصل میکنند تا منحل غیر شود و اگر اندک بسیار سپید شود و بر شش را بغیر بر شش خوب کوفه و بجزیر ریخته دخل کنند معجونی
 که به خفقان حار و حراره معده و خارا نافع است و در ادویه یا بنیه سبب هر یک دو درم معطی طایر سبب هر یک سه درم سبب
 خرفه بجز درم زرشک منقحی خیارین هر یک شش درم لسان الحمل صفت درم باب حاض یا باطل برشته شری و درم تادوم باب

تخته قنادی چری تصرف درین نسخه کرده آجین کشته مشک اگنی غبر و دانک زعفران نیم مثقال و ادریس سرخ که طبع آن
 نهی سوخته ابریشم مقرض صندل سرخ کاغذ بریک کنتقال و دهنی درونج زرباد و بومن سپید بریک یک مثقال و دودانک
 صندل سپید و طبع شیر بریک دو مثقال نیم کاغذ سرخ نیم خمر نیم کد و منقشیم خیار نیم خمر بریک سه مثقال کاغذ
 سه مثقال نیم کلسر نیم کنتقال رسیب رب انار رب بالهوس نیم چند یاد و چند عود و نیم مفرح جالینوس درون
 بطول حسن که به حقیقان بافت در ادریس صندل کشته مفرح حار چند نسخ این در موقوف دوم ادریس درین نسخه
 مفرح حار حقیقان صندل کد سرخ بود زایل کند با درخیز سه درم زرباد درونج عقی کاغذ بران هر یک شش درم
 کز نیمه بخت بر سبب عمل گفته رفت بشیرند و دیگر درق زربان مثقال مشک نصف مثقال زعفران سه مثقال
 غبر شیب بریک کنتقال نار مشک و دهنی سادج دهنی بریک سه درم زرباد کبابه قافله بریک چند درم قرقه قرقه در
 سبیل طبیب فرخ شک درونج بریک ده درم آینه که در آب بنزد سرخ تر کرده خشک ساخته باشند باز ده درم عمل ملطی بری
 بسته درونجی از کنتقال تا درم دیگر غبر شک بریک و دانک نیم سراج بهر غبر بریک چهار دانگ و نیم سر نقل
 یک درم سادج دهنی زعفران بریک یک درم و نیم گبر بریک فرخ شک ابریشم مقرض نیم کد با قوت جودانی معقول بریک
 و درم برگ بالهوس بریک درم و نیم کد درم لسان انور کلسر بریک چهار درم و در نیمه شست درم کوفته و بخت
 معسل مصفی بشیر شری دو مثقال و دیگر با قوت درق زربان یک درم زعفران یک درم کل ختم عود درینا سفته بریک یک
 مثقال درونج یک درم و نیم کد سوخته که سوخته شیز خشک زربان درونجی بریک دو درم کبابه زرباد بریک سه درم
 کلسر سراج صندل مقاصی بریک چند درم کاغذ بران با درخیز بهمن نیم فرخ شک بریک شست درم عود قاری ده درم آینه شیز
 در شست تر کرده و بران نموده است در عمل ملطی یک چهار یک مویز منقش قند سفید بریک نیم عمل ملطی و قند را با هم
 بهر شش دهنی و عود زربان کوفته مضاف سازند و بقیه آن که کوفته و عود بماند بشیر شری یک مثقال مفرح
 و لکشا تقویه دل بدن کند و نشاط نام آورده و از آن حقیقان و دوسوس سودای نماید زعفران یک دانگ مشک
 تر که یک دانگ نیم کاغذ قیصری زرباد بریک یک درم با قوت زرد و درونج عود به غبر درق قرقه درق طلا بریک نیم مثقال
 بسدر کرباشب و نقل کباب بهر سراج سادج دهنی درونجی بریک یک درم مل و خام بریک کنتقال بهر سپید شیز خشک
 کل ادریس طبع شیر بریک دو درم و درینا سفته نیم با درخیز بهر شست بر و درینا سفته نیم کلسر سراج نیم
 و فرخ شک بریک سه درم کاغذ بران آینه شیز بریک نیم عود زربان ده درم شربت بهر شست مثقال شربت سبب
 ادریس هانی چهل مثقال شربت حاصل نیم من عود سازد مفرح و لکشا بار درق طلا درق قرقه بریک یک درم
 پوست بر و درینا سفته یک درم طبع شیر بهمن کلسر سراج یک درم و درینا سفته بریک کنتقال صندل سپید شیز خشک بریک
 و درم نیم خمر شربت درم زربان ده درم آب ترنج چهل مثقال قند سپید بهمن مفرح و لکشا حار

کل سرخ بر یک شش درم ضد لیس طباشیر بر یک شش درم کوفته و بخیه نشتر سیب بشینند و دیگر مشک انگی کافور و دود
 یا قوت رانی عقیق لاجورد مغلول از بر یک یک درم عود مندی یک مثقال که با صندلین بمنین بر ششم مقرض ساج مندی زربشاد
 تخم کشنیز خشک تخم فرفنجک سفید بادرنجوبه تخم شمشاد شش سید کل از بر یک یک درم لیس طباشیر تخم کاسنی سنائی طحان
 نهی و جان بر یک فرفنجک یک شش درم زعفران در پنج تخم خرفه غیر شش بر یک چهار درم کافور زبان در در اندک مقشر بر یک یک درم
 رسیب نیز طحان یک قطره دیگر مشک انگی کافور منیدم زعفران غیر شش بر یک دو مثقال یک درم عقیق شش ساج مندی و طفل
 زرب بر یک یک درم لاجورد مغلول بر شش بر یک یک درم میوه صندلین چهار منی مغلول بنور سفید همین در پنج و در بنجیه فرفنجک
 عود مندی بر یک دو درم طباشیر زربشک کل سرخ عود و اید مر جان که با صندل بر یک یک درم کافور زبان چهار درم لیس طباشیر
 انار قند بر یک ربع کن مضر حیا قوتی یک شش آن در عود و درم نویدم از بر یک یک شش درم و در ضمن یا قوتها
 انشاده تعالی عوام که مضر حیا که خفقان را نافست شک ترکی نیدانک طباشیر یک درم مر و اید با سفید که با صندل کافور زبان
 کل از منی بر یک دو درم قند سفید و درم اوید کوفته بخیه بکلا بشینند شربتی یک درم مضر حیا که خفقان را دوی نافع
 است زعفران مشک بر یک یک درم پوست ترنج درم ساج مندی ناخواه اینون شش تخم کشنیز خشک بر یک یک درم
 مر و اید با سفید لیس طباشیر یک درم عصاره فستقین شش درم کافور زبان هفت درم بادرنجوبه فستقون بر یک یک درم فستقون
 را در آب جوش شند و صا سازند قند سفید و چند اوید و در خلک ده بقرام آرد و اوید بدان بشینند شربتی شش مثقال
 مضر حیا که نفوذ شل و صده کند و با صندل طبع سبب باشد و عمل حکیم محمد تقی لاهیجی بوده که راجع به شش درم و در
 کل شش درم بود و بر یک یک کاشه کافور و در یک نیم شش درم عود و غرق شش طالع کل از منی بر یک دو شش بادرنجوبه و فرفنج
 شش خیارین بر یک دو نیم شش یا قوت رانی لعل خشی ورق نقره و شش مقرض ساج کاسنی تخم کشنیز خشک
 مقشر بر یک شش غیر شش باد و لیس طباشیر در اندک با شش سفید بخیه همین سرخ بر یک یک درم زعفران کافور زبان
 اندک متقی لیس طباشیر خرفه بر یک چهار شش صندل سپید صندل سرخ طباشیر سفید بر یک هفت و نیم شش زربشک صندل یا زده شش
 شربت انار شربت سیب شربت حاض بر یک یک درم عمل سفید شصت درم نبات یکصد و شصت درم عرق کافور زبان عسوق بید
 مشک کلاب عرق کاسنی بر یک یک کلابی سخن سازند مضر حیا که خفقان حار و بار در نافع است و در همه حال خوب بخور
 اشش بر یک یک مثقال بادرنجوبه تخم کشنیز بر یک دو مثقال صندل سرخ صندل بر یک شش مثقال همین سفید بر یک پنج
 مثقال لیس طباشیر و در فرفنجک یک شش درم زعفران شش مثقال بر شش مقرض کافور زبان بر یک شش مثقال
 بصل مقوم شش درم سخن سازند مضر حیا دیگر هفت خفقان و صندل صندل و در جمیع انور در جمیع اوقات آب سیب شیرین
 سه طاب حاض ارجح که طحل بر دور آب شش ملایم بچزند تا نصف آید پس قند سفید که طحل آینه بقرام آرد و شربان دوا
 بیامیزد شش درم زعفران و طفل در چینی محصلی بر یک یک درم کوفته بخیه و خلک شش مضر حیا جمیع انواع

انواع خفقان شش که نوزده تولد عود سه تولد مراد و ناسفته درق طلا و درق نقره هر یک کیتوله غیر شش است باشد قادر بر
چهار جادو که کوفتی گفته درق بید و عرق کا و زبان درگلاب بسانند و غیرت فو که مخون سازند قدر خاک پنج سرخ و عرق
که چته صنف دل معده و دیگر اصول در ششهای حضرت و الد و رحم منقول است مشک خالص کا فو تصویر بر یک نیم مثقال یک مثقال یکین
سینه شش سادج کا و زبان طین مخموم عود مندی حب لاس بلور برونه صلی مصطکی در خشک غیر شش است بطور خود و بی با در بخوبی
درق نقره هر یک یک مثقال آله مقشتر شش خرقه مقشتر صندل سینه زرشک منقی ابریشم مقشتر شش کا بود است ترجیح بود بر
پسته نفع خشک تخم کاسنی هر یک مثقال نیم مراد وید لعل کبریا جان درق کلسر طباشیر سید زعفران هر یک مثقال
عرق بید مشک آب به هر یک پنجاه مثقال فند سید صد مثقال شربتی یک مثقال تنها با با بعضی عرقهای است با سینه سینه
صنف قلب خفقان بار و بکار آید باز پوست و دانه پاک کرده بکوبند و آب آن بکشند و یک شنب بگذارند تا صاف شود و نوزده
بیا لایند و نقل آنرا در شراب کینه کیش بخینانند و در دیگر کچو ششها و دست بالند و همان کنند بکن از شراب کینه از آب
بعضی سیم امیزند و نیم عمل داخل کنند و عود مندی نیم درم زعفران چهار دانگ سنبل در جینی و نقل مصطکی قاقه کباب به هر یک
کدرم بکوفند در خرقه بسته و در شراب بکفند و بپزند و سه خرقه را بدست بالند تا بقرام آید پس جدا کنند و یک دانگ
مشک سود داخل کنند و قسام میباید و اگر انشای الله تعالی در ادویه معده بیاید میسوس جهت صنف طب نافع
است آن سیم انشای الله تعالی در ادویه معده خواهد آمد کلمه شش و سیم از ادویه قلبیه و در الفاظ نوزده است
فطولی اب فاطر سینه و پستانها و ایشیه یک کینه مخصوص که اگر کسی انجماد پذیرفته باشد و اگر انجماد پس درم بهر سیده
باشد قدری سرکه را آب بملگرم تپیل کند فطولی که شش پستانها را کاز سردی پسند و مخی میازد و امیون
بوده آرد و در غار تخم کرفس زیره منقی قاقه آب پخته بپزند فطولی که درم شری را اگر شش پستانها سیده باشد
تحلیل در باب نوزده شست تمام جلیه قصوم خد بیه شراب پنجه بر سینه و پستان از زیره تقووع حاض تقووع
شش در سوزن راج گرم دل نفع دارد و اندر ادویه معده اعجمه گشته کلمه نوزده سیم از ادویه قلبیه و الفاظ
ادویه است و چوری که غشی را که بعد از بهال بهر سیده باشد نافت مشک قدری در آب جل کنند و در حلق بزنند کلمه
است از ادویه قلبیه در الفاظ یا سیم است یا قوتی بعضی نسخ آن در ضمن مفرجات ادویه داخیه و بعضی
در مفرجات قلبیه شسته و آنچه نوزده اینها مرقوم میگردد یا قوتی که خفقان غشی را نافع است و در اوقات و در فرج
مشک بتی نیم مثقال درق طلا عقیق یعنی شش سادج زرباد درم و یک نیم مثقال لاجورد منقول نیم مثقال نیم یاقوت رمانی
کل مخموم باد بخوبی بهمن سینه صندل سیم از هر یک درم کا فور ریاحی غیر شش هر یک در مثقال لعل کبریا بلور زرشک منقی تخم
کاسنی عود مندی ابریشم مخموم هر یک سده چهار درم درق کلسر صندل سینه هر یک نیم درم مراد وید ناسفته شش درم
شیر آله پوست بلیله کامل کلاب شربت سیب انار زرشک شربت به هر یک است درم کوفتی بکوبند و بجز بر بپزند و آب شربتها

و کلاب و آب انار و قوام آورده و محو کس از نه و بعد از چهل روز که در میان هر که داشته باشد استعمال نماید شترتی بکشد
یا قوت را جود و شیب بیل قافلتین کل مخوم کل ازنی غیر شیب با در زعفرین ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال در او
ناسفته که با بید بختن قرقه در پنج عقربے زرباد که با چینی سوزند لکن شتر خشک دست بلیه زرد آله نقره ششم کاسنی
هر یک دو مثقال زنجبیل نار خشک سابع هندی شش قفل زرباد که با چینی سوزند لکن شتر خشک زعفران هر یک سه مثقال با در بخوبیه
دست تیج کا در زبان طباشیر عود خام بر شیم مقرر هر یک چهار مثقال آب به آب سیب آب انوار آب انار شیرین کلاب
عرق بید مشک عرق کا در زبان هر یک چهار یک نبات لکن دینم بعد از چهل روز با استعمال آزند دیگر زعفران شش قفل تیج هر یک
نیم مثقال با قوت زرد یا قوت سمنج محل جلا جود و عقیق بینی با فرفین بیل کل مخوم کل ازنی هر یک یک مثقال فا در بر حیوانی
غیر شیب هر یک یک مثقال از نیم شیب بعد زرباد که با چینی ورق کلسرخ گشیز خشک آله نقره ششم کاسنی ورق طلا ورق
نقره هر یک دو مثقال که با بید در آید ناسفته بید بختن سابع هندی شش قفل زرباد که با چینی سوزند لکن شتر خشک زعفران هر یک سه مثقال با در بخوبیه
پوست بلیه کالی مصطکی بر شیم خام مقرر هر یک سه مثقال زنجبیل طباشیر هر یک چهار مثقال قافله کباب چار عدد و عرق
کا در زبان دو درم کلاب عرق بید مشک هر یک عدد درم غسل آب به آب سیب آب انوار در هر یک نیم من نبات دو من شترتی
یکه مثقال دیگر دال و مانع و سایر اعضا در شیه را قوت دهد و شاد آورده و با بخوبیه در جوف سودای را نافع باشد
استحاله طلا مکس در و لکنت با قوت ربانی کا در زبان ششم کاسنی شش کا فور هر یک یک درم هم پیچید عود خام چهار مثقال
مصطکی سنجور در چینی زعفران قافله کباب چینی با فرفین هر یک یک مثقال بر شیم مقرر سرطان نهی عرق هر یک یک
مثقال در او کالی در آید ناسفته که با بید یک درم دینم بختن سابع هندی هر یک دو درم در پنج عرق غیر شیب
هر یک دو مثقال خیتون دو درم دینم تخم زنجبیل تخم بادریج تخم اسطوخودوس هر یک سه درم تخم خیار و عرق کل
سرخ هر یک چهار درم کلاب عدد مثقال غسل بقدر کفایت شترتی یک مثقال بعد از چهل روز یا قوتی بار و یا قوت
سرخ ربع مثقال زعفران نیم درم کا فور ورق نقره زنجبیل عود هندی هر یک مثقالی با در بخوبیه بختن در پنج بر شیم خام دست
بیرون پست هر یک دو درم صندل سپید در آید ناسفته بید بختن سابع هندی درم تخم خیارین تخم خرپزه گشیز خشک عصاره
زرباد کل ازنی شتر آله کا در زبان هر یک یک درم تخم شش خاش سپید طباشیر کلسرخ هر یک درم یا قوتی حار که در آب
بسیار نندارد میل کرات در و یا قوت سمنج ورق نقره مشک هر یک نصف مثقال زعفران مثقالی در او چینی زرد شامه طباشیر
که با بید عود هندی بر شیم خام در آید ناسفته قفل زرباد هر یک دو درم زرباد در پنج کبابه قافله جاده صندل سفید هر یک سه درم
کلسرخ منوع پیچید درم کا در زبان با در بخوبیه تخم زنجبیل تخم شش خاش سپید بختن سابع هندی هر یک هفت درم آله منقی در شراب تر کرده و خشک
نموده است درم او دیه بار یک که بوند و جود صلا کنند تا بخوبیه غار شود و غسل بید کالی بری نیم رطل و کلاب که با آب سیب و
کلاب ترتیب داده باشند و قوام غسل سوزنده باشد که رطل گیرند و او دیه بدان شتر خشک شترتی مثقالی تا دو مثقال یا قوتی

شیر دغ باید که دغان از یک شغال در هر روز سوم دغ بفرایند تا بنزدیک سی درم رسد و خوردن و کاشتن نان و خوردن دغ
باید کرد و آنجا که رسد که سبب دغ متنی یا غوغی تو که کند دغ یا قرص طاب شیر دهنه طریقه و دادن شیر با صواب سل
باید دانست که بهترین ابان درین که شیر زمان است بعد از آن شیر خور پس از آن شیر روی باید و زربانی که بیست در برن سلول هر سه
و تب شیر به خطی باوی مرکب نباشد بیشتر خیار کنند شیر در باید که هیچ و معتدل فراخ و جوان شه و اگر زن باشد یا بزرگ چهل روز
از زائیدن آن که نشسته باشد و اگر خراشید بعد از چهار ماه یا پنجاه اثر نمین بدیند و علف حیوان شیر و اگر برگ بارنگ و نیاب
و اطراف زرد برگ و سبب برگ اگر دود باشد و اگر مقصود پاک کردن قرص باشد علف از حاشا و جند قوی و کاشنی
صوی بدیند و قوی را که شیر در آن دوشند مگر شسته باشند و اگر قدح از نقره یا چینی سفید یا گنینه باشد بهتر است و قوت
دوشیدن در آب گرم دارد و شیر در آن از یک پیاده که نوزده و شش تا دیر کند و شیر در آن یک زمان فاسد میشود و در اول
پانزده درم شیر بدیند و روز دوم و در مثل آن در روز سوم چهل و پنج درم بدیند تا بهشت و در پسین قسم بفرایند چنانچه از هر هفتم
یکصد و پنج درم برسد باز یک هفته پسین مقدار قرار دیند و از آن پانزده درم هر روز کم کنند تا به پنج پیرون آید و این سبب
بر باد که شیر خورده باشد پس از یک یا دو هفته بغض در آنجا کنند یا بغضی که پیش از آن بوده قیاس کنند از بغض قوی تر و حلیم تر میگردد
باید دانست که شیر نیک بغض میشود و در مده فاسد نمیکرد و روز دیگر زیاد شود و آن که در بغض ضعیف یا بغض متواثر میشود
باید دانست که شیر در مده فاسد میشود پس شیر دادن توقف باید کرد و اگر ایام شیر خوردن بی حراتی برسد آید شیر باز
گیرند و بعضی آن آب خیار یا هندوانه یا شیر ه تخم خرقه و قرص کافور دهند و اگر سبب غوغی تو که کند طبع را بجزنی لطیف کنند
نرم کنند چون شربت آلو شیرین نغشته در آب میوه ادا مانند آن و جالینوس بگوید جیاط باید کرد تا شیر در مده نرسد و در
است که انقدر خوار و مغارین جز در آنکه نمک اصل با و بیامیزند و اگر آن گفته اند که در شک منقبت عمل موجود است و به آن
کرمی غیت و اگر طبع نرم باشد نمک مطروح سازند و شک بسیار کم کنند و اگر طبع زیاد نرم شود شیر با طراشیت بدیند و اگر مده
ضعیف باشد بازیره و گرد یا بدیند و اگر دوی ترتیب شیر خوردن را چنین گفته اند که یک جز شیر را با دو جز آب باران بچوشند
تا به نیمه باز آید پس شکر شیرین کرده یا شامه و حب و خیره گفته که اگر کاشنی را شیر بزنند سرفه و سوس و برقان رسد و دارد
و منی خوردن و شیر زمان زیاد کند و گوشت را صافی کنند و شکلی نباشد و سر و بول کسی را که جلاع بسیار کرده باشد
نفع دارد و هم صاب زخیره گفته که اگر آب خیار و خیار با در گند آب که در آب خرقه اندر یک جز دوی شیر بزدان
حال که به بوشند جز دوی همه را سیم بزنند و در شیشه کرده بعد مضاعف بچوشند تا آبها برود و شیر با نه چرخ زنده کسی را که کرمی
چکری باشد و شکلی شود و در وقت در مکتوب ششم غشت است و در ذکر بعضی از دایره کینه و جمع قسام و در بعضی انواع
غذایی که خلق جبری و مده دارد و این که مکتوب ششم است بر دو موقوف موقوف اول حاوی است و است و است و است و است
اما مکتوب در بعضی تدبیر کلید امر چنان این هر دو موقوف تدبیر سیاهی نباشد بلکه کاهی عارض میشود و سیاهی را صاف

[illegible]

و آنچه بیشتر مشرب گردد و مغت ابل اصفهان آنرا گویند بر سر سینه و سرفه نیست و تخفیف در آن گشت است و در غرض دیگر ترسب است
 که بی شرب باشد و اگر که مباحث تپنا و غشی است با جلدی از طوق سلطان آن است آرد و یا آرد و گندم شکاری طبل کشند
 و در چنین سبانه نماند تا بخوبی بار شود و هم چند روز و پنج بری نیز است مانند پس آرد و تپنا آب بخورند بی آنکه نمیزد و نکات آن اندازند
 و نان ساخته در تنور پزند پس نان را با فودنج مذکور بگویند و بست درم نمک بیخ طبل شود و نیز و یک طبل با دیان آمیزند و باشد
 که جهت مبرودین قدری تخم کرفس و در جینی و در لعل و امثال آن نیز صاف نمایند پس جگر آب جگر کنند و در جمیم که است روز
 انداخته آب گندازند و هر روز سه بار بر سینه بزنند اول در وسط و آخر در حرکت میداده باشند و هر روز اندکی آب بر آن
 باشند و چون سیاه گردد در آب حل کرده و در ظرفی نمایند و دو هفته بگذارند و درینو لاجب و شام حرکت میداده باشند
 و چون جوش زنده حرکت ندهند تا که جوش فرو نشیند پس صامی در ظرفی پاک جدا کنند و اندر لعل آب دیگر بمیزند
 انداخته در آفتاب نهند صبح و شام حرکت میداده باشند پس صادی دیگر جدا کرده با می سابق ملق سازند و اندر لعل
 می آب دیگر انداخته یک هفته در آفتاب نهند و دو وقت حرکت دهند پس این آب بر تبه ثالث نیز صاف سابق کرده باشند
 و بکار برند که می بین است طریق دوم آنکه نان تازه گرم در کوزه آب ناپایده بگذارند تا سبزشود و بعد آن در سرکه
 خیم کنند و در آفتاب نهند و داده روز سرکه بر سر آن میریزند و ده روز دیگر در شب خیم آن تازه کنند و ده روز دیگر
 بشیر انگور خیم آن تازه کنند پس آن بود که گرم کوفته و بخیم بر سر آن بریزند و چون خواستند آب گندم رقیق بگویند از این خمیره
 مقدار یک من بکشند و شش من سرکه که بکشند بر سر آن کنند و یکسب پلاز در وای گرم نیم کوفته در آن اندازند و بپزند و در آفتاب
 بنهند پس احتمال نمایند طریق سوم آنکه بایه آب گندم را که فودنج گویند و سرکه حل کرده در آفتاب گندازند و در صحنای بجای سرکه
 شکر حل میکنند بقیه اصفهان این را گویند و طریقی است آرد و جو یا آرد و گندم آب گرم بپزند بی نمک بی خیم و در وسط می
 نشسته اند و در برگ انجیر بمیزند و در ظرفی بنهاده در سایه بگذارند تا متغیر شود پس بر آرد و خشک نمایند و ضمید فودنج با سرکه
 و در غن کل جبه جرب و حله و فودنج و خلل و غلیظه نافست و فودنج بایه دیگر رشتی آتیز میشود و انتخاب ابل
 چند نیز آب گندم میسازند و بنام کابخی خوانند و صاب قحط آنرا بسکه سندی تغییر کرده جبه مضططام و انبغات ششها خورد
 و ششها کین حواست خون و صفرا و جلا و تقطیع بلغم و تقویت اعضا نفی دارد و طسوق ساختن آن هم موافق برده مختلف
 است ابراهیم چینی گوید که او صده و چهار اسود دارد و شادی دل نهند و قوت قوی کنند آن غذای است که مثل
 زیر بامی پزند که اگر که عوض بر که آب غوره کنند یا آنکی سرکه دارد و سفید و باز برایش بیشتر کنند و عود وندی و بادام
 نهند و روی کنند تا منقش بیشتر باشد ایشید و طول اسم چینی وای است که مضار دو باشد و اقسام آن
 کثیر و اول آن تریاق کبیر است از سطون که در شکم نافع است بهر دو نسخه صفر و کبیر را دوید و صد ریگ که شسته
 اسفندانی شربانی است مناسب معده خیر و بوی از خلیل دار چینی بسیار سه و ج اشته سبیل سده غفل

دار فلفل زرباد قسط فلفل زعفران عود مصطکی مشک کباب درونج قاطع شقاق پوست ترنج حبه بلبلان هر یک سوم در صندل
 یازده شرباب بنید از فلفل حبث حدید که چته بر معده و سوختم و استرخا و دفع معده مفیده است همان نسخه
 اطر فیصل است که در مفلوط دوم ادویه عرض است که شسته اطر فیصل صغیر که چته استرخا معده در طریقت آن
 نافع است نیز در مفلوط دوم که شسته اطر فیصل صغیر بنی دیگر چته ضعف نفهم که از برودت بود منقول از نهج حاج
 روغای یا بس هر یک دقیقه مصطکی دو دوقیه و نیم مغل ده استار بلبله کابلی بلبله آمله هر یک نیم من مقل را در آب حل کنند و میل
 بسیار میزند و ادویه که گفته بخت بر روغن بادام چرب کرده همچون سازند اطر فیصل کبیر موافق نسخ شای و قلاشی و نهج
 سفید بهر معده که استرخای آن و سوختم و بردها و استرخای شانه و بردها و طرف و مزید به تودرین بنی سرخ و زرد و همچنین
 لسان انصاف هر یک نیم جود پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله و زردان بسیار شیطی هندی شقاق هر یک خردی کوفته
 و بنی بر روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده یا بلبله همچون سازند اطر فیصل کبیر متعارف چته استرخا و طریقه معده
 و نفهم طعام و منع صود و بخار معده و بلبله و تقویت و نفهم معده و مواد و شانه و حواس و تصفیه خون و دهن و از یاد و حدت
 نفهم و ذکا و تقویت عصب و درخت باه و دروغ سیان و برودت و جمیع علل بارده و طبع داغی و غشتر پیری و دروغ بوی
 ریج و تخمین کون و تخمین زمین نافع است و محروم و لک زاج به سبب نیت و بجزر و انوشان استمال کرد که بضرورت شقاق بلبل
 تودرین لسان انصاف و همچنین جود فلفل که مفسر شکر طریقه شش سیف هر یک دو درم پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 بلبله آمله مفسر فلفل و فلفل هر یک شش درم بکوبند بر روغن کافور یا روغن بادام که چهارم صحرای بود چرب کرده در شسته
 چندان عمل مزاج از غده بشنند و بعد شسته ماه استمال کنند و نوش تا سه سال است دیگر موافق تخمین لسان انصاف
 حب فلفل هر یک دو درم و تخمین بوزیدان شیطی کبیر شقاق و نفهم هر یک شش درم که کابلی بلبله آمله فلفل و فلفل
 هر یک نیم درم که مفسر شکر طریقه هر یک دو درم عمل سه چند اطر فیصل ششتری که تقویت میکند معده در ادویه
 صلاحیه که شسته افشردن سرب فشرده و مرف و بخت و آل است و بعضی میزنند آن فشرده یا آب فشرده
 فو که است که طبع نده باشد جو صغیر بطیخ سسی بر بشت و طبیعت فشرده طبیعت همان فاکه است که از روی رفته باشند
 لیکن طبع اکثر آن بار و طب است افشردن آب نه چته بخت شتهها و دفع غشیان و غلبه صفرا و اخلاط و زرق و قطع
 طحال و زهر سیدین سنگ که کرده و شانه مفیده است و دفع ازویت با دسموم محمول که از بلبله است بگیرند و نه خام که ترش است
 پوست خسته و در کرده فاشس با بریده در آب تر کرده نگاه دارند برگاه آب میخس شود بقصد یا نبات میخس کرده بوشند
 و بعضی نه خام را در ریگ گرم میگذرانند تا نرم شود پس فشرده آب آن میگیرند و عمل می کنند افشردن بهالسه
 که غری است هندی که از وجود و در اکثر بلاد هند و در خشک مقوی شتهها و دفع قی و سهال و قابض و مسکن خدات
 صفرا و خون نافه معده و دیگر گرم و دسر گرم طریق اخذ آن معروف است که بهالسه افشردن آب میگیرند و بشیرنی

و شیرینی شیرین کرده و با عرق بید مشک و گلاب بملب کرده بخورند افشردن شیرینی سرد و خشک مقوی معده
 و دل و دافع فی صفراوی و غلیان و کین عطش و خفقان حار و در تفریح خورین سیدیل و ملین طبع و سهیل صفرا و اخلاط
 محرقه و مطلق بیجان خون و جهت جرب حله و قلاع و تپهای غشی و کرب ناف و طریق ساختن افشردن وی است که ترشیدی از
 بهشت منتقال باسی منتقال گرفته در آب بنمیانند هرگاه آب خوب ترشی در خورد آب زلال آن گرفته بقصد و نبات
 و شکر شیرین مخلوطه عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان حسب جهت اضافه فرموده بنوشند و زهرنا بدست پاییده
 شیره اش نگیرند که موجب سده و نفرت طبیعت و باعث غلیان و قی میگردد افشردن زیر شکب مقوی معده
 دل و جگره و نافع رخیق مواد باعضا و نافع رخیق مواد باعضا و نافع باسترهای معده و قاطع صفرا و شکر و سکن حوارت
 معده و جگره و نافع فی و غلیان و غلیان خون و تپهای صفراوی و خاصه دبا بنده و حاصل طبیعت و سهیل صفراوی و قدر
 شربت افشردن آن ماست منتقال است و طریق گرفتن آن همان طریق است که معلوم شده و تقید گرفتن آب زلالش
 در کار نیست افشردن کونله که آن میوه است بخوش معروف و اکثر بلاد هند غلیان و زوشانه و حوارت معده
 و دل و سوزش و طیش دل دفع نماید و فرح افزاید و تن را رفیه کند و خون را صاف سازد و متلا دفع کند و طریق اخذ
 افشردن این دو طریق است یکی آنکه ترشی آنرا افشردن با قلیلی شربتی خوش ذایقه کرده بخورند دوم آنکه دانهایی ترش
 آن گرفته در شربت نبات یا قند مطهر گلاب بنشیند و دست انداخته ببل آزند افشردن لیمو و خهل این را از خوش ترش
 لیمو اقتباس توان کرد که از نافع ترین ادویه معده است امر و سیاه که جهت درد معده که از بردت باشد نافع است
 و طعام خفیم کند افشار الله تعالی در ادویه معده بکشد یا خواهد که اینجات که مناسب این باب است انشاء الله تعالی
 در مریات خواهد که انقرو یا که بوج معده و دوار معده میفید است موافق نسخ قانون در مملو دوم ادویه مرض
 را س که شسته انوش دار و که نفع آن معده ظاهر است نیز در آنجا که شسته انوش دار و سقر جلی
 فخر صاحب قادری که در ازاله اسهال فزمن معده و معوی دفع اروغ و خانی عجیب الاثر است هم در مملو مسطور
 مذکور است انوش دار و ولولوی جهت تقویت معده و قلب و دماغ غیر از شرب نیم منتقال و رقی غلیان منتقال
 و نیم زعفران مروریدنا سفته بسبب سده کوفی از خربریک دو منتقال طاب شیر سافج بنندی سبیل لطیف کلنج کل
 ارمنی ابریشم مقروض هر یک سه منتقال عود خام سه منتقال و نیم شیر اندکی منتقال قند و عسل سه وزن ادویه و دیگر
 منتقول از حنفی که از بهترین شجرات نوشته جهت تقویت معده و دیگر بهترین شجرات تقویت اعضاء رسیه و بدن و از الله
 نقابت موجب یا قوت ریونند اسارون سده و معده و بنندی از خرقندل پیید پوست ترخ ساج بنندی بسبب سبز تخم
 بادرنجنویه در روغ سبیل زرشک بید انجیر اشوب و رقی طلا و رقی نقره هر یک دو منتقال طاب شیر سفید ابریشم مقروض
 مصطکی زعفران سبیل لطیف مروریدنا سفته کبریا کلنج هر یک سه منتقال آمل نو منتقال آمل را مبر ایمنه از یزدین

[illegible]

خواهد بود ایارج بقراط نافع بطوبه معده و اوجاع راس متولد از بخار فاسد و مفید بنم و فرج میان ایارج
 و فقر طیس است که در ادویه صد اعیه گذشته و یک نسخه ایارج بقراط و مفلوظ سلوم ادویه امراض راس تحریر یافته
 ایارج بوسطوس که جبهه اوجاع معده و طحال مفید است در مفلوظ دوم ادویه مذکور مسطور است ایارج
 ثابت بن قره جبهه در معده و در و جگر و سپرز و در و شقیقه و در و جگر و مفید صبر کند زعفران از هر یک
 در سه ششم حقل کماذریوس لیه فضل سفید فضل سیاه و در فضل عصاره نستین بر یک دوم فقر یا شش درم
 کوفه و بختی با کین بشند و در ظرف بطیف کجا در اندام بعد از ششاه بکار دارند و قش تا سال بماند
 ایارج جالینوس که اخلاط غلیظه و از حرار معده و حشا فرود آرد و نافع معده دیگر هم دارد و نسخه آن
 در ادویه صد اعیه و یک نسخه آن در مفلوظ سلوم گذشته ایارج روغن کبکیم خلط غلیظه بنی از معده و راس
 دو کند در نسخه در مفلوظ دوم ادویه امراض راس مسطور است ایارج شش بر یک در مفلوظ دوم ایارج
 طعم افطای که در مفلوظ سلوم ادویه امراض راس مذکور شده ایارج فقیر که تقیه طهات معده کند و در
 بر دهن چوب کرده و شبیه آلوده و باین ایارج گردانیده در حلق در آرد و نافع قوی برقی است در ادویه صد اعیه گذشته
 و یک ایارج فقیر که معده را از خلط غلیظه پاک کند مصطکی زعفران بر یک یک درم فضل سید سارون مهر یک
 یک درم و نیم قسط سبل رومی کاشم بر یک دوم قشستین رومی فیهون رازیانه بر یک سه درم ششم کفش شش درم
 صبر شست درم بستر ایارج سازند قدر شست یک انتقال و یک جبهه ضعف معده و در مفلوظ و خراج مفلوظ و استی
 اندامها سبل سلخه دار چینی زعفران زنجبیل حبه بر یکی دوم ششم حقل مثبت درم با کین بشند و در ظرف کین
 نگاه دارند شربتی و منتقال با طبع کند در دهن و شاتره و علیه سیاه و مویز و یک درم منفی معده و سده
 و جگر و سپرز راکشاید زعفران دو درم عصاره خافت نستین در پیچنه فجاج از خویج از خوجوز بر ا
 شتر نفل مصطکی سلخه اسارون خود بسان حب بسان سبل بطیب بسیار بهر یک سه درم صبر سبی درم و در نسخه
 دیگر شصت درم سبل بشند و بعد ششاه استحال نمایند ایارج فیلا کورس معده را از کوسات غلیظه
 زجه پاک کند در ادویه مفلوظ دوم راسی گذشته ایارج کبیر که منفی معده است در ادویه صد اعیه تحریر
 یافته ایارج لونغا فیا که مقوی معده و منفی آن از معهای ازجه بود و در مفلوظ سلوم ادویه راس گذشته
 ایارج مرکب یک نسخه آن از بلیح در ادویه صد اعیه گذشته و یک نسخه که از کفایه الطیب است در ادویه
 کبیه خواهد آید از ششاه تعالی ایارج هو فقر طیس که آن نام بقراط است و یک ایارج آن بهین نام
 در کتب مسوم شده در ادویه صد اعیه گذشته ادویه معده پند به لغت ایارج استها قوی آرد و طعام
 بهضم کند و قوی و غلبه صفرا را دفع کند و سوزش معده و دل و سرفه دور کند و قوت کمال پدید آید و حجت

پلاس که تنه او پر باشد مقدارش که بر زمین استاده داشته باقی را برید پس تنه را کاواک کند بعد از آن
 آنکه تنه که بخت و رسیده باشد هر قدر که میان تنه درخت بکند بر کند و چوبی دیگر از پلاس تراشیده دهن آنرا
 محکم کند پستری کل بسیر کین آینه از سر تا پای تنه که کور لب کرده با چک دشتی گردانند و ده شکر از آنبار
 کرده آنش در چون خود سر و شود آله را بر آورده قسم جدا کرده بماند در دو چدر و غن گاد انداخته
 زمانی بر آتش بدارند و زود و زود آورده و در چند این حلقه آله و در غن گادتری گرفته و در شیری که در چند آن شکر تری
 حلقه ساخته در حلقه اندازند مانند حلقه ساخته بدارند و هر روز و نیم درم بلکه زیاده نماند تا شیر نماند کاد بچرخند
 آنچه فراموش است حاصل بد اگر در نه خانه نشسته بخوراند اسیر او اسو قوت گر سنگی کمال از این انواع
 خوا بر و نماید و حلقه امض بام کند سببی دفع کند و سیر بر بالا بد ما که پوست کمار کل کنول که کنول سبج بپول درخت
 بزرگ بود و بخت و بهاب پاری جویته کنی سبج درخت بر پوست درخت گوار بپوست بابره کل کنول سفید بزرگ سبج بپول
 پوست کنی سبج درخت سبیل هر یک بست و درم کل دماوی شانزده پل بریز منفی مسی و دو پل شش کعبه دوازده
 پل نبات دو نیم سیر قند سیاه یک من آب چاه در من پنج سیر سیاهی اکبری مراد است این حلقه را یکجا کرده درم اندازند
 و پوست سبج کنار دشتی بخت پل کوفته اندازد و مدت یکماه دفن کند پس بر آورده و مقطر ساخته و بریزی بر خوش طبل
 کرد و هر یک ده درم انداخته و قوت بکشد و بدارند و بعد یکماه مقدار دو پل ملل آرد اکسین که بهر نام دو درم
 بند است که اشتباه آرد و بعضی دفعه و بخش شکم و جمیع عله های شکم گوله و بویس را نافع است بیک بریان بخورند و در جزو
 میل سه جزو سونبه چهار جزو این پنج جزو بر سرش جزو جنته جزو کوته یعنی منقش جزو کوفته قبه با جرات
 آب گرم یا شرب بخورند کلمه دوم ادویه معده در الفاظ باینه است باد مضر ج بر دو معده و بخورند
 در جبال شرافت نافع است در علف طیف دفع کند و سه و چهار سیر زبکش باد و در این نافع و درم زرباد و در علف طیف
 چند سیر عاقره و حلقه در علف طیف سونبه سوم عاقره و در علف طیف سونبه سیم جادو شیر زعفران هر یک شش درم حلقه شش درم
 با درم یکی هر یک دوازده درم علف معفی دو جزو به باد مضر ج بر دو معده و بخورند و در جزو سونبه
 در علف طیف سونبه سیم جادو شیر زعفران هر یک شش درم حلقه شش درم حلقه شش درم حلقه شش درم
 ناخواه شود نیز نقل سونبه یک شش درم حلقه ج حب بخار میوه فروین سید زعفران سید هر یک ده درم مرادید نافع حلقه
 سیر یک دوازده درم حلقه با نوزده درم آنچه کوفتی است بکوبند و در علف طیف جادو شیر زعفران هر یک شش درم حلقه شش درم
 تا در علف طیف حلقه شش کوفت معده بخورند و با دران بر باید در علف طیف دوم ادویه امراض اسهال کشته بر سرش
 که احصاف سود مزاج معده را با صلاح آرد و در معده دفع سازد و بخورند و نجات آید بهای طعم نماید در علف طیف دوم
 و سوم امراض اسهال و در ادویه نفعه بخورند یا قهقرا غدری خربانی است که از آن کدو میوه بخورند و بقدر درسی که

بنا برین جمیع جوارشات را که درین مجموع مرقوم شده یا خواهم شد اینجا می آرد و برین کورت ملاحظه دیگر اشارت می نگارد جوارش
 آهله یک نسخه آن که تالیف مولانا علاء الدین طبیب مقوی شده و مشتمل بر سببهاست منفعت هر دوی در بحال صلاح
 آرد و در دوی قلبیه که نشسته و دیگر که تقویت شده که اندام است درم را یکسانند و در دوی شیرخیزانند پس نشوند و باب پیرنه
 و مایه صاف نمایند و با شکر سفید یکین تقویم آرد و بر سنگ آرد و دوی را بسیارند و دیگر معده و دل و جگر اوقات در دستها
 آرد و نغده استیم کند و بنشیند و تقال خود مصطکی هر یک سردم اندام بیشتر بخورد آب بخواب هر یک ده درم فند سبید نیم
 جوارش ابو ماهر که جبهه اصلاح غذا آبکایه اندام تعالی در مکتوب دوازدهم دوی به جلدیه خواهر که جوارش
 اترج نسخه آن که مقوی معده و مشربی طار در یخ است در دوی به فیه که نشسته و جوارش فترج نیم قرن بن نسخه مرقوم
 کشته جوارش الم لبطلو لیس بر دوت معده و اترج شش و شپوت کلیه فواق استلای ثانی و رتبه های پس که از جبهه
 بر دوی معده و سوزنم شد در کنه فلفل زنجبیل سبب توره هر یک بست درم زیره و سبب که بازده استار و سبب شروع
 از غره سببند این نسخه مشتمل بر بعض نسخ جوارش که فی است که خولید آید از اندام تعالی جوارش سبب سبب یک نسخه
 آن که ریاح معده و قی را میفید و در مغز سیوم دوی به امراض اس که نشسته و دیگر که بنم خام از معده و معا براند
 قی باز دارد و دوقنچ کشاید و ریاح بوسیر و دوج خاصره و شپت نفع رساند منقول از قادری در جینی آله منقی بسیار
 مصطکی و نقل جوز بو هر یک در دوی فلفل زنجبیل هر یک چهار درم تریب و صوف سقونیای هر یک بهفت درم و نیم فند سبید
 بست درم کوفته و بنجته و سبب سببند شری جبهه بهضم و درم و برای سببها شش درم و خولید این نسخه و جوی این مطابق
 قسره ابودین قلانی است اما در اوزان تفاوت است چنانچه در قلانی این وزن است که کاشته زنجبیل و در جینی آله و نقل
 بسیار جوز بو هر یک یک مثقال و نیم تریب سقونیای هر یک سه مثقال فلفل قافیه هر یک سه مثقال و نیم شکر قطره و نصف رطل
 معجون سازند جوارش شش تقویم چون مناسبت این جوارش با باده اقوی است که شش آن در دوی به مایه اولی
 جوارش اسهال شکم رفتن را نیک بود منقول از کفایت طب اندامه بریان کرده و نقل مصطکی از
 هر یک دوی قوطی شش درم کوفته و بنجته نکا براند و وقت حاجت سردم با بنجته بکار برند و از جبهه که شش فزاید برین کنند
 جوارش انار منقول و مستعمل صاحب جلالی بکیرند آب انار شش و بنجته که برین بسته و سببند و از جبهه که شش فزاید
 آرد که قریب با نفاذ کرد پس خود آرد و ده از آب انار مرقومند که تسقید بند و تریب بریم بنشیند تا تمام آب خود و بعد از آن
 بر سنگ زده و نوز با سازند تا بخان معجون بر آرد جوارش انار و ان معده و جوارش اقوی کنند شکم بند مصطکی
 هر یک نیم کی چند درم زیره کرافی در مصلو خور و بنجته سبب سبب است که رطوبت شش خشک بران کرده و قطره هر یک ده
 درم انار و در شش بران کرده سسی درم نیم بران کوفته و بنجته با بنجین سببند و در ظرف بنشیند جوارش
 انار این منقول و از حکیم ارشد مرجم منقول جبهه تقویت معده و جگر نمود و غریب بهسم رسانیدن اشتباهی

استهائى مفتوحه عجيب انار شيرين باب اندر ترش قد سپيد بر يك سير ابضاع سبز كلاب بر يك مفتوحه داسل مطبوعى كبر
دو درم الايچى كنان پوست ترنج بر يك چهار شه پوست سرون پسته بگدرم الايچى خورده شسته جوارش انار سين
قابض نيز معمول از استاد و مردم نه كود خنقول قند سپيد پا سير اب كيمو شست و دم شربت لادن معتدلم اب انار سين
هفتقه دم شربت لادن اب پودنه سبز شيره مرابى كبر يك چهار دم كلاب دم مطبوعى و نه الايچى زهر پوره بر كسيه ماشه كلسره
زرد و روي شكي خورده اعود طباشير بر يك دوشه همچون سازند بايد دست كرسير و دم برده جوارش بوزن هلكيرى
معتدلت جوارش سبز با لادن معنى زرشك مقوى مده و جگر و معا و مسك جوارش مده و جگر و معا و مسك جوارش مده و جگر و معا و مسك
وقامع صفوان شكي و غليان چون بگيرند آب زرشك زده و گرانازه بناشه خشك سرخ كه نهايت خوب بود بچشاند و صبر كنند
و قدر الباقى آورده و بستر جوارش ناز سازند و بگر صفت مده و معا و مسك بهال زنا فست لبره و در اين صفت
دو درم طباشير كبريا مطبوعى بر يك سه دم تخم خرقه بجز دم زرشك ساقى منقى از حب لادن است كنان زنا خواه در خيل تخم خيا
بر يك ششده دم بارتك هفتقه دم كود و نجه بر ب بيا آب حاض بيشه شترى تا سه دم جوارش انجدران در اين سوره
گويد بادار الزمده و روده تخيل كند و در شكم كه از سردى بود و سودا و در بطر اسايون بود نيه خشك انجدران روى بر يك
هشت دم غفل تخم كرفس بر يك و زرده دم كرم سيزده در تخم لادن چند و بگر كه حشا حاض و مانع باشد رقيق كنند
و بادا دفع كند مصطكى اسيون روى رزيانه ناخواه تخم كرفس بر يك دو دم غفل و در غفل بر يك بجز دم اير سار تخيل بر يك
ششده دم انجدران بانزده دم بيل بيشه شترى دو درم و بگر بادا بقله انجدران سياه چهار درم تخم كرفس كبرى بيزان و روي
حاشا كا شتم و مى بر يك ششده دم غفل تخم كرفس بر يك دو درم انجدران سپيد سيزده دم كونه و نجه بيل مصفى بيشه و بگر
بروده مده و بگيره و سختى جگر و تبهائى استسقا رافع است و نقل بگيرم بيل دو درم غفل و در غفل بر يك چهار درم و در حش
زيره كراتى قاقه صغار قاقه كبر اسيون تخم كرفس ناخواه بيل سياه آله نقشه پوست بيل ز تخيل بر يك بجز دم تخم كنه
تخم ججير بر يك ششده دم انجدران سياه ده درم فانيه بيل درم بيل مرفوع اخضره همچون سازند شترى دو درم باب
اسيون و مصطكى و سبل طبى جوارش ببارد اسهال باز در دوى و غيره توان داد كافور ششده دم طباشير كبريا
دقيق انجبرى و فلفل بر يك چهار درم شاه بطر زعفران نيلوفر بر يك بجز دم كلسره حب لادن بر يك ششده دم تخم حاض
بريان هفت دم ساقى شست دو درم زرشك و نيه شيب سيب بر يك ده درم حب الزمان بانزده دم برب ترنج يا برب
سبب بيشه جوارش سبز بر شش سبكي مده را بر دود بگواردى و بچيدن ناف را سودا و در شكم را نرم كنند خيل
بجز دم پوست بيل زرد بيل سياه پوست بيل كالى بر يك است درم بيل بيشه شترى درم كرسير و درم جوارش
زرد و روي مقوى مده و دافع رايه است تخم كرفس ناخواه بر يك دو درم مصطكى و نجان خرقه و نقل بر يك دو درم
اصل بجز دم حب الزمده بريان ششده دم بيل مصفى همچون سازند قدر حرار كرسير دو درم و بگر ز تخيل و در غفل

بر یک دو دانگ قنفل خرد و هر یکی بندرم کرد یا اینسون زیره کرانی قافله بزرگ ناخواه خم کفش بر یکی دو درم شکر
 سیسبه و قیبه با عسل بشنود و درم بکار دارند جوارش سیاسه چینه سدر و سده و بدی نیم و بادای غلیظه
 نافع و بوسیر را عسل سیاسه و قنفل میل بوزن خلیل و ارفاعل دار چینی اسارون شامی هر یک یک درم قنفل یک درم و نیم قنفل
 دو درم قافله کباب بخورم قند سپید بست درم کو قنقه و بختیه عسل بشنود شترتی بختیه قنفل جوارش سیاسه و درم که صاب
 سده سدر در اسود دارد و در مفلو درم ادویه ام هنر پس گشته جوارش سیاسه پودنه جالبوسس گوید که
 سده سدر در اسود دارد و دیگر گوی طعم را که از سردی بود بر درم کفش شامی و درم سیسایوس درم و نیم زخیل
 سه درم پودنه جوئی پودنه دشتی بر یکی بشنود درم کاشمشن درم و نیم قنفل بست چهار درم با عسل بشنود
 جوارش سیاسه نیم مویر و این را بر جوی جوارش نیم زبب گویند شاه پور گوید شکم بند مصطکی کلای بر یکی بخورم
 حب لاس قاق بر یکی ده درم نیم مویر صغیر بر یکی بست درم میل بشنود جوارش سیاسه تربید محمد ذرا گوید که اد
 سده در اینک مصفت که تربید میان تی دو درم زخیل بندم هر دو را کو قنقه و بختیه اندر بست درم جلاب کند و بکار دارند
 همچنین است در کفایه الطب قدسی بن وزن نوشته زخیل بندم تربید موصوف ده درم قند سپید با نزه درم و بعضی
 مصطکی بخورم درین اضاف کند و قند نیم جلد یعنی بست درم و در تصویرت مسی میگرد و دار الفریه و حببات بلغی را
 نیز نفع و در جوارش سیاسه تربید بنسخه دیگر سده و جوار قنقه و در تا قبل مواد نماید و طبع را نرم کند و سدره ترای سفید
 باشد مصطکی سیزده درم تربید موصوف بست درم جلاب موم پنج استار و نیز سرج از دانه پاک کرده یکطل شترتی چینه بست
 سه درم برای استفراغ ده درم تاد نازده درم نوع دیگر سده گرم رافع بود شکم بر اندر سقونیای یک درم طایف زعفران
 کلسترخ هر یک یک درم و نیم تربید موصوف ده درم قند سیف موم شانزده درم شترتی و در منقال در نیکر که سده و راقوت
 و در و سهبال کند محموده مشوی و درم عود سندی سه درم مصطکی چهار درم تربید موصوف ده درم رسیب بست درم شترتی
 پنجم جوارش سیاسه تربید لا شنه در سده و اسود دارد و قنفل را که از یاد و نیم گوید کباباید خربوا تر فیه ساج سندی
 قنفل و از قنفل زخیل بر یک کبابی مقشره سده و هر یک یک سده تربید سفید ده سده شکر سپید نیم عسل مصفی بوزن سده
 ادویه در زنجیر و کرباب لیل سدرم آورده اند شترتی بخورم جوارش سیاسه تفاحی جوارش سیاسه است
 که از دانه پاک شده و در ادویه قلبیه گشته جوارش سیاسه شترتی از عمل عطار گوین چینه تقویت سده و
 جاکر و ال منغ قی و نبات شترتی سده و تربید از ریشه دانه پاک کرده و نیز مصفی نماید و در خل خمر تر کرده از دانه
 شامی هر یک یک طل جدا جدا نموده تا تر و نیز بچون سیم شود و از دانه بارچ بر نماید و در سیم یکا کرده خوب مخلوط است
 و قند سپید را آنقدر که درم و در ایل جلاوت تواند ساخت بقوام اند و چون تربید بقوام سده و ادویه کوره در آن
 آتش سوزد و حرکت دهند تا جوگیان کرده و درین وقت باب نموس که تیر و آب صم تقیه می دهند و می جنبانند و اگر خورده

غوره سوج و بنا شد آب انار ترش عوض می کنند و در آخر برگ ریحان سقزی حمام بقدر حاجت مضاف کنند
 زرد رنگ فردا درون از نش فلفل زنجبیل قرفه سیل قرقفل کبابش که نوعی از کباب را درست جوز بو اعود قاقلی انصاف که طعم
 نیک که کوفته بخته بنفشه اند و قدری کلاب که اندکی مشک روی حل کرده باشند فلفل داده شده و آردند و در ظرف پاکیزه
 که او را بپزد بخور کرده باشند و بشک مسوج ساخته بیدارند و بهشتال نایند و این دوا باید که در دیک سنگین بخته شود
 جوارش قمری چون این جوارش خصوصیتها بقونج و امراض و امراض اگر چه بعضی نسخ آن بر باد و روح معده
 بسم مفید است لیکن جمیع نسخ این انشا الله تعالی آنجا کجا خواهد آمد جوارش جالکیتوس و انصاف
 و انصاف طعام و دافع نفخ و مقوی معده و امعاء و جگر بود و سیاهی و یونکا دارد و بسودا و صفرا نافع کرده را گرم کند و سرفه معنی دافع
 رطوبی قدیم و حدیث را سودمند باشد و ریشی چشم بقریه و در مفاصل بود دفع کند و عقل و باه را زاده کند
 و او از راقوی گردان و وزن و مرد را فریب کند و بوی دانه خوش کند و ریح و جو سپر را نیکو بود و در رنگ را صاف کند
 و در روح بینی را نیک باشد و چته جون و قو با و نفوس مهبط و در دکل و کثرت بول شب و امعاء است و سنگ کرده و دشته
 بریزد و اندک که است و دیگر در زبان مداومت کند از جمیع امر این باشد و چته و سیل و زهر و حلقه بسم مفید است و در زهر
 تر یا قیست که عدیل ندارد و در محتاج به پرنیز بنا شد سیل الطیب سیل قافله بخته در چینی غولبان زنجبیل زعفران فلفل سیفید
 و در فلفل قسط بخری معده و دلبان حب الاس سارون قصبه زرد بر کیه جزوی مضطکی پنج خرد مشک و وزن بمه سیل
 و و چند همچون سازند و بعد بخته روزی از قبل آید و به قدر کند شود و بهتر باشد شری و در مثقال تا سه مثقال بیش از طعام
 و بعد از طعام بکسایقه توان خورد و در بعضی نسخ خطبانا تا سه مثقال ضافه کرده اند و بعضی نسخ بجای قرقفل قرفه است
 و شک نیست قدر شربت در صورت یک مثقال است جوارش حلالی مالیف حلال الدین طیب معده را قوی
 گرداند و اشتهای طعام آورده و در معده کرده و در کندی بخوراید و می است را قوت و در مثقال تا یکی انیسون تخم کرفس
 هر یک یک مثقال سنگ نیم مثقال و نیم فلفل و مثقال زیره کرمانی در بر سیم نیمه گلی بودینه خشک و دهنده هر یکی از اینها مثقال
 سنبل الطیب قرفه قرقفل و در چینی قافله هر یکی ده مثقال کند سیفید و وزن همه کوفته و بخته و سیل کافله کوفته و بخته شری
 یک مثقال تا ده مثقال جوارش حب الاس مضطبه و بهال معده را نافع بود و قوی که در نیم و در زهره دارد
 سادج مندی حماما هر یک چهار درم جوز و انجم کرفس ناخوله هر یک نیم درم مصطک قردمانا گردیا انیسون زیره کرمانی
 سنبل الطیب سیفید قافله قسط هر یک شش درم فلفل و فلفل زنجبیل هر یک درم سیفید سیاه بوست بلبله و بلبله معنی طایلسفر
 هر یک است درم حب الاس نو و مثقال کوفته و بخته و سیل سیفید شری یک درم جوارش حلالی حلال الدین
 گوید که سرفه معده بگواری طعام و با سورا سود دارد و در قرقفل و در خوش سیاه هر یک نیم درم بوست بلبله کابلی شیر آمده
 زنجبیل فلفل هر یک کابلی سادج مندی هر یکی دو درم حبه انصاف سیل بخار کچنه سیفید هر یکی و در ده مثقال مشک طرز و نیم

رطل عسل حیدر اودی پشندوان کی روغن گاباوی بیامیزند و بخت شاه دودرم بادوخ تازه بکار دارند جوارش
 خشت انکرید فنجوش است و انتشار الله تعالی در اودی فایده خواهد کرد جوارش خربوب معده و
 امعاء را قوت دهد و اسهال باز دارد و خربوب بخی که از اجنک گویند بلوط کفن را دانه انکور کارس که استخراج باشد
 از دانه که چون کرمه حق بود هر یکی جزوی حب الاس و جزو کوفته و بخت برب بلشیرند و دیگر مقوی معده و نافع بهیال
 معده و وزید و خلطه خربوب بخی از حب زیره کانی مدبر سبک و نقل و سماق حب الاس پست کنار بلوط کشیزه بریان کرده
 مسطحه هر یکی یک گرم کوفته و بخت عسل معصی بلشیرند و دیگر شاه پور گوید که او شکم رفتن را سود دارد و بلوط شاه بلوط
 یک جزوی دانه مورست کنار هر یکی جزوی نیم خجک بخی میدان و جزو کوفته و بخت پشیرنی یا ببلشیرند جوارش
 خراشینی نسخه جلای مناسب مرض شانه است انتشار الله تعالی انجا خواهد کرد جوارش خسروی که تخم
 سفید کند و ناشف رطوبه معده برود و بلوط سیوم اودی امر جن رس که نشسته جوارش خوزی بضم نام نام
 بلاد خورستان است ظاهر املف اول این جوارش از خورستان بود و نسخ این مقده است نسخه فرابادین شفای نیست
 که طعام را بضم کند و اسهال باز دارد و نیز بکند و کسی را که نیم استفا و ذیافع باشد و او را بر بول کند بسیار در روغن
 هر یک سه درم قاقه کبار نقل انیسون اخیل المملک شیطون هندی نارمشک هر یک چهار درم بلون صینی زراوند مدحرج
 اشته هر یک یک درم قسط قرغه سنبل طبیب حب بلبلان سیخه هر یک دو درم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی بر روغن زیت بریان
 کرده هر یک سبب درم جزو این پنج عدد و بلبله ده عدد و حب الاس برابر همه اودی نبات دو وزن اودی در کلاب بکند از د
 و بلوآم آورده ده عدد و کوفته و بخت بلشیرند و بعد دو ماه عمل آرد این نسخه اگر چه از قمر ابادین شیخ منقول است اما در
 قمر ابادین نسخ در روغن متروک است و بخت درم مریخ کابلی مرقوم و بجای زراوند مدحرج زراوند بطویل مسطور
 و وزن بلبله سیاه و بلبله کابلی هر یک دو درم و نوشته و ستار شش درم و سمرج درم است و کلاب هم در نسخه شیخ
 متروک است غالب کابلی از تصرفات متاخرین باشد و این نسخه جوارش خوزی را در فحیره سیم مطابق قرا باولین
 شیخ یافته اما هیچ سیم در نسخه نیست بجای آن سیم درم در روغن شست است و دیگر از قمر ابادین شیخ هفته ضعف
 و برودت معده و کلابی بضم و استطلاق نافه است زراوند اشته هر یک دو درم بسیار مریخ کابلی هر یک سه درم
 قاقه نقل انیسون اخیل المملک شیطون هندی نارمشک هر یک چهار درم قصب الزریه فلفل و در فلفل هر یک
 یک درم قسط قرغه سنبل طبیب حب بلبلان سیخه هر یک ده درم بلبله سیاه دو درم ستار سبک بلبله هر یک ده ستار حب الاس
 نیم قهیر جبهه نیشاپوری چهار درم و پنجه و بلبله متروخ انوی ده عدد و کوفته و بخت بلبله کابلی که چون سازند و در کابلی
 استاد مدحرج بجای مریخ کابلی پوست بخت آورده و بخت درم و این جواب می نماید دیگر جهت ضعف که معده معا
 ناخواه سقر فارسی هر یک سه درم خرف بریان بخت مبلبله سیاه در روغن بریان کرده خشت انکرید بر هر یک درم

و درم کوفته و بخیل بسپارند و دیگر که من عکدار و خوب بخیل گذار گرانج کشد و ناخواه هر یک و درم یکم از من
 بخت و درم حب الاس بخواه و درم بخیل بسپارند شربتی سرد و دیگر که مقوی قوت های معده و مانع اسهال معده ای اگر چه
 و موی باشد و نافع بانه ای و درم و عجیب نفع است بسیار به کوفته و نیم قسره نقل قاقه انیسون بریان تخم کرفس
 بریان اشنة هر یک و دو قیقه بخیل لطیف بخیله کابی بخیله کله هر یک سه قیقه سیلخه چهار قیقه جوز بوا با پوست نیم قسره نقل حب الاس
 یک سیلخه و نیم معده و ابر و درم شرباب ریحانی یک جوش و بندیش پاک کنند و همین قسم بخیلش در آب پیاده داده پاک کنند
 و بر مقلی گرم خشک کنند و بگویند و به سیلخه شربتی سرد و درم تا شش مثقال شربت سفر حل نوشته اند و دیگر منقول
 از ابن ذر که با جته تقویه معده و در طوبه و ملاسته و تقویت جگر و معده اسهال مزمن و رقیق معده و تراف و موافق از جمل
 و نباته نافع است که در ناخواه معده کسید بخیل هر یک چندم خربوب بخیل گذار گرانج هر یک و درم و نه میز کار سر که
 مستخرج بود بریان کرده و چون سه بار یک است خسته سی درم حب الاس شصت درم قنده سفید مقوم بخیل و وزن
 او و شربتی از سرد درم تا چهار درم جوارش خولجان جبهه ضم طعم و طرد ریاح و خوشبو کردن معده و سردی
 جگر تخم کرفس انیسون زیره کرویاطا لیسفر هر یک یک درم جوجان سه قسره نقل سعد هر یک و درم بخیل و درم صنی نازشک
 هر یک سه درم و درم نقل شش درم زنجبیل شست درم فانیه و شکر سیاه و اویش بنی و درم جوارش
 و در چینی ضعف معده و جگر درده را سود دارد و شستی نشانه را زایل کند و خصلط غلیظه را دفع کند و ادا را
 بشکند خیر بود و درم هر یک و درم معده انیسون تخم بادیان سیلخه هر یک سه درم قسره نقل سیاه بخیل لطیف اسارون
 شامی هر یک چندم و در چینی خود بندیش رسن خشک هر یک شش درم نفع شست و درم زنجبیل یک و قیقه کوفته و بخیل
 بخیل بسپارند و حاجی جلال الدین نوشته که من صواب آن می بینم که بجای قسره کباب بکند و سه درم
 خولجان زیاده جوارش از عرقی که معده را قوت دهد و ادا بکند و یک سیلخه آن در او پیغمه گشته
 رسخ دیگر انتشار الله تعالی در او به آلات تناسل خواهد آمد جوارش زنجبیل نافع ضعف معده
 و مضمط طعم و دفع پیینه و مقوی معده و طرد ریاح و حاسن بطن جوز بوا یک عدد و زعفران یک درم قسره نقل و در چینی
 هر یک چندم صغیر عمری خیر بود هر یک و درم زنجبیل شست درم شاسته چهل درم شکر طرز و یک قسره
 جوارش زیره که عبارت از کوفتی است انتشار الله تعالی در او به کافیه خواهد آمد و یک سیلخه آن که درین
 رسخ کوفتی است در او پیغمه گشته جوارش سداب محمد ذر یا گوید سه درم معده و دروغ که از بنیم بود و دفع
 کند و ادا را از چشما تحلیل کند سداب خشک بوره و درم نقل زنجبیل هر یک یک جز و کوفته و بخیل بسپارند و درم
 بکار برند جوارش سحر بر یا گوید ادا ی غلیظه از معده در دود تحلیل کند و طعم رو سفید نماید حاشا درم
 زنجبیل بسیار و ج زعفران هر یک و درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم سقر ناخواه بودند بستانی زیره کرانی

و با و ان کوبند و بیا لایند و در طول انگبین و حل کرده دوباره با شش نرم بپزند تا غلیظ شود و پستیز نجیل در فلفل هر یک
 و در دم بپزند تا قاعده بزرگ زعفران هر یکی سه درم مصطکی بچندرم سقونیا ده درم تربسی درم همه را کوفته بختی در آن کنند
 و بکنجی حرکت دهند تا غلیظ گردد پس بر طبق همین کنند و بکار دسبند چنانچه بر پاره چهار درم باشد و بسایه خشک کنند
 و وقت حاجه کپاره بخورند و دیگر که معین عمل کند و در قویخ هرگاه غشیان شد بد باشد و در بعضی هر چه نوشد قوی
 استعمال کنند سود و آب بر ترش عمل بر دو برابر بپزند تا غلیظ شود پس سقونیا مصطکی قرنفل سک و نجیل فلفل دار
 فلفل جزو ابهر یک ده درم تربسی چند سی درم کوفته و بختی در قوام نه کور که دو چند اجزا باشد و بپزند از یکدم تا دویم
 درم بپزند و دیگر که همین عمل دارد قند سفید عمل هر یک نیمه درم ابهر یک سیب هر یک چهل درم بپزند تا قریب
 با نقاد در سبب سقونیا و در دم مصطکی عود دار چینی هر یک چهار درم تربیانه زده درم کوفته و بختی بپایند
 شترتی چهار مثقال و دیگر عمل مین سفر جل از قشر و حب پاک کرده نیم من سفر جل را در سکر که با دشراب بپزند
 تا که مهر اشود پس بردارند و در حصیر لطیف بپزند تا که رایحه سکر که زایل بماند آن در و ان چوبی کوبند که یکسان گردد
 پس عمل را بکچوش بپزند و کف بردارند و با بیه قوی بپایند و این ادویه مد قوقه حل کنند و نجیل و دار چینی
 و در فلفل هر یک دو درم قلعین زعفران هر یک سه درم مصطکی بچندرم سقونیا ده درم تربسی درم شترتی چهار
 مثقال و دیگر آب آب بودینه هر یک چهل درم عمل نیمه درم بپزند تا قریب با نقاد آید پس محمود و در دم
 مصطکی عود دار چینی هر یک چهار درم تربسی چهل کک بپزند درم کوبیده بپایند شترتی چهار مثقال و دیگر بختی
 در خیر چندی و بریان کنند و بگزیند گوشت آن چهار درم سقونیا یکدم فلفل نجیل هر یک دو دانگ کوفته و عمل منوع
 از غوه بپزند شترتی یکدم و دیگر منقی معده و مفید به نفس در حالتی که در بعضی ضعیف باشد و میان بختی و
 بگزیند و در خشم پاک کنند و یک قیه سقونیا بجای تخم کنند و سبک آن بگیرند و در حصیر کنند و در تنو معتدل بریان
 کنند و بر آورده سکر کنند پس خیر صبر کرده در و ان سنگین کوبند و با عمل منقی بپزند شترتی انصاف که در و ان
 یک دانگ تا دو دانگ محمود باشد بکار بپزند و دیگر بگزیند گوشت سفر جلی شوی در نجیل سه و قه روغن خشت
 مصطکی روغن سفر جل هر یک شش درم زعفران آستین هر یک یکدم و نیم شرباب ریحانی چون سازند
 جوارش سفر جلی سه تا بستانی موافق از چه چاره و در فصل گرما توان داد از این جهت
 این را محمد ذکر با سفر جلی صیفی نام نهاده سقونیا گلشن طابشیر هر یک دو درم تخم خیارشمر که در هر یک بچندرم تربی
 دو درم کوفته و بختی با بیه ترش که با ترنجبین قوامش گرفته باشند بپزند و این جمله شربت است اگر
 اراده اسهال قوی باشد جوارش سفر جلی سه تا بستانی موافق از چه چاره و در فصل گرما توان داد از این جهت
 و این بختی نیز در از چه چاره و بارده حتی در رمی اسهال بپایموزده و اسهال بپایموزده و در چینی نجیل و فلفل

زعفران هر یک دو درم تریب سفید جوف خورشید یا کوسه عالمگیری عرق فناع قطعات به پاک کرده هر یک نیم غلغل
 قطعات به را در عرق فناع عرقی که عبارت از سرکه و قدری برگ فناع است که آنرا معطر کرده عسری یکیزند برین که مهر
 شود پس بگویند و عمل بمقوم برینند و درسم که یکسان بنمود و پسته و دایای دیگر سوای زعفران کوفته و نجبه بیامیزند
 زعفران را در گلاب حل کرده کم کم اندازند و لبت کنند و همچون سازند قدر خوراک دو تولد است هرگاه موسم به تازه می باشد
 برای به ساخته عمل می آید جوارش **شعر جلی تمسک** شکم پیبند و معده را قوت دهد و پخته
 آرد و وقتی را باز دارد و رنگ را نیکو کند به صفتی از پوست دانه پاک کرده نیم من سرکه قدری که پیوسته بپوشانند
 تا مهر شود پس بگویند و نیم من عمل بر سر آن ریزند و بپوشانند تا بقوام آید و فرد دیگرند و این خلاط کوفته و نجبه بیامیزند
 زنجبیل فلفل دار فلفل هر یک چهار درم زعفران دو درم تخم کرفس ناخواه هر یک یک درم در پیکر سستی معده و قوی کردن
 و اسهال را سود دارد و باد های غلیظه و قرا و ناگواری در طعام را نیکو و دینه خوشبو پاک کرده یکمن خرد و بپزند و در سر من
 شست که یک شتابان در تر کنند پس در یک شلینش نرم بپوشانند تا نجبه شود و شراب جذب گردد پس در آن بگویند
 و با عمل کف گرفته یکم بقوام آرد پس این دوا کوفته و نجبه بیامیزند معطلی بیدرم دار چینی زعفران هر یک یک درم قهقهه
 قر فلفل هر یک دو درم فلفل دار فلفل خربهر هر یک چهار درم زنجبیل شش درم و بعضی تسبیح شش انگلی نیم درم داخل است
 شترتی تمام چهار انتقال جوارش **شعر جلی تمسک** معمول دانه راجه علی الرحمن به ولایتی غسل هر یک یک درم
 فناع نیم زنجبیل دو تولد و فلفل خود قناری دار چینی و در فلفل سفید هر یک یک گزله غیر شهاب شک هر یک یک گزله
 جوارش **سک** که بقوی صابون نجف است نیم سوم سفر جلی سبیل است که قوم شده و حساب فکاسی مفض
 جوارش **سک** نوشته بنابر تنبیه اینجا نگاشته جوارش **سک** اسهال صفراوی باز دارد و حشا را قوت دهد
 صنف عسری انار دانه هر یک یک درم حب الاس ده درم سماق مثبت درم خوب بسی درم کوفته و نجبه با بوی منقعی دیگر باره بگویند
 شترتی شده درم گاهی به من مزاج خیر بطریق سفوف عمل می آید و بعضی نسخ انار دانه ده درم و بعضی انار دانه
 ترش انار دانه شیرین هر یک سی درم بنظر آمده اما اتحاد بر بعضی شفای است که اول نگاشته جوارش **سماق**
 بنسخه دیگر سماق سی درم سوین غیر سوین بنق سوین تفاح کلوک بغدادی خربوب شامی هر یک ده درم شربت شرب نبات
 بپوشند شترتی بیدرم جوارش **سک** معده را قوت دهد و شسته و در به زبان حامله را دفع کند و زرد را نیکو
 کردن از پخته های طعام آرد و زرد تخم کرفس زیره کرانی ناخواه هر یک دو درم زنجبیل فلفل دار فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل
 هر یک یک درم خرد مقشده درم شکر طرز زرد و انتقال کوفته و نجبه بکتاب قوام گرفته بپوشند شترتی یک انتقال جوارش
سک موافق نسخ در چینی دو درم فلفل میل هر یک سه درم فلفل دار فلفل هر یک یک درم خرد مقشده کون کرانی
 زنجبیل هر یک ده درم شکر طرز زرد فانیند هر یک شصت درم جوارش **سک** صنف معده جگر را سودمند بود

بود و راج غلیظ دفع کند و انتد استقار اناغ باشد تخم زازیان ناخواه تخم کرفس هر یک چهار دقه فلفل سیاه ده دقه سیخ
 است که گویان غیر فلفل انجمن سیاه یک طبل کوفه دهنه است که اصل مندرج از غده برشته جوارش سیب یک سینه آن کوفه
 معده کند و در او دقه قلبیه که شسته و یک کبر چالینوس گوید که کوشی می دهد را که در سر کوب و سود دارد و دحام را که در کوشی شیرین
 و ترش سیده پاک کرده یک طبل در می بخت یک ش با نوز تر کند و باش نرم بچوشاند چنانکه بپزد پس سرد آرد و ده چون
 سرد شود بکوبند و بچندان این در می کنند و دیگر باش نرم بچوشاند تا بقوام آید پس خود بخوبی در فلفل خرد و
 زعفران هر یک یک درم مشک قرطبی کوفه دهنه بآن می آمیزند شربت کشتی و دیگر مثل فواید که در کوشی شیرین سیده
 خوشبو یک طبل از پوست تخم پاک کنند و در مثلث یاد رختر نمایند و دوش با نوز در باز پس بچوشاند تا که بخت شود
 آن بکوبند و غسل آنقدر که مطلوب شد بر آن مضامین سازند و بپزند تا که قریب بقا و رسد پس مشک بند انگشت و در آن
 هر یک ربع مثقال زعفران یک درم زنجبیل قاطه نار مشک هر یک نیم مثقال بار یک ساخته می آمیزند و حرکت دهند که ستری شود
 جوارش شکسته معده با قوه دهد و غنیمت بکند و شته آرد فلفل و در هر یک یک درم قاتیکیه برفل زنجبیل در آن
 زعفران در فلفل هر یک شش درم شکسته یک طبل او دقه دهنه و دیگر مقوم برشته جوارش تخم پاران جود
 معده و جگر و رنج و عسر البول نافست بقویا درم قوه در فلفل در چینی زنجبیل سیله سیل جود و سیل مصطک قاطه
 حب بلبلان زعفران هر یک چهار درم و نیم تر بر سفیدی سیل هر یک نیمت درم قوه دهنه و زن تمام او دقه کوفه و غنیمت سیل شسته
 شترتی چهار مثقال نافست مثقال نوید که بر معده و معاد و رنج و استقار اناغ است و قوه در فلفل قاطه سیل و در
 فلفل خرد و او انیسون هر یک دو درم زنجبیل در چینی شیطیح مصطک ناخواه نار مشک ملج مندی خرد و هر یک درم سیل و نیم
 و نیمون حب انیل سقمونیا هر یک درم تر بر فانی هر یک است درم کوفه دهنه سیل برشته شترتی از یک درم نافست درم دیگر
 که این عمل را و مطابق نسخ شیخ حاجی جلال الدین علیها الرحمة شیطیح زنجبیل فلفل زنجبیل قاطه صغار فلفل و مشک
 ساچ مندی نشاسته کند مصطک قاطه کنار در چینی سیله سیل تخم کرفس ناخواه باریان انیسون هر یک شش درم سقمونیا
 درم درم انیسون تر بر هر یک دوازده درم شکر طرز دهنه و است درم با کبکین صغری بپزند و دیگر مطابق نسخ حب انیل
 چند سیده درم زنجبیل قوه شیطیح فلفل در فلفل خرد و او فلفل نار مشک ساچ مندی کباب قاطه و در چینی سیل
 سیله هر یک شش درم سقمونیا درم درم انیسون تر بر هر یک دوازده درم قوه سفیدی درم کوفه سیل برشته و حب انیل
 نوشته که بعضی درین نسخه زازیان تخم کرفس انیسون هر یک یک درم زعفران شش درم خنجان جود و او هر یک شش درم خرد و اند
 شترتی از چهار درم تا چهار مثقال و دیگر شکسته بقیه بقوه و فصول از دی برانه فلفل زنجبیل زهره برگ سیله جود
 قوه خنجان هر یک یک درم و نیم سقمونیا درم درم سیل چیل و دیگر شترتی از یک درم تا سه درم با کبکین جوارش
 صندل چینه سود و نیم که از خوارت بود نافع است مصطک شکسته سیل عود هر یک مثقالی کا فور دو درم زنجبیل

بیدار چهار درم کلسرخ طباشیر صندل مقاصری بر یک پندرم آنچه کوفتی است بگویند و بپزند و بر آب بپاشند
 شترتی چهار درم جوارش طالیسفر جوارش بند است جبهه بر مده دریای غلیظه آن دریای که بیدار طباشیر
 پندرم بیل فوسفور یک شترتی درم قلع فلز دوزده درم زنجبیل صندل درم شکر طرز و پندرم جوارش
 طباشیر یک شترتی آن که بیلان نمی نافعست موافق نسخه حلالی انشاء الله تعالی خواهد آمد جوارش طباشیر
 دیگر جهت حرارت صندل مده عود خام مصطکی بر یک نیدرم قاقله کبار کبار بر یک یک درم کلسرخ سماق شترتی بر یک
 شتر درم طباشیر ده درم بجلاب مقوم که تحت باب باشد شترتی شترتی شتر درم باب و دیگر کافور نیدرم مصطکی دوزخ
 بر یک یک درم کباب یک درم و نیم در بعضی نسخ دو درم طباشیر پندرم کلسرخ ده درم شکر بوزن کل شترتی شتر درم و دیگر
 مده را قوه و دیگر طبع نرم باشد باز دارد کلسرخ طباشیر بر یک ده درم عود سک بر یک پندرم کوفته باب باشد شترتی
 سه درم و دیگر که سه سال صفراوی باز دارد و تشنگی نشاند کسی را که تب آید سود دارد و زعفران انیون بر یک و شقال
 عصا ده گندم سماق بر یک جهت درم حب الاطلس طباشیر کلسرخ تخم حاصل صندل عربی بر یک ده درم شترت سبب شترت
 به یا بجلاب شترتی چهار درم جوارش طباشیر سه درم مده و تن را از صفرا و بلغم پاک کند
 در جوانان گرم مزاج را سود دارد و تقویت دانی کلسرخ طباشیر زعفران از بر یک دانی و نیم ترید سفید یک مثقال و بعضی
 مغز بادام شیرته دانی و نیم زیاده کنند و یک شتر درم پندرم شترت قوی باشد و اگر خواهند شکر و اگر خواهند بر دو
 شتر شترت و نیم بریزنیک بجلاب بخورند جوارش عطایای چون خصوصیت این جوارش بالائ شاسل
 بیشتر است انشاء الله تعالی موافق نسخه حلالی آنجا خواهد آمد جوارش غنبر یک شترتی آن که شترت است
 و مده را قوی گرداند و تری مده بر دو درم مده سوم ادویه اس که شترت جوارش غنبر و دیگر سرده
 و بدی تخم و حقیقان و دوزخ حرم نافع است جهت پیران غایتی میزند شکر یک درم و دانه مصطکی غیر شترت بر یک
 دو درم قرقفل قسره زعفران یک درم و نیم قاقلیق سبب سه درم چینی بر یک چهار درم جوز بوا پندرم دار قلعفل
 زنجبیل بر یک ده درم کوفته و پخته بجلاب شترتی کینقال و دیگر مده و دلا قوه ده درم زیاده کنند و مافع
 بسیار دارد و قرقفل انیون بر الیج مشک ترکی بر یک دانی غیر شترت دو درم روغن بلبان چهار درم قاقله
 بسیار بلبان ذکر بر یک چهار مثقال دار قلعفل زنجبیل بر یک مثقال مثقال غیر را در روغن بلبان بگذارد و نیم چند جبهه
 قند سفید اضافه کنند و غسل کف کرده شترتی شترتی گرم مزاج را نیدرم و موطب را یک درم است و دیگر مده را
 گرم کند و دریای غلیظه آنرا تحلیل نماید و بگشمت قطع و دل و دماغ را قوه دهد و حواس تیز سازد و غیر مشک بر یک دانی
 اسارون شترت قلعفل زعفران بر یک نیدرم بیل دار چینی دار قلعفل زنجبیل جوز بر یک یک درم نبات سفید یک درم جوارش
 عود و یک شترتی آن از حلالی و یک شترتی آن از مولات شیخ و یک شترتی از شاهی رحیم الله تعالی که تقویت مده میکند و ادویه

و دویقه قلبه نشسته و دیگر معده را قوت دهد و گرم کند گرم کرنی قوی لطیف نمودنندی و دودرم قدسید برطل بقوام آرد و اگر
 بعد قوام زعفران و قرفنقل قاقله در اشال آن قدر مناسب بنظر آید قوتیر باشد و دیگر معده سرد اگر کند و اشتها آرد و همه
 را قوت دهد سبیل یکدم قرفنقل و دودرم خود خام بچیزم نبات یکن در کلاب بکد از ند و بقوام آرد و دویقه کوفته و بخیه بران باشند
 و بهتر بنزد و بر روی سنگ ریخته بزنند و دیگر معده را با صلاح آرد و اشتها پیدا کند مصطکی بکثقال خود خام بچیزم نبات
 نرنج ده دم نبات یکن بستورند که در سبازند و در بعضی نسخها مصطکی و دودرم پوست ترنج بچیزم است و دیگر معده را قوت
 دهد و اشتها آرد و جرب است خود قاقله بر یک دودرم پوست بلبله کابی است و چهار مثقال جلد را جوکب خرد و خمر و کلاب
 کثیر المقدار یک شبنم از تر نمایند و صفا کنند و قند سپید برطل آنچه بقوام آرد و بخیه نیم مثقال است و دودرم و دیگر معده
 و دویقه را قوت دهد و بخیه و رطوبه را دفع کند و اشتها طعام آورد و قرفنقل قرفه بر یک دودرم خود خام پوست ترنج بر یک بچیزم نبات
 یک من و دیگر که همین عمل کند زعفران یکدم سبیل قاقلین بر یک دودرم قرفنقل سه دم خود بچیزم عمل میسرند و دیگر
 دویقه را قوت دهد و اشتها طعام آورد و تقویت معده کند و دفع غلظ و رطوبه معده یاف زعفران زنجبیل و در فلفل جز بوا
 بر یک یکدم سبیل لطیف قاقله کباب سباسب بر یک دودرم قرفنقل مصطکی بر یک سه دم خود خام قرفه بر یک بچیزم نبات طرز
 دومین و دیگر معده قوی کند و قی را باز دارد و دفع زایل کند زعفران یکدم رزم نامشک یکدم دینم مصطکی و دودرم خود خام
 و در مثقال شکر نیم و دیگر معده را قوت دهد و باد را بشکند و قرفنقل سباسب بر یک یکدم خود خام کسرخ بر یک یکدم
 شکر نیم من و دیگر معده را قوت دهد و قی را بشکند و رانند و دفع را بشکند و گران و در کند نامشک جز بوا
 در چینی آمیون بر یک چهار دانگ قاقله زنجبیل بر یک یکدم خود خام بکثقال شکر سگری بچاه دم و دیگر معده قوت
 و زعفران یکدم قرفنقل زنجبیل قاقله سافج و قخمشک در فلفل بر یک و در مثقال عمل میسرند شربتی سرد
 و دیگر که تقویت و تخین معده کند بغیر از اطعمه طعام و شفق بلغم نایسبیل لطیف سبیل و می نیم کرفس آمیون مصطکی بر یک
 یکدم قرفنقل قرفه سنگ کسرخ نصب اندر بره بر یک دودرم سباسب بلبله کابی و شراب تر کرده و بران نموده و قخمشک بر یک
 دودرم دینم خود دندی مرا و بر یک سه دم کوفته و بخیه بیه بشیرند و دیگر که همین عمل کند زرد و کافور بر یک و دایک
 و در ذخیره بجای زرد و رولاجور و منقول یک مثقال دیده شعله مندی یکدم غلظ مثقالی زرب سعد سافج مندی
 قرفنقل بر یک یکدم ترنج چهار دم میل زنجبیل و در چینی سیلخه زعفران فلفل زرباد و قخمشک بر یک بچیزم خود خام نبات
 درم با عمل یا شکر مقوم باشند و دیگر معمول بقول از جربات و والده خبه موصول مشک دودانگ سعد کوفتی یکدم
 فلفل در فلفل زنجبیل بر یک یکدم نار مشک یکدم دینم قرفه قرفنقل مصطکی سبیل لطیف و در چینی قاقله صغیر قاقله کباب
 سباسب زعفران جز بوا بر یک دودرم خود غرق پوست ترنج بر یک بچیزم عمل قند بر یک نیم من و دیگر مقول
 از ایشان قرفنقل قاقلین سبیل لطیف پوست ترنج کباب سباسب جز بوا زعفران مصطکی بر یک دودرم خود غرق

سه درم نبات میقد سه چهار یک عمل یک بن جوارش عود ترش چند انبساط اشتها قوی تر و مجروحان جوی تر
 و در ذائقه الذوق نزدیک طبع اغو به اند که نیمه سخای جوارش عود که مرقوم شده هر که ام را که خواهند با صاف کردن یارب
 میو آب میو یا سه که یا آب زرشک یا آب صاف تر مندی و مثال آن ترش گردند و مقدار ترشی و اختیار نمودن حامضی
 از خصوصیات مفیده و مجموعی که جاذبه مفوض برای طبیعت و افا دی که اکثر جوارشهای عود مستعمل میشود است عود ترش
 فلاخل و نقل میل قافله زعفران و فوجان و در جینی و در مصطکی بسیار که با به مشک غریبه سینه سادج شسته و نقل میل
 از خورجوانا زرشک سقر و نمشک است ترنج کافور ازین آنچه مناسب حال باشد جمع نموده ترتیب دهند جوارش
 عود ترش منقول از خط حضرت قبله گاه رحمة الله منقول لطیف منقول هر یک نیم مثقال پوست ترنج شمع خشک
 هر یک یک مثقال عود غرق کلاب عرق میو مشک هر یک ببت مثقال اب میو آب سیب ترش هر یک سی مثقال قند و عمل
 با المناصفه سه وزن اودیه و دیگر منقول از بیاض ایشان و نقل مصطکی سنبلیله با سه میل قافله زرشک و در جینی
 پوست سیر و پوست هر یک نیم توله عود یک توله قند سپید است پنج توله اب میو یا سیر یا سیب شیرین نیم سیر و دیگر که مجروحان
 السب و غیره الذوق طبع بصوره مطبوع و جبهه نظیفان و نظیفان مصنوع فخر و معمول و الذوق گوار و از جمله کایف روزگار
 است غیر شرب مشک خالص هر یک یکا شسته مصطکی رومی عود غرق پوست سیر و پوست هر یک نیم توله اب میو یا سیر یا سیب شیرین نیم سیر و دیگر که مجروحان
 بهفت عدد و نبات نیم سیر مخون سازند و دیگر منقول از حاشیه دندانج قافله کبار و در مصطکی سنبلیله پوست ترنج و نقل
 و در جینی با در مجذوبه مصطکی هر یک سه درم آب سیب ترش بجا به درم ککاش صحت درم قند یا نبات مقدار درم اب نو درم
 شربتی از یک مثقال تا دو مثقال جوارش عود سهیل اسهال صفراوی مشقه کنند سقونیانیدرم
 عود خام مصطکی هر یک یک درم ترنج پند چهار درم میل شسته شربتی بجز درم باب گرم و دیگر که برود و در طوبه معده
 و معارف اناخ است سقونیانیدی اندک عود و نقل زعفران جوارش هر یک انکی و نیم تریده درم میل شسته شربتی
 و در درم باب گرم و دیگر که در سوزناج بار و در طب معده بکار آید سقونیانیدی اندک و نقل جوارش عود خام
 هر یک یک اندک و نیم تخم ترب سفید و درم میل شسته شربتی و درم در آب گرم حل نموده به بند جوارش عود
 همساک جهت دفع اسهال معده و قی و تهوع و سوزن و برای تقویه معده و جگر و ببت کافور و دالک مشک
 یک درم صمغ عربی و نقل مصطکی سنبلیله طب فرقه زرب جوز بو اسب با سه میل پوست سیر و پوست زرشک و در جینی زعفران
 سیریک و درم سعد کوفی کل شمع زنجبیل با دیان و نمشک کاذبان زرشک هر یک سه درم عود و جیزم با ببت درم
 رب سبب شربت فو که هر یک سی درم قند سپید و عمل هر یک نیم سیر عالمگیری مخون سازند جوارش عود خوره جهت
 قی و دفع صفراوی معده و تقویت آب کبیرند آب خوره و بقوام آند و قندز علمیده بقوام آند و وقت تر زدن آب خوره
 مرقوم میریزند تا تمام در خور جوارش فلاخی جوارش فنجوش جوارش فنداز و مخون

[illegible]

مرا جو سردم بهیچ نشیند شری و مشتاق جوارش گونی جمیع رخ آن را الله تعالی داد و به کافیه خواهد آمد
 جوارش گونی در معده را گرم کند و طعام بهیم نماید و سهال مغنی باز دارد مشک بدم تر نقل جوز و اجروا به یک بچندم
 زنجبیل خونجان به یک ده درم فلفل و فلفل به یک دوازده درم کند رفته سپید به یک شصت درم کوفه و بخیه بسل کشند
 شربتی شد درم دیگر جبهه خلاف که از برود معده و کبد باشد و جبهه برود معده و فواید شهبه و عسل نفوذ نذا در بدن و بزی
 جوی کاف فلفل بسل فو تیج کاشمش ناخواه انیسون شونیز به یک خردی کند رگنار به یک دو خردی بسل کاف گرفته کشند شربتی
 شد درم بعضی این جوارش را بلفظ معجون کند نوشته اند و شونیز از آن طرح ساخته و کدسی خرداند نه اند و دیگر که
 تسخین تخفیف معده کند فلفل ناخواه بسل کاشمش انیسون شونیز به یک درم کند رگنار به یک ده درم بسل به شربتی شد درم
 تا شد درم جوارش هر با جبهه و جاع معده بسل زیره سیاه به یک دو درم خود خام صطلی زعفران را یک به یک درم
 به یک کسرخ انیزا به یک بچندم فلفل سپید انقدر که دوا بهمان کشند شود شربتی شد درم جوارش لبان یونی کند
 نسخ این بلفظ جوارش کند رگنه شده چون در بعضی کتب این لفظ بود و بنا بر تنبیه نگاشته و بعضی نسخ این در حبابی جبهه بسل
 و غیر آن از امر ضل نشاند نوشته انشاء الله تعالی از آنجا خواهد آمد جوارش لولوی چون این جوارش داخل میست
 داشت انشاء الله تعالی در مجلس خواهد آمد جوارش مشک و کل جوارش است منسوب به بویه که هر سبب متوکل با و میداد
 معده را قوی کند و بعضی طعام را برود و جرب است بسل و نقل و اجینی جوز و اقله سبک به یک مشتاقی فلفل زنجبیل خدیبه تر
 به یک درم و متقال کند سپید جوارش متقال شکر طرز دوزن همه دوا جمله را با بکین کشند و قد خورش است متقال نوشته
 اند جوارش محقوق است جبهه و جبهه و نقل مخصوص است انشاء الله تعالی اما ناخواه که جوارش سبک
 که بصف و دفع معده مفید است و نسخه آن در دوی فلیه نگاشته و دیگر موافق نسخه شفای باد های معده را دفع کند
 و متقال و باد و بوسیر نافع است مشک به متقال فلفل قاتلین و فلفل زنجبیل به یک ده درم فلفل شصت درم بسل
 به شربتی شد درم دیگر جبهه برود معده و کبد و جشاء خفقان خوشی تقویت حرارت و بزی مشک به متقال زعفران
 دو درم فلفل در جینی جوز و اقله صغار و نقل خونجان و در فلفل خود نهدی به یک بچندم فلفل سپید بسل صغار خدیبه شربتی
 نیم متقال تا یک متقال جوارش سمن یک نسخه آن انشاء الله تعالی در مکتوب دوازدهم خواهد آمد دیگر طعام
 معده که در بدن را فرزند شهبه و جاع بهیچاید و با سورا سود دارد فلفل شیطرح به یک ده درم و فلفل شد درم متقال فلفل
 زنجبیل ده درم فلفل رگنار کبجه سپید به یک است درم فانیه شصت و بچندم ملا در بخیه ملا در راد و کراسی تنگ به بند
 و در کوبه روغن کبجه مالند و صاف کنند و دوا کوفه و بخیه بان روغن چوب کشند و فانیه را در آب بکند از درون چند خوش
 خور دوا را به شربتی جوارش سبیل تنقیه معده و دفع فضلات کند و بقیج نیم نافع است فلفل شصت درم ترید
 سپید بچندم شکر طرز دوزن است و چهار درم بسل به شربتی شد درم دیگر که سهال صغار فلفل متقال کند و در فراع جوارش را

نامت درم جوارش نعلنج جوارش بودینه است در جوارشات بایه گشتنه جوارش با شمشیری
 که جته تویج و بیتی میعد است موافق نسخ جلای انشاء الله تعالی در ادویه معویه خواهد که جوارش طبله اسمالی
 صفرا و لغیم باز دارد حب الزنادیم جزو بلبله زرد بران کرده یک جزو بلبله را بگویند و با حب الزنادیم با مزه در درم
 به با شربت مورد بخورند دیگر باد نای معده را دفع کنند و خفقان باد بگویند را نافت تا رشک قافله دار چینی
 زنجبیل سبیل الطیب پنج بندی بر یک دو درم بلبله سیاه سه درم فلفل درم فلفل درم زنجبیل بر یک چهار درم
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بر یک بخورم فلفل معیت درم قند سید سه چندان جوارش ششدری
 صفرا معده را سودمند است و شیرکندی که بر تویج بکشد و دود بند و نفوس در دشت و سود دارد و خیر بود
 قافله دار چینی زنجبیل قرصا رشک فلفل فلفل بر یک بخورم سفوفیاده درم تربت بوضوح قند سید بر یک معده درم
 بسل بشند شترتی دو درم جوارش بوجا یو خاکو بد که معده قوی کند و طعام را نفهم کند و طبع را نرم دارد
 و خفقان را سودمند بود و زردی و رخ سفوفیاده بر یک سه درم طالیفر بخورم بلبله کابی بازده درم تربت سید بیان
 تری است درم فایده سی درم کوفته و بنجه با بکین بشند شترتی سه درم منفعت نیک بدیدارد جوارش که حفظ
 نافع بود جوارش بهای که بدل شلق بود و در مواضع خود که گشتنه جوارش که بر معده نافع است و در فلفل
 سبک بر یک سه درم سبیل طیب صطکی فلفل قافله سیاه سه جزو بر یک چهار درم فلفل درم فلفل زنجبیل بر یک بخورم
 انیسون شش درم فلفل مرا حور بود که بر یک گشتنه درم زیره کرانی بد بر خنجرده درم کوفته بنجه بسل شترتی از غوه
 معجون سازند جوارش که تقویته و بنجه و معده تقویه بخورم بکار آید زعفران یک درم فلفل رشک طالیفر
 بر یک دو درم صطکی پوست ترنج پوست بیرون بسته برگ باد بخورم بر یک بخورم آله بلبله سیاه بر یک درم بسل
 بشند و دیگر دانه در میان بخورند جوارش که معده را قوت دهد و طعام نفهم کند و شستنه با هم رساند و در طوبت معده
 دفع کند و معده را باز کمال صلاح کرد و دل را قوه دهد و منافع بسیار دارد آب به صفهانی که آب سیب خمرین آب
 ترشی ترنج یا لیمو بر یک کوبه کلای ص نیمه طلیات سفید فایق اعلی بکین چای رسیم بنزد و چون نزدیک بقوام
 رسد خود خام صطکی سبیل طیب ترنج بر یک دو درم پوست بیرون بسته ترنج رشک بدانه حب لاس بر یک سه درم
 شیر آله است درم کوفته و بنجه بنجه بداید که ادویه را که خواهند افزود و بحسب مزاج شخص بخورند و اگر ضعف قلب بسیار
 باشد و حوائج مزاج بود و غیره سبب یک شقال درم گشتنه جوارش نافع بود و اگر از حرارت بود سبب بر یک
 سه درم سبیل طیب که انکوی میزند تا مبراشد و در باد سیلین بگویند پس شکر طرز و دود بنجه بنجه بنش نرم بقوام آید و معده
 کافور و منتقال سبیل خود صندل سفید طالیفر بر یک بخورم یا مزه شترتی سه درم جوارش نافع بود و اگر
 که از گرمی باشد و اسمبال کند زعفران یکقرطه سفوفیاده بر یک بخورم سبک یک درم و نیم طالیفر یکسره بر یک سه درم

سه دوم تبیل طرز و مقوام از غذا و شش نافع بوج معده که از گرمی بود تبیل کون بر یک دوم مصطلک زعفران یک
 عود خام بر یک سه درم که با گل سرخ عذرا و سب بر یک یک درم بشکر طرز و چون سازند در دویم بشکر سبب و در جوار
 که با شکر قند و در جاب که نافع است و موافق قلاسی است از الله تعالی در او بر یک سبب و بایه جوار ششهای که با هر ششانه
 تعلق دارد و شش آن موافق قلاسی چون الله تعالی از این خواهد که از او میبندیدیم حتمیه خبر مکه رس است
 که نصف معده و بعضی رفاخت در او بر صدر که نشسته کلمه ششم او و معده در الفاظ حایه مبله است
 حب این چه هم که متقی معده است در او بر اذیه حب سطو خود و سبب یک شش آن که بغم از معده
 قطع کند منقول از شرح در او بر صدر که نشسته حب صطیح قون منقول از کنه که تقویه معده داشته باشد
 و نافع یک به و محال و متقی معده و مخرج فضل از جمیع اعضا است در موقوف دوم او بر ارض رس که نشسته دیگر که
 متقی معده از صفت سقمونیانیدرم حب البیل و فی الایرج فیکر ایلد زرد بر یک دوم کوفه و بخت آب صا بشند و حب
 کنند شربتی دوم و دیگر متقی بغم سقمونیانیدرم خرقی سیاه در می غار بقون دوم و فینون الایرج فیکر بر یک سه درم
 کوفه و بخت آب صا بشند شربتی دوم حب صطیح قون صغیر تنقیه صفر او بغم که سقمونیانیدرم رنگ
 بنه بر یک یک درم تر بر خورشیده است درم شربتی دوم درم و در استقراغ فابین حب تقویه که معده را به گل قند
 و طباشیر و کسرخ خشک کوفه حب صطیح قون لیس که چند سو زنجار باردادی معده بکاری آید و در بر معده
 نیز بعدتی مفیده است همان سه اول است که در موقوف دوم او بر ارض رس که نشسته حب افادیه تقویه معده و هم داشته باشد
 کند و آرونخ آرد و تقویه فکبلی دهد و در معده را که از جباس طبع باشد بخت مفیده است و طبع سبب بر اند و تقویه
 یکشاید و بعضی را که از غلط مقلد الزج حادث شود در غایر و بعضی این حب را نشک شسته از مصطلکی در نقل
 زنجبیل دار صنی فلفل در فلفل نار شک بر یک سبب منقوال سقمونیانیدرم یک کیمشقال و سبب آن صبا سازند
 مقدار خودی یک حب یک مجلس میراند پیش از غذا و بعد از غذا میتوان خورد و اگر نیم منقوال بدین قوبخ یکشاید و در
 نجیب الدین اجزا جلد بر بر شکرم چند نموده و دیگر تنقیه رطوبه معده کند حب لبان سیخ خود لبان سیخ لب
 دار چینی اسادون زعفران سبب و نقل جو زو بر یک یک درم و نیم زنجبیل و درم غار بقون سبب سقمونیانیدرم یک
 دو منقوال تر بر سفیده درم باب کس حب زرد شربتی دوم و نیم دیگر منقول از شاهی حبه صفر و سبب
 و بغم که در معده را سبب شده باشد و بخت غسانی که ازین خلطها پدید آید سودمند بود و در چینی حب لبان نصف الزریره
 فجاج از خرمیخه تر بر یک ده دقیقه بعد از دو و از ده رطل آب باران بپزند تا نصف بماند پس از آن صبر غوطری
 یک رطل بگیرند و این آب بشویند و صا کنند و در مرتبه یا سه مرتبه تا باقی مانده بگر نقل از صبر که احتیاج بر آن نباشد پس
 در آفتاب خشک کرده بر یک از زعفران و مصطلکی و در صا یقویه در آن ریخته مثل خود صبا سازند بعد از آنکه در آب

در نسخه بجای آن تخم قاقلی است تخم کرفس تخم جند تخم ترب تخم حبه تخم پیاز هر یک ماست و بجز دم جث الحیدر بر باب گذنا
 معش روز که هر روز آب گذنا تازه انداخته باشند صد مثقال حب از نناد و صد درم کوفته و بنجیه آب گندنا جها
 سازند شربتی و در دم حب در ب زمن و زنی را نافع است باز در سی ستر افعان رمان و گله از زو ساق
 کند رصع عربی مرکبی از عنفران بالسوی کوفته و بنجیه آب اس حب بنند شربتی و در دم آب اس حب در ب حب
 ریس الفضلا که جبهه میهم طعام بکامی آید و در مفوظ سیوم ادویه امراض را اس گشته حب و صمغ بنجیه دیگر
 از شرح استخراج جرایان جبهه تنقیه معده از رطوبات و تقویت جرم و قوی او عظیم المنفعت است پیش از طعام و بعد از طعام
 با بر سیر و غیر بر سیرتوان حوز و خاصه کسی را که در معده او رطوبه باشد و ضعف القوة بود یک بنندی یکدم و نیم ناخواه کرد یا
 تخم کرفس زیره کرفانی اینون هر یک دو درم مصطکی شتر درم ملیک سیاه ملیک کابی هر یک بجز دم کوفته و بنجیه آب بک ترنج
 برابر بخود کلان جها بنند و متصل طعام بخورند و اگر خواهند بعد زمانی از فراغ طعام بخورند حب زنجبیل طعام را
 در قمر معده بنشانند و تخم ذیل کنند و شکم را به دفع تخلیل نماید قبل از غذا و بعد از غذا توان و در زنجبیل و نقل در فصل
 سک نار مشک شرم قند سفید بالسوی کوفته و بنجیه آب حب سازند شربتی بجز دم و دو با پنج بار حب مزاج شکم را آرد
 حب سکنج بنجی نسخ آن در قریح و در وجع مفاصل انشاء الله تعالی خواهد آمد دیگر که در معده رسد
 دارد و بادای غلیظ از اخلاص دفع کند قوی و بسته حبض را بکشیاید صبر سکنج تخم کرفس از روت پوست ملیک زرد هر یک
 بجز دم ترب تخم خطی هر یک ماست درم سکنج ر آب جل کنند و در ادوی دیگر بگویند و آن بیامیزند و جهای خورد دهند
 شربتی و در دم و نیم و دیگر که در وای معده شکم معده تنقیه و جتاب از طهر رطبه معده می افتد صبر سکنج مقل طریقی
 مساوی علی الرسم حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم آب گرم حب کشیار چند نسخه آن در مفوظ
 اول و دوم ادویه امراض را اس گشته و دیگر منقول از کامل یعنی را که در معده جمع شده باشد دفع کند مصطکی دو
 درم گل سرخ چهار درم ملیک کابی ترب سفید نجوف خراشیده هر یک بجز دم صبر سقوی ماست درم آب حب سازند
 شربتی که مثقال وقت خواب حب صبر که منفی معده است در مفوظ سیوم ادویه امراض را اس گشته و حب
 صبری که در ادویه صده اعیه گشته نیم فانی از تنقیه معده نیست اگر چه صبر بآن شده حب قرض و جبهه تنقیه
 خلی معده از ملغم و شکین و جمع معده و طردیج آن جرب ملیک سیاه پوست ملیک کابی مصطکی هر یک دو درم و درج خشک
 ناخواه اینون و نقل مرا حوهر یک درم و نیم و بعضی نسخ بجای مرا حوهر و بادیه و درم و نیم فاقه کبار هم یافته و قوی
 طع مندی هر یک سه درم اینج فیه گشته شد درم بر و صوفت معش درم باب فوج سبز جها سازند شربتی که مثقال شربت
 اینست یا صمغ حب قیصر جبهه تنقیه معده و بهانه طهر است و تقویت آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز
 یکبار رطوبات از جوا خارج میکند و معده را ضعیف نمیکند ناخواه زیره اینون ملیک سیاه طع قوی هر یک درم مصطکی سه درم

سه درم صبر سقوی مثل به باب برگ اترج خیر کرده چهار سال از نذر جی یک انگ تا دو انگ حب کبریت چهار سال
 و بضم طام نافع و بلفه در طبابت فضلی را که در معده بود ناشف و نریل جرب و قراد و مرض مغنی است یک مندی نذر کبریت
 زرد مغنول فضل هر یک یک درم کوفه و بنج آباب لموح ساند و قدر خودی شربتی و در حب تا سه حب و دیگر مغنول از اول
 مندی قی تر از اول در فضل ناک سیاه که در یا هر یک یک درم فضل کبریت مغنول بزرگ تخم کرفس مندی یعنی اجود ناک جو
 که آنرا مندی یا جو که اگر گویند هر یک در دوام ناک خیر که آنرا مندی ناک سینه گویند سه دام پوست بلید چهار دام کوفه و بنج
 یک تسبیح شیره زنجبیل ترینی در آن مندی بعد آن مینت پس آباب لموح صلیا کرده چهار مندی خنجره کشت حب
 کثیر الشفع که تقریه معده کند در او و بعد ریبه حب که تو الی که مرض معده را میفیدت در او و به
 صدای گذشت حب مصطکی جهت تقریه معده ضعیفه که در وی ملغم درج متولد میشود و باعث رنجها میگردد
 نفق تمام دار و ملج مندی یک درم پرست بلید زرد یک درم و نیم زنجبیل سبیل هر یک دو درم مصطکی سه درم بلید سیاه
 چهار درم صبر مینت درم آباب کندا چهار سال از نذر جی یک درم و دیگر که در دروغ ترش بعد از فی کجاری می آید غار
 نیم مثقال و نقل تر به سفید هر یک یک مثقال مصطکی فاقه کبار زیره کرانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی
 و در مثقال حب مطرانی در معده و جگر اینک بود و تب بر و نه پای مغنی را سود داده و پنج کانت بدو بقر
 بهم میفیدت سقویا نذر معصاه فستین معصاه غاف مصطکی بلید سیاه بلید زرد غار بقون نیم فصل شاهره
 و در بعضی بجای شاهره می زرد نذر آمده حب البیل هر یک دو درم صبر سقوی مینت درم کوفه و بنج و حب بخت
 سبز جهای خور و سازند شربتی یک مثقال تا دو درم حب مقل چند نخ این که جهت کسیر میفیدت استارانه
 تقالی در رصفش خواهد بود و بنج اینجاست استارانه است که در معده و معاد کسیر را نافع است بلید سیاه بلید
 هر یک جزوی مقل بر بر مقل را در آب گند یا ناکلاب حل کنند و دیگر در آن کوفه و بنج و نان کشته حب سازند شربتی
 و نیم درم حب مینت که طرد راح معده میکند در موقوفه سوم که شسته حب نار شک بعضی
 باین نام حب افادی را که بنجی اول نه که کور شده می نامند و بعد میناسته دارد و حاجه که از حب نشاط
 که با ضم را قوه دهد در موقوفه دوم حب فقط که ریح غلیظ را دفع میکند در موقوفه سوم او و به امر اهل سر
 گذشت حب مندی که در معده را سودمند است و نشف و طوبته آن میکند در او و به میمیکه که شسته جمی
 که در سوزن راح حار و طب معده بعد فصد بکار آید حب افار سقویا مینت و زعفران هر یک دو مثقال درم غار بقون
 سک یک درم ترب مجا که حفص هر یک یک درم و نیم فستین افغون بلید سیاه هر یک دو درم پرست بلید کابی یک درم
 کوفه بنجی مصل شیره چهار سال خنجره کشت درم حبه افاد که کم و زیاده بحسب و به مندی جمی که در
 سوزن راح بار و در طب معده میفیدت است سیاه خنجره کشت درم زنجبیل صبی جاو شیرین چهار درم

حب لبان انیسون نیم کرفس هر یک یکدرم زعفران یکدرم و نیم کلسرخ یکلیج هر یک دودرم ملیه سیاه غار یقون سیدیش
 هر یک سه دودرم مصطکی چهار دودرم پوست یخ کبر پوست یخ رازیانه هر یک هشت دودرم صبر قوطری پانزده دودرم جاد شیر و گنج را
 در شراب صاف جید الجوهر بکشد از نه و باقی دو ابار کوفته و بخیته بان بسپارند و چهار بار فلفل سپندند و در سایه خشک کنند
 رسته شربت ازین در مدت هفت دیگر و زنجورند جیمی و دیگر جهت شستن معده و تقویته هم آن در مقیسه آن از رطوبات زعفران
 زنجبیل قاقله منار و فلفل سیاه و فلفل اسارون و ج هر یک یکدرم شستین رومی انیسون جیده کما فطوس قوسو هر یک
 یکدرم و نیم خض بندی دودرم رب السوس مصطکی هر یک سه دودرم ملیه سیاه دودرم صبر قوطری پانزده دودرم کوفته و بخیته شربت
 عصف سیرشند و چهار بند شربت دودرم و اگر بعد طعام بخورند یکدرم یا کمتر از آن اختیار نمایند و دیگر درین باب حب
 لبان سیلیج و ریحی مصطکی سبیل زعفران سیاه و فلفل اسارون و ج و ابرو هر یک نیم انگ غار یقون قوسو ششوی هر یک نیم انگ تربید
 سید چهار انگ باب کرفس چهار بند جلد کشیده است جیمی نافع معده ضعیفه که متولد میشود در آن تبسم و ریاح
 مع بندی مصطکی هر یک در ملیه زرد ملیه زرد یکدرم و نیم زنجبیل سبیل هر یک دودرم صبر شست دودرم باب گند نافع است از نه
 جیمی که صلاح مزاج معده بارده و تقویته آن و نیم قوه بر دارد و نقصان شهوة که ازین عمر بمرسیده باشد و در کس
 منقول از حاجات بقراط کون ناخواه کرد یا فلفل و فلفل ستر و فلفل انیسون هر یک یکدرم ملیه سیاه ملیه کالی هر یک سه دودرم
 صبر قوطری هشت دودرم کوفته و بخیته باب و رقی اترج هر یک ده چهار سازند اگر خواهند بعد طعام و اگر خواهند ناشتا بخورند
 شربت بعد طعام نصف دودرم و فلفل یکدرم از شکم یکدست یا دودست رطوبت مخصه برمی آرد و تقویته معده از رطوبت
 می نماید جیمی و دیگر قوی العمل که بعد انصاج بار الاصول مغیران بکار آید تبسم از معاکات بقراط فلفل سفید و فلفل سیاه
 و زلف دودرم زنجبیل انیسون هر یک یکدرم و ریاح بقراط غار یقون هر یک یکدرم و نیم شستین رومی دودرم کوفته و بخیته باب
 و رقی اترج چهار بار فلفل سسته و شربت است شربت بقدر محل طبیعت کنند جیمی که مزاج صفا و طبع کند و بعدتی
 کردن بکار آید غار یقون صبر هر یک یکدرم بجایاب حب جاد بخورند و پس از دو ساعت بخورند چهار شربت بند جیمی و دیگر پوست
 ملیه زرد سه دودرم ریاح فقیر یکدرم بجایاب تبسم و بخیته اترج چهار سازند و صبح بخورند و دیگر سیدین باب قوسو سیاه
 و دو انگ غار یقون یکدرم ملیه زرد یکدرم و نیم باب حب الشب شستین رومی جیمی اگر کسی آرد و باخته را قوت دهد
 و موقوف تمام آورد و در بطور انزال اثر تمام دارد زعفران یکدرم نیم یا کل او و در این سفته و فلفل هر یک یکدرم
 بالسنکو دودرم و دودرم قرقه فلفل هر یک سه دودرم کوفته و بخیته بجایاب قند سفید که در کلاب بقراط آورده باشند
 بسپارند و بقدر نحو چهار سازند جهت اشتها و صحت هفت حب بخورند و بهر ماسک و حب در دمان دارند و اگر زود
 حل شود و دیگر بازند و حب است جیمی که کین بخش کند تبسم کا و تبسم خیار نیم نازک و نیم کد شیرین هر یک
 یکدرم کثیر صفت و در تبسم خود منقشرده دودرم کوفته و بجایاب ملیه سیرشند جیمی و دیگر جهت کین بخش که سبب

که مصداق این لفظ چند چیز است اول تره است که بسیار سی ترش و بهند چون که گویند تحقیق آن در سبب حماض
که در او دیده قلبیه گذشته است بر یافته دوم ریوج که هم حماض گویند و حماض ریوج یا را مانند چنانچه صاحب
از خلاصه نقل کرده سیوم حماض ترشی ترنج را گویند چنانچه صاحب قاموس تفریح بیان کرده پس تصویرت هر قسم حماض
مناسب این مقام نوشته شدن فراید هر یک حسب الاقامت حماض که از ترش سازند مسکن فی و غشیان صفراوی و مشتبه
و دافع شهوة طین و جوان و مطفی کارد مقوی جگر و دافع بهیرقان و التهاب طین طبع بود و حماض که معنی ریوجیه باشد
سر و خشک است سستی معده سرد و شکم رفتن را که از صفرا بود و سود دارد و مزاج گرم را موافق با سوره را زبان دارد
و سینه درشت کند و اعصاب را ضعیف گرداند و شهوة جماع کم کند مصلحت صواب بود حماض که از ترشی ترنج سازند
و خشک است مسکن فی صفراوی مقطع مره صفراوی و مطفی مقوی معده و جگر یا قرة تر یافته و مانع ریختن صفرا معده و اسهال
و مناسب ل گرم و مسکن حوالت اجشاد و دافع تشنگی و اسهال صفراوی کوبی صفا کننده روح و خون از صفرا و حماض
غذائیت که شایع جهت سود مزاج بار و معده نوشته تم بقوت معده و هم طرد ریوج آن نماید کوبند منع فربه یاکو
که سفینه فربه بکار و بر بند و بار و خون زیت و تخم و مقشر بکند یک کف پیاز و کند ناکوشنیر و قطعه در چینی و خوشان بریان
کنند پس بریزند بر آن آب قدری که بپوشد بریزند بر گاه که اگر در دستیل و نقل هر یک و در دانه یک سدر و دانه
در چینی کیدرم زیره و دوم بنید از زرد و بر دانه کلیمه و مقشر اودیه معده در الفاظ خارج مجرب است
انجش با لکرایم جهت ضعف معده و در الافع است جنت کجری چون بخار ساخته شوند نیز ناخواه کاشمش
حلیه هر یک یک کف سداب کف نس نضاع هر یک یک کف زیتون و کف طلسم آینه و در شبانه روز بنهند و یکطل ازوی
بگیرد و صبح بنوشند و بعد چهار ساعت طعام نیک بخورند و از سر که در جگرش بود و از بقول مزاج بریزند و هر گاه تشنگی شود
از زایب مذکور اندک آنکه بنوشند تا یکطل و یک خورده شود و همبسیان تا چند روز هر روز و در طل بخورند و کاشمش
با شراب معده را گرم کند و قوت دهد و سود و هضم و خلفه را مانع باشد و بدن را سبب سازد و خاصه
مبرودان را درون شیره نیکو گرداند و باد های با سورا سود و هضم و سوزن ناخواه را ازینانه تخم کرفس انجدر است و کاشمش
کشنیر خشک کاشمش که و باد و چینی فلفل و در فلفل کند و سبیل و نقل بکون سود جو و تخم سبب تخم جیر تخم پیاز هر یک
یکمقال جنت انجدر بر سبب که دره انتقال اودیه را در شش چندان خراب طبع و بهند چون بصفت سرد و آوده
هر روز سی و دم تا چهل دم بنوشند و صبا قلانسی این سحر اودیه من آب بختن و نصف رسیدن نوشته در شای
استقال این سه معقه غذای سبک بخورند و از حماض قاض به بریزند خمر بسیار سی نان گویند و از اکثر
جوبات با انواع ضاعات ترتیب بیند چنانچه اینها مناسب نوشته می آید نان گندم گرم او من و مخفف رطوبت معده است
و نان سرد و مرتب و تازه آن کیر لعل الاخذ و خشک اودیه هضم و مخفف قوام نان گندم مورت لکسی و بار بارانه و زیره و سیاهانه

و اندک شبنم و مفتوح و مخفف و محلل ریح و با خشنی ش منوم و محال در باعث سده میگرد و دان چو سبغ البصر ترا زمان برنج
و قلیل الغد انان برنج سرد و بسیار خشک و مبطش و سرد و مقوی بدن و کثیر الغدا و جهت اسهال صفراوی و دوی و بیکر و
رنگ رسا و موثر و دان گندم و برنج و جو که بیشتر تریب دهند بدون روغن بهتر از اقسام ناهنا است و عیث سرخه بهضم جبری
که نصف معده بسیار مفید است آشنه را کوفته با روغن تخم نان بزنند و بکار دارند و تقهیر برشته دارد و مغوض برای طبیب و حال بعض
است **خل** یعنی سرکه محکم است با همین بهضم و دافع تشنگی و ضرر تخمه و قاطع اخلاط غلیظه و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت
قطع صفرا و یقین سده ماسا رقیق و جرب حکیم علی در شرح نوشته که این علقه بمن بیشتر عارض میگردد و علاج آن مرده است و بعضی باج
یا سرکه میگویند معده از ثقل طعام و در اکثر اوقات کفایت میکند استعمال آن یکبار و اگر مرده تسکین سادج بی گوشت کند و لی
بود و مدت خوردن آن ناشتا قائل گرم معده و دفع جمود و خون و شیر در معده و طعمانی که مسکه بخت باشد منع سیلان فضول
شکم میکند **حل** محصل بوج معده مفید است و طعمانی که در معده غیر بهضم شده بهضم آرد و جگر که معین بهضم طعام و مفید آن در
ماسا رقیق و دفع شهوة کلیه است و جمیع احکام در موقوف دوم ادویه امراض پس گذشته خمیره که با سبب آن در ادویه
حلیقه گذشته و جهت بکینه در آب تناسل سبب بخورد و داخل ساییده بکند و نصف عشر خردل شب بانی گرفته در دهان مثل آب بخورد
تا نصف رسد پس شام نوده نصف در غل تقویم آرد و جهت تقویت باضمیر به بیت که صبر توان کرد و مفتوح معده از اخلاط فخر
و دفع بلغم و مبی است هرگاه بعد از معاجین با سبب بلافاصله نوشند بخت سیرج الاثر است و چون سی شقال آبی که در خمیره بای
کم رنگ بقدر چهار شقال حل نموده باشند و طایر شیر و شکر یک چهار دانگ زعفران یک دانگ در آن بنامیند و جهت رفع تشنگی و بخت
و تب خارج جرب چون دو شقال مرکب نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و خراقی مفید خمیره **گا و زبان** بعضی شرح
آن که معده مفید است در موقوف دوم ادویه امراض پس گذشته خمیره هر و ارید از تالیفات شاخین است بحسب
تفاوت انواع و صفات متعارف شده در خجای مده و دان مراد وید و طایر و صندل سپید و عرق بید مشک و گلاب
و نبات است و جز که بهمول مخفف است و مقوی معده و دل و مخرج بی بدل و دفع انواع خفقان و خوف و فرس و سوداوی
و اکثر امراض قلبی و جهت اسهال مراری و دوی ضعیف جگر و کرده و حصاة و حرقة بول مفید است نبات سپید با قند سپید
یا سیرا و عرق بید مشک و گلاب بقدر یکغایه تقویم آرد و مراد وید چون غبار صلیب کرده بکند که در آن حل کنند و خمیره سازند
و گاهی جهت نرم داشتن قوام در نباتات کم کرده و عمل سپید و لایخی در خل کرده میشود و گاهی جهت رعایت حال
اسهال نبات را در عرق باریک قوام گرفته طایر شیر و زعفران مراد وید سپید اضافه کرده میشود در امراض جلد صندل سب
افزوده میشود **خمیر لقیون** بخای نموده است و گاهی مهند نیز آمده و عیث است از شرابی که در دوی خسر و عمل
افادیه بود جهت برودت معده و احشای جگر و تقهیر از دوی خمر و اقوت دهد و پیر از منفذ ثقل مشک هر یک بهوزم در صندل
فصل هر یک یکدرم قاققین زعفران هر یک یک شقال ز قلیل ده درم عمل صندل و حل شراب بکند ده درم حل ادویه را سوا بکند

[illegible]

ب ۳۴۶
ج ۱

DUE DATE

ف
۶۱۵

23.4.23
2813

ب ۳۴۶
ج ۱

۹۲۶۰

ف
۶۱۵

بجروئے ابقائی
جلد اول

Date	No.	Date	No.
23.4.23			

۹۲۶۰

